تو بگذار مسوده هفتاد و نهم همه کار و بار دنیا را امید و بیم است و این رسم قدیم

انجام کار بخیر حق جل و علی کسی را معلوم نیست اگر دیگران را معلوم هم بودی

تمام نظام عالم درهم و برهم بودی لطف دنیا در همین است که یک محتاج باشد

و یک غنی یک کمزور باشد و یک قوی بین تقدیر انچنان که کار

رعیت می کرده باشند رب الودود بمقصود خواهد رسانید مسوده

هشتادم همه کس یک فنی اندود در همان فن از من اولی دمن در همه دانی

لاثانی ام از همه اعلی مسوده هشتاد و یکم بجده مسجد بناشد و نماز جماعت ادا عجبه که

خان امام خبر نیافت که اول از همه می شتافت فقط تمت بالخیر تاریخ هفدهم ماه محرم سنه ۱۲۹۰

باید و قبل از همان در کاسه اش شاید مترصد که حسب الارشاد سامی از پرده اسمی
آسامی سر فراز کرده و چیزی از تصدق فرق مبارک و صاحبزادگان بلند اقبال متأثر
که فدوی ازین فرض العین و عین الفرض کریزست بهت خود واجب الادا دارد
فارغ البال و قدوی زاده آسوده حال کرده و اگر رسمی آفتاب انجلای مصلحت اندیش
در حق بندگان خویش تامل فرماست فدوی از کفتار خلق الله و تقاضا طرفانی که بکام شما
تجاوز نموده و دیگر کس ان همعنان شان ذی عیال و اهل اند و ایشان تازیانه حال و لب لعل
تنگ اده ست و بر ضمیر افتاب نظیر نیک روشن که من فدوی لجاج و اصرار دیگر ندارم که در
سوی آن آرم بالفعل منحواهم که انچه در وجه معاش قدوی راصیر آید ازان چیزی بنام
ایشان دستخط فرمایند تا که انچه که پوشیده ست که از زر و زمات در اخراجات رسانم
چقدر صرف میشود بمرهن همکنان کرده باز بهر کاه که نسیم عطار خاوندی بر حمی را بندگان

اسباب جمع آید پریشانی افزاید حب دنیا کار ادنی وحب مولی از همه اولی

اگر کوی بعد فراغ ازین بسراغ آن پی خواهم برد قبول لیکن

فراغ معلوم فراغ را تا غایتی باید و این را نهایتی نیست سعدی

علیه الرحمه چه خوش گفته بیت هفت اقلیم اگر بگیرد با دستاویز همچنان

در بند اقلیم دگر این فریب نفس و شیطانست و بیم جان و مقتضای

آن سبکی گذارد که بمقصود گراید پی خوف همانند که هیچ نخواهند ابتدا

ابتدای هر کار از ابتدای شهور باید شاید که شاهد مقصود ظهور یابد

این کار کار مردانه است و باقی بهانه مسوده هفتاد و پنجم سیمی که راست میرود

بخطا بهدف میرسد هر گاه که سنجی که از آلایش کذب پاکست مدام از لغزش مبراست بخلاف

دروغگه هرگز فروغ ندارد ولیکن این جایی فهمیدنست و مقام سنجیدن کذب عمر او کوتاه است اما

ورن عرصه کار خود ساخته پرداخته میرود و در تعمیل عرض المعرض تامل باید و در بناء فشانه تا مقرری گذارد

مترتب بال بهرحال زوال پذیرد و کمال وقت انتقال پیسچ نماند تکبد
برای ذوالجلال کبریائیت که ذات او واجب و کبریای او قدیم و بشر عاجز
و کبر و عجز هردو منافی اند هرجا که عجز آمد تکبر نماند پس کم پایه داران
از خود خود را برپایه داران از خود قیاس کرده کسی را حقیر نشمارد
بلکه خود بعجز کراید تا وقت ابتلا ببلای ندامت گرفتار نشود مسعود پنهان و دور
هرگاه که زمانه بی تمیزی بسر آید چون دعای سریر ورد بزرگی از دل بزبان
الله تعالی بجوی تو اورا بی زحمتی بسر درجهان اورکار بافیت ثانی دارد و بنال امید داشته
بشرارت افزونی جاه و کثرت کردار و تا بآیا بکدام نعم آمال و آمانی ارباب هنر صورت
نشوونما بیابند و انتظام مهام عالم ترقی گزیند باشد و اورا من بجویدان
چیزی در فن ان کرنی و فوقی دهم در معامله فهمی مهارتی دارم چنانکه
پیش ازین چندین دیهات یکی از امرایان این دیار بسپرد من احقر بودند

ضیاء
خورشید

است اگر کمال احتیاط بکار برده اند از ثمرهٔ آن بر خورده اند و اگر تغافلی رفته اگر
از دست رفته است و بعض که میماند بعد از برگ ریزی وافر دیگی بسیار از سر قناعت
برین تقدیر در امر چاکری تا وقتیکه دیگر جا بندد بست قرار واقعی قرار
نیابد تا بد که از خود اول را رنگ کند که از نیچا رنده و از انجا درمانده نشود
مسوده ششصد و نشم چون الان لما عبید الاحسان آمده هست دو تا رباعی
در زمان هندی طبع زاد برای سورداس در مزاج و مهاج ضمیمه نمیقه ساخته و پرداخته ام

هر چند که می بینم که شاید کشف الاخبار از پیرایهٔ زیادات پاک عاریست
امّا اینقدر قلیل اشعار در زمانهٔ کثیر نادر الوجود است
و هر آنچه نادر الوجود است بیمحو معدوم نیز بهمچنین
باید گفت محبوب است در غروب اگر پسند خاطر عاطر آید باید نظر
بر ترصد و ترقب ثبت و صداقت کرا اجاب والاز اجاب ؛ ؛

آن برخوردار بتکلیف تمام او امیدوارم در چشم همچشمان و همقران از همه یکه و ممتاز باشد
بسیار بسیار خاطر جمع دارند و امیدوارند که توقف ننماید زیاده ایام جمعیت و شادمانی
بکام با مسعود شصت و یکم پسر که برای پدر نیست اگر فنی بهتر از آن آموخته از پدر
چه بهتر آفتاب خاندان خود هست و رتبه تمثل دام و دد همه عمر در مذلت و خواری
بسر خواهد کرد و روزه زنا کار و قمار باز و میخوار از جمله اموات است بگذار آنرا
بگذار تا توانی بگذار مسعود پنجاه و دوم استمرار و استمداد زمانه نزد و تشنیع خواهد
که از نصف شب آدینه در سینه این بگیند که الآن کاکان است آنقدر ننگ ساخته
و از خود پرداخته که اگر مثل برادران او ولایتی خود در خود جزایتی و جهانیتی دریافتی
البته جادهٔ خودکشی را برنافتی الحمد لله علی کل حال مسعود شصت و سوم چون همه
هر کار مقدم انکار باشد چندی پیش از آن آگاه کردن شرط انکار بلکه شرط انکار است بنابران انتقال از

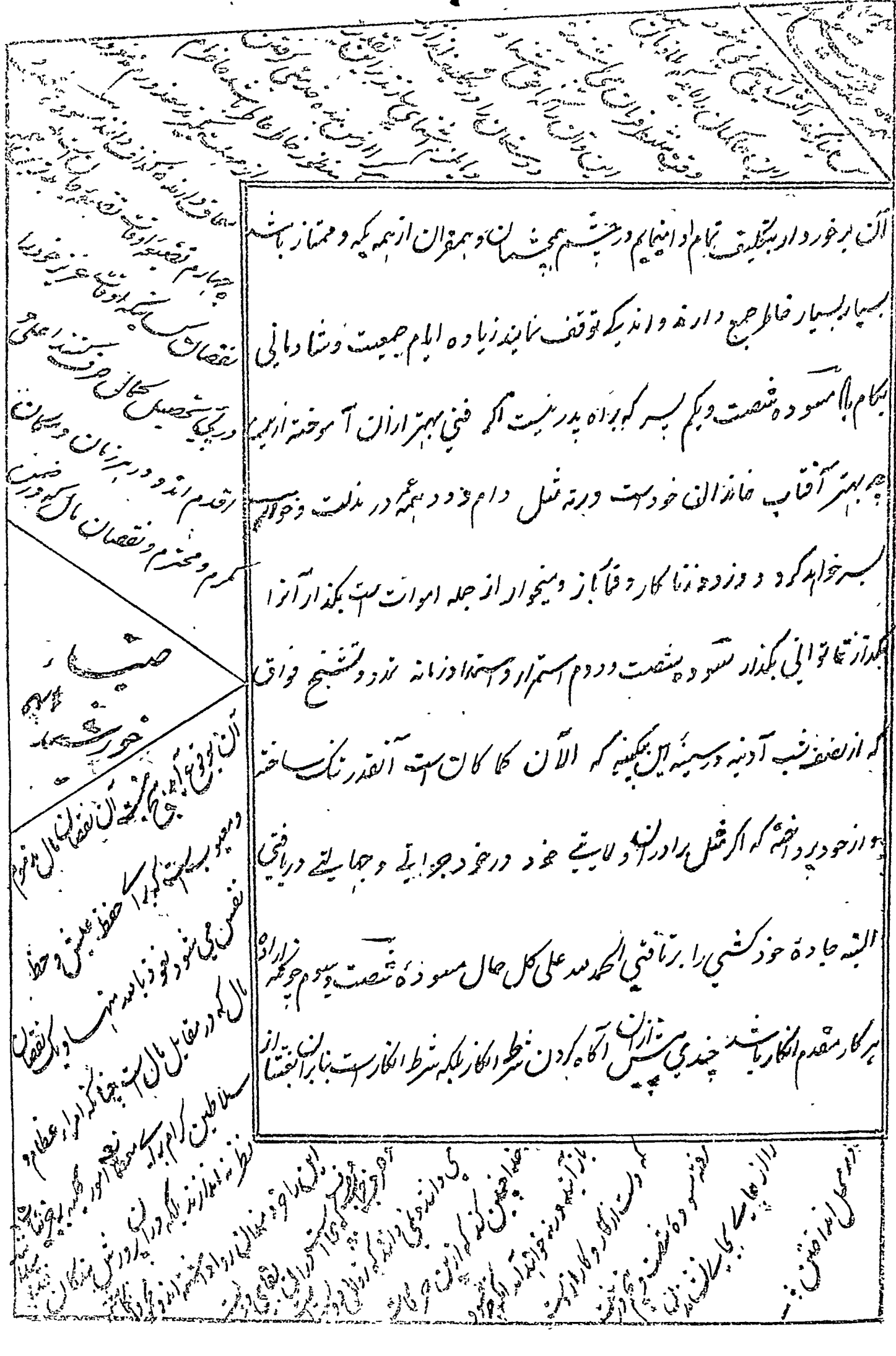

عشرت دل سرد نباشند بلکه در تحدمات سرگرم بشتابند بعید نیست که قریب نهال امید آرزو
وشاید مقصود از گریبان حصول سربرآوردن همین کنایت اضافت میخواهند می شود و
تنگی اخراجات کنایت ببرد و نعم ماقیل ؎ مشکلی نیست که آسان نشود + مرد باید
که بر آسان نشود + والسلام آسوده پنجاه هشتم سید امید ها می ارسالی که مصحوب
حسین ارسال یافته آشنا بیضهایی مرغان علاوه بود پاشاخ طوطیان شکرستان
مروت هردانه بر کف دل انبیا در دست پوست نازکش مصداق سطح خط کش بلکه چون
پوست انسان جز و از لحم نمایان و لحم آن بی ریشه چون کردار انسان بی بسه در خواست در دل
مشتاقان دوان خسته اش خونبر لذ صدف در و کوهر هر قاش بالب جانان در رقاص
اکروف تقسیم هبایب می بود بی گفتی ؎ لختی بر داز دل کندر دهر که زیستم + من قاش
وشن دل صد پاره خویشم + هر قطره آبش از چشمه آب حیوان کوی سبقت ربوده و رنگ
بوستان خان زدوده الحاصل هر یک با این همه طرفه نمیخوانند
افزا دل و جان گردیده .....

گشته واز روز دوشنبه بتقریب عید اضحی هم تعطیل شده روز از شکار

امیر کبیر مرجع برنا و پیر هیچک از اطفال صغیر و کبیر را بی این گناه قرار نداده

محمد جعفر را حکم بجوز شده است و ذکر فهم و ذکائی آن برخوردار بجز بی تمام آمده حکیم

محمد اشرف صاحب نیک گفتند و در آن وقت ذاکر میکا صاحب نیز حاضر بود و از ایشان فضلیه

نیز طرح سکوت انداخته شد و نفر برنا تمام کدانشته باین لحاظ که اگر احیاناً حکم فرمایند

انگاه بسبب حاضر نبودن آن برخوردار عذری در پیش آمد پس آن برخوردار خود بفهمند

و باندیشند اگرچه مدت دراز است محبت بسیار لیکن میفرماید بر کمال هشیاری و احتیاط

شوی + زیاده بنهال جمعیت و شادمانی در همین کامرانی سبز و خرم باد مسوده پنجاه و چهارم

تا دیگر مرغ ریاض نشاط بپرد بنیت استماع آهنگ خنده حالیت هر گاه پرواز

باید که چنان رشته احسان بپای او نهند که نشکند و در هوای تلاش معاش بپرد الحمد لله

در این ایام فرخنده فرجام بمین الطاف خداوندی من بنده ناچیز که از دریافت

و تحصیل علوم بهره مطالب

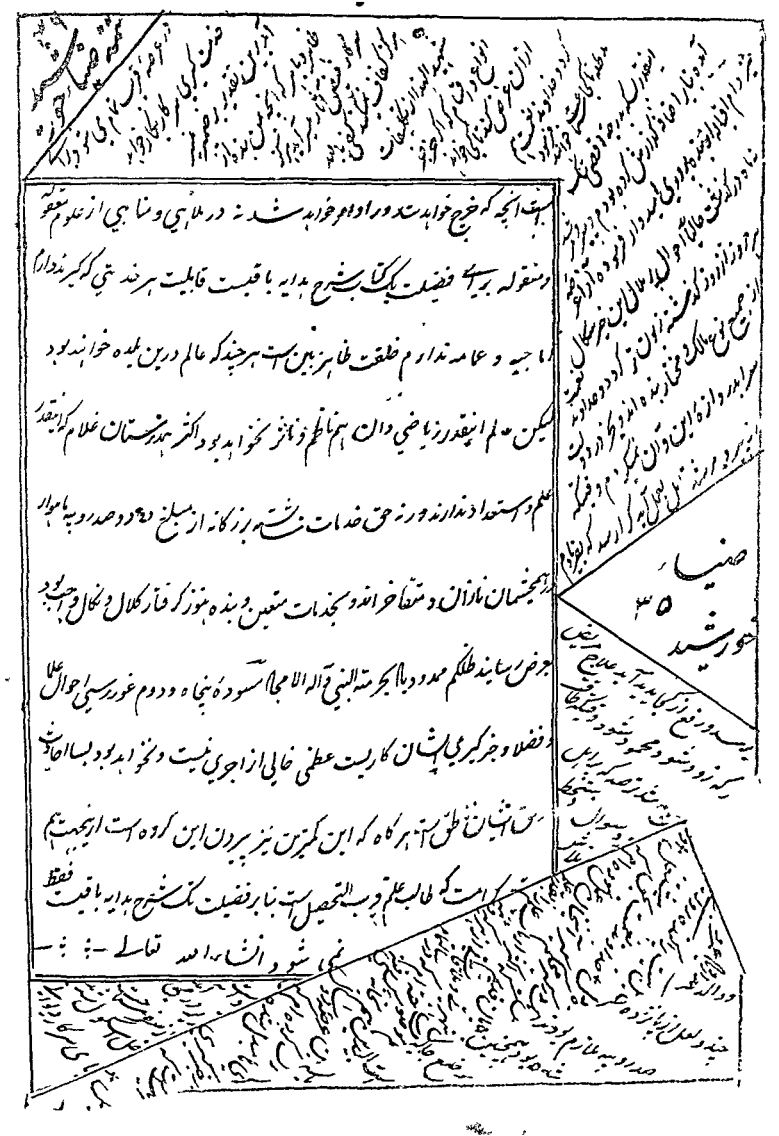

برنیاید و غلام رشوت ندارد بهمین سبب پی آن برده در پناه سرکار گردون وقار
عمر عزیز خود که از عرصه بعید بسر می برد قبل ازین مجرد بود انچه که می یافت
بهر طور کفاف میکرد الحال بفضله تعالی عیالدار شده است هرگز کفاف
نمیکند و از کسی دیگر چیزی نمیستاند اگر در وقت صرف کنم پارچه ضروری نمیشود
و در باری کجا نعم با فضل الناس مع اللباس و اگر در پارچه صرف کنم قوت نمیشود کفی
بالله شهیدا هرچند که اول اول از خوف فرضداری بسیار از اسباب
خانه بفروخت رسید چون آنهم نماند لا علاج تن در داد حالیا سبب سود و نقصان در اصل
پدید آید هر بار زیر بار ترک رود آمده معلوم منست که رفته رفته تا کجا رسد وقت پیر و مرشد
وسیله اند ع - علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد + و قبل ازین گذارش کرده بودم و پیر و مرشد
امیدوار اضافه فرموده عرضه هیچ شنیده گذشت و هیچ اثری ازان پدید نیامد در آن زمان طاقتی که بود آنهم رفت
الحال فرضخواهان قرض میطلبند همین پسر که بنگاه پرورش یافته خواستگار گردید خدا نیست و پسر خورد

ضبط
خورشید

اولی است و اگر چنین نیز نباشد مضایقه نیست بهیچ کار بار برای جناب نزد نور بصفا
موصوف خواهم آمد اینقدر تکلیف نیز بر مخلص چندان دشوار نیست لیکن
اول یک ملاقات ازان ستوده صفات خواهد بود قدم رنجه فرمایند
و یا از کار خود دست بردارند زیاده و السلام حسن الختام رفیعه الوداد مقتدای
امام خان امام مسوده پنجاهم نه مال دارم که کسی کردم و نه نوانان مال که
من کردم کسی بکردم فارغم از بیم و رجا و راضیم بقضا منت کشم نه منت کشی و فادار
جفاکار هرچند که محسن و گران نیم هم چنانند این و آن نیم ظاهرم ظاهر اعتبارات
و باطنم گرفتار عنا گو صاحب اهرام و سلاطین این دیارم لیکن بسبب خود معاشی ذلیل خواهم
و هم صابر تا این زمان چنان و چنین دانچه می نمایند می نیم خود را عزیز نمی شمارم نه ذلیل
نعم لو کیل مسوده پنجاه و یکم بعرض عالی میرساند خداوندا تو گفته که اکرم الاکرمین است بالکرم کرم او پی پایان و فضل
او فزاوان است بندگان خود را بطلب زیاتی نعمت امر فرموده و فرموده و اسئلوا الله من فضله ::

ترتیب مرد زبان دار است اما چون هنر نباید بفحوای این و اما منعمه ریک محدث زبان گشاید
بخود را ستاید که اظهار نعمت بمنزله شکر نعمت است و عیب هنر مرد مخول بزبان مرد است
نعم ما قیل بیت نامرد سخن نگفته باشد : عیب هنر نهفته باشد سوده چهل و پنجم
حکیم الحکما هادق بیک بیتا مسمی بداد احوال مزاج الهیانه این مراخواه بیجا نه و بیگانه
انکه هر روز سحر چهار بار اجابت می آید و هر بار نقاهت افزاید صفر حسینه
سوخته جان گذارست و دهنی از جوش حرارت باز ذ الفه زبان رفته ها
پریشانست و دل گرفته این همه فساد معده است و بر آن جناب هویدا علاج فرمایند
جان افزایند سوده چهل و ششم بفحوای من اتبل بلیتین فاختار اهونهما سرکاه
فقه است چاره نیست بجز انکه خم را بشکنم و سرکاه بیرون کنم درنولا برادر عزیز القدر
بستن ها رطلا کارسپ نقره رسلغ یکصد روپیه نزد خورشید جی پاریسی کرده کرده
زرد دیر دنموده اند هر چند که این امر لایق شان شان نبود لیکن شد انچه شد
فعل از انجا برآورده نزد خود نگهدارند تا سود بر طرف کرده آینده فهمیده

صفحه ۲۹

خورشید

وجه از کالی وجه از نقدی براین القدر
درنولا ازان وزنه خورشیدم کار
فلان ازایشان براده بنا پیشه وزر
سوده چهل و نهم ملادتی شفیق
بفحوای الحسن مثل الی الحسن ما شمارد
عالم این وضع بین اند واقعم با نقدان
ابنای روزگار ایشان ان عمو للکان
نشد نقصان کاری نیفتاد حال انکاهی
نیافته وزیاده

نفع رسانده هر از زمی

وآن سه روز که روزگار موافق بود زمانه مساعد لحظهٔ بکوبی و داد و فسحهٔ رنگ انجار اعنی
صحیفهٔ آن یار جانی و یگانه لانانی در عین انتظار صد در نموده مصدر انواع نفرحات گردید
و سطوح اضاف کرامات گردید ابواب تفرج و خوشی گشاد و داد مسرت و ابتهاج در داد عیش
وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ✻ شود بلند بگلزار تا قد نشاد + ترقیات
مدارج بروز افزون باد + از شمار بهای خود چه شرح دهم و از جمالهای درون چه بیرون
نهم که در بندت معتد به رخی از حالات مهاجرت نگاشتم و رخی از اعلام آلام مفارقت
برافراشتم دهشش چنانکه معلوم دوستان بلکه همگنان خصوصاً در نیولانار تحصیل
علوم دینی و تکمیل ایمان شده ام شنیده ام قسم بخدا از درس و بحث و مطالعه کتب و عدم
فرصت حمام و اصلاح و تبدیل لباس تا دو دو هفته نمی یابم تا بدیگر چه رسد بشمار الله تعالی
بحمد الملاقات براء العین خواهید دید در نه در تهنیت مولود مسعود اعنی فرزند ارجمند
دلبند پیوند آن باریه رویه رنگ چیزی ضرور ضرور نوشتنی و خوشتر پرداختنی و عبارت
آرائی کردنی که مسرت بر مسرت می افزود و حالیاً بر این اقتصار و اختصار سازم
و بدعاهای ازدیاد حیات می پردازم الله تعالی آن نونهال گلشن بهشته بهار را در باغ عالم
بزیر سایهٔ والدین و بزرگان دالدین سرسبز و برخوردار کرداناد و بحق طه و یس تعالی و تقدس
رسانا السلام علیکم و علی من لدیکم مسوده چهل و چهارم مشک است که بوید خود گواه
گوید بجای خود ستای نیک مرد است چنانکه خواند مدرج ثنای خود نخود کردن

پای اسپیم فکار و پیاده آمدن خجیل و شوار چه مسازم که از رنج نبودن
خودم در خانه وقت آمدن آن یگانه بیرون آیم افسوس هزار افسوس
که نعمتی غیر مترقب و موهبتی غیر منتظر صدقتا در آمده برگردید اگر از قدوم
بیمنت لزوم باز سر فراز فرمایند عبد ورنه از حسرتها چه پیش آمد باید دید چنان
روداد اوقات بیهوده بیهوده میگذرانیم میکوشیم که آنوقت اراده فرمایند که از دیدن مکان کهنه
آن رفته بود خبر داده آید که بهم فعل و هم تماشا باشد زیاده والسلام
غره ایام شهر مسوده چهل و دوم پای اسپیم لنگ و سن ایپیاده روی تنگ
سازم که خود را تا آنجا برسانم لیکن دست بدنایم و هر روز نوید صحت
بطرفین از درگاه رب المشرقین ورب المغربین میخواهیم
که شوق ملاقات بیزیاده کرده و دل مشتاق برآیپاده بوفق آماده کرده
این خیال بانجا آید و فانجا سازد که احیانا چنان نشود که من اینقدر زحمت برده تا بانجا
والیشان برای کاری بجایی رفته باشند پس مکان خالی رایم و بیدار یار و پرس
چهل و سیوم جمادی الاولیه و مصلیا لنبیه بعد واضح خاطر باد که دران سو

بعد نماز عصر قدری نخبه کرده از دست خود عمل نمایند و طعام شام هم در نیجا خورده
سر نواز فرمایند مسوده سی و هفتم عالیجا از افضال لایزلیه و عنایت نامتناهیه
او تعالی شانه هیچ مرضی ندارم لیکن بیمارم میتوانم که چیزی بخورم و جایی بروم کم
اولی حرارت و برودت مزاج از اعتدال منحرف کم و بیش و در اندک حرکت و سکون
و کم و کون میشود الحمد لله تعالی قریب است که از کنج رنج نقاهت پا بیرون نهم و از کنج
طاقت دست یابم الکاه حاضر شده تلافی ایام گذشته خواهم نمود مسوده سی و هشتم
کامل آنست که آنرا کامل داند و ناقص ناقص خواند نه عکس آن اکثر کسانند که
فی زماننا چنان اند جز این نیست که این شکل را کل اکمل برآورده اند اینک از دست
اهل فضل فردی برآورده اند و آنکه مال را جز و کمال دانند در تحصیل آن محنت ها
برده اند و برخورده آن برخوردار را باید که سالک این مسلک باشند نه طالب
مسوده سی و نهم گمان غدوی و روحی فدوی پیله مقدود و دواز اخبار اخبار مهجور کشی
اتفاق شده که آمدن ها رایگان رفته و در نادن ها و بار کشتن از اتفاقی را بیشتر
خبر ملیی کاذبه بر دل و جان رنج فزا و ان الحال قصور گذشته معاف و آینده ما موا
مضاعف شود نادر بجا اوری خدمات قصوریه زود مسوده چهلم بحکم لا تدع
قرارت القرآن علی کل حال قرآن مجید و فرقان حمید برای خواندن است نه برای
نهادن و الحمد لله تا بحدی که ما بلکه مرحمت کرده منطق خوانده نمی شود لهذا از کرده
شد نجه از این عذر بدیهی برادر دیگر نظر نفرمایند لتفکم بسوط تا مسوده چهلم

مثل الفزی که صاف پرو طنبوریست ورزا مهدی صاحب دره نادری
پیرو وصاف مکر سعدی یرح آن پیشو است که همه سقه می او اندوا
همه را سقه او عبارت از اول تا آخر یک رنگ باشد نقراخ و نه
تنگ دور الفاظ رعایت مقدمه از مقدمه تا خاتمه ملحوظ
خاطر دارد و از یک ضلع ضلعی دیگر نه برآرد و اگر خود بخود آید
نباید و خود سوی آن نگراید و بسبب لحاظ الفاظ عبارت نامطبوع
و رعایت عبارت معنی بعید الوقوع نباشد سوده سی و چهارم خوردن
تاریخ چنان بنج آورد که یکهفته بجز دال و برنج هیچ نخورد آخر دور روز متواتر فاقه
نمود تا هم افاقه رو نمود حالیا خامه کدارش مینماید و نامه سفارش که بیابند و مداوا
فرمایند سوده سی و پنجم بارک الله لنا ولکم فی البریات آن دوا اکسیرست که قلیل المقدار و کثیر الانتفاع
است بارک الله چنین یافته بلکه از همه بهترین پس در محل ظرافت فقط نباید مناسبت الفاظ
بارک را بسیار کس نگفتن از حد قیاس دور نمود ارباب شعور عین قصور سوده سی و ششم
امروز از انفعال الیم تقریب انگشت حنایی بنده زاده تقریر یافته

ضیاء خورشید ۲۵

فرد و حالیا انچه که در باب انشا از اوستادی میرسد تفصل حسین عماد طله الغا
رسیده بهیت میرسانم از لفظ انشا بدانت که معنی نویسد اکنون که مقصد و راز الفاظ
نهیم و در ماند و برای هر مقدمه تقدیم تمهید لازم و برای تمهید تجدید لفظ و معنی آنم
لیکن در لغت زود و محاوره اهل زبان از دست ندهد و چنان
شنده که در انک تغیر و تبدیل کهن را نو دانایه و این وقتی باشد که حرف که در
و پیش آورده متاخرین ملحوظ باشند و چنان نگارد که بدقت گراید خصوصاً عالی
حکام که وقت ملاحظه ایشان خود را صاحب استعداد دانند که درین توقع را آیدن
کارست و اگر فرصت کزنید و رساوات کزنید لیکن اول استعداد مخاطبه و کمال آداب
ترک القاب ایشان و در دستورات لفظ قبل از معنوعات و در علوی برایشان
و اشارات شاره باسماء بزرگان ادشان کردن نه خوست بلکه معیوب
و لحاظ معنی بیشتر باید که محاسن الفاظ خوشتر آید و در تلاش معنی
ضابطه و در قوانی نه باشد روا بلکه این آسانست که بقدر ضرورت بلکه بعض جنان ساخته اند
را انداخته اند طالب آملی در شش ماه مصرعه خود را مصرعه ساده در بیست از نگفته در باشد
یعنی واقف شاگرد کسی نبود لیکن چهل سال مشق نمود گفت و شست چون واقف
از سبع بر آمد بمیدان در آمد و لیت هر غنچه بسگفت الا دلمن ای وادلمن
ای وادلمن: معنی کامل آن باشد که نه پیرو دیگران باشد یعنی مجدد و نه مقلد

ازهمه بردار وخود را باخدا بگذار نشنیده ٭ فکر ما در کار ما آزار ما +
کار ساز کار ما در کار ما + کر بقدر ضرورت نه تحصیل کدورت چنانکه
آمده است ع . رتوکل زانوی اشتر به بند + مسوده سی ودوم
بیچو هر شناسان قابلیت و قابلیت شناسان هر مایست پیداست
که لعل بدخشان اگرچه از جنس سنگ است قدر وقیمتش بمین قبول آب ورنگ است
وگل بوستانی هرچند از قسم گیاه است بحصول رنگ وبو ممتاز بین الاشیاء
همچنین شجره میوه دار از غیر میوه دار عزیز است وحیوان قابل تربیت
مقبول تر از حیوان بی تمیز هر گاه فیض قابلیت جمادات ونباتات و
حیوان را باین رتبه رساند پس انسان که اشرف المخلوقات است از همه مشرف بالذات
است هر سو که رود دارائی خود را باقصی غایت رساند هم سلطان کردد وهم شبطان
شود باید که رجوع بخیر کند که مفخر کردد نه بشر که از بشر حرکردد مسوده سی
وسیوم بفحوای افصح الکلام قل ودل ولم یمل سخن مختصر ومضبوط باشد
یعنی تقلیل اللفظ وتکثیر المعانی واز وقت حروف ومضامین ملال خاطر ناظرین نکردد

آیه ست برگ آشنا کن بتدریج جازا ۱ چو شد زهر عادت مضرت نه بخشد

اگر ذوق تجربه واقعست انقدر کاقیت زیاده داغ پاشی و مغز خراشی

مسوده بت و نهم رسایدن حق بحقداران پسند حق پسندست و اجرای کار طالبان

مطلوب انسان مهارجه بهادر دوم ظلم که سر دفتر این کروه دانش پژوه و فرداول

جریده برگزیده ایشان و شکوه اند بعرض میرساند که امید رز نجواه این دعا کو

از روی حساب و انصاف بعایت شود کمال سرفرازیست نابنده از بندفرض رهای یابد و سپاس

این نعمت هر دو عین و عین فرض دانسته بدعای دولت قرین ترقی در جات

و کفت پیهان مشغول و موظف باشند مسوده سی ام بر تو ی آفتاب جهانتاب و مولد ثلاثه از آثار

بخیر منه النبی و اله الامجاد مسوده سی و یکم بعقد برهم مقدم اما که فهمیده اند

غمیده اند و قابل تدبیر چوب مار نا نشسته و تدبیر اکر موافق تقدیر است

اکسیر است ورنه سراسر تقصیر از تردد جه آید و از تفکر چه زاید دست

بد نفرمی زنم ؛ بالفعل درین اقلیم این شهر از قدیم الایام دار الاسلام
مجاهد مشایخ کبار و ماوای درویشان احرار چرا از مجذوب و چرا از
سالک این مسالک است روا زده نبه آرند و آیهٔ کریمه واعتصموا بحبل الله جمیعا
محفوظ دارند انشاء الله تعالی انکه از بسیار و نمونه از خروار حاصل خواهد شد

ﺳ معذرت میکویم زبان کن یا بکذر سودباش + ای زفرصت بیخبر دایم
بهشیار زود باش + زیاده توفیق رفیق باد و السلام والاکرام مسوده
کیست و هشتم ورخت خشک از بالا می ارزد و مرغ سر بریده آزانش نمی ترسد
لهذا کفته اند موتوا قبل ان موتوا المال والبنون فتنه از اشان صدر کن یار و بود
آسایش بکذار سر شته کسر نفس بدست آر تا حسرت نبینی و در کوشه راحت
نشینی که این سعادت است و عکس آن شقاوت از شقاوت بپرهیز و باسعادت در آمیز
دنیا خوابست و خیال دریاب خود را دریاب اکر خواهی که حسرتشوی متاز تشوی
نبینی که تا آهن در آتش نسوزد و آتش نشود و تا تنک در آب نشوریده نکردد
آب نکرد ولیکن رفته رفته آهسته آهسته ؛ دفعتاً و بغتتاً ؛ ؛ +

ضیاء

خورشید ۲۰

نعم ماقیل ؎ چو باجیشپتی دوباره چاپی بنیاد آر محمان باده پیمارا اطلاعا بگذارش
آوردم تصدیه آن مرحومه مغفوره را از برای مایده من و سلوی نعمت خوان عظمی محروم
نفرمایند زیاده والسلام والاکرام مسوده بیست و چهارم هدایت فرمای انام راه تا خواص و عوام گو
محمد امام اکرامه بعد از سلام سمت الاسلام حمایلی خدام ذوی الاحترام مینماید حامل نامه سعی
سعید السلام طالب فهم و عقل است و در تفهم و تفهیم مسایل نظری بی نظیر و عدیل هر کاه او را و بنده
مشتاقان جناب طاب عمره در جریده طالب علمان مدرسه جدید منتظر و مشتاق فیض خدمت کرامی
فرستادم باب احسان بگشایند و توجه فرمایند که قابل تعلیم علوم معقول و منقول و فروع و اصول
بنیاده چه تصدیع بوده مسوده بسته و نیچ بر ضمیر منیر پرتو افگنان سریر امارت و حاشیه نشین
صدر عالی قدر ابهت و جلالت پیدا و هویدا است که حرباعی کنایی و باشجری خوش رنگ و خوش طبع
برابر چه زراع و چه باغبان خود را در پرورش آن از دیگران ساعی میباشد همچنین اگر حیوان و صحبت
انسانی تربیت یافته آراسته و پیراسته کرده مالک آن را بایل میشود و همچنین
آواز هر نوعی که باشد عرتش افزاید و بعض را از طلب سامان خوب تعلی و بعض را
از زیور خوش اسلوب تجلی گرداند الحمد لله منه من هیچ میزکه از بنی نوع اشرف
مخلوقات ام خود در مدت مدید و عرصه بعید کسب فضایل و ترک رذایل نموده ام و از نهم
بسبب عنایت و بنده پروری سرکار ذوی الاقتدار است که بجاه و اوای انجباء و شرفا

ضبط
خورشید ۱۸

بگیا خواهم بهر طور که پیرو مرشد خواهند از ایشان معاش مرا باشد از سرکار عالی
خورد باشد باید دیوانی و پیشکاری ظلکم ممد و دیار مسودهٔ بست و سیوم ای
رسمی تو برافراخته سر ۔ دین بزدان و شرع پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دامت برکاتکم الحق در بارگاه حق جل علی سعی بزرگان مشکور است و دعای ایشان
بحول خصوصاً در حق فرزندان خود که خلاصهٔ زندگانی و نتیجه کامرانی اند و چرا نباشد
که بفحوای الولد سر لابیه اصل نیک را فرع هم نیک باشد جناب مولوی صاحب علیه
الرحمه که محمود العاقبت از دار فنا بخلوتخانهٔ بقا شتافته اند چنین خلف گذاشته اند که حیات
ثانی یافته اند آن عاشق رسول کریم علیه التحیة والتسلیم بود و نور جناب هم مقبول کافهٔ انام اید بقین
است هیچک دقیقه از دقایق عادات حسنه سمات نامرعی نخواهد ماند لهذا منتظر
وفات سامی میشوم که جناب مستطاب مولوی صاحب طاب زاه در مجالس وعظ لاسیما در ایام
دوازدهم شریف والدهٔ ماجدهٔ عاصی پر معاصی را اللهم اغفر وارحمها بچه
رحمات و چه بعد عنایات از دعای خیر یاد و شادی فرمودند

صفحه ۱۶

یعنی علقه یا لم یدرکه افضال فادر ذوالجلال اطلاع داد دیده را انور و دل را مسرور حاصل شد
محبت پناها سودت دستگاها ازان روز یکه سفینهٔ انیقه و صحیفهٔ رشیقه بافتام ازان زمان الی الآن
برای تحریر جواب خط خواهان بود لیکن آنقدر فرصت نیست که حسب تقاضای طبع بموجب خواهش
انشاء پردازان دعوات آرایان قلمی نماید چنانکه معلوم است خواهش دل چنین است هرگاه بیاسائی
می نشست یک یک از تفکرات خانه و مکروهات زمانه چنانکه پیش آمد که خاطر ازین سو بر طاعت
برف آخر کار را چار کشته بطرز سبکی برقام نمودم باعث تاخیر این جواب آینده نیز همین قصور باید فرمود
الله تعالی در ازی عمر توفیق درجات روزی کناد بحق نون والقلم حرره بعد دوم
چنانکه حق جل علاه مالک و مختار حقیقی است احوال همه بندگان عبادت همچنین بر همین
سایر امراء سلاطین که خداوندان مجازی اند کیفیت متعلقان خود نمایان باینهمه
او تعالی شانه بعطا ارموده است و در قرآن مجید فرموده و اذا دعوا فانی قریب اجیب
و در حدیث نبی کریم علیه الصلوة والتسلیم آمده الدعا مخ العبادة لهذا بر موقف عرض
یار بافتکان بساط سراپا نشاط می آرد انچنگ در راه مبارک مقان از تصدق
حاجزادگان بمطالب رسیده بود و تسکین بخشیده بود لیکن ترسی آفرید بکار بود
و توانده مطلق تقریب ولایت کوه و رخانهٔ عاجی بدعا هی بطهور پرسید اخراجات
شکر و سپاس آن همون آمش و رکاب کرده و از قید قرضداری رهائی یافته بود
باز از سر نو پا در بند افتاد حالا باز کشیده و بار چیده بمنزل مخرج ام و زباده از اخراجات هر زری

که چگونه دختر شش کفت منتظرها بردم و ظرفها بردی کار آوردم
دعایی کن تا آفتاب بتابد و باران نبارد پیرمرد از انجا
بخانهٔ دهقان رفت و از حال او جز بگرفت کفت محنت بارداشته ام
و تجربها کاشته ام از و اسب پیمال باران لطیف پیرمرد دست برداشت
و [illegible] از زمستان و تابستان هرکسی را خوب میدانی یکی باران بسطلبه و دیگر
اسکلهٔ باران آنچه کم مناسب و او لاست عطا فرماست سپردم بتو مایه
خویش را اندوزانی حساب کم و بیش مسئوده بایست و یکم صادق الود
دانش با اتحاد و محبت و کار مودت آیات اخلاص پناه محمد یعقوب اسعد سلمه الله
جدار از صدمتنای حصول ملاقات مسرت آیات صوری و هزاران هزار آرزوی رفیع
گنج و ملال دوری از درگاه پناه آستانه جامع المستفرقین کنده محمود جهانیان ازبانه
حقیقت گفتن بامه میرساند الحمد والاحسان للقادر و المنان و بنیابه عنوان مع جمیع متعلقان
سلامت و خیر خیریت از آنولا کوهر از جناب رب العزت از همه احباب خواهان و جویان
صحیفه ملتمس بعریضه رسید و بر کیفیت رسیدن آن ستوده خصال بخشنده افضال بمنزل مقصود

پرورش فرمایی عزیزا فریده و بنجوای واحد یجب المحسنین هر خطا بخش و عطا بار
زادوست سیدار دو هر کاه پیر و مرشد در هر مکانی بهر زبانی رضا جوی خالق و در تحصیل
مراتب تخلقوا باخلاق الله از همه فایق می باشند این عاصی دو بسیار دار و پرورش
آنها و عفو جمیع تقصیرات محض و استه غفایات در نحو لازمانه بسیار تنگ کرده ملجایی و ملاذی
بجز عالی بفضلات هیچ نیست ~ + خاقانی ازان نست در باب
کو جز تو کسی کزو دارد + ظلکم مدد و یا بحرمة النبی و آله الاعجام مسوده نوزدهم
کار دنیا همه تیرنگ ست نابود او همه آشفتکی و بود و بیدا سکی درین جزو
زمان ازریادتی اخراجات پریشان بودم که نواب جب قبله مدظله مبلغ دو صد روپیه
انعام فرمود عجب انکه زیاده ترحیران کشتم که آلهی این عرض را کرا کاه دارم برای
کدام وقت و اکر صرف کنم کجا الحال در درستی امورات مشغولم هر چند که این فکر بصورت
سه و راست لیکن ارباب معنی را بحقیقتش رسیدن ضرور کرد برای ظاهر ضرر باطن
خواستن کار خردمندان نیست هر چند که درین عرصه که مدت دو ماه کشید و بسیار کار درین
اختتام رسیده باین همه هنوز دو راول است آری ~ کار دنیا کسی تمام نکرد هر که
تا یک جه ازان زرا قیت در دیده هست حالا مشهود طالبان باد که اندک فرصت باید تا دین بسیط
از نوده چنین ترکیب براه انشاء الله تعالی سلک مشاورة جنان و صورت مجاز
نمایان خواهد شد الله تعالی شوق کامل روزی کرام مسوده قسم پذیرد و دو حضر
دارت که یکی باز کرد او بود و دیکر بکاسه کرد و بر بیاض کاغذ کاسه کرد او دو بیاض

مسوده مقدمه بسم از وفور نشاط و شمول انبساط این مژده تازه و
دسته بی اندازه چه گویم و چه نویسم اعنی امروز زمانه را سعادت

بود و خاطر را بهجت که درین هنگام فرخنده انجام علی الصباح
چون برید صبا آدم جناب آمد نمیقه انیقه مشتمل بر طلب طالع مولود مسعود آورد و
زبانی هم خبر داد که از عنایت بیغایت رب العباد بخانه آن یگانه زمانه نیر سپهر
یگانگی اختر برج خوش کامی بتاریخ نوزدهم تقویمی شهر حال
یوم الثلث از ازاج ارجمندی سر برزده ازین چه بهتر و خوشتر که احباب یکدگر را
زر آیند و جلوه حسن خدمات و بندگی را لله تعالی در عرصه یکدیگر روز افزون
تمام و خاطر جمعی بالاکلام بهمه احکام نجوم برآورده زانچه کشیده مهم سر حرف
اسم رسم کرده حاضر خدمت کرامی سازم الله تعالی این نونهال گلشن آمال و آمانی
در سایه والدین سبز و بارور کردانیاد و باوج عمر طبیعی و ذروه
سعادت و نیک بختی رسانیاد مبارک باشد و باشد مبارکش
بحق سوره یسین یاد کند و السلام مسوده هجدهم نازم بشان او تعالی شانه

که شان امرا را هم شان کریمی خود گردانیده اعنی خداوندان نعمت را

سعود و بازد هم برسل و عده را وفا کند کریم است و رنه لئیم نعوذ با مد منها
و لا حول و لا قوة الا با مد از ان رو در ز یکه جناب عده دیدن کتب سعود و اند حضرت
کر انتظار خیز اید که سند اید خود را و انما یوم کاه که ذات قدسی صفات آن یگانه دکلا
و مستاب بے اقطاع و امصار را کریم سید ام تسلی ده خاطر خاطر خود میباشم
آخر محبت بنا با ان تکلیف و تعجیف نا یکو عهده دار کشیده و وقت سیر از ه بسایه او در رسیده
وقتیکه از او قات کرامی خود برا ورده اطلاع بخشند که اجزاء او علی سبیل الید لیه کرد انیده
شود تا مقصود طرفین حاصل آید و دل از سعود و اوراق باید و السلام و الاکرام سعود شان نزدیم بر از اجاب
با جناب سید محل عنایت است نے جائے شکایت سر کاه که جناب در فن تقویم و استخراج احکام حجیم بوجه
دارند مقصود بنده از خبر داد ان عنت و الادت مدد زاده تحصیل طالع مولود
طبع کرامی فقط بر حرف اسم اکتفا نمود خیر ہر آنچه ساقی نا رنجت عین لطف
است + یافتم و در یافتم که سبب کسلندی مزاج و تاج بود الله تعالے
صحت و عافیت عطا فرماید مخلص نیز چنانکه معلوم است در اکثر علوم خصوصاً علوم
ریاضی مهارتے دارد و بجز دیدن تحریر جناب و الله ثم بالله صرف انفاس مدون
اقتباس از نسخ و آلات آنچه که رسم کردم بخدمت عالے فرستادم چو نکه در هر زمان و
مکان یک فنی را در همان فن بر همه دان اولویت و اولیت است دیده و بر سبوے
و خطاب رسیده اطلاعی و احسانے فرماید تا یاد کاریے بماند و وقت کار بکار آید و السلام

موجب بدنامي واز قبيله ننگ وناموس است مضطرب الحال شده
بموقف عرض بار يافتگان بساط ميرساند كه عريضه بداز دستخط خاص عزا
يابد كه بدون جناب قدوي را ملجا وماوا نيست و ندارد و كفى
بالله شهيدا سوده چهار و هم بيت است كه اگر از شبه شبيه بقيمت
در و در بقيمت شبه بدست آيد شبه بجاي در و در بجاي شبه صرف نمايند همچنين
صاحب جوهري و صاحب هنري از ارباب عدل روزگار و در و در يكي ليل و نهار در نظر اولي
الابصار از محل اعتبار ساقط نميشود آري ٥ قدر انسان از كمال است
و نه از مال و منال ٥ بر تقدير محمد يوسف را كه چون يوسف على نبينا و عليه الصلوة
والسلام و شروه بثمن بخس دراهم برو واجب قبيل ملازم شده است غنيمت شمرده هر وقت از هم
كلام شدن و از ديگران بالا دست نشاندن عزيز و ارمند تا از
بدل محجوب نشود و كسي جفتش ندارند مفرالبه مرد خانداني موصوف بصفت
چندين علوم است هر چند كه ابا نمايد از و كار عظيم گرفتن است
كما قيل ٥ جز بخردمند مفرما عمل ٥ كرچه عمل كار خردمند نيست ٥ ٥ ٥

وست آویز اغماض و اعتراض خواهد شد استغفر الله ولاحول ولاقوة الا بالله حالیا بمزمان بحق
وهم پیان وساعی کار بدل و جان قصور معاف و دلها صاف مسوده دوازدهم سمبر از عید باید و آنها را
شاید تا بتاریخ کار نگشاید و کنج مقصود بدست آید دیر و زود مخلص بخانهٔ عبد الهادی صاحب
رفته بودم ملاقات نشد حالیا آبر و میکه جمعدار صاحب در خانهٔ منشی صاحب در دولتخانه
باشند خبر دارند و خود بنفس نفیس قدم رنجه فرمایند ای ها دی دین مبین همین
طریق انسب است و بنابر ایصال الی المطلوب اقرب و مولانا مولوی میر شیر علی صاحب
را نیز اگر مناسب دانند همراه دارند زیاده چه تصدیع و بمسوده سیزدهم بعرض عالی
میرساند از عالی خاندانکه در اسلافش حد ارباب کرم شده اند بحکم چه باید و نباید
فطریکه آباء و اجداد ش هم ارباب هم گذشته اند سوای بذل و عطا چه زاید بر راه
از بزرگان جناب بسابقات الصالحات برصفحه کائنات مثل تلاب و مراد و غیره
موجود از ذات بابرکات نیز چنین مشهود چنانچه بسیار کس را بنابر شادی و عیش
زخیطر از خزانهٔ عامره مرحمت فرموده سه فراز و ممتاز خته اند فدوی میرزاده
شده برای ادای این رسم که خواستگاری را عرضه بعید گذشته از استصواب عظیم
الدولها در دو بار کوشش گذارنده بود آنوقت جناب موقع فرمودند
قبل ازین در تقریب نذر عید خود هم زبانی التماس نموده بعرض تدریجی افتاده
الحال که از طرف ثانی تقاضا شد بدت بلکه پیام رسم شکنی رسیده چونکه این امر

این دستور را دستور العمل ساخته اند که در این امر دو امر متصور است یکی تقدیم امر راست پناهی دوم
تتبع اخلاق الهی و عدل که بهترین صفات احدیت است اولین او صاف
سلطنت سبطین نجیبین و به این فضیلت البضاعت بابته والده
صاحبه مرحومه بروزیر علی نام معلم صاحب زاده کامران
باقبال ابد قرار است که حکم جهانمطاع شد استمرار بر ابقای آن رکن
فیض آثار شرف نفاذ یابد که در تقسیم این ماه از تحوا یوحی الله و نعم
نایبه و نگاهدارند و هر گاه که خادم این خاندان حاضر شود رسید بگیرند و بدهند طلبکم
مفقود و فضلکم مبسوط زیاده عداد مسئوده باز و هم خطار کار عطار است سزاوار
محطی از عقاب و دور تایب از عذاب مهجور مال مرکار که در غیبت
برگفته بحجت انگیختن عیب قول حکما که اندیشیدن که چه گویم
به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم اگر مد نظر نباشد خطری نباشد بهر کیف انچه رفت حیف
بر سهو خود اقرار به از دفتر دراز اغیار تمحض که عمرها در تحصیل علوم و مباحث سوخته از حسن و قبح حرف
و حکایات زمانه نمانده زنده چند روز اول انچه ناداسته بر زبان رفت بین چیز دیگر فهمیدم اورد دیگر گرفت در گمان نبود که این

ناقابلیت و استعداد هر امر معلوم همکنان کردد و آینده برای اجرای کار و بار دنیوی جودت بیقرار آید ی ستاره سخن بگفته باشد نه عیب و هنرش نهفته باشد نه مسوده هشتم علم چنانکه معلوم است وحشی است و هر وحشی بدون موانست و مجالت رام نمیکردد و آرام نمی پذیرد بسیاهی که در بیاض دیده و در سیاهی که نشنیده اند محنت و رنج بسیار دیده و کشیده اند در انجا چنان نشود که در سوادی شکار و سیر صحرا همه باد زده و بابد که در شبانه روز وقتی از اوقات عمر عزیز خود را بدون اکر بسیار نباشد کم از کم ساعت دو صرف نمایند و بازدید آن اشتغال و بسوی آن رویی اقبال می نموده باشند تا صیدی که بدام افتاده است از دست نرود و دل صیاد نا یافته پای طلب و تباتش نبود و زیاده اقبال غلام و مرام بکام باد مسوده نهم از پاستان زمان الی الان افراسیاب قدر قدیمان منظور نظر فیض اثر کرانمایه است که از پرورده نعمت خود فاخیخز و نعمت پرورده عذرنه انکیز بوعید دلیل قدیم خداوند نعمت کریم اکر عرضی رود جا دارد و اکر پذیرا شود رجا دارد و هیچی که از سرکار فیض آثار مقرر است کفاف نیکند و تنکی جان میکند از اضافه سر فرازی باید تا خزانی که بافته است بجا ماند ت حمرت دراز باد که تا دور مشتری نا از تو برخوریم و تو از عمر برخوری: مسوده دهم در جرات اوجشانه که آفریدکار جهان و جهانیان و عادل حقیقی است فرد کا قیامت دین بردین دار و دیندار او را فاطبقه خواهد داد تا و کلکم تملکونها خلاق الله خداوند نعمت دنیا الازم بل واجب در عالم امکان:

انسان بنا بر حصول مدعا شتابی میکند و تدابیر نیشته بهم میرساند از برای
ازان کار که وقتش در نرسیده است نمایان نگردد و چنان مانع در پیش
آید که آخر بهمان وقت معهود برساند و آن ساعت مختار رسد
بی سعی و تردد مطلوب خود بسوی طالب دود معامله جناب فضیل با فتح
فقط تمثیل ماهیت فردانش را الله تعالی وکیل راهمراه می برم واز دیوان
اطاعت کرده مکان خالی کنانیده همدم وفادار مخلص نیز گرفته حرارت
می نایم والسلام حسن اختتام مسوده هفتم هرچند فواید خاموشی بسیار و منافع
آن بیشمار من سکت سلم و من سلم نجی شاهد این گفتار علاوه درین
نقلی دیگر برین می افزایم و فرق مطلب بر فرقدان میسایم یکی از
حکیمی پرسید که او چنان نه گوش دو آفریده است و زبان یک درین
چه حکمت او جواب داد که تا دو حرف شنو و یک حرف گوید باید دانست که مراد از خاموشی
کم گفتن است نه ترک گفتن یعنی وقت گفتن گفتن و وقت خاموشی خاموشی
ورنه بطلان حکمت حکیم علی الاطلاق و کفران نعمت جاعل النفس و آفاق میگردد
درینصورت آن برخوردار را باید که در درگاه گاه حرف مناسب گفته باشند

منصرف کرد و گریه دون آن در چیزی نجات خود نه پنداشت و حتی که تلاش نمود نقد مراد را بچنگ آرد و قرار گیرد بین تقدیر مخلص را که از بدو فطرت بجز دشمنی نسپند افتاده بود که ایام جوانی را در بند کند و اندیشه حالیا خود را اندیشه جان رهنمون شد که هشت منزل از بخارا رفته یکی از دختران همشیرین خود را در سلک ازدواج کشید و بکامرانی و عافیت اتفاق مراجعت کرد و اما دیگر صورت بست و بند آزادی بشکست الحمد لله علی ذلک مسودهٔ هیچم کلام خیر الانام که خیر الکلام است چنین اعلام سید الفصیح نصیب و لو کان تحت الجلبین از اینجا ثابت که در مقدرات الهی افراط و تفریط نیست و در چنین مقدمات احتیاج بتحقیق نیست آدمی را باید که انچه میسرش آید بران قناعت نماید و ببطلان امل نکوشد در مسبت نامه انچه از ناسازی آب و هوا که آنرا بارد و در دکوش و تنگی معاش رقم بود دل را غنچه وار گرفته و خاطر را چون بوی گل از خود رفته کرد این مضمون کرم عجب آتشی افروخت که خرمن تاب و توان یکسر سوخت از انجا که العادت طبیعة ثانیة یقین است که در چندین مخالفت آب و هوا موافقت مبدل شود در دکوش مفوضست بمهالک این محل خطر نیست حکم بعلاج کرده اند و خواص الاشیا روی کار آورده اند و درمان کند و دفع ان و در تنگی آخراجات ان مع العسر یسرا را پیش نظر والله ناصر المعینین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین دل و جگر دارند مسودهٔ ششم بود تا با هر امری با وقتی اختصاص دارد و دهر فعلی منتظر وقت خاص باشد هر چند که

بعد این حرکت الی ایسنی سکون ذاتی و عینی رو نمود اخلاص پرستان
که ترقی خواه می باشند هرچند از مهاجرت بگاهند لیکن در انچه که سود و
بهبود احباب است آن را بصد دعا میخواهند انشاء الله تعالی
ازقدر دانی رویه آندیار گوهر مراد در کنار خواهند دید و
فرمایش غزل ها این بیچدان مژده رسان است بهرچه زودتر
مدعای دوستان جلوه کرد باعث خوشنودی مهجوران مضطر شود
ص یارب ازی دعا مارا این پنجا غزل ها که میفرستیم هرچند لایق
هدیه دوستان است لاکن در حکم انست که سبزه بیگانه هم آشنایی
بوستان است زیاده زبان خامه محرم راز دل و صفحه نامه قابل و متحمل نیست والسلام
والاکرام مسوده چهارم یکی از اسماء او تعالی شانه مقلب القلوب است
هرگاه که او بی خواهد که کدام امر را بر منصه ظهور و جلوه
بدا اول قلب انسان را نیمه
سوبان مایل کند و سد همکی طرق سخته بمان یکراه راکشاده دارد و چنان تنگ گیرد که
بسوی دیگری نیارد و سود و بهبود خودرا در همان کار پندارد و آنرا سرمشق
باندرج

[illegible] صنیار
خورشید ۵
جهانگیری کارگشای کامیاب ۶۶۰۰۰۰
فون کاوون کی کارگشای کامیاب ۶۶۰۰۰۰
[illegible] کارگشای کامیاب ۶۶۰۰۰۰
[illegible] کارگشای کامیاب ۶۶۸۰۰۰

۶ فهرست قصه‌ها

آزادوده کی کرکشی کابیان ۶۹۱

نشاندهان کی کرکشی کابیان ۶۹۲

بخورد کی کرکشی کابیان ۶۹۴

اعجاز کوه کی کرکشی کابیان ۶۹۶

تناسب کی کرکشی کابیان ۶۹۷

آزادوده کی کرکشی کابیان ۶۹۹

سیناپور کی کرکشی کابیان ۷۰۱

فیض آباد کی کرکشی کابیان ۷۰۲

ضیاء

خورشید ۴

برات دی پور کی کرکشی کابیان ۷۰۳

سلطان پور کی کرکشی کابیان ۷۰۴

لشکر دره او رکوه کی کرکشی کابیان ۷۰۵

فتح پور سیسوکی کرکشی کابیان ۷۰۶

کاپور کی کرکشی کابیان ۷۰۹

مقام اوینک کی زراعی کابیان ۷۱۰

تفصیل فتح پور کی کرکشی ۷۱۲

تعداد فتح پور کی کرکشی ۷۱۳

کنز ریے ونه پیش دزدای دفع تقدیر راتدبیری پس مردان بهت در نشکده
حوادث برنگ خلیل سبز گل وگلذار نمانند و چند انکه انیان را ببلا آزمایند ازجا در نیایند و سر
از تسلیم کرجنبند آسایش بینند و در هر نقصانی که نشینند درهم سود نشنند درین قرب زمان
ازروی آن دیار واست که خانهٔ آن کرم جوش آب و هوایی سودت ملا آتش در گرفت و همه
اثاث البیت را پاک بسوخت و بیادرفت این یکطرف درین صدر کذری بعنصر لطیف آن خلاصهٔ عالم
را در رسید از دراکش دل اجابت سوخته و آتش ریخ و بلا افروخته گردید لیکن آدمی اگر همه
تن آب شود یا مشیت که هم زبانهٔ آتش است پنجه نمی تواند زد پس درین صورت بجز
تسلیم تسلیم تسلیم شو: چه توان کفت او تعالی شانه ندارک مافات
وجبر نقصانات فرماید سوده سیوم از خون دل نوشتم زنو یک دوست
فی رابت دهر آفی هیچ رک القیامه: مژه زندکانی زندکانی با دوستان کردنست و حظ
جاودانی جاودانی صحبت یاران بدست آوردن صاحب خوش بسکه دیده
بهار عمر ملاقات دوستدار است: چه خضر خط برداز عمر جاودان تهیه ازینجا که
افتراق ذاتی این زمانهٔ اجتماع را دشمن و انفصال طبعی او اتصال را بیخ کن است
آن صحبت را برهم زد که آن یکانه زمانه را بصحرای غربت رهنورد و این پاشکسته
عالم بیخودی را در شهرستان خود فکنی کوچه کرشت هر چند انجام این آغاز
در نظر دکرکون وازدوار فکنی با جکر خون بود کرانحمد لله بقوای فی الحرکه برکته

ضیاء
خورشید
۳

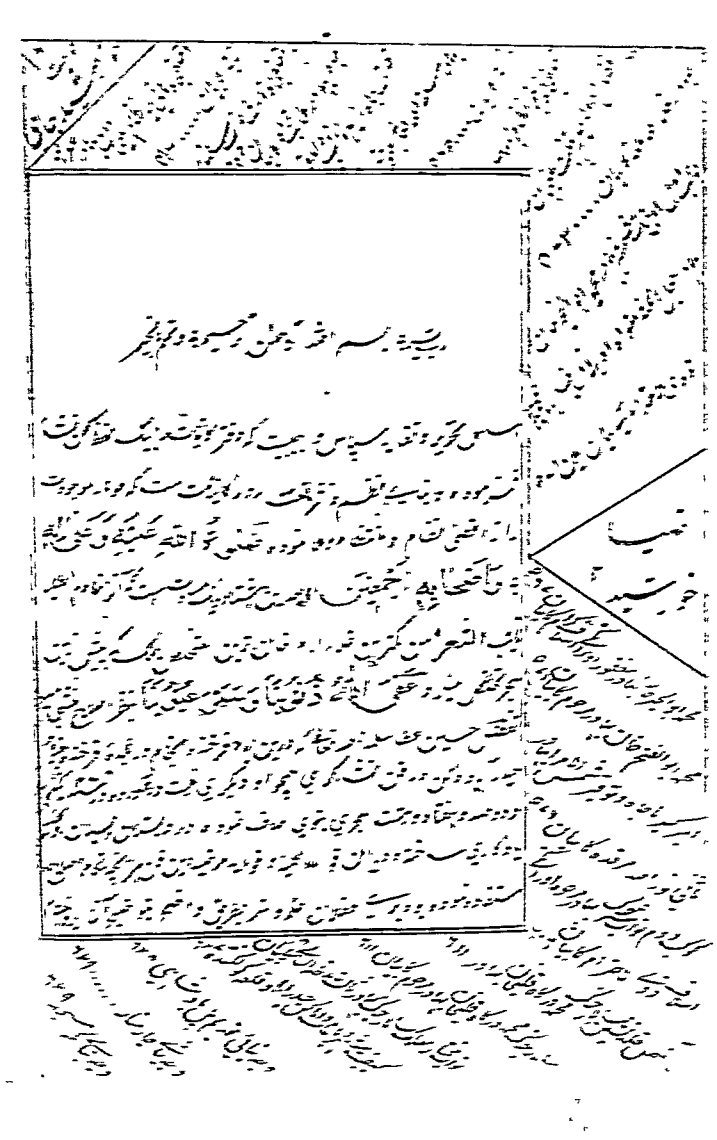

بصولت الملك الوهاب

این کتاب رقعجات مجمع البرکات منتخع جاوید

ضیاء خورشید

از بعضی تالیفات و تصنیفات مولوی محمد غلام نامی ناقوم افغان ترین ملک
موسی زی غفر الله له حسب الحکم سر کار ذوی الاقتدار دریانوال فرخنده
خصال دولت پناه حشمت و سکاه نواب خورشید جاه خورشید الامرا خورشید الملک خورشید الدوله
ضیغ جنگ محمد محی الدینخان بهادر مد ظله العالی فرزند ارجمند کیوان رفعت گردون بیت انجم
ثم ثابت قدم سحاب سخا نصفت انتما نواب وقار الامرا اقتدار الملک اعتضاد الدوله
بهادر جنگ محمد رشید الدینخان بهادر دام ظلال اجلالهم در سنه ۱۲۹۷
بمطبع خورشیدیه انطباع پذیرفت

ضیاء خورشید

فهرست رقعجات ضیاء خورشید

نواب شهاب الدینخان بهادر کابلیان ۳۶۶

بقیه خطوط نواب عالم گیر بادشاه غازی ۳۶۶

خان فیروز جنگ غازی الدینخان بهادر ۳۶۹

محمد اسحاقخان بهادر صاحبزادی نواب کابلیان ۳۶۹

نواب صفدر جاه بهادر دادا ۳۶۹

نواب نصیر جنگ غفران مکان کابلیان ۳۶۹

نواب محی الدینخان کابلیان ۳۶۹

صمصام جنگ کابلیان ۳۷۱

فرشته جای ۱۲
بیان بادشاه کامیان ۲۸۰
بیان بادشاه کامیان ۲۸۹
بیان بادشاه کامیان ۲۹۴
بیان بادشاه کامیان ۳۰۰
بیان بادشاه کامیان ۳۰۴
بیان بادشاه کامیان ۳۰۹
فهرست مطبوعات کامیان
مولدین کامیان ۳۲۳
محرر فرخ سیر کامیان ۳۲۴
رشید الدین سیکاچی ۳۲۶
۲۶ خاتمة الطبع
رفیع الدرجات کامیان ۳۲۸
رفیع الدوله کامیان ۳۲۹
محرر شاه بادشاه کامیان ۳۳۴
فضل داد بادشاه کامیان ۳۴۱
احمد شاه کامیان ۳۴۸
عالمگیر ثانی کامیان ۳۵۱
شاه عالم کامیان ۳۵۲
اکبر ثانی کامیان ۳۵۵

قوم افغان زمین ملک موسی زئی سلمه الله تعالی و اولاده و ادام صفاته و در
محرر کامل محمد عبدالرحیم ملازم سرکار نامدار اہتمام سے واقف سرار خفی و جلی ماہر جمیع علوم
فارسی و عربی میر سید علی عفی الله عنه کے اور حسو خان طابع مطبع موسومہ

مطبع خورشید سنه ۱۲۹۶ ہجری مین مطابق سنه ۹۰ ف
موافق سنه ۱۸۸۰ عیسوی کے شائع ہوا ۔
کوحلیہ طبع سے محلی ہوکر ملاحظہ اہل شوق
مین آیی او تعالی شانه نظر بد
سے اسکو محفوظ رکھے
سه مگه سے جنم سے نازو
ادا سے ۔ خدا
محفوظ رکھے ۔ آمین

خاتمت الطبع بہت بہت شکر و سپاس اللہ اور اللہ کے رسول کا ہے کہ توفیق سے اس
ملک السنان کی عصر نہضت آمود میں عادل و باذل مستغنی عن الالقاب و الآداب مالک الرقاب موید
من اللہ حضرت آصفجاہ سادس نظام الملک میر محبوب علیخان بہادر ادامت اللہ تعالیٰ برہم و احسانہم
کے حسب الارشاد ہدایت بنیاد ارایے بزم سخندانی صدر نشین انجمن معانی شجاعت شعار سخاوت
کردار نواب خورشید جاہ خورشید الامرا خورشید الملک خورشید الدولہ تیغ جنگ محمد محی الدین بہادر
فرزند ارجمند عیوق اشیان ثریا مکان انجم سپاہ فلک بارگاہ رونق ملک شجاعت مالک کنجینہ سخاوت
غریب پرور بندہ نواز نصفت طراز نواب وقار الامرا اقتدار الملک اقتدار الدولہ بہادر
جنگ محمد رشید الدین خان بہادر دامت اجلالہم کے یہ ایک کتاب مفید عام علم
تاریخ ہین مسمی رشید الدین خانی ابتدا احوال سے راجگان ہند و دکن کے
زمانہ حال تک تالیفات و تصنیفات سے تالیف و تصنیف شاعر وحید العصر منشی
خوش فکر فصاحت بیان بلاغت نشان مخاورہ دان اردو زبان کاشف ہمہ فنون
فارسی واقف جمیع علوم عربی جامع معقول و منقول فارغ التحصیل فروع و اصول
رسایل مشہور محقق مسایل وجود کشایندہ دقایق فلسفے کاہندہ حقایق حسابی
پابندہ مضامین فرایض درکبرندہ مقاصد عقاید شناور بحر زخار منطق معانی و بیان
ہیئت دان واعظ کلام خیر الانام متوطن حیدرآباد دکھن مولوی محمد غلام امام خان

رشید الدین خانی
خاتمت الطبع ۲۵

اوراصاف ذوی الاحترام تا زمانہ اختتام ۲۵۴
بیکہ یامین اور امین آویزش جلال امین ۲۵۴
ابا کرام اولاد و ذوی الاحترام ایم
ممدوح کابیان ۲۵۴
بلدرم بایزید سلطان روم کا احوال ۲۵۴
جلال الدین مرزا سلطان محمود کا بیان ۲۶۰
سلطان محمد اول سلطان بایزید کا بیان ۲۶۴
سلطان محمد اول سلطان بایزید کا بیان ۲۶۴
سلطان مراد اول سلطان محمد کا بیان ۲۶۹

شبان ۱۲۷۰ھ ہجری مطابق اسماہ مئی سنہ ۱۸۵۳ عیسوی ——— ایضاً ۵۵۱
چہتار دربار ——— ۵۵۱
سہ توان دربار ——— ۵۵۱
نقل خریطہ لارڈ جنرل ولیسلی صاحب بہادر گورنر کلکتہ بنام نامی نواب آصف جاہ نظام الملک ناصر الدولہ بہادر ——— ایضاً
اہتہوان دربار ——— ۵۵۵
نوان دربار ——— ۵۵۶
دسوان دربار ——— ۵۵۷
فصل اسمین تین نامے فارسی ہین ——— ایضاً
نامہ نواب غفرآب نظام الملک بنام علیخان بہادر سیکرٹر مسٹر جیمس صاحب بہادر گورنر کلکتہ ایضاً
نامہ از طرف نواب غفرآب نظام الملک میر نظام علیخان بہادر بہادشاہ انگلیز ۵۶۰
نامہ از طرف مغفرت منزل نواب سکندر جاہ بہادر بنام لارڈ مارنگٹن صاحب بہادر ۵۶۱

ن مبارک گویان ۲۲۴
ن وزیر بیگ گویان ۲۲۴
چہتا نظیر بیض اودہا وحیدرآباد گویان ۲۲۴
مولانا نور الدین صاحب حیدرآبادی ایضاً ۲۲۴
اور حسین شاہ ولی صاحب گویان ۲۲۴
ن وزیر جعفر صاحب حیدرآبادی گویان ۲۲۵
ن وزیر یوسف صاحب حیدرآبادی گویان ۲۲۶
ر الحاج موسیٰ حیدرآبادی گویان ۲۲۶
شیخ فاتون گویان ۲۲۶
شیخ اصل گویان ۲۲۷
حضرت شیخ فرید بیجاپوری گویان ۲۲۷
شیخ ابراہیم گویان ۲۲۹

ترجمہ نرواے جلوس نواب بابت آب ناصر الدولہ بہادر ——— ایضاً

ترجمہ نقل دستاویز حضور پرنور در باب گذارشت پیشکش سیکا کول ——— ۷۱۸

ذکر سوانحات ایام ایلچی گری جنرل فریزر صاحب سفیر ہفتم ——— ۷۱۹

حاصل تعلقہ کورنر جنرل لارڈ ولہوسی صاحب بہادر بسمی حضور پرنور بورخہ شستم جنوری ۱۸۵۱ء ——— ۷۲۴

حاصل انکاذنامہ حضور پرنور در جواب تعلقہ کورنر جنرل لارڈ ولہوسی صاحب بہادر ——— ۷۲۵

ذکر سوانحات ایام نیابت ڈیوڈسن صاحب بہادر ——— ۷۲۹

حاصل ترجمہ خط لارڈ کورنر جنرل صاحب بہادر کذرانیدہ ڈیوڈسن صاحب بہادر ——— ۷۳۱

ذکر سوانحات ایام ایلچی گری کرنل لو صاحب بہادر سفیر نہم بسمین دسی دربارین ——— ۷۳۱

پہلا دربار ——— ۷۳۵

دوسرا دربار ——— ۷۳۷

خلاصہ مضمون خط لارڈ کورنر جنرل صاحب بہادر بیسچ باب جاید اد تنخواہ سپاہ کنٹنجنٹ کے

بسمی حضور پرنور ——— ۷۳۹

حاصل عہد نامہ جدید ——— ایضاً

تیسرا دربار ——— ۷۴۰

چوتھا دربار ——— ۷۴۱

پانچوان دربار ——— ۷۴۸

خلاصہ مضمون تہنامہ جدید بابتہ تفویض ملک بیچ عوض تنخواہ سپاہ کنٹنجنٹ بکے مورخہ بارہوین

فہرست کتاب ہذا

بسمی حضور پرنور ——— ۲۰۴

بسمی ان ایلچی گری کابان ——— ۲۰۴

ش ۱۱۰ ف ۹ فقہ کابان ——— ۲۰۴

خواجہ جہان کا وان کابان ——— ۲۰۵

ش ۵ ف ۱۰ فقہ کابان ——— ۲۱۰

فہرست کتاب تاریخ
۲۲
رشید الدین خاں

فہرست بیانات جو فتح ملک میسور میں نواب نظام الملک میر نظام علی خان بہادر کے حصہ میں آئے ایضاً
خلاصہ مضمون تنہامہ ہشتم ۶۸۹
خلاصہ مضمون تنہامہ نہم ۶۹۴
خلاصہ مضمون پیشکار و نذار لارڈ کورنرجنرل صاحب بہادر الخ سکندر جاہ بہادر یعنے تنہامہ ۹ ۶۹۵
ذکر سوانحات ایام ایلچی گری کپتان سیدہم صاحب بہادر سفیر سوم اور بعضے حصایل انکے ۶۹۷
ذکر سوانحات ایام ایلچی گری نابت جنگ رسل صاحب بہادر سفیر چہارم ۷۰۰
بیان قیام سپاہ کمپنی ایضاً
تفصیل عہدہ داران سپاہ کمپنی ۷۰۲
تحریر رسل صاحب بہادر حقین راجہ چندولعل کے ۷۰۶
ذکر سوانحات ایام ایلچی گری مسٹکلف صاحب بہادر سفیر پنجم اور بعضے حصایل انکے ۷۰۸
نقل نامہ مسٹکلف صاحب بہادر بسمی لارڈ کورنرجنرل صاحب بہادر ایضاً
تحریر مسٹکلف صاحب بہادر حق بن راجہ چندولعل کے ۷۰۹
خلاصہ مضمون راجہ چندولعل بسمی لارڈ جنرل مسٹکلف صاحب بہادر کورنر نگلکتہ ۷۱۰
خلاصہ مضمون تنہامہ یازدہم ۷۱۲
ذکر سوانحات ایام ایلچی گری مارنین صاحب بہادر سفیر ششم اور بعضے حصایل انکے ۷۱۴
تحریر مارنین صاحب ۷۱۵
ذکر سوانحات ایام ایلچی گری کرنل مسٹورت صاحب بہادر سفیر ہفتم اور بعضے حصایل انکے ۷۱۷

ایضاً	۶۷۹
ایضاً	
	۶۷۱
	۶۷۳
	۶۷۴
	۶۷۸
	۶۸۳
ایضاً	
	۶۸۴
	۶۸۶
ایضاً	
	۶۸۸

فہرست جای

ذکر سید احمد وہابی ——— ۶۳۸

ذکر شکستہ کابیان ——— ۶۴۰

نونہال سنگھ کا بیان ——— ۶۴۱

شیر سنگھ کا بیان ——— ۶۴۳

ولیہ سنگھ کا بیان ——— ۶۴۶

ذکر تشخیص امور سرکار عظمت مدار کپتنی بہادر میں اور بربادی خاندان مہاراجہ رنجیت سنگھ کی ۶۵۰

اشتہار نامہ لارڈ کورنر جنرل صاحب بہادر ہنگام فوج کشی افغان انگریزی بلدۂ لاہور مطبوعہ ۱۳

ماہ دسمبر ۱۸۴۹ عیسوی ——— ۶۵۱

شرایط عہد نامہ صلح جو فیما بین سرکار نامدار انگریزی اور ولیہ لاہور کے قرار پائے ہیں درمیان لارڈ کورنر جنرل سر ہنری ہارڈنگ صاحب بہادر اور مہاراجہ دلیپ سنگھ کے بھلم پسولا شرط ۶۵۷

خلاصہ مضمون عہد نامہ مہاراجہ گلاب سنگھ و سرکار نامدار انگریزی ——— ۶۶۰

ذکر تسخیر ملتان ——— ۶۶۱

کیفیت جوہر الماس مسمے قطعہ کوہ کوزکی ——— ۶۶۴

فصل آسمار نگہ الکنڈ و وزیر اعظم جولارڈ صاحب بہادر کو رائے ہند مع حطابات انکے

جو فی زمانہ زندہ و موجود ہیں ——— ۶۶۶

فہرست بجہان بموجب کتاب اوزانہ ——— ۶۶۷

آثار شاہ صوبہ ہند بموجب بیانی دیانت خان ——— ۶۶۸

فہرست کتاب تاریخ ۱۹ رشید الدین خانے

سید محمد اکبر عرف میر صاحب کا بیان ۱۵۹

سید احمد صفوی عرف میر صاحب کا بیان ۱۸۰

سید محمد مصور اللہ عرف شاہ صاحب کا بیان ۱۸۱

سید محمد مصور اللہ کی اولاد کا بیان ۱۸۲

سید عبد اللہ کی اولاد کا بیان ۱۸۲

سید امیر حسینی کی اولاد کا بیان ۱۸۲

سید نذیر اللہ حسینی کا بیان ۱۸۳

مولانا جمال الدین صوفی کا بیان ۱۸۳

شاہ کمال الدین صوفی کا بیان ۱۸۴

فہرست بیان من

شرح حال اوزبک خان و ترکمان خان ۱۶۹

خواندمیر صاحب کا بیان ——— ۱۷۰

حضرت خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار قدس سرہ کا بیان ۱۷۱

فہرست کتاب تاریخ
۱۸
رشید الدین خاں

عہدنامہ جدید مورخہ ۱۲ جنوری ۱۸۴۳ء بتاریخ ۱۱ شہر ربیع الثانی ۱۲۵۹ھ ۵۹۴
ذکر کرنول کے بیان میں بیچ سرکار نامدار انگریزی کے ۵۹۵
جانبہ مبارز الدولہ بہادر کی قلعہ کونکنڈہ کو تیسرے دفعہ ۵۹۶
نیچر قلعہ کرنول ۵۹۸
تھا باب جنگ کابل کے بیان میں ۶۰۰
سردوست محمد خان کی لڑائی کا بیان ۶۰۵
ذکر سلطنت شاہ شجاع الملک بابہ کابل میں بعد گرفتار ہونے امیر دوست محمد خان ۶۰۹
ذکر قتل برنس صاحب ۶۱۱
ذکر مارے جانے جنرل کمنگ صاحب کا وہ کہ میں ماتحت ہے محمد اکبر خان کے ۶۱۶
ذکر قتل شاہ شجاع ۶۲۱
ذکر سلطنت فتح جنگ ۶۲۲
اختتام مہم کابل بعنے بدلہ لینا جنرل پالک صاحب اور جنرل سیل صاحب نے اپنے کشتوں کا اور خراب کرنے ۶۲۴
چھوڑنا اس پالک کو اور چھوڑ الاتا اپنے قیدیوں کو اور چھوڑ دینا دوست محمد خان کو ۶۳۲
پانچوان باب سکھوں کے بیان میں ابتدا ان کو نانک سے فتح لاہور دولتان تک مطابق ۶۳۵
تاریخ گلشن پنجاب ۶۳۷
بیت سنگ کا بیان
ترجمہ عہدنامہ مرقومہ بین افسران انگریزی و مہاراجہ رنجیت سنگھ مورخہ ماہ اپریل سنہ ۱۸۰۹ء

خلاصہ عہد و پیمان سنہ ۱۱۷۲ ہجری مابین راجہ رام حاکم کچوات و افسران انگریزی ... ۵۵۵
ذکر خوابی باجیراؤ ورثت جانا سلطنت مرہٹہ کا صفحہ ہستی سے ... ۵۵۶
خلاصہ مضمون چٹھی لارڈ کورنز صاحب بہادر رسیدہ بہادر ہیچ یاب جلد کو رفتار کرنے ترک راؤ قائل کنکنا دہر سکے ... ۵۶۲
خلاصہ مضمون نامہ لارڈ کورنز صاحب بہادر رسیدہ بہادر ہیچ یابت اتفاق کرنے ترک راؤ سے ... ۵۶۴
حاصل عہدنامہ باجیراؤ ... ۵۶۸
پہلی فصل خاندان پیشوا سلسلہ بسلسلہ بیان میں ... ۵۷۴
ذکر خوابی آبائی پیشوا والی ناگپور باجہ سے افسران انگریزی کے ... ۵۷۶
دوسری فصل خاندان ہولکر کے بیان میں ... ۵۸۰
تیسری فصل خاندان سندیہ کے بیان میں ... ۵۸۲
راؤجی سندیہ کا بیان ... ایضاً
مہادجی سندیہ کا بیان ... ۵۸۳
دولت راؤ سندیہ کا بیان ... ۵۸۶
جسونت کا بیان ... ۵۸۸
بیاجی کا بیان ... ۵۸۹
مضمون بعضے فقرات تحریر و تجویز لارڈ کورنز جنرل صاحب بہادر درباب بہبود کوالیار ... ۵۹۰
مضمون اشتہار لارڈ کورنز الن براصاحب بہادر ... ۵۹۲

ایضاً خلاصہ مضمون نامہ اردو زبانی صاحب بہادر اسمی پیشوا سلطان ——— ایضاً
خلاصہ نامہ پیشوا سلطان اسمی اردو کورنر صاحب بہادر موصوف ——— ایضاً
ایضاً خلاصہ مضمون خط اردو کورنر صاحب بہادر مذکور ——— ایضاً
ایضاً خلاصہ مضمون پیشوا سلطان صاحب اسمی اردو کورنر صاحب بہادر ——— ۵۲۹
ایضاً خلاصہ مضمون اردو کورنر صاحب بہادر اسمی پیشوا صاحب مشتمل اوپر ہین شرطون کے ——— ۵۳۰
جواب پیشوا صاحب کے خط کا جنرل ہارنس صاحب کے طرف سے ——— ۵۳۱
کیفیت تسخیر دہلی کی اور کچھ احوال ہیرت پور کا سن فتح احمد نگر ——— ۵۳۶
دوسرا باب حکام مرہٹہ کے بیان مین ابتدائے عروج سے انکے فتح پونا تک سنہ کا ذکر ہین
بیع واقعات ناگپور وغیرہ تا عہد نامہ کوالیار اور اسکے آخر مین ہین فصلین ہین ۵۳۷
ذکر ریاست تار دار ان ——— ۵۴۰
ذکر جنگ ہائے افران انگریزان سردار ان قوم مرہٹہ سے بسبب اضافت رکنا نہ راو موجب جا ہیئے
فوت ہونے تک سوی اللہ کے ——— ۵۴۳
ذکر سوائے مادھو راو اور بعد اسکے بکنکش سے مسلط ہونا سوائے باجیراو کا مسند پیشوائی پر
ہے تک نانا پھرنویس کے سوا دوسرے وقایع مکاتب غیر متعارفہ ہے ——— ۵۴۷
کان عالی اور سوائے مادھو راو کے حال کا بیان مقام کھڑکی ——— ۵۴۸
ریاست باجیراو اور بابے کو بھی افسران انگریزان محی آیا ہوا اور ناگپور ہین ——— ۵۵۱
خلاصہ مضمون عہد نامہ باجیراو اور افسران انگریزی ——— ۵۵۲

فہرست کتاب تاریخ ۱۶ رشید الدین خان

حاصل فرمان عالم گیر بادشاہ اسمی صوبہ دار بنگالہ پیرہ باب طائفہ کم وبیشی محصول تجاران انگریزی کے ۴۸۸

نقل واجب العرض تاجران حاجب واستفتش حاجب ہرود وکلای بیچرلصا حب انگریزی افسر کلکتہ دستخطے فرخ سیر مشتمل اوپر فرمہد وپیمان کے ۴۹۰

ذکر واقعات مدراس ۴۹۲

ذکر واقعات بنگالہ وکلکتہ ۴۹۷

ترجمہ عہد نامہ سراج الدولہ ناظم بنگالہ سات کرنل کلیف کے مورخہ نوین ماہ نومبر ۱۷۵۷ عیسوی مشتمل اوپر پچیے شرطون کے ۵۰۱

جدول فہرست ممالک مقبوضہ سرکار بادقار کمپنی بہادر اقلیم ہندسے ۵۱۳

پہلا باب حیدر علیخان عرف بہادر حاجب اور اسکے فرزند ٹیپو سلطان کے بیان

ہین اور داخل ہونا ممالک بمقبوضہ خاندان مغفور کا سرکار نامدار کمپنی بہادر ہین ۵۱۵

ذکر حیدر علیخان نایک مطابق جارخانہ ۵۱۶

ذکر جنگ ہاے افسران انگریزی حیدر علیخان نایک عرف بہادر حاجب سے مطابق جارخانہ ۵۱۹

ذکر جنگہاے افسران انگریزی ٹیپو سلطان پسر حیدر علیخان نایک سے بموجب جارخانہ و حدحیدری ۵۲۳

خلاصہ مضمون اقرارنامہ ٹیپو سلطان وسرکار مشتمل شرایط ارجعہ مورخہ ۱۷۹۲ عیسوی ۵۲۶

خلاصہ خط لارڈ کورنوالس حاجب بہادر اسمی ٹیپو سلطان ۵۲۸

فہرست باب پنجم ۱۵

بدالدین خانے

جونپور کے حکام کا احوال ـــــ ۴۴۷
اودھ کے حکام کا احوال ـــــ ۴۴۸
گجرات کے حکام کا احوال ـــــ ۴۵۴
خاندیس کے حکام کا احوال ـــــ ۴۵۶
بیجاپور کے حکام کا احوال ـــــ ۴۵۸
مقالۂ دوم ہیچ باب در داخلت عیسائیون کے دیار ہند و دکن مین مع ذکر حیدر علیخان
عرف بہادر صاحب اور ٹیپو سلطان پسر خان موصوف اور سردارانِ مرہٹہ اور بیان جنگ اونکستان اور کیفیت
ابتدار قوم سکھ تا فتح پنجاب سرکار نامدار انگریز بہادر مین اور تفصیل اتحاد سرکارین بعضمین
دولتدار نواب نظام الملک بہادر و والی حیدرآباد دکن اور سرکار عظمت دثار کمپنی بہادر اوریہ
مقالہ مشتمل ہیچ اور دو عنوان اور چھ باب کے ـــــ ۴۵۹
عنوان اول در داخلت قوم پرتگیزون کے بیان مین ہیچ اقلیم ہند کے ـــــ ۴۶۱
عنوان دوم قوم انگریزون کے بیان مین ـــــ ۴۶۷
ذکر ورود تجاران ولندیز مع قوم فرانسیس و دنمارک ـــــ ۴۶۸
ذکر ورود افسران انگریزی ـــــ ۴۶۹
خلاصہ مضمون خط کوین الزابث اسمی محمد جلال الدین اکبر بادشاہ ـــــ ۴۷۰
ترجمہ عہدنامہ شیخ صفی حاکم گجرات و سنخط جہانگیر بادشاہ مورخہ ۱۱ جنوری سنہ ۱۶۱۲ع ـــــ ۴۷۶
خلاصہ عہدنامہ شاہجہان بادشاہ اسمی کمپنی تھ کنتریلیتن صاحب ہیچ باب معافی محصول تجاران کے ۴۸۳

فہرست کتاب تاریخ
۱۴۴ ـــــ
رشید الدین صاحب
خواجہ نظام الدین اودیہ کا بیان ۱۲۹
خواجہ نصیر الدین چراغ دہلوی کا بیان ۱۳۰
امیر حسن کا بیان .....
بہاء الدین ذکریا کا بیان .....
شیخ صدر الدین کا بیان .....
شیخ رکن الدین کا بیان ۱۳۷
شیخ بدر الدین سمرقندی کا بیان ۱۳۸
شیخ برہان الدین غریب کا بیان ۱۳۹
شیخ فرید الدین گنجشکر کا بیان ۱۴۰
شیخ بدر الدین اسحاق کا بیان ۱۴۱
شیخ نجم الدین کبریٰ کا بیان ۱۴۲
شیخ نجم الدین علاء الدولہ سمنانی کا بیان ۱۴۳
شیخ احمد رفاعی کا بیان ۱۴۵
عبد اللہ سطاری کا بیان ۱۴۶

راجہ چندر ونمل کا بیان ——— ۴۳۸
نقل کوشوارۂ صوبجات دکن ——— ۴۳۸
یسرا د فقر حکام مختلفہ دیگر یا نہیں عام زیکہ اہل اسلام ہیں ہوں یا عیسوی المذہب ہندو وغیرہ
کیا قدیم کیا جدید پہر حسب استقلال ہوں یا غیر ذی استقلال اسمین دو مقالے ہین ۴۳۱
مقالۂ اول ——— اکثر اور نک نشینان بالاستقلال اور روسا جنہون نے اقبال کے نہین الصفا
مہاراج کشن جی کا احوال ——— ۴۳۲
سکندر ذوالقرنین کا احوال ——— ۴۳۳
راجہ اندر کا احوال ——— ۴۳۴
امیر تیمور کا احوال ——— ۴۳۵
حکام سندہ اور تہٹہ کا احوال ——— ۴۳۶
ملتان کے حکام کا احوال ——— ۴۳۷
کابل کا احوال ——— ۴۳۸
مالوے کے حکام کا احوال ——— ۴۳۹
بنگالے کے حکام کا احوال ——— ۴۴۱
تبت کے حکام کا احوال ——— ۴۴۴
کشمیر کے حکام کا احوال ——— ۴۴۵

علی عادلشاہ کا بیان ۲۰۷
ابراہیم عادلشاہ کا بیان ۲۱۰
ان محمود عادلشاہ کا بیان ۲۱۱
طان محمد عادلشاہ کا بیان ایضاً
طان علی عادلشاہ کا بیان ۲۱۲
سکندر عادلشاہ کا بیان ۲۱۳
چوتھا تذکرہ ــــ عادلشاہیوں کے بیان میں ایضاً
فتح اللہ عادلشاہ کا بیان ایضاً
ولدین عادلشاہ کا بیان ۲۱۴
دریا عادلشاہ کا بیان ایضاً
برہان عادلشاہ کا بیان ایضاً
پانچوان تذکرہ ــــ بریدیوں کے بیان میں ایضاً
محمد قاسم برید کا بیان ۲۱۵
امیر برید کا بیان ایضاً
علی برید کا بیان ۲۱۶
چھٹا تذکرہ ــــ قطب شاہیوں کے بیان میں ایضاً
سلطان قطب شاہ کا بیان

دوسرا تذکرہ — نظام شاہیوں کے بیان میں — ۱۸۴

احمد نظام شاہ بحری کا بیان — ایضاً

برہان نظام شاہ بحری کا بیان — ۱۸۶

حسین نظام شاہ بحری کا بیان — ۱۸۸

ابوالمظفر مرتضے بحری کا بیان — ۱۹۰

میران شاہ کا بیان — ۱۹۶

اسمٰعیل شاہ کا بیان — ۱۹۷

برہان شاہ کا بیان — ایضاً

ابراہیم شاہ کا بیان — ۱۹۸

احمد شاہ کا بیان — ایضاً

بہادر شاہ کا بیان — ۲۰۰

مرتضے نظام شاہ کا بیان — ۲۰۱

تیسرا تذکرہ — عادلشاہیوں کے بیان میں — ایضاً

یوسف عادلشاہ کا بیان — ۲۰۲

اسمٰعیل عادلشاہ کا بیان — ۲۰۳

علی عادلشاہ کا بیان — ۲۰۶

ابوالنصر ابراہیم عادلشاہ کا بیان — ایضاً

فہرست کتاب تاریخ

رشید الدین خانی

ن محمد شاہ بہمنی کا بیان	۱۶۶
ن مجاہد شاہ بہمنی کا بیان	۱۶۹
ن داؤد شاہ بہمنی کا بیان	۱۷۰
ن محمود شاہ بہمنی کا بیان	۱۷۱
سلطان غیاث الدین بہمنی کا بیان	۱۷۳
سلطان شمس الدین بہمنی کا بیان	ایضاً
سلطان فیروز شاہ بہمنی کا بیان	۱۷۴
سلطان احمد شاہ بہمنی کا بیان	۱۷۶
سلطان علاؤالدین بہمنی کا بیان	۱۷۷
سلطان ہمایون شاہ بہمنی کا بیان	۱۷۸
ن نظام شاہ بہمنی کا بیان	۱۷۹
طان محمد شاہ بہمنی کا بیان	۱۸۰
سلطان محمود شاہ بہمنی کا بیان	۱۸۱
سلطان احمد شاہ بہمنی کا بیان	۱۸۲
سلطان علاؤدین بہمنی کا بیان	۱۸۳
شاہ ولی اللہ بہمنی کا بیان	ایضاً
شاہ کلیم اللہ کا بیان	ایضاً

فہرست کتاب ہا

رشید الدین خانی

محمد شاہجہان بادشاہ کا بیان ۷۸
محمد عالمگیر بادشاہ کا بیان ۸۸
محمد بہادر شاہ کا بیان ۱۰۷
محمد معز الدین کا بیان ۱۱۰
محمد فرخ سیر کا بیان ۱۱۳
رفیع الدرجات کا بیان ۱۲۲
رفیع الدولہ کا بیان ۱۲۳
ایضاً
روشن اختر محمد شاہ کا بیان
احمد شاہ کا بیان ۱۴۲
محمد عزیز الدین عالمگیر ثانی کا بیان ۱۴۴
علی گوہر شاہ عالم کا بیان ۱۴۶
اکبر شاہ ثانی کا بیان ۱۵۶
بہادر شاہ ثانی کا بیان ۱۶۰
دوسرا دفتر بادشاہان دکن اور وہاں کے طرفدار و رؤسا متعلق کے بیان ۱۶۳
ہیں اور اسمیں آٹھ تذکرے ہیں
پہلا تذکرہ سلاطین بہمنیہ کے بیان میں ۱۶۴
سلطان علاء الدین بہمنی کا بیان ایضاً

ساتوان تذکرہ لودہی پٹھانوں کی سلطنت کے بیان میں ۵۳
سلطان بہلول لودہی کا بیان ایضاً
سلطان سکندر کا بیان ۵۵
سلطان ابراہیم کا بیان ۵۶
اٹھوان تذکرہ چغتائی مغلوں کی سلطنت کے بیان میں ۵۷
ظہیر الدین عرف جلال الدین محمد بابر شاہ کا بیان ایضاً
تزکِ بابر شاہ ۶۰
فصل احوال میں برسے الغ بیگ میرزا صاحب زیج جدید خانی کے بیان میں ۶۱
نصیر الدین محمد ہمایوں بادشاہ کا بیان ۶۲
نوان تذکرہ پٹھانوں کی حکومت کے بیان میں ۶۴
شیر خان کا بیان ایضاً
اسلام شاہ عرف سلیم شاہ کا بیان ۶۶
فیروز شاہ کا بیان ۶۸
سلطان محمد عادل شاہ کا بیان ایضاً
دسوان تذکرہ سلاطین باریہ کے بیان میں ۶۹
جلال الدین محمد اکبر بادشاہ کا بیان ایضاً
محمد جہانگیر بادشاہ کا بیان ۷۵

سلطان شہاب الدین کا بیان ——— ۳۸
سلطان قطب کا بیان ——— ایضاً
چوتھا تذکرہ خسرو خان نکوام یکے بنا ہین ——— ۳۹
پانچوان تذکرہ متفرقون یکے بیان ہین ——— ۴۰
سلطان غازی الملک کا بیان ——— ایضاً
سلطان محمد شاہ کا بیان ——— ۴۱
سلطان فیروز شاہ کا بیان ——— ۴۴
سلطان غیاث الدین کا بیان ——— ۴۶
سلطان ابوبکر کا بیان ——— ایضاً
سلطان محمد شاہ بن فیروز شاہ کا بیان ——— ۴۷
سلطان علاء الدین کا بیان ——— ۴۸
سلطان ناصر الدین کا بیان ——— ایضاً
چھٹا تذکرہ سیدون کی سلطنت یکے بیان ہین ——— ۵۰
خضر خان کا بیان ——— ایضاً
سلطان مبارک کا بیان ——— ایضاً
سلطان محمد شاہ کا بیان ——— ۵۱
سلطان علاء الدین کا بیان ——— ۱۲

فہرست کتاب تاریخ

رشید الدین حافی

امر الدین کا بیان ——— ایضاً
سلطان محمود کا بیان ——— ایضاً
دوسرا تذکرہ غوریوں کے بیان میں ——— ۲۶
سلطان شہاب الدین کا بیان ——— ایضاً
سلطان قطب الدین کا بیان ——— ۲۷
سلطان ارام شاہ کا بیان ——— ۲۸
سلطان شمس الدین کا بیان ——— ایضاً
سلطان رکن الدین کا بیان ——— ۲۹
بی بی رضیہ کا بیان ——— ایضاً
سلطان معز الدین بہرام شاہ کا بیان ——— ۳۰
علاء الدین کا بیان ——— ایضاً
سلطان ناصر الدین کا بیان ——— ۳۱
غیاث الدین کا بیان ——— ایضاً
سلطان معز الدین کیقباد کا بیان ——— ۳۲
تیسرا تذکرہ خلجیوں کے بیان میں ——— ۳۴
سلطان جلال الدین کا بیان ——— ایضاً
سلطان علاء الدین کا بیان ——— ۳۵

فہرست کتاب

تاریخ رشید الدین

خانی

کیدراجہ کا بیان	الف
راجہ چمند کا بیان	الف
راجہ دیو کا بیان	۲۰
چھتا شبیہ راجہ فور یکے بیان ہین	الف
سانوان شبیہ سینسار چند کا بیان ہین	۲۰
آٹھوان شبیہ راجہ جونہ اور اسکے پسر کے بیان ہین	الف
جونہ کا بیان	۲۱
کلیان چند کا بیان	الف
نوان شبیہ برابیت یکے بیان ہین	الف
دسوان شبیہ راجہ بیوج	ب
گیارہوان شبیہ	
بارہوان شبیہ	
تیرہوان شبیہ	
چودہوا	
پندرہوا	
پہلک	

دیوان در دروازہ

	راجہ دیپ سنگھ اور اسکے فرزندون کے بیان مین	۱۴
	راجہ برہتی سنگھ کے بیان مین	۱۵
	موافق تحریر شیخ محمد قاسم فرشتہ کے اسمین پندرہ شعبے ہین	۱۶
	کشن اور اسکے فرزندون کے بیان مین	ایضاً
		ایضاً
		۱۷
		ایضاً
		ایضاً
	سورج اور اسکے پسر کے بیان مین	ایضاً
		ایضاً
		۱
	شکل اور اسکے پسر کے بیان مین	ایضاً
		ایضاً
		ایضاً
	بھراج اور اسکے مناجن کے بیان مین	۱۹
		ایضاً
		ایضاً

فہرست کتاب تاریخ رشید الدین خانی ۲

فہرست کتاب تاریخ رشید الدین خانی صفحات ۶۵

مقدمہ راجون کے بیان مین اور اسمین دو فصل ہین ——— ۲

پہلی فصل موافق کفار صاحب سیر المتاخرین کے اور اسمین بارہ شعبے ہین ——— ۴

پہلا شعبہ راجہ جدہشتر اور اسکے ورثا کے بیان ہین ——— ایضاً

راجہ جدہشتر کا بیان ——— ۶

راجہ پریکھت کا بیان ——— ایضاً

راجہ جنمی جی کا بیان ——— ۷

راجہ اسمندا اور اسکے پی اروان کا بیان ——— ایضاً

دوسرا شعبہ راجہ بسرواا اور اسکی اولاد کے بیان ہین ——— ۸

تیسرا شعبہ راجہ برہادا اور اسکی اولاد کے بیان ہین ——— ۹

چوتھا شعبہ راجہ دنہ ہر اور اسکے برون کے بیان ہین ——— ۱۰

پانچوان شعبہ سکوت کے بیان ہین ——— ایضاً

چھٹا شعبہ راجہ برکاجیت کے بیان ہین ——— ۱۱

ساتوان شعبہ سندیال اور اسکے جانشینون کے بیان ہین ——— ایضاً

آٹھوان شعبہ نلوکچند اور اسکے ملحقات کے بیان ہین ——— ۱۲

نوان شعبہ ہریریم اور اسکے متعلقات کے بیان ہین ——— ایضاً

دسوان شعبہ دیبی سین اور اسکے خلفا کے بیان ہین ——— ۱۳

زبان کاشف همه فنون فارسی واقف جمیع علوم عربیا جامع معقول ومنقول طالب فروع واصول

ممیز رسائل شهود محقق مسایل وجود کشاینده دقایق فلسفی نماینده حقایق هندسی پاینده

مضامین فرایض در کبرنده مقاصد عقاید شناور بحر وحاکمنقل

ومعانی وبیان بیت دان حیدرآبادی مولوی

محمد غلام امام خان سلمه

الرحمن

قد فرغت من هذا الکتاب فی تاریخ بقدهم ماه ذی قعده سنه ۱۲۸۶ھ

میرا دقر

حکام مختلفہ کے بیان

عین

موضوح و مکشوف و مفهوم گشته مسرور و مستبشر ساخت ارباب فهم و فراست و اصحاب عقل و کیاست که حقیقت سنج محاسن
مصالح ریاست و دقیقه یاب مدارج انتظام مهمات اند مخفی و محتجب نخواهد بود که عمده فواید دنیا و اصل الاصول انتفاعات
هر دو دولت عظمی آوازه عظمت و نام آوری و صیت علو همت و بلند حوصلگی اشتهار عدل و انصاف و انتشار آثار
حسن نیت و بذل و انشاعت که بیع فایده و انتفاعی بآن نمیرسد و نیز اینمعنی کمال وضوح دارد که رونق سر سبزی بیاغ
دولت و ارتفاع معارج عظمت و شوکت منحصر بر آزدیاد سواد اتحاد رعایا عظیم الشان و استحکام بنیان وفاق اهالی
اهل اقتدار است الحمد و المنه که درین اوان بیمنت اقران و نظایر از هر دو سرکار دولتمدار از حسن انتفاقات فیمابین
پیوست که هیچک از عوام و خواص بل احد الناس را شایبه ریب نمانده یعنی قسمی که معانی و مرفوع القلمی و جهه مقرری
سالیانه سیکاکول و غیره ازین طرف و سیل خوض معانی بلند بدستیاری همت او مسطح نظر بودن مطلب ارجمندی پایداری حسن
نیت حقیقت اتحاد برمان راسخ الایمان بمرسوم یکانگی و اتحاد و سعی در آسایش رعایا و بهبودی و دادگستری
متعذر بودن مانع الشان باقبال اینمعنی پایداری مراتب یکانگی و یکرنگی و حفظ لوازم وداد و دوستی و یکدلی و یکجهتی
این هدایت تضمین و رعایت ضوابط نصفت قرین دستور العمل سرکار ابریل کمپنی انگریز بهادر در نشین
او خاص بکمال حسن و خوشنمای گردید از انجاکه مابدولت عظمت و نام آوری فواید و انتفاعات خوبی
تری هر دو سرکار را بمقتضای واحدیت بدرجه مساوات امید انیم که اگر امر اول اولا بموجب خوشنمی خاطر
ردید امر ثانی نیز ثانیا باعث خوری و خورسندی گشت و اینهمه حسن خوشنمای بمحض میامن عدالت مشین
خرد در این و کارآگاهی و دقیقه سنجی و حق شناسی و حق گزینی و حق پرستی و اصابت رای حسن تدبیر
آن منبع نشان بمنصه شهود جلوه گر گردید الحق اصابت رای و حسن تدبیر و صابت مطالب

عنوان

احکام مختصه بیان

فضل سادات

اولاد

اولاد

اولاد

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

در بیان نمودن آنکہ بہ ہندوستان دو کس فرو آید و نتایج گوناگون مترتب گردد

موضوع آمدنہ و ایشان کہا ہای سرکار از سبل کمپنی انگریز بہادر کہ لوازم تردد و مساعی در ایجاد این ہمہ فواید عظیمہ حاصل این سرکار شود بعمل آورند عرف مقصد از مستلزمات و فایدہ بلکہ از متنقل ما ہمچنین ہم بودہ کہ جہ خوبی انگریز بہادر و بلاقات و ملاقات و ہمارت مسایل جہ خوبی و صیانت و حفاظت جمیع سرکاران مشہد سرکار حضور

فرو آید بکار آید و بہ موافقت سرکار دولت قرار انگریز بہادر در عایر حال این گشتہ اند ان جمع ایشان آگاہ و بہ ہر کار آید

ہر قدر کہ باشد بجا بدہ کافی و عوض دہ تردد و تدبیر ایکہ بدہ ایشان اہمیہ فواید بحصول انجامند مقصود دارند و مصروف

آن سوداگران را بدرجہ ممنون و مشکور عوض تصور خشت در باب عدم اقبال امر مجوزہ یعنی مخالف دولت فرخ القائم شدن و جہت

قرار

بود بر مصدور و ایراد عہدہ از آن چنین دلیل جلیل چرخ طلب گاہ بہ نسبت سرکار انگریز بہادر در محبت و نفاق باطنی

نسبت مراتب ایشان جمع ایشان و در مراتب شکر و احسان و امتناع کہ بدل بطور آمدہ و در اخفا بقبل تصور نمایم کہ استحضار آن

سوداگران در باب عدم اقبال امر مجوزہ مزبورہ کہ از دلایل بلند حوصلگی بادولت و در بکار سرکار کمپنی انگریز بہادر فاید

تام دارد و نظر بر رعایت و مساعدہ کہ ہمان بہ آئین معدلت تقنین و آئین بصفت قرین کہ ہمواره بہ ستر العمل نگارندہ

کمپنی انگریز بہادر نسبت مبذول داشتہ اند و لقد ارتابت بودہ اند نسبت دیگر و حشمت چرخ بہادر از مشقت ازدکار ایشان

العدل قدر دانی و حسن تدبیر سرکار کمپنی انگریز بہادر در محبت دیرینہ بادولت و نسبت بسرکار موصوف

تصور نمودہ الطرف سرکار موصوف قبول دانستہ خیلی بجا و موقع بودہ و در رفتار و رویہ بہادر موصوف در این

معضلہ کہ فی الحقیقت کار بہ در سرکار در ایشان منتہی است بوجب انوار بیش اعتبار آن جمع ایشان و حسنہ

تحمیل و آفرین از طرف این سرکار مشہور است بوصول کردید مضامین مندرجہ بتاہا و کلہا

سموالکان مینسٹر شیٹین عماد الدولہ بہادر کہ بحسن معاشرت و نیکدلی اہالی ہنجار ابمرتبہ از خود راضی آراستہ کہ اکثر
روسا و حکام بلاد ہندوستان از روانکی مشار الیہ افسردہ خاطر و دلگران اند عزیمت حدمت آن بادشاہ والاجاہ نمود
تشیید ارکان سوالات بنا سیمین مبانی مراسلات بوساطت آن رمز شناس و قابلی فطانت دستگاہی بردہ غوامض
صعب و مہمات خوابی بسامان نمود و وقایعی امور گزارد کہ بزید تشبث این رساس سپہر مماس منصوص بود و بمعرد عرض میسر
حوالہ نموده شد تا بنیان این بنا رعظمت انتظام پرقواعد قرار گیرد کہ دست سوانح حدثان از دوام آن نگسلد
بنیانش کوتاہی نپذیرد و بحکم تہاد و بجا بوایک حلقہ و انگشتری الماس سوار فرق سپہر این دیار بر سبیل ہدیہ ایلماغ یافت قصد
کہ قبول خاطر عطوف آماز بوده ہموارہ ابواب مراسلات طرفین بطریقہ اتحاد و یکرنگی ارجانبین مرعی و مسلوک باشد زیادہ ایام
دولت بنام نامہ از طرف مغفرت تمرل سکندر جاہ بہادر بنام لارڈ و مارکس ولسلی بہادر مکتوب مرغوب
سوالات اسکو شمس کیفیت اکہی مراتب تہنیت و جلالت دستگاہ فرزند محبت پیوند فخر الدولہ مؤتمن الملک
بیدر جیمس کلیس کرک بارک حشمت جنگ بہادر از مقولی و معانی امر مجوزہ یعنی وجہ قراری سالیانہ
سیکاکول و غیرہ و ملاحظہ نمودن نقل عہدنامہ سوم بہادر موصوف مشعر برای دعوی مذکور بدہ نظر
اطلاع کافی و ادراک وافی بادلت علت غائی و مقاصد معنوی مشتہر موافقت و معاودت فیمابین دولتین
و منافع و قواعدے کہ از اجرای مشتہرہ مذبور عاید حال این سرکار شود متصور گردید و یقین حاصل شد
کہ این امور از روے ایصال حقوق سرورنی بلا خلش و بنکامہ درین سرکار و حیات جاوید و محبوبہ از سبب
سوء غرضی و زیادہ طلبی ہمسایگان بیرونی و از خطرات مخاصمت و بغاوت مخالفان درونی سرحدات ممالک
و توسیع و تخمیع مملکت و ازدیاد جاید اد از تقاضی اقتدار و عظمت و شوکت و قدر و منزلت این ریاست

کسیکه سعی خواهد بود و یقین است که انتظامات مرتبت مشخصه را که جانشین خود مقرر کرده انشاء الله بکمال بهبودی
و انتظام کار بانجام رسانیده و بسلامت خواهند بود و نامه از طرف نواب غفرآباب نظام الملک میر نظام علیخان
بیاد شاه اکبر زیب و اقبال و اخترشوکت و اجلال بادشاه خورشید کلاه سدت و پناه و سلطان قرن حضرت
دوران ظل الله ارکیه رفعت و عظمت و اورنگ نشین قلمرو ابهت و حشمت مالک ممالک نام آوری سالک مسالک عدل گستری مجدد مهد
جهانداری مشیدهٔ اعدکامکاری تاج مناهج اجتهادی عاج معارج سدیدی کامکار کشور نامداری شهریار اقلیم عالی تبار
شعشعهٔ افروز افسر و لمعه رنگ آویز بخش و فرنگ تاج سیوم بادشاه کرسی برج مملکت و ولایت و فرمانروای اقالیم
حصول آبادی و آمال طالع و لامع باد بهبود نرشته سلک سپرد دکه شاهد معانی مجلس او فتاح ابواب مقاصد
قلوب بالنظر بآن کامل عیار است از مدوحی الطلعت رعایا و ولایت و آئین و جزایر الکریز با اهل این دیار و
حصول آگهی رعایت قوانین و سنات آداب و آئین سلاطین آلسرزمین علی الخصوص انضباط و استحکام
لوازم معاهدت و وفاق و ثبات و قیام و رسم الفت و اتفاق که در نظر فقیه شناسان مراتب
کمالات بنی نوع انسان سرآمد فضایل و بهترین خصایل است و بالتخصیص در کارکنان ضعفا و نازملکان آن
شهریار کامکار نامدار که در تهذیب ضوابط امالت و سروری و ترکیب روابط جهانبانی و معدلت گستری
فریضه لفظ از اشال و اقران برسمه و افزون جمهور نکوکرد و در اطراف و اکناف این خطه رنگ پذیر
روابط نسبت اعتبار و روحجان از سایر جهازات معروف و مشهور است سمت خاطر نوود مظاهر رایات تحریک
سلسله محبت و وداد و وفور رغبت مسیس محبت داتحاد و دشت اما از انجا که هر امریکه موقوف وقت
خویش میباشد و بغیر از اماارت و ایالت مرتبت مشهمات و ایالت تمرت مبلغ ایشان

نسیم دفتر

حکام مختلفه کیهیان

پیمان

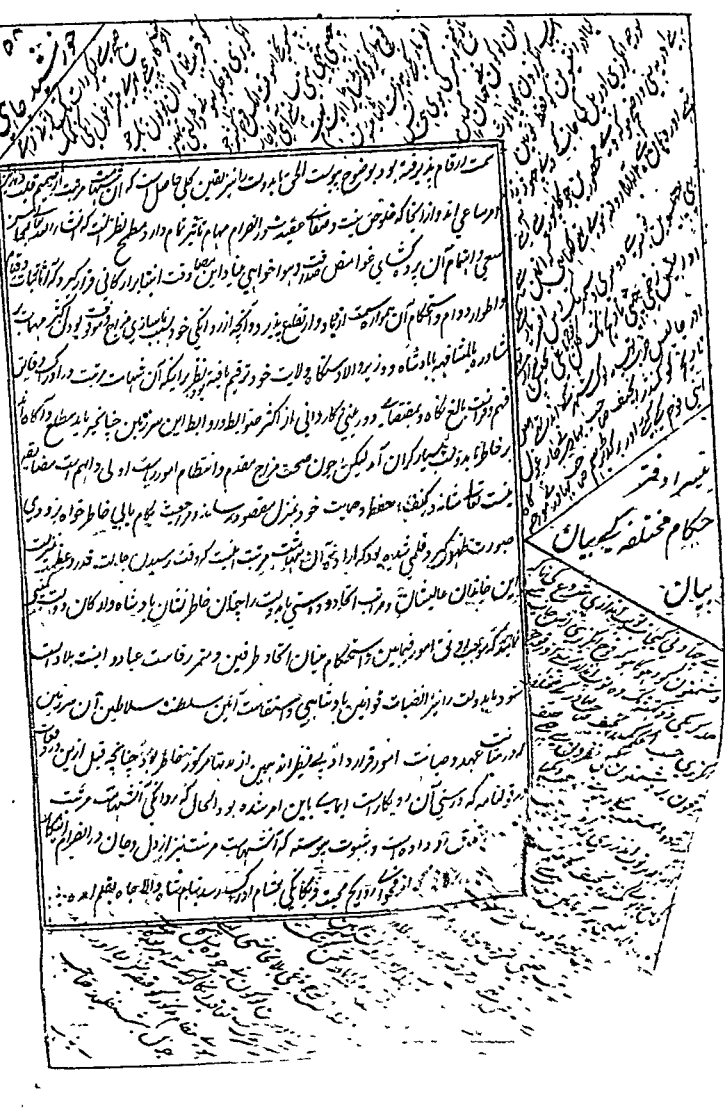

شب خود کا ارشاد ہوا کہ کسی طور سے رقم کی اوائیگی کی اس سے امید کو بھی بالا کر دو ہم بھی کوشش کریں گے اسپر کرنیل صاحب کو دوسرے دن پھر حضور میں کہلا بھیجا کہ ایکی سرکار عالیہ میں ایسا کوئی کارکن نہیں کہ بخوبی یا تسلی ملاقات کر دے اگر کوئی ایسا ہوتا تو تعلقات مفوضہ ہم بھی اسیکے حوالے کر دیتے جو لکھنؤ کے علاقہ کمپنی بہادر کے ایجنٹ مقرر ہیں بہت ہشیار و کاردان ہیں کفایت شعاری ایکی آئندہ معلوم ہو گی بعد کرنیل صاحب نے میر محمد عبد اللہ اور میر محمد حسین خان داماد مستقیم الدولہ کی سفارش کی کہ یہ شخص بہت قابل اور عاقل ہے لکھنؤ میں بہت دنوں ساتھ رہا ہے بہت خوب واقف ہیں حضرت پاس خاطر میری التفات فرما خود نہ مسکر جواب دیئے کہ اجی ہم نہیں جانتے یہ شخص بہت ناکارہ اور خراب ہے بس کرنیل صاحب چپ ہو رہے اور رخصت چاہی اور چلتے وقت کہا کہ اب سیٹ ہو کر جیسی صلاح آپنے دیا ہے میں آپنے حرز دعا و تعویذ کرنا اور ہر ہفتہ کو حاضر جناب ہو کر سوا دربار حسن وعدہ اٹھائیسویں تاریخ ماہ مذکور کی رخصت کرنیل صاحب آئے اور حضور پر نور سے ملکر رخصت ہو کر بجھ کو سنہ ۱۲۲۵ ہجری میں بسمت کلکتہ روانہ ہوئے اس اخبار لکھنؤ میں کہ کرنیل کلکٹرت نام ایک صاحب بیمار ہو کر واسطے حصول صحت مزاج کے ولایت کو چلے گئے ایکی جا کر کرنیل صاحب کی تجویز ہوئی مدت سفارت کرنیل صاحب کی جیسے مہینے جسے ان اخبار نگار ایک فصل میں سنہ قصہ نامہ مجاب واسطے معلوم ہو سنوات سو ہو نقل کر کے اس دفتر کو بھی تمام کرتا ہوں بسیاق و سیاق نظم و نثر عبارتکا اسوقت کے ناظرین پر ظاہر و باہر ہو انشاء اللہ تعالیٰ بنا کو اس التجا کی کہ موجب آرائش خلق کا ہی استحکام بخشے

فصل نامہ نواب غفرانمآب نظام الملک میر نظام علیخان بہادر مبرور

خط مرسلہ موصول کر دید و آنچہ مساعی جمیلہ خود در باب مراسم یکجہتی و وفاق و استقرار لوازم یکرنگی و اتفاق

حکام مختلفہ کے بیان میں

امیر کبیر ایسے ہی اور چند باتیں اسی طرح کی کہ کر مرخص ہوے اور ہنوز تیاری روانگی کی نہی کی قبل حضرت
ہونے کے اسی ہفتے میں اطلاع سے خود کی کرنل صاحب جو تعلقات سرکار دولمدار نواب نظام الملک بہادر
و حیدرآباد و تعلقات مفوضہ سرکار عظمت مدار اکر کے واقعہ میں عدالت اور وجیدار کی قائم کردہ نوان دریا
پہر الکیسوں تاریخ دہم قعدہ کی روز شنبہ کو لیان صاحب بہادر بایں ہمہ گروہ عہدہ آسایش کا مہمی نہ کھا کے کام
جو روز ظلمکدہ ہوا اور ایسے واپس آنکا اقرار تھا جو کہ وہ قبل اس درجہ مستعد ہو چکا تھا داخل حضور فیض موجود
اور احکام کہ کونسل کا جو چیز آپ نظر و نوش رائے نام سے رسید رسید کے آنا تھا رسید کی ہی ملاحظہ میں آئے
طی شد تھا اور بیان سرکار عالی کے عرض کیے اور تسدد سے عبوں اور دیوان کی اطلاع ان امور کی بعد فرصت
فرمائے کہ عدالت مقرر ہوئی ہو جاتا کہ پہر سالار صاحب کو عرض کی کہ نکاہ رہو میلو نکا نہ ہیں ہی دو دو دو دو دو
کرنا نکے کہ تعدد تحت کر کے ہنکا بدولت کر دار کو توابی ہیں ہی جیسے کہ ہی وہاں ہی ازانجا ہیں ہم کونسل
عرضی کہ صاحب عزیز پر ہمارے آپس ہو قصاص خونکا ثابت ہوا ہی دو قابل ہمانہی دینے کے ہیں اور ہمارے علاقہ
نبی در بانت موافق جان بہالینا اور ہیشہ کو قید رکہنا لکہ دہا ہی چانچہ نوشتہ انکا حاضر ہیں عرب
مذکور واسطے حبس دوام کے حوالے ہمارے ہونا خود فرمائے دیوم ایکس کرنا کی ضرور ہی شہر مدرس دینے ہیں
کرنیان وصاحب بولے اگر اخراج منظور ہی ہمارے حوالے ہمونا علاقہ داران کمپنی بہادر مبنی کو لیجا کر
جہاز پر سوار کر دیکر تب جو دیوانی تمہارے کرنا کی ضرور علاقہ داران سرکار عالی ہو ہان
لیجا بیٹے اور چہار پر بہلا کر روانہ کر دیجیے پہر کرنیان وصاحب عرض کی کہ اللہ کے بعد دو سال
مفوضہ ہے اخراجات ماہوار جمعیت اور سود بقایا وضع ہو کر بار الاک پس ہے داخل خزانہ سرکار عالی

حکام مختلفہ کے بیان

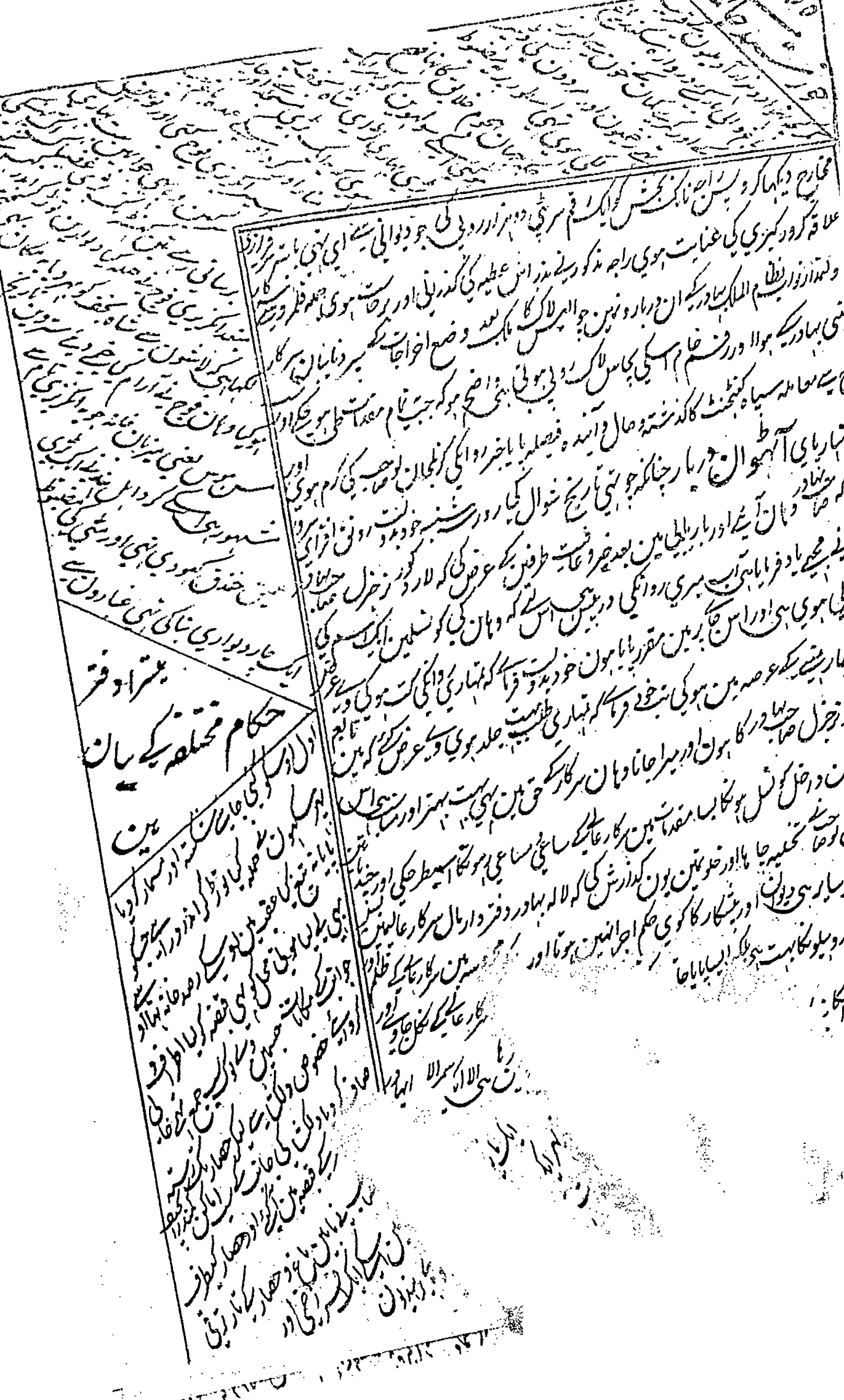

دوبارہ بسپرکلان مہر حضور فیض گنجور کی ارسکے کہ علیان کو ہمراہ لیکر آوے اور تہنیانہ لاوے کورنش
بجالاکر رکاب داخل مہر خانہ ہوا اور عند التجویز سراج الملک بہادر کے تعلقات مفوضہ میں کی پانچ لاکھ روپیہ
سہی سو وہ بھی دربار مذاہین منتخب ہوکر شریک تہنیانہ کیے گئے اور اسقدر دیتا سپر انکے ہوئے پس کورنش
جانو صاحب عرضکی کہ تہنیانہ سابق حضرت کا جو لاوے نزخل فرما جاوے باہیں واپس آوینگا حضور نے فرمایا
اپنے کی کچھ حاجت نہیں مضمون روز نگار واحد ہے ہمکو علی مولا صاحب بیچ بات عنایت ہوئے جواہر خلعت سے
کیے آپ فرمایا کہ عنایت ہوگا بعد اسکے کرنیوالا مولا حسین کہا کہ سیف الملک فرزند حقیقی جہان بردار کیے صاحب
مغفورہ جو ہماری کوٹھی کو آئے تھے مہینے بدون اطلاع آپ کے لیے کا عذر کیا خود قدمبوسی سے سرباہیں
تمام صاحبزادوں کیلئے ہوا اور دو دو ہزار روپے بھی مرحمت ہوئے اور دو ہزار روپے اضافہ کر دیے اس
مدیر عہدت ہوتی ہی انکی عنایت ہوئی اور سوا اسکے جو جواہر کہ انکی والدہ اور علام سعید خان صاحب
کہ کوتھہ جات میں انکی مان ہی سکے بعضم کر لیکا ارادہ ہی آئے ہوئے کہ بہر طرف اقتدار الملک کہا
جوہر باب تھے مرکب اب فرمایا کہ میر علام علی نے جو جاہداد اقربا دیکی تجویز کر دیے ہیں اسکی جلد پیش
واضح ہو کہ مراد اس طلب اس رقمی کی ہی جو شمس الامرا بہادر امیر کبیر پندرہ لاک روپیہ لکھوا دیے
ہیے اس قرارداد سے کہ ادای اک سال دو لاک داخل خزانہ ہوا کرینگے جیسا کہ دفتر دوم میں بیان کیا
گیا ہی پس فرمایا کہ جاؤ کون کو بلا لاؤ اور بیٹھکر رخصت ہوئے مسند زندہ رام پہنچا دیے متوجہ
ہوکر ارشاد کیا کہ تم کیا کہتے ہو وے عرض کیے کہ غلام سالار جنگ بہادر کے نوکر ہیں حاضر ہوکر داخل
مخارج دیکھا کرتا ہی خود بدولت فرمایا کہ تم بطور اپنے دادا کے اپنے گھر میں بیٹھ کر مذاخل

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

حکام مختلفہ کے بیان

دفعہ ۱۵

آویزهای قوت سرفراز ہوے اور دشمنوں کو حکم ہوا کہ از دیک نہ جاویں لاچار در کمال حاضر رہیں اور دیوان
کو جواب دہ کہ جو قدر رشید کا آوے بدون اطلاع ہمارے جواب لکھا جاوے بیدریغ عرض کی کہ بعضے متعلقات
ضروری ایسے ہیں کہ جواب اسکا بیوقت لکھنا پر تا ہی اطلاع ہے کہ کیونکر تامل کیا جاوے لاچار ہی
فرمایے کہ اول ہیں اطلاع ہو لیکن شرط ہی ہے جواب لکھنا دیوان ضرور اقبال اسکا کریگے رخصت ہوکر اور
بخدمت فرمایے پرسش لارڈ صاحب بہادر دیوان اور اجزہ دیرش اور میرش اپنی اپنی اوجہ کی قائم ہوے بسعد و مبارکی
عرضہ ہیں جواب تہیہ ہے کاغذ لارڈ صاحب کو دیوے جاوے کہ آپ رشید بہادر باز آپکو عرض کرے آپ حکم ہوا
ہون سات ان دو بجہ دسمبر سنہ ۱۸۰۳ تاریخ رمضان المبارک کی سنہ ۱۲۱۸ ہجری شنبہ کے دن لارڈ صاحب اور میرش کی
صاحب لوگ کہ ہمیں چند لگا کتر ہیں جو تعلقات مفوضہ پر مقرر کیے گئے ہیں اور فقیر آرسٹیشی مع خانہ
خوانہ حاضر خلوت میارک ہوے بجز اطلاع کے خود بدولت بادفرمایے رشید بہادر مع ہمراہی بیاے اور شاہزادہ
بہادر دیوان اور جمعہ نمبردار و دیگر اہلکار حاضر ہوے اور کرنل جان لوماس خواجہ لارڈ کورنوالس
صاحب بہادر کے نام سے حضور پر نور کے مفصل اور بہ تفویض دانای اور فہم و ازدیاد استحکام اتحاد طرفین کے
بتاریخ تہنیت مہری لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کے کہ زر انعقل خریطہ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کو سپرد
صاحب بہادر کورنر کلکتہ بنام نامی نواب صفجاہ نظام الملک آصف الدولہ
در خور لائق مخلص و وصول عہد نامہ بادستخط ان عالیشان مرحوم ششماہ جون سنہ ۱۸۰۳ عیسوی بتاریخ بیستم ماہ
سنہ گذشتہ جو رسیدہ و خوشنود کردید صاحب رشید از طرف کورنٹ بند و بست عہد نامہ کردہ نذر کمال
درہم دار دے عہد نامہ کورنر الٹ بکانکت و اتحاد دیگر اقدام فیما بین ہر دو سرکار عالیہ مرتبا و محکم آت

حکام مخلصہ کے بیان

میسرا دور

ابن راجہ چندولعل کو واسطے پیشکاری سرکار قرار دیکے اور سالار جنگ بہادر علم ہوا چہارمنے سرزمین کیلئے
سراج للملک کیطرف ہمارے دورکر روپئے آنے میں سے ادای کرنے کرانی اور ادای تک وہیں رہنے
جانا اور راجہ نذر بہادر سے کہلائے کہ تم ہمارے بعد سونپ ادای کرنے کرانی اور ہمارے
یکہ بیس ہلکارہ پیادہ کذران ہونے کا اقرار نامہ لکھدیا نہاسودہ دیکھا جانے عرضی دعا شکریہ
واضح ہوکہ جب دو اقرار نامہ کہ زاد و بس ہی ایک اقرار نامہ بعد مہر اور ایک اقرار نامہ کہ بالفعل ادای
نقد دینے لکھوا کر منگوایا اور بعد داخل ہونے ہر دو مضمون سے بنا راطلاع پیشکار بہادر کی یاد ہونا چھتا
دربار روز شنبہ بائیسویں تاریخ ماہ مذکور کی حسب الارشاد کرنل جان لوصاحب اور سالار جنگ بہادر اور
راجہ نذر بہادر بہی بار یاب حضرت ہوکے خود بدولت انہیں بلاکر کرنل جان لوصاحب سے ارشاد کیا کہ
ہم سالار جنگ کو واسطے دیوانی اور راجہ نذر بہادر کو واسطے پیشکاری کے ارکان دولت سے انتخاب کیے ہیں
کفایت سرکار ما بدولت کی کرینگے کرنل جان لوصاحب جانتا کہ مقدمہ انکی ہی اور تم سے عہدنامہ لکھ
ہمیں کہنا سمجھنا کا ضرور نہیں اور ارکان دولت بنے سابق سے ہم ہوتے صاحب اور دوڑ بانا کچھ غیر
مصاحبان کرنل جان لوصاحب بہی موافقت کر رکہی ہی رہے اسمیں دل ہی کرنل جان لوصاحب
کچھ کہا آپنے بنے جان لوصاحب چپکے ہو رہے تو بہی اتنا کہے کہ انسے کام ہوسکیگا حضور
پر نور فرمائے کہ اسکے خاندان سے ہمیشہ عہد چلا آتا ہی انتظام بہی کرینگے اور ہمارے مہتار کی عزت
انہے مقرر کیا ہی پس کرنل جان لوصاحب خود بدولت کی مرضی پر رکہہ کر برخواست کیے اور بادمان
لیکر رخصت ہوکے بنگلہ پر آئے ہوئے بکیوان سرپٹی سے آوزہا ہی زمردی اور پیشکار سرپیچ

حکام متعلقہ کے بیان

بنام

شہر و متعلقان سکار آزدہ خاطر و سنسار سو فسوس کیا کیں ۱۱ جیسکہ کا فایدہ ہوا کہ اسکو ارام چ
ی جاکر سوے ہے دیوان کی حضور تو رنے عنایت فرما کہ حب تطبیع مدار المہام او سکے کہے سے مزاج
کا ملک دینے پر آیا اوسکو پانچوان روز تہا کہ سراج الملک بہادر سترون تاریخ دہنسہ و کہڑی اگذ نیلا
سینچی سراے کذرنے اور جو آزردین کہ دلمین تہین بہت لیکے سبحان المقدیر اور چیزہی اور تقدیر الو
ملک دینے مین قوت رجعت کی اور آسودی کی حال تام عمر اک انے مقصور ہوی سوایج اور مکہ نے ہوی کتے
کہ بیسب شرب مدام کی دونون سے بیماری ضعف دل و کرکہ معز الیہم کو ہوی تہی واللہ اعلم بالصواب حاجی خیما دہ تا
ہر دو ساحۃ کا قطعہ بنا دیے اوا کے بیہی ہیچ تاریخ از افسوس ۲ کرد تحریر چون قلم کرکف ۲ این کہ
سراج الملک ۲ جد ملک ارا داد و رفت ۲ جب تنخواہ سپاہیٹ کا یہ حال ہوا تو جمعیت رکاب کیا حال
سوے غریون کے بلدہ مین کہی خوش نہین کسو کو پیسا نہین ملا جو قابل کر زمرہ خیر خواہ ایکے عرض رشید بہادر
ہیچ بار مقرر ہوا ہے دیوان کے آی خود تے جواب مین لکہا کہ کام رہا سکے بڑے بڑے ہین ایک سے ایک عرضی
ملکہ ہم تجویز کریکے نہین اطلاع دیکے اور جب کہ جو مقدمات کہ تمہارے ہو سکے سکار عالے سے اجرا ہو سکے یہ دوا
الکیسون کو رسید شدہ چاہیے اسی اطلاع کی کہ اسقدر قابل نہین ہم سکتا اسقدر تہا مہ کے لارد کور ٹرنل
صاحب بہادر پاس سے پیش ہوے ہین اسکے لیے جلد کی دیوان دیرینہ اور طاقل معتد الیہ تا ایس حضور رزو
تجویز نہین ہے کہ اہل فارتہ کا یہ دار اسکا جیٹ والدہ ہے سراج الملک بہادر کی سوالجی
جنکا بہادر بن مدار المہام سراج الملک بہادر مرحوم کو تجویز کریکے معروضہ کیے اور مزاج کو خود پسند
کر سکر ہر دو زاج اکے لیے آیے بندہ کا نطرے اپنی طرف بھی راجہ نذر بہادر ابن راجہ بالا پرشاد

سرکار اصفیہ ہے نہو فقط سود ہی اسکا ان دیہات کے محاصل سے سال بسال لیا کرین اور کسی مہم و مہ
مین بخلاف عہد نامہ سابق کے جب فوجکشی کا اتفاق پڑے خرچ اسکا سرکار دولتمدار آصفیہ سے طلب کرین
اور سپاہ کنٹنجنٹ وقت ضرورت کے جانفشانی مین کسیطرح کا عذر نہ لاوے اور ہر امر مین عہد معاون سرکار کی
بشرور یافت واجبی ہے اور تعلقات مفوضہ کے حدود پر جو تعلقات کہ علاقہ نظام کے ہین انہین بالکل مداخلت
ہو کی اور جمعیت معمولہین تخفیف ہو کہ بمقدور دو ہزار سوار اور پانچہزار پیدل ہمیشہ کو بحال رکھی
واضح ہو کہ جب عرضداشت کے یہ مضمون سر دربار پڑہ کر سنایا اور عبارت اسکی تمام کی مدار المہام نے
بشان احتشام کے کروا کر اور جہان کہ مدات تفصیل کے کہنے دیے جائین تاریخ لکہی جانیکی نہین جمہور داد دین
قلم بند نہین کروا کے ایکمقام پر عبارتین نہتامہ کی سہو کاتب سے لفظ درکار کی جائے لفظ درکاہ کا مناسب
بلکہ بڑہ گئی آپنے قلم اصلاح سے ہای ہوز کو رائے مہملہ بنا دیا اور اسکو کر دا کر رسید کیا جائے
بہادر نے بھی اپنا کاغذ مہری کدورنامہ داخل سرکار دولتمدار ہوا من بعد حضور طرف سراج الملک
ہو کر فرمایے کہ اگر تمہاری دیوانی مین تنخواہ فوج انگریزی کی برابر پہونچی ہوتی تو یہ جلیلک کیے جانیکا
ی کیون آتی تمہاری دانائی اس درجہ کو پہونچا یا تہا
راداکردین کردیہ
تو کیا تم ملک ہم سے لے
دا کردین کی ممکن نہی
پہلا دست قدرت نکل جاوے تو
صاب کیے کہ اسکی عوضمین ملک

پانچواں دربار بدھ اسیکبار ہوین تاریخ شعبان کی دو شنبہ مطابق الیسوین ماہ مئی سنہ ۱۸۵۳

سرکار اصفیہ سے نہو فقط سود ہی اسکا ان دیہات کے محاصل سے سال بسال لیا کرین اور کسی مہم و مہم
مین بخلاف عہد نائمہ سابق کے جب فوجکشی کا اتفاق پڑے خرچ اسکا سرکار دولتمدار آصفیہ سے طلب کرین
اور سپاہ کنٹنجنٹ وقت ضرورت کے جانفشانی مین کسیطرح کا عذر نہ لاوے اور ہر امر مین عہدہ معاون سرکار کی
بشرط دریافت واجبی ہے اور تعلقات مفوضہ کے حدود پر جو تعلقات کہ علاقہ نظام کے ہین انمین بالکل مداخلت
نہو کی اور جمعیت معمولہ مین تخفیف ہو کر بمقدور دو ہزار سوار اور پانچہزار پیدل ہمیشہ کو بحال رکھی
واضح ہو کہ جب عرضی کا یہ مضمون سر دربار پڑہ کر سنایا اور عبارت اسکی تمام کی مدار المہام نے کہا
بسر انجام اختتام کے کرو اور جہان کہ مدات تفصیل کی نہ دی جائین تاریخ لکہی جانیکی نہین چہوڑو اور نہین
قلم بند نہین کرو اگر بمقام پر عبارتین نہ نامہ کی سہو کاتب سے لفظ درکار کی جائے لفظ درکار کا نہ جاوے
منگا پڑ گئی آپنے قلم اصلاح سے ہای ہنوز کو رای مہملہ بنا دیا اور اسکو کر دانکر رسند صاحب کے حوالے کیا رسند
بہادر نے بھی اپنا کاغذ مہری کذرانا وہ داخل سرکار دولتمدار ہوا اس بعد حضور طرف سراج الملک بہادر
ہو کر فرمایا کہ اگر تمہاری دیوانی مین تنخواہ فوج انگریزی کی برابر پہونچی ہوتی تو یہ جلیلملک کے جانیکا کیسکو
ہوتا اور کشمکش نا ملایم فیمابین تمہارے اور انگریزی کے کیون آتی تمہاری دانائی نے اس درجہ کو پہونچایا تہا
طرف کرنیجان لوحصاحب کے پہر کر بولے کہ اگر یہ تمہارا ادا دین کر دیتے ہوتے تو کیا تم ملک ہم سے لے
سکتے کرنیجان لوحصاحب بولے کہ آپکے دیوان اور اہل کارونکی تردد سے ادا دین کی ممکن نہی
اس لیے ہمنے طوعاً اور کرہاً تحویل ملک کی فکر کی ورنہ کیا حاجت جو ملک آپکے دست قدرت سے نکل جاوے پہر
کر فرمایا کہ بالفرض اگر روپی پہونچے ہوتے تو تم کیا کرتے کرنیل جانبو صاحب کہے کہ اسکی عوضمین ملک

پانچوان دربار بعد آیکسال ہوین تاریخ شعبان کی روز شنبہ مطابق الیسوین ماہ مئی

دیہات جاگیرداروں سے ضبط کرکے داخلہ خالصہ کردیگا اسکا محاصل اس سے زیادہ ملا جائیگا عجب ہے جاگیردار
کہے تھے یا غیر خیر یا نجوین تاریخ پہر امیر کبیر شمس الامرا بہادر مع فرزندان کوٹھی کو تشریف لیگئے اور آرام فرما
کر نجان لو جب سے ظاہر کیگئے ہو یکہ حضور کا ارادہ ملک دینے کا نہیں ہی کاش تو ہی ہمیں صاف معلوم ہو
کہ ملک دیتے ہیں یا نہیں آپ ضرور دریافت کرکے مجھ سے کہدیا شمس الامرا بہادر امیر کبیر نے جواب دیا کہ ملک کے دینے اور نہ دینے
سوا لجواب کے باعث طرفین کی رنجش کا ہمیں ایسا معلوم ہوتا ہی کہ خود ملک آکر دینگے تب کرنجان لو صاحب نے کہا کہ ہم الہی
مدار المہام کو بلوا تے ہیں اور انسے جواب منگوا لیتے ہیں شمس الامرا بہادر امیر کبیر نے کہا کہ میں نے فقط جو ارشاد کیا
کا ہوا تھا سو آپ تک پہونچا دیا پر رسولات بلاغ باشد و بس واضح ہو کہ انہوں کرنجان لو صاحب و ایلچی طلب سراج الملک
بہادر کے چپراسی کو روانہ کیا اور شمس الامرا بہادر امیر کبیر رجا فرما کے تشریف فرما ہوئے دوست سرا کے ہوئے اور تھوڑی دیر
پہر کو سراج الملک بہادر حسب الطلب رسیدنٹ صاحب کے کوٹھی کو گئی اور صاحب بہادر رسیدنٹ صاحب بہادر نے کہا
کہ خو ہمکو ملک دیتے ہیں یا نہیں اسکا جواب صاف دو اور جبتک اسکا جواب نہ ملیگا ہمارے اور تمہارے
نامہ و پیغام موقوف رہیگا اتنے میں ڈنوڈ مشن بولے حکم صدر کا یونا پر آچکا ہی کہ دو پلاٹن گورہ
کی حیدرآباد جانیکو تیار رہیں جب دے آجائینگے یہ سوا لجواب نہ ہیگا کچھ اور ہی معاملہ ہوگا پس سراج الملک
بہادر ڈر گئے اور بولے کہا کہ حضور پر نور کہیں برہان الدین کا بہت مانتے ہیں اس سے کہلاتا ہوں اور رجا
کرکے کہرا نے چلے آئے اور سوا ہے اسکے بار یاب نہ ہوکر معروضہ رسیدنٹ بہادر کا عرض کیے خود بدولت
فرمائے اچھا کہ جسمیں انکی خوشی ہو وہی ہمکو بھی منظور ہی ملک انکے سپرد کردو پس
سراج الملک بہادر سہ تین تاریخ یہ جواب لیکر کوٹھی کو گئے اور رسیدنٹ صاحب سے اطلاع کی

تیسرا وقفہ

حکام مختلفہ کے بیان

بہادر اور انکے

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے سامان

میسر کے نزدیک کچھ ضرور نہیں باوجود فرمان برادر اور مطیع ہونیکے دیوان سے اجنک تجویز نہو سکی
اب میسر ہاس اگر کیا کہ رشید بیگ کو دیوان تجویز کرکے ہرو قرشدہی ٹہرا کر سبیل کرنی اولاد اب حضور نور
ایسا فرمایا کہ تم کل رشید بیگ پاس جاو اور انکی فہمایش کرو شمس الامرا بہادر امیر کبیر سے عرض کیجئے کہ میسر جانشا
وہان کچھ کام نہین حضرت کچھ انکی تجویز کرکے انہین اطلاع دیجئے اسپر سراج الملک بہادر بولے کہ انکا
تشریف لیجانا ضرور ہی ہین یہ حسب الحکم حضرت رقعہ لکھا ہی کہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر حضرت کیطرف
خود بدولت اٹھے شمس الامرا بہادر امیر کبیر اور سراج الملک بہادر اور ایلچی فرہ رخصت کرکے اپنے اپنے گھر کو روانہ ہوئے
اسی روز حکم حضور عالی کا شمس الامرا بہادر امیر کبیر کو پہونچا کہ ہم ملک تمہارے سپرد کرتے ہین تم کل ہمسے ملو اور
کو سمجھا دو حسب الارشاد دوسرے دن شمس الامرا بہادر امیر کبیر باریاب حضور لامع النور ہوکر اور باہم مشورہ ہوکر
یہ قرار پایا کہ ملک برار کا سپرد شمس الامرا بہادر امیر کبیر کرکے مقابلہ انگارشید صاحب سے کر دینا اسپر شمس الامرا بہادر
امیر کبیر نے عرض کی کہ حضرت کا ارشاد درست لیکن جب تک میسر سپرد ہو کا تو کار کنان ریاست جو بدظن ہین اس
ہین سو طرح سے رخنے ڈالینگے اور کام کو برابر نہ چلنے دینگے خود بدولت فرمایا نہین ہم اسکا بھی بندوبست
کر دینگے تم رشید پاس جاو اور اپنا دسہ کرآو چنانچہ میسری تاریخ شعبان کی روز پنجشنبہ شمس الامرا بہادر
میر کبیر مع فرزندان کوٹھی کو تشریف لیگئے رشید بہادر انکے آنے سے بہت خوش ہوئے استقبال
کیا اور بڑی تعظیم و توقیر سے ملے اور بہت اشتیاق ملاقات کا بیان کیے بعد ان کلمات اتحاد
شمس الامرا بہادر امیر کبیر نے جو حکم بندگان تعالے کا تھا ایلاغ کیے اور بہت آئین سے اس مقدمہ مین

میسور و قرنہ

احکام مختلفہ کے بیان مین

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

بہت سی باقی رہی تب پہر اقتدار الملک بہادر نے عرض کی کہ والدی عملداری انکو عوض ماہ بماہ پہونچتا
رہا اسپر حضور پرنور نے فرمایے کہ شاید دو تین مہینے پہونچے ہونگے جبھی ڈیوڈسن صاحب نے عرض کی کہ نہین
برابر پانچ مہینے پہونچے ہین بلکہ فاضل پہونچے ہین جب صاحب فرہنری ٹب کرنیجان لوصاحب نے کہا کہ اسی بات پر تو ہمارے
صدر تک سمجھتے الا مرا بہادر امیر کبیر نیکنام ہوے افسوس ہی کہ آپنے ایسے امیر کبیر کو موقوف فرمایا پہر حضور پرنور
اس تقریر پر کدر کرکے فرمایا کہ ہم اس بات پر شاہ فرنگ کو عرضی لکھینگے کرنیجان لوصاحب کے سنتے ہی شاہ فرانس آپ
بولے کہ آپ شاہ فرانس کو لکھکر جواب منگوایے تک ہم آپکا ملک ضبط کر لیتے ہین تب خود بدولت نے فرمایا شاہ فرانس
تو نہین شاہ انگلنڈ کو لکھینگے کرنیجان لوصاحب نے عرض کی کہ اچھا آپ بلا شبہ لکھنا یہ مقدمہ بے اطلاع کمپنی بہادر کے
نہین ہوا ہی پہر حضور پرنور نے فرمایا کہ جمعیت کنٹنجنٹ کی تنہا مہم مین مدام کو اسیطے تو نہین ہے بل جسوقت کہ
کوی دشمن قوی منہ دکھلاوے یا کوی سرکشی اختیار کرین تو اسوقت اس سپاہ کا ہونا ضرور ہی اور اب تو دکن مین
ہمارے واسطے اس شخص کوی نہین کہ جسکا اندیشہ ہو تمام اختیار تمہارے آنیکے نرنیجان لوصاحب نے عرض کی کہ بجا ارشاد ہوا اگر اس
اس جمعیت کا رکھنا منظور نہین تو ابھی جواب دینا ہم موقوف کر دیتے ہین ہمارا بقایا ہمکو دیدینا تب خود فرمانے
کہ مین اس مقدمہ مین تمکو ضمان یا نہین کہہ نہین سکتا اسدم کرنیجان لوصاحب نے عرض کی کہ یہ بات میری سمجھ
مین نہین آتی پہر خود دولت فرمایے کہ اسکا مدعا یہ ہی کہ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر ملک کے لینے مین
اختیار رکھتے ہین مسکا رہے لین کوی حایل نہین اسپر کرنیجان لوصاحب نے عرض کی کہ لارڈ کورنوالس صاحب
صاحب بہادر کو اگر یہ بات منظور ہوتی تو اس رقم کا تقاضا کرتے سال دو سال اور تامل کرتے جب کرور دو
کرور روپی ہو جاتے تب سالم ملک اپنے قبضہ مین کر لیتے ہوتے انکو یہ بات منظور نہتھی اسواسطے تہور

دفتر
حکام مختلفہ کے بیان
مین

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و ثنا بے حد و قیاس اس خدا کو جس نے ہر دو عالم کو پیدا کیا اور درود بے عد و بے قیاس اس نبی پر جو رحمۃ للعالمین ہوا اور اس کی آل پر جو ہدایت کے چراغ ہوئے اور اس کے اصحاب پر جو ہدایت کے ستارے ہوئے۔ اما بعد

یہ رسالہ جس کا نام تیسیر الوقت ہے حکام مختلفہ کے بیان میں ہے۔ اس کے مؤلف نے اس کو اس لئے لکھا ہے کہ اوقات نماز کے بارے میں جو اختلاف ہے اس کو رفع کرے۔ اس لئے کہ اس اختلاف کی وجہ سے لوگ بہت حیران ہیں۔ اور اس رسالہ کے مؤلف نے اس کو تین فصلوں پر منقسم کیا ہے۔

فصل اول

اس میں اوقات نماز کے بیان میں ہے۔

فصل دوم

اس میں حکام مختلفہ کے بیان میں ہے۔

فصل سوم

اس میں اوقات مکروہہ کے بیان میں ہے۔

فصل اول

اوقات نماز کے بیان میں ہے

اس میں چند مقدمات ہیں

مقدمہ اول

اس میں دائرہ نصف النہار کے بیان میں ہے

جاننا چاہیئے کہ دائرہ نصف النہار ایک دائرہ ہے جو آسمان پر فرض کیا جاتا ہے اور اس کا مرکز مرکز زمین ہے اور اس کا قطب نقطہ سر اور نقطہ قدم ہے اور اس کا محیط ایک دائرہ ہے جو مشرق اور مغرب سے گزرتا ہے اور اس کا قطر ایک خط مستقیم ہے جو نقطہ سر اور نقطہ قدم سے گزرتا ہے اور اس کا سطح ایک سطح ہے جو اس دائرہ کے محیط سے گزرتا ہے اور اس کا قطب نقطہ سر اور نقطہ قدم ہے اور اس کا محیط ایک دائرہ ہے جو مشرق اور مغرب سے گزرتا ہے اور اس کا قطر ایک خط مستقیم ہے جو نقطہ سر اور نقطہ قدم سے گزرتا ہے اور اس کا سطح ایک سطح ہے جو اس دائرہ کے محیط سے گزرتا ہے

مقدمہ دوم

اس میں دائرہ افق کے بیان میں ہے

جاننا چاہیئے کہ دائرہ افق ایک دائرہ ہے جو آسمان پر فرض کیا جاتا ہے اور اس کا مرکز مرکز زمین ہے اور اس کا قطب نقطہ سر اور نقطہ قدم ہے اور اس کا محیط ایک دائرہ ہے جو مشرق اور مغرب سے گزرتا ہے اور اس کا قطر ایک خط مستقیم ہے جو نقطہ سر اور نقطہ قدم سے گزرتا ہے اور اس کا سطح ایک سطح ہے جو اس دائرہ کے محیط سے گزرتا ہے اور اس کا قطب نقطہ سر اور نقطہ قدم ہے اور اس کا محیط ایک دائرہ ہے جو مشرق اور مغرب سے گزرتا ہے اور اس کا قطر ایک خط مستقیم ہے جو نقطہ سر اور نقطہ قدم سے گزرتا ہے اور اس کا سطح ایک سطح ہے جو اس دائرہ کے محیط سے گزرتا ہے

عنوان

احکام متعلقہ کے بیان

بیسواں دفتر
حکام مختلفہ کے بیان میں

روانہ کرکے جیسا تمہارا مدعا تھا بفضل تعالیٰ بموجب تمہاری درخواست کے پورا کیا اور بموجب تمہارے عرضداشت کے ہمارے دولتخواہ مدار کا کام بھی ہمارے حضور پر نور سے ہوا اور اب تم اپنے تئیں منظور و مہربان ہمارے رشید صاحب کے بالفعل لے لیں میں روز بروز تمہارے حال پر متوجہ ہوں گا اور تمہارے عرضداشت کے دوسرا تمہارا مہری کارخانہ مدار کا زبانی کہلا بھیجا تھا اور کہا تھا کہ میں حضور پر نور سے رخصت ہوکر جاؤں گا اور تمہارے عرضداشت کے جواب کا منتظر رہوں گ

پیش آیے اس سے خود بدولت اپنے نزدیک چندے بہتر از راہ خاطر رہے اور جیلے دیر ملال کذرا اس ضمن میں

خط لارڈ کورنزوالس صاحب بہادر کا مقدمہ میں جاید اد تنخواہ فوجکے اور ایک پیچ رشید بہادر نے فورا اسکی نقل بھی

حضور عالیمیں گذرانے چنانچہ خلاصہ مضمون اسکا یہ ہی **خلاصہ مضمون خط لارڈ کورنزوالس**

صاحب بہادر بیچ باب طلب جاید اد تنخواہ سپاہ کنٹنجنٹ کے اسمی حضور پرنور

چھتیس لاک روپی کا ملک جاید اد تنخواہ سپاہ کنٹنجنٹ کے بموجب فرد علحدہ ہم لیا چاہتے ہیں آپ سے ہمارے کہنے

کرنا اور ایک عہدنامہ جو اس مقدمہ میں تجویز پایا ہی اسپر طرفین کی مہر ہونی انتہی واضح ہو کہ اس عہدنامہ میں

فرمید ہیں چنانچہ ان سے کا حاصل یہ ہی **حاصل عہدنامہ جدید**

اور جمعیت الوال کی موید سرکار دولتمدار سب امورات میں رہیگی جہاں حکم سرکار دولتمدار ہوگا وہاں جایگی لیکن شرط

واجبی اور یہاں سپاہ کنٹنجنٹ کی تمام توقف ہوکر اور نظر کرنے سابق کے تخفیف پاکر صرف دو ہزار سوار اور

پانچہزار پلٹن اور چار کمپنی آرٹلیری یعنے جنسی توپخانہ اسقدر بحال و برقرار رہیگی اور انکی تنخواہ کی جاید اد میں

تعلقات چھتیس لاک روپی کے تعداد کے بموجب تجویز سابق سپرد سرکار کمپنی بہادر کے ہوں اور آیندہ مطابق

باید کرفت سرکار عظمت مدار کا کہ جسکا ذمہ سرکار عالی نے کیا ہی نہوگا اور رقم چوتھائی اور اسلیئے ایاوں

چاہیے جایگا اور جس تاریخ کہ تعلقات مذکور تفویض سرکار کمپنی بہادر کیے جاوین وہاں کارش کی کہ خرچ

تعلقدارون دیہات سے تحصیل کی ہی وہ رقم طرف سرکار عالی کے عاید ہووے لیکن اس تقدیر

جمعیت کنٹنجنٹ کی جو علاقہ میں سرحد دولت کے مندرج ہی اب سپاہی عوض کا سود بھی لیا جاویگا اور

ہوکر مثل جمعیت سکندرآباد کے متعلق سرکار کمپنی بہادر ہی ہو توقف نہوگی اور اسکا

ہون کرنل رشید خان صاحب بہادر نے واسطے دریافت اسکے یہی لکھا سمراج الملک بہادر نے جمعداران اعراب کو فرام
کرکے تقاضا سے پرلیما صاحب درکھ اطلاع دی اور خود واسطے بھوپانے غلامان راتھوروں کے سمجھانے دینے
بلکہ تدبیرین خودرائی اور خود پسندی کی اقسام اقسام سے کرنے لگا آخر سراج الملک بہادر نے مع ایک منزل ایمانہ
آٹھ سو عربون کی جمعدار سے صالح بن اغربی کو دی تب وہ بہیات پر راضی ہوئے کہ دریافت معاملہ کی موقوف
فائدہ اہل اسلام کے ہو اور صالح بن اغربی کو روانہ کوٹی کرکے سرکار عالی سے دو ہو کے واسطے دریافت فیصلہ حق
یکے ہمراہ موحی الیہ کے ہوئے اور طرف سے فتح چند مارواڑی کے وکیل مقرر ہوا پس کوٹہی میں زور و زبردستی جھگڑے
لوگون کے دو سہ تیسرے معاملہ دریافت ہونے لگا اور منصداروں کا مقدمہ یون رو کرد ہوا کہ ایک شاکر دیوان
کہ وہ بھی منصداروں سے تھا حسب الامر مدار المہام کے دعوت کا بہانہ کرکے یا تنخواہ کا قریب دیکر کوٹہی سے
لے آیا بمجرد داخل ہونے دیوانخانہ خاص میں تمام منصداروں نے ہٹھلا رکھا اور طرف سے حضور فیض گنجور
یکے غمایش کرنے لگے ہر چند کہ وہ راضی نہوا اور بمجرد اسکے متعلق منصدار مکتور کے دہان فریاد ہوئے رسید بہادر
سے انہین دلاسا اور دلاسہ دیکر کہا کہ ہم تمہارے واسطے لکھیگا تم اپنی داد کو پہونچو یکے اور سراج الملک
بہادر نے اس روی کو بلوا کر چند روز قہوہ خانہ مین عاجز رکھکے کہا کہ ہستار بند سے ہوئے لیکن کچھ نہوا آخر وہ
بے نصیب جمیع باتون سے اہنگ چلا گیا بعد چندے وہ روی خود بخود مر گیا نیز بہتر اور بھی فریادی عربون کے
بہوتیرے تھے پہر یہ باتین تو معطل رہین اور تقاضا تنخواہ سپاہ کا کرم ہوا اور جانو صاحب بہادر نے سیوین تاریخ جمادی
الثانی کی سنہ یکے روز دربار کو آئے دوسرا روز بمجرد حاضر ہونے یکے رسید بہادر نے مقدمہ
تنخواہ یکے عرض کیا اول خود نے فرمایا کہ تمہارے رقبا باقی سبیل چار مہینے مین ہوگی اور آئندہ ہاتھوا

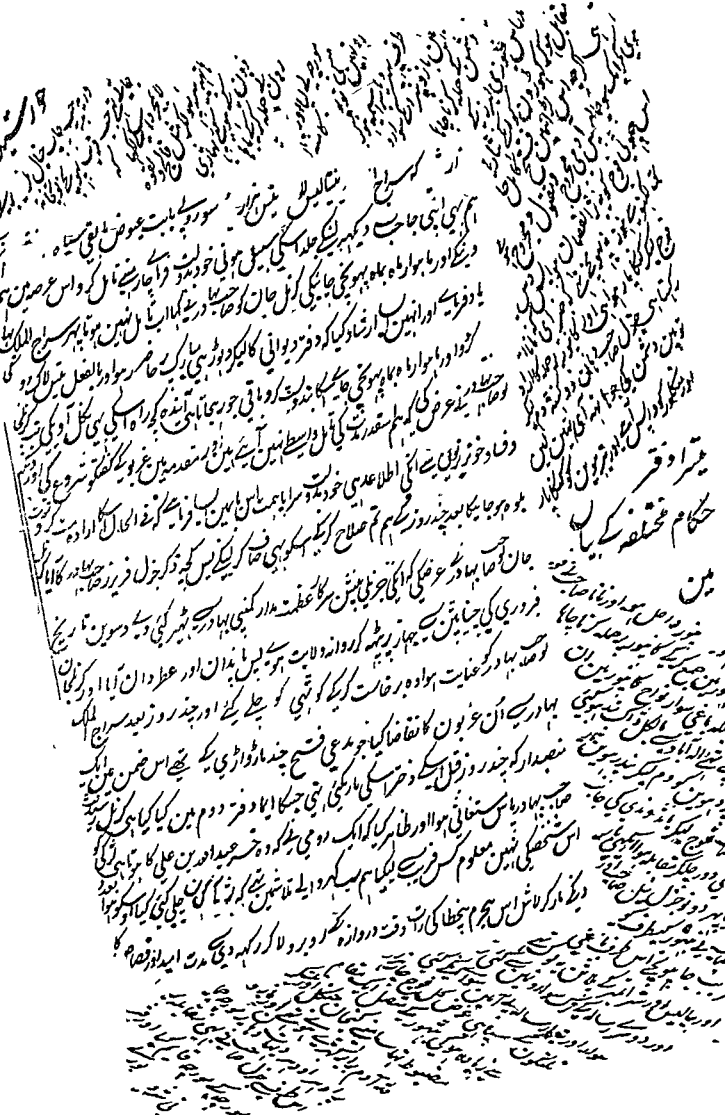

سفیر نہم اور آسمین دس بار مین کرنیل جان لو صاحب بہادر اوایل موسم بہار مین کہ ایک روز شنبہ
تاریخ جمادی الاول کی ۶۹ سنہ ۱۲ بارہ سی اٹھہتر ہجری مطابق ۱۱۸۳ اٹھارہ سو تیرہ عیسوی کی ساڑھے چھ
ساعت صبح کے بعد داخل کوٹھی ہوکے کیار بار تو پ سے سلامی شہر مذکور جانا کہ صاحب عالیشان ایلچی بہادر
کا آباد ہے مکان اپنے فرخ بنیاد پر سرکار عظمت مدار مین آئی اکیس بار توپ جسکی سرکار دولتمدار سے حوالی کی
ہوئی تھی اس انتظام مین تاریخ ماہ مذکور کی سر ایچ الملک بہادر ایلچی صاحب ملاقاتی واسطے کوٹھی کے گئے ڈیوٹسن صاحب
استقبال بہادر موصوف کا ایک مکان پہلے کر پر اپنے الہام سرکار دولتمدار اور سفیر سرکار عظمت مدار کے بعد کلاں صاحب
سر ایچ الملک بہادر سابق ذکر مسیل زدین کی کرنل جان لو صاحب بہادر کو دیکھ کر اس طرف کو دیکھا کہ اسکے
اُن سے تو کچھ غرض نہین ہم اپنے زری مسیل چاہتے ہین جلد مسیل اسکی ہوئی تمنے جو دقت اسکی ہیں فرمی
صاحب کو بھی ہوگی دیکھا ہوگا تمہارے آنہین ہمکو ساتھ مناسب نہین ہمکو تحمل نہین ہے کہکر فرمی
مذکور ڈیوڈسن صاحب بہادر کے حوالے کردی سر ایچ الملک بہادر نے رنجیدہ صاحب بہادر سے یہ کہا کہ اس
امر کی بندوبست کا طور اٹھ چکا ہے آج کل ان بارہا یہ آپکی جو حضور ریو نین بندکان عالی کی ہوئی
تو ہو رہو خود بدولت یہ سب معلوم ہو جاویگا پھر کرنل جان لو صاحب بہادر سے یہ بولے کہ ہمکو بارہا یہ کی
جلدی نہین مسیل رہنے کا کام ہی نہین سر ایچ الملک بہادر نے سوچ رہا صاحب بہادر کی فقرہ
جسے جانتے ہی بر کہا کہ آیا کریہ تو اب ہی چاہا لیکن کرنل جان لو صاحب بہادر نے فقط یا ہ ان عظمت
دیکر رخصت کیے اس سے سر ایچ الملک بہادر بہت مشوش اور سیقم الحواس سوار ہوکر
گھر چلا آیا اور رشید صاحب بہادر نے ہندا کو مثل ایلچی صاحب بہادر کے مشتہ یکہ موافق طبع

داد و دستہ موقوف تھے اب جا کر ان سے کی عرب ملا عود پاس ہیں مجھ سے کچھ علاقہ نہیں عرب نے کہا
خفا ہوا اور اسے کہا کہ میں اپنے قرض تجھ سے لونگا اور اتھہ کر چلا گیا پس ذی قابو کے بتلا کہ ایکوقت یا تاتار راں
فتح چند کو کہ وہ جا کہ پکڑ لیوے اسکے ساتھہ بھی جوان راٹھور کے ہیے تلوار چلی کچھ عرب ضمی ہوئے
دورا ٹھہور ہار گئے لیکن مہاجن مذکور نکل گیا واوکا کا بنا اسکو کہ یہ عرب کہ ذرا تا کہ حسین کریں کسو کی تاب
کی تقریب درپیش ہوئی وکیل متعلقان مارواڑی کی دعوت کیلئے دیے گیے اور بعد اتمام شادی جب
سکندرآباد سے چلتے وقت سیب حرف وہراس عرب کے کمشنر سے وہاں یہ کہہ کر ایک چراسی بوڈسن صاحب
کا ساتھہ اپنے رکھہ لیئے کہ بارعیت سے اسکے اثنار راہ کوئی حایل ہوئے نہ پاوے اور جب پونہ کے پاس
پہونچے وہاں عرب کچھ سراغ لگا کر چند جوانوں کے بیٹھا ہوا تھا دفعتاً گھیر لیا اور کچھ پرواہ چراسی کی نہ
نکی چونکہ ساتھہ متعلقان مہاجن مذکور کے جوان راٹھور تھے تیار چلانے تب بھی دورا ٹھہور ہار گئے عرب
نے متعلقان مذکور کو پکڑ کر شہر میں لے آیے اور اپنے قید میں رکھا جب اوجود ہونے چراسی کے عربوں نے
گرفت کر لیا کمشنر نے سکرٹری بوڈسن صاحب بہادر کو واسطے طلب اسامیوں کے نامہ وپیام سے کہلایا اور صاحب
مذکور نے سراج الملک بہادر کو رقعہ لکھا کہ ایسی کی بات ایسی ہوئی بہتر یہ ہے کہ جلد آپ اسامیوں کو بھیجدو
ورنہ اسکا فساد بہتر ہوگا اور کمشنر حسین بسکر کا مع جمعیت شہر میں آکر اسامیوں کو لیجائیگا اول سراج
الملک بہادر نے عربوں کو بلوا کر بہت سمجھایا پر وے نہ مانے آخر سراج الملک بہادر ہار مانکر فرض کا ذمہ اپنا کیا
ساہو مذکور رہا ہوئے اور سب اسامیان جہت کرانے کہر آئیں اسمیں خرچ آمد لوصاحب کی کرم ہوئی اور اسی
واسطے استقبال کے روانہ ذکر سوانحات ایام ایلچی گری کرنل جان کو صاحب بہادر

تیسرا وقفہ

حکام متعلقہ کے بیان میں

[illegible]

مدتے سنا جاتا ہی کہ آپکے ملک مین اکثر دغا و فساد رہا کرتا ہی اور خونریزی بہت ہوا کرتی ہی اور
رعیت آزاری سپاہ نافرمان بردار کی روز افزون ہوا کرتی ہی اور کبھی بار کوئی نگہدار نہیں کیا کیا کرکے کہنا ہمارا آپکے
دلمین جاکر نہو اور اب جو مینے لکھا ہی سو بطور ریکالکشن کے لکھا ہی پھر آپکو اختیار ہی کہ چاہین تو اسپر عمل کرین
اگر آپ ایسا دین کے کیا ہمین کارِ عطیہ دار کہنی ہی اور کے کئی بار کوئی نگہدار کیونہ ہو کہ جو کچھ اسکا بندوبست ہوا ہی
سخن ہی بیان کیا جاتا ہی سو ہمین آپ خوب غور کرنا جو روپیہ کہ کارِ عطیہ دار کہنی ہی اور کے کیا بابتہ ہوا ہی وہ
فاضل رہ گئے ہین سو یہ کچھ سودی دین لین کے نہین ہین بہ عوض دیر تک آپ کی سرکار دولتمدار ہین باقی رہا
سے کچھ نفع ہی متصور نہین نظر کرینگے اس امر پر کے کہ اصل صاحب وہان آئینگے ہی جس سے جلد تر وہ ہمکو روپیہ
بندوبست کر دینگے بلکہ سب کام سے بڑھ کر طرف تحصیل زر کے متوجہ ہونگے انتہی بعد ملاحظہ کے ڈیوس صاحب
نے زبانی یہی قرض کا تقاضا کیا اب جو فرمای کہ بالفعل ہماری سرکار مین خسارہ ہی تدبیح اسکے ادای
ہو گی اور کیا اندیشہ ہی سو وہی نے دیے کہے ہین ڈیوسن صاحب بہادر نے کہا کہ اگر تمکو سامان رقم قبل از
ہم سو دیے ہی ہا تو ہمارا تمہارا گذشت کر دینگے اور رخصت ہوے منصب دار الہام ریخت تقاضا شروع
کیا اس ع صدمین ایک حادثہ جدید وقوع مین آیا کہ جسکا بیان مفصل یہ ہی کہ غلام قوی خان نام ایک
تعلقدار ساکن بلدہ اول سے مقوض ایک عرصی صاحب ابن اعزبی کا تھا پہر اسنے جاکر اپنے
فتح چند تاوانی پاس جو رہنے والا بازار کوتھی کا تھا کر دیا کہ ایسے بعد ایکدن عرضی خان
مذکور درست تقاضا کر کے بجز اسکو ساہو کار کے کہر آیا اور اپنا قرض ساہوکار سے چاہا پہر
اس معاملہ کو بڑھا جانا اور فوجداری کرانا اسکے عین عود پاس ہمن کو دیکر روپیہ اسنے جسقدر کہ ہوسکے خان
پہر چند روز کے بعد صاحب مذکور ایکدن فتح چند پاس آیا اور اپنا قرض لگا اسنے جواب دیا کہ جبتک
اور اس تعلقدار سے

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

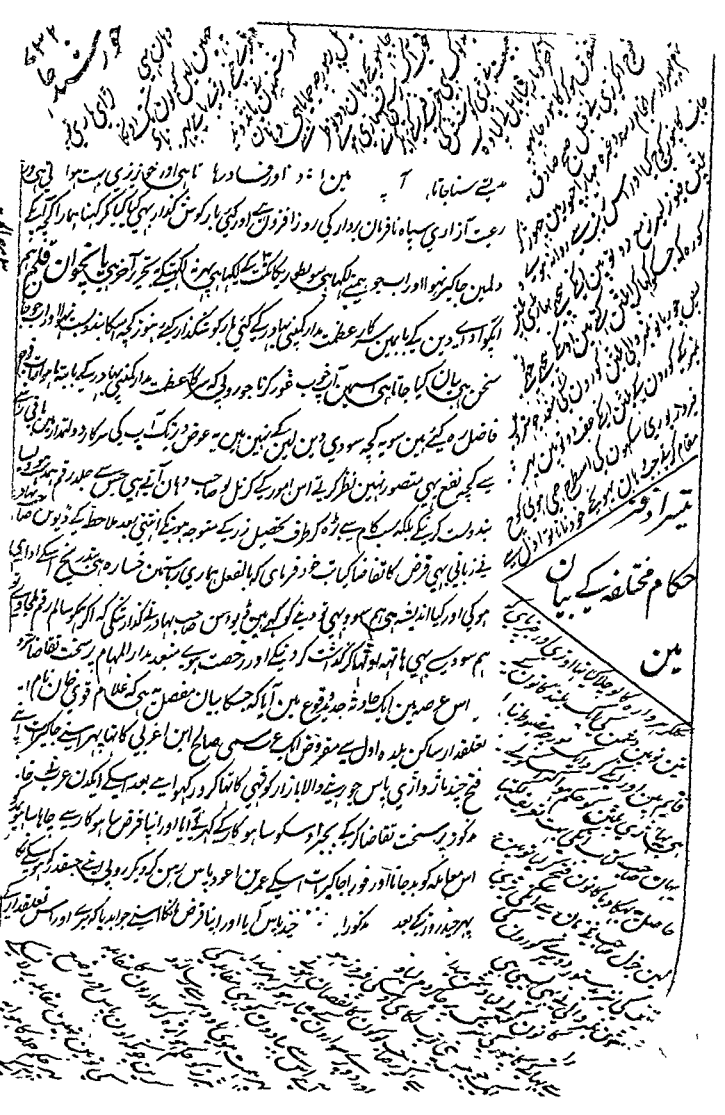

کیا ہر کز ہر کز حضور سے کہلایا جب طرف سے مدار المہام کے تاخیر دو ہفتہ کی عالیں آئی ڈبوڈ سن صاحب
بہادر مدار المہام کی معرفت سے جو انہی تاریخ رسید ثانی کی ہا بلیاب حضور ہوکے اور شیشاق طاہرت
اپنا مرض بیان میں لائے حضور نے فرمایا تمہیں ایسکہ کہاں اپنے آپ کو ظاہر کیجئے کہ میں حضور مدار المہام سے
یہ کہا تھا جب اور ہر سے دریافت ہوئی جو کہ احکام ضروری اور کور زجنرل صاحب کے کلکتہ سے کو ناتسل اور ارکاٹ
دولت کے بار یابی حاصل کی اور ترجمہ لارڈ کور زجنرل صاحب بہادر کے خط کا کہ ذانا اسمیں کہ چند بہت قلم بند ہوئے
یہ تھے لیکن حاصل اُن مسبکا یہی جو قلم راقم نے بانچ قلم میں قلم بند کیا حاصل ترجمہ خط لارڈ کور زجنرل
جنرل صاحب بہادر کہ ذانیدہ ڈبوڈ سن صاحب بہادر پہلا قلم ہم نے کرنل جان راتھ
جای پر جنرل فریزر صاحب کے ایلچی کر کے آپکے حضور میں بھیجا ہی صاحب موصوف نے نہایت معتبر ہیں کام سفارت کا
بہت اچھی طرح بجا لائے اور آپ بھی ان سے اول سے واقف ہیں اور وہ بھی حضور کے مزاج دان اور
آئین اطاعت سے ماہر البتہ آپ کے خوش رہینگے دوسرا قلم بہت رفیع اسمضمون سے مینجر ڈبوڈ سن
صاحب کے کہ ذانیدہ کیے اور انکا جواب صواب نہ پہونچا بسبب یکہ ہم سراج الملک کی چال اور چلن سے
ناخوش ہوکے کہ دے کسواسطے ہمارے رقعہ کا جواب بوقت نشہ غرور دولت سے نہ دیا اسسے صاف
معلوم ہوتا ہی کہ ہمارا اعتبار آپکی سرکار میں کچھ باقی نہا اور یہ بات حقیقت میں اور ہر کور نمنٹ
بڑی ہانک کے ہی یہ مضمون دوسرے قلم کا یہ ہی پہلی نے ہمارے بہت رفیع لکھے اور جوابات اسکے نیا
لپنے ترکیب نی لکھا ہی جو صرف آپ ہی سمجھ سکتے ہیں تیسرا قلم میں نے کرنل صاحب کو نما بانیں آپکی یاد
دلوانے کیلئے جو کہ سلیمن اندرسن کی ٹہری ہیں مطلب بدرجہ اقصی سمجھا کر روانہ کیا ہی اور چلتے
وقت رو رو بلا کر کہہ چکا ہوں کہ جیسا میری زبانی سنتے ہیں ویسا ہی حضور میں عرض کرنیکے چوتھا قلم

حکام متعلقہ کے نام

علاوہ اسکے سوا لکھا ہی

تحریر سید حامی

صدور پایا ہی کہ حضور پر نور میں گذارش کیجاوے کہ وطیرہ حال سر کار حیدر آباد کا کو رزنجرل اپہا در اور اس سر
کونسل کو بہ نسبت کسی کے کہ وقت سابق یکے از روی واجبی زیادہ تر پسند آیا ہی اس سبب سے کہ از راہ حضور پر نور کا
پایا اور وہ جو کچھ سرکار یکے عمل آوری لازم ہی اس سے بے پروائی ظاہر ہوتی ہے لیکن ہر سہ اول سے
بالکلیہ لحاظ کرنے خط وکتابت رشید صاحب بہادر کے اور اس طور کی اہانت بہ نسبت سفیر سرکار صدر
نواب کو رزنجرل صاحب بہادر قبول کرنہیں سکتے ارباب کو رزنجرل صاحب بہادر کرنل صاحب بہادر کو
رشید حیدر آبا کے مقرر فرمائے ہیں اور قابلیت اور لیاقت صاحب موصوف کے سرکار حیدر پر
بالکلیہ اعتماد رکھتے ہیں اور اول اس سے صاحب موصوف دربار میں حضور پر نور کے تھوڑے عرصہ
نواب کو رزنجرل صاحب بہادر اجلاس کونسل سا تھہ کرنل صاحب بہادر کے حکم دیتے ہیں کہ کلکتہ
حاضر ہوں اور بالذات کو رزنجرل صاحب بہادر سے حکم مطلب اقضی جو صاحب موصوف کو معلوم
بس بس جو حکم کہ اظہار مراتب کا حضور پر نور میں صاحب موصوف کا ہوگا کو رزنجرل صاحب
ہیں کہ حضور پر نور سا تھہ سنجیدگی کے سمجھا فرماہیں کہ اپنے سا تھہ ذات حضور پر نور اور
بیت غوض ہی سراج الملک بہادر نے سو چا کہ یہ صاحب ہمنے سری الغرض راہ پاوے اور ذخل دیوے
در حضور کی ملاقات میں کسر جواب سے کار پردازی میں میری الغرض راہ پاوے اور ذخل دیوے
چاہیئے نہیں واسطے بابت لینے کہ ذات سے کو تہی کیجئے اور ڈیوڈ مسن صاحب سے ملاقی کی ڈیوڈ
صاحب بہادر نے ہر دو ہر کی باتیں کہیں اور باندان اور عطر دال دیکر نوازش فرمائی خصوصیت
دلی انبار دور دلیکے کہا اور چلتے وقت پھر بار بار فرمودہ بہت تاکید کی دلیں تو لیکے تو لیکے

حکام مختلفہ کے سا

ہیں

کوئی عرب و اسیط روز کار کے حیدرآباد کو جاہے پناہ دے لارڈ کورنوالس جنرل صاحب بہادر نے سنکر
کہا یہ کیا وہ ہمارے قصوروار نہیں ہر کوئی تلاش معاش کی کرتا ہی اور جبکہ فیما بین ہمارے
اور شیخ مسقط کے تنہا مہ ہی یہ بات غیر واجبی ہی دوسرا یہ کہ درباب قتال و جدال تعلقداران
اولی واپد لآباد کے کچھ نکہا جب سراج الملک نے ایک سے نذرانہ لیا اور احکام کر دیا منسوخ اوسکا
عمل نہ ہوا تہا کہ دوسرے سے نذرانہ لیا اور احکام کر دیا تیسرا یہ کہ دوسی بارہ رفعو نکا ۔
جواب سراج الملک بہادر نے نہ نکہا جب صیغہ رہین اطلاع ہوی یہ امر مضاف طرف حضور کے ہوا
اخر کو صاحب تنگ ہو کر ذکر سراج الملک کے ایسا کیتے تہے جب کوئی سراج الملک کا نام لیتا
ہی تو مثل کانٹے کے میرے دلمین کہشکتا ہی مدت سفارت جنرل فرزر صاحب کی پندرہ برس
اور یہ بہی جانا چاہیے کہ اول پیشدست جنرل فرزر صاحب کے مالکم صاحب تہے مس بعد نیوبول صاحب
ہوے پہر بعد چندے نیوبول صاحب کو بیماری سل کی ہوی صاحب مذکور رخصت ڈیوڈسن صاحب بہادر کو
نایب اپنا کر کے یہاں سے روانہ ہوے اور اسیطرف بیماری مذکور سے موے اور نایب جنے تہے نصو
نصب ہوے پس ڈیوڈسن صاحب بہادر چونکہ انہین فرزر صاحب بہادر نے وقت روانگی کے نایب اپنا
کر دانا تہا دے ضرور دوسرے سفیر کے آنیتک بجاے ترے صاحب کے ہوے اور اجرا کرنا امورات سفارت
کا اہم تر اجیسا کہ بیان کیا جاتا ہی ذکر سوانحات ایام نیابت ڈیوڈسن صاحب
بہادر واضح ہو کہ ڈیوڈسن صاحب بہادر نے بعد روانہ ہونے جنرل فرزر صاحب بہادر کے ارادہ
حضور کی ملاقات کا کیا اور رقعہ اس مضمون کا خدمتس بندگان عالی کی لکہکر سراج الملک بہادر
پاس بہجوا دیا کہ جسکا بعینہ ترجمہ یہ ہی حکم نواب کورنوالس جنرل بہادر دام اقبالہ کا خیر خواہ کو

حکام مختلفہ کے پیام

اور وہان بھی ہمیشہ تعریف کیا کرتے تھے اور دیوانی میں خلاف سنکا ہوا اور شکایت للبی زنوبک
کوٹ اف ڈکٹران لندن کے سخن میں صاحب بہادر کے ناقض ثابت ہوا اور کلام ہمیں فضا و واقعہ سے
تعجب ہے ایسا کہنے پر کہ یہ کیا اول دے گیا بھیجے تھے اور ایک جانا خفیہ تو پس اس کیفیت سے صاف
آگاہ کیا پس دے اس جہتہ کر تے خدمت سفارت سے رخاستہ خاطر ہو کر منتظر کسی عذر کے تھے کہ اتنے میں
ایک پیام آیا وہان قضا کی اور میرث انکی طرف صاحب بہادر کے رجوع ہوی بجز دینے اس عرض
کے صاحب بہادر نے عرض کی اور خدمت سے سفارت حیدرآباد کے استعفا چاہا اور وہان سے جواب
پذیرائی کا آیا مراج الملک بہادر کو رقعہ لکھا اور استعفا سے اپنے آگاہ کیا بہادر مغز البہ نے حضور میں
اطلاع کی اور صاحب بہادر دردویہ سے سفیر کی تجویز ہو کر آئے تک تو نوشہ حسن صاحب بہادر نے
کو اپنے خدمت وکالت کی سپرد کر کے پچیسویں تاریخ ربیع الاول ۱۲۶۹ھ بارہ سی انہتر
ہجری نبوی مطابق بہتی جنوری ۱۸۵۲ء اٹھارہ سی باون سنجی کی کوٹھی سے طرف مدراج
کے کوچ کیے اور وہان سے روانہ ولایت ہوئے جو نیلی بشن اوکی کہ جسکے بارہ سو پایندہ
سو ہوتے ہیں سرکار کمپنی بہادر سے ہو کے اب کے آسودہ حال ہیں بعد رخاست انکے
وہان کسو نے پیام دیکر صاحب سکریری اعظم سے پوچھا کہ آپ نے ایکے واسطے کچھ نہ لکھا اسنے
کہ جب کبی صاحب استعفا جاتے ہیں یا کذر جاتے ہیں تو حسن خدمات اور اخلاق پسندیدہ
کو اونکے چھپا کے رکھتے ہیں اور اشتہار دیتے ہیں ویسے ایکے واسطے اور کچھ نکلتا کیا اسکو
غنیمت جانیں فقط واضح ہو کہ جب مراج الملک بہادر نے نوکہ دست سے حیفت عرض
کی بڑا دی فریزر صاحب نے دن سے نوکہ نکلے مبنی ہیں لکھہ کر اشتہار دیا کہ

احکام مختلفہ کے بیان میں

الملک بہادر نے حال ماہو را سیاہ کشت کی تو فوراً ماہ کردی اور آشہ لاکھ بندہ ہر روز روپیہ انعام پاتا
اور ہاکر داروں سے وصول کرکے ادا کیے اور چونکہ تحویل میں حصہ الملک غلام حیدر خان کے تھا تیسرے
بیت سے تو آنے ہی کچھ چاہیے خان موصوف نے گذاشت کردی وہ بھی حوالے ساہو کار وں کے کرتے
لاکھ چھ ہزار اور دیئے سو سمیں تین لاکھ ماہنہ نقصان ہندوبات اور باقی اصلیں اب پندرہ
تو سے دیوان کے ہوئے پھر ہر ماہ ساہو کاروں سے روپیہ مدد حضور فیض گنجور لے خاوند ہے
سالگرہ پر پہلچری سکہ کہ قلعہ کو لکنڈہ سے سکہ کرمت قرار اسکو مدار المہام فی سیکڑا
بائیس روپے ٹھہرائی سے مہاجنوں کو منیا جیکے آٹھ لاکھ تین ہزار سے آئیں مہاجنوں کا بھلا اور
سرکار کا نقصان بعضوں نے بھی کو بھیکر تین لاکھ پینتیس روپے سیکڑا نفع اوٹھایا اور بعضوں نے جو سکو اور
اندوالی کی روانہ کیا چالیس سے زیادہ دام اور بحساب کم فی سیکڑا فایدہ پایا اور سکہ باغ چلی سکو رکھ دال
کر تیسرا دو روپے سیکڑا اٹھایا ہزار روپے کو ایک ہزار سے زیادہ ضرورت ہندو بیکر خرچ اسکا جو فیصد پیسے روپے اٹھا لیتا
روپے ہوں سیر چالیس کی اوانہیں جار کا نقصان سکار دالنداز کا ہوا تین سیر کی نا بھی ہوا کرام کی ۱۲۱۵ سے
بیجا کر دیئے پس ولیم بلر صاحب علم حیدر خاندکور رقعہ لکھا کہ دسرا وعدہ بھی ہوا ہے پھر سفارش ہو تو بہتر ہے
ورنہ نقصان سرکار دو لندار کا ہوگا انہوں نے وہ رقعہ حضور میں گذرا نا حضور نے لکھ بھیجا کہ پہلے ہوئے
سراج الملک بہادر نے حال ماہو را سیاہ کشت کی تو فوراً ماہ کردی اور آشہ لاکھ بندہ ہر روز روپیہ انعام پاتا
اور ہاکر داروں سے وصول کرکے ادا کیے اور چونکہ تحویل میں حصہ الملک غلام حیدر خان کے تھا تیسرے
بیت سے تو آنے ہی کچھ چاہیے خان موصوف نے گذاشت کردی وہ بھی حوالے ساہو کار وں کے کرتے
لاکھ چھ ہزار اور دیئے سو سمیں تین لاکھ ماہنہ نقصان ہندوبات اور باقی اصلیں اب پندرہ
تو سے دیوان کے ہوئے پھر ہر ماہ ساہو کاروں سے روپیہ مدد حضور فیض گنجور لے خاوند ہے
سالگرہ پر پہلچری سکہ کہ قلعہ کو لکنڈہ سے سکہ کرمت قرار اسکو مدار المہام فی سیکڑا
بائیس روپے ٹھہرائی سے مہاجنوں کو منیا جیکے آٹھ لاکھ تین ہزار سے آئیں مہاجنوں کا بھلا اور
سرکار کا نقصان بعضوں نے بھی کو بھیکر تین لاکھ پینتیس روپے سیکڑا نفع اوٹھایا اور بعضوں نے جو سکو اور
اندوالی کی روانہ کیا چالیس سے زیادہ دام اور بحساب کم فی سیکڑا فایدہ پایا اور سکہ باغ چلی سکو رکھ دال
کر تیسرا دو روپے سیکڑا اٹھایا ہزار روپے کو ایک ہزار سے زیادہ ضرورت ہندو بیکر خرچ اسکا جو فیصد پیسے روپے اٹھا لیتا
روپے ہوں سیر چالیس کی اوانہیں جار کا نقصان سکار دالنداز کا ہوا تین سیر کی نا بھی ہوا کرام کی ۱۲۱۵ سے
بیجا کر دیئے پس ولیم بلر صاحب علم حیدر خاندکور رقعہ لکھا کہ دسرا وعدہ بھی ہوا ہے پھر سفارش ہو تو بہتر ہے
ورنہ نقصان سرکار دو لندار کا ہوگا انہوں نے وہ رقعہ حضور میں گذرا نا حضور نے لکھ بھیجا کہ پہلے ہوئے
تاریخ ماہ نہ کے قسم اسپر ہے ایک کہنی کہ جسکے ایک طرف ایک شیر ہے ایک طرف ایک سند کہ سو کو کچھ جاگیر
ہے مدار المہام کی استشنا کی اسکو بھی ڈیش صاحب پاس پانچ لاکھ روپے کرکے دیئے
اور آنہار ہوئیں تاریخ سراج الملک بہادر حاضر دربار ہو کر دو نذریں حسب قیمت سابقہ اور خلعت

امیر کبیر نے کہ از شکی کہ اسطرح پر توجہ سے نہین ہوسکتا تب خود فرمایا کہ پھر کیا کرنا بہادر محتشم الیہم نے عرض کیا
کہ بالفعل ملک انکو دیدینا اور اقرار نامہ لکھوالینا بعد اسکے رولی تجویز کرکے بھیجدینا اور ملک اپنا واپس
کرلینا خود فرمایا سراج الملک تو ہمارے ہی ہیں بلکہ جمیع نوکر بندوبست کا ذمہ کرتے ہین دے چکے ہو رہے پس استرضا
سے اہل و فا رکھکے خود نے ستائیسون تاریخ غلام نبی خان کو غل سے رشید الملک کے خدمت وکالت پر بھیجا
کیا اور رشید بہادر پاس بھیجکر کہلایا کہ ہم سراج الملک کو دیوان کرتے ہین دے کیے بہت مناسب ہی
حاصل کلام انہائیسون کو بہادر معز الیہم کو یاد فرماکر ایک سرپچ الماس کی عنایت کی اور نیابت دیوانی سے
مکرر ممتاز فرمایا پھر طرف معز الیہم کے رجوع ہوے اور نذرین تہنیت کی گذرانین چنانچہ قطعہ تاریخ سرفرازی
ہذا کا بطور تضمین کے نامہ نگار سے یہ ہی قطعہ ناصر الدولہ بہادر آفتاب مکرمت ۔ بار ز بسور اول گشت چون
بر نوفکن ۔ از سر دفتر گذشتہ بحر تاریخش نوشت ۔ بار دیگر شد سراج الملک دیوان دکن ۔ پس غرہ رمضان
المبارک روز سہ شنبہ دربار ہوا بڑیصاحب آے اور وہ کاغذ نقشہ کے گذرانین اور جواب چاہا خود نے فرمایا
کہ ہمنے سراج الملک کو مدار المہام مقرر کیا ہی وے جواب دینگے بحر دہ باندان عطا دان آیا اور بر خواست
ہوگئی اور حضور پر نور جواب نامہ کے لارڈ کورنرصاحب بہادر کو بیاز رقم فرمائے

حاصل اتحاد نامہ حضور پر نور فیض گنجور در جواب عریضہ لارڈ کورنر جنرل الہ دولہ ہی صاحب بہادر

اب ہم نے دوبارہ سراج الملک کو دیوان کیا ہی اور وے جملہ ممالک محروسہ سرکار دولتمدار
نا بدولت اور آدے زر قرض سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر کے بندوبست کا ذمہ اپنا کیے ہین انشاء اللہ تعالی
جلد ادا کردینگے اور سرکشون کو بھی تہدید شدید سے بالبے اعتدالیون لیکے ہوی ہی بار دیگر وے بھی
مصدر اپنی حرکات قدیم کے نہوینگے دالاثر اے معقول عمل مین آوے گی فقط پس سراج

بیتراد فتر
حکام مختلفہ کے بیان

بارک اور قید کرکے کرانے قسم اوت
ہوا فیصلہ کیا کہ ناصاحب
نفر فیض کیا ہی اس فریب کا
اور رجوع فوجی اور کہ قیدی
دال جانی نکہ
اونہین ملکا
فوج اکر کی
سوار خرچ

اس اردے لارڈ کارنوالس صاحب بہادر کو اطلاع کی تھی لیس نمبر تاریخ شعبان سنہ ۱۲۰۱ھ چنانچہ
کاغذ کہ آسمین نام اور حاصل اور نقشہ جہات صدود ان دیہات کہ جو قبول خاطر کارپردازان گا
عظمت مدار کمپنی بہادر کے پیش کیے ہوگے اور ایک نسخہ لارڈ کارنوالس صاحب بہادر کا نشی گا لیکر نزدیک سیدشت
بہادر کے آیا اور رسید شت بہادر نے لکھکر کہ اکیسوین تاریخ ماہ مذکور کی نقل اسکی حضور میں حضور پر نور
بھیجا اور یہ واضح ہو کہ وہ نسخہ کہ خان خطیب اپنے ملک سے لایا تھا اور اس میں تہہ تبدیل تغیرات فہمائش ہوئی
تھی اول تقاضا اور آخر قرض کا کہ تا حال کم و بیش اسی لاکھ روپے ہوئے ہیں ایک عنایت فرمایا اور سلم کو
تا کسب دار کا پرگنہ دوم تاکید قلعہ دار ایلچپور کی سوم تہدید باخراج قوم عرب کی مالک محروسہ سے کارروائی
کے واسطے غیر مطبوع ہونے کے اپنی سرکار عظمت مدار کو چنانچہ حاصل کیا ہے نظر کے طول کے نقل
درکار نہیں آیا حاصل نسخہ کہ نزد لارڈ ولہوسی صاحب بہادر حضور پر
مورخہ ششم ماہ جون سنہ ۱۸۰۱ء ۱۱ اٹھارہ سو اکاون عیسوی مطابق سنہ ۱۲۶۶
بارہ سینٹ ہجری ملک آوان قدر کا تقدیری ہے عمال کیا ور ان ہی اور خوزیز عربوں کی
خدا نادان آخر کار یہ بات سرکار عظمت مدار کو بد کذر یکی اور جدا بان سے واسطے ضبط اوس کے حکم
پھر کوئی مدار کا بیترفت ہو کا فقط بہ حضور پر نور بہ سراج الملک بہادر کو بلکہ صلاح پوچھے گا
کہ اگر غلام کبیر و حسین سرفراز کریں تو سطح سے جو ابدہی ہو سکتی ہے سو خود بہ غلام حیدر خان
جمعہ الدولہ بہ مشاورہ کپتان کوئیٹ نظر کرے بہ سراج الملک بہادر کہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر کو
خدمت اوزانی ارکنی اولی ہی خود بہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر کو طلب فرمایا اور سب ارشاد کیے گا

علیخان بہادر خلف شہ یار الملک بہادر مرحوم اور مظفر الدولہ ہمایون جنگ اور مرزا محمد حسینخان بہادر منتخب ہوکر
اسمین حضور پر نور ایک شخص مجہول الجسم سی کیفیت راو اولاد بے راجہ پرتاب وندیکہ جو کوشہ نشین تہا
کہر سے یاد فرمایکے جمیع مراتب دیوانی سے سمجہا سے اور شہادر دیا کہ بادب تمام رہے انہین سرفراز کرینگے اور
کچہ جمعیت اسکے متعین کیا اور جیلہ ہمین الملک بہادر سپہ سالار الملک بہادر کے واسطے بودو باش کے اسکو عنایت کی
اور ایک سیر بیج مرحمت فرمائی اور تیسرے تاریخ ربیع الثانی کے بارہ ساعت نجومی کے بعد ہمراہ رشید الملک
رسیدنت صاحب بہادر پاس روانہ ہوے تمام جمعیت دیوانی کی ہمراہ رکاب کیتش راو کے تہی اور وے عمارت ہمین سوار ہوکر
بنہی ہوی کوتہی کو کیا ارکان دولت و جملہ حاضر دربار اور تمام آدمی بلدہ کے قدرت پر قادر ہوکر کیا مقرر اور
جہان تہے کہتے ہین کہ جب وہ کوتہی کو کیا اور رسیدنت بہادر سے ملاقات کی وے دربار بندوبست ریاست اور ادائے
دین کے پرسان ہوے انہنے کہا ہمین تارک الدنیا مرد آزاد ہون یہ امور ریاست کے ہمین سے کیا واقف خود بدولت اپنی عنایت
آپ پاس بہجوایا ہی ہمکو اسکی خواہش نہین رسیدنت صاحب بہادر یہ سنکر بہت تعریف کی آفرین کہا اور حضور
ہمین لکہا اسکے بندوبست کیا ہوگا وہ خود کہتا ہی ہمین ناواقف ہون چونکہ شام کے وقت وہ پہر اوپر جو بہت ہوی
اسمین بعضے ایسا کہتے ہین کہ رسیدنت صاحب بہادر اسکی تصویر بتلا کر کہجوایی پس خریطہ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر
جو مدت سے موقوف تہا فقط چکنی نام سے جنرل رسیدنت صاحب کے آیا کوتی ہی اور اسمین متعدد تحریر
مندرج رہتے تہے اور چونکہ خود بیشتر سے جنرل رسیدنت بہادر سے ایسا فرمایکے تہے کہ ہم نے آپکی تحریر کی
ہے کہ ممالک محروسہ سے اپنے تعلقات موافق اخراجات سپاہ گشتنت کے سپرد سرکار عظمت مدار کرینگے
تبار بار تمہین کہنا پڑتا ہے اور اہل کار ہمارے زود سے اسکی آسودہ رہین اور رسیدنت بہادر نے

فصل دوم
حکام محاصہ کے بیان

ہمین

ستائیسویں تاریخ ماہ مذکور چہار شنبہ روانہ مچھلی بندر ہوئے اور وجہ اسکی یہ ہی کہ چنبل فرزند رضا بخت کی
گذارش کی کہ وہ ضعیف ہیں پیدل نہیں چل سکتے اور کسی سواری میں نہیں بیٹھ سکتے اور کسی شاہی میں نہیں بیٹھتے
بیٹھ سکتے ہیں اگر کوئی عنایت فرمائیں تو بہتر ہے اس مضمون میں پہر وا سطے ادائے قرض کے ایسا ارشاد کیجئے کہ ہم ہر دن روز کے بعوض دینا ہوا
اور امیر کبیر بہادر کو طلب کر کے مشورہ کیا مصلحت بنا ہیں بمصلحت معروضہ امیر ممدوح کے چالیس لاکھ روپے زیادہ ارکان دولت
سے بیٹھنا ہر ایک سے ملازمان دولتمدار سے یہ رقم بخوبی ادا ہو جاتی ہر جناب امیر کبیر بہادر نے خود بھی ایک روپے پر اور اس
اپنی گرہ سے ایک روپیہ کا فیصلہ جمع ہوا کہ پہر خیال اندازی سے بعضے جنکے ذمہ خان کے معاملہ تھا کچھ کم کر کے
روز کر دیئے اور بعضوں سے بیشتر لیکر خان کا قرض ادا کیا جو فرزند رضا بخت نے کہا کہ ہم دیعوض قرض کے ملک کچھ دیا چاہتے ہیں
سعید خان بہادر نے قبول کیا اور اسی عوض کی پیچھے حکم ہوا کہ ولایت جانا چاہیئے کہ کاہی اور ایسا ویسا نہ ہو
تو اچھا ہے وہاں لکھیئے دیکھیں کیا جواب دیتے ہیں خود فرمایا کہ ہماری طرف سے تمہیں وکیل ہو کر لکھ بھیجو پہر سعید
خان بہادر نے گذارش کی صحیح لیکن اب کورنٹ نے لازم کیا ہے اور اب کہتے ہیں کہ تامل و معمول
قرض ہیں ہمارے سعید خان کے ہی ہیں لکھ نہیں سکتا آپ مختار ہیں مسعد چونکہ تقاضا ضرور سعید خان بہادر
کا واجب قائم کرنے دیوان اور ادائے قرض سرکار عظمہ مدار مہمی بہادر اور اخراج قوم عرب کے روز
فرمایا ہے کہ ارکان دولت ہمارے موافق مرضی کے نہیں ہیں اب ہم چاہتے ہیں کہ کسی
غریب معتمد دار کو یہ خدمت دیں اور آپ ولایت خود متوجہ ہو کر اس سے کام لیں پر بضمنت جناب باری
حضرت ہو کر جاتے ہیں اسکی گذارش کیں اور اس سعود وعدہ کیا کہ واسطے اس امر کے کوئی شخص عاقل
چاہیئے ثنا محمد الملک ثانی اسیف خلف بہادر ابن احمد الملک بہادر مغفور ارشد ثانی الملک ثانی موفق

فتح الکشف جاپی

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

آنہہ رجہت لیکن بموجب اظہار مقصدیان سرکار مدار امیر کبیر بہادر کہ استصواب سے لیکے تا ایام مکث حضرت
دیوانی ماہ بماہ تنخواہ دی جاتی ہی راقم نے جو درخواست کی ہے سو بموجب سنہ ۱۲۶۶ بارہ سی اثنا تالیس کے اصحہ ہے
پانسو بیس یعنی افسر کیارہ ہزار پانسو چہیں نفر دو ہزار سات سو انہیانوے اس ایک سو بچیس فیل نو نفر شتر نال ہوار
دو لاکھ بہتر ہزار آنہہ سو ستر روپے چھے آنے پونے چھے پائی نو نیش یعنی اخراجات متفرقہ تیتس ہزار بہتر روپے
بارہ آنے ساڑھے دس پائی جمع تین لاکھ پانچ ہزار نو سو تالیس روپے چار آنے سوا چار پائی پس عرصہ قلیل یعنی پانچ
مہینے کئی روز ہین جناب امیر کبیر بہادر نے بھی حدمت ہذا سے استعفا چاہے حضور پر نور نے معروضہ انکا پذیرا کیا اور
راجہ رام بخش مکرر پیشکار ہوے پس تیرا مہینے تک راجہ رام بخش پیشکار رہے اس عرصہ مین جو غلو کہ ناہموار حالات
دولت کارہای شرح جس کی زبان خامہ نگار کی عاجز و قاصر ہی مہذا جسقدر کہ پیشکار دفتر ثانی مین بیان
کیا کیا منعقد سنہ ۱۲۶۶ بارہ سی چیاسٹھ ہجری مین جو بھی تاریخ دیجہ کی مشکل کے روز بار ہوا جزل فریزر صاحب حضور
بہت سے حسن و قبح بات کہکر گوش گذار حضور لامع النور کیے اور اسی روز راجہ صاحب پھر معزول ہوے پس کئی روز
تک کام مدار المہامی کا معطل رہا اس عرصہ مین عرہ صفر سنہ ۱۲۶۷ بارہ سی سینتالیس ہجری مین بار سیسر صاحب
برکلی کرسی لی صاحب بہادر کمشنر انچیف یعنی سپہ سالار فوج مندرج استعمال سے عمدۃ الملک بہادر اور
امتدار الملک بہادر کے داخل کوٹھی ہوے اور اتہار ہوین تاریخ ماہ مذکور حضور فیض گنجور رونق افزا
آصف گردیدہ کہ زیصاحب آیے چونکہ اوسوقت خود بدولت تشریف فرما کرسی تھے پیشتر بہادر
ہی کرسی عنایت کی اور وہان ہی درنگ گفتگو مقدمات ریاست کی ہی اور باب قرض کمپنی بہادر
بہتر لاکھ ہوکے تھے اطمینان فرمایے اور کمشنر انچیف صاحب بہادر بدون ملاقات سندکان عالی کے

بلدہ پہنچے روانہ ہوئے اور کل جان کو حاضر ولایت سے آئے اور ملازمت نواب نظام الملک بہادر آصف جاہ
کی حاصل کی اب انکے آنیکا یہی کہنا فہمایش تھا کہ حضور آپ ہمارے خیرخواہ ہیں ہمکو
بہادر کو معلوم ہوا کہ حضور اور وکیل کے بنتی نہیں ہے کہ وے تائید دیوان کی کرتے ہیں اور خود ہی ناخوش
ہیں سو کنول کو حاضر کیا حضور نے دریافت حال فرمکر دریا ہاں فرمایا چاہا کہ چندے انکو رکھکر وکیل جاوے اور
مالکم ہذا حکم انکو صاف صاف بجواب دیا چند روز میں وہ تو جسمیں مقدمات سے خردار ہو کر جیسے مفصل دفتر دوم میں
لکھی ہے جوش خروش دریا دولہ خدمت لارڈ کرنوالس صاحب بہادر سے ہوگئے اور رخصت ہو کر داخل مکانات کو ہوئی اور آخر مہینہ اپریل سنہ
پرنور سراج الملک بہادر کو ہم خدمت دیوانی اور ہم خدمت وکالت سے کونسل کے پاس چندے وکیل رہنے الملک کے
اور چندے سیف جنگ خلیفہ مجد الملک بہادر سنہ ۱۲۰۰ھ بارہ سو ہجری میں تحسین الامراء بہادر امیر کبیر دیوان کے
اسوقت تک لائق ذی فرض سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر کے بابت نحوی کنسٹ ہو کر جیسے کو جناب وزارت
آپنے تدبر معقول اسکی ادائی کی ہم پہونچا ہی تھی کہ ظہور میں نہ آئی کیونکہ جدکام قبضہ اختیار سے انکے
نکل گیا جیسا کہ دفتر دوم میں گذرا بالقول یعنے سنہ میں پانچ رجمنٹ سواروں کی اور آٹھ
رجمنٹ پیدلوں کی اور چہار کمپان کولہ اندازوں کی بیشے چار ہزار سوار پانچ ہزار پیدل بالقرار
جملہ نو ہزار تین سو ستیانوے نفر پیشہ کنسٹ سے ملازم سرکار دولتمدار کی شمار میں آیے اور دس چہاڈیان
اچھا پورا اور رنک ایام موسومہ الاکلیر کہ ہنکو بلی اور نکل کہلتی نگسور وغیرہ بلارم یعنے انوال پر مقرر ہوئیں
اور حرچ سالانہ اسکا تقریباً چالیس لاکھ روپے مسموع ہے اور بقول دیگر الصحیح جم نو ہزار تین سو
ستیانوے نفر اور بوجہ جمعیت اندازہ سواران دو رسالہ ٹکری چار کمپنی پیدل کی اور

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

احکام مختلفہ کے بیان

حکام مختلفہ کے بیان

بلدہ پہنچے اور نہ پہنچے اور کرنل جان لوحاد ولایت سے آئے اور ملازمت نواب نظام الملک بہادر آصف جاہ کی حاصل کی اب کے آنکہ یہ کہ فیاض بالکرم حاجب آخر اور مامور فضلت نبی اور کرنل ہنٹی سے سالار کو رجوع بہادر کو معلوم ہوا آگہ حضور اور وکیل کے نبی نہیں ہے کہ وے تائید دولت کی کرتے ہیں اور خود ہی خیر خواہ ہیں سو کرنل جاحب مقرر ہوا جب سے دربار میں رہا پاس زیادہ جاحب لکھا ہے کہ جدے کا بطور نکے جاوے اور مالکم صاحب کا بطرف بمبئی دیا جاوے چند روز میں وہ تو جسیم مقدمات سے خود ار ہو کر جیسا مفصل دفتر دوم میں لکھا ہے اطلاع دی جس پر حضور نے روانہ فرمایا کرنل صاحب بمبئی پہنچے اور رشید بہادر داخل مکاتبات کو ہوئے اور آخر الامر حضور نے نواب سراج الملک بہادر کو ہم خدمت دیوانی اور ہم خدمت وکالت کے نوٹ کے لیے جدے کے وکیل مقرر کیا اور جدے کے سفر جناب خلیفہ امجد الملک بہادر سنہ ۱۲۷۵ھ ۱۱ بارہ سو پچہتر میں متعین ہوئے اور ان کے ہمراہ امیر کبیر دیوان اسوقت ملک الامرا فی فرض سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر کے بابت تحریک کشتی ہونے کے لیے کہ وجہ آپ نے تدبیر معقول کی اور آپ کی ہم پہونچی تھی کہ ظہور میں نہ آئی کیونکہ جدہ کام قبضہ اختیار سے نکل گیا جیسا کہ دفتر دوم میں مذکور القبول یعنے سنہ ۱۲۱۰ھ میں پانچ رجمنٹ سواروں کی اور آٹھ رجمنٹ پیدلوں کی اور چار کمپنیاں کولہ انداز وں کی بیشتر چار ہزار سوار پانچ ہزار پیدل القی اور جملہ نو ہزار تین سو ستیانوے شاہ کشتی سے ملازم سرکار دولتمدار کی شمار میں آئے اور دس چار توپخانہ پانچ توپ اور رنگ ایاموسن ایام کلیر کہ ہنکو پی ور نگل کمتہل نگسور بلاتہ بلارم یعنے الوال پر متعین ہوئے اور خرچ سالانہ اسکا تقریباً چالیس لاکھ روپے محسوب ہوئے اور بقول دیگر بالضرور تین سو ستیانوے نفر اور بموجب کاغذ اندازہ سواران دو رسالہ ٹکری چار کمپنی پیدل کی اور

Digitized by Google

بارہ سی انجاس ہجری مطابق سنہ ۱۸۳۲ انہارہ سی تیس عیسوی پس جب لارد جنرل ولیم بنٹنک صاحب بہادر کو ملک
ولایت کو گئے اور بجائے انکے لارد انکلنڈ صاحب بہادر گورنر ہو کر آئے اونہوں نے سنہ ۱۸۳۶ انہارہ سی اڑتیس عیسوی
مطابق سنہ ۱۲۵۲ بارہ سی چون ہجری کے کرنل اسٹورٹ صاحب کو طلب کیا چونکہ صاحب موصوف ان روزون بیمار
ہو گئے تھے واسطے ہوا خوری کے کپ کپ بوب کو بھیجدیا ہے روانہ ہوئے کہ ضعیف تھے اوسیطرف قضا کی ہوئی
جہاز پر آکر بے تھے اوڑ گیا تھا اور چند ہی ساعت انکے جینے کے مالکم صاحب بہادر کے بعد انکے کارپرداز بہادر حکومت و کالت
انکی آٹھ برس ذکر سوانح امام ایلچی کری جنرل فرزر صاحب بہادر سفیر ہشتم جنرل فرزر صاحب
بہادر کمال ہوشیار اور خیر خواہ ہر دو سرکار کو ہیں اسٹورٹ صاحب لارد انکلنڈ صاحب بہادر سنہ ۱۸۳۶ انہارہ سی
چھتیس عیسوی ہیں مطابق سنہ ۱۲۵۲ بارہ سی چون ہجری کے سفارت پر حیدرآباد آنے کو تجویز کیا اور آپ بندری جنگ افغانستان
سنہ ۱۸۳۸ انہارہ سی انچالیس عیسوی ہیں مطابق سنہ ۱۲۵۵ بارہ سی پچپن ہجری ماہ نومبر ہیں بموجب حسب التعظیم کے
ہوئے اور سنہ ۱۲۵۶ بارہ سی چھپن ہجری ہیں کہ اُن روزون کو رنر کلکتہ لارد جنرل الن برو صاحب بہادر سے
راجہ چند ولعل میتاری کے موقوف اور راجہ رام بخش عہدہ پر انکے منصوب ہوکر سراج الملک خورشید
وکیل طرف حضور کے رسیدنٹ صاحب پاس مقرر پائے اور سنہ ۱۲۶۲ بارہ سی باسٹھ ہجری ہیں سراج
الملک خود دیوان ہوئے اور راجہ رام بخش معطل عہدہ مدار المہامی ہیں متعالیہم کے بیش ملک روپیہ
قرض بابت تنخواہ سپاہ کشتنی کے سرکار دولتمدار نواب نظام الملک بہادر پر ہوئے اور سنہ ۱۲۶۴ بارہ سی
چوشٹ ہجری ہیں رسیدنٹ جنرل فرزر صاحب کو تبدیل آب و ہوا کے واسطے

میسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

ہیں

میرادفتر
حکام مختلفہ کے بیان
مین

سوانحات ایام ایلچی کری کرنل اسٹورٹ صاحب بہادر سفیر مقیم اور بعضے خصایل انکے

کرنل اسٹورٹ صاحب بہادر سنہ ۱۲۳۸ بارہ سی سینتیس عیسوی مطابق سنہ ۱۲۴۶ بارہ سی چھیالیس ہجری
کے انیسوین جمادی الاول کو کہ اُن روزون جیشور پر نوبتے یہ سنداز آرہے تھے آئے اور خلوت
مبارک مین شرف اندوز ملاقات ہوکے واضح ہو کہ سرکار عظمت مدار کو سرکار دولتمدار کی پر درجہ تہنیت
ملحوظ خاطر ہی چنانچہ بعد رحلت نواب سکندر جاہ بہادر مغفرت منزل کے جب آنجہانی رابع ہیست آب ناصر الدولہ
بہادر مختار ریاست نظامیہ ہوے اہلیان دولت سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر کو بہت خوش ہوے اسواسطے
اطمینان ہوا تھا کہ اب انتظامی ریاست مذکور کی جو سبب کار پردازون کی نکل جاوے گی چنانچہ کوشش
در کنار دل سے چند فقرے جو نام سے کار نامے کے اس باب مین ہین یعنی بتین جنوری کو سنہ ۱۲۳۷ بارہ سی اکتیس
ہجری مطابق سنہ ۱۲۳۸ بارہ سی چھیالیس ہجری کو لکھا ہی بیان کیے جاتے ہین رخصت مرزا ہای جاوس نواب
نواب ناصر الدولہ بہادر مژدہ اول ہم خوشی ہوے کہ بعد انتقال نواب سکندر جاہ بہادر فرزند ارجمند
نواب ناصر الدولہ بہادر جو ہمنے سابق سے ولیعہد انکو قبول کیے تھے بدون خلاف کسیکے بسلوت مسند نشین
ہوے مژدہ دویم ہم دیتے ہین کہ رسید نشان تاجدار صاحب اپنے نزدیک ان رئیس کو خوش مزاج اور قابل
سمجھتے ہین ہم امید رکھتے ہین کہ یہ بات تجربہ و امتحان سے صداقت کو پہونچیگی مژدہ سیوم اول عمل درآمد
ہذا کا یہ ہی کہ تمکو اپنی خواہش سے خبردار کیا کہ تمہاری ملک اپنے تئین سونپی جاوے اور تمام ملک
محروسہ مین دخل و تصرف ہمارے سرکار کو نکار ہے اور ہمارے خواہش مستحکمہ سے بھی تمکو ہمیشہ سے خبر

دفتر سوم

حکام مختلفہ کے بیان مین

بعد مکلف صاحب کے میسٹر مارٹین صاحب سنہ ۱۲۲۵ اٹھارہ سی پچیس مطابق سنہ ۱۲۴۰ بارہ سی الیالیس ہجری
چودھویں تاریخ ماہ صفر کی روز چہارشنبہ داخل کوٹھی بلدہ حیدرآباد ہوے اونہوں نے عبدالحسن منشی قدیم اور ہمراز
کو اپنے بنگالہ سے طلب کیا اور شرف الدینخان کو پیرو وکالت پر امور اور شانیں راجہ چندولعل مشیر کار کے درپے
بندوبست ریاست سرکار دولتمدار نظامیہ کے یون لکھا **تحریر مارٹین صاحب** در سیاہ بغلندی کی جو
واسطے تنبیہ مفسدون اور الطاف زایرہ ہنگامہ ممالک محروسہ حضور کے ماموری ہمکو نہ نامے کی روپے کوئی
شرط اجازت کی نہیں پائی جاتی کہ واسطے اصلاح غلطی سرکار موصوف کے دخل کریں اور سیاہ مذکور سے
کام لیں معہذا جو کچھ کہ دخل کیے ہیں سواس لیے کہ ہنگامہ سے ظلم و بے انصافی کے مرجعان کاروبار زمین
اور سوا اسکے باقی تمام اقوال سدنم صاحب اور سلطصاحب بہادر کے جو جو کہ ابھی راقم نے احوالین دونون صاحبون
کے شروحاربیان کرآیا ہے تانیا اپنی طرف سے اور جملہ کیفیت زمانہ گذشتہ وحال کی لکھکر روانہ کیے کہ
ہین کہ عرصہ قلیل مین فیصلہ ہین منشی جی اور صاحبان کوٹھی ولیم پالمر صاحب کے آنریبل کمپنی اور
بہادر نے منشی کی طرفداری کی صاحبان کوٹھی نے صدر مین لکھا وہان سے عند التحقیق بے انصافی صاحبان
عالیشان رسیدنت کی ثابت ہوی اور انہون نے وہان سے نالش لکھی پس منشی جی برطرف
ہوے اور شرف الدینخان وکالت سے موقوف اور سنہ ۱۲۲۶ اٹھارہ سی چھبیس مین مطابق سنہ ۱۲۴۱ اکتالیس
سی بیالیس ہجری کے کپتان ویوس صاحب بسبب دانری منڈوانے مسلمانون کی جوانان
سیاہ کنٹجنٹ سے کہ یہ حرکت سزاوار اوپر کے نہتی جوش غیرت اور غلبہ حرارت دینے سے خدا
نام ایک سپاہی موضع انبہ پرگالی کہت مین مار ڈالا پس صدر لین اونکی جاپر مقرر ہوے
اور سنہ ۱۲۲۷ اٹھارہ سی ستایئس مطابق سنہ ۱۲۴۲ بارہ سی تراسی ہجری لاڑد امہرسٹ بہادر روانہ

تیسرا وقفہ
حکام مختلفہ کے بیان

حکام مختلفہ کے بیان

ذکر سوانح ایام ایجنسی مسٹر ارمن جنرل بہادر سفیر ستم اور بعضے خصایل انکے

بیسرادقہ

حکام مختلفہ کے بیان

مین

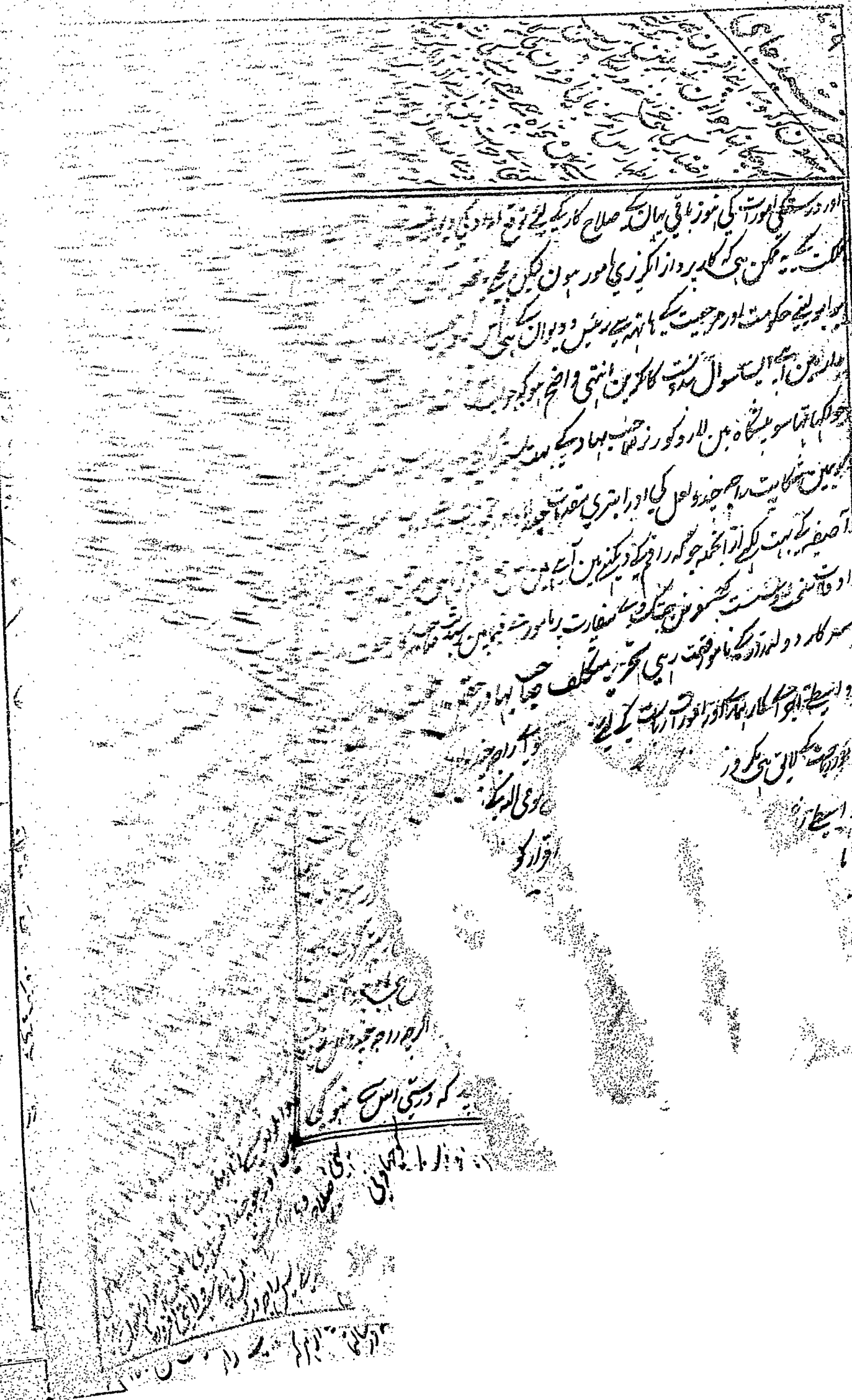

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

دکھائی نہیں دیتا ذات سے اپنی اجرا کے کارہین سرکرم ذی مروت جرات دولت لیکن در خرچ ہر چند کہ
ریاست بیکے بوجہہ احسن طہور ہین تاہم وی الیہ سے غیر ممکن معہذا کوئی شخص سوا اسکے مرجع قابل مرمی دی
ریاست بندگان عالی کے میسر نہوا انصاعیب سرکار حیدرآباد ہین بدعملی سے رعیان ریاست کے کا بحال ہوا
اور اسکی صلاح سوا دخل و حکومت سرکار عظمت مدار کے نہوئی اگر کوئی رزمرہ سے نوکران حضور کا
انجا کے مہمات کی رکہتا ہو بلاشبہ اسکو دیوان کرنا بہتر ہے لیکن کوئی میسر نہین ہوتا انتہی الاردجل
مسٹنکس صاحب بہادر کو رزیڈنسی بامبوین جنوری کو سنہ ۱۸۰۲ عیسوی اٹھارہ سو بیس مطابق سنہ ۱۲۱۷
سی جہتس ہجری کے لکہے پر رسید صاحب بہادر کے اسا حکم دیا کہ واسطے صلاح اور نصیحت اور ضبط
خالصہ کی ریاست آصفیہ کے اپنے تئین درمیان لاوے اور ساعی تخفیف خرچ و اخراجات اور اجرا
محاصل و ادای تنخواہ سپاہ وغیرہ کے رہو کر بشرط طاعت راجہ چندولعل وزیر سرکار عظمت مدار کو
واسطے تنہا کے شرط وفاداری اور کمک اور سرکمی کی ہی والا فلاپس رسید صاحب بہادر نے جو چنکارجی
ارایا کیا وے جہت ان ایام مین تمام تعلقداروں کو بلوا کر عدم تعدی و ظلم رعایا مین تاکید شدید کی
ارباب استغاثہ وایل فریاد کو حکم دیا کہ دارالقضا مین رجوع کرین اور ایک مکان وسیع واسطے عدالت کے مقرر کیا
صاحب بہادر نے یہ کیفیت بطریق سفارش راجہ کی لکہہ کر غرہ سپٹمبر سنہ ۱۸۰۲ کو روانہ کیا کہتے ہین کہ اسی تاریخ
میلی ہوی اور بعض کا مقولہ اسا ہی کہ دسمبر کے مہینے مین ہوی اور یہ کہ اسی سنہ یعنی سنہ ۱۲۱۷ اٹھارہ سو
توقفی کا بیشگاہ سے ڈر کترون کے سبب زدوکوب دوون کہ یہ حوا
سید رسل صاحب مکلف صاحب آئے ہین دور

حکام مختلفہ کے بیان

احکام مختلفہ کے
متعلق

موجود رہے چنانچہ چند مدت تک ایسا ہی عمل میں آیا لیکن بعد تھوڑے عرصہ کے فقط حکم سے سرکار دولتمدار صفحہ
کے جانا پایا ہی اور موقوف ہونا بہت دشوار بلکہ ایسی نوبت آئی جن روزوں میں چالس مشکل صاحب قایم
مقام حکومت کلکتہ تھے راجہ چندولعل کے واسطے تخفیف کے لکھا تھا تو وائے جواب دیئے تھے کہ اول تم اپنی
خیرخواہی کی تمہاری جمعیت رکاب کی جو ناکارہ ہی موقوف کردو تو البتہ فوج الوال کی بھی ہم کم کردینگے اور اسکے
مثل جمعیت سکندر جاہ کے یہ بھی متعلق سرکار کمپنی بہادر کی ہوگی چنانچہ مطالعہ سے تہنامہ جدید کے آنکہاں
ہیں ظاہر ہوگا سپاہ مذکور بعد دور ہونے کے بموجب تنخواہ قدیمی مہ سنہ مرقومہ بالا ہیں مہم نواب میر محمد صدیق خان
اور محمد فتح خنکی کار پردازی امور عالیہ مامور ہوئی اور بعد فتح و نصرت بہر سنہ ۱۱۹۰ اتہارہ سو نوے ہیں مطابق سنہ ۱۲۳۵
سنتیس ہجری کے پوسا جی نائک بنگامہ برکی تھی اور یہ بھی تحریر کیا ہی جبتک عقد انکا نہیں صفحہ ثانی
فرمانے عالم کون و مکان و پناہ رعیت روی سلطنت نظامیہ کی اوزافزون بھی بعد حلیت کرنے انکے
کو عہد میں نواب سکندر جاہ بہادر کے چونکہ جملہ ارکان دولت وہی تھی چند سیرات اپنی وضع رہی
منیر الملک دیوان نے بھی قصائی میر عالم بہادر مستقر ش افواج انگریزون کی مدار المہام ہوئے
ہیں انکے بھی چونکہ عہد سے عقد انکے دخیل کار تھے کوئی امر حد سے اپنے تجاوز کرتا ہوا دکھلائی نہ دیا
نے راجہ چندولعل کو بیشکار کیا وے مادام الحیات میر صاحب مغفور پیشدست انکے رہے متعدد جب
منیر الملک بہادر دیوان ہوئے مرجع کار راجہ چندولعل قرار پایے جمیع مقدمات مالی ملکی اور سوا الجواب
سرداروں انگریزونکا متعلق ذات راجہ صاحب کی ہوا اور اوزار تھا کہ سرکار عظمت مدار انگریز
تفویض معاون بیشکار کے رہے وجہ اسکی یہ بھی کہ وہان نکے امون بہ ثابت کیا تھا کہ حضور متعلون مرا

حکام مختلفہ کے بیان

عہد دیوان کیا ہے بندہ حسن نام ایلچی فرمان
نام ایلچی شخص اور ولی اس نواب اصلی ایلچی وکالت
برخلاف والد ہی چار سو دیون کی دانی
دیوانی کے گواہ ہوا اس دیوانی نشل راجہ ابراہ
دیوانی اور فوجداری کے بنا اور بیشکار
حسن نام ایلچی فرمان

Ashoka Trust for Research in Ecology and the Environment

اور اسی طرح لکھا ہے کہ ضعیف لوگوں کو جدا کرکے ایک جمعیت الگ مقرر کی اور اسکو فرمین
صاحب کو دیا کہ یہ بھی ضعیف تھے اور سابق سے ان لوگوں نے سرکردہ تھے بدرسل صاحب بہادر
سے حکم منگوا کر پانچ ہزار سپاہ کی تجویز کی اور وقت ملک برار میں جو ساتھ جاگیرداروں کے مثل جلال الدولہ
اور مرتضی یار خنک اور عالم علیخان وغیرہ سات ہزار پانسو سوار واسطے تنبیہ مفسدوں کے تعین
کو بخشی بہادر کے دیئے الگی سو توپخانہ ہو کر پانچ ہزار تھا بھی سوار چالیس توپ ورنہ سمیت پانچ ہزار
اور چھ پلاٹن پیادہ ان میں سے چار کمپنیان کو لہ اندازوں کی اور ایک کمپنی واسطے لکھانی پیادوں
دشت وجبال اور ایک کمپنی ترواروں کی تجویز بنائی پس شش الشہارہ سی سرکردہ عہدہ مطابق
ہزار سے تین بیس ہجری کے کپتان ولیوس صاحب سواروں کے سرکردہ ہوکے پھر اب یہی لکھتا ہے کہ
ہزار سوار کی تخفیف کرکے چار رسالے بنائے ان میں چار سردار مقرر کیے اور ان
ان ولیوس صاحب قرار پائی الحاصل تمام نقد قانون سپاہ اکبری پر تیار ہوکر واسطے
در و شیون اور ناسواخواہان دولت کے اضلاع برار میں متعین ہوئے اور سوا اسکے محصلان
در ناظم ایلچپور پانچ ہزار فوج سے واسطے اعانت ولک کے مامور ہوئے چنانچہ کپتان
ان میں سے دو پلاٹن اور ایک رسالہ ترب سواروں کا ملحق سپاہ ہذا ہوا ہی اسطرح سے

حکام محلہ کے بیان

جلالیم طرح سے اک پلٹن پیادوں کی اور
ہیں
ہی کی اس میں بندوقیں کی اور
کا ور رہنا چاہیے ہی کی اور
واسطے لکھانی ہوئے اور ہی
اپنا کپتان ایک سقہ دار
اپنے کپتان کے
ہی

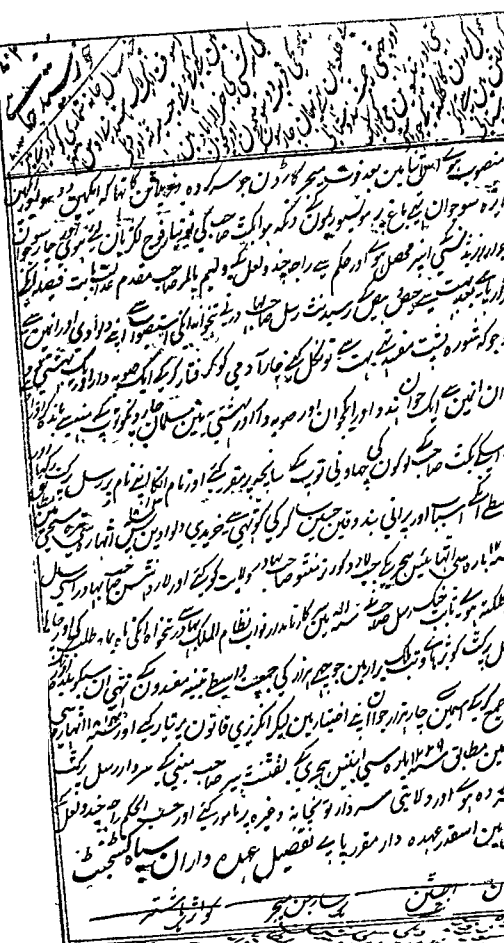

اور کچھ کام پر نہ آئی سدم لارڈ صاحب بہادر کو رنر کلکتہ نے سمجھا کہ قصور طیکار کا ہی ہے چنانچہ اسی سبب سے
راجہ اندر کو تم راو کار پردازی سے حضور سے موقوف ہوئے جب کہ احوالین نواب
بہادر کے بیچ دفتر دوم اس کتاب کے گذرا ہر چند کہ کہتا مترجم اکبری کا البا ہی لیکن یہاں مشہور نام ہے
مہیت رام مجسب فوجداری عوام بچاس ہزار کی جمعیت کا سردار اور محمد مسیحخان جمعدار اور محمد صلابتخان
بہادر ناظم الملچپور جنگ کورمین بنا بر اعانت و کمک فوج اکبری کے شریک حال لارڈ ولزلی صاحب بہادر کے
حضور صاف قلعہ کاویل اور یقول ولیم پالمر صاحب موضع ارکانون پر محمد صلابتخان بہادر نے خوب بہادری اور
جانفشانی کی اور بہت مردے آدمی اپنے کام آئے اور والد نامہ لکھا ہے کہ بہادر کو
تین چالیس تھانون سے شریک معرکہ ہونا حتی کہ لارڈ صاحب موصوف خان سفارش سے خوش ہو کر کچھ
انکا جو علاقہ مین رہے برار کے حالت موافقت مین تھا اور منعد اسنے نہ دینا چاہا تھا معاف فرما کر اور
ارکان دولت رہے برار نے محمد صلابتخان بہادر ہی کہ بموجب جانتے رہنے قلعہ کا اور بربا ہونے
اپنے دفاین کا جانتے چنانچہ وہی ابتدار رسیای کی سرکار کمپنی بہادر مین بہادر مغربی ہوئی اور انہین اور انمین
محمد نامدار خان عرزند کو اپنے وصیت الیہ نے آغو شمین لارڈ صاحب بہادر کے دیا چنانچہ الی الآن وزارت سے پایا جاتا
ہے کہ افسران سرکار عظمت اور کو پاس خاطر اپنی متعلقون کا ہی اور خود سرکار عالی کو بھی منظور خاطر مین سے
عاید نہ پہنچا بلکہ طرف اس امر کے بموجب تحریر بعض آخر احوالین جنمت جنگ کے راقم نے اشارہ کیا ہے
سمجھا چاہیے کہ فیما بین رسل صاحب اور راجہ چندو لعل کے موافقت بہت تھی واسطے قوت جمعیت منجانب
صاحب بہادر دیوان شیاہ کنشمت کی تجویز کی راجہ چندو لعل نے اپنی تحریر سے دو ہزار جوان دیئے
اور واسطے تربیت انکے صلاح سے ولیم پالمر صاحب کی بکشت صاحب نام کہ وہ اول عہدہ کمپنی کا تھا

کوپی قدیم آشناؤں سے کرتا ہی اور بسبب کثرت صحبت زنان اس دیار کے وہ اور ترکیب اوطان دونوں
کی بہت اختیار کیے تھے اور ذات سے بھی اپنی خوش رو بہ تھے خصوصاً بسبب خیر النساء بیگم صبیہ
زوجہ مہدی یار خان بنت عاقل الدولہ کے جو اغزہ سے اس ملک کے تھی اور نہایت صاحب اختیار کہ
اسکی راقم نے اور مورخ کے حوالے کی ہی سلیفہ رشید بہادر کا بہت مناسب سلیقہ سے بیان کیا اختیاروں کا تھا
مدت سفارت کرنل حشمت جنگ کی تا برس اور یہ بھی جانا چاہیے کہ ایام ایلچی گری میں کرنل حشمت جنگ
کی اول عشرہ ست سدہم صاحب تھے اور جب عشرہ ست صاحب موصوف قبل انتقال از سطوجاہ بیمار ہو کر ولایت
گئے تا بحال کہ رسیل جب عشرہ ہفتاد ہے تو کرنل سوا کے ایام ایلچی گری کرتا رہا تھا صاحب
بہادر

سفر سوم اور بعضے خصایل انکے کیان طاسس نم صاحب بہادر چونکہ سابق میں بند

کرنل حشمت جنگ کے تھے واقف کار جانکر لارڈ کورنوالس صاحب بہادر نے ابتدائے ایام گورنری بنگالہ
بقولے عشرہ ۱۱ اثنا عشرہ سی پانچ عیسوی اور بقولے عشرہ ۱۲ اثنا عشرہ سی ست پنج اول عہد
بہادر کے کرنل حشمت جنگ سفارت حیدرآباد پر مامور کیا واضح ہو کہ سفر ہذا میں صاحب بہادر مزکور کو
عہد بندستی میں اپنے ساتھ کرنل حشمت جنگ کے مخالفت تھی داخل نواح بلدہ مذکور ہو کر کارخانجات
کرنل حشمت جنگ کے بالکل موقوف کیے اور منشی میر عزیز اللہ کو بر طرف کیے منشی امین علی کو اسکے
الجواب کہ اسوقت ہامین ایلچی لارڈ کورنوالس صاحب بہادر اور دیوان سرکار نواب نظام الملک بہادر
تھے منشیوں کے ہوتا تھا اپنی طرف سے مقرر کیا اور کہنے سے میر عالم بہادر کے نواب لارڈ کورنوالس
صاحب کو بلدہ سے اخراج کیا بعد چند روز کے جب سورجونت نام کہ میر صاحب موصوف الیہم دیوان

حکام مختلفہ کے بیان

اور زبانی ولیم پارصاحب بہادر کی ہمراہ ہونے کے اسوقت صدر میں پہنچا۔ بتفکیک کے اسی قدر پیش ہوئی ہیں
جو صحبت کہ کارپردازان نظام الملک بہادر کی ہمراہ ہونے سے اسی کشمکش نہیں ہوئی کہ وقت گزرنا جانے کی کچھ فرق
مخالفت کے ہو جاتی انہیں حصہ دینا کیا ضرور ہی اسی میں کہنے والوں کے اب کہا کہ نہیں ہے قصور فقط
ہی ورنہ ریوں دیوان تو شریک حال ہمارے تھے بہ حصہ ملا اور تنہا تیر ۱۸۰۱ شہادہ ۱۲ بالج عیسوی مطابق
سنہ ۱۲۱۶ ہجری کو رزا قلیچ خاں بہادر والی حیدرآباد ولایت کا ارادہ کیا اور پہنچا انکے ارادے کو سنکر
صاحب بہادر نے نام اس جلیل القدر کی اپنے قبضہ میں کی اور خشت چمک کا جدا دیا ہے واسطے تحقیق
اسی امر کے کلکتہ کو طلب کیا کہتے ہیں رسید شدہ صاحب مذکور سنہ ۱۸۰۸ شہادہ ۱۳ بالج عیسوی مطابق
کو آثار راہ ولایت کلکتہ کے روانہ ہوئے اور بندہ سمانہیں چندروز کے پیش و پس کے لارڈ کارنوالس جلیل بہادر
اجل طبیعی کے گذرے اور بجائے لارڈ مینٹو صاحب بہادر سنہ ۱۸۰۸ شہادہ ۱۳ بالج عیسوی ہم جلیس ہوکر کلکتہ
کو آئے واضح ہو کہ رشید صاحب بہادر کو سخت محبت اور رغبت مرحوم اس ملک سے تھی اور اسی واسطے
دار المہام سرکار دولتمدار سے نہایت موافقت اور سرور و عنایات عظیمات حتی کہ وقت نہانے سے
نیلندی کے جواب جمعیت سکندر الا شہوری خود بخود نہیں ایک گستری الناس قسمی دس ہزار روپے
کی عطا فرمائے اور فرزند محبت پوند زبان سے ارشاد کیا تھا کہ وہ فقرہ شریک خطاب اونکا
ہوا کرے میں کہ رویہ ظاہری سے صاحب بہادر کے اکثر غرور پایا جاتا تھا لیکن ایسے لفظ کا بیک
لحہ نہایت دولحہ کی صحبت میں وہ تیرہ و غرور کو اپنے فراموش کرکے اسقدر اخلاق سے پیش
آئے کہ دل حضار کا خوش ہو جاتا تھا اول ملاقات میں ایسے مخلا بالطبع ہو کر کلام کرتے تھے کہ جیسا

اس مضمون کے پہونچنے سے خلاصہ مضمون دستاویز لارڈ کورنوالس صاحب بہادر
نواب سکندر جاہ بہادر جو برابر تنہا کے ہی تمام تنہا سے جو نواب نظام الملک میر نظام علی
بہادر کے ہوگئے بین کمال دبرغرار بین متصل اسکے ارسطو جاہ نے بھی شست بستی کا بار کیا اور امور دیوانی کا اس عالی
بہادر کے حسب تجویز لارڈ کورنوالس صاحب بہادر باوجود مخالفت رشید الدین خیلی کے کہ وہ چاہتے تھے سوا میر
موصوف کے اور کوئی منتخب ہو انتقال کیا میر صاحب موالیہم میرزا عبد اللطیف کو تر دیک لارڈ کورنوالس صاحب بہادر
کمالکہ کے ایلچی گری پر مامور کیا اور بعد یہاں پہنچنے آپنے میرزا مذکور کے یاور الدولہ بن مشیر الدولہ ایلچی
امور ہوکے جب یاور الدولہ تعین معین و متعین پر حاضر دربار کورنوالس صاحب بہادر سے موقوف ہوا اور تنہا صاحب بہادر
کو تبدیل عادل ہوا بسبب اسکے طبیعت یاور الدولہ کی برخواستہ ہوئی اس لیے کورنوالس صاحب بہادر موقوف ہوا اور تنہا صاحب
حیدر آباد کی دیے واضح ہو کہ بعد یاور الدولہ کے تا حال کوئی ایلچی سرکار دولتمدار سے یہاں مقرر نہوا اور کسی
سرکار دولتمدار نے ضرورت نہ سمجھی کہ حمایت نبھی امور نقرار اور ستائیسوین اپریل سنہ ۱۸۰۱ عیسوی اٹھارہ سو ایک
بارہ سو انیس ہجری ایک تنہا نامہ بابت تقسیم ملک کا درمیان نواب سکندر جاہ بہادر اور سرکار ان انگریزان کے لکھا گیا تھا
مضمون اسکا جسکی نقل یہ ہے اوسمین تنہا کر راقم نے اور جا لکھا ہوا دیکھا ہے کہ ہو لکر سندیہ آخر سنہ ۱۸۰۱ عیسوی
سنہ عیسوی مین جو بار تسخیر ناگپور کے جنگ کی ہی تھی جب جمعیت سرکار نواب نظام الملک بہادر کی بھی
ہمراہ تھی واسطے ادائے حقوق کے ممالک مقبوضہ سے وردہان دی اور اندرا ور دی کے پہاڑوں تک
اس طرف کا ملک جیسے لاک چھیالیس ہزار تین سو پچھتر روپے کا ملحق ممالک محروسہ سرکار معدوح ہوا نظر عالی
ہی کہ یہی خلاصہ مضمون تنہا نامہ مذکور مورخہ ستائیسوین اپریل سنہ ۱۸۰۱ اٹھارہ سو ایک عیسوی کا ہو

تیسرا دفتر

احکام مختلفہ کے بیان

تیسرا دفتر

احکام مختلفہ کے بیان

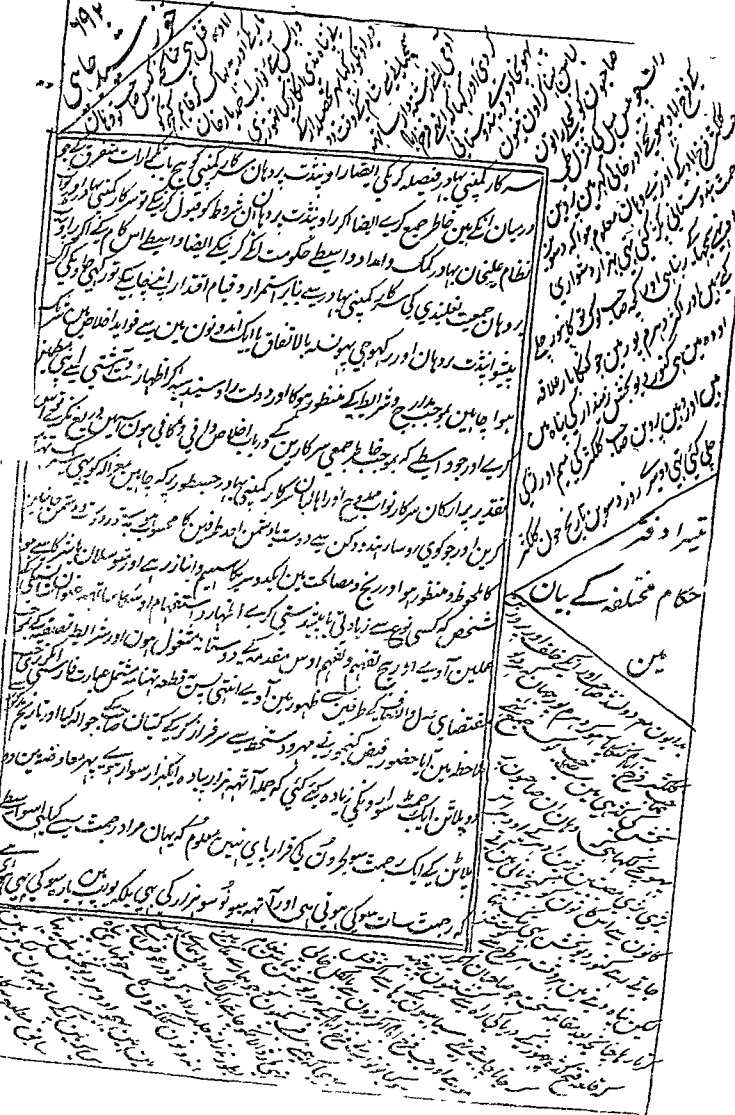

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے سپاہ میں

تذکرہ حالات

حکام محلہ کے بیان

مقسم

اور فیض بہار مع علاقہ اسکے

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

اور ان کی چالاکی اور بدولتی کے

بیان میں

حکام مختلفہ کے بیان

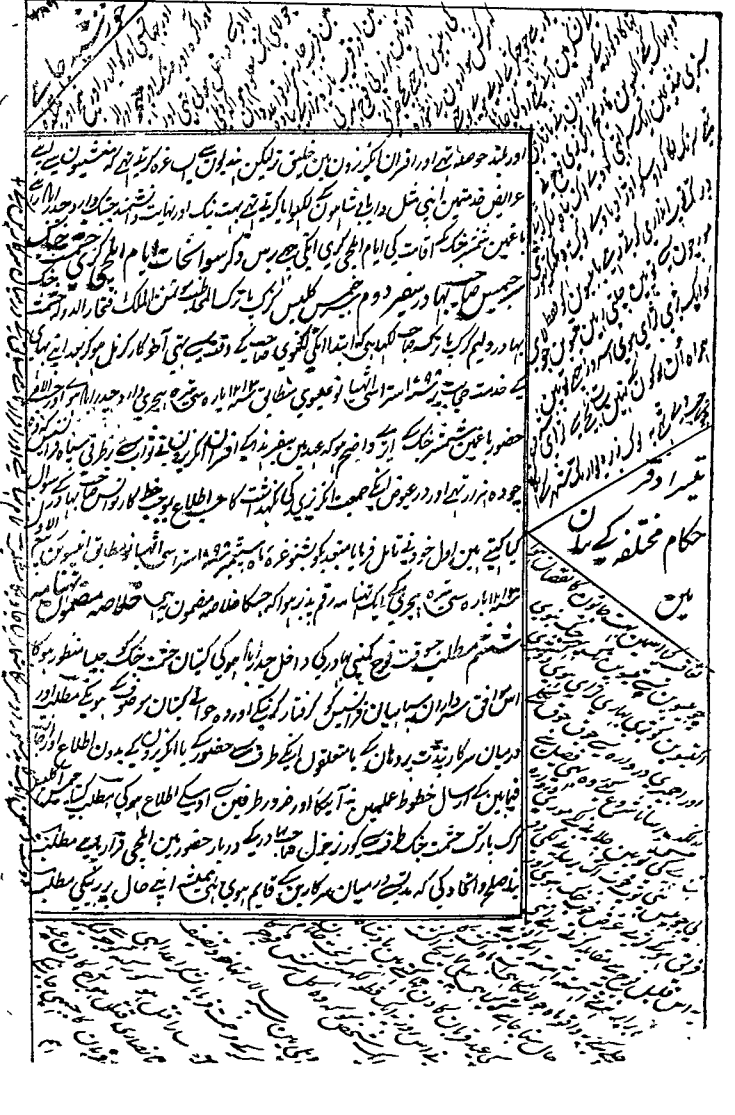

دفتر سوم

احکام مختلفہ کے بیان

مطابق شنبہ ۱۲ بارہ سیبا نجے ہجری کے مرتسم ہوا حضور نے دستخط فرمائے اور بیتوائے بہی شالی کردی اور

خلاصہ مضمون تتمہ پنجم

ہر ایک رسالہ بقوت تمام جنگ کرنیکے اور

رضا ایکدوسرے کی صلح نہوئی اور جمال بیٹو سلطان کا جنگ مین ہاتھ آوینکا برابر قسمت کرلینگے اور چار پلٹن

پلٹن تک حاضر خدمت نوابنظام الملک بہادر رہینگے کہ جو قت لازم کار نواس صاحب بہادر جمعیت مذکور کو جاہین

بکار ہو روانہ کرنیمین تامل نہوگا تاجوقت کہ خود جمعیت کو رخصت کردین اب برخاست عدد وجملہ نکیا جاوینگا

اور ایک ایلچی ہر ایک سرکار کا دوسرے کے دربار مین ہمیشہ حاضر رہیگا استصواب سے اسکے رسائل ہوا کرین

اور سرداران انگریز اور مرہٹون نے ملکر بیٹو سلطان پر یورش کی جو جنگ ہوی بہت سے لوگ طرفین کے

کرکے بجانب پای جیسا کہ احوالمین سنہ گذشتہ کے مفصل رقم پذیر ہوا اور حسب قرار داد ثلث حصہ قبضہ مین

ہر ایک سرکار کے آیا از انجملہ پنرہ لاکھ سو لاہزار روپے سو چہتر ہون کا ملک جو حضور کا تصرف مین بیٹو سلطان کے

سنہ ۱۲۰۲ اثنے سبی بانو عیسوی مطابق شنبہ ۱۲ بارہ سبی ہجری کے مسترد ہوا چنانچہ تفصیل ان

فہرست دیہات سرکار یاوقار نواب نظام الملک بہادر کی جو تصرف مین بیٹو

داخل ہوے ہین

جور — تملد پور — ور — مدہول جمال گڑھ — کہم — کنک سر تعلقہ — چندہ کنہ — ت سور

او ہل طور — رسہ پور — حل سبی — وتانا — دیری یار پور دوام — مدور — پرسیل — بالتول — ہنکار پل — ختم

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کی بیان

مین

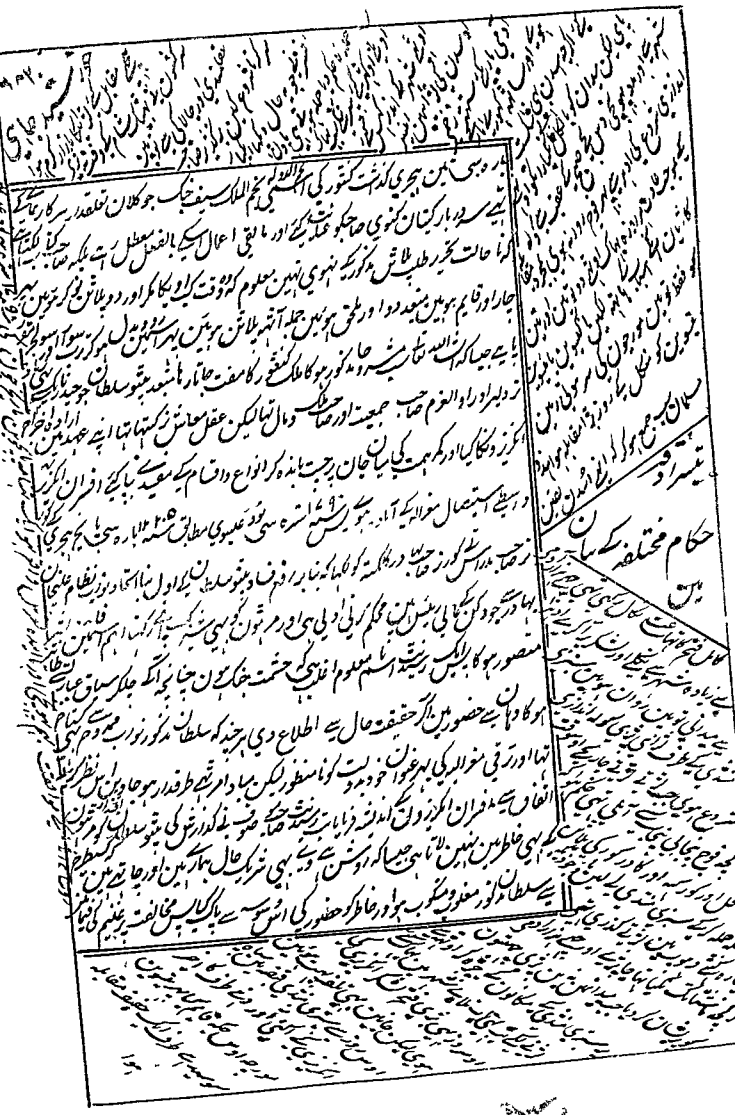

مطابق شنبہ ۱۲ بارہ سنہ ۱۲۱۷ ہجری مرتسم ہوا حضور پر منحط فر۔ اور میتو ایلچی
سین ہاکر زر و نکا بھی ہوا **خلاصۂ مضمون تتمہ پنجم** ہر ایک رسالہ بقوت تمام جنگ کرنیکے اور
رضا ایکدوسرے کے صلح نہوئی اور جمال میتو سلطان کا جنگ میں ہاتھہ آویکا برابر قسمت کرلینگے اور چار پلٹن سے چھے
پلٹن تک حاضر خدمت نواب نظام الملک بہادر رہینگے کہ جسوقت لارڈ کارنوالس صاحب بہادر جمعیت مذکور کو چاہیں تبسر طیکہ
بیکار ہو روانہ کرینگے تامل نہوگا تا جسوقت کہ خود جمعیت کو رخصت کر دیں اور باب برجاست عذر و حیلہ نکیا جاویگا
اور ایک ایلچی ہر ایک سرکار کا دوسرے کے دربار میں ہمیشہ حاضر رہیگا تا استصواب سے اسکے رسل و سائل ہوا کرینگے
اور سرداران انگریز اور مرہٹوں نے ملکر میتو سلطان پر یورش کی جو جنگ ہوئی بہت سے لوگ طرفین کے
مارے گئے آخر الامر سلطان مذکور اتفاق سے رو سہ ثلثہ کے ناچار ہو کر سلسلہ جنبان مصالحت کا ہوا اور ملک
کرکے بجات پائی جیسا کہ امیر الامین سنہ کان عالم کے مفصل رقم پذیر ہوا اور حسب قرار داد ثلث حصہ فیصہ میں کا ہر
ہر ایک سرکار کے آیا از انجملہ تیرہ لاکھ سو لاہور روپے سو جہات ہوں کا ملک جو حضور کا تصرف میں میتو سلطان کی
رہا سنہ ۱۲۰۲ استرہ سو بیانو عیسوی مطابق سنہ ۱۲ بارہ سو بیانو ہجری کے مسترد ہوا چنانچہ تفصیل ان ضلعات کی
یہ ہی **فہرست دیہات سرکار بادقار نواب نظام الملک بہادر کی جو نصف میں میتو**
کے جاتے رہے تھے اور منجملہ سنہ ۱۲۰۲ استرہ سو بیانو عیسوی میں مطابق سنہ ۱۲ بارہ
سو ہجری کے داخل ہوئے ہیں

سدھوٹ — جور — تلدیور — ور — مدھول — جمال آباد — کھم — کنک گیر — چنسہ — تعلقہ — گت سور

کوپل گنڈہ — اوسل پلی — رسا پور — حسن پٹنا — ہنی — دیری — یاروداری — نور — پرسیل — التول — سنگاریلی

ختم

تیسرا

حکام مختلفہ کی بیان

میں

حکام مختلفہ کے سامان

مقرر کیے ہیں اور اقرار کرتے ہیں کہ کمپنی بہادر کو واسطے فایدے اپنے اور سرکار کے حضور پیشوا کی مندرجہ
ذیل عہد نامہ مجوزہ میں قیام ہیں تینوں روسا ہم عصر کے یہ شرط بھی اہم ہی کہ ہر ایک ہمارے اسود کی دوستی
یکساں چاہی رہے اور اقرار طرف سرکار کمپنی بہادر کے کہ اگر سوال اسقدر فایدہ کا دونوں سرکار قبول
نکری یا درمیان دونو ریاست نواب میر نظام علیخان بہادر اور ریاست پرونا کے نزاع کثری ہو خود دخل ہو
طریق مناسب پر فیصلہ کرے اس صورتمیں نواب معدوم اقرار فرماتے ہیں کہ ہم بایے سے مخالفت راو ریاست پرونا
کی نکرینگے اور در صورت برپا ہونے تکرار سرکار انگریزی جو فیصلہ کریگی بلاتامل قبول کرینگے اتمام تہنامحا
ہوئے جو درمیان سرکار دولتمدار نظام الملک بہادر اور عظمت دثار کمپنی بہادر اور سرکار پیشوا بندے پر دہا
ہوئے ہیں بحال و برقرار ہیں اور اگر ایل دربار پونہ نقل تہنامہ تعہدی سرکار کمپنی بہادر کے یا مانند ایسے
نواب میر نظام علیخان بہادر بخوشی تمام اجازت دیتے تمام ہوا تر جمہ خط کا رتوا صاحب کا واضح ہو کہ جس روز
صاحب بہادر مذکور نے یہ خط حضور کو لکھا ہی طرف سے سرکار کمپنی بہادر کے کمیسر نر کلکتہ لارڈ جنل صاحب
بہادر واسطے حل مقدمات ہند کے امور و مستقل تھے اور کپتان ہشت جنگ کا پردوانہ کور نر صاحب بہادر
اور کارنوالس صاحب ولایت تازہ وارد ہوے تھے چنانچہ عبارت خط کے اب پایا جاتا ہی بس صاحب بہادر مذکور
تقریر کہ دہان ہوی ہے اور جو تجویز کہ تہری ہے بجنس حضور کو لیفیقہ ہذا میں لکھے ہیں کہ یا مکتوب ہذا تو ضیح عہد نامہ
سبی از ہشت عیسوی کی یہی کہ اسمیں شرایط حال کے مندرج ہوکیں پس تمام مقدمات مرقومہ بالا رفتہ رفتہ صورت پذیر
چنانچہ ہر ایک محل پر اپنے رقم پذیر ہوگا کتبہ، اللہ تعالے خیر بعد ملاحظہ فرمانے و مطالعہ کرنے سنہ ۱۲
لیفیقہ ہذا کے حضور اتہار ہوین تاریخ ستمبر کی سنہ الیہ یعنی سنہ ۱۷۸۹ استراسی نواسی ع مطابق

تیسرا دفتر

حکام متحلقہ کے بیان

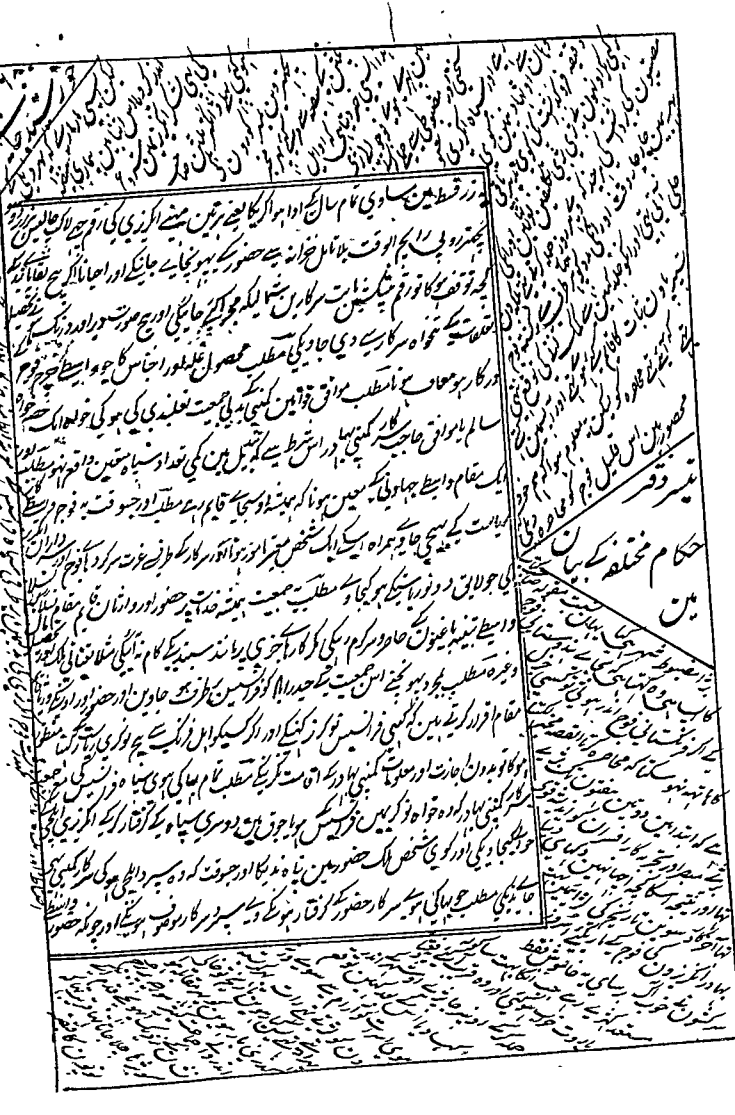

تقرر کیے ہین اور اقرار کرتے ہین کہ کمپنی بہادر کو واسطے فایدے اپنے اور سرکار کے حضور پیشوا کی سند درج
کرنا عہد نامہ مجوزہ ہین فیما بین تینون دوستا ہم عنصر کے یہ شرط بھی اہم ہی کہ ایک بجانب اسود کی دوسری
یکے ساعی و مساعی رہیے اور اقرار طرف سے سرکار کمپنی بہادر کے کہ اگر سوال اسقدر فایدہ کا دونون سرکار مین
کمپنی یا درمیان دو نوابات نواب سر نظام علیخان بہادر اور پیشوا پرومان کے نزاع کبری ہو خود دخل ہو
طریق مناسب پر فیصلہ کریے اس صورتمین نواب معدوح اقرار فرماتے ہین کہ ہم بایے سے مخالفت راو پیشوا
کی نکرینگے اور در صورت برپا ہونے تکرار سرکار انگریزی جو فیصلہ کریگی بلاتامل قبول کرینگے اتمام تہنیات
کے جو درمیان سرکار دولتمدار نظام الملک بہادر اور عظمت دستار کمپنی بہادر اور سرکار پیشوا پیشتر سے پیدا
ہوگئے ہین بحال و برقرار ہین اور اکر اہل دربار پونہ نقل تہنامہ تقیدی سرکار کمپنی بہادر کے باتمام
نواب سر نظام علیخان بہادر خوشی تمام اجازت دینگے تمام ہوا تحریر جو خط کا رتوا سے صاحب کا واضح ہو کہ جن روز
صاحب بہادر مذکور نے یہ خط حضور کو لکھا ہی طرف سے سرکار کمپنی بہادر کے کہ ورز کلکتہ لارڈ جنرل
بہادر واسطے حل مقدمات بندکے امور و مستقل ہیے اور کپتان ہشت جنگ کا پردوار کورز صاحب بہادر
نواب صاحب دلایت تازہ وارد ہوے تھے چنانچہ عبارت سے خط کے پایا جاتا ہی بس صاحب بہادر
ہی اور جو تحویز کہ تہری ہے بخیس حضور کو لفیقہ ہذا مین لکھے ہین کہ یا مکتوب ہذا تو ضیح عہد نامہ
یعنی کی ہی کہ اسمین شرایط حال کے مندرج ہو کہ بین بسبب تمام متعدات مرقومہ بالا رفتہ رفتہ صورت پذیر
بچہ ہر ایک محل پر اپنے رقم پذیر ہو گا انشاء اللہ تعالے خیر بود ملاحظہ فرماے و مطالعہ کر کے سنہ ۱۲
لفیقہ ہذا کے حضور اتہار ہوین تاریخ ستمبر کی سنہ الیہ یعنی سنہ ۱۸۰۹ استراسی نواسی ع مطابق

تیسرا دفتر

احکام متحلقہ کے بیان

مین

حسب الارشاد ساحل پر ورود ہوسکی باغین تیسرے کوس سے آرہے اور وقت ملازمت تحایف و الہی اور جواہر کرا
بہا اور کچھ اس سے بیش قیمت اور ایک منزل باگلی عذر گذرانی اور سلطان مسند کو خود بدولت انکی فرود گاہ
پر جلوہ ریز ہوئے بتہ یہی وہ بہت سا اسباب کر فتکش کیے اور حضرت نوین چادی الاول سنہ ۱۱۹۹ گیارہ سو ننانوے
ہجری سنہ ۱۷۸۴ سترہ سو چوراسی عیسوی کے وخص ہوئے اور بوساطے میتر ہیں سنہ ۱۷۸۵ سترہ سو پچاسی عیسوی
برار یارہ ہجی ہیں مستصوب بہر عالم بہادر کے شرف نیاز و ملازمت ہوئے اور باعد کور کو بدستور فرود گاہ پہلی
بہار خصت انکی جانب کلکتہ سنہ ۱۷۸۴ سترہ سو تہاسی عیسوی مطابق سنہ ۱۲ بارہ ہجری پانچوں شوال کی رخصتی
اس ضمن میں بتوسط سلطان بکر حیدر علیخان قایم مقام پدر ہوکر چاہا کہ ملک کشور کو اپنے قبضہ میں کرکے عرصے
کے مطلع ہوکر کار نوالس صاحب بہادر سے درخواست کی کہ ملک کشور جو ان ملکہ کے جو مصوب عالم بہادر ہیسکا وہ والا نے ورود ہوا
تہا حضور کو لکہا اور اسی جہت کریہ درخواست ملک مسطور پیچ جو تھا جمعیت اپنی حضور سے کی کہ اس کو بھی حسب واسطے
سوال الواب کے حاضر ہوکے بندگان اعلیٰ سے اور نہی انور الدیجان سے مکاتبہ لیے تریکہ فرمایا خلاصہ مضمون خط کا
نوالس صاحب بہادر مورخہ ساتویں جولای سنہ ۱۷۸۹ سترہ سو نواسی عیسوی مطابق سنہ ۱۲۰۴ بارہ سو
چار ہجری جو برار نہانہ کے بمطلب خط انوالاقبال کا مشتمل اوپر بکالت اور اتحاد کے باتہہ
میر ابوالقاسم کے پہونچا اور تمام مرقوم ہوئے کے حضور کے بموجب معلوم ہوئے مطلب جو تھا کہ ہم ملک مقبوضہ
کمپنی بہادر میں پہونچے افسوس کرتا ہوں کہ وہ مرحمت عہد نامہ سنہ ۱۷۶۷ سترہ سو ستاسی اثرت عیسوی کا ہنوز طاقین ہوا ہے
نہ پہونچا تہا سو بسبب کار کشور کا کمپنی بہادر کو اور لعاکر از بسکہ کل طرفین کمپنی بہادر کے عملہ میں تہا اگرچہ اس
محلہ کو تامل ہوا لیکن بوساطے کہا کہ ان والاقدر رفعت عظیم کے طرف متوجہ ہے جو کچھ اب حضرت دیکھی

حکام مختلفہ کے بیان
میں

جنگ ہوئی اول جنرل جس سے مقہور ہوکر ترنالی کو بھاگ گئے اور وہاں سے جمعیت کثیر ہمراہ لیکر پھر
اور دھم بندی پر مقابلہ ہوا اس دفعہ جنرل صاحب موصوف غالب آئے جنید علیخان کلہوری پٹن کو نکل گیا اور وہ بھی
خلط طرف اکرکنڈہ یکے کوچ کرکے محمد علیخان والاجاہ یہ حال سنا بنہ کرکے اب کے میان ہوا اور صلح بند کرکے
عدالی کی سانہ اور ان اکبر زمان سے تحریک کی رکن الدولہ حسب فرمودہ مراسلہ کے چنیاپٹن کو گئے اور عہدنامہ
رکیے پھر حاضر ہوئے آج مہتر اولی صاحب سیفور رضا صاحب ہمراہ کے آئے ملازمت خودی حاصل کی اور
سراج الدولہ والاجاہ اور کورنر صاحب کے درمیان اتفاق ہوا ہے تمام ہوئی ۱۲ فروری کی ۱۷۶۵ء
تاریخ فروری کی ۱۷۶۵ء مہتر اولی صاحب مطابق ۱۱۷۸ھ کیارہ کلیسی ہجری کی شب ہوا کہ جمعیت دوازدہ
خلاصہ مضمون یہ ہے کہ سوم اور ہفتم فروری کے بالاکہات کا مالک جمع ہوکر جاوے اصفہ
شہر والان اکبر زمان کے ملک اور ملک لاکھ دولی ہے ان کے حضور میں آکر نذر اور مرتبوں کو اسکی چوتھ ہوئی
طرف فرمان اکبر زمان کے دو پلاٹن متعین کئے نواب نظام الملک رہنا اور خرچ ایکسفر کا ذمہ سرکار دولت
اتفاق لیکن عمل اسکا منوط بانتظام جناب مہتر مونیولی فرانسیس کے ہم جمعیت اور ترنجانہ نوٹر کہلاوے
باروت بندوقین وغیرہ انہیں موقوف ہے سکو اوین یہ اخبار ۱۱۷۸ھ استر اسی ہجری مطابق
شہ ۱۱ کیارہ سو اسی کلیسی ہجری کی محمیلی بندر کے سردار نے کورنر صاحب مدراج کو لکھا اور کورنر صاحب
کلکتہ کو اطلاع دی بجواب دیا کہ بحکم صادر ہوا کہ بہرکیف فرانسیسوں کے اخراج کیلئے بندوبست کرنا اور
نظام الملک بہادر سے کہا کہ اپنے برادر کی فہمائش کریں کہ وہ سے فرانسیسوں کو نکال دیں ورنہ
ہم تمام پرانت جنگ کے قبضہ کرلینگے یا کنسور جاکیر انکی سپرد ہمارے کردو ہم اسکا کام

حکام مختلفہ کے بیان

وکن کے وہان تہاو تہادیا بندکان عالی اصغر یا کرغم مہم کرناٹک کا بالجزم فرمایا یہ خرچرا استہار
محمد علیخان اطاعت حضور کی قبول کی اور چونکہ حیدر علیخان پاک دشمن جانی انگریزوں کا تہا مخالفت حضور کی
ایسے وقتہن غیر سناسب جانا اور بہ نسبت چنیا پٹن کے جنرل مذکور یعنی کلوڈیا صاحب کو طرف حیدرآباد رخصت
کیا پس ستصواب جنرل صاحب کے سوالجواب ہوکر دوسرا تہانہ بندکان عالی انتیسوین تاریخ ماہ نومبر کی
سنہ سبع سبعین عیسوی مطابق سنہ ۱۱۸۷ گیارہ سی اسی ہجری اس مضمون کا لکہا **خلاصہ مضمون**
تہانہ دوم سرکار کمپنی بہادر نے پانچ لاک روپی سالیانہ راجندری اور ایلور کا اور دو لاک روپی سرکار
ورنصی گر یعنی کنتور کے سرکار آصفیہ مین داخل کرنا کہ اسمین دو لاک کا موضع کنتور حسب بصاحب خیر
خواہ دولت آصفیہ جسنے رہین انکی جاگیر مین رہنا اور بعد وفات ایکے وہ ملک بہی سپرد سرکار کمپنی بہادر ہوے
اور دو لاک کی جمعیت انگریزی واسطے درستی امر متعلقہ حیدرآباد کے حاضر خدمت رہے انتہی چنانچہ اسی موجب تاریخ
لاک روپی نقد بتکین سرکار دولتمدار کے اور جنرل صاحب مع فوج انگریزی حاضر ہوکر معرفت سر رکن الدولہ بہادر
کی ملازمت حاصل کیے ایدا اسطرح جب صاحب کی مین سرکارین کے قایم ہوی سرداران انگریز واسطے جنگ
حیدر علیخان پاک کے مستعد ہوے چونکہ حامد کو روا نہی موافق تہا آپہی اس ارادہ نہضت کیے لکہا ہی کہ حیدر
مع فوج انگریز روانہ تمہدرا غیور کرکے سرحد مین حیدر پاک کے پہنچے تہے کہ مزالد مخالفت حضور کی پہر کر رجوع
اور وطنیت رکن الدولہ کی امیدوار موافقت کا ہوا ہر چند کہ نور کو منظور نہا لیکن پاس خاطر دیوانگی قبول فرما
معاملہ روکدان ہوا جنرل اسمت صاحب رنگ دریاز عالی کا دکرن پاکر بے رخصت جانب مقصود
کیے پس حسب نور ہو حیدر علیخان متحد و متفق ہوکے جنرل اسمت صاحب سے موضع کاوری پٹن پر

ہوکر ہرایک کے حسب لیاقت تناصف فرماکر چھے مہینے کی تنخواہ تمام سپاہ متعینہ مہم مذکور کو بطور انعام مرحمت فرماتے ہین اور نیز مراسلات متضمن اس خوشخبری اور مبارکباد کے بیشکاش جناب ملکہ معظمہ انگلستان وکورٹ ڈی کنٹرس مرسل ہوئے اور واضح ہو کہ جبتک سلطان آوا وایالان ریاست مذکور اس عہدنامہ صلح کی شرایط پر مستقیم اور قایم رہکر نوعی خلاف ورزی نکرینگے تبتک کسیطرح ادھر سے بھی کایہ شکستگی عہد نہ ظہور مین آویگی بعد فیصلہ اسیطرح کا اشتہار دیکر لارڈ ہیسٹنگز وہان سے راجعت کیے اور تمام جمعیتین بری اور بحری اپنے اپنے مقامون کو روانہ ہوئین اور اب کہ آغاز سنہ ۱۲۴۲ بارہ سو بیالیس ہجری اور شروع سنہ ۱۸۲۶ اٹھارہ سو چھبیس عیسوی ہے اس سالمین تربیت تہیکے کی تمام ہونے والی ہے چنانچہ صدر مین تجویز عہدنامہ جدید کی ہو رہی ہے سو اگر یہ کہا جاوے کہ یہی عہدنامہ ہی یہ نامہ نگار دفتر ہذا ہی اس سالمین ختم کرنا ہی آیندہ جو جو کہ عمل مین آویگا جسکا حصہ ہر ایکمکر تحفہ اربابِ فکر و نظر کا کریگا چہتا باب بیانمین اتحاد سرکارین بہر کار دولتمند نواب نظام الملک آصفجاہ بہادر اور سرکار عظمت قرار کمپنی بہادر کے مع خلاصہ مضامین تہنامجات تعداد دکلا روالاتبان و نقل ترجمہ بعضے خطوط واضح ہو کہ بیچ عہد مغفرتمآب آصفجاہ بہادر کے انگریز صاحبلوگ جب کہ مداخلت انکی اقلیم ہند مین بالاندکور ہوئی نواح دکھن بہی بیچ بندر اکبار بتجارت صادر و وارد رہتے اور خدمتین نواب ممدوح کے عرایض وفا و اخلاص گذرانیدہ کیا کرتے تھے پس جناب نواب جسصوبہ داری ارکاٹ کی انورالدینخان کو عنایت کی بہت سے انگریز علاقہ تجارت وارد چنیاپتن ہوکر اور بنا دوستی کی خانمومف خوب مستحکم کی چونکہ فرانسیس بہی اسی غنیہ کے بندر پھولچیرین سکونت رکھتے تھے اور فیمابین ہر دو قوم کے نزاع ولایت کی تہی ایک کے ہونا دوسرے کا مقابل

حکام مختلفہ کے بیان مین

کس

اور سپہ سوقت کدورت بہاب بقدر کو رفع کرکے سلسلہ محبت و اتحاد بچکھتی کو فیابین کرنشت بندوبست سلطان
و استحکام کی کیا پس ازان وکیل مذکور مع مسودہ صلحنامہ و خرلطہ کہ سمی شاہ اورنگ آباد بہ رخصت ہوکر آئے
ملک کو کما اور حضور میں اپنے بادشاہ کی حاضر ہوکر کاغذ مذکور پیش کیے اور جو کچھ بیتا تھا آپ ہی بیتا تھا دوبارہ کہنے
چنانچہ بادشاہ اونکو فوراً صلحنامہ کو مزین بدستخط اپنی کرکے مع جواہر بیش بہا مخصص منظوری احکام سرکار
خود بخود بدولت نزاکوت نزہل اسیر و بندار سال اور جسقدر فوج بہمراہ کرکے دندوبے کی زمین جاہا مقابلہ
پری تہا تہی سی طلبی کہی احکام جاری کیے بلکہ پروانجات دیکی اس مقام پر سردار کو قدیم
اضافہ جو سوائے ازیں جو کہ اکثر قدیمی سرحدی ہیں اسپر قبضہ سرکار کو بمقام دہای دیگر عزت و آبرو
اپنے ملک میں مستعد رہا کہ نہیں بس کہ کچھ صورت فتنہ و فساد پانی نہیں اور سرحد مطمئن تھی و صلح
علی العموم دوران علاقہ اردبان کی خلقت خصوصاً سوداگر بیغوف و خطر آمد و رفت اور خرید و فروخت
مال و اسباب تجارت خوبی و دوخت کرن علی ہذا القیاس جبکہ مراسلہ شاہ موصوف مع عہدنامہ صلح اسطرح
اسیوقت مطابق اسکے پہنچا دیا گیا اور منادی ہوگئی کہ علاقہ شمالی بردم و بکہ دست بتنوی تلکو بعلداری
آدہ و اکذار کیا اب ان سرکار مقرر ہوگئے اور جسقدر افواج کثیر بجری و بری جو جا بجا اس ملک میں
واسطے قرار کے آئی تہی اب انام سپاہ اپنے اپنے مقامات پر رخصت ہوجانیکی اور طرفین جسقدر فوج کو
جنتی وہاں کے انتظام کو کمتفی ہو اس ملک میں کہی جانیکی جانب ملک خود رخصت کرنا جنرل عبادر بھیوں اس
فتح فساد و اکیکشکر بجانب لیزدی دار کرکے جمیع صوبجات ملازمان سرکار بنگلہ کو خصوصاً ان
بعد
جو اس اثنا میں شامل تھے صاف کرکالا دیتے ہیں اور ایکی جوانمردی و بہادری کمال شہرہ داشتہ

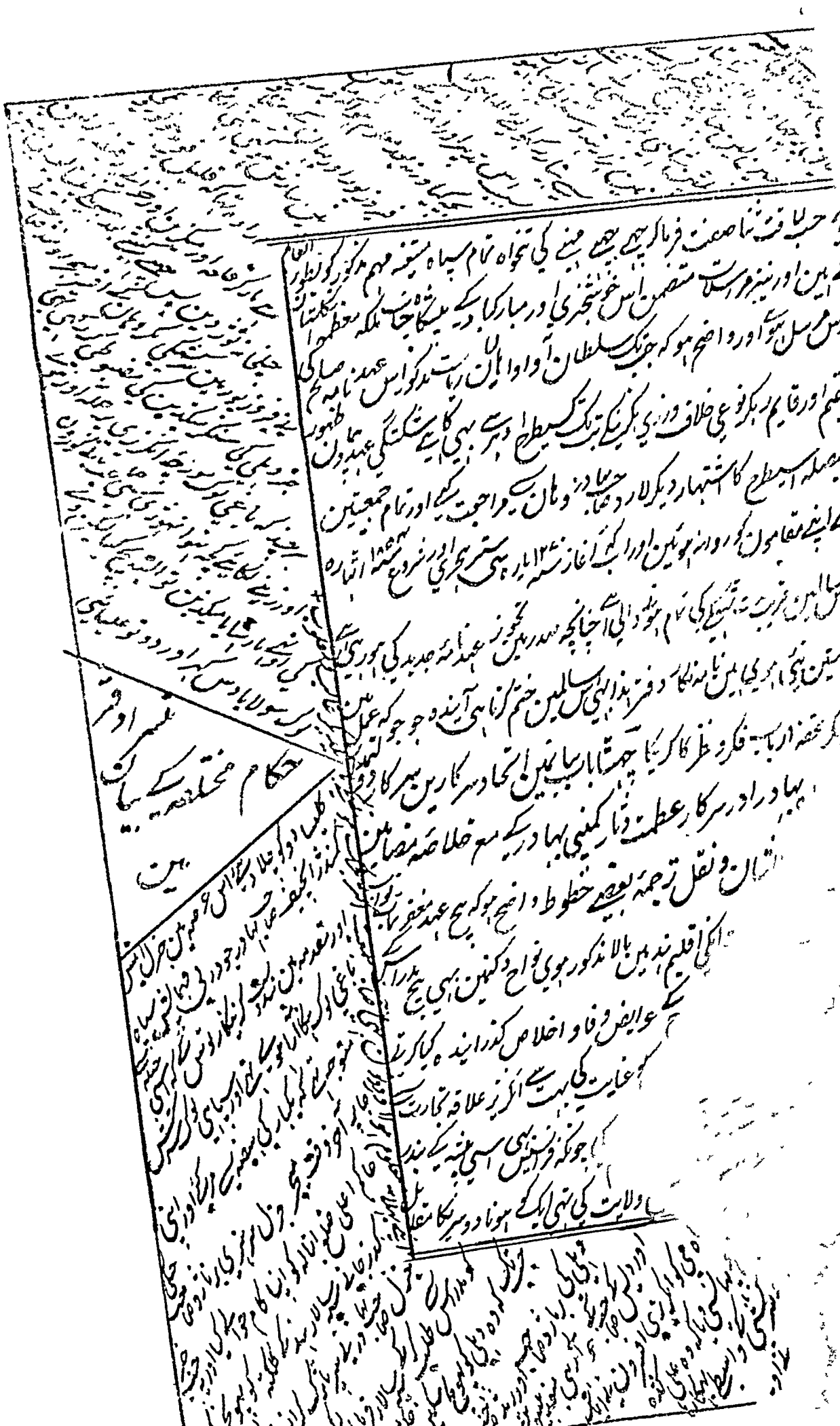

تیرا در قر

حکام مختلفہ کے بیان

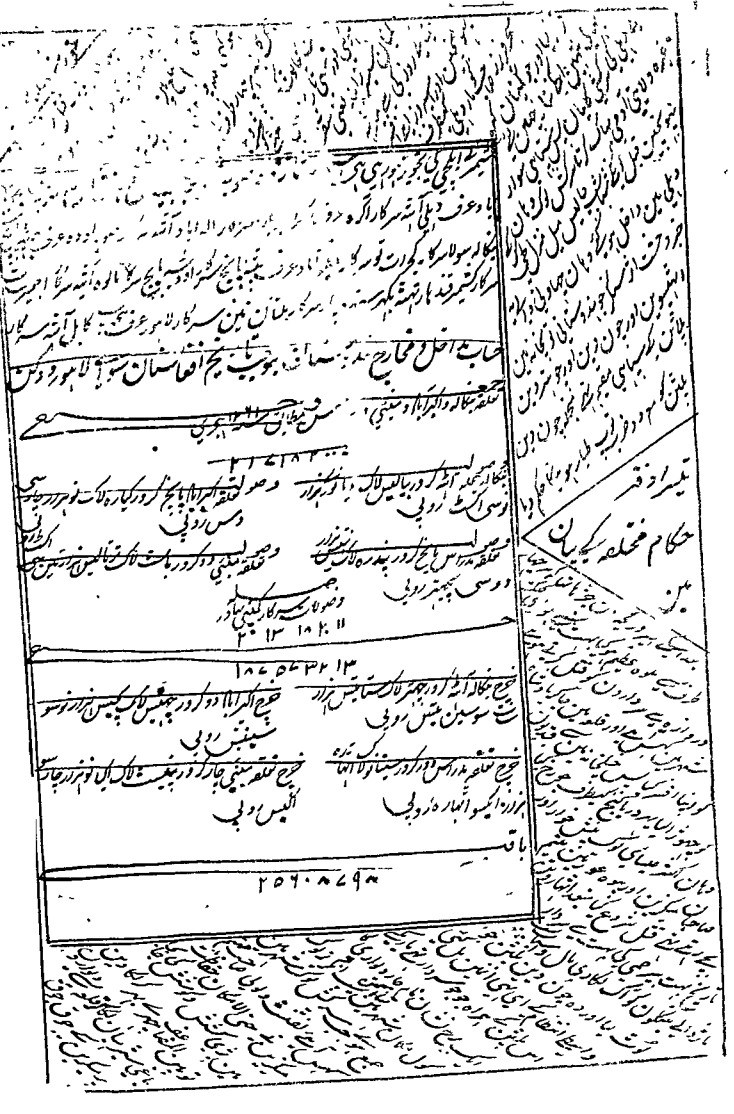

تاریخ فروری ۱۸۴۸ء اظہار ہی جالیس عیسوی جلوہ طہور کا پایا ہی اور اپنے کثیر الاولاد ہین اور ورزر
دولت انگلیشیہ ماہ جون ۱۸۴۸ء اٹھارہ سی چھیالیس عیسوی سے لارڈ دلہاؤسی بہادر ہین اور چونکہ شہر آگرہ
ہین اب عمل اکبرزی ہی طرف سے کورٹ ڈائرکٹرس کے بنا بر انتظام ہین لارڈ سرکرم مہام عدل و داد ہین
صاحب کورنر کلکتہ دوم لارڈ صاحب ممبئی باتجر صاحب بہادر سیوم لارڈ صاحب بہادر اس چنانچہ نقش نکین لارڈ صاحب کلکتہ
تحو التعل امور ہین موہو منقول المسمی اعظم الاخبار مطبوعہ ہمیشہ سے ہی زبدہ مویسان عظیم الشان
شیر خاص حضور فیض معمور حضرت ملکہ معظمہ رفیع الدرجہ انگلستان اشرف الامرا ایرت انبریل صیس اندروارل قف
لہوہی کورنر جنرل بہادر ناظم اعظم ممالک محروسہ سرکار کمپنی انگریز بہادر متعلقہ کشور ہند ۱۸۴۸ء اٹھارہ سی اڑتالیس
عیسوی انتہی اور ہر سر رشتہ ایک ایک رسید اور دو ہین قسم پر ہین فہرست ایلچیان بموجب اندازہ
ول ایلچی حیدرآباد دکن ایلچی لکھنو ایلچی کل ملک راجپوتانہ مع رسالہ ایلچی ہیوپال نامدار قسم دوم دوم
وم ایلچی دہلی القاب انکا ایضا منقول اخبار مذکور سے ہے اشرف الامرا اعظم الدولہ امین الملک اختصاص
حا مسٹر طامس نیا فلن مہتکلف صاحب بارونٹ بہادر فیروز جنگ فرزند ارجمند وفادار بجان ہوند
طانی انتہی اور انہیں ولایت سے آئے ہوئے کئی روز ہوئے کہتے ہین کہ اب وے استان ہین
ایلچی کوالیار ایلچی ناگپور ایلچی اندور ایلچی کابکوار ایلچی توراب مرشد آباد اور چند ایلچی پیشہ کلان
ل راجپوتانہ مثل مالکم صاحب بہادر کے جودہ پور اور جیسور وغیرہ ہین بھی ہین اور ایلچی چینچا ور
یلچی ترواں کور ایلچی نواب کرناٹک بینپال اور کمشنران میسور یعنے منتظم اور ایجنٹ پونہ امیرہ
نون فقط واسطے مقامات تجارت سرکار کمپنی بہادر کے مامور ہین سوا آگرہ

بیشتر اوقت
حکام مختلفہ کے بیان
ہین

تعبیر دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

شہزادہ ہمایون کے جب تصدق کرنا اس کوہر کا بجوز منجمان فائق اور حکما حاذق کے قرار پانا ظہیر الدین
محمد بابر شاہ غازی درعیوض اسکے جب تصدق ہوا بکاہ شہزادہ کا ہوا جیسا کہ دفتر اولین گذرا پس عہد
اختر محمد شاہ کے دار السلطنت دہلی ہین محفوظ و مضمون رہا اور محمد شاہ سے نادر شاہ والی ایران نے تاج بدل کر اور
کوہر کو نور کو ولایت پارس کو لیکیا اور اسا ہی لکھا ہی کہ محمد شاہ نے نکر یہ ہین تاج بخشی کے پیشکش نادر شاہ کیا بقدر
ہندوستان کے ایران کو کیا اور نادر شاہ نے بسبب صفائی اور لمعانی اوسکے نام کوہ نور رکہا پس جب نادر شاہ کا قتل
ہوا کوہ نور کریم خان کو نصیب ہوا اور جب کریم خان ساتہہ برس بعد ہوا جعفر خان پاس آیا اور بعد جعفر خان کے مرد ہا
اوسکے برادر کے ہاتہہ لگا پہر لطف علیخان پسر جعفر خان نے اسکو ملک اپنی کا جملہ چہے برس تک اسطرح دست بدست پہرتا
رہا اور جب سلطان آقا محمد خان قاجار نے لطف علیخان سے شہر کرمان لیا لطف علیخان بہاگا جو کوہ
بازو پر اسکے بندہا ہوا تہا جب خان مذکور قلعہ بم کو جو تعمیر کیا ہوا بہن کا تہا پہونچا وہان جا لیین بجاس سوار تلاشی
روز کار سیستانی سے مقابل دو چار ہوا اس جوہر کو فریب لطف علیخان سے قندہار مین آیے احمد شاہ
ابدالی نے جو سنا ان سوار و نکو طلب کیا اور ان سے اس جوہر بے بہا کو چاہا و بلجو آیہ کریمہ شتر بے مہار بخشین
بعد دمعدود و حوالے شاہ موصوف کے کر کے چلے گئے پس خاندان مین درانیون کے رہا آخر کار جب زمان شاہ
ہرات کہا کر غزنین سے بیچ دیا جب کہ قلعہ اش مین آیا خوف سے زبان کے اس کوہ نور کو مع چند اور جواہر کے
دیوار مین قلعہ کے پوشیدہ کر دیا اور جب شجاع الملک ہوا اپنے دیوار قلعہ سے اسکو نکال لیا مین بعد وقت کہ
محمود شاہ شجاع الملک پر غالب آیا اور شجاع الملک حالت سرا سیمگی مین بیچ سر حد ملک راجہ رنجیت سنگہ کے
مقام راول پنڈی مین آکر اقامت قبول کی مسمی فاوار یکم بنت فاوار خان وزیر اسکی زوجہ پاس تہا

حکام مختلفہ کے بیان مین

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

آری موی تہی کلولہ اندازی شروع ہوی اور میسر آلکنور لارنفشت اندرس دونو جہاز پر گئے وقیکہ
یہ خبر لاہور مین پہونچی جمعیت انگریزی ہر چار سو سپاہی ملتان پر دوڑی اور وہان ہر روز جنگ تازہ احداث پایا اور
یہان لاہور مین اب کہنہ فتور کا بندہا کہ کنہیا رام منشی مہارانی صاحبہ کا اور کہان سنگھ توپخانہ والہ اور کلان سنگھ
نایک سوار اطلاع بیبی رانی مذکور کی قتل افسران عیسوی الملت کا مشاورہ کرکے چند سپاہی لوک اور سواروں کو
اپنے خفیہ شریک حال بنا کر لیا لیکن یہ راز مذکور فاش ہوگیا اور سب کے سب پکڑے گئے اونہین سے کنہیا رام اور کلان سنگھ
کے حکم پھانسی کا ہوا کلان سنگھ پھانسی دیئے گیا وقت تمام کیفیت سازش کی بیان کرکے آپ بچ رہا اور رانی چند اکو
شنجو پورہ سے نکالکر بنارس کو روانہ کردیئے پانسوین جنوری سنہ ۱۸۴۹ء اٹھارہ سو انچالیس عیسوی تک ملتان پر خیر
رہی بہت بنی آدم طرفین کے درجہ ہلاک کو پہنچے آخر فوج انگریزی غالب آئی اور مولراج ملتوکیل اپنا بھیج کر اطاعت
قبول کی انگریزونکی قبول کی پس قلعہ ملتانکا قبضہ مین کرکے سردار کمپنی بہادر کے آیا اور مولراج چونکہ سپہ سالار نہین
بلکہ تنہا انگریزی کمپو مین داخل ہوکر روانہ وزیر آباد ہوا اور وہان سے لاہور کو بھیجوایا گیا اور انیسوین فروری
قلعہ مین قید ہوا بعد اسکے راجہ شیر سنگھ اور حیر جو مدد و معاون مولراج کے تھے چند بے جنگ و فساد کرکے
اپنے تئین انگریزون کے حوالے کیے افسران انگریزون نے اول کچھ مدد معاش واسطے انکے مقرر کرکے پے قید
بند چھوڑ دیا چونکہ اوبار در پی انکے تھا پھر وہ بانی مبانی فساد کے پایے جاکر مقید و محصور ہوئے
سوا انکے بہت سے سکھ فساد پیشہ گرفتار کیے گئے تمام ملک اور مال اور جواہر کران بہا مع قطعہ الماس کوہ نور
ضبط سرکار عظمت مدار انگریزی ہوا فقط چار لاک روپی سالیانہ واسطے دلیپ سنگھ کے مقرر پایا
اور مہاراجہ مذکور مع نو سنگھ خلف مہاراجہ شیر سنگھ اور انکی رانی سولہوین فروری سنہ
روانہ

تیسرا وقفہ

احکام مختلفہ کے بیان

حکام مختلفہ کے بیان

آری ہوی تہی کلولہ اندازی شروع ہوی اور رسیر اکثور را اور لفٹنٹ اندرس دونو صاحب زخمی ہوے وغیرہ
جنرل لاہور مین ہیو کی جمعیت انگریزی ہر چار سو سپاہی ملتان پر دوڑی اور وہان ہر روز جنگ تازہ احداث پاما اور
یہان لاہور مین اب کہ بند فتور کا بندہا کہ کنکارام منشی مہاراجی صاحبہ کا اور کہان سنگہ توپخانہ والہ اور کلاسنگہ
ایک سوار اطلاع دیے رانی مذکور کی قتل افران عیسوی المذہب کا مشاورہ کرکے چند سپاہی لوک اور سوارون کو
یکے جفدہ شیر سنگہ حال پاہے کر لیا لیکن یہ راز مذکور افشا ہو گیا اور رانی کے سبب کرتے یکے اونہین مہ کنکارام اور کلاسنگہ
حکم پہانسی کا ہوا کلاسنگہ پہانسی دیے یکے وقت تمام کیفیت سازش کی بیان کرکے آپ بچہ رہا اور رانی چند اکو
بجوپور سے نکالکر بنارس کو روانہ کردیے پانسوین جنوری سنہ ۱۸۴۹ء اٹہارہ سی انچالیس عیسوی تک ملتان برخلاف ہوے
بہت بنی آدم طرفین کے درجہ ہلاک کو پہنچے آخر فوج انگریزی غالب آی اور مولراج کو قلعہ مین اپنا بہیج کر طلب
انگریزون کی قبول کی پس قلعہ ملتان کا قبضہ مین کارکنان سرکار کمپنی بہادر کے آیا اور مولراج چونکہ سپہ کو نہین
توپخانہ کمپنی مین داخل ہوکر روانہ ولایت ہوا اور وہان سے لاہور کو بہجوایا گیا اور افسون فرودہ
بعد اسکے راجہ شیر سنگہ اور چیر جو عہدہ معاون مولراج کے تہے چندے جنگ و فساد کرکے
ون کے حوالے کیے افران انگریزون نے اول کچہ مدد معاش واسطے انکے مقرر کرکے پہ قید
کہ اوبار دریا کے انکے تہا پہرہ بابتی مبانی فساد کے پاہے جاکر مقید و محصور ہوے
سکہ فاد پیشہ کرفتار کیے گیے تمام ملک اور مال اور جواہر کران بہا مع قطعہ الماس
ور انگریزی ہوا فقط چار لاک روپی سالیانہ واسطے دلیپ سنگہ کے مقرر پاما
سنگہ خلف مہاراجہ شیر سنگہ اور انکی رانی سولہوین فروری
کو سنہ روانہ

بلکہ جو نقصان رعایا کہ بسبب عبور فوج انگریزی کے واقع ہوگا بہر دینا اوسکا ذمہ سرکار انگریزی کے اور باس مدت رعایا
کا درمیان ملکون کے کہ جہان سے عبور فوج ہوگا بہر صورت ملحوظ و مدنظر رہیگا بازدہم مہاراجہ موصوف کوئی
یا باشندہ امریکا کو مدد و منظوری کورنمنٹ انگریزی کے ملازم نہ رکھینگے دوازدہم باس اسکے کہ راجہ کلاب سنگھ
دفع فساد ہمدیگر اور عیش و عشرت و رفع شورش و شر ہونے میں مہاراجہ دلیپ سنگھ بہادر سے راجی عاہد بنام سنگھ
فرمایے اور علاقہ انکا متصل اور بیچ میں حصار ستلج ہوگا جو چہ مہد مہاراجہ گہرک سنگھ کے اختیار میں اسکے
اور تفصیل اس علاقہ کی درمیان ایک خط نامہ جدا گانہ کے جو میں مہاراجہ کلاب سنگھ کو منوالیا اور سرکار انگریزی کے وارثان سے
انگریزی عوض حسن خدمت مہاراجہ مدکور کے راجہ کی انکی علیحدہ منظور کی اور استحقاق انکا در باب تبدیل کے عہد نامہ علیحدہ کے مسلم رہا
سیزدہم اگر کوئی تنازع در میان مہاراجہ لاہور اور مہاراجہ کلاب سنگھ کے واقع ہوگی جسپر تجویز کورنمنٹ انگریزی کے
فیصلہ پاویگا اور تجویز نہیان کی مہاراجہ وقت کو منظور و مقبول ہوگی چہاردہم حدود علاقہ سرکار لاہور کے
بدون منظوری سرکار انگریزی کے تغیر و تبدل نہو سکیگے پانزدہم سرکار انگریزی کچھ مداخلت انتظام ملک
لاہور میں نکریگی لیکن اگر کسیطرح کا تعین صلاح پوچھی جاویگی تو زیب کو رزیدنٹ لاہور دربار دینے صلاح نیک
و بیغ نکر یگے شانزدہم رعایا سرکار ین کے اوپر مداخلت ہونے علاقہ سرکار ین کے ساتھ سلوک نیست
و مناسب کے سلوک کیجا یگی فقط بعد اس تہنامہ کے اور ایک تہنامہ دسوین مارچ سنہ ۱۱ اتہارہ سو چھیالیس
عیسوی میں متضمن اوپر اتہنامہ شرائط کے بیچ باب رکھنے فوج انگریزی واسطے حفاظت ذات مہاراجہ اور رعایا کے
لاہور کے اور بچانے جاگیر متعلقان راجہ بجنت سنگھ اور کہرک سنگھ اور شیر سنگھ کے اور اختیار رہنا سرکار لاہور
بیچ سہاب و خزاین قلعجات وغیرہ کے احاطہ ارقام میں آیا اور کلاب سنگھ روانہ امرت سر ہوا

حکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

تیسرا باب

حکام مختلفہ کے بیان میں

یکے مارے گئے آخر کار فوج انگریزی جنگ کنان سپاہ ہو کر اپنے تئین داخل لدیانہ کیا قاس
کہ اگر اسدم مردم جماعت سکھ یکے تعاقب انکا کرتے تو بہت نقصان سپاہ انگریزی کا ہوتا معہذا اسپر بھی
انگریز و لنکا ہاتھ سکھوں کے آیا اور اکثر لوگ انکے قید ہوئے از انجملہ بیشمار اسباب اشتر ذا انکسر
کو روپیکے روانہ لاہور کیے جس جنگ ہذا سے سکھ قوی دل ہو کر راجہ گلاب سنگھ کو طلب کیا وہی الیہ بھی خاطر جمع
سے ستایئسوین ماہ مذکور سنہ ۱۸۴۵ء میں تین ہزار سپاہ سمیت بشمار داخل لاہور ہوا اور تمام جمعیت کو اپنی
پہ روانہ کر دیا اور اسطرف بایئسوین تاریخ ماہ مذکور کی بجنور سنگھ اور سردار سنگھ بدوال کے کوچ کر کے لدیانہ
سے پندرہ میل پر آکر اترے تعاقب انکے چار بلاتن سکھ کی واسطے کمک انکے آ ملحق ہوئیں فوج انگریزی
بدوال کو خالی پایا قبضہ اپنا کر لیا اور انہا ایئسوین کو پھر واسطے جنگ کرنے آ ہمکدم انہیں پسپا کیا اور وہ ابدوال
مقابلہ عسکرین کا ہوا اور طرفین سے گولہ چلنے لگا دیر تک لڑائی ہوتی رہی آخر کار سکھ بھاگ کر
بہاگے اور اثنای فرار بہت دریائے ستلج میں ڈوب گئے واضح ہو کہ جب اس شکست فاش کی لاہور میں راجہ گلاب
کو پہونچی اپنے سکھوں پر ناحق انگریزوں سے جنگ کرنیکا الزام کہا اور لارڈ گورنر جنرل صاحب بہادر کو نامہ
لکھا سرکار انگریزی بہی بہتیرا چند امور کے صلح کرنی چاہی وزیر سلطنت لاہور کی اللہ رکھا
حکومت سکھ کے قایم رہنے کی بشرطیکہ سپاہ خالصہ کی برطرف کیجاوے کو اپنے جواب میں نامہ کے مندرج کیا کہ یہ امر
حکم ہے اور جملہ ہوا خواہان دولت و بخیت سنگھ سے باہر ہی جب انگریزوں نے یہ جواب پایا راجہ گلاب سنگھ کو پھر لکھا کہ
جو فوج ہم سکھوں پر حملہ کرنیکو تم نے انکی مدد کرنی اس عرصہ میں اکتیسوین ماہ صدر مذکور میں پہنچی
بیسوین نے راجہ گلاب سنگھ کو اپنی طرف سے وزیر سلطنت مشتہر کر دیا اور پروانجات نام سے

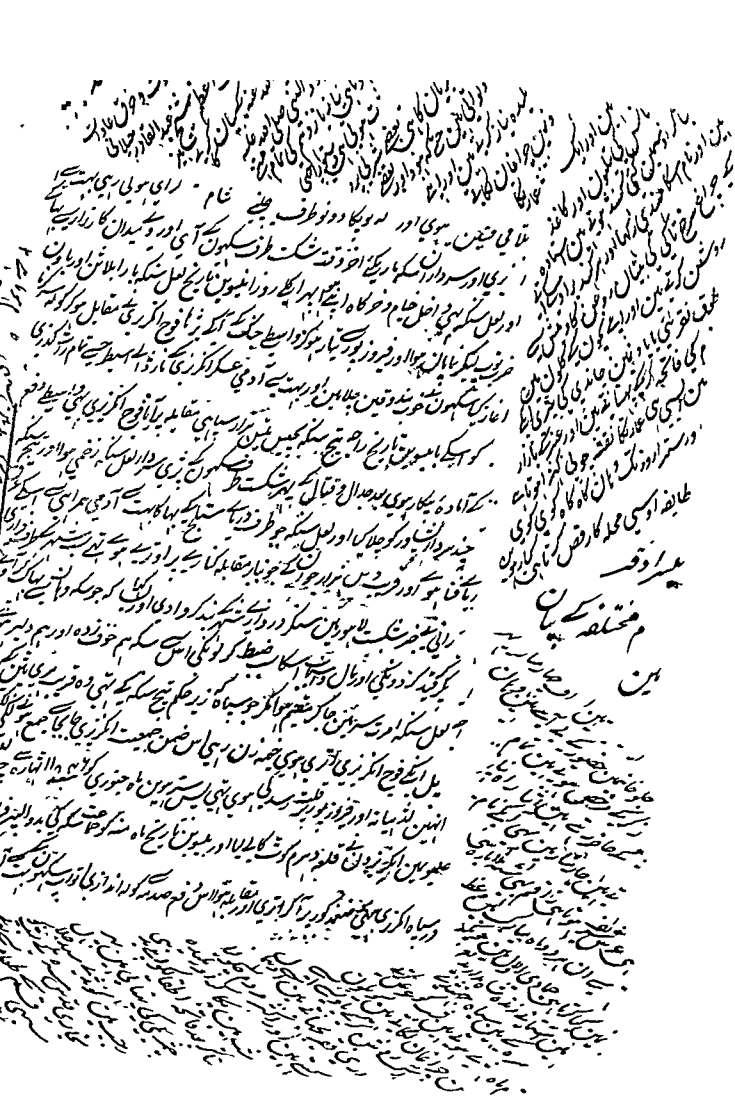

بہادر کو بنا جاری واسطے بچانے ملک اور حفاظت رعایا اور سزا دہی عہد شکنوں اور خلل اندازوں
امن عوام کے تدبیر شایستہ کام میں لانی ترین حکم عالی نفاذ پاتا ہی کہ تمام علاقہ راجہ لاہور جو اسطرف ستلج
یکے ہی ضبط ہوکر داخل سرکار انگریزی ہیگا کیا ہی جو جاگیر دار اور زمین دار کشتہ دار وغیرہ کہ آوقت
جانفشانی اور خیر خواہی سرکار انگریزی کی کرینگے حقوق و مراتب پر اپنے اپنے رہینگے اور نواب کوٹ رحمل بہادر
اشتہار دیتے ہین کہ تمام رئیس اور سردار ہمارے محفوظ ہمارے مقابلہ پر فوج دشمن سرکار اور متوسلان اسکے برخاستہ ہوکر
اور بنا رجفا اور انتظام اس مملکت کے مساعی جمیلہ اور جانفشانی اہم بہم پہونچاوین اور جو جو کہ متابعت بایستہ
کرینگے اس سرکار کے ظہور مین لاوینگے مورد الطاف و تفضلات ہونگے اور جو خلاف اسکے عمل کرینگے مانند حریف کے سزا
اعمال کو پہونچینگے اور باشندگان اسطرف کو دریا ستلج کے بجاتے ساتھ اس دریا کے اپنے اپنے مقامون
مین کندا نکرین کہ ہر طرح کی خطا انکی سرزد ہوئی و کرد در صورت سلاح بندی اور فراہمی کے اگر عذر
معقول نہ بیان ہوگا مانند خلل اندازان اس امن عوام سزا دیجاوینگی اور معلوم ہو کہ جو اشخاص عا
سرکار انگریزی مین یا انمین سے جو اوپر دونو طرف ستلج کے علاقجات رکھتے ہون اگر خیر خواہی مین سرکار
انگریزی کے کچھ نقصان اوتہا دیگی تلافی اسکا سرکار موصوف سے بخوبی ہوگا اور جو رعایا کہ سرکار انگریزی کی
بالفعل ملازمت سرکار لاہور مین ہین بجز دہیچے اس اشتہار کے تہہ دلسے واسطے اس خدمتگذاری اس
سرکار کے نہ دورنے کی تمام جایداد انکی جو اس طرف دریا ستلج کے واقع ہی ضبط کی جاویگی اور وہ مثل
اجنبی و حریف کے سلوک کیجائینگی انتہی بسیاہ انگریزی بقدر حاجت ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۲۶۱ ہجری مطابق
دسمبر کی اٹھارہ سو پینتالیس مسیحی مین قرب قصبہ وکندی تدکی اگرچہ رزن ہوئی کہ یہ خبر سنکر واسطے مقابلے

ذکر حکام مختلفہ کے بیان

پی پی کا حاکم

عظمت مدار کی کرین اور بروقت دفع تامل عمل مین آوے اس عرصہ مین بیچ ملک سکھون کے
افواہ عام ہوی کہ ارادہ افسران انگریزی کا واسطے تسخیر لاہور کے فوجکشی کا ہی اور یہانی خط طرداران سکھون کے
جو قریب دریاے ستلج کے تھے صحیح اس مضمون کے آیے راینصاحبہ اور دیوان لعل سنگھ اور سردار سنگھ سپہ سالار وغیرہ سبھون
نے باتفاق یکدگر تس کرکے تیاری سامان جنگ کی شروع کیا اور احکام اذن حرب و پرد کے جاری ہوے وزیر
لعل سنگھ با پنتس ہزار سوار اور تین کمپو توپخانہ کا افسر قرار پایا اور قریب بیس ہزار پیدل اور دس جمعیت
سواروں کی مع توپخانہ طرف فیروزپور کے روانہ ہوا نیز بدستور اور اور سردار بھی موجب اپنے اپنے حصہ
استعداد کے جمعیت ہراول کر جابجا متحرک ہوے حتی کہ فوج سکھ کی اصطراف دریاے ستلج کے قریب پہنچی اور
جمع ہوے لارڈ گورنر جنرل صاحب بہادر نے جو ستاسدم ایک اشتہار نامہ اس مضمون کا چھپوا کر مشہور بلدین
انگریزی کیا چنانچہ نقل اسکی یہ ہے اشتہار نامہ گورنر جنرل صاحب بہادر بنام فوجکشی افسران
انگریزی بلدہ لاہور مطبوعہ تیرہوین ماہ دسمبر سنہ ۱۸۴۵ اٹھارہ سو پینتالیس عیسوی
واضح ہو کہ سرکار انگریزی کو ساتھ ریاست لاہور کے مدت سے دوستانہ رہا چنانچہ سنہ ۱۸۴۶ اٹھارہ سو چھیالیس عیسوی مین ایک
عہدنامہ فیمابین سرکار انگریزی اور مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر کے لکھا گیا اور شرطین اتحاد و ارتباط کی مین ناحین جانب مہاراجہ
محتشم الیہ کے مرعی رہین بلکہ ابتک وہی باہمی خلوص و یکانگی کا متجانب سرکار انگریزی نسبت کرتے جانشینون مہاراجہ
موصوف کے ملحوظ چلا آتا تھا مگر بعد گذشتہ ہونے مہاراجہ رنجیت سنگھ بہادر کے اسقدر بدعملی اور بد انتظامی درمیان
دس ریاست کے ہوی کہ نواب گورنر جنرل بہادر کو اجلاس کونسل مین واسطے حفاظت حدود ملک
انگریزی کے تدابیر شایستہ کرنی ثابت اور وجہ اسکی صاف کوشن گذار دربار لاہور کے ہوی

سوار تہا اسکو شہلا کر دلیپ سنگہ کو تواچار بالا اور جواہر سنگہ کو کولی اڑکر اوہا اور راجہ کو موہرا لی جاتا
والدہ ہکی ایک خیمہ میں لیجا کر شہلا دیا راجہ جیسہ بہت خفا ہوئیں اور فوج والوں کو سینے اور کالیاں دیں
لیکن اور قاتلان جواہر سنگہ کو فوج والوں نے طلب کیا اہل فوج نے بر تہی سنگہ کو تو پوشیدہ طور سے
اور راجہ جی کی فہمائش کی اسمیں جواہر سنگہ قاتلان میں دلوان سوچت سنگہ کا تہا قید ہوا اور بیچا جواہر سنگہ
لیل سنگہ کہ وہ عہدہ میں بہت بیٹھ گیا حضرت نے شکایت کی رکہتا تہا اور وقت قتل ہیرا سنگہ اور جلا سنگہ کے
راجہ جی اور مہارا جہ دلیپ سنگہ کی سازش کی تہی اور بہت سوافق تہا راجہ جی نے ہتہ سے فوج کی
کو وزیر سلطنت اور سردار تیج سنگہ کو سالار اعلی جمعیت کا مامور فرمایا ۱۱ ماہہ سے پنتالیس عیسوی میں
مقرر کیا آخر الامر جب شش جہت میں بجائے اسطرح کا قتل و خون عالم خالی نہ رہا اور ہر چہار طرف
دربار سکہ ایچ ایچ امن اللہ تعالی واسطے عیسہ سنگہ ہوں اخیر اگریزی کو آرام دیکہا اور ہر چہار طرف
فراہم کر دیا سپاہ کو بہت جوش دیکر تسخیر لاہور سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر میں اور دل
وجوار ہونا سکہوں کا اور ربا دیگا ندان مہاراجہ رنجیت سنگہ کی
بعد اسکی یوں ہی اخیر کو جب کہ طالعی اورنگ آبادی ہی تو نقل شد ہوگیا کہ جو جو مواضع اور دیہات سرکار کمپنی بہادر کے ملحق ہیں
بیں شور و شغب ایسی قوم کا یہی ارادہ کیا کہ جو جو مواضع اور دیہات سرکار کمپنی بہادر کے ملحق ہیں
بجے ہیں انہیں بہی غارت و تاراج کریں اور اوتے لیوین پس فران و تک اس سے واقف ہو کر لاہ
جنرل حاضا در کو جرنیلی کور زجنرل بہادر نے واسطے حرم و احتیاط کی جا بیاسر کرد کوں جمعیت
اب حکم دیا چونکہ در نولا دار لاہور میں کمال بے انتظامی ہو رہی ہے ایسا ہی ایک شخص نیا در میں

عطر سنگھ کو پکڑ لانا قضا سے کار دکھلا رہا تھا فیصلہ کی ہو کی اور پنڈت سوامی آپکے چلے گئے اس مکان میں عطر
سنگھ نے ایک اور سردار طرفدار مہاراجہ کا عطر سنگھ سے ملکر باتیں کر رہا تھا کہ عطر سنگھ نے اسکو مار دیا پھر
جنگ عظیم ہوئی ہاں پھر سنگھ اور کشمیر اسکے اور کئی سردار سکھ کے تدبیر پھر سنگھ کی کرتے آپس سپاہ خلقت
سے اوتھہ کر فیروز پور پر آئے تب مہمون نے خبر قتل کشمیر سنگھ کی جو ہین پھر اسکہ کو دی اپنے سنگھ نور سنگھ
کو کہ وہ فیل اسکے واسطے عوض تقصیر کے آیا تھا تدبیر کر دیکر دربار کیا منصبہ فیا ہین پھر اسکہ اور اسکے چچا کلاں
سنگھ کی نفاق آپس ظاہر کی کہ کلاں سنگھ نے مجلس عام کر کے یہ ظاہر کیا کہ کلاں سنگھ نے مجھ سے خصومت پیدا کی ہے اگر دو
چار شہ طین قبول کرے تو جانا چاہیے کہ صاحب ہی والا اول فلاں ملک کی خواہین دیا کرے دوم
مال دیا کرے اور جاگیر آدھی چھوڑ دے سنگھ کی دربار کو سوم تمام متاع راجہ دیا ہاں سنگھ کی سترد کرے چہارم ہمیشہ
لاہور ہین حاضر رہے پس واسطے قبول کرنے انشرطون کے ہین طلائی سو چند رسالون کے جو بھیجوا دیے تیرہ
سنگھ کے یہی تیس ہزار سپاہی واسطے مقابلہ کے جو دیہے اور یہ بھی سنا ہے کہ کلاں سنگھ کو دو محمد حیات والی
کابل اور نیچ سکھ صوبہ دار پشاور کو موافقت ہی فوج خالصہ کی نظر کرنے اندر ام دلی متفرق ہو کر دربار لاہور
کے بفہم ہوئی جو اسنگھ نام برادر اسکہ درمیان اگر لاہور سے جمو کو گیا اور فیا ہین دربار لاہور اور کلاں
سنگھ کے صلح کا باعث ہوا اور اسکے عجب طرح کا انقلاب ہوا کہ جو اسنگھ بہای اپنی کا جو اور سے ہین تھا
اور اپنے اگر دا جل لاہور ہوا اور باتفاق جمعیت نے اسکو دربر کیا اور ہیرا سنگھ نکلا بہاکا ہنوز دروازہ
شہر کہ نہ پہنچا تھا کہ سنگھ نائب کہ یکہ سر پر آ ہنچے اور وہ طرف شاہ دریکے گریزان ہوا دس ہزار
زمین طی کی تہی کہ دو پہری یکے قرب اسکو سوال سنگھ نے گھیر لیا اور جو الا سپاہی جو کہ ہنوز

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

اپنے قبضہ میں کیجئے پھر کچھ جہیں سو جگہ شہر سکہ پر دوم ایجنٹ سکہ کو جو جنالہ میں نہایت رقم لگھا کر بھیجا ہے
لاہور کی چاہیئے ہو تو جلد اپنے تئیں جو ہیں سے ہیں ہمال پہونچا دیجئے اور پھر دیکھئے نہ دیکھئے جان
پر عرصہ مذکور میں آپہونچا ہے خرفت فوہال سکہ کی شایع ہوئی اور ایسا کہ ایسے ہی چاہیئے شہر
سکہ کو واسطے اجرا رونق اور سلطنت بیگ زر و بید اہوئی آہیں سمند آوائی جیتے دکار چند کروں
ہوئی اور کلاب سکہ بھی لطافہ اپنی سے مل گیا سکہ تیہ بہ حال عمایہ اگر سکہ شہر سکہ ہو ہر طرف پھیلا کہ
دوزہ کر دیا اور ایسا کہا کہ بعد رضامند کرنے سپاہ کے پھر بولوا کر پس طرف ضابطہ جاوی سپاہ کے دیا ہاں سکہ
اور جو ام سکہ و کیل سر سکہ صدر دیہ ہے اور یہ بھی واضح ہو کہ چلتے وقت سکہ شہر سکہ کا خط الف سکہ
قرار کیا تھا کہ اگر ہیں بہ دوں اجازت ہمال سکہ کے کہ سکہ شہر ہیں ہالیت ہو گا تو محکم کو دیں
عصہ قلیل ہیں دیہ ہاں سکہ نے فوج کو مستمال کر کے سکہ کو خط لگھا اور وہ حسب الطلب دیہ ہاں سکہ کے
پر ماع شالا مار کہ کہ اصل لفظ شعلہ ماہ ہے جس دن ہوا اور منظر آمد و رفت دیہ ہاں سکہ کا تھا کہ جو ام سکہ
کہا کہ وکہ آوے تو کیا مضایقہ ہی فوج جب آپکے مطیع و منقاد ہے آپے اراد ہ شہر کا کیا چاہیئے دیہ
اسکے سر افراز جمعیت آیہ اور سکہ کو مجری کیا اور مبارکباد لاہور کہ سکہ کا مبارکباد دے اور تہنیت سلامی
کی سر ہوئیں حیثیت مشہور ہوئی شروع سے راجہ کلاب سکہ اور اپنی چند روز کے سپاہ قلیل و فتح
سکہ شہر سکہ پر روز ہوئی ہر چند دیہ سکہ نے شہر سکہ کو لکھا تھا کہ ہیں حملہ جہ کلاب سکہ کی بہ مقابلہ تلوگر دیں
شہر کو لکھا کہ بخلاف ایسکے شہر سکہ شہر پر حملہ آور ہوا اور کلاب سکہ نے دیہ سے تلوگر کے آ شروع
کیا پانچ دن تک گشت و خون بندگان خدا کا ہوتا رہا اسمیں خبر آمد دیہ ہاں سکہ کی آئی شہر سکہ نے

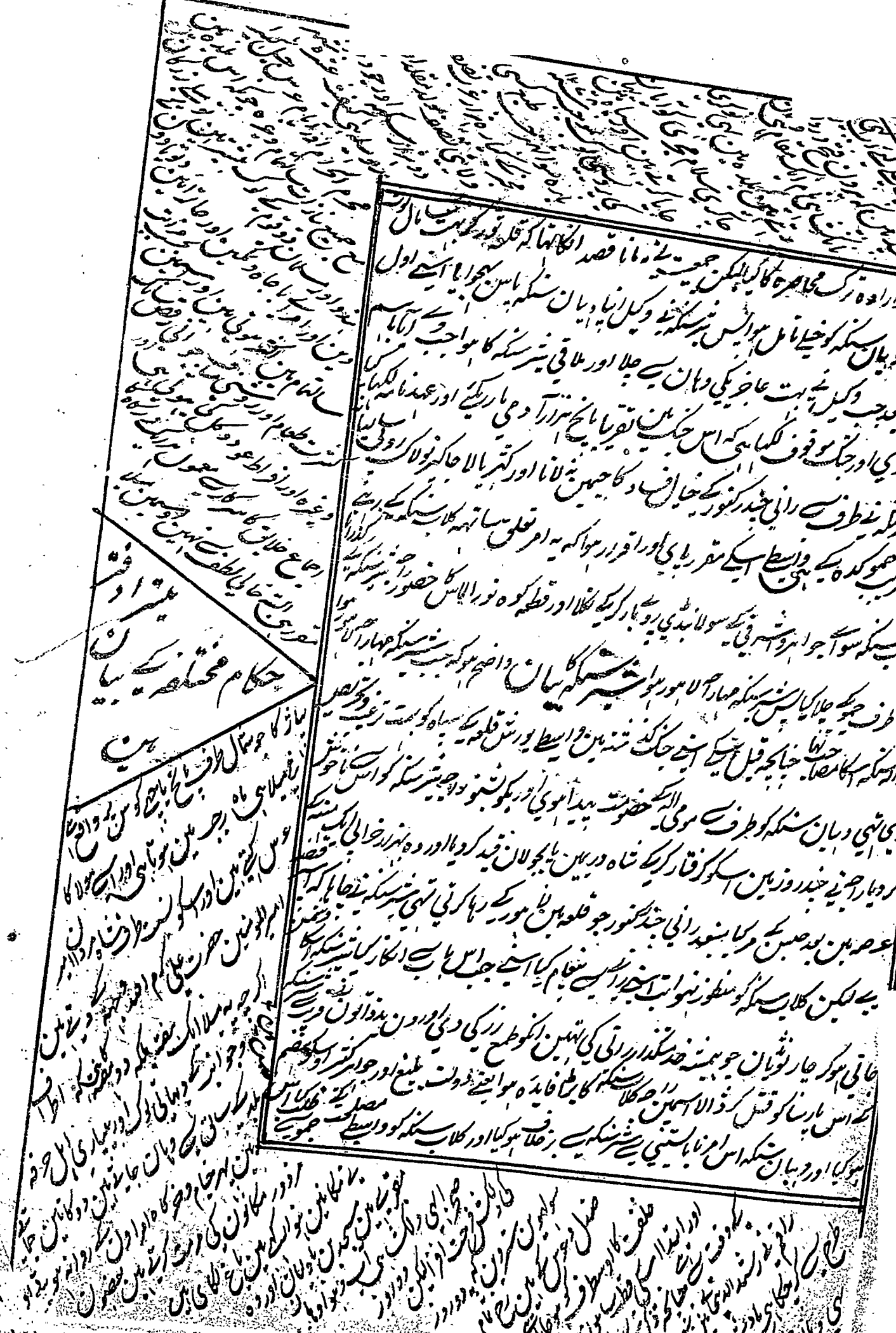

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

اپنے قبضہ میں کیجئے پھر کچھ جہیں سو جگہ شہر سکہ پر دوم رکھیے سکہ کو جو خیال میں بیاب رفو لکھا اگر سلطنت
لاہور کیا چاہتا ہو تو جلد اپنے تئیں چوبیس کوس میں ہمال پہونچا دیجئے وچنانچہ وہ پھر دیکھنے دشنہ سکہ کا
پر عرضہ مذکور میں آپھونچا منصب خرفت نونہال سکہ کی شائع ہوئی اور لیجا کر اپنے بھی جلایے رونما
سکہ کو واسطے اعتبار دینے امر سلطنت بکہ زود پدید ہوئی آہیں سمند ہوا کی آمد چند کوس
ہوئی اور کلاب سکہ بھی بطہارت اپنی بیل کیا ہوا سکہ بہ حال جائیہ کہ سکہ شہر سکہ کو ہر طرف مثالہ کے
وہ زر کر دیا اور یہ کہا کہ بود رضا مند کہ بیشہ سیاہ بہر طوا لوگا پس طرف ضاحوی بیشہ سکہ
اور جوام سکہ دکیل شہر سکہ مقرف ہوئے اور یہ بھی واضح ہو کہ چلتے وقت شہر سکہ کے آپ
اور اگر یہ بتا کہ اگر میں ہوا ل غایت بیاں سکہ کہ مستعمل بیاں ہو لگا تو بخہ کو فرزند
عرصہ قلیل میں بیان سکہ کہ بیچ کو متعال کہ یہ شہر کہ کو خط لکھا اور وہ حسب
پر باغ شالہ مار یہ کہ اصل لفظ شلوار ہے چیں زبان ہوا اور منتظر آمد وزیر بیان سکہ کا بتا کہ جوام سکہ
کہا کہ وگاہ آوے قول مضایقہ ہی فوج سب آپکے مطیع و منقاد ہے آپے ارادہ شہر کا رنا چاہیے دیر نہ
اسکے سر افراز ہیمت آیا اور شہر سکہ کو بچری کیا اور جہاز جو لاہو کہ سر بار کر دیے اور تو بیں سلامی
پی سر ہو بیں جیت آیا شہر ہوئی شورش سے راجہ کلاب سکہ اور اپنی چند کوس سیاہ قلیل و ہمراہ
شہر سکہ لیکر روانہ ہوئی ہر چند وہاں سکہ نے بہت سکہ کو لکھا بتا کہ بیں صلاح چلا سکہ کی بیے مقابلہ نکو گیری
نشین کر دیا کہ بخلاف بیکہ شہر سکہ نشہر چلا آوے اور کلاب سکہ نے اندر سے قلعہ کے آ تا شروع
کیا پانچ دن تک گشت و خون بندگان خدا کا ہوتا رہا آہیں خبر آمد دریان سکہ کی آبی شہر سکہ نے

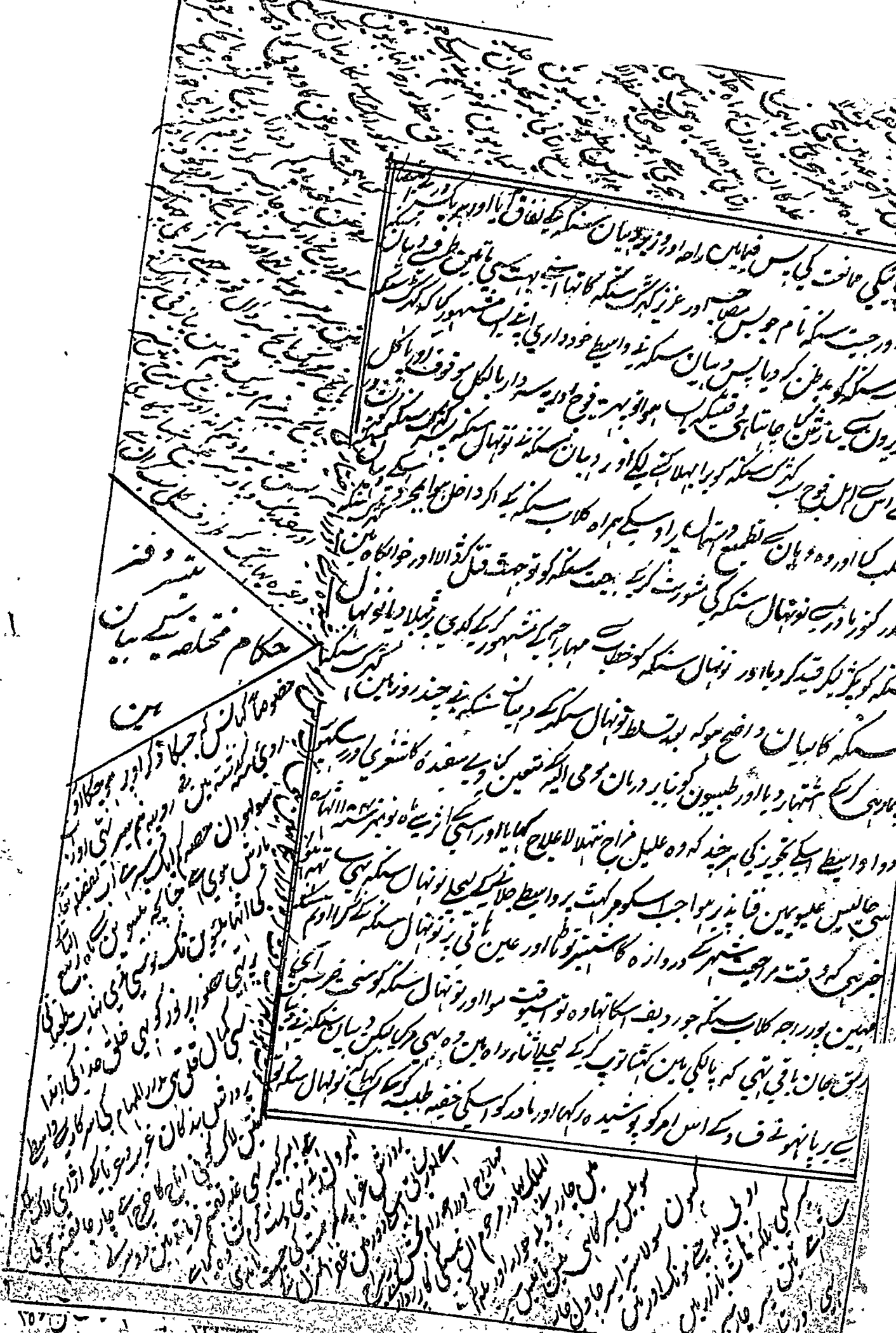

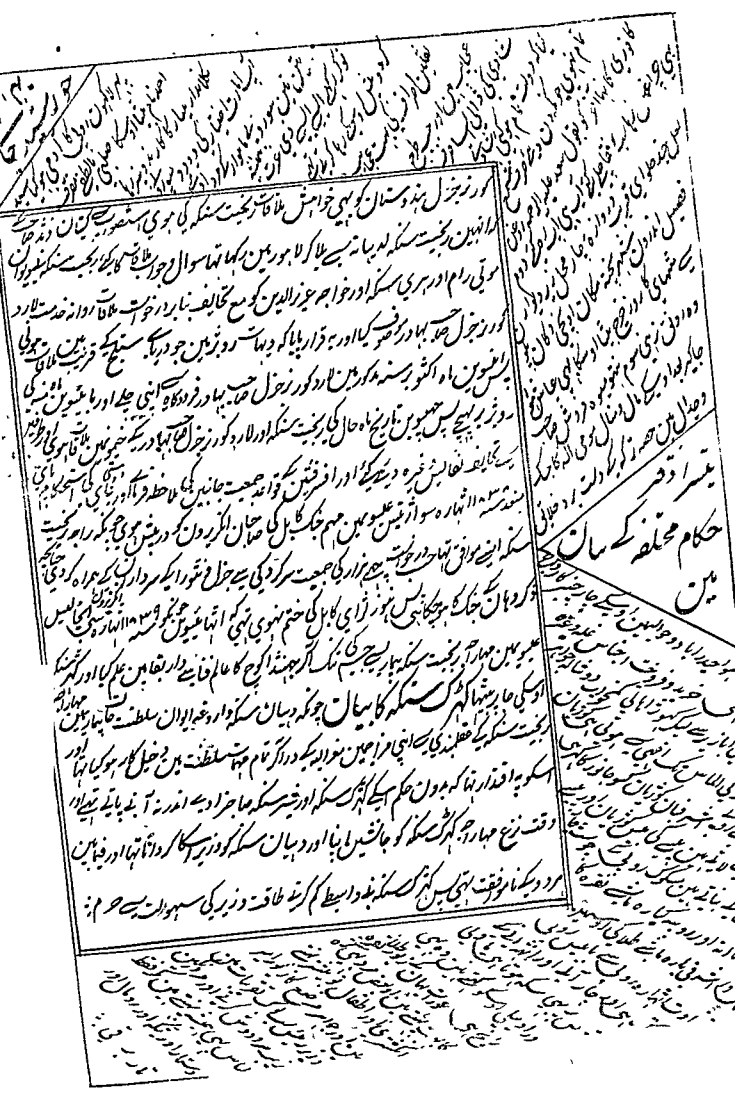

حکام متعلقہ کے بیان میں

احکام مختلفہ کے بیان میں

بیاکرہ نورنام کہ ذکر سکہ مقصود آخر باب ہذا ہیں کیا جاوے گا شیاع الملک رنجیت سکہ کو عنایت فرما کر اور
اس سے بہت خوش ہو کر واپس ۱۲۱۳ اٹھارہ سو تیرہ عیسوی ہیں صوبہ ملتان پر کہ تسخیر سکہ کو مع جمعیت و سیع
خراج ستانی کے روانہ کیا مظفر خاں صوبہ دار و باغی مغلوب ہوا اور قلعہ ملتان کا قبضہ میں رنجیت سنگھ کے آیا
وہاں ایک بلتن سرکردگی سکہ کی تا بر حفاظت بہنی جھوپ پائی اور ماہ اپریل سنہ ۱۸۱۸ اٹھارہ سو اٹھارہ
عیسوی ہیں وہ دیو محکم چند نام دیوان صوبہ جموں کہ کشمیر پر روانہ کیا اور شیخان حرب جنگ
ہوئی آخر الامر بہاگے اور کشمیر قبضہ میں سکھوں کے آیا اور توقی رام پسر دیوان محکم چند حاکم ہوا بنکا
مقرر ہوا اور سنہ ۱۸۱۹ اٹھارہ سو انیس عیسوی ہیں قزلباش کو جو ایک مقام کا نام ہے فتح کیا اور ماہ اپریل سنہ
سردار بخارا کی کوتبی بہادر کے پاس بھیجا کہ رنجیت سنگھ عاقل کو سمجھ کر انتظام کرے جو کہ انتظام میں
نہ آوے تو

سنہ ۱۱ اٹھارہ سو عیسوی میں قرار پایا

عہد نامہ فیابین افسران انگریزی

اور رنجیت سنگھ سورخہ ۱۰ اپریل سنہ ۱۸۱۲ء

حکام مختلفہ کے

تیسرا دفتر

تیسرا دفتر

احکام مختلفہ کے بیان میں

میں پنجاب سے جدا کیا سردار ال[illegible] سب جدا و اپنے چھوڑ دیے اور رنجیت سنگھ کو اپنا حاکم
شاہ مذکور کا ہوا لاہور کی درحوت کی جو کہ متصل اس کو طرف داریوں کی سمجھ چوی جلدہ مذکور
ستر اسی تنہا نوعیو میں طرف اپنے ملک کے بارکشت کی اور ایسے طغیانی دریا کے تو خانہ آبا چھوڑ
ہو کہ تو سکا دت اسکے وقت مراجعت دو تین دن ٹھہرا میں ایک رنجیت سنگھ نہ سمجھا اور
دو تین نکالکر بھیجا دو ہم جلدو میں ایسے تم کو لاہور غایت فرما دیے کہ اس رنجیت سنگھ
تو میں نکالیں اور حضور میں پیش کریں اس پیش ہو کر اسکو لاہور قبضہ کریگا اون دنوں
رنجیت سنگھ نے فوج کشی کی کہ شہر لاہور کو جو افسوس اضیار میں مردار جیت سنگھ اور مہر سنگھ اور
کے تھا اور وہ بس عیاش مزاج اور نیز نیا و سنگھ غافل تھے جیت اپنے قبضہ میں کر لیا رنجیت
رنجیت سنگھ ہو یا اور لشکر خالصہ کے رنجیت سنگھ کا مددگار تھا اور اقبال اور آوا حو کا رنجیت
اتبارہ سو دو جلدو میں رنجیت سنگھ کو بطل راج کنور دھرجان سنگھ کے کہ کنور سنگھ پدا ہوا اور
سی چار جلدو میں رنجیت سنگھ اور اسپط قبضہ کر لیا شرقی اضلاع دریا کے اگر تک متوجہ ہوا اور
سفر خان حاکم اٹان سے پیشکش اور تحایف لیکر لاہور کے مراجعت کی بس ملک ہمالکون
حد دریا ستلج تک قرار پا دیے اور جو بلا دکہ اس پار دریا کے مذکور ہے میں موی الیہ اس کا دعوی
رہے رنجیت سنگھ نے اس بات کو قبول کیا لہذا اسپاہ انگریزی زیر حکم کرنل الکزنڈر ابوٹی صاحب کے مقام

اپنی شروع کی اور بارہ کی اور بارہ جاعتین اپنی قریب ٹھہرا یا ستر ہزار سوار بکے عرصہ بارہ روز میں آپنی آپنی
بارا سردار مقرر یا کے از انجملہ چرت سنگھ نام ایک پوتیرا غازی کہ دو ہزار پانسو سوار کا سردار ہو کر جانب مجانہ دو
متصرف تہا اور موضع السنگھ رنجیت دیو کے مقابلہ میں جو جمو کنڈہ کا راجہ تہا بہ جراح نام پسر رنجیت دیو کی جا
رنجیت دیو پر فوج کشی کی اپنی سوہ جب یکیس برس کے سن میں تہا میں بیدولت بہت سنگھ مرگیا لاکہ پیچھا
ملک چہوڑ گیا اسکے دو پسر تہے مہا سنگھ اور سچیت سنگھ اور ایک دختر راج کنور پس مہا سنگھ مہین بور اسکا دس برس کے
سن میں قایم مقام پدر ہوا اور رسول کر جواب رام نکر مشہور ہے تسخیر کیا اپنے شادی اپنی شمہ اشتر
عیسوی میں چند اولی کہ راجپوتی کی بیٹی پس شمہ اشتر اسی میں اسکو ایک لڑکا پیدا ہوا اسکے نام
اسکا رنجیت سنگھ رکہا وہ صغر سنی میں بیمار ہوا جیک سنگھ بہت بیمار ہوا حتی کہ قریب الموت ہو گیا تہا خواجہ عزیز
لیکن ایک انگھ جاتی رہی چونکہ مہا سنگھ سے بہت سردار لشکر سیاہ متفق تہے جب رنجیت دیو حاکم جمو کنڈہ کا ہوا اور راجہ
بہ جراح جانشین پدر ہوا وہ عیاش مزاج تہا لوگ اس سے تمام ناراض ہو گئے مہا سنگھ نے جو یہ صورت دیکہی وقت
غنیمت جانکر اپنے ملک پر قابض و متصرف ہو گیا اور رئیسان شہر اور کردواح کو اپنے خویش تہا اور جی سنگھ کہ دو
بہی ایک سردار کو سنگھ کو نکا تہا اسکی بیٹی دختر کور بخش عہد کنور نام بہت سدا کنور سے رنجیت سنگھ بیاہے
پسر کی شادی کی مہا سنگھ ۱۸۰۱ سترہ سو ایک عیسوی سنتالیس برس کی عمر میں بیمار ہو کر ہوا
پر رنجیت سنگھ کا بیان چونکہ رنجیت سنگھ وقت فوت مہا سنگھ کے بارا برس کا تہا اور رنجیت سنگھ
بجا مختار کارخانہ کی ہوی بعد پانچ سال کے جب رنجیت سنگھ سترہ برس کا ہوا دخل کار ہوا اس حصہ میں تمور شاہ
ولد احمد شاہ ابدالی ہوا اور زمان بخت شاہ تخت سلطنت پر جلوس کیا اسنے سن بیس اسی سنا نوے

حکام محلہ کے بیان

منزل پر پہنچا دریا کی پار جمعیت کو اتار کر بلدہ قصور پر پہنچے اور وہاں سے نہایت کوچ کر کے مقام کنارہ دریا بیاس اور دریا ستلج کے کہ یہ دونوں ملحق ہو کر فیروز پور پر بہتے ہیں آئے لارڈ کورنجالس صاحب بہادر بھی مع تمام جمعیت بندوبستان واسطے استقبال کے آ کر خیمہ زن ہوئے اس مقام پر دو اسپٹا عبور کیے دو پل بنوا رکھے تھے دوسرے دن جنرل صاحب مع تمام افسران جنرل و کرنل و کمشنر اور انجینیف اور تمام سواران بلائن صف باندھ کر دو طرف کھڑے ہوئے جنرل سیمل صاحب کو حکم ہوا کہ تم اپنی فوج ہوئی پلٹن کو دون کی لیکر پہلے پل پر سے کہ وہ علامات فتح کابل سے بہت خوشنما اور پر تکلف ہے اور وہ پلٹن پار سے بجاتی ہوئی آئی اور لارڈ کورنوالس صاحب بہادر اور جنرل لارڈ لیکی کمنڈر انچیف صاحب بہادر وغیرہ تمام افسروں کو سلام کیا لارڈ کورنوالس صاحب بہادر جنرل پاک صاحب اور جنرل سیمل صاحب کو تحسین و آفرین کہا اور اپنی ساری فوج کو حکم دیا کہ سلامی اوتارین ہر نوک صاحب کے سواروں اور پلٹن کو جو جلال آباد پر فتحیاب ہے حکم ہوا وہ بھی اسیطرح جب تک کہ عبور کریں لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کھڑے رہے اور اس فوج کو انعام معقول دیا اور بہت خوش کیا اور کورون کو لنڈن کی رخصت دی دوسرے دن دوسرے پل پر سے فوج اتر آئی بعد چند روز یکے راجہ پرتاب سنگھ پسر مہاراجہ رنجیت سنگھ دیوان لاہور ہمراہ راجہ دیان سنگھ بھائی ریاست لاہور اور سردار رام سنگھ اتاریے والہ وغیرہ بڑی دھوم سے آکر ملاپس لارڈ کورنوالس صاحب بہادر سے ہمدانگ صاحب سکرٹر اعظم اور مسیح الدین خانساماں کو اپنے روانہ لاہور کیا بیان سے لام تو تا فوجیں جا بجا چلی گئیں لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کلکتہ کو واپس آئے چونکہ شاہ شجاع الملک صاحب برس قبل سے جا بکی خواہ سرکار کمپنی بہادر کا تھا شاہ مذکور چار ہزار اور راجہ شاہ نامبیاد و ہزار

بیتر اوفتر
حکام مختلفہ کے سات
ہین

پری ہیں قریب چالیس جنگ سوار اگر سیدار دانوا لین ہیں کی صبح کو روبلیق بگرام ہوں گے اور صوبہ کابل کو ہوا لہ
کریدوم اور سب ہیں پیادہ ہے اور سیل لیکر کابل ہیں جاوار چاہیں جو کہ ہیں نواب عبدالصمد خان پدر
ہیں کرادہ اور ملاقات نواب حیدر خان اور سلطان اور محمد خان مادر کی اور اس اندفاق کو کری اور عبدالرحمن خان
اور عبدالاسلام خان وغیرہ کہ نوذ دا چاہ پر دے گئے اور سیکو کو ہو کر خاکے برابر کر دیا کہ ہے کابل پہنچ کر سوار
ہندوستان کو کوچ کیا نا شایستہ کہ سیکلوت لیا پہر شہزادہ شہسوار کو تخت پر بٹھلایا ہیں مان قتل کرا چی پر مقام
ہندوستان کو کوچ کیا نا شایستہ کہ سیکلوت لیا پہر شہزادہ شہسوار کو تخت پر بٹھلایا ہیں مان قتل کرا چی پر مقام
سیوہے اور سیا پا کری کابل سے راحت کہ کہ جب علی مسجد پہونچ تو دیکھا کہ اور بھی بہت سے لوگ وہاں جمع
ہو کر رہے ہیں کہ مسکہون نے ایک کرسے قصاب کو زخمی کر دیا جنرل صاحب نے کہا ہاں جہاں تک
عمل بخیت مسکہ والی لاہور کا ہی کا بے نہ کا ہیں بکری حلال ہو کہ ہے اور جب پر کو ہو بچے
محمد اکبر خان کابل ہیں پہرایا اور مسلط ہوا اور شہسوار کا اور پشاور ہے اس ترتیب سے منزلیں کرتے ہوئے
پشاور پہنچی اور وشہرہ اکوڑہ اٹک دریا پار ہوئے ہشتنگر ہشت نگر آباد ریان حسن ابدال
شہسوار جانی اول پنڈی پھر ٹوپ اکر راہ جو توں کی سرا رچی بکہڑ دو میل فلہ پاس ہے دریا
جہلم پر کے کہاری سرائی خواص پورہ رسول نگر پر کنار ہے دریا ہے چناب کے آر پار اس
تاریں ہیں لارڈ کورنہ جنرل صاحب بہادر کلکتہ سے مع عیال و اطفال اسپر دوست محمد خان
کو بھی ہندوستان سے رخصت کر دیا اور افسران سپاہ انگریزی سے مقام مذکور ہے ہوئے

کار ہمسہ جہونز کہ طرف فیروز پور ہے عطف عنان کیا بعد چند ؛

حکام مختلفہ کے

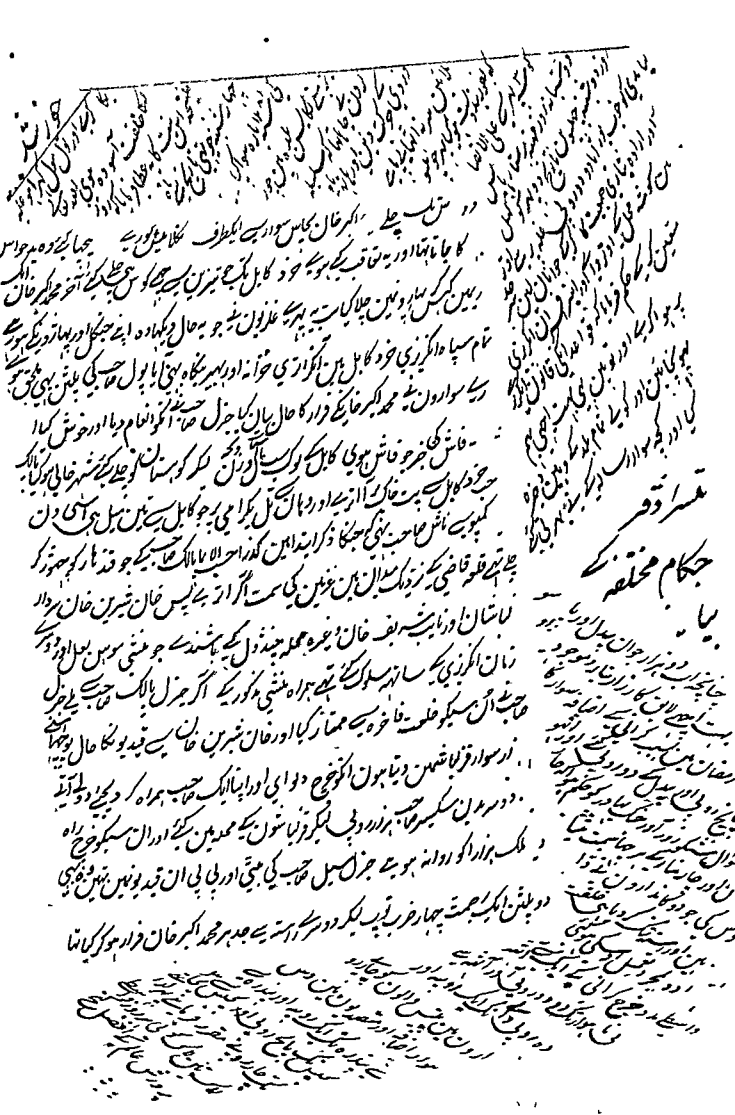

کروا دونگا اور ایک خط خان نیر بیگ کا سردار قوم ہزارہ کو لکھوا کر روانہ کیا کہ اگر زادہ اور اس کے
ہمین اگر تمنے اپنی سرحد سے قید ہو کو جانے دیا تو تمہارا زن و بچہ قتل ہوگا تو وہان رہیگے اور یہان سیاہ اکبری
نیرین کی طرف کا پل کھینچ ہوی اور سامان بار کیا پانچ ہزار غزنی ہر چہار طرف بند ہین کو یہان مار رہے
افسران لشکر بے درون پہاڑون کے کمیان بتھیارین میاد اکوی نکل ہین سے نکل آوے اور جمعیت کو جو
چلتی ہوی ایکے کو بڑہایا اور ایک زن یعنے ثلث کمیو جمعیت پر پہر رکھا تاکوی پیچھا کرے اور دو
سب انکو ایکطرف کو جمع ہوے جنرل ایک صاحب اور جنرل سیل صاحب ایک پلٹن بول صاحب کی اور ایک توپخانہ بندی
مقابل ایکے ایک ٹیکرے پر چڑہا دی انکی جوق بر کو لیا اور کہا ہمارے سر ہین یہ نہین کہ ہم آگے کو بڑہین اور وہ پیچھے
راہ سے پہر آوین اور دم سحر کوچ کیا غزنی پانچ پانچ سو کی ٹکڑی باندہ کر ایکے آگے اور کو یان مارتے
جب بول صاحب کی پلٹن کا کولم پڑا تہا دو چار اوڑ جاتے تہے اور باقی رکے سپاہ پھر دوسرے آتے تہے اور رکے
بڑہے چلے جاتے تہے چار کہڑی دن چڑہا ہوگا کہ محمد اکبر خان چار ہزار سوار سے آیا اور پیچھے غزنیون کے
کھڑا ہوا انہین سے پانچ سو سوار کمور سے دوڑ ایکے آگے اور انگریزی پلٹن پر بندوقین مار کر واپس چلے
گئے اور پھر پانچ سو پھر آئے اور اسیطرح بندوقین خالی کین اور لوٹ گئے جنرل ایک صاحب نے ایک
جمعیت مسی وار کو بھیجی اور ایک جمعیت بندوستانی غلام محمد خان رسالدار کی بلوا کر ان چار ہزار
گلیون کے مقابل کھڑا کین اور وہ بدستور آئے اور کو یان سر کر کے پھر گئے رسالدار نے آواز
دیا جمعیت سب ایکجا ہو کر تعاقب کیے اور ساتھہ ہی ایکے غول ہین گھس گئے اور تلوارین کھینچکر مارنا
شروع کیا سیکڑون کو مار لیا وہ سد ہر نہ پائے منہ پھیر کیا یہ آگے دھر لیے اور مارتے ہوے

دو جنگ تک مقابلہ رہا جب جلو کرتے کرتے وہ پھر دو تین آخر کو ایک سنگ شدت سے بازاری کی
طرف کھود دیکے تیر بارود پھر اگ ہی بھڑ کا اور یہ تو توک ہتھوڑے سے مارے ہے کہ شدید
دو ہزار آدمی غارت ہو کے پھر رستہ ہو گیا بادشاہ دو ہزار آدمی لیکر قدوت سے مقابلہ کیا اپنے ہاتھ
سے تلوار مین لگائین حملہ کو پھیرا جب سری پورش ہوی لوگ اندر دھس گئے فتح جنگ کی شکست ہوی
خان فتح جنگ کو پکڑ کر قید کر دیا پھر کیا بادشاہ آئین عملداری کا ہوا صفدر عبد رسول
قول و قرار کیا ہمشیر اس بیل کی شیر جان ہے لیکر اپنے قید مین رکھا اور چھوڑ دیا ہون لیکر میں مرا رہے
لیے تب یہی رہا کہ آوین ہم اس شخص کو کہ آدمی با وفا اور نمک حلال اتنا ہے ہاتھ سے جانے نہ دیا کیا
یہان آکے صاحب لوگ سب کی خبر خواہی کا قابل ہوے اور سوا اسکے بہت سے کام قدردانی کے گئے جیسا کہ تحریر
ہوا ہے ظاہر ہے اس جنگ مین جسقدر دان کا بندوبست مطابق زر اور جواہر کا فتح جنگ کے زیادہ ہوا تھا اور قید کر ان سب
ایک شکوہ کا مسلمان زیادہ رہا تھا اپنے بہر صورت پہنچے تین فتح جنگ پہونچا یا اور ایک گھوڑے پر
پر انہین سوار کرا کر لے نکلا اور ایک آدمی نہین بچا بس کی نہین ملک کہ جلال آباد کو زور ملک جنرل ایلک صاحب
یکے پہونچا دیا صاحب کو بند فتح جنگ بہت خاطر کی اور ایک ہجوم سردار اپنے خیمہ کے آس پاس انہین
اوتارا اور دو چار آدمی واسطے خدمت کے تعین کیے اور پہرہ و چوکی سے بندوبست رکھا احتشام مہم
کابل یعنی بہ لینا جنرل ایلک صاحب اور جنرل سیل صاحب نے اپنے لشکر کا اور جا
کر کے جمہوریا اس ملک کو اور جمہوریا لانا اپنے قید لیکر کو اور جمہوریا دیا دست
محمد خانکو پس جنرل ایلک صاحب جلال آباد سے چلکر کے بابین کندک فتح آباد کے خیمہ زن ہوے اور وہان

۱۲۴ حوالہ شد حاشیہ
از فتح آباد و اردو ان فتح آباد
بخوبی و فضیلی و مع
دست بدوان سال
احسان و انعام
بقطار اضافہ
ملازمت دیوان محمد
۱۲۴۸
پلٹن ۴ شش دیوان محمد
۱۲۴۸
دارائی
۱۲۴۸
تاریخ
۱۲۴۸
جنرل ولایت
۱۲۴۸
بقطار اضافہ
۱۲۴۸
ملازمت دیوان محمد
۱۲۴۸
پلٹن ۴ شش دیوان محمد
۱۲۴۸
۱۲۴۸
۱۲۴۸

سکہ جاری ہوا چند روز بعد وزیر نے زر و جواہر شاہ شجاع کا شاہ سے طلب کیا فتح جنگ نے خاطر کی کچھ
جواہر بیش بہا اور کچھ کم قیمت عنایت فرمایا اس سے وہ بدمزہ ہوا اور سخت کلفتگو کرنے لگا اسمیں خبر آئی
کہ جنرل پالک صاحب بہت سی جمعیت انگریزی جرار و کرار لیکر داخل جلال آباد ہوئے اس فتح جنگ قوی دل
ہوکر محمد اکبر خان کو تو جواب کورے دیے اور معرفت منشی موہن لعل کے مرزا احسن اللہ بیگ کو ایا وکیل
بہتر ایا اور آنہیں اشرفی راہ خرچ دیکر روانہ کیا یہ ایک قافلہ بانیکی ساتھ راہ راست چھوڑ کر پرانہ و کوہستان
سے جلال آباد کو پہونچے اور پیغام شاہ فتح جنگ کا جنرل پالک صاحب اور جنرل سیل صاحب اور سکیسپر صاحب سکرٹر اور یکر
صاحب کو زبانی بیان کیا پالک صاحب بولے ہمارے کابل کو آنے کا وقت نہیں جنگ کے لازم ہی کہ مالاحصار کو سطح
پر پہنچے اور منشی موہن لعل کو واپس کیے مرزا احسن اللہ بیگ نے منشی نے مرزا احسن اللہ بیگ خان تہیکہ دار شکارپور
اور غلام مرتضے خان تہیکہ دار سبزہ اور شاہ ولیخان تاجر سے تر پانسی ہزار روپی قرض لیکر محمد علی نام قزلباش
کو دیے اور اس سے مہری رسید مرزا احسن اللہ بیگ خان مذکور اور کریارام کی کوایی سے لکھوالی جانیکے
موجب الیچی دیہات بین اطراف کے اسقدر غلہ فراہم کر رکھا اور شاہ فتح جنگ نے پختہ کرنی جنرل پالک
صاحب کی دروازہ سے بالاحصار کے بند کروادیے چار پانچ ہزار آدمی جو ملازم بادشاہ تھے ترخ وبارہ
پر نصب کیے اور شہر کے لوگ طرف محمد اکبر خان کے ہوئے جنگ شروع ہوئی کوپی چلنے لگی بادشاہ نے
خان وخوانین سے کہلایا کہ محمد اکبر خان ہمارا قدیم خانہزاد اور پرورش یافتہ ہی تم اسکی رفاقت
کیون نکرام ہوئے ہو اور ہمین ایذا دیتے ہو آخر مرا ہی خدا کو منہ دکھلانا ہی ہے
تیے عجب زمانہ ہی پالکان چاہیے بیغرض شخص چاہیے لوک کسیکی طرفداری کرین ہمین اسطرح کا

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

ہمین

بالا حصار میں تشریف لائے اور آرام فرما کے بچھلی رات سے اٹھکر حمام کیا اور شاکب پہنے جواہر نما اور حکم
سوار ہونے کا دیا ہنوز رات باقی تھی محل کی پیادوں نے شمع کیا تو کروں نے بھی عرضی کی حضرت بادشاہ
دشمن سے ارادہ فرمایا چونکہ اجل واسکیر تھی بادشاہ نے کچھ خیال نکیا آخر سے قضا جبر نسخ اکثر دانا
چوخواہد از کسی جانش برآرد ۔ دہ برجشمش نہد دیگر دو گوش ۔ یکی برلب نہد کو مہ خاموش کچھ رہی
چوبدار عصا بردار کہ دیشہ و غیرہ پچاس آدمی پانچ سو سوار سواری بگلی راست میں شیخ اللہ داد خان
خان کو بڑی شاہانہ سرجوان بندوقچی قراولین رد آبکر ہاتھی اور بل بگی کے مستعل سب شاہانہ
تہا سواری برابر آہستہ ہی ایک شان سے ہوی بشاکر دیشہ ہمراہ کے بادشاہ زخمی ہوکر گفت سوار
کو دیڑے سوار غریب شکار مارے گئے اور حوال شجاع الدولہ کے بادشاہ کو گھیرے ہر چند وہ فریاد دیڑے
اور بادشاہ نے درگذر اور درگذر پکارا رہے کسو نے پروا نکی قراولین سے پہو نکچا ایک سوار انہیں سے دا
اس احوال سے بادشاہ کے تہا بیشتر اسکے پاس دس پانچ لاک اور نکا جواہر ہوتا ہی سر کا رہتے کے بہانے سے
ہوڑے پر سے اڑا اور بادشاہ کا کلاکا ٹ جواہر جسقدر کہ تہا بہت سے کمر بند باندہ سوار ہوکر نکل گیا
شجاع الدولہ اور باقی اسکے لوگ بہی فرار کر گئے خوب اسکو توڑ خوب لوٹا اور بیخبانی تہا
صبح تک بن جہر ہوی سوار دوڑ کر آئے بادشاہ کو سرکتا ہوا پیچانی نکلا کہ یہ سراج پایا
لاعلاج لاش کو اوتہا بالا حصار میں لائے کفایتے دفنایے جہاں ہوا جو کچھ کہ ہوا وکر سلطنت
فتح جنگ بعد کشتہ ہونے شجاع الملک کے شہسوار نے اتفاق کر کے شہزادہ فتح جنگ کو تخت
اور وزیر دیئے فتح جنگ نے محمد اکبر خان کو وزیر کیا اور اکثر خوانین کو خلعت دیا سلطنت قایم ہوی اور

سب آیا جایا کرتے بعد اسکے سولہ ہزار آدمی جمع کرکے محمد اکبر خان جلال اباد پر آیا جب یہ لوگ خبر کرتے
وہ توپین مار کر شادیتے سیکڑون آدمی قتل ہوتے تھے اور اکثر اندر والے پانچ کمپنیان دو سو سوار دو توپین
لیکر نکلیے اور اور چار کوس اطراف کے کانون مار کر غلہ کا دکو روانہ آیے اسطرح چہار مہینے گذرے اکبر خان
بہت کم ہوا دو صاحب دو توپین اور کچھ سوار پیدل لیکر دو کہڑی رات کے نکلے اور ان پر شبخون مارا سیکڑون
آدمی مار یئے اور باقی اپنا چھوڑ کر جو بھاگے بہت سے دریا کے لنڈھا مین ڈوب گئے چونکہ محمد اکبر خان انہین
بہت تھا ملاحون نے جالمین کر وہ انکطرف عبور کا ہوتا ہی شہلا کر لعان کے طرف نکالدیا وہ پیدل رہ سہ پا
پترین مین جا رہا اور باقی کے سب بھاگ گئے لوگ پیدل آدہی رانگو کا بلین پہونچے اسمین جلال اباد والون
کو بڑی تقویت اور فایدہ کثیر ہوا **ذکر قتل شاہ شجاع** بعد اس کے بہت سے لوگ خصوصا مارکر
دوست محمد خان کی قوم والون نے بادشاہ کو ترغیب دی کہ انگریز غیر مذہب غیر قوم غیر ملک و ملت و دین
ہین اور رعیت کو اپنے ملک و ملک مین کوی جگہ نہین دیتا ہم سب آپکی اطاعت مین حاضر و کمر بستہ ہین کسی
نہ پھیر یئے آپ جلال اباد کو چلیے اور وہان سے بھی سپاہ انگریزی کو مار کر نکالدیا بادشاہ یہ سنکر خوش ہوا اور
بیوفایون انکے چندے طرح دیتا رہا بعد فتح خان وزیر کی بیٹی زوجہ محمد زمان خان کی اور چند بی بیان قوان
شریف لیکر بادشاہ باس آیین اور چادرین پہلایین اور خدا کا واسطہ دیکر بادشاہ سے فرمایا اور قبول
کرکے پیش خیمہ اور جہنڈا باہر میدان مین کھڑا ہوا آپ پانچ ہزار رعیت جرار و کرار سے ہوا دیکھ
سوار داخل خیام ہوے عام خاص سنسنا جا بجا واسطے بندوبست کے دو مرتبہ پہرے سوار اور
پیادون کے کھڑے ہوے مگر عجب اتفاق روزگار جب پہر رات گذری پہر بادشاہ چند آدمیون

حکام مختلفہ کے بیان

فوج تو پے مارے کہ کسی اور شہنشاہ تا نہ پہ چہوت کہیں کا لے آدمی تو بہیں رہے کہ کوئی ایسی مہم
محنت سے خرد کابل کا تسخیر پہنچا وہاں اقبال اکبر جو اولیے مرد اور دانا وزیر ہیں جیسے ہوئے ویسا ہی کیا
کہ ایران ماورالنہر یکہ یہ کوبان کہا تہ ہوگا یہ کہ تو بے پہر تو چوطرف سے مار شروع ہوئی اکبر بندوقیں
سترہ دیکے یہ چلتی ہیں اور وہ تو اور سے ذرا تیر پہ چلتا ہے تہا آیا ایسا کا ہوا لا علاج جو سو ہوئے اکبر اگر
ہوگا جا بتا نہیں ہے جو کثرت رعیت جا نثار دیں رہا کو سو کے ساتھ جمعیت کر کے کسو یکہ یا دن ہلکا کر رہے
اور دو سو تین ہیں سو آدمی جہاں دم نہ لیتے ہیں سر دم ہوگا دا تعہ کا ل ہے تیر ہیں ملک
دو دو کی دیر تھی سب ستر ہیں تام ہوگئے اکبر خان وہ بھی زخمی گھوڑے پر سوار آدمی ذرا کو جلال آباد میں پہنچے
آخر تہ دس حاضری عزت اور آنجہد پی یا اور کچہ منشی الیسی کیا اس ایک آدمیوں
میں محمد اکبر خان پاس جا کر چوکہ قرار دادہ بہی ہمراہ تہا یا ہ ما نکی خان مذکور نہ تہیں
اپنے لوگوں میں لیکر بچا لیا اور سوا لاکہ جمعہ ایک سو کے ہی اکبر خان لوگ اور سو لیکر اور کہانا ہیں
پی پی اور سیل خان کی پی پی اور بنی اور اندر سین خان پی پی اور رہی دیت خان پی پی
قرار داد اور ربط متعینوں کو کابل میں واپس لاکر ایک ایک یہ مکانین اوتار اور برابر کے ایسکے
قدر موافق اوڑنا بچھونا اور پوستین اور بالا پوش مکو دیا اور بہت سی لکڑیاں دلوا دیں
سلکہا دین اور کرم ہوں اور پیراہنی نام ایک ہندی کو دو اسپ خرکری یکے متعین کیا اور
دروازوں پر لوکہ تہلا دینا کوی انکو دانہ دیوے پس شہر میں حکومت محمد اکبر خان اور میں
خانگی ہوی اور بالا حصار میں بادشاہ کی سوا کے محمد اکبر خان بکہ دربار میں بادشاہ یکے

احکام مختصر کے بیان میں

منزل ۱۷ از پنج کروہ

تیسرا دفتر
حکام مختلفہ کے بیان
میں

محمد اکبر خان بیگ جمعت فرمان شریف پڑھکر کہ دو معتمد آدمیوں کے ہاتھ بھیجا دیا اور کہلا بھیجا کہ
ملاقات قرار پائی پس محمد اکبر خان قبل سوار ہوکے مکناتن صاحب کے خیمہ آپ نے چند رفیق اول ہی
پروں بلدہ بل جو بیچ میدان کے تھا سب فوج کو واسطے دغا کے چھپا دیا اور خود تین رفیقوں کو ہمراہ
میدان منتظر اکھڑا ہوا مکناتن صاحب کو اگرچہ منشی ہوسن علی خان کے پیشتر بیان کے ایما کہا تھا کہ اکیلے
بھی امیدوار دغا بازی نکریگا دو سوار تو ضرور معتمد رکھنا صاحب کے رسالہ کے ایک بلتن ساتھ لیکر جہادنی سے نکلے
اور بل جو بیچ میدان اکھڑا اکر کھڑے ہوگئے وہاں تینوں صاحب لوگ ساتھ لیکر آگے بڑھے محمد اکبر خان نے
اکبر خان نے کہا تم ہمارے گھوڑے پر چلو اور ہم تین اسکے گھوڑے پر محمد اکبر خان نے اور
سے کر دیئے ہیں ت ذالکر کینچا پھسکا مار کر جدا ہوگئے محمد اکبر خان نے جھٹ تمنچہ کمر سے نکالکر جھونک دیا اور
سوی نے اسکے ایک تلوار ماریکہ کر پڑے اسنے کلا کات ذالا دوسرے اوپر ایک صاحب کو مار لیا
تو دو رادر محمد اکبر خان بیگ کے نزدیک تھے یہ پہونچے پہونچے تک وہ دو تو
ن کو بھی پکڑ کر دو گھوڑوں پر بٹھا لیے اور مکناتن صاحب کا سر اور دہڑ لیکر اپنے لوگوں
طے پہر رستہ میں انہیں بھی مار کر پھینکدیا اور لاش مکناتن صاحب کی کمان یا لاچو کر
ب جو بندوق چی اودھر سے کودتا ایک گولی مردے کو مار دیتا پہر تو ای شروع
یا دونہیں سب کے افسر مائش جیر صاحب قرار پائے پس محسن بیگ نے انکو ایک کر نل

احکام مختلفہ کے بیان

غیر رقیہ

چین

احکام مختلفہ بنام

حکام متخلصه کشمیر

دوسوار اپنے جمع خوانین ماتحت اور

ف و تھے جمع آپے سکندر رئیس جے

تہیں آن لوگوں کو سمجھ کر وعدہ لام خان نے بشتو میں فحش کیا کہ ایک اسی نکالی کہ ایک سوار کا کام تمام ہو گیا

دوسرا سوار بہاگ محلہ چند دلیں چلیں اپنے صاحب پاس ہی تھے کہا کہ تم میرے ہمراہ بالا میں چلو یہ

وزیر کو جلد رئیس صاحب پاس بھیجو اور ذرہ اگر سپیشت صاحب کہا کہ اگر تو کہ ہو

عظیم ہی اسکو سہال کیا تو مارے جاؤ گے رئیس صاحب نما اور اب کہا بیری کیا ہے

تا تو کچھ یہی ہو تا اسمیں بگڑنے کی بڑی بڑا ہی ہوا رہ تو چلا گیا اور بلو کھر پر

ہے کو لیان چلنے لگیں اور دہی ہی سپاہی بہر کیے جو اندر تھے دے ہی بندوقیں

جو ہا ہی رہے رئیس صاحب کے ہے بندوق ہے لوگ اب رئیس منع کرتے رہے کہ تم مت مارو

ہے کہ صلح ہو جاؤ پھر دروازہ کو آگ کا دی رئیس صاحب مکان کے روبرو اور ایک مکان تھا اسمیں

روپے نقد دے کر ایک فتین دہاں واسطے حفاظت کے تھی مالک مکان کا جاسوس ہو گیا

ضیافت کیا اپنے چاولی کو کہا ہوا تھا اسپر بلوہ کر باہر جو خانہ لوٹ لیا اتنے میں مشہزادہ

فتح جنگ ایک پلٹن اور کچھ سوار ہمراہ لیکر واسطے رفع شر کے نکلا کو یوں سے مار کر آدھی

دی باقی بچے جوان بالا حصار میں پناہ گئے چند کہ شہزادہ فتح کر تا رہا کو نیا سوار و کو

بھی زخمی کر دیے آخر شہزادہ بھی واسطے جان بچانے کے بہا کا دروازہ بالا حصار کا بند

اور جب دروازہ رئیس صاحب کے مکان کا جلکر پڑا اب اندر آنے مع اور دو آدمی رئیس صا

تھے اور آدمے اور مال سر بوٹ لیا پھر شبی ہو من لعل کے کہہ آئے قریب چالیس ہزار روپے کے

جو کابل سے نو کوس کا فاصلہ رکھتا ہے اتروں کو بھر دیا اور سب لڑنے والے اپنے اپنے مورچہ پر مستعد جنگ ہوئے
اور دو ایک بندوق کر دی اور جملہ خوانین بلدۂ کابل کے مع سپاہ وغیرہ بلکہ ادنی اعلی سب مل کر ایک عرضی
عبد الصمد خان اچک زئی کی کسی انگریز کی کمر حاکر بیٹھ رہی تھی وہ سب سے زیادہ ناراض تھا اسنے اور عبد الاسلام
خان اور امین اللہ خان نوکری وغیرہ روسا کابل نے مشاورہ کیا کہ سب ملکر بلوہ عام کرنا جو فرنگی انگریز ہیں
ہیں انکو مار ڈالنا چاہیے جمعیت انکی تو ہم سب فراہم کر لیگے کوہستان کو چلے جانیکا رئیس خان صاحب
ایک پلٹن زنبٹن یعنی تروپن ولایتی جرنیل صاحب افسر کی اور ایک پلٹن ہندی نوک صاحب کی دو توپخانہ
بارہ سی سوار ہندوستان کو روانہ کیے اور اسکو حکم دیا کہ بچہ مازو اور سہ دارینزن کی پیشہ کرتے ہوئے جاوے
جمعیت جب دشت پیت خاک پر کہ آٹھ کوس ہے پہونچی دو رگدن جنکو خود کابل کو توپوں سے توڑ کر اندر
جا اتری پٹھان سب دیوانے پہاڑوں میں چھپ کر آسرے سے تمام رات کو یلغار مارتے رہے صبح نوک صاحب
پلٹن تو وہیں رہی اور کورون کی پلٹن پلٹ کر پھر بیت خاک میں آتری پانچ دن تک رسد کا انتظار
صاحب کا بتا کہ وہ آویں اور حکم فرماویں تو آگے کو چلیں پلٹن صاحب رنگ اہل کابل کا بدلہ ہوا
مل کیا اور پلٹن کو اب کہلا بھیجا کہ تم آگے بڑھ کر تیرین والوں کی پیشہ کرو ہم بھی آتے ہیں
جا کر خوب لڑے تیرین کی کڈھی پلٹی اور غلزیوں کو بھگا دیا ذکر قتل رئیس صاحب
رمضان ۱۲۵۸ بارہ سی ستاون ہجری مطابق ماہ نومبر ۱۸۴۱ اٹھارہ سی اکتالیس عیسوی بلدۂ
سب بلوہ عام ہوا دکانیں بند کر دیں رعایا پر ایا وغیرہ سب ہتیار بندہ کر مستعد مار ڈالنے کے ہو گئے
امین اللہ خان نوکری اور عبد الصمد خان اچک زئی اور عبد الاسلام خان کہ یہ بھی لوگ بالی

احکام مختلفہ کے بیان میں

دادیا اور آپ پاتہہ میں پاتہہ دوست محمد خان کا لیکر خیمہ تک پہونچادیا اور زوجہ کو امیر مذکور کی جو والدہ
محمد اکبر خان کی تھی مع عیال و اطفال کے شہر میں بلوا کر خیمہ میں اتروادیا اور ایک پلٹن کو رد کی
اطراف کبڑا کر دادی اور ہر روز ضیافت بھجوا دیتے رہے چند روز میں امیر مذکور نے اپنے کہا کہ میں کابل
نہ ہو نکا ارادہ لدیسا ہی کر دکان اکبر زئی مع عیال و اطفال و مال و متاع کے معہ الیہ کو دو پلٹن اور
ایک رسالہ ساتہہ کر کے روانہ ہندوستان کیا امیر صاحب نزلین کرتے ہوئے رسول کر قصور فیروز پور سے داخل
لدیسا نہ ہوئے وہاں جتنے کہ مکان شاہ شجاع کی بود و باش تھے وہ سب امیر صاحب کے سپرد ہوئے پس کلکتہ سے لارڈ
نگلنڈ صاحب بہادر نے مجیدہ امیر معزالیہ کو عزت و توقیر سے طلب کیا امیر دہلی و اکبرآباد و کانپور و الہ آباد و بنارس
مقصود آباد کی سیر کرتا ہوا کلکتہ کو پہونچا لارڈ صاحب بہادر نے اور چالیس ہزار روپیہ ضیافت کے دیئے اور کئی
کے انواع و اقسام سیر اور عجائب تماشے دکھلائے اکبر زئی عجائب خانوں کے دیکھا پھر روانہ کر دیا
جوع کرتا ہوا مین پھر طرف مضمون بالا کے ذکر سلطنت شاہ شجاع الملک بلدہ کا تھا مین
رہوئے امیر دوست محمد خان کے واضح ہو کہ جب صاحب افسران اکبر زئی جیسا کہ گذرا
شجاع بادشاہ مستقل ہوئے اور نظام الدولہ وزیر دہ دربار کرتے امورات مملکت کو بنظام دے
مندار بغاوت کرتا فوج اکبر زئی جا کر اسکو گرفتار کر لائی چنانچہ ایک بار امیر صاحب والی کابل
کی جمعیت کئی آئی ہوئی اسنے بھی آچا مقابلہ کیا آخر کار مار اکیا پس دہ ہزار کے
مان کابل سے تہہ سر کردگی زبون صاحب وغیرہ کے قانون اکبر زئی پر تیار ہو کر
جانبازان اور ایک کا نام رسالہ سربازان رکھا کیا اسکو دو اڑائی سال کا عرصہ

اس طرح خام کو اگر عمدہ کیا تو ایسی ہوئی کہ شیلی صاحب ہر چیل قدر صاحب سوا لاکھ اور دو ہزار حصہ
انگریزی سے مارے گئے قلعہ سر ہوگیا امیر دوست کو رسمع اپنے رفقا کے نکلکر ایک کوہ پر کہ دریہیں جا چھپا دیکھ رہا
رہنا اور اگر ایک مشین مارنا شعار اپنا کیا حتی کہ سپاہ انگریزی تنگ آئی جب دس بارہ جوز اس طرح گذرے
دیکھ کر میر صاحب کو یہی چیز رہنے سے رنج ہوا کہ بعد انہیں آباد اور دیکھ مقابلہ کیا وہ جو لوگ بالائی امیر گور سے آئے
تھے قرار کر گئے کہ مسترسی آدمی اہل قرابت سے جو تھے آگر سالہ پر کھوڑے چلا دیئے اور شیشہ زنی شروع کی
دوست محمد خان فرزندان اور برادر زادگان کو للکارتا تھا کہ ہاں بچہ ہا بزنید و رانید غرض جو رہے حرم
بیگ کے آپ یہی زخمی ہوگئے آخر کار کوہ پر کچھ بھاگ گئے بندہ دوست محمد خان تنہا ایک گھوڑے سے تیار یا تنہا
ہوا طرف کابل کے راہی ہوا اور چار دن کی راہ یک روز میں طے کر کے کابل کو پہنچا اور سیدھا داخل حصار
ہوگیا پس دو گھڑی رات ہوئی تھی کہ دروازہ پر کشن چند جگت آباد اور گھوڑے کو وہاں چھوڑ کر ہر چند کہ ہر دوار
بیگانہ تار دیا دلبرانہ اندر ہوگیا اور دروازہ کشن چند کے سامنے بند کر گیا ہوکر پہرا نہ رہا کشن چند جگت کیا تم کون
امیر دوست محمد خان پس کشن چند او تنہا اور غلکیر ہوگئے اور کرسی تک نہ بچھائی لاچار کھڑے اور بیٹھے اکرام کیا
اور چونکہ فیاض سکندر برس چند امیر مذکور سابق میں دیتی تھی انہیں جتنی لکھی کہ تمہارے دوست
دوست محمد خان ہمارے پاس آئے ہیں جلد آدمی بھیجو پس علوس امیر مذکور نے تلوار اپنی کمر سے کھولکر
دروازہ کشن چند کے رکھدی اور کہا کہ آجکل ہم نے باندا ہا ہے آپ اسکو رکھئے کشن
چند نے تلوار لی اور آپ اونچہ کر پہر کمر سے امیر دوست محمد خان کے باندھے اور کہا کہ آپ
آئے اپنی خوشی سے باندھے اب طرف سے سرکار انگریزی کے باندھئے پہر ایک خیمہ استادہ

فروشندہ جایی
تیسرا دفتر
حکام مختلفہ کے بیان میں

روادیا اور آپ پاتہہ مین تہہ دوست محمد خان کا لیکر خیمہ تک پہونچادیا اور زوجہ کو امیر مذکور کی جو والدہ
محمد اکبر خان کی تہی مع عیال و اطفال کے شہر سے بلوا کر خیمہ مین اتروادیا اور ایک پلٹن گورکہی
اطراف کبڑا کر دادی اور ہر روز ضیافت بہجوا دیتے رہے چند روز مین امیر مذکور نے اپنے کہا کہ مین کابل
نہ ہونگا ارادہ ہندوستان کا ہی سر کرونگا اگر زئے مع عیال و اطفال اور مال و منال کے معزالیہ کو دو پلٹن اور
ایک رسالہ ساتہہ کر کے روانہ ہندوستان کیا امیر صاحب منزلین کرتے ہوئے رسول پر قصور فیروز پور سے داخل
لدہیانہ ہوئے وہان جتنے کہ مکان شاہ شجاع کی بود و باش تہے وہ سب امیر صاحب کے سپرد ہوئے پس کلکتہ سے لارڈ
کلنڈ صاحب بہادر نے مجیدہ امیر معزالیہ کو عزت و توقیر سے طلب کیا امیر دہلی و اکبرآباد کانپور و الہ آباد و بنارس
مقصود آباد کی سیر کرتا ہوا کلکتہ کو پہونچا لارڈ صاحب بہادر سے ملے اور چالیس ہزار روپیہ ضیافت کے دیئے اور کئی
کہے انواع و اقسام کے سیر اور عجایب عجائب چیزین اگرزی عجایب خانون کے دکہلا پہر روانہ کردیا
ب جوع کرتا ہوئین پہر طرف مضمون مالا کے ذکر سلطنت شاہ شجاع الملک بلدہ کا تلین
قرار ہوئے امیر دوست محمد خان کے واضح ہو کہ جب سعادت سے افغان اگرزی کے جیسا کہ
جاع بادشاہ مستقل ہوئے اور نظام الدولہ وزیر دہ دربار کرتے امورات مملکت کو انتظام دیتے
مندار بغاوت کرتا فوج اگرزی جاکر اسکو کرفتار کرلاتی چنانچہ ایکبار امیر صاحب والی کابل
کی جمعیت کئی آئی ہوئی ہے یہی اچہا مقابلہ کیا آخر کار مار اگیا پس دہنرے کے
ان کابل سے تہہ سر کردگی زبول صاحب وغیرہ کے قانون اگرزی پر تیار ہوکر
جانبازان اور ایک کا نام رائے سپہ بازان رکہا گیا اسکو دو از ائی سال کا عرصہ

حکام مختلفہ کے بیان
تیسرا دفتر

تیسرا دفتر
حکام مختلفہ کے بیان میں

اس قلعہ خام کو اگر محاصرہ کیا تا ای ہوئی کشتی صاحب ہر اجمل قدر صاحب سوا لاکھ اور دو بیس صاحب
کو تیری سے ماریکے قلعہ سر ہو گیا امیر مذکور سمع اپنے رفقا کے نکلکر ایک کوہ پر کہ دریہیں جا چھپا و
رہنا اور اگر ایکے شبخون مارنا شعار رہا تاکہ حتی کہ سپاہ اکبری تنگ آئی جب سن بانجھ ذرا اس طرح
اکبر و امیر مذکور یہی چاہتے رہتے سے زیج ہو کر بیدا نہیں آیا اور دونکو مقابلہ کیا وہ جو لک بالای امیر مذکور رہتے
چاہتے قرار کر کے کہ سنسر کسی آدمی اہل قرابت سے جو تیرے آکر سایہ پر کھوڑے چلا دیئے اور شبخون زنی شروع کی
دوست محمد خان فرزندوں اور ارادر زادوں کو للکارتا تھا کہ ہاں بچہ بازید و رایندہ غرض جو رہے
چاہتا کہ آپ یہی رضی ہو گا آخر کار کیا مر گیا یہاں کے زندہ دست محمد خان تنہا لاکھ کھوڑے سے سیاہ یا مذا
ہوا طرف کابل کے راہی ہوا و چار دن کی راہ ایک ہی روز میں طے کر کے کابل کو پہنچا اور سیدھا داخل حصار
ہو کر پاس دو کہڑی رات ہوئی تھی کہ دروازہ پر کشتن شاہ جگ آیا اور کہوڑے کو وہاں چھوڑ کر ہر چند کہ پہرہ دار
پکارتا رہا دبرا نہ اندر ہو گیا اور ورود کشتن شاہ جگ سا پہنچ میر بیگ کہتا ہو کہ پسر ما ہنوز ہا کشتن شاہ جگ کہا ہو گیا
امیر دوست محمد خان پاس کشتن شاہ جگ او تیغ او غلکیر ہو کر اور کرسی پہ ما تھ پہ سلام کیے اور بہت اکرام لا شہا
اور چونکہ جانبین سکندر رسن شاہ جگ اور امیر مذکور سابق میں دوستی تھی اور نہیں چشمی لکھی کہ تمہارے دوست
دوست محمد خان ہمارے پاس آئے ہیں جلد آدمان بیں طویل امیر مذکور نے تلوار اپنی کمر سے کھولکر
دور و کشتن شاہ جگ کے رکھدی اور یہ کہا کہ آجتک ہم بچہ ہا ندہ ہا اب آپ اسکو رہیئے کشتن شاہ
صاحب تلوار لی اور آپ اوٹھ کر پہر کمر سے امیر دوست محمد خان بیکے باندھے اور یہ کہا کہ شاباش
آپنے اپنی خوشی سے باندھے اب طرف سے سرکار اکبر زی بیکے باندھیئے پہر ایک جمعہ ہتا دہ

چھوڑ دیا اور سب واپس چلے گئے پس دوست محمد خان دریا کو عبور کر کے بلخ میں پہونچا وہاں دیکھا تو قبایل
بنا بئے سیر و ایلی حاکم بلخ وہاں کے استفسار کیا وہ بولا نواب جبار خان بہادر کے تمہارے اپنے لیکر چلا گیا
جب اور دن سے دریافت کیا تو معلوم ہوا کہ وہ قید میں سردار ان انگریزوں کے ہیں جبار خان اگرچہ بظاہر خاطر
میں دوست محمد خان کی بلخ کو آیا تھا لیکن پوشیدہ سرداران انگریزوں کے ملا ہوا تھا اس لئے کہ جوان بیشا اسکا لڑکا
میں واسطے تحصیل علوم انگریزی کے رہتا تھا اور میں سورو پی ماہوار سرکار نامدار انگریزی سے ملتی جاتی
تھی پس بعد روانہ ہونے دوست محمد خان طرف بخارا کے قبایل کو خان مذکور کے گرفتار کروا دیا لیکن جبار خان انگریز نے
انہیں عزت سے رکھا اور ہزاروں روپے سے جو گیران خرچ اور اخراجات کے رہے اور جبار خان سے کچھ کسو
یا اور وہاں بخارا میں بعید قرار دوست محمد خان کے شاہ بخارا نے محمد اکبر خان کی تشہیر کی مشکین پسند ہوا کر
بازار میں پھروایا اور منادی کی کہ جو کوئی نیکی کا بدلہ بدی کرے سزا اسکی یہی اور سخت قید
والی حاکم بلخ نے سب سرانجام سفر کا کہوتر سے بنا پوشاک وغیرہ سے آمادہ کر کے کئی ہزار طلا کے
حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے نام کا ہوتا ہی اور قیمت اسکی آٹھ لاکھ روپے واسطے خرچ کے دیئے اور کہا
کر کے دوست محمد خان کو روانہ کابل فرمایا واضح ہو کہ جب دوست محمد خان قریب حدود کابل
ور دوسگر فرزند بھیجے لواحق قدیم رفیق وغیرہ انکر امیر سے امیر مذکور متصل چہار یکار کے
ام میں اترا وہاں دو چار سو آدمی اور بھی شریک ہوئے خبر جو کابل میں پہونچی کہ امیر
ن ارادہ سے جنگ کے چہار یکار پر انگریزی ایک رسالہ ہزار سوار کا مع توپخانہ وغیرہ ہمراہ دیکر روانہ کیا پیادہ انگریزی

شاہ بخارا کے دلیروں کے قبضہ اگیا پس اگر وہ سردار اپنی زبان میں پاس کیا یہ بادشاہ تو مارا
ایک فقیر کے جس آتا ہوں کہ مارکر کہا کہ بادشاہ ہیں ہو جاؤں اتفاقاً اس دار میں اگر ایک
اتفاقی زبان جانتا تھا اپنے بعد رحمت کے حلو ہیں عرض کی کہ اے محمد اکبر خان آپ
تھا اور شاہ پنہ سکتا اپنے دربار موقوف کر دیا دوست محمد خان نے جانا اور یہ دو باب
کے اردگرد طرف بلخ چل نکلا بادشاہ کو جو خبر ہوئی ایک سپاہی کی کہ ہزار سوار کے ساتھ
دیکھا واسطے تعاقب کے روانہ کیا اور اس کہا کہ اندھوں کو گرفتار لے آوے نہیں تو ان کے
ہو کر پیچھے تلہ سر اسٹر اذبکوں کے جا کر انہیں گھیر لیا اور اس کہا کہ چلو تمکو بادشاہ
پڑے دو چار اذبک مارے اور تم تو اتنوں نے بھی تیغ زنی کی اور بچاس ساٹھ آدمی مار کر دونوں بادر
بیٹے کو گرفتار کر لیا اور بادشاہ پاس اپنے لے آئے بادشاہ بند اندھوں کو جدا جدا قید کیا
پہنچے بعد دوست محمد خان نے ایک قافلہ ہاشمی سے سازش کی اور دار الحکومت کو تصرف کے ارادے سے
اندھیں سے نکلا اور قافلہ سے آملا قافلہ ہاشمی اودے ایک کجاوہ میں بیٹھا کر دروازہ ہرات بادشاہ
نے سنکر چند سوار دوڑا دیئے کہ دوست محمد خان جانے پاوے پھر دسکر کہ یہ لے آوین چنانچہ وے سوار
آئے اور قافلہ میں تلاش کرنے لگے قافلہ ہاشمی نے کہا دوست محمد خان اس قافلہ میں نہیں ہے
کجاوے انہیں دکھلائے جسمیں کہ دوست محمد خان نہا تھا نوبت اس کجاوہ کی پہونچی تلاش کرنے لگے
جو دیکھا جو کہ وہ مخنث تھا اور ہر دسا دیئے رہا اب کہ یہ شخص نہا دوست محمد خان نہیں ہے
وہ نہیں اسواسطے کہ وہ مرد ضعیف ریش سفید نہا یہ مرد جوان سیاہ ریش ہی کے ہی اور ہو گا

چھوڑ دیا اور سب واپس چلے گئے پس دوست محمد خان دریائے عمو سے عبور کر بلخ مین پہونچا وہان دیکہا تو قبایل از
بنا بئے سر والی حاکم بلخ وہان کے استقبار کیا وہ بولا نواب جبار خان بہای تمہارے لینے لیکر چلا گیا
جب اور رون سے دریافت کیا تو معلوم ہوا کہ وہ قید مین سردار ان انگریزون کے ہین جبار خان اگرچہ بظاہر
ہین دوست محمد خان کی بلخ کو آیا تہا لیکن بوشیدہ سردار ان انگریزون سے ملا ہوا تہا اس لئے کہ جوان بیتا اسکا لالہ بیا
ہین واسیطے تحصیل علوم انگریزی کے رہتا تہا اور ہین سورو پی ماہوار سرکار نامدار انگریزی سے ملتی جاتی
تہی پس بعد روانہ ہونے دوست محمد خان طرف بخارا کے قبایل کو خان مذکور کے گرفتار کروا دیا لیکن جبار خان انگریز نے
انہین عزت سے رکہا اور ہزارون روپے سے جبر کیران خرچ اور اخراجات کے رہے اور جبار خان سے کچہ کسو
نکیا اور وہان بخارا مین بعد فرار دوست محمد خان کے شاہ بخارا نے محمد اکبر خان کی تشہیر کی تشکین بندہوا کر
راستہ بازار مین پہروایا اور منادی کی کہ جو کوئی نیکی کا بدلہ بدی کرے سزا اسکی یہ ہے اور سخت قید کیا
پس سر والی حاکم بلخ نے سب سرانجام سفر کا کہوڑے پنار پوکنات وغیرہ سیاہ کر کے کئی ہزار طلا کے بہیجا
کہ اسپر سکہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے نام کا ہوتا ہی اور قیمت اسکی آٹہ روپے واسیطے خرچ کے دیئے اور کہا
سوار ہمراہ کر کے دوست محمد خان کو روانہ کابل فرمایا واضح ہو کہ جب دوست محمد خان قریب سرحد کابل
کے پہونچا اور دوسکر فرزند بہتیجے لواحق قدیم رفیق وغیرہ انکو امیر نے واسیطے امیر مذکور متصل چہاریکار کے
ایک قلعہ خام مین اتارا وہان دو چار سو آدمی اور بہی شریک ہوے یہ خبر جو کابل مین پہونچی کہ امیر
دوست محمد خان ارادہ سے جنگ کے چہاریکار پر آنکر اترا ہی لارڈ کمشنر صاحب نے سکندر صاحب
کو دو پلاٹن انگریزی ایک رسالہ ہزار سوار کا مع توپخانہ وغیرہ ہمراہ دیکر روانہ کیا جبانکہ یہ

شاہ بخارا کے دلیل لوگ سے بعض اگر پس اکبر و سر دربار اپنی زبان میں پارسی کہا یہ بادشاہ تو داند
ایک فقیر کہ چین آہی کہ ہے مار کر بہانگا بادشاہ ہیں ہو جاؤں اتفاقاً اس دربار میں ایک
اتفاقی زبان جانتا تھا اسنے بعد رخصت کے خلوت میں عرض کی کہ آج محمد اکبر خان آپ
تنہا اور شاہ نے سکر اپنے دربار موقوف کر دیا دوست محمد خان نے جانا اور وہ دونوں
یکے اور بگے دفعت طرف پلچل بگلا بادشاہ کو جو خبر ہوئی ایک بگ شاہی کو کہ ہزار سوار سے افغر
دیکر واسطے غائب کے روانہ کیا اور اب کہا کہ اندونوں کو پکڑ لے آوے سے نہیں تو اپنے
ہو کر ہیشے تلوار سر دار اڑا دے انکوں کے حال نہیں کہ اور اب کہا کہ چلو تمکو بادشاہ بلوایا ہے جب سے پہنچ آپ اور
پہنچے دو چار ڈنکا رہ گئے تو انہوں نے بھی تیغ زنی کی اور پچاس ساٹھ آدمی مار کر دونوں بار اور
نکلے کو تیار کر لیا اور بادشاہ پاس اپنے لے آئے بادشاہ نے اندونوں کو جدا جدا پھر کہی
پہنچے کہ بعد دوست محمد خان نے ایک قافلہ باشی سے سازش کی اور دارچینی کو خضاب کے لیکر کہ
اندہیں کے نکلا اور قافلہ سے آگے قافلہ باشی اوسے ایک کجاوہ میں بٹھلا کر دروازہ ہوا بادشاہ
نے سنکر چند سوار دوڑائے کہ دوست محمد خان جانے پاوے پھر دیکھا کہ یہ لے آوین چانچہ وے سوار
آئے اور قافلہ میں تلاش کرنے لگے قافلہ باشی نے کہا دوست محمد خان اس قافلہ میں نہیں ہے
کجاوے انہیں دکھلائے جسمیں کہ دوست محمد خان نہ تھا پھر تو ہوت اس کجاوہ کی بھی بخوبی تلاش گذاری
پھر جو دیکھا جو کہ وہ مخنث تھا اور یہ مرد سادہ ہے یہ دیکھا کہ یہ شخص نہ یہ دوست محمد خان نہ تو ہمیں
وہ نہیں اسواسطے کہ وہ مرد ضعیف ریش سفید تھا یہ مرد جوان سیاہ ریش ہی کہی اور ہو گا

قایم ہوئی اور شہزادہ تیمور شاہ کو روانہ قندہار کیا صفدر جنگ زیر حکومت پڑے بہائی کے رہا یہاں

کیفیت امیر دوست محمد خان کی سنا جاتی ہے امیر دوست محمد خان کی لڑائیکا بیان واضح ہو کہ

امیر دوست محمد خان نے کابل مین جو خبر آنے شجاع الملک کی مع سپاہ انگریزی متواتر سنی تھی مقابلہ
کی اپنے مین بنائی مع سردار محمد اکبر خان وغیرہ لواحقوں کو اپنے لشکر اول بھیجا بہت سی صعوبت سے جہاز یکا اور کوہ
بابیان کے طرف چلا کیا تہا پس وہان سے بخارا شریف کا ارادہ کر کے بلخ کو روانہ ہوا جب قندوز مین پہنچا حاکم
سردار وہان کے بیشوا آکر ملکیا اور ضیافت کی دوست محمد خان بعد چند روز کے مرخص ہو کر بلخ کو آیا امیر وہان جو
وہان کا تہا چند منزل آگے لینے کو آیا اور بہت تعظیم سے لیکیا ضیافت کی اور نقد و بارچہ وغیرہ سے مسلوک ہوا دوست محمد خان
نے وہان طرح اقامت کی ڈالی چند روز کر آسودہ ہوا پھر قبایلوں کو سرانجام دیے ماہ بہای نواب حاجی خان کے کر بلخ مین
چھوڑ مع اکبر خان سرانجام رفیق تہا وہان سے عبور کر کے طرف بخارا کے کوچ کیا بعد طی منزل کے جب وہان پہنچا بادشاہ
بخارا کے کسی امیر کو واسطے استقبال کے بہیج کر اعزاز و اکرام سے اوتارا اور جب حاضر دربار ہوئے اقسام
مع تمام رفیقون کو خلعت دیا اور احوال چھوڑ دینے کابل کا پوچھا دوست محمد خان عرض کی کہ
سرکردگان انگریزون نے حمایت کر کے شاہ شجاع کو کابل کے تخت پر بٹہلا یکو لے آیا ہی سبب
استعانت آپکی چاہتے ہین بادشاہ نے کہا البتہ تخت اسکے باپ دادا کی جاگہ ہے اور وہ اسکا مستحق
ہی حق بحقدار رسید لیکن حمایت سرداران انگریزون کی نہ آنا تہا یہ برا کیا چونکہ تم مسلمان ہو
اور ہم بہی مسلمان تمہاری کمک کرنی ہمین ضرور ہی چند روز توقف کرو کچہ جمعیت فراہم کر کے ہمراہ
کر دینگے جاو اور انکو شکست دیکر نکالدو و چونکہ محمد اکبر خان حاضر نہا اسکے تئین رنجیدہ ہوا اور طرف

حکام مختلفہ کے بیان

شاہ بخارا کے دلیں اور بیٹے بھی آگیا۔ پس اگر وہ سردار اپنی زبانیں بادشاہ کے آگے کہہ
ایک فقیر کے چھپن آیا ہی اور ہمارا بادشاہ ہمایوں اتفاقاً اس دن ہمارے
اتفاقی زبان جانتا تھا اپنے بعد رات کے خلوت میں عرض کی کہ آج محمد اکبر خان آپ کے
بادشاہ نے سنکر اپنے دربار موقوف کر دیا دولت محمد خان نے جانا اور یہ دونوں
دیکھ واسطے غائب کے روانہ کیا اور اب کہا کہ چلو بادشاہ نے بلایا ہے جب
ہوکر بیٹھے تھے سردار نے ان کو ان کے حال کہہ کر اور اب کہا کہ چلو بادشاہ نے بلایا ہے جب
پہنچے کورنش بجا لائے اور بادشاہ پاس اپنے بلا آئے بادشاہ نے اندر دونوں کو
پہنچے کے بعد دولت محمد خان نے ایک قافلہ ہاشمی کا سنا اور ہاشمی کو خطاب کے
نہ دیں سے نکلا اور قافلہ بے آلا قافلہ ہاشمی اوسے ایک کجاوہ میں بٹھلا کر روانہ ہوا
بادشاہ نے سنکر چند سوار اور روانہ کئے کہ دولت محمد خان جاتے پاوے پھر دیکھ کر
آوے اور قافلہ میں تلاش کرے کہ قافلہ ہاشمی نے کہا دولت محمد خان اس قافلہ میں
کجاوے انہیں دکھلا دیئے جسمیں کہ دولت محمد خان تھا جو نوجوان اس کجاوہ کی
کو دیکھا جو کہ وہ مخنث تھا اور بیمار سا وہ بے ریا اب کہ یہ شخص شاہ دولت محمد خان
نہیں اسواسطے کہ وہ مرد ضعیف ریش سفید تھا یہ مرد جوان سیاہ ریش ہی کی اور ہو کا

ہم ہوئی اور شہزادہ تیمور شاہ کو روانہ قندہار کیا صفدر جنگ نے زیر حکومت پڑے بہائی کے رہا ان یہاں

کیفیت امیر دوست محمد خان کی سنا چاہیے امیر دوست محمد خان کی لڑائیکا بیان واضح ہو کہ

امیر دوست محمد خان نے کابل مین جو خبر آنے شجاع الملک کی مع سپاہ انگریزی متواتر سنی ہات مقابلہ

کی اپنے مین بنائی مع سردار محمد اکبر خان وغیرہ لواجھو کو اپنے لشکر اول بھیجا بہت سی صعبت سے چہاریکار اور کوہ

بابیان کے طرف چلا کیا نہا پس وہان سے بخارا شریف کا ارادہ کرکے بلخ کو روانہ ہوا جب قندوز مین پہنچا راجا مالان

سردار وہان کے پیشوا آکر لیگیا اور ضیافت کی دوست محمد خان بعد چند روز کے مرخص ہو کر بلخ کو آیا امیر والی جون محمد خان

وہانکا تہا چند منزل اگے لینے کو آیا اور بہت تعظیم سے لیگیا ضیافت کی اور نقد و پارچہ وغیرہ سے مسلک ہوئے دوست محمد خان

نے وہان طرح اقامت کی ڈالی چند روز کہ آسودہ ہوا پھر قبایلون کو سر کرنے کے واسطے مادیہای نواح جا خالکے کر بلخ مین

چھوڑ مع اکبر خان سرانی رفیق تہا دریا کے عبور کرکے طرف بخارا کے کوچ کیا بعد طی منزل کے جب وہان پہنچا بادشاہ نے

بخارا کے کسی امیر کو واسطے استقبال کے بہیج کر اعزاز و اکرام سے اوتارا اور جب حاضر دربار ہوئے اقا

مع تمام رفیقون کو خلعت دیا اور احوال چھوڑ دینے کا بلکا پوچھا دوست محمد خان عرض کی کہ

سر کردگان انگریزون نے حمایت کرکے شاہ شجاع کو کابل کے تخت پر بٹہلا نیکو لیے آتا ہی ہم

استعانت اپکی چاہتے ہین بادشاہ نے کہا البتہ تخت اسکے باپ دادا کی جا ہے اور وہ اسکا مستحق

ہی حق بحقدار رسید لیکن حمایت سردارن انگریزون کی نہ آنا تہا یہ برا کیا چونکہ ہم مسلمان ہو

اور ہم بہی مسلمان تمہاری کمک کرنی ہمین ضرور ہی چند روز توقف کرو کچہ جمعیت فراہم کرکے ہمراہ

کر دینگے جاو اور انکو شکست دیکر نکالدو و چونکہ محمد اکبر خان حاضر تہا اس تجویز رنجیدہ ہوا اور طرف

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

اوان یونان زہرہ جبین
بزم افضل فراز ہم کام نگاہ خلق بزمی
پہر پہ چرخ ہشتم ز کون مکانت جو دولت
زمین پہ نام شہ ایک دو جو اقبال
عاشق نہال کل مہم اکبر قدیم یار دل آرام
کمال بادشہی دولت کیان اور بہی او
فلک چون شفقی کرہ ماہ بیکر خانم قبا
دوتا نش کی اور موتون کا دو سلسلہ تو دہار

و سردار محمد حیدر خان حقیقی بهایی محمد اکبر خان کرفتار ہو کر آیا اسکو سرکشی کمان اکبر زوال

حضرت تمام نظر بند رکھا اور آپکے کوچ کیا جبکہ لاہور میں قیام تھا بین مہارا جہ بخیت سنگھ اور لارڈ کمنگ صاحب

کے صلاح ہوئی تھی تو یہ بات مقرر ہوئی تھی کہ کماش صاحب مع سپاہ انگریزی شاہ شجاع الملک کو لیکر

پہاڑ پشور اور اصد پور رضا پور ملک نواب پالی اور وہاں سے سیدھا کوٹ تاوہی اور سکھر اور قلعہ

سے عبور دریا سے سندھ کا رکے تھکار پور اور بہاولپور شہر ڈیرہ اور ملتان پہنچ کر سلطان خضر خان

کو ہمچھس اور بخشے کمان وہ صاحب مع ہیئت سپاہ ہمراہ ڈیرہ تیمور شاہ کلان کو شاہ شجاع الملک

ہوئے ڈرہ جبکہ اراہ سے داخل کابل ہوں اس واسطے کہ تیمور شاہ کی والدہ خزانہ غان آفریدی اب اس

طرف اپنے فریدی پٹھان اور ہمند اور غلک اور اڑا ہوئے اور یوسف زئی کے سردار انکو مہمانس کرکے مقید

برادر بادشاہ کے کرتے ہوئے آویں جس وقت کہ ایلچی اور فوج شہزادہ تیمور شاہ جبکہ کی راہ سے بادشاہ شجاع قندھار

کی راہ سے ایلچی اور فوج داخل کابل ہوئے چونکہ میدان خالی تھا دوست محمد خان اور محمد اکبر خان

اول ہی نکل گئے تھے بادشاہ بتخت پر جلوس فرمایا کماش صاحب اور سکندر برنس صاحب اور

بخشی دیدہ صاحب اور بخشی جانسن صاحب اور میجر نات صاحب وغیرہ جملہ افسران انگریزی بتذمین

قندھار بادشاہ نے ان سب صاحبوں کو خلعت فاخرہ سے بحر مراتب سرفراز کیا اور نیز سردار غلام محمد خان اور امین اللہ خان لوگری اور عبد اللہ خان چک زی اور خان شیرین

خان وغیرہ سرداران قزلباش بارہ ہزار خانہ مشہور بغلام خانہ سپہسالار تذمین درگاہ خلعت

سرفراز و ممتاز ہوئے کماش صاحب نے نظام الدولہ کو خلعت و زرتار کا دلوایا سلطنت کابل کی

بحر ہین مطابق سنہ ۱۱۸۳ ہجری سنہ ۱۷۶۹ عیسوی کے ادنی زد و خورد ہین حیدر آباد سندہ کو پر ہاں شاہ
سنی بہی اکر ملحق سیاہ احاطہ کلکتہ ہوی اور تنکا پور ہین سب جمع ہوکر اسکے کا ارادہ کیا چونکہ اسطرف
پور کے ایکمقام بہاک ڈہاڈہر نام پچیس کوس کا میدان ہی کہ اسکو دشت پیت اور دشت ماتی کہتے ہین
ہین وہان یا اسموم بہنی ہی آدمی جانور کوی چل نہین سکتا بارعبور اس دشت خطرناک سے بڑی بڑی
صدہا شتری بکہالین بنوایے اور اسمین پانی بہر کر ایک ایک حوق چہار کہڑی دن رہے کوچ کرا اور
تمام شب نہر راستے بتلانیوالے کے چلنا اور صبح مقام کرنا یہ طریقہ اختیار کیا حتی کہ ایک منہے ہین سب فوج
جوق جوق ایک متصل دوسرے کے گذر کر سرکلات کو میر نصیر خان اور امیر محراب خان کے پہنچے بلوچ ایکے ہمراہ دشمنی
کے سبب ایکے اور بہی جوع ہوے اور غلہ وغیرہ جو جو کہ انکو منظور و مطلوب ہوا فراہم کردیے پہر وہان سے
سامان اکٹہا کر کے درہ بولان ہین داخل ہوے وہان سے ساتہہ منزل تک کوی چیز سوا کہاری کے میسر نہوی عرض
وہان سے بہی بسورت سابق گذر کر قندہار کو چلے قریب وصول کہن دلخان اور پردل خان وغیرہ تین بہای
محمد خان کے جو والی قندہار تہے فرار کر کے قلعہ کرسی کو چلے گئے اور وہان سے بہی نکلکر ملک ایران کو پہونچے
ایران بخوبی انسے پیش آیا اور عزت رکہا وہان عمل آنا کر کے فوج ہنی سرکردگی شاہزادہ صفدر جنگ کو کہ قندہار بہی جاکے تخت ہی جہوڑ کر طرف کابل کے رابی ہوے اور غرہ تحت ہین
کو پہونچے قلعہ کو محاصرہ کیا چند روز آرای رہی آخر کار شکست کہاکر دروازہ کدا و یا وہان سے
آدمی نیلی پوشک کلے ہین نکلکر سامنے فوج انگریزی کے آیے اور خوب شمشیر زنی کی بڑی بہاری
سب مارے گیے اور سوا اسکے درانی پٹہان بہی وہان کے خوب ثابت ہوے غرض غزنین فتح ہوکیا

فہرست

احکام مختلفہ کے بیان

ہین

موضع ترچناپلی عرف سہرنگم میں رسالہ اختیار کیا وہاں ایک حیلہ بدخان مذکور کو ہمراہ لیا وہاں جا کر
اسطرح سے بیان کرتا ہے میں غلام رسول خان ہر روز سکاٹ صاحب کے ہمراہ کچہری میں جاتا تھا جایا کرتا ہے
سے وہاں کے رئیسوں سے ملاقات ہوتی تھی اسمیں ایک رئیس جو ہمارے گھر آیا جایا کرتا تھا اور اور رئیس
اسکی زیر طرف خان شمار ایک بھی موسی الیہ مذہب اپنے طرف دین بھلا پوں کے مائل کرکے دوازدہ
لگے جس قبض سے شکم غلام رسول خان کا چاک کر ڈالا کہ جس سے بہت زیادہ خون بہا وہ
کہ اس آتش جوالہ سے نکل آئیں اور مکان کو جلا دیں اور ہر دو فریق کے ہاتھ سے
سعدہ کو لے آیا وہاں اور تلنجہ سے کاٹ کر ٹکڑے ٹکڑے کر ڈالا اور جاندی کے
روا دیا اور حاجی صاحب کی سفید سر سے بارہ سیر بھر اس القاب نام مہیج
کا تمام رسالہ لشنی ہو دلی ہے کہ قول ہے اگر موضع جس کا پر ہوا تھا جذر دین
جو کیا تھا جیسے کے سہل طور پر ان جل کا ہو نقطہ چوتھا یا پنجک کا
واضح ہو کہ جب لارڈ کورنوالس انگلنڈ صاحب والا دولت ملک ہندوستان ہو کر راہ بحر بمبئی سے والی
لاہور ہے کہ قبل اسکے لارڈ صاحب والا سے موضع ریڑھ جو کارے دریا سے سنج کے ہمراہ ملاقات کرکے
بنا کاری کی سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر سے قایم کی تھی واسطے استحکام اسکے تحفہ بدایا اپنے ملک
کے ہمراہ دو کشتی رول سکہ اور ایک عرضداشت بفرخ الدین صاحب کے روانہ کیے لارڈ صاحب والا
کو مشعر پر تھے یہ لوگ جب وہاں پہونچے تو بڑی عزت کی اور خوشی تمام حضرت کیا اور مشافہ
اپنی طرف سے لارڈ کی نام جو سکہ اعظم لارڈ کو روز صاحب بہادر کے تھے اونہے اور کپتان

موضع نرچاپی عرف پیر بر سنا اختیار کیا وہاں ایک جلد بنے خان ہکورکو مار کر بھاگ جا کر
اسکے صاحب عیال کو بندہ بنا کر لے گئے ہیں غلام رسول خان ہزارہ سے بعد لڑکر بیر آباد
سے جان بچا کر بنوں میں آئے ہیں کہ اگر بندہ ہیں لیکن حاجی صاحب تمام کو وہیں رکھ چاند کو رکا تمام لیکر
اسکی زبردست خان مشار الیہ کی موی الیہ بندوبست اپنے طرف بنوں میں جیسا ہو سکے ہاں جا کر دروازے
نکلتے ہوئے عیش فیض سے حکم غلام رسول خان کا پاکر ذالاکتے ہیں خاندان کو دہت بزرگ جان تا دہ
آباد آنے جوابر نکل آئے ہیں والیسے کرانہ کر کانا ہے بردو خدمتگار کے ہاتھ بھیجدیا
بھیجدیا کر کے آباد بان اور بلند ہے آکر کر کر اور جا دیا کہ حاجی صاحب کو ان کے
کاغذ بردہ نشینی مورد کی کہ قول ہے اگر موضع جس کر ہوا ہو انہا جدر وہیں
جرم آلود ہو کیا نا چاہیں سکے سہیں طعنہ نا ہیں جل کا ہو لفظ چو تہا یا بجنگ کا
واضح ہو کہ جلالہ دکھو زجرال انگلند صاحب جلد دار ملک ہند دستان ہے کر اہ
لاہور نہ کہ قبل سکے لارڈ صاحب سال ہے موضع بڑ جو کنارے دریا سندھ کے ہی ملاقات کر
بنا کاری سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر ہے قایم کی بنی واسطے انتظام اسکے مختصر بدایا لیکر
بکے ہمراہ دو سو سوار دل سکہ اور ایک مسلمان فقیر عزالدین خاں کے روانہ کیے لارڈ صاحب
کو شملہ پر تھے کہ جب وہاں پہونچے تری عزت کی اور خوشی تمام رخصت کیا اور شاہ
انہی طرف لارڈ کی شان نام جو سکہ اعظم لارڈ کو رنر جاب بہادر کے تھے اونہے اور کپتان

فرق وحسن میں ہیں اور مبارز الدولہ بہادر شریف وآ قلعہ مذکور ہے جمع کرتا ہوں طرف مطلب ذکر سنیے

کرنول یعنے جب یہ سب ہو چکا بوجب حکم لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کلکتہ سے پانسو سوار کورے اور اکثر پلٹن

مع توپخانہ چینی پروانہ کرنول بھیجے اور دو رسالے سواروں کے مع دو پلٹن اکثر فرنگی سپاہ تعینات

سرکار نامدار نواب نظام الدولہ نظام الملک بہادر کے متعین اسکے ہوئے بعد وصول چٹھی تاریخ بارجب کی

جمعہ کے دن صبح کے وقت فلکپیما نے معسکر اکبری پر توپ سر کرنا شروع کی سپاہ مذکور نے جیسے کہ اپنی

رویہ کو لکھ کر کہتے ہے ہوگا کیا اور صفائی حساب جیسے جواہل قلم ہے ہمنے غلام رسول خان کو بہ قلعہ

کتابت نامدار خان نام دیوان خانہ مذکور کا واسطے سوال جواب کے آیا اور صدر دیگر حساب ملا اور کھسلو

صلح کی کرکے پھر قلعہ میں گیا اور غلام رسول خان سے حقیقت مصالحت کی بیان کی اور

ایسا کہا کہ آپ باہر قلعہ کے تشریف فرما ہوتا وہ آکر آپ سے ملاقات بھی کرے اور

ادائے رسوم ضیافت اور شرائط مہمانداری کے سیر قلعہ کی مع جمیع رخصت ہوئے

رسول خان قلعہ سے نکلکر تمہید راندی کے اس بار مقام نرہ پر پہنچا وہاں

شایانہ سہنا دہ کروا کے جانبہا بجود یکے کو سیاہ غلام رسول خان کو کہ ان سبکی تنخواہ دے دو

اپنا طلب کیا خاندان کو رہنے بموقف قلعہ کے اوپنکو اکر حکم کیا کہ ان سبکی تنخواہ دے دو

ہوئی دو پہر کے ایک قسم لین کا سپاہ اکبری سے واسطے ملاقات خان مذکور کے آیا اور

کی تا نین کین بس نامدار خان دیوان نے رومال اپنا ایک خدمتگار کو دیکر روانہ قلعہ کیا

ایسا کہا کہ چلنا کولہ کا جو ہوا ہی سر ہوتا تنہا موقوف نہ رہا دو رومال صلح کا بھیجکر ہے ہوئے

تقسیم اوقات

احکام مختلفہ کے بیان

میں

ہوگئین نہین اگر اندکی توقف ہوتا تو انقلاب عظیم ظہور مین آتا اس ضمن مین جرنل عزیز رضا صاحب سفیر
انگلشیہ وارد معمورہ حیدرآباد ہوے یہ کیفیت حضور مین بندگان تعالے کے عرض کیے جناب ریاست مآب
نے اسیوقت راجہ چندولعل کو واسطے جلد بندوبست کرنے کے ارشاد کیا پس مہاراج دربار برخاست کرکے گھر کو گئے
آیے اور مع جمعیت مدار جنگ عبدالقدیر علی الوالنیچ عربان اور دلاور نواز جنگ محمد خان کایم خانی سردار سوار اور
کو واسطے محاصرہ حویلی مبارز الدولہ بہادر کے روانہ کیے بہادر معزالیہم نے یہ خبر سنکر دروازہ دولت سرا کا بند کرواکر
پچاس نہ آدمی حاضر تھے کہ دو بجے ہوگئے پھر کوئی داخل ہونے پایا پس دو چار روز سوا لجواب
قلعہ کے جانیکا ہوا کیا ہے موجب اسکا کیا ہی فرماتے رہے آخر کار ۳ بجے رات کے وقت محمد خان سپٹر ہی لگا کر دیوار سے
اندر کودے اور فتح پائی تمام جنسی کہ ہوے اندر چھوڑ آئے رکھتے ہین بت خود بہی فرمکسم علم ہاتھ مین جرار
جرار اسطرف کو زنانہ ہی رکھتے ہوے آیکے بڑہے جمعدار عبدالقدیر علی خان جمعدار سیج مین
اگر آپنے لوگون کو بتا دیئے اور تیار رہکے رکھوا دیئے اور زمین خدمتکو بوسہ دیکر عرض کی کہ آپ
بہی ہمارے ولی نعمت ہین اور وہ بہی ولی نعمت اور کچہ نہین حضور کا حکم فقط اتنا ہی کہ آپ قلعہ کا ارادہ
فرمانا جیسا آپ یہان رہتے ہین وہان بہی رہینگے کسیطرح کی اذیت نہوگی بت خود کرسی منگوا کر
بیٹھے اور کہا کہ قصور میرا کیا ہی اتنہیں مغرب کا وقت ہوا جماعت نماز ادا کی آپ امام بنے اور تمام
نماز ی عرب وغیرہ مقتدی ہوے بعد نصف شب تک برامد رہے گفتگو ہوتی رہی دوسرے دن
اسکے تیسوین تاریخ ربیع الاول کی ۱۲۵۵ بارہ سو پچپن ہجری ہین میانہ کے سوار داخل قلعہ محمد نگر
عرف گولکنڈہ ہوے بعد تمام وہابی بلدہ کے اولجانہ ہین بہجوا دیئے گئے چنانچہ بموز بتیسرا ہین ہے

بتیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان مین

حکام مختلفہ کے بیان

ہوگئین نہین اگر اندکی توقف ہوتا تو انقلاب عظیم ظہور مین آتا اس ضمن مین جنرل فریزر صاحب سکریٹر
انگلشیہ وارد معمورہ حیدرآباد ہوئے یہ کیفیت حضور مین بندگانعالی سے عرض کی جنابت مآب
نے اسیوقت راجہ چندولعل کو واسطے جلد بندوبست کرنیکے ارشاد کیا چندولعل مہاراج ورباکر پرشاد کو لیکر گیرا
آیے اور مع جمعیت بدرجنگ عبدالحدبن علی ابوالفتح عربان اور دلاور نواز جنگ محمد خان کایم مقام سالار اور
کو واسطے محاصرہ چوبلی مبارزالدولہ بہادر کے روانہ کیے بہادر معزالیہ نے یہ خبر سنکر دروازہ دولت سرا کا بند کرا
پچاس تنہ آدمی جو اسدم حاضر تھے کر دوبندوبست کیے پھر کوئی داخل ہونے پایا پانسو دوھاردر سو الحوا
قلعہ کے جانیکا ہوا کیا وہ جب آکا کیا ہی فرماتے رہے آخوکار ۳ پہر رات کے وقت محمد خان سبزپوش لگا کر دیوار
اندر کودے اور فتح باب کیا تمام چنیدہ کیچے ہوئے اندر دھس آئے کہتے ہین جب خود بھی فرنگ علم ہاتھ مین جردار
جردار اسطرف کو زنانہ بھی کہتے ہوئے آئے بڑھے جمعدار عبدالحدبن علی خان جمعدار مین
اگر آپنے لوگون کو بتا دیئے اور ہتیار ایکے رکھوا دیئے اور زمین خدمتکو بوسہ دیکر عرض کی کہ آپ
بھی ہمارے ولی نعمت ہین اور وہ بھی ولی نعمت اور کچھ نہین حضور کا حکم فقط اتنا ہی کہ آپ قلعہ کا ارادہ
فرمانا جیسا آپ یہان رہتے ہین وہان بھی رہینگے کسیطرح کی اذیت نہوگی سب خود کرسی سے اٹھکر
بیٹھے اور کہا کہ تصور میرا کیا ہی اتنین مغرب کا وقت ہوا جماعت سے نماز ادا کی آپ امام بنے اور تمام
نمازی عرب وغیرہ مقتدی ہوئے بعد نصف شب تک برابر رہے گفتگو ہوتی رہی دو مرتبہ دن
اسکے بیسوین تاریخ ربیع الاول کی سنہ ۱۲۱۵ بارہ سی پچین ہجری مین بیانہ کیے سوار داخل قلعہ محمد
عرف کلکندہ ہوئے بعد تمام دہاڑی بلدہ کے اولحانہ مین بھجوا دیئے گئے چنانچہ ہنوز بتیسرا انہین ہے

تیسرا دفتر
حکام مختلفہ کے بیان مین

حکام مختلفہ کے بیان

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

جب یہ عہد نامہ پختہ ہوگیا حکام انگریزوں کو مہم کوالیار کی ختم ہوگئی اور کارو بار ریاست بے حد ابتر
داد و جاری ہوئے بعد ایک زمانہ کے رام راؤ بالکیسہ ہوا اور ماما صاحب ماموں مہاراج جیکوجی راؤ بہادر کے تقرر
مختاری کا حاصل کیا چنانچہ تا ہنوز وہی امور و مختاری ہے جو کہ فیما بین مختار کار اور رانی صاحبہ کے ان بن
رہی تھی سرکار انگریزی سے یہ قرار پایا کہ رانی صاحبہ کوالیار میں چنانچہ وہ آ کر مسیر کی میں آ رہی
نہیں اب نہیں معلوم کہ کہاں ہیں تا آخر جنوری سنہ ۱۸۵۳ء اٹھارہ سو تریپن عیسوی میں مطابق شہر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۹ھ
ایسا ثابت ہوا کہ ماہ فروری سنہ ۱۸۵۳ء اٹھارہ سو تریپن عیسوی میں مطابق شہر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۹ھ
ہیجر کے مہاراج صاحب مختار ہوگئے اور انہیں اختیار دیا گیا تیسرا باب فتح کرنول کے بیان میں ہیچ سرکار
نامدار انگریزی سے واضح ہو کہ حکام کرنول کے قوم افاغنہ سے بڑے زبردست قبل اسکے کہ پشت ایکہ بندگان
بادشاہ دہلی سے تھے و قبلہ دکن نصرقبض نواب نظام الملک بہادر طاب ثراہ کے آیا بمنجملہ متوصلان سرکار بادقار مدار
کہلاتے رہے بعد ایک لاک روپی سالانہ فرش دہلو اپنکا پیشکش حیدر علیخان عرف بہادر صاحب کو دیتے رہے اور حسب
بیشو سلطان پسر بہادر مذکور کا ہوا پھر رجوع طرف سرکار ابد مدار ممدوح کے کیئے اسی روی میں سرکار موصوف رقم مذکور
تسلیم و ہانکی بہرتی میں تنخواہ سپاہ حسین کریکہ ذمہ کار گذاران کمپنی بہادر کا کیا پس ہوا خواہ سرکار عظیم مدار ہے
انجام کار نواب غلام رسول خان کو از تا حکومت وہان کی ملی خان موصوف عہد میں ہے ایک لاک روپیکا
تلوا کرہا تہہ سے کسی سیاہ کامل فراہمیں جنکی کوبلے کئی اقسام کے بنوا لیئے اور کیا راسوا خراب النواب
رجوعہ وہ کہندی باروت اکٹھا کی اور شاہ دلیجان نام ایک روہیلے کو کہ وہ اول نوجوانوں سے
رام رکاب نواب مبارز الدولہ بہادر برادر حقیقی حضور پرنور والی حیدرآباد کا تہانوکر رکھکر چار سو سپاہی

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

ایسے تھین کیے سوا اسکے اور بھی جمعیت اپنے ہموم سودان کی تھی اور قلعہ کی اصلاحی کیفیت
جانبسار الدولہ بہادر کی قلعہ کو لکنڈہ کو تسخیر کرنا دفعہ انہیں آوانہیں بخشیدہ ہونا بابی مشکر کرنا
حاضر دربار جانبسار الدولہ بہادر سوصوف کے رہا کرنا تھے اور پیشوائی اسکا سلیم نام ایک تھا اسکو
بیسا اسکے مرسلے لوی محمد علی ندیم و صاحب نورو وزیر خان بن فدا الدولہ امیر محمد خان الف اللہ عزوز خان
والی ارکاٹ کا بیٹا المومنین جانی ہیں میں عبد العزیز سارالدولہ نقش نگین تجویز کرکے روانہ حضرت
کیا تھا اور جناب محتشم الیہم اسکو پسند کرکے ہی مہر شیرون اپنے مرید ون کو بخشت فرمائے تھے اور جو کوئی کاغذ
تحریر کرتے تھے تو اسپر مہر خود کے ثبت کرتا تھا و دیباچہ اسکا یہ تھا عدد آغا بابی ایک مشروح اور چار پرگنہ غیاث کے تعلقہ اور بعض
کو تحریر کرتے تھے تو اسپر مہر خود کے ثبت کرتا تھا و دیباچہ اسکا یہ تھا عدد آغا بابی ایک مشروح اور چار پرگنہ غیاث کے تعلقہ اور بعض
ولایتی وضع پر نہ کرتے تھے اور کبھی کبھی پیر سوار ہو کر جلو خانہیں اپنے مشایعت فرماتے تھے
ان قرابین سے ثابت و ہویدا ہی جاتی ہیں بلکہ بقول بعض حقیقہ آمد و شد مراسلات کی انہی اور
قول دیگر فقط سوالجواب زبانی ہوتا تھا چونکہ تحقیق اسکی اوپر کرفت نوشتہ کے ہی سو اسمین بھی دو واقعین
ہین کہ بنا بر ثقات کا اسکے کہ ایک عریضہ نواب کے قتل کی اسمی جناب محتشم الیہم بہادر جانبسار
ہوئی اور دوسرے لوگ جو شریک ہو کر یہ لیتے ہین کہ کوئی دست آویز اثبات امر کی پائی
نہین کئی خیر ہر کیف غرض اصلی اس سے کچھ انہی کوئی تولیف کہنا ہی کہ موصلین جناب محتشم
الیہم کے عہد النقش مقرر جہاد سکھون کے ہوئے اور اقوا ہ عوام یہ ہی کہ خروج اور پر
سرکار عطفت مدار کمپنی بہادر کے بنا ہستی کہ پوشیدہ کئی پلاٹس بندوستانی ملازم انگریزی سرانجام

جب یہ عہد نامہ پختہ ہوگیا حکام اگلے برسوں کو مہم کوالیار کی ختم ہوگئی اور کاروبار ریاست کے حسب
دادجاری ہوئے بعد ایک زمانہ کے رام راؤ بالکیشہ ہوا اور ماما صاحب ماموں مہاراج جیکوجی راجہ بہادر کے نیابت
مختار یکا حاصل کیا چنانچہ تاہنوز وہی مامور و مختار ہیں جو یکم فبایں مختار کار اور رانی صاحبہ کے آن بن
رہی تھی سرکار انگریزی سے یہ قرار پایا کہ رانی صاحبہ کو الیار میں چنانچہ وہ آسنہ کر سیمری میں آرہی
نہیں ایسا معلوم کہ کہاں ہیں تا آخر جنوری سنہ ۱۸۵۳ اٹھارہ سی تریپن عیسوی میں مطابق شہر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۹ بارہ سی
ہجری کے مہاراج صاحب مختار ہوئے اور انہیں اختیار دیا گیا تیسرا باب فسخ کرنول کے بیان میں پہلی کار
نامدار انگریزی سے واضح ہو کہ حکام کرنول کے قوم افاغنہ سے ہے زمی قبل اسکے کہ بنت ایکہ بندگان
بادشاہ دہلی سے ہے وقتیکہ دکن نصرجنگ نواب نظام الملک بہادر طالع راہ کے آیا منجملہ متوصلان سرکار یاد قاربندا
کہلایتدرے منعم ایک لاک روپی سالانہ فرش دہلو ایکا پیشکش حیدر علیخان عرف بہادر صاحب کو دیتے رہے اور حسب
متوسلطان بہادر مذکور کا ہوا پھر رجوع طرف سرکار ابد مدار ممدوح کے کیئے اسی زمروی میں سرکار موصوف رقم مذکور
تسلیم فرمانکی بہرلی میں بتنخواہ سپاہ معین کر یکہ ذمہ کارکنداران کمپنی بہادر کا کیا پس ہوا خواہ سرکار عظیم مدار ہوئے
نام کار نواب غلام رسول خان کو ارنا حکومت وہان کی ملی خان موصوف عہد میں اپنے ایک لاک روپیکا
واکر ہا تہہ سے کسی سپاہ کامل فراہم کیئے جنکی کوبے کئی اقسام کے بنوا لیئے اور کیا راسوا خراب الوقات
چودہ کہندی باروت اکٹھا کی اور شاہ دلیجان نام ایک روہیلے کو کہ وہ اول نوجوانوں
م کار نواب مبارز الدولہ بہادر مراد حقیقت حضور پرنور والی حیدرآباد کا تہا نوکر رکھکر چار سو سپاہی

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

حکام مختلفہ کے بیان

بن

جب یہ عہد نامہ بخشتہ ہوگیا حکام انگریزی کو مہم کوالیار کی خبر ہوئی
داد جاری ہوئے بعد ایک زمانہ کے رام راو بالکل ہوا اور مامہ صاحب
مختار یکا حاصل کیا چنانچہ تا ہنوز وہی امور مختار ہی جو بکم فبابین مختار
رہی تہی سرکار انگریزی سے قرار پایا کہ رانی صاحبہ کو البار بن جہار
تہین اب نہین معلوم کہ کہان ہین تا آخر جنوری ۱۸۵۳ء اتہارہ سی
اسیا ثابت ہوا کہ ماہ فروری ۱۸۵۳ء اتہارہ سی تہین ہلکر بہین مہاراج
بجریکے مہاراج صاحب مختار ہوگئے اور انہین اختیار دیا گیا تیسرا باب
تا مدار انگریزی سے واضح ہو کہ حکام کرنول کے قوم ا
دشاہ دہلی سے تہے وقتیکہ دکن نصرت
لا یتدرے بعد ایک لاک روپی سالا
سلطان پسر بہادر مذکور کا ہوا پہر
م دہانکی بہر قیا بین تنخواہ سپا
کار نواب غلام رسول
ہا تہہ سے کہی تا دکابل
دہ کہندی باروت اگ
نواب مبارز الدولہ

عہدنامہ کے شرائط طرفین سے قبول کئے گئے اور عہدنامہ لکھا گیا مضمون عہدنامہ جدید مورخہ
تیرھویں جنوری ۱۸۴۶ء بعبوری مشتمل اوپر بارہ شرطوں کے اول جملہ مراتب عہدنامہ کے
سابق تغیر و تبدل زیادہ حال کے بحال رہے دوم فوج سشتہ زیادہ کیجاوے اور دوام کے لیے اس سپاہ کی تنخواہ
کے واسطے فلانے فلانے اضلاع کا محاصل سوا آس آمدنی کے جو اس ملک سے حاصل ہوتو مہاراج کو دیا جاوے
سوم سپاہ کی تنخواہ دینے کے بعد اگر اثنارہ لاکھ روپے سے زیادہ اضلاع مذکور سے حاصل ہوتو مہاراج کو دیا جاوے
اور اگر کم ہوتو مہاراج حسب اس نقصان کا روپیہ سرکار انگریزی سے لیوے چہارم واسطے بہبود تحصیل زر اور انتظام قرار واقعی کے نظم
و نسق اضلاع مذکورہ کا حکام انگریزی کو مقرر کیا جاوے پنجم رعایا کو اس بات کا یقین دلایا جاوے کہ ان کو دست درازی
ہمچو حبس دوام بیداد کیا جاوے و نہ فلانے فلانے اضلاع کا محاصل علاقہ میں لے کر دیا جاوے اس زمانہ تک زر قرض معاف
فیصد پانچ روپے ادا ہو لیکن اگر کسان دربار کو الیانے زر مذکور عید ادا کرنا چاہے اور اضلاع مذکور پر قبضہ علاقہ انگریز
نہونے دا بششم مہاراجہ حسب سپاہ ششتہ کی تین ہزار سے زیادہ نہ رکھیں اور جو زیادہ ہو تو توپ خانہ درمیں ہشتم
فوج رطرف کیجاوے اسکی تنخواہ دوام دیا جاوے اور جو بھرتی ہوا سکو سرکار انگریزی دہم بیگی دہم ہشتم اتھارہ بیس
کی عوض مہاراج خرسال تصور کیے جاویں جبتک جو اشخاص کہ مہمات سابق کو انجام دیوے ان کو ترجیح
صلاح رسیدہ بہادر کے برابر عہدوں اور رتبہ ظہیم میں نام تائیان عہدہ کو نسل
تدریج بین دہم مہاراجہ صاحبہ کے دست خرچ کے لیے تین لاکھ روپے سالانہ عہدہ کونسل کے
بے کم و نست سرکار انگریزی کے اقرار ہی کہ وہ مہاراج سندیہ اور اسکے وارثوں کے حقوق کا
کرنے میں بہادر ہوگی شرط دوازدہم عہدنامہ کی تصدیق کا ذکر ہی واضح ہو کہ

جب یہ عہد نامہ بخیر ہوگیا حکام اکبر دن کو مہم کوالیار کی ختم ہوگئی اور کارو بار ریاست بے حرج
داد جاری ہوئے بعد ایک زمانہ کے رام راو بالکیہ ہوا اور ماما صاحب بامو نے مہاراج جیکوجی راو بہادر کے تقرب
مختار یکا حاصل کیا چنانچہ تا ہنوز وہی امور و مختار ہی جو یکہ فیما بین مختار کار اور رانی صاحبہ کے ان بن
رہی تھی سرکار انگریزی سے برقرار رہا کہ رانی صاحبہ کو الیار میں چنانچہ وہ آسودہ کر میسر ہی میں رہی
تھیں اب نہیں معلوم کہ کہاں ہیں تا آخر جنوری سنہ ۱۸۵۳ء اٹھارہ سو تریپن عیسوی میں مطابق شہر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۹ھ بارہ سو
ایسا ثابت ہوا کہ ماہ فروری سنہ ۱۸۵۳ء اٹھارہ سو تریپن عیسوی میں مطابق شہر جمادی الاول سنہ ۱۲۶۹ھ بارہ سو
بحریکے مہاراج صاحب مختار ہوگئے اور انہیں اختیار دیا گیا تیسرا باب فتح کرنول کے بیان میں
تا مدار انگریزی کے واضح ہو کہ حکام کرنول کے قوم افاغنہ سے بشرزی قبل اسکے کہ بیت ایکہ بندگان
دنیا دہلی سے ہے وقتیکہ دکن نصرفیض نور بنظام الملک بہادر طالب زادہ کے آیا منجملہ متوصلان سرکار مادو قار مذا
ملا یتدرے منعبد ایک لاک روپیہ سالانہ فرش دہلو ایکا پیشکش حیدر علیخان عرف بہادر صاحب کو دیتے رہے اور جب
سلطان بسر بہادر مذکور کا ہوا ہر رجوع طرف سرکار ابد مدار ممدوح کے کیئے اسی زودی میں سرکار موصوف مذکور
دہانکی بہرتی میں تنخواہ سپاہ حسین کریکہ دنبہ کار گذاران کمپنی بہادر کا کیا پس ہوا خواہ سرکار عظیمدار ہوئے
کار نواب غلام رسول خان کو ارنا حکومت دہان کی یلی خان موصوف عہد میں ایک لاک روپیکا
ہا تہہ سے کسی نیاد کامل فراہمی کے جنکی کو بے کئی اقسام کے بنوایئے اور کیا راسو اخراجات نواب
دہ کہندی بادوت اکتسابی اور شاہ ولیخان نام ایک روہیلے کو کہ وہ اول نوجوان تھا
نواب مبارز الدولہ بہادر برادر حقیقی حضور پر نور والی حیدرآباد کا تہانوکر رکھکر چار سو سپاہی

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

عہدنامہ کے شرائط طرفین سے قبول کیے گئے اور عہدنامہ لکھا گیا مضمون عہدنامہ جدید مورخہ
تیرھویں جنوری سنہ ۱۸۴۴ عیسوی متقبل اور بارہ شرطوں کے اول جملہ مراتب عہدنامہ سابق کے
مع تعہد تبدیل نہ ہونے حال کے بحال رہے دوم فوج کشمکش زیادہ کیجاوے اور دوام کے لیے اس سپاہ کی تنخواہ
کے واسطے فلانے فلانے اضلاع کا محاصل سوا آس آمدنی کے جو اس ادا کے لیے مقرر ہے مقرر کیا جاوے
سوم سپاہ کی تنخواہ دینے کے بعد اگر انبار ملاک روپیہ سے زیادہ اضلاع مذکور سے حاصل ہو تو مہاراج کو دیا جاوے
اور اگر کم ہو تو مہاراجہ جیپور اس نقصان کا دین چہارم واسطے بہتر تحصیل زیادہ اور انتظام قرار واقعی کے نظم
و نسق اضلاع مذکورہ کا حکام انگریزی کو سپرد کیا جاوے پنجم رسالہ کے انبار کو جیپور کی فوج نہ کرنا کو دینا
ہے جو وہ روز میں ادا کیا جاوے ورنہ فلانے فلانے اضلاع کا محاصل علاوہ دین کے کر دیا جاوے اس زمانہ تک زر وصول ہونے
قبضہ یا بخرچ ادا ہو لکھا ہے گا کہ اس دیار کو انبار نہ زر مذکور جیپور کا ادا کر دیا اور اضلاع مذکور بقبضہ علاقہ انگریزی
ہونے دیا ششم مہاراجہ جیپور کسی سپاہ کی ہمراہ سے زیادہ نہ رکھیں اور جو زیادہ ہو تو کم کریں ہفتم جو
فوج برطرف کیجاوے اسکی تنخواہ دام دام دیجاوے اور جو بھرتی ہو اسکو ۳ ماہہ بندگی دیں ہشتم انبار برس
کی عوض مہاراج خود سال تصور کیجاویں جبکہ جمع اشخاص کہ مہمات بات کو انجام دیویں ذریعہ
صلاح رسیدہ بہادر کے برابر امین کار بندہ ہوویں اور شصتم نہم نام نایان میجر اس کونسل
تدریج دین دہم مہاراجہ اپنی صاحبیکے دست خرچ کے لیے تین لاکھ روپیہ سالانہ ہوویں یازدہم
بس کورنٹ سرکار انگریزی کے اقرار ہی کہ وہ مہاراجہ سبندیہ اور اسکے رعایا کے حقوق بتمام
اگر کسی امر میں مہاراجہ جیپور سے اختلاف ہو تو اس امر کا تصفیہ بہ ثالثی گورنمنٹ ہند کیا جاوے
دین دوازدہم میں معاون ہونے کی شرط دوازدہم میں عہدنامہ کی تصدیق کا ذکر ہے واضح ہو کہ

تیسرا وقفہ
حکام مختلفہ کے بیان
میں

جب یہ عہد نامہ پختہ ہو گیا حکام اطراف کو مہم کوالیار کی ختم ہونے اور کارو بار سابق کے
داد جاری ہونے بعد ایک زمانہ کے رام راؤ بالکیشور اور ماما صاحب امو نے مہاراج جنکوجی راؤ نہادر کے
مختار کا حاصل کیا چنانچہ تا ہنوز وہی امور و مختار ہیں مگر فیما بین مختار کار اور رانی صاحبہ کے ان بن
رہی ہی تہی سرکار انگریزی سے یہ قرار پایا کہ رانی صاحبہ کو الیار میں جنانچہ وہ آشنہ کر میسر ہی ہیں اور
تہیں اب نہیں معلوم کہ کہاں ہیں تا آخر جنوری ۱۸۵۳ء آنہارہ سی بجاس عیسوی ہیں اور اب اخبار
ایسا ثابت ہوا کہ ماہ فروری ۱۸۵۳ء آنہارہ سی ترپن عیسوی ہیں مطابق شہر جمادی الاول ۱۲۶۹ھ بارہ سی

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

بجو یکے مہاراج صاحب مختار ہوئے اور انہیں اختیار دیا گیا تیسرا باب فتح کرنول کے بیان میں ہیچ کار
نامدار انگریزی سے واضح ہو کہ حکام کرنول کے قوم افاغنہ سے برخلاف زی قبل اسکے کہ بنت ایک بندگان
بادشاہ دہلی سے تھے و فیکہ دکن بفرقبض نورالدین نظام الملک بہادر طالب زادہ یکے آیا منجملہ متوصلان سرکار ہا و قاریدار
کہلاتا رہے منعم ایک لاک روپیہ سالانہ فرش دہلو اینکا بپیشکش حیدر علیخان عرف بہادر صاحب دیتے رہے اور جب
متبوسلطان بسر بہادر مذکور کا ہوا پھر رجوع طرف سرکار ابد مدار ممدوح کیے اسی زودی میں سرکار موصوف نے رقم
تسلیم دہانگی بہرتی میں تنخواہ سپاہ حسین کریکہ ذمہ کارگذاران کمپنی بہادر کا کیا پس ہوا خواہ کار عظیم مدار ہوئے
انجام کار نواب غلام رسول خان کو از تا حکومت دہان کی ملی خان موصوف عہد میں ہے ایک لاک روپیہ
سکو اگر ہا تہہ سے کسی تا دکان فرانسیس کے جنکی کوپے کئی اقسام کے بنو لیئے اور کپڑا سوا خراب ابو اب
درجوہ کہنہ ی باروت اکٹھا کی اور شاہ دلیجان نام ایک روہیلے کو کہ وہ اول نوجوانوں
ملازم رکاب نواب مبارز الدولہ بہادر را در حقیقت حضور پرنور والی حیدرآباد کا تہا نوکر رکھکر چار سو سپاہی

عہدنامہ کے شرائط طرفین سے قبول کیے گئے اور عہدنامہ لکھا گیا مضمون عہدنامہ جدید مورخہ

تیرہویں جنوری ۱۷۹۲ء اعیوضی تبدیل اور بارہ شرطوں کے اول جملہ واقعہ عہدنامہ

سے تغیر و تبدل زمانہ حال کے یعنی اسکے دو ثلث فوج کشت زیادہ کیجاوے گی اور دو ثلث

کے واسطے فلانے فلانے اضلاع کا محاصل سوا اس آمدنی کے جو اس وقت کے لیے

سوم سپاہ کی تنخواہ دینے کے بعد اگر انہار مالگزاری پر زیادہ اضلاع مذکور سے حاصل ہو تو مہاراج کو دیا جاوے

اور اگر کم ہو تو عہدہ جیسے اس نقصان کا دین چہارم واسطے پورے ہونے تحصیل کے زیادہ

شرائط اضلاع مذکورہ کا حکام انگریزی کو سپرد کیا جاوے بیچ رہنے کوٹ الور کے جیسے اس وقت کوٹ

ہی جزوہ روز میں ادا کیا جاوے ورنہ فلانے فلانے اضلاع کا محاصل علاقہ میں شامل کر دیا جاوے

قصبہ یا بچوں ادا ہو لیکن ہیں گمان دربار کو الور نے زر مذکور عہدہ ادا کر دیا اور اضلاع مذکور پر قبضہ علاقہ انگریزی

بیچ رہنے دیا شش مہاراجہ جیپور کی سپاہ کشت کی ہزار سے زیادہ نہ کہیں اور جزوہ ماہ کو

بیچ طرف کھجاوے کے انکی تنخواہ دام دام دیجاوے اور جو بہرتی ہو سکوت تا بہ بیگی دین ششم اظہار رہیں

صلاح رسیدہ بہادر کے برابر مہین کار بندہ ہوویں اور شہ ظہم مہین نام نمایان مہندر کرنیل

بیچ رہنے دین دہم مہاراجہ جیپور کے دست خرچ کے لیے تین لاکھ روپے مقدم ہووے ہم

سب کو رنت سرکار انگریزی کے اقرار ہی کہ وہ مہاراج سندیہ اور انکے رعایا کے حقوق کا

بیچ میں معاون ہو گی شرط دوازدہم مہین عہدنامہ کی تصدیق کا ذکر ہی واضح ہو کہ

حکام مختلفہ کے بیان
میں

دستور العمل حکام

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

حملہ کر سکتا ہمارا ارادہ نہیں ہے بہتر نشد حاجت ہے جواب کے وہی ارقام کیا پول لکھا تھا پرداد اخاصکی
جو بعد رائے آپ کے اختیار کل حاصل کیا تھا حاجت خبار لکھنا ہی کہ وہ بات نہ زول تھا اور آپ کے کرو فر سے کر
کام کو ذمہ رہنا کیا تھا سو آپ نے تین ہزار جوانکی جمعیت لکھتا ہی کہ اسقدر واسطے حفاظت کو الیار کے ضرور نہیں اور
دیار کو الیار میں بہت فساد پیدا ہوا اس ضمن میں وارد کہ روز نزول حاجی بیدار ادہ کیا کہ اگر رسل رسائل
سے نہوسکی تو زور آپ مذکور میں ہاں نہ آئیگا اور دسویں تاریخ لکھنے کی ۱۳۱۱ اشارہ ہی تاریخ مقرر
ہیں برای کی اپنی قلم بند کیا مضمون بعضے فقرات تحریر و تجریر زیادہ کہ روز نزول حاجی
در باب حمایت کو الیار و نیولا کو الیار میں ہمارا متعلق کیا ہوا کاربرداز موقوف ہوا اور رسائی جا
منصوبی اور کل سپاہ خلاصہ دار الخلافتہین جمع ہوئی ہے اور تمام فراہم کرنیکی جگہ علاقہ ہین ہے
اپنے موقوف ہو گئے ہیں اور واسطے علاقہ آپکے ملکی اور جگہ کے بیچے کے لوگ انتخاب کئے ہیں جو ہمارے دشمن ہیں اسلئے
انہین کو دہین کہ جیسے ہمارا جو متوفی ہمارے کہنے سے موقوف کیا تھا لہذا مناسب معلوم ہوا ہی کہ جمع
بخوبی درست نہین ہو سکتی ہی زیادہ مستقل ہین کیا رد کے کارآوے نیز یہ ہنوز اور چند باتین ارتکام کہین اور
ہی خیالات کا رد و کرزن صاحب بہادر سے ملاقات کرنے کے بعد آپکی کہ اکثر لوگ کے بھی تاریخ
تم کانپور کو اپنا مخیم کرادو بارہ تین یا دن کی اور ایک آدمی جو ہمارے پاس رہتا ہی اور ایک آدمی جو ہمارے پاس رہتا ہی
بیان کرو زافزون ہو تو کلین راقم حاجی رشید بہادر سے عہد نامہ کہ تم ہو لور کے الیار کو آوے یہی نکلیہ کہ جب تک
داد اخاصکی موقوف نہ کیا جاوے گا اور اس سے جو نہ لیا جاوے گا اسکو سپرد کرو رانست سمجھکر دیکھیں
کو الیار میں نہ آوے گا اور ایک شخص بیدار داد اخاصکی نہ رشید بہادر کا جو در جواری جا اگر نہ ہے کہ رائی

واضح ہو کہ جب اسوقت یہ راجہ صاحب مراد کو اپنی پہنچے تو رائیک اجل کا آگہ ہوا اور اسی سال ساتویں تاریخ
فروری کی سنہ ۱۸۳۳ء الہارہ سی تنتیس علیو بیس انتقال کو قالب تن سے نکال لیا اسکو نہ ارکا
تہا نہ زبانہ نے انہی فرصت دی تہی کہ کسیکو پرورش کرتا اسکی رانی تارا بای تیرہ برس کی انہی آپنے فہمائش
وہدایت سے عہدہ دار السلطنت جلیل القدر یکے ایک آٹھ برس کے لڑکے کو گود میں لیکر گدی نشین کیا اور مہاراجہ
چاجی اسکا لقب ٹہرایا چاجی کا بیان جسدن سے کہ چاجی گدی نشین ہوا رسیدنٹ صاحب ماما صاحب مامور کو
راجہ متوفی کے مدار المہام مقرر کیا اور اسی روز خلعت دلوایا چونکہ ماما صاحب اہل دربار کو مع وسادہ نشین راجہ
متوفی کے اپنے سے برخلاف پایا واسیطے وقت مرجعت کے رسیدنٹ بہادر کو رقعہ لکہا کہ اگر شادی مہاراجہ کی تجویز
کار کی بیٹی سے ہو تو مناسب ہے چنانچہ اکیے روز شام کے وقت رسم شادی یکبیکی کی عمل میں آئی اور اہل
دربار برسر عناد ماما صاحب کے آمادہ ہوے لیکن اکیسویں تاریخ کو مہارانی صاحبہ تارا بای نے رسیدنٹ صاحب کو دربار
عزل ماما صاحب کے رقعہ لکہا ہر چند کہ وکیل نے دو فراز دکہلائے نمانا اور موعی الیہ کو کام سے موقوف کر دیا اسپر
وولنکر سے اوتہکر سروہی کو چلا گیا اور صاحب بہادر رسیدنٹ نے بہی اپنے افسر اعلی لارڈ کورنر جنرل صاحب بہادر کو اس
امر سے اطلاع کر کے دہولپور کو چلے آئے چونکہ سروہی میں ماما صاحب کو خوف تہا کہ مبادا کوالیار والے
اور بیغرت کر ڈالیں اس لئے تیرہویں تاریخ جولای کی صاحب رسیدنٹ کو طرف لارڈ کورنر جنرل صاحب بہادر کے
لکہے کہ اگر ہمکو کچہ بہی سیاہ کا گمان ہو گا ماما صاحب کو خطر ہی تو رانی صاحبہ کے اطلاع دونگا کہ اگر ایک بہی آدمی
سراکر زمین کندر کریگا تو یہ امر عملداری سرکار پر حملہ آور ہونے کے برابر متصور ہو گا اور اندازہ اس رقم
یکسزار دیجاویگی بفضل اس چٹھی کی خدمتین مہارانی صاحبہ کے مرسل ہوی رانی صاحبہ نے لکہا کہ ماما صاحب

تیسرا دفتر
حکام مختلفہ کے بیان

کوبان اور نک زبان کے بیان میں

تیسرا رقعہ

احکام مختلفہ کمپنی

بمبئی

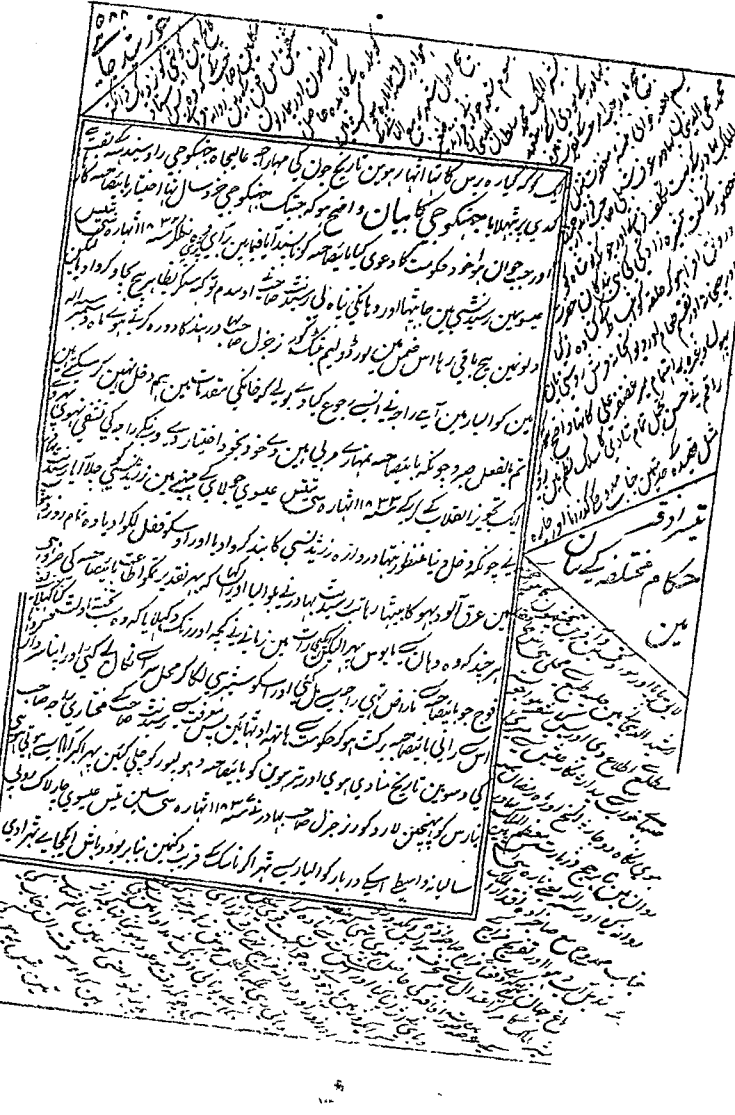

اور جو خیالات خام نام و اقتدار حاصل کرنیکے دماغ میں رکھتے ہے جب انکو کہل گئی سب اسباب سیر و شکار کی
دیے جو پلاتن کہ ڈی یورن بلہ بہرتی کی تھی اور جو کسیو پر دیہ بنایا تھا میں سب عمارت ہو گئیں مانسوب
زیادہ تو ہیں برقنداز انگریزی ڈالیں ہو میں جہیں کہیں آخر کار ابھی زرخیز اصلاح کیجاوے
ہندوستان اور بلوچیوں کیہند کے دست رس داشتہ ہو کر اپنے بیڑے صوبہ اس کی حاصل کی اور عہدنامہ ہوا بعد
بریکے ایک اور عہدنامہ لکھا گیا کہ جیکے باعث سب قلعہ کو الیا رکا اور کچھ ملک سوا اسکے معاف ہوا اس
مہاراج نے جب مرہٹوں انگریزوں سے صلح کر لیا فوج اسکی ہندوستان قلمی میں انتیاس کے راجوں کی مطیع
کرنیمیں مصروف ہوئی اور رعایا کو بہت بہتری واضح ہو کر دولت راؤ سندھیہ فران انگریزی سب
ہونیکی اقتدار کے بغض و حسد رکھتا تھا حتی کہ جسدم نہیں بنیا انکی لڑائی درپیش ہوئی تھی اور
صاحبان انگریز نہایت متردد تھے بہت خوش ہوا تھا اور خفیہ اہل خلافکی اعانت کرتا تھا اور اسے
بے چشم پوشی کرتے تھے اور باجیراؤ پیشوا جب افسران انگریزوں سے حاکم جنگ کا ارادہ کیا لکھا تھا کہ
میں تمہاری مدد کرونگا لیکن انجام پر اس کار کو اندیشہ کرتے جلد صلح جان سو صورت موافقت پیدا کرلی تھی
اور بندوبست ملک میں ان کا مقصد اندیشے رہا ہو کہ اقتدار کو افسران انگریزوں کے تسلیم کیا تھا دولت راؤ
سنہ ۲۰ ۱۱ اتہارہ سی انتالیس عیسوی میں از تالیس ریکے سنین قضا کی بعد اپنے کوئی وارث ذاتکا
نظفی یا التفی سے بچھوڑ کیا جو قایم مقام ہو تو لاعلاج رانی بیجا بای صاحبہ بطور نایب کے حکمران ہو میں اور
بندوبست اسکا کاروبار بندوبست اسکے بھای دولت راؤ کا قرار پایا پھر مائیصاحبہ نے چاہا کہ خاندان کو لاوے
یعنے اپنی ان کے گھر انمیں سے کسی کو بستہ کر کے گدی نشین کرنا مرہٹوں نے نامنظور کیا تب مائیصاحبہ نے دکن

جو دیو کی فوج سے جنگ کرکے فتحمند ہوا اور سنہ ۱۰۴۷ ہجری میں کھنگاجی ہوکر اپنے ڈیرے پر
آیا مگر بہت شکست کھائی لیکن اسکی بہادری چار پلاتی اس لڑائی میں کمت کھن قبل اس جنگ کے سندیلہ پر
ماتو سے پونا گیا تھا انجام معاملہ مرد اللہ الصمد شہنشاہ ذوالجلال والاکرام دارندہ کائنات والی جید آباد سے
سنہ ۱۰۴۷ ہجری میں مرکر اور سوا اس دولت و شوکت کے جو آزر دین کہ جہین تہین ہی ہی ہی
رہیں یعنی صورت استحکام اور پایداری ریاست کی کوئی مہم نہ پیچیدہ رہی چندکہ مہادیجی سندیلہ ظہیر پر مرا
اگرچہ دکھاتا لیکن در باطن تزلزل شخص معتمد الریاست فائدہ والی ریاست پر جو عہد و پیمان مدت دراز عہد نامہ
بیعانہ اطمینان اگرزدن نے خود سر اوگیا تھا اور ایک مدت سے ہمیشہ سندیلہ پر پاس رہا کرتا تھا اور وہ افزونی
مقدار بیگار اگرزوں کی نہایت شاق و ناگوار بنا تا یہ مہادیجی سندیلہ کا کوئی پہنچا اگرزوں کا بھاجی
تو کا جی تھا اسکے بیٹے پیچو تا جو انمرد رام نام تھا مہادیجی اسکو بہت چاہتا تھا اور اسکے
بیٹے کو پرورش کرا و نام تھا آخر شہین اپنے لیکر وارث ریاست کیا تھا وہ بڑے پسری عمر میں قائم
مقام عم پدر کا ہوا اور انہوں نے جانشینی کو دولت راو کی تسلیم کرکے ایک اور کور احمد بنایا اور حسب
فرمان ہار کر نکلیں تب باز آئین سندی دولت راو کی سرحدی اور کہا کہ تا کی تیغ سے پی
تہی دولت راو سندیلہ پہ کابیان لکھا ہی کہ ابتدا سلطنت میں آپ دولت راو سندیلہ
بہت بدعتین کی ہین ہوکر کے خاندان کو زبی تکلیف پہنچائی کہ ذکر اکا طول ہوتی کہ تتمہ ۱۱۱۱ ہجری
سی عیسوی ہین ہندوستان قلبی ہین وہ زمانہ شروع ہوا کہ بھو کردی یکنا سے زبان و خاص عام
ہی چند کہ دولت راو سندیلہ نے ظلم و زبردستی بہت ہاتھ پہر ہارے کر مجملہ فائدہ مرتب ہوا

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

ہین

غیر از فرقہ
حکام مختلفہ کے بیان
میں

شاہ عالم بہادر کو منظور خاطر ہوا اپنی جی کرشنا کو بڑی فوج کا سردار کرکے روانہ کیے ہر چند کہ مہاراجہ سندیہ بظاہر متعین کیا ہوا لیکن المطمئن در پی اپنی ترقی مدارج کا تھا اور الکٹ رہتا کہ کبڑی کرکے ارادہ رکھتا تھا اور تمام ارادے جو اسکے پاس کے آدمی تھے سپاہ میں تھے اسکے قبضہ میں تھی ہندوستان سے بھوپال راجپوتانہ کا گوہ اور بندیلہ سب خراج اسکو دیتے تھے اور آپس کے حصہ مشورہ کا نہیں رکھتا تھا ملک مالا جی کا بھی دست درازی اوسکے نام سے کرتا تھا اور ریاست میں اپنی تنخواہ کے اضافے لڑتا جاتا تھا حتی کہ بھوپال اور رفتہ رفتہ ریاست میں یونائی خلل تراشی مہاجی سندیہ جہانگیر ہوگیا وہ ارادے ریاست یونائی جو زبدہ آرا طرف واقع اپنے قبضہ میں کرے اور بنام قتال و جدال سردار مرہٹہ کے اکثر روپیہ قرض کرے اور بر سر عداوت رکھے اور کہتا تھا کہ ہر ایک کام میں تین محکم شاہ عالم بادشاہ کا رد دانا اور خاندان ہوں کا طالع بن دوست اور باطمین مقامات بدلائی اور بظاہر سپاہی در اصل غارتگر ریاست بنوا ہوا ہر چند کہ فوج کا سردار تھا بے سر و جمعیتی کے مقام سالیاری مہاراج سندیہ کے حاکم خود سر کردیا تھا مہد المصدر اوہ سے تین کمر تھے پشوا ایک شہار کرتا تھا اور ظاہر آبہت تکلف کو کام فرماتا تھا اور جیسے مدبر مہاراجہ سندیہ بنے شاہ اور دار السلطنت کو لیکے اپنے اختیار میں کرلیا ایک کا غذ بادشاہ سے کہ جسکے رو سے بھوپال وکیل مطلق ریاست مقبولہ کا منصور ہو دستخط کروالیں سندھیا میں بھوپال و سلطان دہلی کے اپنے مثل ہی ذرا دبا قدرت خدا تمام ملک سیتلج سے آگرہ تک قبضہ میں سندیہ کے ہوگیا اور وہ بتدریج تمام رو ہتہ راجپوتانہ بیکطرف کے سپہ سالار مقرر یا سپاہ تنہ پالش موجود ایک لاکھ سوار پانسو خراب اوتار زیر حکم اسکے تھیں نہ ہی ترقی مرتب کی کو بادشاہ اصلی ہندوستان ہوا واضح ہو کہ اس اقتدار پر

حکام مختصر

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

ابھی مصالحت میں اقران تھے عطار سرکار عطف مدار کہ آمد بہ آنکہ اس ولایت سے بدر صلح اکبر خاں
سے ہندوستان نہیں آرام تام ساکن ہیں پہنچایا اہل کار آمد اور آسیخاہ شوال سنہ ۱۲۱۱ھ سی جمیعیں ہیں
اہل طمعی سے قضا کی مکتب ہیں کہ جسوت راہ ہوا کہ ایک کو کہہ کیے انہاد بہ سکی نہیں معلوم کہ بیاہی
سے چھوٹ کی جاتی ہیں تبی ہیں بہ دوسرا کوئی ہوا تھا بس الکاروں سے ہر اوا نام سیر خوب سال ہے سنو دی گیا
در کیا جدید میں کیے اہل کار روان فرستادہ پیغام جنگ بنا لا کر چکے فوج کے جنرل تامس حاب ہادر نے کل
کا لکھ صاحب کو لارڈ کو رنوالس صاحب بہادر نے انہیں قاصد دے کر روانہ کیا تھا کہ تم سے ہمارے حاب ہادر
خیر کہو کے آئی روزوں میں ہے موضع مہدپور راہ نہیں ہے مقابلہ ہے حاب ہادر نے شکست فاش دی کیا
پس احوال پر سے رحم کر کے چوکرہ طفل دے کہ بقصہ ثانی قلعہ فتح کا کمال لکھا جاتا ہے کہ ایک زادہ ہے

اور بقدر یاحتاج ملک اور اسقدر سپاہ کی زیر حکومت ہی اور نیز خواہ سرکار عطف مدار اور ملک کا
بہت آباد اور سپاہ آراستہ اور کارخانہ دولت ہی فقط تیسری فصل حاندان سندیہ کے نہیں
صاحب اخبار الواہ لکھتا ہی کہ بزرگ سندیہ کے کیتان بھیکی کی قوم سے تھی کہ ہوا ہے اور اس
سندیہ کا بیان اول راؤ جی سے چاکری سپہ کری کی اختیار کی اور علاقہ سورت میں
کا رتبہ ہیں پایا پس ضرتہیں بالاجی بسونا تھ کی حاضر رہنے لگا اور بہ وقت جنگ بالاجی باجی راؤ کے
اسکا خدمت گذار اور وفادار رہا اسی عہد سے کا عمل بردار کی راؤ جی کے سر فراز فرمایا بہ وقت جنگ کے
ہوکر ایکدن باجی راؤ دریا میں شہار ہا اور جب موسیا ہوا کہ کے ہاتھ کی تو دیکھتا کیا ہی کہ
راؤ جی چت سوتا ہی اور دو جوتیاں اپنے ہاتھ میں لیے کہ ثبوت خدمتگاری کا ہی

پس جسونت راو ہولکر را در الاہی کاسی راو کا کہ وہ سب سے خود اور آدمی مضبوط تہا اتہا میں
برسکی عمر میں بجاسواروں سے نکلا اور ناگپور میں اگر سیاہ کی نکہد اشت کی وہاں رگہوجی بہونسلہ نے اد
پکڑ کر قید کر دیا واضح ہو کہ بعد چندے وہ قید سے نکل بہاگا اور ناگپور سے اپنے چچا پاس چلا گیا اور وہاں
سے دو سو روپے ایک کہوڑ الیکر مندہو کو آیا پس وہاں سے نکلکر سیران دہار میں چند ے اقامت کی
اور وہاں بازو بند الماس بیچکر بجاس سوار نوکر رکہے اور زودہ پر کر کر اسکو لوٹ لیا اور وہاں سے
غنیمت لیکر سارنگ پور میں آیا وہاں بکر ماجیت سوار اکر کے پہر سارنگپور سے مندہو کو آیا اور قلعہ میں آپکے
مال و اسباب غارت کر لیگیا مقید ہر ایک کر آیا اور بابو پس سے جنگ کی ڈالی اور ساتہہ فتح و فیروزی کے نامور ہوا پس زور جہلہار
راو مقتول کی اسکو بلوای اور مہربان ہو کر کوبکیان خوانے کی حوالے کر دیے لکہا کہ جیتے دولت عظمی اسکے
ساتہہ آی جسونت راو یاور یکجہت پر اپنے یکہ تو یکے اکیدو بار جو افسران اسکے زور پس مقابلہ ہو گیا تہا میں قصور کیا پہر التماس
لوکو پس صلح کر کے اندور پر جو دار المقر اپنے بہائی کو تکا نہا آیا اور کاسی راو پر چڑہائی کرنا ارادہ کیا پس
اوسکی بیس سوار و پس سے نکلکر بہاگ گیا اور جسونت راو ساتہہ فتح اور فیروزی کے داخل طید ہو کر
پرورش یکے سنبہالا پایا اور مستقل ہوا پس تین چار جنگ ماہور پر مسند بیاہے کے پہر ہولکر آیا تہا میں
ترای چراو پس مارے اور چلتے ہوے اور تک آیا پر یہے بہت سا روپیہ ہمو عہدہ کی قریب بارہ لاک سکہ سرکار
دولتمدار نواب نظام الملک بہادر کا لے کیا اور بندوستانہن جاکر پرتاب کنڈہ فتح کیا مسعد وجہا
جنگ اور افسران انگریزون سے یکے دو تین لاک سوار پیادہ کی جمعیت فراہم کر کے تمام ہندوستان
قابض و متصرف ہوا نیز بدستور سنہ ۱۲ بارہ سی اکیس تک سرکرم تاخت و تاراج رہا آخر کار اسود کی

بستر ادقر
حکام مختصر کے بیان

درنہ باشند سیے وہاں کے بازار کا سرمایہ ہوا بتلاتے ہیں کہ رکھوجی نام شخص مذکور کہ اپنی مستقل بزرگی و تدبر
اور رسوخ مایہ لیا اور تیلا آنیکا نام کرا کر آشنا ان لیے ہوئے مع کل سلطنت اپنی چلانے لیکا اور اسکو اپنے
ہاتھ سے اگر دیا و برتہ دن تک اسکے سوکہن بتلا اور تمام رسوخات تعرف کیے اور کیونت سوتہ ہی فرصت نکالی اور
جانا چاہیے کہ بعد ملکنے حالات بالا کے سنہ ۱۱۸۱ھ سے سینیت تجربہ بہن ارادہ اظہار کے ایسا ظاہر ہوا کہ دو تین سال بہادر
کا بھوا آخر دقعد سنہ بہن ہوے اور اسکے کا پیر دہاں ڈیورنڈ تھا جب بہادر مقرر ہوے فقط

دوسری فصل خاندان ہولکر کے بیان مین

ہتے ہین پس ایک شخص قسم مرہٹہ ہے جو موضع تزبار کے کب دیہکری کا کرتا تہا بہار راو نام مہتا تہا
اول دو گہوڑونسے لوکری یا جاوی کی اختیار کی پہر دو سو سوار ہمراہ اسکے ہوے سنہ ۱۱۳۱ھ بالو سوار کی جمعدار
ملی اور پرگنہ تزبار جاگیر اسکی قرار پای واضح ہو کہ جب سنہ ۱۱۷۱ھ گیارہ سی اکہتر الیس مین
طرف باجراو کے کردہ بہادر حاکم مالوے سے جنگ کر کے فتح پای بارہ ہزار سوار کا سردار ہوا
اور مالوہ جاگیر مرحمت الیہ کی مقرر ہوی وہ شہر اندور مین رہا کرتا تہا وقت موعود پر اصل طلب کی گذرا
کر کے کاسمے کا ندہر اور عشر سندیہ عزت دوست تہا پس وہ السمین فوت ہوا سندیہ بالیرا و ہولکر ہوا
ابناے جنس سے اپنے آغوش مین لیکر اپنے گہر کا مالک کیا اور جب وہ بہی سنہ ۱۱۷۲ھ بارہ سی دس مین لشکر کا
نک قضا کا ہوا کاسی راو بزرگ قوم کا تہا پس کاسی راو دیتا بہار راو زادہ کو اپنے
طلب کر کے پر فریب سے قتل کر ڈالا اس حرکت سے کاسی راو کی سسرال مرہٹہ داران مرہٹہ ناخوش ہوے

حکام مختلفہ کے بیان

میں بیٹھے لوٹ کر بموجب قرارداد کے اکیسویں دن اٹھائیسویں تاریخ صفر کی نکلکر راہی ہوگئے اور شہر خالی
کردیا شتر افسران انگریزی نے بانگیور پر قبضہ اپنا کیا اور آپا جی کو سو سوار ولایتی سو جمع ایک افسر اور سو سوار
ہندوستانی اپنے ہمراہ میں ایک جمعدار میانہ میں متعین کر یکے بعد دیگرے کہ قید کرنا منظور ملحوظ تھا روانہ کیا اثنا راہ چوتھی
پانچویں منزل پر ہندوستانی سوار کے جمعدار نے اپنے لوگوں کے ہمراہ میں بیدمیانہ کی شق کر کے راجہ کو نکالا چاہا
کہ اسوقت سوار ہمراہی اپنے شور و غل ہوئے کہ مبادا خوف و ہراس سے اقبال صاحبان انگریزی کا واسطے
بچانے کے سب مع جمعدار پریشان حال ہو کر راجہ تنہا بے سر و سامان دشت آوارگی و غربت میں
سردار ان انگریزوں نے پہنچے بیس ہزار روپیہ کا عہدنامہ لکھوجی مالنت کو قول قرارداد کر کے وساوہ نشین بانگیور
کیا چنانچہ اب تک وہی ایالت پر وہاں کی قایم تھا اور اپنی طبیعت ضروری کی بجالی پر طرفی کا مختار تھا
عرصہ ہوا کہ اسی مہینہ میں قضا کی اہل اخبار لکھتے ہیں کہ وہ لاولد ہی جنرل لارڈ کوورجہاں در گیگو کرنی نشین
کرنیکے آمد یہ بھی واضح ہو کہ آپا جی رفقا سمیت جدا ہو کر چند سنہ پر دیہ بہار و بنگالہ میں رہا ہر ہاں سے مکلکتہ بیت
سی اوارگی کے چیتو اور جودہ پور کی طرف چلا گیا اور اسی لکھا ہے کہ امیر خاں جا کر اجمیر سے مکہ کا نوکر ہوا اور وہیں
مرگیا اور راجہ نے بیچ حالت بحرانی اور اس بندا کے اخبار میں اسیلو لکھا ہے کہ سنہ ۱۲۶۵ بارہ سو پینسٹھ ہجری میں آپا جی
واسطے قایم کرنے ریاست کوٹا کیوں کے نام سے ایلچ پور میں خروج کیا تھا اور دو سو دو سو سوار اور پیادہ نوکر
رکھے تھے جنرل فوربز رسیدنت صاحب بہادر بھیدر ایلچپور نشین صاحب علاقہ ارار کو لکھا دیکھے اور بعد
ادنی زد و کوب کے ہتھیار لیا اور دیہ پانچ لاکھ روپیہ کل بانگیور میں قید ہی ۱۵ صحیح ہو کہ یہ جب
اصطلاح اس بوکوں کے بہت ٹھہرا ہو گا اور نیز بانگیور کے بھی لکھتے ہیں یہ اس نام سے آپا کے شہار پایا تھا

رفقا سے سوار ہوا اور سب لشکر میں چھوڑ کر مخصوص لوگوں سے ملتا تمام خلقت دیکھ رہی تھی
کہ سواری راجہ کی مبتذر سے حاما لایگ جا تھا لشکر میں سرکار انگریز بہادر کے داخل ہوئی خاص اور
اور خیمہ میں جنگ صاحب کے کیا بعد اسکے کورنیل اسکاٹ کر دار آچکے ہوئے یہ صورت راجہ کی ترکی اور وہ
جانا رہا لشکر میں خبر ہوئی کہ راجہ پرکاش مردم تمام حیران و سراسیمہ ہوگئے غارتگران بیدرد لوٹ اور کوٹ
سے باہر ایسا خوب کرم کیا پاس نگہبر فعل کیا وہ بیکر خوش ہوکل اور بہت امیر اپنے لشکر سے
سرکار رکھنی بہادر کے آئے اسمیں کیا یہ موجب طلازم کا آپکے تھے جب سے ہمیں آکر جب ہوئے اور چہار طرف
بندوبست اپنا کرکے عمل سرکار انگریزی کا نافع آئے اور تنخواہ جو ان کو کمپنی سے ہوئی تھی طلب کی اور کہا کہ ہمیں
کی چاہیئے فرمان انگریزوں کے ایک ہفتہ کے عرصہ میں لاکر دینے ارادے حساب کے بابت تنخواہ باقی کے بھیجا دے اور جو ہمارے نامہ
دستخط سے اپنے دربار خلاصہ کہ کے لکھ بھیجے ہیں عربوں روپیہ تو لے لیے اور اندیشہ سے جانکہ کہ ہمارا ہم
باہر نکلیں اور سرکار انگریز بہادر کے لوگ محاصرہ کریں سب قتل کرڈالیں خلاف عہد کے اور دو کوس
سرکنے اور شہر پیشاور تک نہ ہیں الچی کے رکھکر روانہ کیے سرکار انگریز بہادر سے لوگ وہیں
کریں کے اوتارنا شروع کیے عوب بھی فصیل کی دیوار گرانے اوت کہ تمام کمر برابر آراد ہی ہے
چکا تارہے کہ احوال معقولیں و مجھو طیں کا کھلا بعد ایک ہفتہ کے وہیں جاوے جمعیت
لیکر مبتدہ واپس آپہونچے عربوں نے ہمارا اور درباب اطمینان جان و مال اپنے سوال
کیا سدم سرداران انگریزوں نے دو صد اشرفی کے اپنے پاس رکھکر دو خلعت فاخرہ ولایتی بہت
کرنے اضافہ ہمیشہ بیان کرتے ہیں اسوقت عرب لوگ خاطر خواہ سونا اور چاندی لیکر

فہرست احکام مختلفہ کے بیان میں

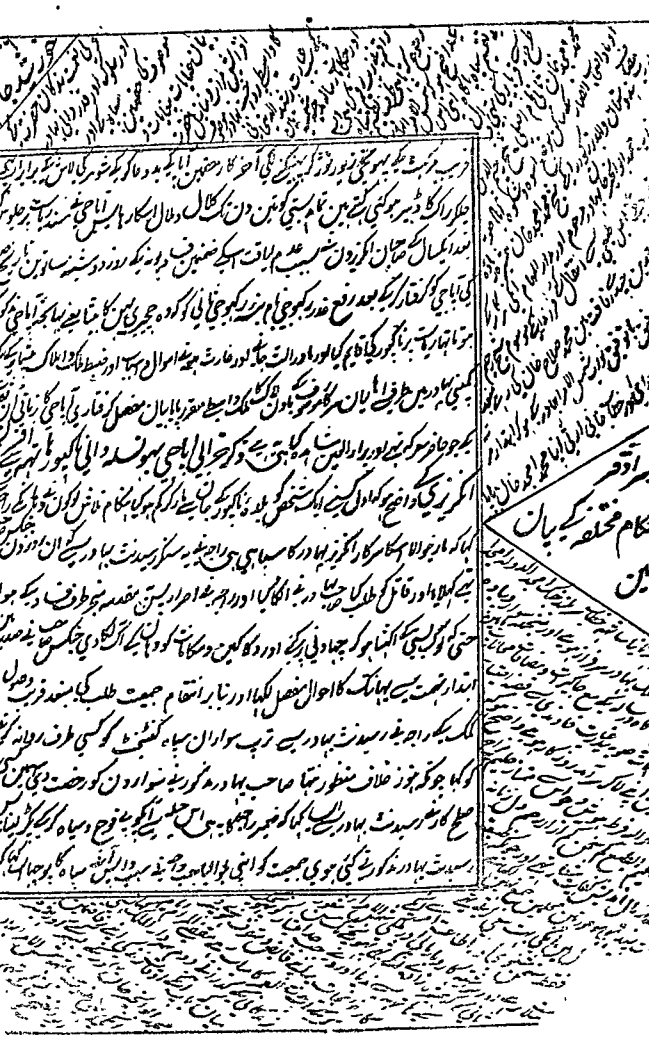

اور سودھا ہی مستقل راج ہوا اسنے زندگی بھر اپنی کاروبار ان پونا سے سندھ تک بکوریکی راجکی ہاتھ رکھی
اپنے پسر کرواپی اور وقت موجود برقرار رکھو جی نانی اسکی جانشین ہوئی اور وہ ۱۱۹۳ھ گیارہ سی انتیانوے ہجری میں
مستقل ہوکر اپنی حمیت کے سبب نہ ارسوار رکھتی اور ملک برار میں بعض معمورہ اسکے تاراج کرکے واپس آئی
متعلقہ سرکار عالی نواب نظام الملک آصف جاہ ثانی کے تمام اپنے تصرف میں داخل کرلیے اور جو اسکے حصین اتنا تھا
محاصل سے دیہات مذکورہ کے ہات اونہا کر جاگیر داروں کو دیا تھا اور بعض دیہات خاص مجا تصرف میں کاشتکاروں کو دیکر
تھے اپنے متصرف ہوکر عشر ہا محصل مقرر کرتا تھا اور جنگ کرنیمیں بندوبست کرتا تھا ۱۲۱۹ھ
بارہ سی انیس ہجری میں روز دسہرہ افسران انگریزوں سے مقابلہ کرکے بھاگا اور قلعہ کاویل میں متحصن ہوا جسپر انگریزی
نے قلعہ مذکور کو بتین روز کے عرصہ میں تسخیر کرکے سرداران ہمراہ اسکے گرفتار کرلیے
رکھو جی عاجز ہوکر ملک اودیپور کا تصرف میں سرداران انگریزان کے اور ملک برار سرکار دولتمدار میں
تسلیم دوا گذاشتہ کرکے بجمعیت قلیل سے ناگپور میں اقامت قبول کی اور متصل بدر کے ایک مقام میں
کوتہی افسران انگریزوں کے مقرر کیا اور بعد چند سے بارہ مذکور میں فوت ہوا پسر نابالغ اوبان بیمر حوم
شیرین کلام اہل دربار سرکار حضور پرنور آصفیہ کے جو بسبب ہمسن تمیز سے بہرہ وافی رکھتے ہیں
بالاراجہ بیتار کھو جی نانی کا جانشین ہوا چونکہ نابردہ کو رہتا اور عمر اوسمی رکھو کیرا باجا صاحب
ابن نانا صاحب مدار المہام اپنا قرار دیا اسنے ہوکر سلطنت سے بالاراجہ کو معزول کیا زوجہ اسکی بس
حسین وجمیل تھی ہاتھ میں شوہر کے سکت پکاری اور لباس فاخرہ اور جواہر گران بہا جسے ہار ہیں
اپنے راست کرکے عماریمیں سوار روپی اور اشرفیاں بانٹتی ہوئی جنازہ کے ساتھ ہوئی اور جب

حکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

احکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر
احکام مختلفہ کے بیان میں

اور بہادر خان بن کمال خان کہ بجا پور میں حسب الحکم عادل شاہ دربار میں آکر سلام کیا تھا اور اسکے دو بھائی بھی ہمراہ تھے
کو خلعت عنایت ہوا اور سرکار سے مقرر کیا گیا کہ جاگیر بجاے خود بھی اسی آب و شوکت سے ہو اور شش ہزاری ذات کا منصب
عوض میں ملے اور ابراہیم خان کو حکم ہوا کہ بیجاپور جاکر اپنے بھائی کے ساتھ رہے اور بہادر خان کو حکم ہوا کہ
بہادر خان کو اسکے خویش و اقربا کو بھی بلا بھیجے اور جو کوئی ان میں سے آنا چاہے اسکو بھی بلا بھیجے
جس روز خان مذکور نے دربار میں آکر سلام کیا ہے اسی روز قتل اپنے آقا کے بابوس اور رسوا ہو کر نکلا اور جہت قبر
کر تا ہوا بیجاپور پہنچا اور اپنے بھائیوں کے ساتھ جاگیر پر گیا اور بیجاپور سے ہر ایک منصب طرفہ چارہ کار کے
متوجہ ہوا پس ایک کہ ہر روز آدمیوں کا سوا متعلقین اسکے روز گار کرتا اور باپ دادا و چاچا ہر سوار زری کمر
شہر اور دونا ہر ہر دربان کمر کو دار و سپاہی جا بجا اور خود بن اور بیجاپور کے بڑے بڑے سردار جو وقت
جنگ طلب کیے جاتے ہیں بجز ریے کے ہر ایک کے پاس ہوگئے خیر بعد ازاں بالاتفاق قرار دیا کہ سپاہ مع لشکر جا بجا
ستارہ بکار آجو چتو اکے ساتھ تھا اکبارہ کیا اور ان اکبزوں کو اسکے مع اسکے سال اور دو دو ہاتھی دیے
بکریے اور مرہٹہ ولایت کا رکھا مقید بہر اپنے طرف سومی الہ کو حال ستارہ بکا کیا اور جاجی افسران
قوم اکبزی نے مع جمعیت دورہ کر کے تمام ممالک متعلقہ مرہٹوں میں قلعے اور گذیان
اور شہر اور کالوں و غیرہ سے داران مرہٹوں سے جنگ کر کے جیتیں لیے اور ہر موضع پر چند
کمپنی بہادر کے نام کا نصب کر دیا بس ماجرا کر دار سے اپنے پشیمان ہو کر آپ بابا اور
مالکم صاحب سے ملاقات کر کے سرکار عظمت مدار سے پناہ جان کی چاہی اور کر قرار
صاحبان موصوف کا ہو کر بنا رس کو بھیجوا یا کہ ہمدم و ہمسایہ رہا مناسب اسکے لائق رہے

پشوا سین کنڈہ میں مع سپاہ توپخانہ قرار پکڑا اسی سپاہ انگریزی پر تعاقب اسکے اس سمت کو روانہ ہوئے
راہ میں کوکیانی سپاہ انگریزی پر کئی حملے کر کے پس سین کنڈہ سے پیشوا طرف سنار یکہ روانہ ہوا جو
سپاہ انگریزی قبل اسکے وہاں جا پہنچی تب عطف عنان کر کے وہاں سے بندرپور کو آیا پھر بندرپور سے
نانک روانہ ہوا وہاں ترک تڑکہ سپاہ کثیر لیکر اس سے ملا اور پیشوا طرف پونا کھ پھر آیا گاؤں کانا سین
مقابلہ لشکر انگریزی سے ہو کیا سر کردہ اس جمعیت کا کپتان ٹھامس تھا جو کہ بے لوک کمپنی سرکار
آیسے اکثر نامی سردار انگریزی پار پکڑے اور کئی افر قید ہوئے پھر وہاں سے اسمت صاحب اگریمنٹ فوج کو
کروالیا اور پیشوا باغ سردا طرف نکل گیا اور کرنل اسمت جنرل ہسلپ کو چار اسکے بعد جنگ فتح کیا پھر وہاں سے اگور
پر آیا اور آلور سے شولاپور کو اس حین میں حسب اخبار اس دیار کے مالکم صاحب بہادر پونہ سے آکے ہولکر کو شکست
فاش دیکر سالا اور غنائم راجہ ظاہر مقصود ہو کر اور کرنل اسمت صاحب بہادر جنگ پیشوا شولاپور سے
طرف نصف کیا پیشوا خبر آمد کرنل اسمت صاحب سے لڑنے کا ارادہ کیا کوکیانی سے لشکر مارٹر کہاں سے کہا کہ
کے سپاہ توپخانہ میں مرقم اور جو لوگ جنگ میں مرے یا زخمی ہوئے ان کا بیان تھا پیشوا نے شولاپور
امور پر سے ناکپور کی راہ لی جمعیت انگریزی جو کہ ساتھ اور ناگات روانہ ہوئے بند کنڈ کا ہول سے مقرر تھے
جا بندی پس طرف پیشوا نپور خانہ بدوش عطف عنان کیا اور آپ مع سپاہ ناگپور کہ وہ پانسو سوار کا سردار تھا
اور افواہ تھی کہ وہ خفیہ افسران انگریزوں سے سازش رکھتا ہے ایک زنانہ میانہ میں کہاروں کے سوار ہو کر چلا اتنا
راہ کسو نے مالکم صاحب بہادر کو وہ میانہ تھا دیا بہادر موصوف اسطرف کو رخ پایا جبرا دیئے مالکم صاحب
بہادر کو آتے دیکھ کر جمعیت مبایذین سے کودہ گھوڑے پر سوار ہو کر بھاگا وہ

محارب کار با میر او کا مارا جیسا تا بحوار بحر بسیائیہ راحوال جر ال ہن معمر ال ہے
نواب نظام الملک ثالث سکندر جاہ بادر سنگذرا پھر سو الجوب ہوا اور صلح ہوئی ہے توقف شہری کو اپنے
تنگ کو بگڑ کر مع سردار خان افغان حوالہ افسران انگریزی کرا اور گوشہ عزلت مدار کلپنی ہاگ رہا ان جاہی
ایسرس دار خانہ یہ خیال کیا کہ مبادا میر او بنا رخود در آئے مجھے کہیں بیٹھنے کی قرار کر کے حوالہ صاحبان انگریز کر دے
تو اسوقت ہمسر و نہیں کیا اور وہیکی پیس کر کی تاب نہیں آخر الکدن مزاحمت اس امر کی بو بای تباہی آدمی
دلیر اور عزت دار پندرہ سو لاسوار کے ہر چند کہا میر او مع کر نا ہا اور تنگ کی دی بنا پر نا جاہا کہ
جا کر آتے ہیں اسوقت دان ہن سو آدمی ہے اور دو تو ہن جوانان ہا ہن ایک ملک کی اور تو ہے داعی کو اور
ان پر خان مذکور کے لکھا کہ وشت بدست مع ہتھیاران محارہ ہو کہیں کہو نہ ہے کر اور دو شیر ان چھ ہی آئے
قضا کی صاحب ناظم جا رہے تھے کہ ہاتھی کو دو کیل سرکار انگریزی نے چوکہ استدم عجیت حاضر نہیں طرح دیا اور مرا
مرتبہ کو شہی کا ہاتھی کا ہاتھ ہوا اور باقی بلا دیا پس کیل سرکار نکل کر مارے کہ کیا جو وہ ان عجیت انگریزی
نہ تھے کی پیدا ہوئی تھک فیلبان وکیل سرکار انگریزی اور سیاہ جیتوا ہوئی آہن بیچ بیشتوں جو تکریزی
دار و نوکر کو لکھا کا تہا ہا را کیا سپاہ کی ہا کی اور شکر انگریزی نے قابو کیا لکھا ہے بحال ہدہ کہ مردہ دام
بر سہ و اگر طرفدار کو اپنے مع جمعیت واسطے کمک کے روانہ کیا وہ بھی ہار کیا اور شام ہو گئی آخر وقت
پشن سو دا اگر بخش عسکر انگریزی ہوئی خوب بلوہ کار زار کا گرم ہوا انجام کار بیشوا رات کو
لشکر گاہ پیچ زنانہ اور خزانہ ہا کا اور افسران انگریز شاہ ہا اتہارہ سی سرہ سپچی ہن بچ آیا

بونا درآئے اور کہ سمت صاحب کا ۔ ندوست موا بہر کہ ۔ صاحب یہ سنا کہ

حکام مخلصہ کے بیان

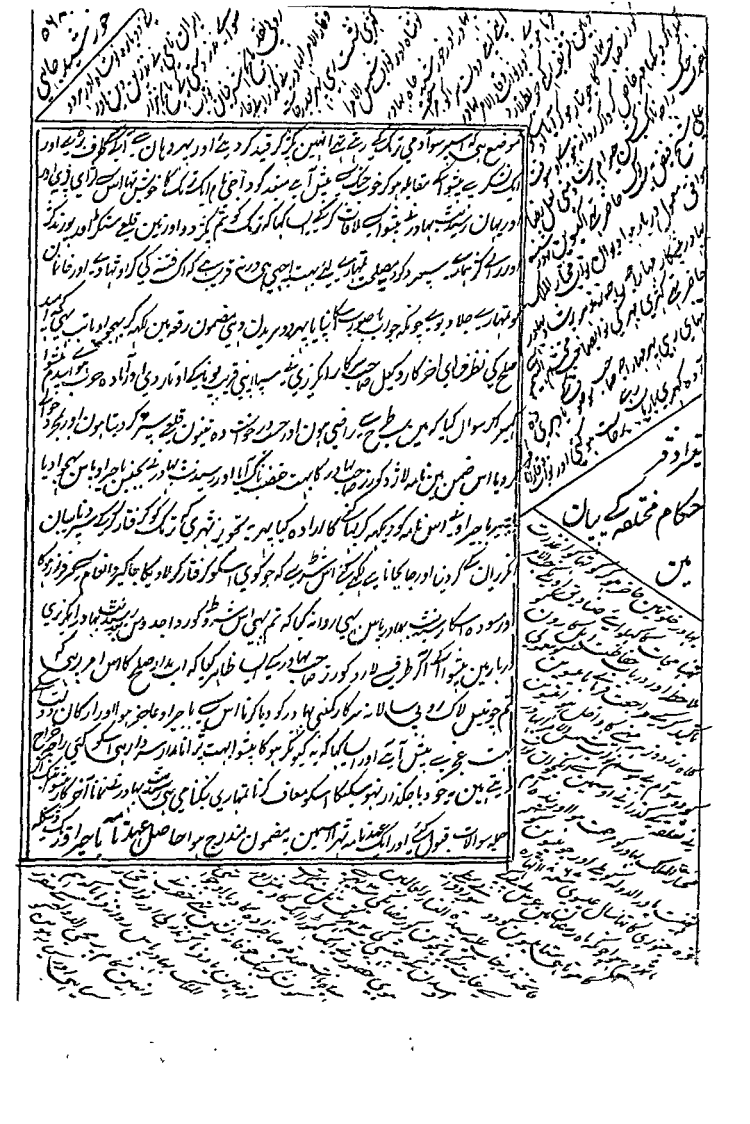

حقیقت حال بیان کیئے اسنے ایسا جواب دیا کہ ہم کو تو قبول ہی لیکن ہمارے لوگ ہمراہی پر اپ کی رضامند
نہیں ہوتے صاحب بہادر نے کہا حضرت آپ کے نوکر ہیں باوجود مختار نواب نظام الملک بہادر کے لوگ کہلاتے رضامند ہوگا اور کہوں
ہمارے ساتھ ہیں اور برخاست کی سردار خالصہ جی کو والصبر بالقول بعضے تین سال ایران روز کا اسوقت حاضر مجلس
تھے اونہوں نے کہا کہ دیکھیئے مہاراج کیا کافر کو مارتے ہیں صاحب بہادر نے کہا نہیں جو یہ صد ابھونچی پلٹکر بولا
کہ تمنے کیا کہا بابوجی کو کیا بولے جو ابدیا دو ایسا کہتے ہیں کہ یہ کافر دل ہے جو مراد تمہارا ہی کہا انہیں مارتے ہیں بہادر
موصوف نے کہا تم کیا کافر مارتے ہو دیکھو ہم کیا کافر مارتے ہیں اور وہ تو ہوچکے یہ علاوہ ہوا بعد مالکہم صاحب بہادر نے کہا تم کو رخصت
کیئے اور وہاں سے جمعیت ہمراہ لیکر جنگ ہولکر کے ارادہ سے نہضت کی اور بہان الفتحین صاحب بہادر نے سردار صاحب کو بھی ڈیلکا کا
شریک کیا اور بالاتفاق دونو کو جاہا ماجیر اور رضامند ہوا بیس ہزار کی جمعیت پونا سے نکلکر دیر دیر وجہاد نی کے اس شہار سے
کہ ہم واسطے تنبیہ بد دکے نکلے ہیں جاوے اور پیشوا نے بجنگ صاحب جا رخانہ بہت سا خزانہ مخفی راگ کر
قلعہ میں بھرا دیا اور تمام سپاہ کو اپنی جمیا کیا رسیدنت بہادر نے بھی جمعیت اکٹھی کی
مدراس وغیرہ سے طلب کیئے اسدم پیشوا نے پیام کیا کہ میں سب طرح سے تمہارا مطیع و منقاد ہوں
تم یہ کیوں سامان جنگ باندہ رہے ہو رسیدنت بہادر نے سکر اسکو جواب دیا کہ میجر فورڈ کہلا یا ایلچی
ہمکو اعتماد نہیں خیر میسر لارڈ کورنوالس صاحب بہادر لکھنیکے واسطے علی میں آویگا معہذا اگر صلح منظور ہی تو
جو خزانہ تم نے کہ قلعہ راگھوبا میں بھجوا دیا ہی منگوا لو اور جمعیت جلیپ پونا میں اکٹھی کیجیو ہوجا بجا رحمت کردہ
نیز بدستور اور کئی تصالح کہلا بھیجوا ہے لکھا ہی کچھ از اسکا مترتب نہوا آخر کار فریقین صاحب
شہ ۱۱ اٹھارہ سو پندرہ عیسوی میں واسطے جنگ پندارہ کے روانہ ہوئے اول وہ جنام نام ایک

بقیہ دفتر
احکام مختلفہ کے بیان
میں

ترک کیدیون تاریخ سیزدہم شہر المسمیں میرزا فرمان کرزون سکے ہوا انہوں اسکو قلعہ تا ہمین چند
یا اور تیسرے دن اسکے تبکت راہ اور مرد وجی شہ سے ترک اور کو بیدار اور کل ستارام بخیر کسکہ زادہ
کرور نیکے قصہ رد ہوا اور تقاضا مرو ف پرسش ہوئی ترک کے نزدیک اپنے ہوا یا جاوے لکھا ہیں کہ قال
راز کو کہنی زبان پر لا یا کر خفیہ دار ہی کا تدبیر ہے ہمکہ کسیطرح ترک نزدیک اپنے ہوا یا جاوے لکھا ہیں کہ قال
ہے راز نہانی لاد کور صاحب کلکتہ پر مکشف ہوا نہوں سنہ ۱۸۱۶ء اشارہ ہی سوا عیسوی ہیں بادشاہ اوزبک نامہ لکھا
خلاصہ مضمون نامہ لات کور صاحب جہاز دریا سیمی یا جرنیل آغات کرنیلے ترکمراکے ہکو سلام ہراہی
و شنید ساعی دایلچی مخلصی ترک بروسیہ کی ہوکا اس خیال محال سے باز آوے اتہار ہے اوجہ ہیں اس حصن میں
مذکور جو قلعہ ہیں تا ہکو کیسو رج رجوہ کر رہتے اپنے ہمکو کماجور کرنا تہا اہین شخص واقف کار کہا شفقت
صورت اپنی کر قلعہ کیاندر داخل ہوکیا اور آپکے وقت بدار الکیال کا عرصہ عیسوی اسکے گذرا تہا کہ ہا ہیں
تاریخ سیزدہم شہر المسمیں سنہ ۱۸۱۶ء اتہا ہی سوا عیسوی ہیں برجو ہوا اور ایک رسی قب بادہ کہنچے ہکے طرف الکتا دی
پر آپ اور ترک دونوں اسپر بیٹہ کر پنجے طرف اور گئے جو کہ پاسبانان پنجہ رہے وہ دونوں خود تک
نکل گئے ژبی دریدہ جب جاسوس کی انکہہ کہلی دیکہا تو ترک قلعہ ہیں نہیں ہی غیبت ہیں
رسیدنت بہادر کی عرض کی رسیدنت بہادر نے فرمایا جی او کو لکہا کہ ترک قلعہ سے نکل کیا ہے
اگر تم ہکا سراغ لگا کر پہر فرار کر کے ہمیوا دیکے تو البتہ لارد کور صاحب اور گلکتہ سے تمکو
بہت مسرور خود ہوکے و کر پہر شہ خوابدہ جو کیمکا اور آگ ف دیکی سزا دہا دیکی جو کہ
راہی آپکی منتظر تہی اسبات سے بہت خوش ہوا اور رسیدنت بہادر کا بالکل

قیصر اور قسر

حکام مختلفہ کے بیا

بین

ترجمہ:- بالکل قتل میں کنکا دہر کے مبارت نہیں کی ہی اپنے طلب سے کیونکہ اور زادہ ہے تصور
بہادر نے یہ سنا جانا کہ حزیمہ کو اوف و منظور ہی کرنل رسل جو قبیلہ کشمیت کو نواب نظام الملک بہادر کے نائب طلب
سپاہ جدید آراستہ کی لکھا کرنل صاحب الطلب موازنہ کے دبدبہ اور پلاش ہمراہ لیکر بلدہ مذکور طلب ہوئے اور اتفاقاً
کہ جو شوانیہ ترقی پر تھی اور دکی امید نہ رکھے عذر نہیں رسید بہادر نے رقعہ لکھا کہ بالفعل میں رکنے کے پاس دو کروڑ روپیہ
سند اگر قصور ثابت ہو کالعدم کیا جائیگا جو کروڑ رسید بہادر کو انتظار لارڈ کورنر صاحب بہادر کے جو ابھی تار قصد جنگ
کا مطالع کر کے چکے ہوں گے جواب نہ اس عرصہ میں کلکتہ سے چکتی لات کورنر صاحب بہادر کی آئی
اسمیں لکھا ہوا تھا خلاصہ مضمون حکمی لارڈ کورنر صاحب بہادر سے آئی سند ہے اب
جلد کرفتار کرنیہ ترکر اور قاتل کنکا دہر کے اگر تم نے خوب ثابت کیا ہی قاتل کنکا دہر کو تم رکنے
اسکو جلد اپنے قبضہ میں کرنا کہیں ایسا نہو کہ پیشوا ہی کو جا نکلے ویسے اور بہادر کو نکل جاوے اور پیشوا
مزاحمت بلا روک ٹوک ہو ملک ترک کیا کرے اور اسکو حوالے کر دے تو جانو کہ پیشوا خلاف دل ہی ہو کہنا
اسکا درست ہی سمجھ بہادر نے نامہ بخیس حضور میں پیشوا کے بھیجا اور آپ بھی رقعہ لکھا کہ خط لارڈ
کورنر صاحب کا جو دربار بہادر نے ترک کیا ہی ہیں نے تمہارے پاس روانہ کیا ہی اسکو دیکھو اور
ترک کو جلد بھیجو اور ہم واقعی دریافت کرینگے اگر تقصیرات ہوئی تو البتہ سزا دیجاویگی الا
فلا لکھا ہی تب یہی پاجر اونہ دینے میں نام بردہ کے تامل کیا لیکن جب تقاضا وکیل مکرر کیا پیشوا
بہادر کا اغفہ ترک میں سخت پایا ارادہ کیا کہ مع سومی الروپیہ کے نکل جاوے اسدم کو کیا نام
ایک سردار بھکا تھا منع آیا اور پیشوا کو اس ارادہ سے باز رکھا اور آپ کہ یہاں مناسب نہیں

تیسرا دفتر

احکام مختلفہ بیان میں

حکام مختلفہ کے بیان میں

بہت دن گذرنے پائیں اس کو اپنا تبہور اسا خراج روہ کا شہر اگر دوار دیکر دوادہ پانی دیوالی پر
وہاں جاکر اسا مورچے اور تھے جو حقیقی اسکے خیال میں نہ تھا ہوں اگر اس سے بہتر نہیں ہے ایک مشکل
رسیدہ حاجب پاس آیا اور کہا کہ ایکو جو بیتو اسے کہ اسنظور سے تجویز کیجئے تاکہ اسکے بیٹھنے کا
چونکہ بیتو اسکے الچی کر دانا ہی پاس بھیجے ان سے نامہ وپیام کی کیا حاجت ہی اس اثنا میں دل سکر اگر یہ
بودہ کہ ستارام کی بدی کا حال جو کنگا دہر نے پوشیدہ نہ تھا کہہ کر موی الیہ کو خبردار کیا اور کہا کہ افشین صاحب
یہی کہلوا بھیجا ہے کہ اگر تم روانہ کردیگے تو ہم اور کنگا دہر دونوں جانیوالے ہی رہیگے ہم اسکو بڑودہ کو بھیجدیں
اور کہے کہ دو تو شخص جو طرف ستارام کے آیے ہیں انہیں حوالے چاہیئے اگر دونوں نہ ہو سکے تو ایکہی
کیا اور کہے کہ ریدنت بہادر کنگا دہر پاس افشین صاحب کنگا دہر سے بلا رخصت بیتو ایکے بڑودہ کو
جانیکو کہلایا اور اجازت دی اس ضمن میں نسبت یکروز دو کلائے ستارام حاضر دربار ہوئے اور
بیتو اسے ملاقات کی بیتو اسے بہدو جوہ سادون کنگا دہر کا رسیدنت بہادر کو جانکر کہ بیتو اس آیا اور
موی الیہ کو مستقال کیا کہ موافق کر لیا وہ پنجشان الہ فریبی پر ایکے آیا اور روانہ ہوئے بڑودہ کے
یار ہا اور کہنے کو وکیل مسہ کار انگریزی تیار ہا پاس ریدنت بہادر تو چکے ہوئے اور
فیابین بیتو اور نرمک در کنگا دہر کے ایسی موافقت ظہور میں آئی کہ بحسب ظاہر بغض وکینہ سابق کا بالکل زائل
ہو گیا تب کنگا دہر ہم کو زبسے اپنے مطمئن ہو کر دیسے تجویز کی کہ والی گجرات نے جو زر بڑودہ کا حصہ
ست لاکھ روپیکا ہر سال علیحدہ کر دیا ہی سو وہ بھی ایکے دیوان کے سپرد کر دیا تاکہ اسکی
بھی موافقت بنی رہے اور کینہ وحسد دل سے ایکے بھی دور ہو جاوے اور بیتو اکو ہمیشہ اپنے

تیرا دہ
حکام مختلفہ کے بیان
میں

تیسرا وقفہ

حکام مختلفہ کے بیان میں

برہانپور میں طرح اقامت کی ڈالی اور کھوجی ہرسہ پیدا کیے کہ وہ کہ اسکے خاندان کا اور کا ملک اور ڈیرے کا
صاحبان سو صرف کے حوالے کر کے ان چاہیے اور ناگپور میں رہنا ضرور کہ اکثر زمینداران ہند و اطراف کے
کے فاصلے موضع سیتا ژیل پر کوشش بناکی اور امرت راو آوارہ دشت اوبار ہوا اور باجیراؤ بھی
تمام جمعیت لشکر کی کو جمع سمور کر کے شریہ دشمنوں کے مطیل ہوا پرسن پیرا ہی نام بکار زمانہ کی طرف روانہ
ہوا یہ ذکر خوبی باجیراؤ اور مت جانا سلطنت مرہٹہ کا صفحہ ہستی سے واضح ہو کہ

بیچ وسیع کہ شتہ کے باجیراؤ دہلی ہونا ہو کر جب اپنے تئیں حاکم مستقل جانا اور ادہ خراج کیری اور ہاج
کے راجہ اندر راؤ کا بکو ارثاکم گجرات سے چوتھ مملکت کی اور وصولیٹ حصول دیگا کتا
نام ایک شخص بہت دانشمند اور ہوا خواہ دلیوان اندر راؤ مذکور کا اور مرافعہ اصحاب کا کرتا اور ڈوڈ
زیر تصرف اسکے جہیں سو جاکر موی الہ کو کسی طور سے بدت کر کے اول خراب کر بھیجے پس مشکل ہو کر بھیجے
ہے بلوا بنا رالاس نا یہ کو جاں کیا اور آپنے سے انکار کیا جو کہ باجیراؤ کو خواہش تھی آخر کار بعد سو بلوانے
اور قسم اور سوگند کے فہمائش سے انگیز کیا جب بالی راؤ اور فتح سنگھ ایک شخص کو نیابت اپنی حصہ
میں کا کیوا ڑ کے چھوڑ کر بڑودہ پہنچا کر آیا اور یہ سب خواجہ ایں ہنوز کہ نصف حصہ احمد آباد کا دیا اور کچھ تھوڑا
کوئی شخص طرف سے بتوا فخران دار بنا باجیراؤ نے اسکو زمانہ پر قبول اکبر کی دیا اور ہوا ہے
آباد ہوا ایک سپہ دکن اور محافظ ہی جانے دیا ان ریاست سپہ قصبہ ہوا اور باجی راؤ نے
شکوہ الانہار ہی جو دہ عیسوی سنہ آحد ۱۱ ازنک جی نام دیکھا کر اثنام یک شخص کو کہ وہ نہایت
با خود بشت اور بسیل مقدار پتوا لکا ہوا یہ کیا واضح ہو کہ جب دے فخر آحد آباد کا

احکام متعلقہ بہ بیان

بیان

چھبیسواں باب

حکام متعلقہ کے بیان میں

پناہ میں افغان انگریزان کی چلا گیا پس دولت اوند کور واسطے جلوس شاہزادہ کے منتظر ساعت مختار کا ہاتھ
پکڑ کے دربیان پرسرام بہادر و راجہ اوکے بدمزگی آئی اور پرسرام رقابت سے اسکی کنارہ کش ہو کر اس بات
پر آیا کہ ناتا پہنر نویس کو کوشش سے طلب کر کے امرت راؤ کو حسب تحریر سابق قایم کرے پس شہر الملک بہادر فطرت انگیز
شریک مصلحت مرہٹوں کے ہو کر پرسرام امرت راؤ دونوں بتدبیر پیشتہ اپنچہ تقدیر کیا اور نانہ دینام سے شرط
پر مدار المہامی کے ناتا پہنر نویس کو راجہ راجہ اوکے رضامند کیا اور وہاں سے بلا کر ساتھ اپنے لیا کہ مذر دلوای جہت
تام ظہور میں آیا پھر راؤ مسند نشین پونا کی مقرر ہوا اور اراکین دولت اٹھا سکی قبول کی بندوبستی کو جانا
رکھا پس شہر الملک بیشتر لاک روپیکا ملک کشکر و دولتدار کا جو قبضہ مرہٹوں کے جانا رہا تھا کہ تب اسکی لشکر جمع قوی
چوتھہ صوبہ بیدر رخصت حاصل کی اور سب سے ملاقات کر کے ساتھ حسن تدبیر اور مساعدت تقدیر کے ہمراہ جمعیت
سرکاری جو واسطے لینے کے گئی تھے اور سردار ان نامی سے آمین محمد سبحان خاں بہادر بھی روانہ
حیدرآباد ہوئے اور جناب سرخودی اپنے سرکار میں میں شکریہ جناب احدیت کا بجالا کے بعد چند
ناتا پہنر نویس ہوا اور سندیا کہ بسبب فوج قانون انگریزی اور سپاہ بندی بمنجملہ چاکران پیشوا سے تھا
پیشوا قابو میں اسکے آیا اور حکم محکوم کا حاکم پر جاری ہوا پھر اب رجوع کرتا ہوں میں طرف مضمون
چار جملہ کے بارہ تعین معاملات افغان انگریزی سردار ان مرہٹہ سے ذکر ریاست راجہ اور ریاست
کوٹھی افغان انگریزان محمی آباد پونا اور ناگپور میں واضح ہو کہ بعد مرگ اوتہ جانے
ناتا پہنر نویس مختار کار ریاست مرہٹہ سے ہولکر کو اقتدار پر مسند یا کے حسد پیدا ہوا اور اسنے واسطے
اس امر کے بارزاع جمعیت فراہم کر کے پونا کے طرف روانہ ہوا تا پیشوا کو اپنے قبضے میں لاوے

وہم منقول ہی کہ مومی الیہ مسموم ہوا اور وہ حضیہ مشیر الملک سے ہمدستان تہا خدا جانے بعد فوت اسکے
دولت راو جانشین راجہ متوفی کا شہ یک وانباز سہ داران عسکر پتوا کا ہوا تعین پر جو مشیر الملک کی نہی قضائے
الہی سے برہم ہوگئی خبر منجد ہوای ہوا و کہ بدو فطرت سے مرہون منت جناب فلک قدر سرکار دولتمدار کا
تہا احسانات سابق کو طاق نسیان پر رکہہ کر مع سہ داران عسکر اپنے مثل مکوجی ہولکر اور دولت راو سندیا
اور پرسرام بہاو اور رگہوجی بہونسلہ وغیرہ قریب تین لاک سوار اور پیادہ کے سنہ ۱۲ بارہ سی نواسی
مین بجوب سنہ ۹۵ ستر سپی بجانو علیوی کے گلا اور بند کا تعاقب ہی صلاح مشیر الملک کی ایک لاک بیس ہزار سوار
ہمراہ رکاب بیدرنگ رادہ ہوکر سواد کہرلہ مین آیے اور ارادہ تہا کہ سہارا زیدہ قلعہ ریڈہ مین رکہہ کر دونا
پر حملہ کرین اور بدستور گذشتہ اسکو پامال فرماوین اس ضمن مین اظہار ہوین تاریخ شعبان کی جمعہ کے دن اثنا
وہ عین کو چین فوج مرہٹہ کی نمودار ہوی مظفر الملک اسکا علیخان بہادر اوتر در الدولہ سر نشکر ہمون فرانسیس جو
مقابلہ پر تہے مقابلہ ہوکر لگا ہی کہ سر بہوا جہی شب ہوی اسد علیخان بہادر خوب دادمجوانمردی کی دی ہنوز سوار ان
رضہ نبرد برکرم جانبازی تہے کہ یکہ تاز فلک یعنے آفتاب عالمتاب نے پاون دایرہ آنی کے باہر رکہا اور ظلمت شب دامن
وتین پر جہانیان کے پہلا یا تلوارون چلنے کے کام نیام مین کینچا اور ہاتہہ دیرون کے یکدست آرام پاے اس ظلمت لیل
ین حضور پر نور بے روشنی طرف کتولہ کے جلوہ ریز ہوے اور اہل کفر و ضلالت اپنی جا پر ہی قایم رہے
شیر الملک بہادر نے اول جاکر بروج و بارہ پر بڑی بڑی مہتابین روشن کروائین تا سمت قلعہ کی اہل لشکر کو
علوم ہو لگہا ہی کہ وہان سے قلعہ چہے کوس رہتا اسقدر مسافت تمام رات مین طی ہوی خود بدولت صبح وقت
شریف لای وہان معاندین سے اگر محاصرہ کیا بایس دن تک شور و غوغا رہا پر پیغام صلح کا

حکام مختلفہ کے بیان

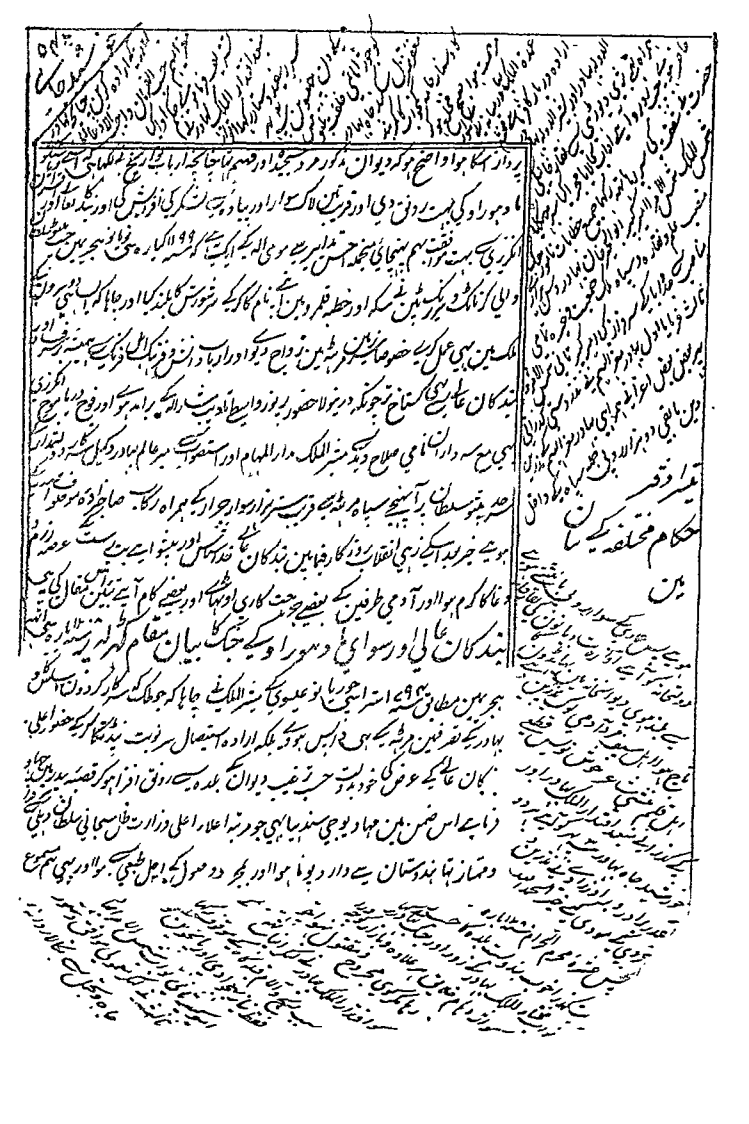

بہر کیف بار ڑائیان متعدد علمین آئین حتی کہ ریاست پنتو ای منہدم ہو گئی چنانچہ مفصل احوال ان
معارک کا ہم پنتو اور ہم بہو نسلہ اور ہم ہو کر دہم سمندیہ بیان کیا جاتا ہی لیکن اکیفیت ریاست
ہرسنہ کی نہی واسطے نہ قطع ہو ڈرلہا کہ اسجا بیان کرنی منجملہ ضروریات ہی اب انہ مکار رجوع کرتا ہی طرف
اور چہ بھی معلوم رہے کہ بیان سے آخر حال تک جو جو باتین حدیقہ عالم اور ترک آصفیہ ہین کہ دو کتابین اصل اور
ماخذ راقم کا سو انتخاب ہین اس واسطے کہ بار بار کہنی پڑین واسطے نہ فوت ہو مطلب کے اور اور تو سخات سے انتخاب کر کے
اصل اوراق ہذا کیے اور بعض بعض احوال بالکل کہین لکھا ہوا نہ پایا اور زبانی ان عمر رسیدہ لوگون کے جو
دربار سے بند کا تعلق رکھے ہین اس دعوی پر کہ ہم شریک حال تھے سنا واسطے نہ باقی رہے تشنہ کہ سند رج اور
سند مج کیا صدق و کذب سپرد راہی اور عاصی بری الذمہ معہذا جو امر کہ مکتوبی ہی طرف سے ان الفاظ سے
جو دل پسند ہون اور جو بات کہ مسموعی ہوئی کلام جو انسے ایما طرف اسکے ہو کنایہ کیا جاوے کا تاوقتیکہ ضعف و اختلاف
من تقادیر ناظرین پر ظاہر ہو اور منکشف ہو جو حرا آدم بر سر مطلب ذکر سوای یا دہو راو اور
بڑی کشمکش سے مسلط ہونا سوای یا جیراو کا مسند نشین پنتو ای پر فوت ہونے تک نا پہر نویسی کرنی
مع دیگر وقایع مکاتیب غیر متعارفہ بسبب فتنہ زمانہ وجود دگر گنا بہرا دکھا لی ہو بالا ستیعاب
نا پہر نویسی اختیار کل دولت مرشد کا بہونچا اور ریاست مذکورہ بند غنہ بالا استقلال سوای یا دہو راو نا پہر
راو طفل ہفت سالہ سے منسوب ہوئی اور لقب انکا سرونت پنڈت قرار پایا لکھا ہی کہ جب وہ جوان ہوا اور سن رشد کو
پہنچا سردار ان راج رسیم سے اسکا تاج مختار مین پہرایا اور واسطے گدی پر بٹھلانے کے صاحبزادہ
جیا چند فال سکندر اقبال سکندر جاہ بیجاپور استدعا کیا پس صاحبزادہ موصوف اجازت بند کا لیکی حیدرآباد سے

نیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

ہی سے واقف اور بخف حال آگاہ ہے ہی تھی ہم بیجاپی ہی واسطے میاں اور ہمراہ
آمادہ ہوئے اور وہاں پہنچکر ہمارے طرف سے واگزار جانا اور یہ تجویز کی کہ موہیاج پر ہوشنگ طرف بھاگ
ہوئے اور نواب سپہ نظام علی خان بہادر حیدر علی سرزمین کرناٹک روانی فراہم کرکے کل کو ڈور
صاحب سپاہ بندر سورت چلے اور شکر آنہیں ہو کر بعضے معاملات و قول کے مسخر کرلیے اور پہنچ دور
دلیس آئے ہوا کرار اور سندیہ چوہ دونوں مع فوج سنگین واسطے مقابلہ کو فوج حاضر ہوئے
کی شکر طرف بندر سورت کے عطف عنان کرکے گلہاہی کہ پہنچ دصول مل جہاز ہوئے
ہار کیے ہر چند کہ اس فوج پر برابر پاکیں پہ کتان کمل حاضر واسطے رد غلہ کے پانچ ہزار سوار
تھے مقابلہ کرکے مرہٹوں کو ہزیمت دیا اور متصل کے حدود ڈھاکے تک پہنچ اس
اکبہار زیادہ بیس لک سندیہ پہنچا یا اور کہ فصاعطے کنار بن ابل نکر کے رکھا اور اسی ضمن میں
قلعہ کو ابار کا فوج کشی کرکے لیا سندیہ ۱۷۸۱ء استر اسی کی سی عیسوی میں مصدوم
افسران اکر دول اور سندیہ کے صلح ہوگئی اور یہ عہد نہ اکہ شتی اور بہ نوع تصفیہ میں ارباب
رہے اور بسبی علاقہ میں رکھے کہ آخر کار کہو بھی چار دنا چار اسہات کو قبول کیا اور
اور سندیہ کے ہی آئین رہنا اختیار کرکے ہمراہ ایکے ہوا فصاگ کہ دکار مصالحت ہذا کو
کہ مسلہ میں رکھنا تہ راہ عرف کہو نہ قصائی اور دوسوسہ کیا من بعد فیما بین افراں اکر دل
سردار ان مرہٹہ کے بہت اوزوں تک صلح رہی کوئی منافیہ در میں نہوا بلکہ مہم میں شدید لطف
صلح و جنگ میں باہم شریک حال اکدوسرے کے تھے جیسا کہ گذرا پیس چونکہ حال زمانہ کا رنگا رنگ ہے

بہر کیف بار ڑ ایمان متعدد علمین آمین حتی کہ ریاست پیشوائی منہدم ہوگئی چنانچہ مفصل احوال ان
معارک کا ہم پیشوا اور ہم بھونسلہ اور ہم ہولکر و ہم سندیہ سے بیان کیا جاتا ہی لیکن کیفیت ریاست
رہنے کی تبھی درمیان نہ قطع ہونے ربط کیلئے آنجا بیان کرنی منجملہ ضروریات ہی اب بہ تکرار رجوع کرتا ہی طرف
اور جو بھی معلوم ہے کہ بیان سے آخر تک جو جو باتیں حدیقہ عالم اور تزک آصفیہ میں کہ دو تواریخ اصل اور
خجذر اقم کا سوانحات میں سے تمام یکجہتی پائیں واسطے نہ فوت ہونے مطلب کے اور اور تواریخ سے انتخاب کرکے
داخل اوراق ہذا کیے اور بعض بعض احوال بالکل کہیں لکھا ہوا نہ پایا اور زبانی ان عمر رسیدہ لوگوں کے جو اس
دربار سے بند کا تعلق رکھتے ہیں اس دعوی پر کہ ہم شریک حال تھے سماعت کیے باقی رہنے تشنہ کے مندرج اور
مندرج کیا پس صدق و کذب سر انجام ہی اور عاصی بری الذمہ معہذا جو امر کہ مکتوبی ہی طرف ہے ان الفاظ
جو دل پسند ہوں اور جو بات کہ مسموعی ہوئی کلام جو ایسے اباطل سے ہو کیا جاوے بکتا تاوقتیکہ ضعف رواج
ذہن نقاد پر ناظرین کے مبرہن اور منکشف ہو خیر آمدم بر سر مطلب ذکر سوای یا دھو راؤ اور
بڑی کشمکش سے مسلط ہونا سوای یا چیراؤ کا مسند پیشوائی پر فوت ہونے تک نانا پھر نویس
مع دیگر وقایع مکاتیب غیر متعارفہ بے قتلہ زمانہ و جو دیگر کہنا تہ راؤ کے حالی ہو اما لا جیرا
نانا پھر نویس اختیار کل دولت مرشٹہ کا ہے پہونچا اور بات مذکورہ بیدخلی بالاستقلال سوای یا دھو راؤ اس بار ان
راؤ طفل ہفت سالہ سے منسوب ہوئی اور لقب الکاسر نو بندت قرار پایا لکھا ہی کہ جب جوان ہوا اور سن رشد
کو پہنچا سردار ان راج رشیم سے اسکا تاج مختار میں تہرایا اور واسطے کدخدائی پرتہلا نے کے صاحبزادہ
چمنا بائی فال سکندر اقبال سکندر جاہ کے پیچھے اسند عا کیا پس صاحبزادہ موصوف اجازت سے بند کا تعالی کی حیدرآباد سے

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

دفتر سوم

احکام مختلفہ کے بیان

تیسرا دفتر

احکام مختلفہ کے بیان میں

مترجمہ

حکام مختلفہ کے سان

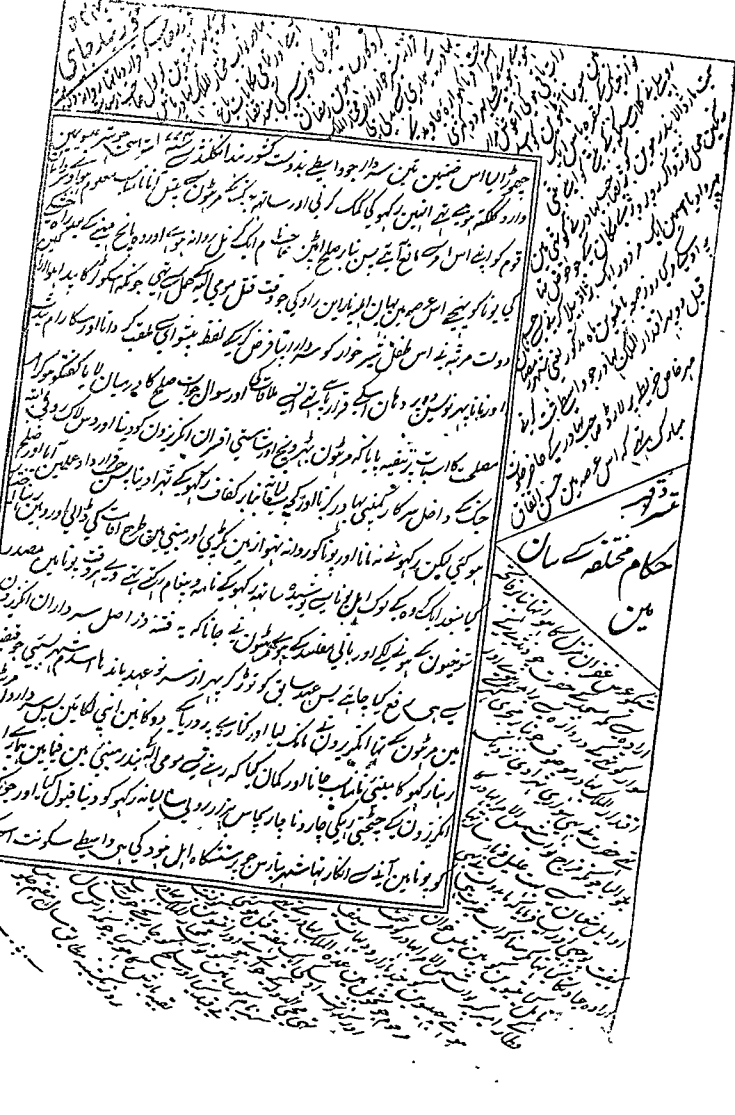

تیسرا دفتر

حکام متعلقہ کے بیان میں

ایکسو برہمن بالاجی راؤ نام المشہور نانا صاحب ساکن کولن سب سے بڑا سردار کل جمعیت کا تہا فقط دو اطاعت
راجہ رام ساہو کی کیا کرتا تہا آپنے لقب اپنا پیشوا مقرر کرکے پونا مین رہنا اختیار کیا تہا غرض بقول عالم
بعد بالاجی راؤ کے بیٹا باجی راؤ جب بیٹھا جاکے برقایم ہوا واضح ہو کہ آپنے ۱۱۴۴ گیارہ سی اڑتالیس ہجری
نبوی مین وسلطنت یکخان دورانخان کی صوبہ داری پاکوبکی حاصل کی اور عہد حکومت مین آپنے نورسیم
مغفرت آ اور نواب شہید طاب ثراہ سے خوب جنگ کیے آخر کار کنارہ کرکے رہا آپنے ۱۱۵۳
گیارہ سی ترپن مین بہکندر کے ازار سے آپیوت سوا ملہار راؤ ہولکر جسنے کہ سابق مین مالوے پر چڑہائی کیتی اور
مہادیو راؤ سندیا رفاقت سے باجراؤ منوفی کیے مین چونکہ جملہ سردار ریاست کے زنار دار دیکے ویے دونون
بہت نامی نکر ہوئے مین انشاء اللہ تعالیٰ بعد اسکے مفصل احوال اسکے خاندان کا بیان کرینگے اور بعد باجی
باجی راؤ ثانی پسر اسکا بجاے پدر ہوا اور سدا شیورا و عرف نانا دولد چمناجی چچیرا بھای بالاجی کا مختار کل
قرار پایا زمانہ کارپردازی مین اسکے جب راجہ ساہو چل بسا بیٹھا تین سنہ ۱۱۶۸ گیارہ سی ستسٹھ ہجری مین
مرگیا چونکہ زنار دار آپہی آپ بیٹھ رہتے تہے لکہا ہی کہ بعد ہوے مذکور کے ویے کسی ایک شخص کو قوم
سے اسکے نام پکے واسطے مسند راجگی پر بٹہلا کر قلعہ ستارہ مین بیچ فید اپنے رکہنا
جادہ اختیار کیے اور مہمات ریاست سب کے سب کنا مالی اور کنا ملکی کنا جزی اور کنا کلی اپنے
قبضہ مین کر لیے واضح ہو کہ بالاجی نواب امیر الملک اور نواب آصفجاہ بہادر ثانی مذکور کا تمام
کی بارہ مرحارات سخت کے پیش آیا پس وہ بہی روز شنبہ اٹہیسوین ذیقعدہ کو سنہ ۱۱۷۴ گیارہ سی
چوہتر ہجری مین جب درجہ ہلاکت کو پہنچا امیر ریاست طرف جہادیو راؤ عرف مادہو راؤ ابن بالاجی

احکام مختلفہ کے بیان مین

خاندیس را اورا بدو وغیره بسطریق سرکشی علیم کرده باجگذار لیکن سندسکی غایت نهوی نمی گذاشت
سنبهاجی غله بسط بسیار شاه عالمگیر بادشاه غازی کامگار اکثیوین سال جلوس والا یکه ارکان اورا بقول اخبار خامه مانی بیرنگ
رو بدرگاه معلی مسموم ہوا اورا اجب ہوئیا اسکا ساہو خطاب الامنصب گے اعزاز فرمودہ باکرہ خانہ مدت مدید پس شاہ
عالم کے اول سرور دلی کی دس کے حصہ عالیان قرار یا کر سندسکی غایت بہوی سندہ اور دھان بی نے جو قلعہ
ذوالفقار خان صوبہ دار دکن کے بایں ملک مذکور کا بتا اسیع مخون کھو اقف کر کے اپنا ہمراہ کا کہ جو کہ بالکل کے حاصل
ہوئے از انجملہ تین حصے اقل کے سردار عالیجاہوں اور ایک حصہ غنیم کو بدون دو سو میں حصہ کے جو عالیجاہ مقرر ہوا تھا
لیکن سندسکی میسر نہیں آیی بس عہد میں فرخ سیر کے امیر الامرا حسین علی خان نے مخالفت سے بادشاہ کی
شہ ۱۲ گیارہ سی کمیں میں راجہ ساہو کو چند شرط مروط یعنے عدم مداخلت و تاراج ملک اور راہ زنی اور
پندرہ ہزار سوار کا بایں نایک کے دکنا در میان میں لاکر صلح کی اور سندسکی چوتھ سے صوبہ
دکن کی مع دہاکی سردیسکھی کی اپنی مہر کلمہ دی اور گوکن وغیرہ ایکے در عوض حوالہ کیا
اور بالاجی رحمن بن بنو ناتھ کو ساہو کا وکیل مقرر کیا یہی بتدا ترقی مدارج تاراداری کی ہی جنید
کو بالاجی مادام الحیات نقل ابداری دکن کے عہدہ پر اپنے مکرم رہا لیکن چند عرصہ میں بیضاریہ
ہو گیا اور سہ داروں قدیم و جدید مرہٹے کے بالکل معطل و بالکل جیسا کہ بیان کیا جاتا ہے کہ زیادہ
زنار داران کنا نام جارحانہ کا ایسا ہی کہ سنبھا این سیواجی تا اپنے ایام زندگی میں قبضہ
انہوں سہ داو مقرر کرکے تابع بودوف سنبھا کے ایک شخص قرا دان کے اسکے بیچ دہوس کو برائے کفش
کاری پر مقام کرہ کے آنہوں اراکین دولت نے کلید فتح حکومت کو اپنے اختیار میں رکھا کہ از انجملہ

جاگیر حاصل کی بسبب خطاب فالیر جنگ بادشاہ دہلی کے رجوع کرکے واسطے اعظم خاں کو کلماش کے بھیجا سال
جلوس والا کے منصب اور علم اور نقارہ سے امتیاز پایا پس وہاں سے نکلکر نظام الملک ملاہر کو گیا بادشاہ
گیا ہوا اور پرگنہ جاگیر کرکے آخر کار رجعت کی ملک علم کا ہوا اسکے بعد بیٹے دو بیٹے
کے سنبھاجی اور سیواجی سنبھاجی تو بروز روپاک کے مجاہدہ میں مرگیا سیواجی میدان
دلش پوہا کا تھا اور ایک نظر میں اسکو بھگا دیا کہ نام اسکا اکوجی تھا اور وہ ملک جنجا
سیواجی مدت بعد بہم خورد کی سلطنت عادلشاہ کے سیواجی جاگیر اسے سنبھاجی کے مثل پونا وغیرہ کہ اسکو دیا
وطن مقرر کیا تھا اور سند میں نظام شاہی اور ابراہیم شاہی موجود تھیں بہت ملک حاصل کیا اور شہر ستارا کو
دارالمقرر بنایا پھر رفتہ رفتہ اسکو اپنا استیلا ہوا کہ جالیس قلعے بادشاہی اسکے قبضہ میں گئے کوکن کا ملک
سب لوٹ ڈالا بلکہ بعضے نادر پر بھی قبضہ کرکے راہ زنی دریا کی ضمیمہ راہ زنی شہر کا کیا حتی کہ بہر
سے بعضے بادشاہی غلہ مکان کے بھی قابو کرکے لوٹ ڈالا اسوقت غلہ مکان یعنی عالمگیر بادشاہ اول
اجیوت کو بالاتفاق امیر الامرا شائستہ خاں صوبہ دکن کے واسطے تادیب کے مامور فرمایا بعد اسکے راجہ
جیوت کو حضور میں طلب کیا اور راجہ جیسنگھ کو اسکی جگہ پر نامزد کیا بعد دو راجہ جیسنگھ سیواجی
طاعت کو مناسب جانکر صلح کی اور امان چاہی اور اطاعت قبول کی بادشاہ سے عفو تقصیر کرکے پنجہزاری منصب سے بڑھے
م اسکا سنبھاجی تھا غایت کیا اور جب سیواجی سنبھاجی بھی مانند باپ کے بے اعتدالیاں شروع کیں
سوقت خود بادشاہ واسطے تنبیہ کے تشریف فرما ہوئے لیکن سیواجی اس قوم کا
ہ موصوف اس امر پر صلح ٹھہری کہ سو روپی کو نو روپی محصول مجالا

تیسرا دفتر

حکام مختصہ کے بیان

میں

جنرل لیک صاحب زیادہ لشکر انبالہ طرف اگرہ کے رخصت کردیا اور آپ بھی طرف منزل مقصود کے روانہ ہوئے
اور انہیں اوانہیں بعضے افسروں نے فوجکشی کرکے بابو نام سردار سیک ملغدار بلہارراؤ کے احمد کر بھی فتح کرلیا
دوسرا باب حکام مختلفہ کے بیانمیں ابتدا سے عروج انکے فتح پونا تک مع واقعات
ماکپور وغیرہ تا عہد ماکو الیار مہارت یعنے مرہٹہ عبارت دیوکر یعنی قلمرو دولت اا
اور اطراف جسکے ہی اسواسطے کہ وہ نواح ابتدا آفرینش میں مقام بود و باش مرہٹہ ہین دکن ہین بسنے کا
ہی وہان رہنے والون کو مرہٹہ کہتے ہین اور زبان مہاراشتی یعنے مرہٹی محصول اس اولکہ کی ہی زمانہ پیشین میں
سعد بن قیاص نے جب اسان کو فتح کیا اور اولاد نوشیروان کی پراگندہ ہوئی ازانجملہ ایک شخص وارد ہند ہوکر رفتہ رفتہ
اودے پور کا راجہ ہوا اور لقب اپنا رانا کیا اسکو دو بیٹے تھے پسر اسم سنکہ اور باک سنکہ بعد رانا کے پسر اسم سنکہ تخت
اسکا جانشین ہوا اور باکہ سنکہ خلاف اس ہوکر طرف دکن سنکہ کیا جب متصل رند اکے پہنچا راجہ الی موہن نام اسکے دار
تہا اسکا ہوکر ہوا اور جب الی موہن مرگیا تہا اسکا صغر سن تہا باکہ سنکہ نے مکر سعی کی جب ماندہ کرمنر دولن اور
سرکشون کو جو جو اسکے ممالک محروسہ ہین تھے قرار واقعی تنبیہ کرکے راہ راست پر لایا وتب زمیندار اس اطراف جسکے
باکہ سنکہ کو بابکہ بھونسلہ کہنے لگے اوقت سے اسکا یہ لقب قرار پایا اور اسکی وجہ یہ ہی کہ بھونسلہ زبان
ہندیمین زمین کو کہتے ہین اور سلہ کاٹنے کو یہ بھی تو مثل کاٹنے کے دلون ہین زمینداروں کے کنکر
تہا اسواسطے اسکو بھونسلہ کہکر یاد کرتے تھے اور بعضے مورخین ایسا بیان کرتے ہین کہ لفظ صحیح کہونسلہ
ہی اور اصل نام باکہ سنکہ وہ بلاواسطہ بیتا رانا کا نہین بلکہ درمیان اسکے اور رانا کے چند
واسطے ہین اور وجہ تسمیہ کہونسلہ کی یہ ہی کہ باپ نے اسکے ایک دختر پسر

بقیہ اوقات حکام مختلفہ کے بیان
ہین
تہا کا کرد تہان کا عامل بلہ ہوا اردن کو
کہا اور کہا قاقب کہکر کہ قرار کرلیا اور
تبر کی نام کہا فرم کی شہ ۱۲ بارہ ہوا اپنی
بجا ی حرمی بیان نام اصل کرتہ ایک شخص نہ
بار طرف قبل ر کہکر بابری فقط کہ سر کیا ہوکہ
فقاہ ر کی بیتی وقت موجود مردہ کا ہوئی
تہا کہ کا ہتہین موجی کا ہین کہ کہ ہوئی

تقریر دوم
حکام مختلفہ کے بیانمین

ایضاً بتوجہ دین محمد تحریر ہے کہ یہ کیفیت سحر دہلی کی اور بچہ حوالی پور کا مع فتح احمد مکرر بانی اسطرف کے رہنے والون کی یون گوش دسامع ہوا ہے کہ بتقام فرانسیس طرف سندیا کہ مختار تمام مالک ارسپاہ کا قابلیت افزونی اقتدار خاین حاکم دمحکوم بیکبخش یدا ہوی سندیا نیے اپنے دربار مین کہے کہ کاشتہ ملایم حق ہین ایسکے کہے ہے سکر آزرد ہوا اور سکر کو بھیجے چھیے کیولین اور آٹھ سو سوار تعین تھا اول جاہی آپہنچے وانہ کہ دہا اور بھیجہ جنرل ایک صاحب بہادر دستخط کے کلکتہ بے واسطے تسخیر دہلی کے طلب کیا اور جد الفاقہ آپ کہ کر کیا کہ جسقدر سپاہ کہ تعدد مین حاضر ہی ہم اور نیز اس جمعیت کے بادشاہ سے کہلایا کہ اگر پورہ رشد کا بابتہ سر رہے تو فوجدری ہر جنرل ایک صاحب کو کلکتہ کو پہنچا دیا جاوے بادشاہ چونکہ ناچار ہے کو ترا ناظم کے نامان بیطرح دیے کہ پس سنہ ۱۲۱۸ ہجری مین ایک صاحب قلعہ لیا اور بادشاہ کی ہموار مقرر کر دی اور تمام امیرزادون اور روسا آدمیون کو بنا رتبا لیف قلوب صاحب جاگیر و صاحب منصب و ذی خطاب اور ذی شاہرہ بنا دیے بعد جیسا کہ صاحب موصوف نے لکھا ہے سنہ ۱۲۱۸ ہجری مین سکر انگریزی سر کردگی جنرل ایک صاحب کی طرف ہمت پور کے روانہ ہوا واضح ہو کہ بڑی ٹرپانیان راجہ ہے وہان کے مع شرکت نواب ہرخان اور ہولکر کے ظہور مین آیین ہر چند کہ ایکزرو جنگ مردان اس نواح کے عاجز آیے کہ حملات متوازیہ سے انہین بھی خوب فتح کیا آخر کار ہولکر نو شکست کھا کر بھاگا اور راجہ دہانکا واسطے رفع نزاع کے جنرل ایک صاحب بہادر آیا اور طاقات کی پس عہدنامہ فیابین سرکار بن کے ماہ اپریل سنہ روان مین لکھا گیا اور

ٹیپو سلطان محل سے نکلکر طرف مورچہ کے روانہ ہوا امیر صادق جیسا کہ لکھا ہے کہ ہاتھ پر سوار قلعہ
کا دروازہ کھولوا کر پاسبانوں کو تاکید شدید درباب کے کرتا ہوا باہر نکلا جو کہ اندھیری رات تھی جیسی کہ
صورت میں آسمان کی مختلف نمایاں ہیں راہ میں بھی مختلف غیاب کی ہیں ایک سیاہی مائل دیکھ کر گمان
کر لیا کہ افسوس ہے بڑے سردار کو جو ہیں پہنچا اور اپنی جان کو بچا کر لے نکلا اور ادراک دار ہوتا
تیغ بدریغ کر کے خانہ زین پر کر دیا اور اس طرف ٹیپو سلطان جس درجہ کہ سوچ سکتے ہیں
ہیں تو وہ کر جو آپ اسکو نہ پایا کہ ہی فضل صادق نہیں تھا اور ہر چند کہ مدام قلعہ اندر
اکثر آیا جایا کرتا تھا پر ٹیپو سلطان کو دیکھا اور کبھی کبھار ڈیوڑھی اور عقب پر سے کہ ان تمام کا کہیں
یہ تلوار علم کی اور مقابل ہر کہ بحسب قدرت بشری اکثروں کو مجروح و مقتول کیا آخر الامر تمام کی کثرت جراحات سے ناطاقت
ہو کر گرا اور مردانہ وار قتل کو پہنچا دراصل کہ جو درمحل سرا پر کھڑے ہوئے تھے کہ عرصہ
تک کرتے رہے پس جب دہ بھی جنگ سے نپٹے جنرل برد صاحب یہ بحسب ہدایت
جارجانہ میجر آلان صاحب کو واسطے بنا نے روانہ کیا جب وہ محل پر آکر دو تو فوز نمودن سے
ٹیپو سلطان کے ملاقات کی اور میجر مذکور کو مارا جانے سے سلطان مذکور کے اطلاع نہ ہی پر جا
ٹیپو صاحب کہاں ہیں وہ یہی میجر تھے بولے کہ ہمیں نہیں معلوم ابھی کہوڑے پر سوار
ہو کر گئے ہیں نکل جانا تو معلوم ہوا ہے کہ ہو نگے دہ ہو نڈو زندہ تو نہیں لاش ملی ہو گی
لکر زدل نے اول خوب محل میں جب دجوی کی بالکل کہیں پتا نہ پایا جنرل صاحب سے قلعدار
کو بلوا کر غصہ ہوئے صاحب کو طیش کیا اسنے جب تلاش کی جنگ گاہ میں لاش

تیسرا باب
حکام مختلفہ کے بیان میں

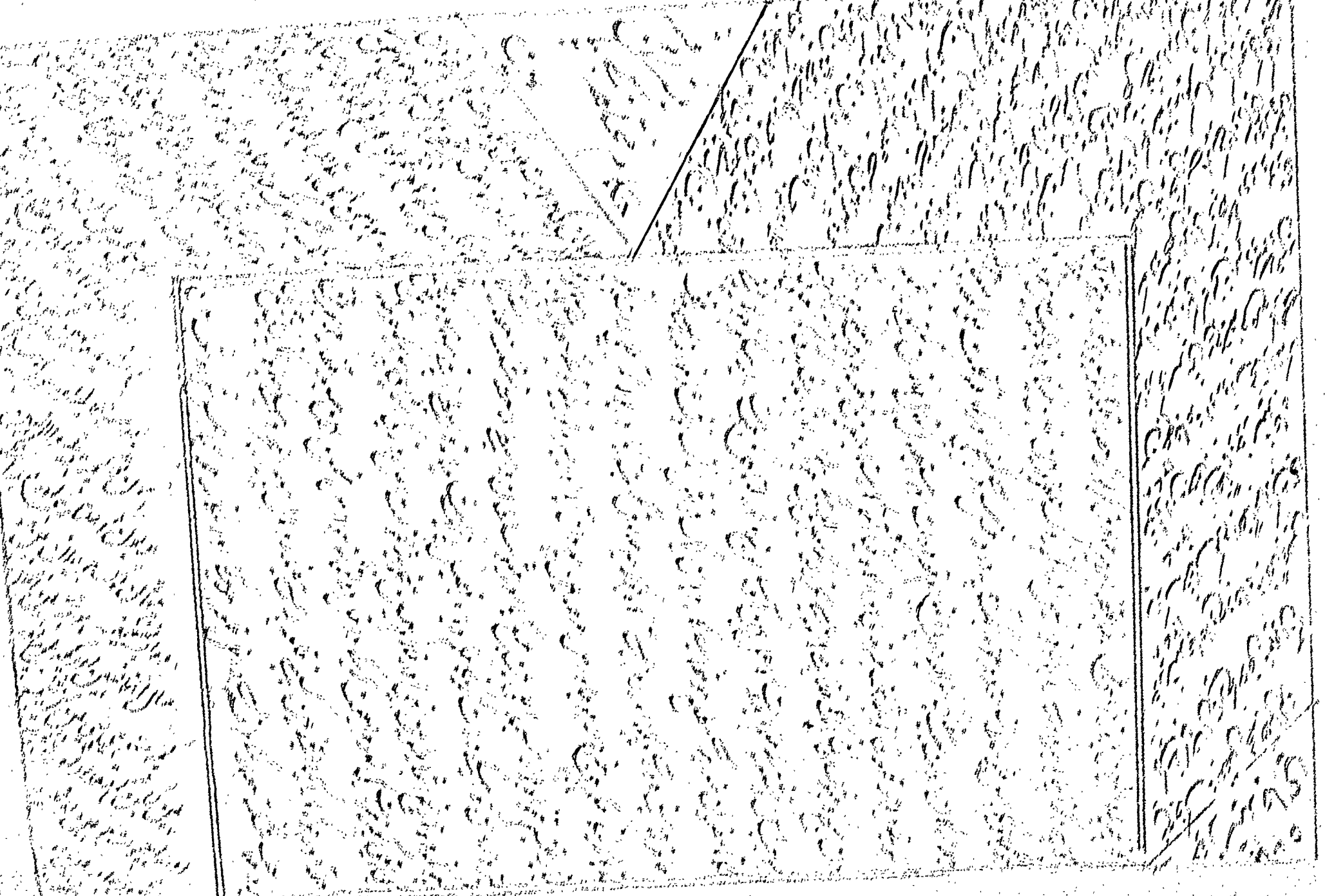

وکلا سرکار بن تمنہ نیکے دار المقربن تمہارے بر سبیل دوام رہا کریگے اگر یہ بات منظور خاطر عاطر ہیں تو
جلد جاردن فرزند کو اپنے خیام دتحرگاہ میں بھیجکر رخصت کردو الا فلا ہم سیر رہنے لیکن جو صاحب کہ
جواب کچھ نہ دیا چلے گیے ہوں جب جو آگلام صاحب جملہ مذکور جنرل ہارس صاحب فلیہ کے حقیقت آئے اور اسکے
روز اسکے اکبر کی سواد ان پورش کرکے آن مورچوں جو بنائے قلعہ کے بنا کرکے تھے لے لیے اور حسین علیخان سپہ سالار
موصوف اس موقع کہ جانثان ہیں بار بار کہا پر جانثان اگر یہ قلعہ کی پیچھم طرف جو لگا کر حصار کو توڑ دالیں اس ضمن میں کہا
اور نامہ پیغام عالیجاہ لکھا لیکن جب اس کی بھی کچھ فایدہ مترتب نہوا نظر کرتہ اس قلعہ عظیم جو متصل جہاں خاطر کے
محل جانیکا ارادہ کیا لیکن بیشک ناموس اور غیرت و حمیت عزت ہذا کہ اطراف محل کے خندق کھود دالے
اور آہن بار دست بیجا دے کر برقوں لگا دیگا اور پر نیابر میران اور سپہ قرالدینخان در شہر دفتح
چدر کو نیار جنگ مقرر کیا اس موقعہ میں جمعیت بیشی کی بہا در پور کے نواح میں آپہونچی اور میر صادق
نے سید غفار کو جو مہتاب باغین انگریزی فوج کا رہنما رد کا ہوا تھا بلوایا اور دو پہر شب جو ان
آسیا تھا مقرر کیے اس رود بدل اور شب دو رات میں افسران انگریزون نے حملہ کرکے اسکو لیا اور قلعہ
پر کولہ زن ہوگیے جب ٹیپو سلطان سونسبو موشور کو طلب کرکے پوچھا کہ اب کیا علاج ہے دشمن قوی
تو سہ پر آپہنچا اسنے عرض کی کہ مجھے سنایہ نظر آتا ہی کہ فی الحال آپ زنانہ کو لیکر مع جمعیت اور
خزانہ مایملک اور جنرل ورک کے طرف چلے جاوین یا مجھکو مع ہمراہیان انکو حوالہ کردین جو یہ لوگ
جاوے اور نہ پاسبانی قلعہ کی اس فدوی کو اور سونسبو لاسی کو تفویض ہو کے ٹیپو سلطان
نے فرمایا کہ غیر اگر تمہارے نہ دینے میں جمعیت ہماری سب کیا نب پناہ ہو دینے

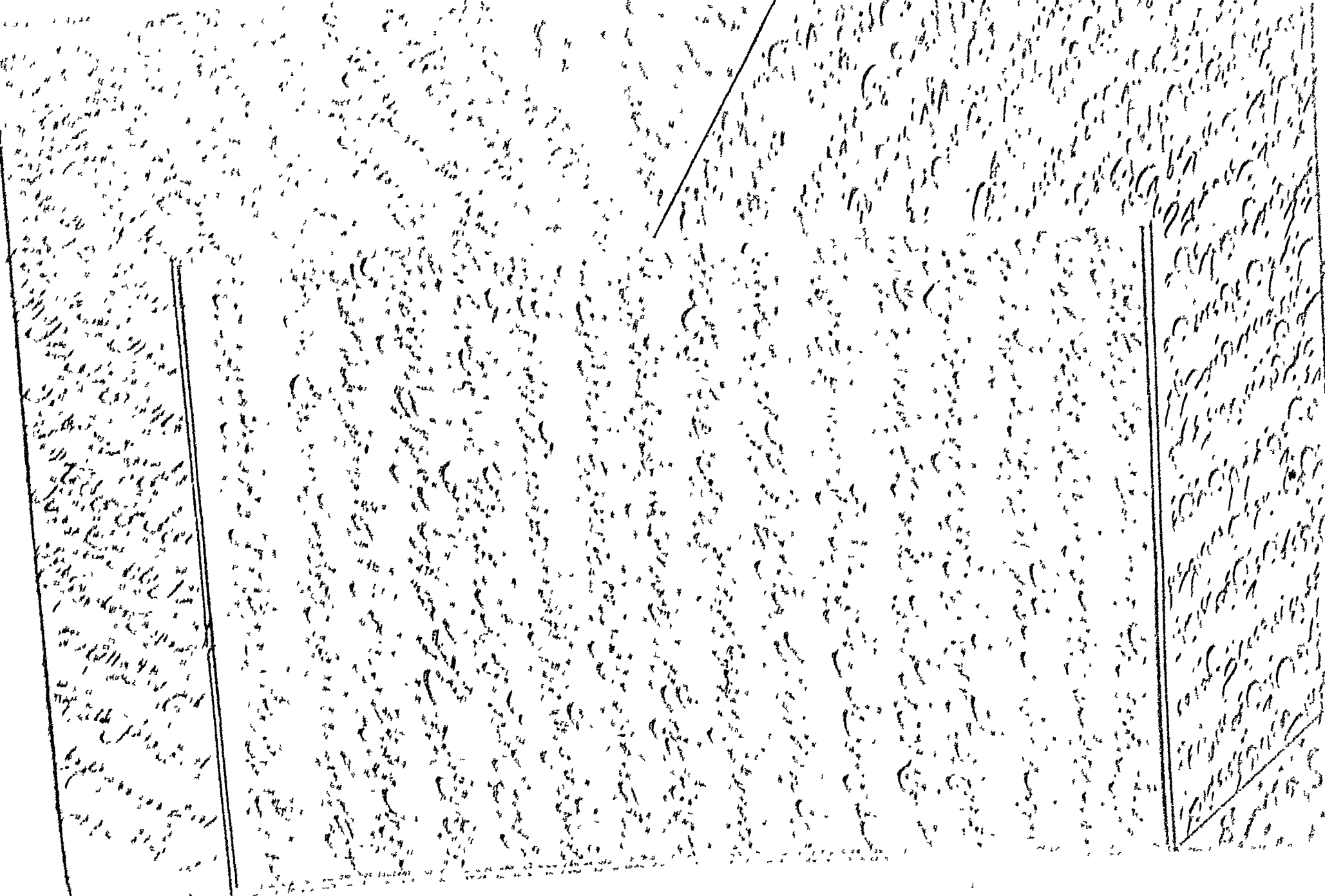

تیسرا زور

حکام متعلقہ کے بیان میں

سردار اکبر یہ تقریر کر دہا اس ضمن میں مطابق عبارت حیدری کے ایک نامہ لارڈ کورنر صاحب

کا مشتمل اور پرشہ ایلچی نیک چال چلن ہوا الیصاخلاصہ مضمون خط لارڈ کورنر صاحب

بہادر کی آسمی شیو سلطان مشتمل اور پر مین شرطون کے

اور تمہارے قول ہو چکا ہی جو کہ ہے ہمارا دشمن ہی اور دوست دشمن کا دشمن ہوتا ہی اور دشمن کا دشمن

طریقہ محبت کا یہی اول ان نامہ دار آدمیون کو ہمارے حوالے محض کرو اور دوسرے کہ وکیل

بہادر کا تمہارے دربار مین رہا کرے اسکو منظور رکھو اور تیسرے اگر وہ ایل بندر اور مکلور وغیرہ علاقے جو

مین جہازون کی واقع ہین کمپنی بہادر کے نامدار اگر یہ مین داخل کر دے اس قدر پر آسیمین سرکار مین کے بہت الفا

کہا ہی کہ شیو سلطان نے افسوس چاہا تھا کہ ہو جوب نہ شد بارے علی کے لیکن اغوا سے بعضے کوتہ بینون اور عاقبت

اندیشون کے متردد ہو کر مزاج سلطان مذکور کا طرف مصالحت کے جادہ مناسب کے رجوع کردان ہوا اور دو مضمون

اور جنرل برجس صاحب وغیرہ راگ کو تیار آیجے اور شیو سلطان دروہ سے ایلچی مطلع ہو کر پنا سپران اور سپر

مذکورین کی کارہ کشی ہو کر آسیر مین حاکمزی ہوئی قطع سیاہ جدید سلطانی جو مستعین آنکے ہوئی تھی تا

انواع اکمل ہی مہمان جنرل صاحب خیمہ زن بقلعہ جاکری اور اکبر کو قید کیا چونکہ دوا ہر ان مذکورین کی

صاحبان اکبر دون سے بلے ہوئے تھے سپاہیون کو جریح کا لیان دین اور حوف رکھا کہ تم نے خدا جا

مین کیون سبقت کی اور کہنے تم سے کہا تھا پس خود شیو سلطان واسطے دفع کے

تیسرا دفتر

حکام مخلصہ کے بیان

میں

خلاصہ مضمون نامہ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر بنام شیو سلطان

خلاصہ مضمون نامہ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر بنام شیو سلطان

اور اگر ریہا در اور اہل مرشہ اسمین تقسیم کرلین دوم ایک کرور بیس لاکھ روپیہ مابت خرچ سپاہ جنگ کے
از انجملہ نصف بالفعل اندار سال کرین اور نصف ایکسال کے بعد قسط نہین پانچوین سوم جو لوگ کہ جدید ملکی ان
یکوقت سے عسکر نواب نظام الملک بہادر اور سرکار کمپنی بہادر اور جنیوا یک قدیمی رہا کے عادین اور عہد رابع
طرف سے ہر سہ سرکار کے یہ کہ اب اقرار آپ کے وہ ای تک دو نون فرمانروا دن کو سلطان مسمو نے کے بموجب رضا
اقرار ان اگریز ان پانچ پانچ بیس بیس اعزاز و حرمت سے رکھین بیس مسلم ہوئی اور مردم سپاہ فرنسیس کہ اپنے اپنے دارالقا
طرف اسلام مراجعت کرے بعد اسکے چند سے اس رہا لیکن منظور خالق کو کچھ اور تھا پیشتر شہ شہر
آتہا نو علیہ ہی ہی تراع کبری ہوی جب اسکا ناظم جا رجنا دہ اپنا کہ امام مقتدا بین متبوعہ جانب اپنی طرف
ضد اس اگر تھے اس فصل مابین خط و کتابت کر دو وکیل اپنے ایک مرلیس بندر کو اور ایک پارلیس کو جو ملک فرانسیس کا ہی حضرت روا
کیا اور کمک چاہی اور سپاہ کی درخواست کی وکلا یہ مذکور کیے اور دو جہاز سہ دار ایک ڈوج نام اور دوسرا
مسمی ڈوبور کو سہ اللہ مین ہمراہ بانچ لیے آیے اور کتاب جملہ حیدری مین جو زی احوالیس انہین
بر دو بندر و سیسہ ہی اب لکہا ہوا ہی کہ مونسیو موسو نام سپہ سالار قوم فرانسیس کا ماکاہ سہ روا
مین بہ مرسن بندر یک نزدیک سلطان سنگ آیا اور سلطان مذکور بندہ اسکو جابے دی افران
انگریزون کو از بہ سے فرانسیسون کے بسبب خصومت جنابین شک پیدا ہوا چونکہ ان روزون
سہ کارین معظمین سہ کار نواب نظام الملک بہادر اور سہ کار کمپنی بہادر مین عہود و مواثیق
بسہ را بطرفین و صفا کا خوب مستحکم ہو چکا تہا صلاح بیشتر الملک اور سر عالم بہادر ہر دو
کار پرداز سہ کار ممدوح بیکے لارڈ کورنوالس جنرل صاحب عالیشان بہادر کلکتہ کو ایما کیا چونکہ آپکی

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

ور عنایت یک دو فصل اسپے اصغر قلی میرزا اسپے فرمود ہیں اردو منزل کا رفاقت نما سب اور دو فصل
مدارس منزل اور فصل اسپے منزل فیندوس جانب مغرب دو کوہ پر باد پائی مسافت میں اسپے اصغر قلی میرزا
ہیں نقب کی مسافت اسپے اردو منزل کا رفاقت نما سب اور دو فصل اسپے منزل فیندوس جانب مغرب دو کوہ پر باد پائی مسافت میں اسپے اصغر قلی میرزا
پہنچے سر حد ہیں بندوبست صاحب آصفی اور فوج کا بار فوج طیار کیے ہوئے دو اسپے اصغر قلی میرزا
راہ فوج بسر فیندوس صاحب کی مقابلہ تجویز تلا دیشکر کیا کہ بہا کا پیش اردو منزل کا رفاقت نما سب اور دو فصل اسپے اصغر قلی میرزا
بنگلور کیے سپاہ اولہ کی منزل فیندوس جانب مغرب دو کوہ پر باد پائی مسافت میں اسپے اصغر قلی میرزا
موضع ہر چند کہ دو اسپے دفع کرنے منزل جہاں کیے آنا نکس عنہ اللہ بدفعہ ہو اور فصل اسپے اصغر قلی میرزا
بنے قلعہ بنگلور کیے سر کرنا اور بہادر خان ہو جمعدار اور بہا بنگلہ تا ہار کیا منزل اسپے اصغر قلی میرزا
والیوں فوج دو زوال قلعے پر جوک تعین حواسے افسران انگریز دل کیے کہ دیشکر فیندوس ہو فوج
میر نظام خان بہادر بندوبان عالی والیے دکن اور سپاہ چنوا اور فوج دریا سوج ہو کار کیپنی
دو اسپے کا کہ تار فیندوس صاحب آمادہ ہو کیے اور کار فیندوس صاحب مقرر کر دی اسپے افسران دکن کیے
دیشکر کا کلیمی کی سمت روانہ ہو کیے اور دو اسپے بہر بنگلور کیے آسپے اور بنگلور اسپے طرف صدر کیے
فوج کیے کوچ کیا اسد اللہ خان صاحب فیندوس صاحب کی مقابلہ کیے ہو اور کہ کر سلسلہ جنبان مصالحت کیے ہو
علی نامہ کیا جب فیندوس صاحب بہادر کیے
افسران دکن ہو فوج سپاہ کیے

روانہ کردہ واجہ بوکر بجواب دا سی محرر یکہ جنرل مینڈوس صاحب بہادر کو بہ کثرت لکھ بھیجا ہے پڑھ کر صاحب
عدالت نے ایک مطلع ہو کر ایک قطعہ تیار کیا تصلاح کا ابلاغ کیا جنرل مینڈوس صاحب نے درجواب اس تحریر کے جواب
لکھا کہ ہمکو تمہاری عہد و پیمان کا اعتماد نہیں رہتے مانوس صاحب نے قول کے موافق ہر اپنی ہمراہ دیا اور صفت ایلچی جان
کی اور معروف طرف اندقاع دا کن کے ہوئے چنانچہ اول کا روائی صاحب قلعہ اورنگ صاحب کی کہ کیا
تیر بستہ تو اور اور فرمان اکبری نے بھی فتوحات پیشوا سلطان کے جا بجا لینا شروع کیے پیشوا بھی مقور
کرتا ان جملہ صاحب اور بیخوذ بی صاحب مقابلہ پیشوا سلطان دہیاہ اکبری سلطان مذکور کو متہم کیں بنا رہا تھا
اربع دولت پیشوا جی بہ صادق و آصف خان اور علی خاں اور آبا جی رام نے یہ حالت ہوا کہ
بالاتفاق صلحنامہ جنرل مینڈوس صاحب کو لکھا جنرل صاحب موصوف نے اپنے جواب کے ارقام کیا کہ اگر تمہیں منصا مطور
کسی ایک شخص معتبر کو نزدیک ہمارے واسطے سوال و جواب کے روانہ کرو اور ایک نامی قلعہ قلعجات اپنے
ہمارے سپرد کرو تا صورت اتحاد کی پائی جاوے پھر ہم جلد قلعہ مذکور سپرد کر دینگے پیشوا صاحب
نے جب سکوت دیکھا ایک صلحنامہ دوسرے قالب لکھ کر روانہ کیا جنرل صاحب مذکور نے جواب
میں اسکے بھی دی شرائط مندرج کر کے جواول لکھے تھے اور اس امر سے بھی اطلاع دی کہ
لارڈ ورز صاحب بہادر نے کلکتہ سے طرف مدراس کے بہنچت کیا ہے لہذا ملاقی ہونے
لارڈ ورز صاحب بہادر کے پھر ہم واسطے جنگ کے مستعد ہونگے آئندہ تمکو اختیار ہے
پیشوا صاحب نے جنرل لارڈ ورز صاحب بہادر کی سنکر طرف بھوپال جی کے بہنچت کیا اور سرداران
دکن کے لکھا جا بی لکھا ہی کہ وہ سلطان کو جا کے دیئے اور بہت تعظیم سے پیش آئے

عشرا دہم
حکام مختلفہ کے بیان

بیان

اطلاع کرنا بوجہ شباہت افسران انگریزی ہے ناظرین کو اس کتاب کے ملحوظ خاطر ہی لہذا حالات بین القوسین
لوگوں کے بنا بر تعارف کیفیت ابتدای خاندان سوی الیہ کی بیان کرتے ہیں آی ارباب تاریخ کو الف ہے
اختصار کرکے رجوع کرتا ہوں طرف مقصود کے فقط ذکر جنگہا ہے افسران انگریزان شیعو سلطان
پسر حیدر علیخان نایک ہے بموجب چار بخا مہ و جملہ حیدری چونکہ بیٹو سلطان کو حیدر علیخان
ہے بھی زیادہ تر مخصوصت افسران انگریزان ہے اتہی بمجرد قیام ہونیکے معزالیہ کے جانشین حیدر علیخان کی منزل
بانجوس ماہ ۳ عشر اسی ترا سی عیسوی میں بندر بنی ہے بیمار کے طرف شہر نوبر آیے اور جنگ کرنیکو انگریزان
اسکے لیلیا من بید شہر کنڈ پور اور مسکور اور مذکور کو سیر کیا بیٹو صاحب نے سرکردات ہے اپنی مع سپاہ جوار اطراف
اطلاع اسپر خبرہای کیا اور موضع مذکور پر مقابلہ کرکے اسپی شکست فاش دی کہ تمام جمعیت انگریزی
تباہ ہوکہی بعد جنرل مانوس صاحب کرفتار سلطان مذکور اس عرصہ میں اخبار گذرا کہ فرانسیون اور انگریزون
میں دولت بین صلح ہوکہی افسران انگریزان بطفیل فرانسیسون ہے رہا ہون اور ہم فرانسیسی صاحبان
بقیام معاملت کا کیا اسجا کہنا سورج بالا کا یہی کہ اول بیٹو سلطان نے مان لیا اور جنرل صاحب مذکور
چھوڑ دیا پس ہے نہیں معلوم کہ جمعین کیا سوچا بہت انگریزون کو مع جنرل مانوس صاحب ہے قریب ہے نزدیک
تالا اور انگریزون کو جا بجا قید کرواد یا اور دو اسطے جنگ زادون کے مشہ ۳ استرا تو یا میں فرنگیسی کیا اور تمام
اسکا محاصرہ کرکے خراب کر دیا اہل کلکتہ نے جو سنا کہ جنرل مانوس اور رفقا کے مسموم ہوے
ہمارے قوم کے لوگ تمام کرفتار ہین لارد جنرل کارنوالس صاحب بہادر کو
صاحب کو نامہ لکھا کہ لشکر فراہم کرکے ملک پر بیٹو سلطان کے بنا بر انتقام سانحہ گذشتہ

طرفدار محمد علیخان کے تھے کیا وہ برس بھر صلح بدل سالنہ جنگ رہی پھر ستمبر ۱۷۸۴ء سنہ ۱۱

اسی بیں سندھو صاحب افسر عسکر لیکر طرف محمد علیخان واسطے دفع حیدر علیخان کے مسکر ہوا اور کرنول پہنچا

واسطے کمک کے شتاب روانہ کیا کرنل بیلی کو مقابلہ فتین کا ہوا الحاصل کہ وقت کارزار بیلی صاحب شکست

پائی اور زخمی ہوکر گرفتار حیدر علیخان ہوئے تو بالام برشتہ ۱۷۸۱ء سترہ سو اسی الیسی عمو میں جنرل کوٹ صاحب

زرہی پہنچے ہم حیدر علیخان نے تین بار شکست کھائی اس حین میں حیدر علیخان نے موجب رخصت عام نوشتہ

کو طریق سفارت واسطے اعانت جنگ الیاب فرنگ نزدیک بالا بھیجے جو فقار کار بات ہوا کا تہاروانہ کیا ۱۷۸۱ء

سترہ سو اسی الیسی عمو میں لشکر محمد سلطان کا والوا پر کوٹ جنگ مقابل ہوا اس وقت میاں اکبری بے نہایت بہادری

اور کوٹ صاحب اور چند دیگر اشخاص کو فقار ہوئے مقتل اسکے ماہ مارچ میں چند جہاز جنگی فرانسیوں کے واسطے

اعانت حیدر علیخان کے آئے اور فلوکہ نور وغیرہ افسران انگریزی پکڑے ہوئے جتپور تعلق حیدر علیخان

کے ہوئے پس سپاہ فرانسیس کو لیکر جماعت حریف پر حملہ کرنا یہ ارادہ حیدر علیخان کا تھا

کہ مزاج موسمی الیہ کا انہیں آوا نہیں میں مرکز اعتدال پس روکردان ہوا اور خان

موصوف اجل طبعی سے سنہ الیہ میں انتقال کیا لاش کو حیدر علیخان کی شہر کلار میں لیجا کر

دفن کیے اور جنو سلطان جانشین پدر ہوا بالاجی راو نے اظہار واقع حیدر علیخان کا مسکر

طرف سوای مادھو راو کے نامہ مشتمل تعزیت اور تہنیت کا مع خلعت ماتمی ہمنصوب یورخ

خان مغفرخان مرحوم کے روز کہ جنو سلطان نے کوہدم ہوا سکو قبول کیا لیکن مسعد سلسلہ

مواصلت فیابین کا اتداد نیا بلکہ ساتھ مواثیق نفاق کے قطع ہوا چونکہ نامہ نگار کو

حکام مختلفہ یکہ بیان

تیسرا دفتر

حکام مختصر کے بیان

میں

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

چترا و قمر

حکام مختلفہ کے بیان

نامبردہ کی زیر فرمان آیے کیا غرض سنہ للہ مک زدیک مغوالیہ کے پندرہ ہزار سوار اور زیادہ پی
فراہم ہوی پس خان موصوف نے دو سو فرانسیس اچھے کار آزمودہ نوکر رکھ کر کمر اوپر جمانے کے باندھی اور
واسطے زور حکام مخالفین کے ارادہ ہوا لکھا ہی کہ موافق عزم بالجزم باوری بخت بیدار بخت چند روز میں ہم چشم
وہمسران وہمعنان گے ہوا کنارہ نے اقتدار پر حیدر علیخان کے رشک کرکے واسطے کھٹانے مغوالسبہ کے خفیہ
مرہٹون کو نامہ لکھا اور بنا بر ساخت وتاراج ملک راجہ کے سرزمک بتن کو طلب کیا واضح ہو کہ بمجرد اس ایما کے
لشکر شیدا رو نکا مانند کرگان مردم درندہ واسطے لوٹ مار کے آیہو نچا حیدر علیخان کو اس فساد کی اطلاع ہوی اور
لیے ہوہین خبر آمد قوم مذکور کی سنی اپنی جاگیر رد آ ہوا اور بطریق ایلغار آپہنچا تا حفاظت تندرام کی کرے اور ملک کو
صدمہ تاراج اشرار بد طینتون کے بچاوے وقیکہ جب نزدیک شہر کے آیا جانا کہ بیشہ کنارہ کا ہی پس خان عطف
طرف مکلوڑہ کی اور سپاہ کو اپنی ہر چہار طرف فراہم کرکے خود کنارہ پر سیناپتن رمقابلہ کیا مرہٹہ بھاگا
اور فتح نصیب حیدر علیخان بہادر کے ہوی پس خان مذکور استصواب ایک سپہ سالار کے یار باب حضور تندرام ہو کر
سرکشت گذارش کی اور مفصل احوال اپنا معروض بیان ہین لایا رائے بنیہ کلام حیدر علیخان کے سنکر مغوالسبہ کو بجائے
کنارہ وخدمت جلیل القدر دیوانی پر اپنی بحال فرمایا بعد فتح ہونے کے میر حیدر علیخان بہادر نے جو ملک کے عہدہ
کنارہ پر قبضہ تصرف سے راجہ موصوف کے نکل گیے تھے چند روز میں مسترد کیے انہین اوان میں نواب نجیب
نے برادر بزرگوار عالی اعنے ذوالنظم الملک آصفجاہ ثانی صاحب عدل وداد والی حیدر آباد کے
میر حیدر علیخان پر واسطے تسخیر قلعہ جھنجھیرا کے کہلایا کہ ہم نے اسکو تمہین دیا اپنے پاس
رکھو اور مال واسباب سارا وہانکا ضبط کرلو جب الایا اسکے خان مذکور نے حصار مذکور کو

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

حکام مختلفہ کے بیان

جدول فہرست ممالک مقبوضہ سرکار پاوقار کمپنی بہادر اقلیم ہند سے

آسامی بلاد	تاریخ	ماہ اکتوبر	سال عیسوی	سنہ ہجری	اسماء حکام
بوندیل کھنڈ	۳۱	دسمبر	سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۱۶ ھ	بندوبست کرانے والے
الور اور بانسوارہ	۱۷	ستمبر	سنہ ۱۸۰۳ ع	مطابق سنہ ۱۲۱۸ ھ	جاری کرنے والے
ملک دوآب دیبی و چترہ	۳۱	دسمبر	سنہ الہ	ایضاً	دولت راؤ سندیہ
ستارہ و ہائی دوآب	۱۳	جون	سنہ ۱۸۱۷ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	دربار راجہ ستارہ
خاندیس	۶	سنہ جنوری	سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	جاری کرنے والے
احمد نگر و گجرات			سنہ الہ	ایضاً	دولت راؤ سندیہ
بونہ اور کوکن			سنہ الہ	ایضاً	باجیراؤ پیشوا
رسد الور و جیل وغیرہ			سنہ الہ	ایضاً	بہادر کمپنی
کوکن	۱۷	دسمبر	سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	ستارہ کے راجہ
کوکن وغیرہ	۱۲	دسمبر	سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	حیدرآباد دکن
کرنول			سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	دربار راجہ
لاہور اور پنجاب			سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	رنجیت سنگھ
ملتان	۲۲	جنوری	سنہ ۱۸۱۸ ع	مطابق سنہ ۱۲۳۳ ھ	مہاراج دیوان ساون مل

جدول فہرست ممالک محروسہ سرکار بادقار کمپنی بہادر اقلیم ہند سے

اسامی بلاد	تاریخ	ماہ انگریزی	سال عیسوی	سنہ ہجری	اسماء حکام
مچھلی پٹن	۲	دسمبر	۱۷۸۳ع	مطابق سنہ ۱۱۷۱ ہجری	بنگالہ کے نواب کے لیے
مچھلی بندر	۱۴	ماہ مئی	سنہ ۱۷۵۹ع	مطابق سنہ ۱۱۷۳ ہجری	حیدرآباد دکن کے نواب کے
بہار اور بنگلہ	۱۲	اکتوبر	سنہ ۱۷۶۵ع	مطابق سنہ ۱۱۷۹ ہجری	شاہ ہند کے لیے
جنگل بیشہ وغیرہ	۳۰	ماہ مئی	سنہ ۱۷۷۱ع	ایضاً	کرناٹک کے نواب کے لیے
راجپوتانہ کی ریاستیں وغیرہ	۲۲	نومبر	سنہ ۱۷۷۳ع	مطابق سنہ ۱۱۸۰ ہجری	حیدرآباد دکن کے نواب کے
بنارس وغیرہ	۲۱	ماہ مئی	سنہ ۱۷۷۵ع	مطابق سنہ ۱۱۸۹ ہجری	لکھنؤ کے نواب کے لیے
جاٹ متھرا لودھیانہ	۲۲	ماہ مئی	سنہ ۱۷۷۶ع	مطابق سنہ ۱۱۹۰ ہجری	پٹنہ کے بنگالہ کے لیے
ماکور	۱۷	ماہ جون	سنہ ۱۷۷۷ع	مطابق سنہ ۱۱۹۲ ہجری	تنجاور کے راجہ کے لیے
سرکار گنٹور	۱۸	سپٹمبر	سنہ الف	ایضاً	حیدرآباد دکن کے نواب کے
ملیوار و ڈنڈیل سلیم	۱۷	مارچ	سنہ ۱۷۹۲ع	مطابق سنہ ۱۲۰۶ ہجری	پٹنو سلطان کے لیے
کوئمبتور اکنڑ وغیرہ	۱۹	جولائی	سنہ ۱۷۹۹ع	مطابق سنہ ۱۲۱۴ ہجری	پٹنو سلطان کے کمار کے لیے
شجاور وغیرہ	۲۵	اکتوبر	سنہ الف	ایضا	وہاں کے راجہ کے لیے
گڑپہ اور بلاری	۱۲	اکتوبر	سنہ الف	ایضا	حیدرآباد دکن کے نواب کے
کرناٹک	۲۱	جولائی			وہاں کے نواب کے لیے
کرک پور آرایاں	۱۰	نومبر	سنہ ۱۸۰۱ع	مطابق سنہ ۱۲۱۶ ہجری	لکھنؤ نواب کے لیے

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

اگر آخر بترک کے نواب وزیر بنداقران اگرزدں سے صلح کی پیش کش کرداں اگرز دنگا لکھنو آیا صوبہ اودھ اور
بنارس میں عمل کار کمپنی بہادر کا ہو کر اجیوت سے سکتا جو تو اودھ کے وزیر کے طرف جاگیر تھا پس سکا بہا اپنے ملک اودھ
حوالے کیا کہ دریا سے دوآب اور بادشاہ یا بالا تفاق دا سپتے ملا ہے کے افسران اگرزدں کے آئے افسران اگرزدں نے
بنگالہ استقبال کیا اور بڑی تعظیم سے آپے نذر عنکاروں کی رسم مہاراجہ کے طرف سے ادا کی پس صلح
درمیان آیا اور اتفاق تھا اتفاق سے میدان ہوا افسران اگرزدں نے اس میں بیلیت مقرر جالا پرا آپس میں کہا کہ
نجم الدولہ خطاب دزارت پر مقرر کیے اور انتظام کے لازم کرنل کلیفٹ صاحب بہادر تجویز ہوا پس کرنل صاحب مع مختاری صوبہ نیشہ
کے سرفراز ہو کر دوبارہ ہند کو آئے اور ہری پنت کے طرف سے ہنسف کی پس لیوں تاریخ کشت کو مرشد
ستر اسی ہشت سن پنج الہ آباد کے میں موہی سہیل نواب وزیر اودھ اور مہاراجہ بنارس کے ولیعہد
کرنا یک جا جس فراہم ہنے دے دو افسر بار استقلال طرفین نجم الدولہ کے ہمراہی ہو کر سوال جواب کیے اور عہد نامہ
فیصل افسران اگرزدں اور شجاع الدولہ اور نجم الدولہ اور بھوپت خان کے ہوا کہ بنارس فیصد میں سوداگران اگرزدں کے رہے
نجم الدولہ جمیل ملک رہے خراج بنگالہ کے داخل ہارکا سطانی کریں اور تحفہ جاگیر تمام دو ملک سلطانی طرف بادشاہ کے بھیجا
عہد نامہ لکھا گیا اور مہر و دستخط بزرگان کے ہو کر بدست افسر اگرزی ہوا اور بعد چندی سند نگاہ اور اودھ اور عظیم آباد کی
نام سے کمپنی بہادر کے موض ارقام میں آئے پس یہ خاست ہوئی اور شجاع الدولہ اپنی رہائت پر قائم ہوئے
بنارس کے انتظام کے لیا اضلاع دکن اور کیا مملکت ہند میں ہر چہار طرف سے دوراندیش فتح و ظفر کے کہل رہے
بہت سے ملک جیتے کہ تفرقہ میں سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر کے آپے میسر ہوئے اگر دوں کی علمی ہے
ہوئے چنانچہ فہرست اسکی تاریخ ذوالفقار جو راقم ہذا کی کتاب سے نقل کی ہے بطور جدول کے یہ ہے

شجاع الدولہ کی مقابل ہوئی بیچر کر ایک جانب لشکر سے لڑنے جنگ عظیم واقع ہوئی اثنای حرب و ضرب شکست
شجاع الدولہ کی پای شجاع الدولہ پر ہر چند واسطے مقابلہ حریف اور ملک آپنے کہلایا لیکن قاسم خان جرنیل آخر شجاع
الدولہ بہادر کو پکڑ لیگئے اور قاسم خان کو کمال فریب کر گرفتار کیا اور مع متعلقان اسکو معہ کر کہا اور ان تمام اسکا لوٹ لیا اس عرصہ میں قاسم خان
قضا الٰہی سے موا اور مہنی بیچر زعاد بیچر کا حسب جا مورچہ کر پٹنہ کو آیے اور شجاع الدولہ سے مقابلہ کیا اس وقع شجاع الدولہ کی ہوئی بیچر
زد حسب بہادر جو ایک بڑا راجہ افغان شجاع الدولہ کہا اسکے طرف لشکر بھیجا کر مقابلہ پر آیا اور شکست کھای آخر الامر مغلوب ہو کر شجاع
الدولہ الہ آبا کی راہ لی بہت مال نواب وزیر کا اس جنگ میں ہاتھ آیا اور بنگام کر زرقا خان بھی قید ہوا نواب وزیر کے تلکر بانا سر
کو چلا گیا پھر وہاں سے چند میل پر ایک مکان میں پہنچ کر ہوا جس بادشاہ نواب وزیر سے ناخوش ہو کر نامہ مصالحت کا افغان انگریز کو لکھے
انگریز اس بات سے بہت خوش ہوئے اور بادشاہ سے انگریز بلے بادشاہ نے نہیں بنارس غایت کیا اور بنا دوستی کی محکم فرمایا پس سر ان
انگریزوں نے بھی بہادر سے قاسم خان اور سمرو نام فرانسیس کو جو وہ ایک کینہ خواہ افغان انگریز کا تھا طلب کیا قاسم خان سمرو بھیجا
اور طرف افغانستان کے پناہ میں روپیوں کی چلا گیا راجہ بھی بہادر شجاع الدولہ کو نامہ لکھا شجاع الدولہ تمام دولت اپنے ضرور
بیٹے بریلی کو روانہ کر کے آپ طرف احمد خان بنگش واسطے مدد کمک کے نہضت کی اور عند اللقا قاسم خان کی اکثر
دی کہ اول ہلہار راؤ ہولکر کو جو کالپی میں ہے طرفدار اپنے کر لوبھی حاضر ہوں بموجب جو ہدایت اسکے نواب وزیر نے ہولکر
ہولکر مذکور کو نامہ لکھا ہولکر نے قبول کر کے مقام سے اپنے واسطے کمک نواب کے کوچ کیا اس عرصہ میں سمرو انگریزوں قلعہ چنار پر
اخذ کر کے آپنے وہ قلعہ تو سمرو نہوا وہاں سے شکست کھا کر جنرل کرنا یک صاحب بہادر سپاہ طرف نواب وزیر کے روانہ کی اثنای راہ قلعہ الہ آباد
لیا احمد خان نے کمک پہنچنا نہیں تامل کیا کہ ہولکر اور شجاع الدولہ متفق ہو کر جنرل صاحب کو بھی طرف نواب وزیر مقام کی
بہا کا ہر چند نواب وزیر نے اسدم بنگش سے کمک چاہی کچھ از نہوا اس ضمن میں قلعہ چنار بھی قبضہ میں افغان انگریزوں

دفتر دوم
احکام مختلفہ کے بیان میں

پیچھے سہ دار الکرچہ ہمراہ عالی گوہر کے تخت سلطنت پر جلوس فرما میر محمد خان
رفیق عالی گوہر کا ہوا اور جو جو امرا کہ جعفر خان سے ناراض تھے سب عالی گوہر کی
موجی کرنل کلاڈ ہاکس صاحب خادم حسن خان کو واسطے اطاعت جعفر خان کے پیام کیا اپنے تئیں اور فدائیں عالی گوہر
اور رام نارائن کے دو چکلے کے بیچ آجائیں پیام نارائن کو زخم کاری پہنچی اور کپتان کارنک جو
سادات رام نارائن کا تھا رام نارائن کا آخر کار اطاعت عالی گوہر کی ہوئی قبول کی اس بندوبست
کرنل کلاڈ صاحب اللہ شاہ عالم آگرے اور منہدم ہوئے کرنل صاحب کو پہنچے جعفر خان کے
اس وقوعہ سے شاہ عالم کی ہوی حسن الخلق میران اور کرنل صاحب دو تو تا رچک خادم حسن خان
کے مستعد ہوئے کہ دوسری تاریخ جولائی کے سنہ الہ ہجری رات کو میر بابر اور میران خواجگاہ میں
اپنے صدمہ سے بجلی کے جلکر خاک سیاہ کے برابر ہوگیا واضح ہو کہ میران بہت سفاک اور بیباک
تھا خدا ترس نہ تھا وہ بجلی دہوان آہ مظلوماں اور ستم رسیدگاں کا تھا جو بال جان اسکا ہوا مؤلف
ہندوستان میں میران کی بجلی کا مشہور ہے پس کرنل صاحب مذکور تو کلکتہ کی طرف پھر
گئے اور بنا بر تنخواہ بلوہ سپاہ کا جعفر خان پر ہوا میر محمد قاسم خان داماد جعفر خان نے اسے
دفع کیا آخر کار کارخانہ جعفر خان کا بیس لاکھ روپیہ تنخواہ کے سب خراب اور تباہ تھا
اور سپاہ انگریزی کو چار ماہ تنخواہ دینے کا اقرار تھا اسمیں بھی فرق آگیا اس عرصہ میں سر
ہشتہارش شمس الدولہ کو شیدار کلکتہ ہوا اسنے میر جعفر خان کو معزول اور میر محمد قاسم خان
کو عہدہ دیوان سب پنج ہزاری کرکے سہ الہ میں صوبہ دار تہرایا محمد قاسم خان نے بموجب مشاہرہ

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

بین

دفعہ ۱ بیان حکام اجزادی حضور معلی حضور اضافہ

الدولہ بہادر کا پیدا ہونا سنہ ۱۱۷۳ ہجری اور

ذکر جلوس ان کا تاریخ ۱۲ شعبان سنہ ۱۱۸۸ ہجری

صاحبزادی کی رخصت مبارک میں آنا سنہ ۱۱۹۰ ہجری

بہ آنے خوشدامن صاحب یعنی

صاحبزادی سکندر جاہ بہادر سکان

محل انتظام الملک بہادر مع تفصیل

کمک کرتا ہوں وہ تو ہمت دیدہ یہ عزم یکے منوجہ طرف یساق کے ہوے اور جو کہ ان روزوں بادشاہ
دہلی میں عالمگیر ثانی بنے اور سلطنت نہایت ضعیف تمام جو یہ نام کو بندہ بادشاہی کہلاتے تھے ورنہ
ہر ایک اپنی جاگہ خود سر ہو رہا تھا اور اپنے ہی زور سے اپنی جاگہ پر قابض تھے اس لیے نادان کو چاہا کہ اپنا
کر دے از انجملہ شاہزادہ عالی کو سر دلعہد بدولہ یہی ایران پور رہا کرتے تھے شجاع الدولہ نے یہ نامہ و پیغام
محمد قلیخان کے واسطے قوت پکڑ دولت کے انہیں مستمال کر کے اپنے پاس بلا لیا اور عزم بالجزم محمد قلیخان کے ایا کہ اپنا
ساتھ شاہزادہ نے یہی ایک عرضی تین مذہبیں بادشاہ کے لکھی کہ آپ جو یہ داری بنگالہ و بہار اڑیسہ کی غلام کو عنایت
فرمائی فدوی جا کر ضبط کر لیتا ہے بادشاہ خوش ہو گے اور خلعت مع فرمان شاہزادہ کے روانہ کیا جس
شاہزادہ نے محمد قلیخان کو نامہ لکھا محمد قلیخان تہا ارادہ کر لینے رفاقت کو شہزادہ کی اولی جانا اور نوازش فرما
راحل کر کے ۱۱۷۵ سنہ ایسی اثنا دن میں قبہ کو آپہنچا میر محمد جعفر خان کو جو معلوم ہوا سپاہ اسکی تیب سمجھ
تھوا بکر اکندہ و بنا بنی اسے افسران انگریزوں سے استعانت چاہی اسوقت وہ طرح دیکے اس کے
کہ جمعیت اُن پاس لشکر بن کم تھی رام نارائن جو اس امر سے مطلع ہوا ایران شاہزادہ کے
طرف ہو کیا اور عریضہ لکھی اور انہیں طلب کیا وہ تو چاہتے تھے ارادہ خروج کا تھا جیسے تشریف لاے
محمد قلیخان تو ملازمت حاصل کر کے ہمراہ رکاب باب شہزادہ ہو اکلن جب رام نارائن سے ملا
عمل میں ای شہزادہ نکمین موی الیہ کے سبک دکھلای دیا اس جہتہ سے پہرہ پہرا سوے
اسکے بیٹے شہزادہ کو پہنچا کر وہ ان استقبال کیا بادشاہ زادے نے کرنل گلیف
صاحب کو استعانت چاہی دیے جواب صاف دیے اس سے شاہزادہ کمال منفعل ہوا

حکام مختلفہ کے بیان میں

رام نارائن آنے سے بیحد کے خبر لیا اور بیحد نالیوں سے پیش آیا اور جواب کہا کہ میں تم سے بالکل بیزار ہوں
کرتا ہوں اور تمہیں اپنے دیوانوں کے کہا میں منصب بیحد مذکور و بیاض عمر اسمجنت کر کے مرشد آباد کو آیا اور
میر محمد جعفر خان بندر راجہ رام مسکہ حاکم مدنا پور کو طلب کیا میں اپنے تنہائی بھیجنے کو روانہ خدمت کیا
میر مذکور نے دل رام کا پوچھ کے اس کو اور دیوانوں کو قید کر دیا رام مسکہ نے کرنیل کلیف صاحب کو لکھا
کرنیل کلیف صاحب نے صلح کروادی پس راجہ لعل سنگھ جو بوریہ کا حاکم تھا اپنے تئیں افتیار کی میر محمد جعفر
نے بیسر و جکتی کی اور سنگھ فاش دیکر بوریہ پر قبضہ لیا کیا اس ضمن میں علی وردی خان کی زوجہ جو نانی
سراج الدولہ کی تھی اپنے نواب وزیر شجاع الدولہ حاکم لکھنؤ اور راجہ رام نرائن کو لکھا کہ جعفر خان بیٹے
میر لدنہ بیخا ضرور ہی میر محمد جعفر خان نے جو ستا اس بات سے بہت متفکر ہوا اور کرنیل کلیف صاحب کو ایما کیا اپنے
لکھا کہ تم فاطمہ صبح رہو ہماری سپاہ جا کیا تمہارے ملک میں بڑی ہوئی گی اور بروقت واسطے اعانت
کے موجود تمہیں کیا اندیشہ ہی پس انہیں لوانہیں میرن پسر مرید کو رنے محمد مہدی نام برادر سراج الدولہ
کو جو کوسہ میں تھا جا کر خبر ناگہانی اور واقعہ ہولناک بند کان خدا کہ بیچ بیچ بعض اخبرت سرد و ان بنگالہ کہ
میر محمد جعفر خان اور میرن پسر اسکے بہت تکلیف پہنچی کہ یہ واقعات بہت طول میں اور کتب سیر میں
آخر کار بہت خرابی اور ظلم میر جعفر خان اور میرن پاک کا اس طرف اطراف میں شایع ہوا محمد قلیخان
صوبہ دار الہ آباد اور راجون سے اتفاق کر کے عزم تسخیر بنگالہ کا کیا اور جب کہ جعفر خان
الدولہ سے بیعت ہوا وہ بھی معزالیہ کے ہوئے تھے شجاع الدولہ سے اس باب میں مشورت کیا
شجاع الدولہ نے محمد قلیخان کو جواب کہا کہ ابھی تم نے ارادہ بنگالہ کا کرنا اور اللہ تعالیٰ میں تمہاری

حکام مختلفہ کے بیان میں

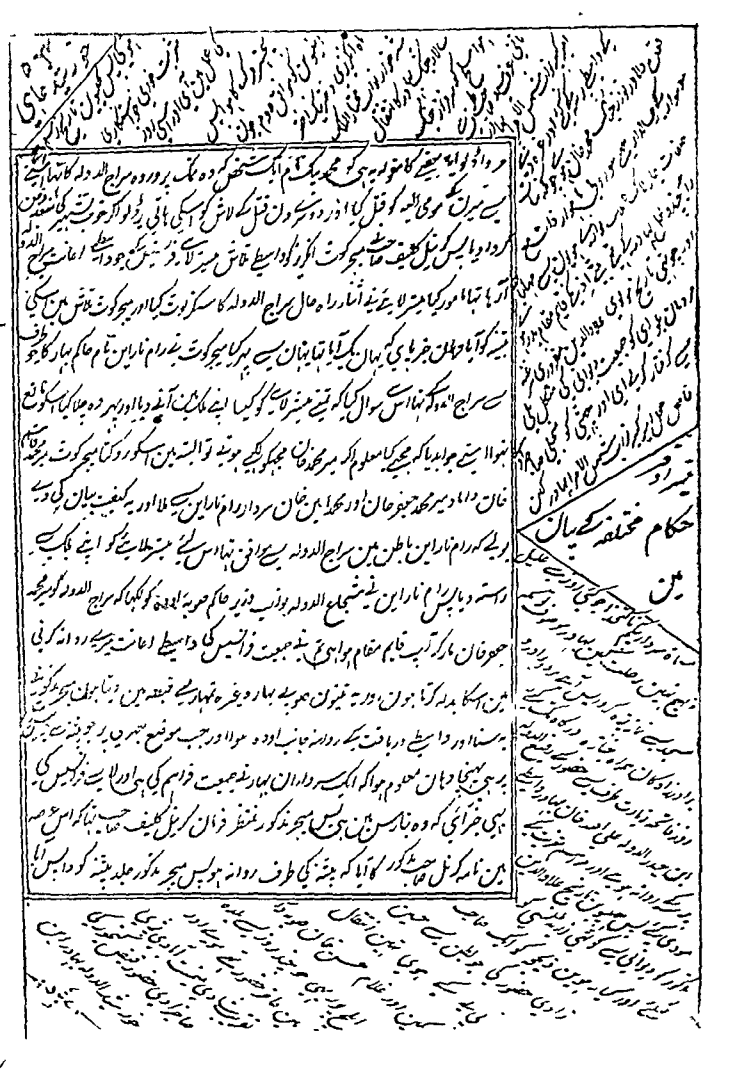

یتسرا وقت

حکام مخلصہ کے بیان

زوجہ کل بادشاہ مغفور کی رخصت
ہوی اقتدار الملک بہادر کا
ئن تا مکہ مسجد اور مخیم الیم کی
صاحبزادی کلان ممتازہ زادی
خوان منزل کین کہ ہوبکم صاحب
مرحومہ کی ہوئی ہین زنانہ میں
توبت رکھا کہ ایکا آسیہ ایسوا
بیل ہوکر جیون قرار پای منجد

چند کہ مقام فراہم نگا تاطب کیا اور فوراً لے لیا ہر چند کہ مرزا سراج الدولہ کی ہنسی پہر خفہ کو ہنسی قائم
براری کی اجازت چاہی سراج الدولہ نے اس چیز سے خوش ہوا اور
یکے ہو کر آئے تھے وہ کر رکھنے لگے ہر چار ان سرداران اکبرآن
لیکن میر محمد جعفر خان کو موافق نہ ہی ایک اپنی طرف
سراج الدولہ جو سنا دا ہا پر ہے تھا ہوا اور دشمن جانی اپنا کہا
کہ یہ مجھ سے عداوت جانی رکھتا ہے کہیں تو ہمیں نباہ نہ
تہور کا سردار ان اکبرآن نہ قبول کیا اور ایک عہدنامہ میر جعفر خان سے
سراج الدولہ سے ناراض تھے اس اکبرآن کے پاس آئے
اکبرآن کو لشکر دیکر روانہ کیا اور مکلف اپنی بیان کی
لکھا تم بے جوڑ کہ بات تا راجی گلکتہ کا دینا کہا تھا سو
اور دوسرا یہ کہ فراسیس جو ہماری دشمن ہیں انکو اپنے
اپنی رکھا ہی اک تمہیں دوستی ہے اپنی ہی تو اسلئے سوال
دار رام دیوان اور میر مدن تجنخ فوج اور موہن لال سرداران
فوج کو اپنی حکم کیا کہ طرف پلاسی کے جا کر گذرگاہ
یکے در باب نہضت نزدیک کرنل کلیف صاحب یکے پہنچے
ان دالان یکے اپنی جاں کوچ کر یکے موضع باغلی پر آ

Digitized by Google

سراج الدولہ نے بہر اسدان بہت خندہ پیشانی سے استقبال دخایں وغیرہ کا بہتر ہوئی اسکے کہ وہ اس وقت سے پیچھے ہوا
اور کہا کہ آپ سے کچھ جوڑ نہیں آخر کہ سراج الدولہ نے بہتر ہوئی اور کرت جاہ در ڈالکٹ جاہ کہ دونوں ہی سے دایرہ
لائے جو لان قدر کہ مقصود آیا کہ بھیجو ادیا اور ملکچند نام ایک شخص کو تین ہزار کی جمعیت سے واسطے گرفتار کرنے امیر
اور آپ راجعت کر گئے ہو کلی پر آیا وہاں کو تھان ڈنسیوں کی بنی ہے کہلاتا ہے اگر ہم بھی جمعیت بیگانہ رکھتے تو
نہ پہنچا کہ تو تمکی بھی نہ ڈکر زوکے اور سپوٹ کا والد پرتگال سے بنگالہ کو آیا تھا دونوں کو بھی دار و گیر ہے اور
اور والد پرتگال نے چار لاکھ پانچ ہزار روپے اور فرانسیوں نے تین لاکھ پانچ ہزار روپے داخل کئے
پانچ روز بعد نائی نے سراج الدولہ کی سفارش ان تین افسران کی کر کے انہیں
چھوڑ دیا ہے بعد رہائی کے اول والد یز دان ہاں جا ازیے اور وہاں سے جہیز کے طرف
روانہ ہوئے پس بقولے لندن سے کرنل لوڈر کلا یو جسکا نام ایک اور ہزار کی جمعیت کو آنکھ
کو رے اور ایکنز ار ہندوستانی تھے واسطے تنبیہ کے روانہ ہوا اور بقول بعض مستر ورک
توپ دکن میں ارکاٹ کو آیا اور وہاں کرنل کلیف صاحب سے ملاقات کر کے سرکشت اپنی
بیان کی واضح ہو کہ بعد کونسل عزم بسے قایم کرنے کو ہنی بنگالہ کے کرنل کلیف صاحب اور ادمرل
واٹس صاحب مع جمعیت مدراس سے سوار جہاز ہو کر دریا کی راہ سے فلوہ ہیں جو ایک قریہ نزدیک
کلکتہ کے دس کوس پر ہی اگر ازیے اور وہاں سے ایکنا مہ اسمیں سراج الدولہ ملکچند پاس
بھیجو ادیا اور ایک لاکھ روپے دینے قبول کیجئے جو ابد یا کہ نامہ تمہارا وہ شخص خدمت ہیں
سراج الدولہ کی گذرا ایکا کہ جو اپنی جان سے تہ و ہوا ہوا ہو گا کرنل کلیف صاحب سے کر فلم

ایسا ہی لکھدیا پھر سراج الدولہ نے ایسا کیا کہ تم اپنا بھی حصار سپرد تیار کرو دو انس جیسا بندوبست ہی ہوا کرو یا
مال و اسباب اس جا کا سب تاراج ہو گیا اور وہاں سے سراج الدولہ طرف کلکتہ کے روانہ ہوا بستر دورک تک جسقدر جمعیت
کہ وہاں تھی اکٹھا کر کے مقابلہ کیا لیکن کچھ فایدہ نہوا آخر بستر مذکور قلعہ میں مع سپاہ اپنی متحصن ہوا اور امید
راکھتا تھا کہ عورات اپنے کشتیوں پر سوار کر کے روانہ کر دیا صبح اسکی یہ سپاہ سراج الدولہ کا قلعہ پر ہوا بستر
دورک اور چند سردار قلعہ سے نکلے بجرے اور کشتیوں کے سوار ہو کر ایک رسے جہاز سے جا ملے فقط قلعہ کلکتہ میں بستر مع
چند آدمی سپاہی رہ گئے تیسرے روز سراج الدولہ نے پہرچڑھائی کیا اور قلعہ کلکتہ کا لے لیا لکھا ہے کہ اسمیں
ہزار روپے نقد جو بالای دہر گھر تھے اسکے ہاتھ آئے اور ایک سو چھیالیس آدمی مع بستر ہولی کر قید
ہوئے پس سراج الدولہ داخل حصار ہو کر بستر مذکور کو روبرو بلوایا اور بنا ردرہا فتح این
کے خشم سے پیش آیا چونکہ وہ خزانہ کا متہا بستر مذکور چکے ہوا سراج الدولہ واسطے سختی کے
بستر مذکور کو مع ایک سو بیالیس آدمی کے جو پکڑے ہوئے آئے تھے شام ایک اسی تنگ و تاریک
حجرہ میں جبراً بند کر دیا کہ وہاں نفس کو بھی بارا حرکت کا نہتا اور آپ بفراغت تمام بستر استراحت
آرام فرمایا قضایے کردگار وہ موسم گرما تھا ان بیچاروں پر وہ شب وہ رات کی گذری آخر کار
ہوا صبح کو جو دروازہ حجرہ کا کھلا تو نفس تن کو چھوڑا تو آدمیوں کے مرغ روح سب خالی پایا اور
باقی بچا جو زندہ تھے انکو سسکتے دیکھا حیرت ہی نواب جا فت آب کو بدیں وفا یں خزانہ
ندامت بھی حاصل نہوی بعد چند روز نہ دن کے انگریز لوگوں نے اسجا پر ایک مکان موسوم بلیک ہول
یعنی سیاہ خانہ واسطے یاد کار سانحہ مذکور تیار کروایا ہی چنانچہ تا ہنوز وہ سوجود ہی بعد ازاں

دیکھکر گمان کیا کہ یہ حیلہ ہی ہے اس چند جاسوسنے بنالیے آیا ہوگا اور نامہ بر کو جو خط لے کر گیا تھا اور یہ اخبار
مبشر داس کو پہنچا دی تب اس نے تمام راجوں کو لکھا مبشر داس نے بنایا اطلاع کیوجہ سراج الدولہ کو لکھا کہ کوئی شخص نامہ بر بھیجکر اپنی
راجہ کشن سنگھ تنہا پہنچ گیا سو جیسے سکو لکھا ہی معلوم ہوتا ہے سراج الدولہ اپنیطرف کر لیا ہوا اور
رازہ کو کر کسی طرح اس عہد میں درمیان دولت کمپنی فاہین اور انگریزوں کی حضور پیدا ہوئی
وہاں سے نہ آیا کہ ایسی بات ایسی ہی بنا کر خفا ظت اپنے تو کر جایا حصار وغیرہ درست کر رکھو مبشر قرار کر کے ہوا
سکر تیم قلعہ کلکتہ کی شروع کی سراج الدولہ جو سنا کہ اصلاح قلعہ کلکتہ کی ہو رہی ہے جانا کہ مبشر درست کرتے قلعہ
درست کر کے سامان جنگ کا فراہم کر رہے ہیں بھلا بھیجا مبشر درنگ نے جواب دیا تم سے ہم پرسش کرے
نہیں ہیں تم خاطر جمع رہو ہیں نے تو نہ دیوار بڑھائی ہے نہ خندق کھودی ای فقط امدت
سے مرمتیں کی ہے اور سوا اسکے دلایت سے خبر آئی ہے کہ فاہین ہمارے اور فرانسیس کے قوم کی نزاع
ہی اس لئے قلعہ کی مرمت کی جاتی ہے سراج الدولہ نے اپنی مجلس میں کہا اگر اب ہوگا تو انگریز
اور فرانسیسوں کے عداوت میں ناحق ملک ہمارا ناپاد ہو جاویگا بہتر یہ ہے کہ انگریزوں کو یہاں سے نکالدینا
نادرنیس آنیے پاد بن اور سپاہ راج محل کو حکم دیا کہ تمام مقصود آباد کے آدمی اور یہاں
سے تین ہزار کی جمعیت قاسم برار کے طرف جا کر انگریزوں کو نکال دو کے واقع ہو کہ انگریز تو کوئی
ایک کوڑی بنا کر کیے یا لیس آہن رہا کر نہ دیتے اور یا لیس جوان سپاہی ہے پس سنہ الہ میں
لشکر فراہم ہوا اور سراج الدولہ شروع ماہ جون کو خود مع جمعیت قاسم برار پر آیا اور مبشر داس کو
بلا کر غصہ پس اب کہا کہ کلکتہ کو لکھو کہ برج حصار وغیرہ دبا کے سبب کہ اوپن مبشر داس نے

ہوکر بسبب قبول کیے اور ایک کاغذ متضمن مسئلہ الظہار مذکور کا ثبت ہو اسرداران مذکور بیت عہد و پیمان کرکے
قلعہ کے اندر سے موسیو لی کو دیا اور بہت افسوس کیا سپاہ بھی دلگیر ہوی من بعد کو بنجابان مشتہر قلعہ کرکے
سیجو دین بس تام فرانسیسان ہان سے جو دو ہزار آدمی تھے سپہ گری چھوڑ کر تجارت اختیار کی اور جو
لوگ کہ انمین آیے اور یہ بھوڑا سرکار انگریزی سے انکی ہوا تھوڑی سی تمام توپین اور اسباب قلعہ کا
باتہہ افسران انگریزون کے آیا اور فرانسیسون سے صلح ہوگئی جزیرہ سے داوران رجوع کرنا ہی طرف بنگالہ
و کلکتہ کے ذکر واقعات بنگالہ و کلکتہ واضح ہو کہ علی وردیخان نام المخاطب بمہابت جنگ طرف
سلطان ہندکے نیکر و بہار اوڑیسہ وغیرہ کا صوبہ دار تہا جو کہ اسکو صاحبان انگریزون سے موافقت تہی
بادوام الحیات اسکے انگریز لوگ قلعہ مین کلکتہ کے اسباب بیشمار رکھکر و لاہتون اپنی الاکر رکھے اور بہاشندگان
اطراف جوانب کو بیحد انتفاع حاصل کرتے تہے اور محصول اسکا جو ہو سو علی وردیخان کو دیا کرتے تہے قضا کار
سنہ ۱۱۶۱ اسرہی جسمین عیسوی مین وہ نوین تاریخ اپریل کی مطابق سنہ ۱۱۶۹ گیارہ سی انہتر ہجری کے
ہوا جو کہ ناظم مذکور لاولد تہا سراج الدولہ نواسہ اسکا جانشین ہوا فاسد اپنے کا ہوا راجہ کشن مل
نام ایک شخص دیوان علی وردیخان مستوفی کا تہا اسکو طرف سے سراج الدولہ کے خوف پیدا ہوا
وہ بہاگ کے کلکتہ کو آیا اور سرداران انگریزون کی پناہ لی سراج الدولہ نے مسٹر درپک نام
کو بطی دار کلکتہ کو لکہا کہ تم راجہ کشن مل کو ہمارے پاس بہیجدو نامہ برسکا این چند نامے سوداگر
سے تعارف رکہتا تہا اور اسکو مسٹر مذکور سے راہ تہی پس قاصد نامہ معرفت سیٹھ سوداگر
مذکور کے نزدیک مسٹر درپک کے ابلاغ کیا لکہا ہی کہ مسٹر درپک نے نامہ کو

بیسواں دفتر

احکام مختلفہ کے بیان

میں

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ سکے بیان

میں

دوسرا

حکام مختلفہ کے بیانمیں

دیگر واقعات مدراس

واضح ہو کہ جناب مدراس سے چیاپٹن موضع سنتھوم میں اتبدا ایسٹ
انڈیا کمپنی کا کارخانہ ۱۶۴۰ء سترہ سو چالیس عیسوی میں کوٹھی بنا کر رہنا اختیار کیا تھا جس وقت الجی
ولیم صاحب انگریز نے شہر ۱۷۴۵ء سترہ سو پینتالیس عیسوی میں کوٹھی بنا کر رہنا اختیار کیا تھا جس وقت الجی
طرف سے نواب آصفجاہ بہادر کے لیے جس حضرت تصفیہ ہوا جبکہ سوبا کی مشمول خانیت ہو کر
صوبہ دار ارکاٹ و چیاپٹن کا ہوا عہدہ میں اسکے علاقہ تجارت سے بندر چیاپٹن میں بہت سے انگریز چیاپٹن
لوگ دار ہو گئے اور خان شار الیہ سے خوب واقف ہم پہنچا ہی چونکہ فرانسیس بھی حملے اسی شہر کے بندر
پھر لچری میں سکونت رکھتے تھے جب سے ولایت کے فیابین فرانسیس اور انگریزوں کے نزاع کھڑی ہوئی تھی
یہی فرانسیسوں نے ولیم صاحب کے پرچوڑ ہائی کی تا لم ارکاٹ و چیاپٹن نے انگریز جب لوگوں کی کمک کی تھی
انگریزوں اور فرانسیسوں کے متعدد لڑائیاں ہوئیں جنہ الذکر کی طرفداری اور حمایت اختیار کی تھی
ہوئیں کے صلح ہو گئی اس لیے اس بنا پر موقوف ہوئی اور مدراس سے موقوف قبضہ انگریزوں کے رہا اور دے آپنے بندر پر
صوبہ جب آصفجاہ بہادر رئیس الدولہ ۱۷۴۸ء سترہ سو اڑتالیس عیسوی میں انتقال فرما گئے تب جانشین
جانشین پدر ہوئے بدایت محی الدین خان مظفر جنگ جو واسطے اداب سفور کا تھا اقتدار پر آ
نام کے جسد لیا کہ ہو آدمی ہے چاہا کہ خود رئیس ہو جاوے حسین دوست خان فوجدار دیو
چندا صاحب جو بہنوئی بھائی دوست خان نوبت کا اور داماد علی دوست خان عم
ارکاٹ کا تھا اسباب سے جو میں ہزار ہو سپاہ فرانسیس کو متفق اپنا کر کے بدایت محی الدین
۱۷۵۱ء سترہ سو اکاون میں بلوایا اور ارکاٹ پر قبضہ اپنا کر لیا آمین الزالدتجان نا

دوسرا دفتر

احکام مختلفہ کے بیان

عظیم الشان تولا ہور کے جنگ کی بھاگ دوڑ ہوا اور موالدین بیٹے تخت سلطنت پر بیٹھ کر فرمایا فرخ
سیر خروج کر کے محمد معز الدین سلطنت فیض فرخ سیر کے آپ سر جعفر خان ناظم الہ آباد نے فرصت پاکر سہر
اگر زون سے فرد یا کہ اس روز دن بخیر نام فرخ سیر کلمہ کا بنا اسے سکہ کی پیادہ کو لکھا کہ سلطنت
کا یہ طور ہی اور سر جعفر خان بہر ہم سے حضوت اپنی ظاہر کرنے جاتا ہی چونکہ دریولا سلطان بندہ کا فرخ سیر
عظیم الشان ہی اگر اجازت ہو تو ہم وکیل اپنا خدمت میں سلطان بندگی روانہ کریں وہاں سے آواز آیا اور بخیر
صاحب دو وکیل اگر زی جان سران صاحب اور استقش صاحب جیسے کو مع کا بیف ایک لاک روپیہ کا طلوب ان
زنبف اور شال فیرہ دیکر روانہ دہلی کیا اور وسط وجاکر استقبال خواجہ اعظم الملک طغ
توسے اور تفاوض فیرہ جو طرکر کے بیچے گذرانے بادشاہ بہت خوش ہوا اور اہل دہلی بہت سی آئی کی ہے
دو نشہر میں ڈنکے اس ضمن چوکی فرخ سیر عاش تہا ہے ہماری آڈنک کی ہوی ہر بند کہ حکم کے بندے
علاج کیا ڈنک کی ہمراہ دکلا کے مذکور ایک ڈاکٹر بلیق حیات تہا فرخ بادشاہ کا دوبے کیا ہوا
بادشاہ بہت خوش ہو کر فرمایا کہ تم مطلب اپنے قلم بند کر کے گذرا تو ہم اجرا کر دینگے حسب الفرمان
بادشاہ مطلوبہ لکہہ کے گذرا جو کہ نواب عبداللہ خان اور نواب حسین علیخان یہ دو نون
برادر سلطان نشان ہے بسبب تامل ارکے جنڈیسے یہ امر معطل رہا بعد ادا کین دولت بند کہ
جیسن اپنے سمجہا یا اور بادشاہ بندہ مہر دستخط کر کے وہ نوشتہ دکلا کے مذکور کے سپرد کیا

نقل دستخط العرض جان سران صاحب و استقش صاحب ہر دو وکیلان ہنیجری
صاحب افسر کلکتہ دستخطی فرخ سیر مشتمل بر نوعہد و پیمان کے اول یہ ہی جو ہمارے

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

بیجاپور کی عادل شاہی سلطنت کے حالات میں

اگر ہم یہی سالک رہی گے حاکم دکھتا ہیں اور وقت جہاں ہے ہیجاپور کے یا شبہ اہل ہوگے اطلاع کر دیتے ہیں
اور امراء کو دیکھا ہیں زر و شوت سے ہاتھ کر کیا سفارش کی اگلی یاد دلا چند یوں کو بھی چھوڑ دیتے ہیں
بادشاہ کا اسی صورت دار بنگالہ یا عرصہ دراز تک عالمگیر بادشاہ آپی صورت دار بنگالہ

بیجاپور کی مختصر کیفیت محصول تجاران انگریزی اگریزی تاجروں سے ہر سال محصول کے متعلق

روپیہ زیادہ لینا چاہا تب جہاز راضی ہوگے اور وہاں رہنا اختیار کیا پس کاروبار تجارت کا سر نو جاری
یا بابت سے تاجر جہاز جہاز میں جمع آیے اور دو گانہ ادا کی جمعہ کے روز جہاز صاحب نماز جمعہ پڑھنے
اور سنہ واری خلعہ کلغی سے اجازت جاری ادا بہت روپیہ دینا قبول کیا لیکن نایک ریزہ نما نا لکھا جو اسی
بروہ کا کان سرکشی اختیار کر کے فوج کر بھیجی اور ظلم بنگالہ مخالف اسکی کمر ہمارا علاوہ ہیں تاجران ملاکر فرنگ
جو جانگ صاحب پس ثانی ہیں تھے اور جانا کہ ہیں جو فراسیسوں کی کوٹھی ہیں اور جہاز سے دلندیز
پر جو ہے زمیندار مذکور کے ظالم مذکور سے کہاں جاسکتے ہے جواب دیا کہ تم سے جو ہو سکے کرو دیتی قوی
ہی مجھ سے خاطر خواہ استعفات ہو سکیگی پس تین تنوں کو ٹھی والے نہار حفاظت اپنے اپنے احاطہ
حصار بنا شروع کیے اس ضمن ہیں بادشاہ خوابی بنگالہ کی سرکار شاہزادہ عظیم الشان
فرزند محمد معظم شاہ پر بند کو اپنے وابستہ بندوبست صوبہ بنگ و بہار اور اڑیسہ کے جیسے سکتے ہیں
روانہ کیا شاہزادہ نے اگر عظیم ہے جنگ کی لیکن رکیے سرکش بغاوت سے اپنی باز نہ آیا آخر کار شاہزادہ
بنا سکو قول دیکر بلایا اور زمیداری پرگنہ سورتی بحال رکھا بہر کیف اگ فتنہ وفا

خفا ہوئے اور فرمان لکھا کہ تاجران انگریزی کی فہمائش کریے بوالو تمنے جو کیا سو اچھا کیا حسب الارشاد واللہ
میر جعفر خان چانک صاحب سے پیغام صلح کا کیا اور کہلایا کہ حکم بادشاہ کا آیا ہے تم خاطر جمع سے آؤ تمہارے لیے
ہوگلی بہر لنگر گاہ ہے اور ایسا رہین جو درمیان ہوگلی اور دریا کے ہی از دہم بار دیگر تکلیف نہ پہنچانے کا چانک
صاحب نے قبول کیا اور جانا کہ بالفعل حاکم بنگال نے خوف سے بادشاہ کے ایسا کہلایا ہی آیندہ ضرور انگریز کی
دشمنی کریگا کہ جسے چانک صاحب نے دیکھا کہ ہوگلی سے ہوگلی کو جانا نہیں ہوسکتا آخر الیسار کی طرف آیا اور وہاں
تین مہینے رہا کر جاے کی تلاش میں تھا اس بیچ سوتانٹی جو کلکتہ کے قریب ہی زمیندار بہار کی جاگیر سے وہاں
آکر اس ضمن میں جعفر خان سے جو سنا کہ سورت انگریزوں سے خالی ہوگیا ہی پر مستعد بیکار ہوکر تمام مال
کمپنی بہادر کا جو خشکی میں تھا لوٹ لیا چانک صاحب سوتانٹی سے نکلکر بلاسور کے طرف جو وہاں سے بیست کوس
پر ہی چلا گیا پر وہاں کے کوتہیدار مدراس نے چانک صاحب کو اپنے پاس بلوالیا اور بہت صاحب نام انگریز کو بلاسور
کے طرف روانہ کیا تھا استصواب اسکے صلاح ہو جاوے لیکن بہت صاحب صوبہ دار بنگالہ کو بوا قفیت
نہ آئی آخر کار میر جعفر خان نے نامہ لکھکر پھر چانک صاحب کو طلب کیا اور چانک صاحب الطلب انکے اگر نسبہ سوتانٹی
نود علیوی مطابق ۱۱۷۱ گیارہ سی دو ہجری کے پھر داخل سوتانٹی ہوا اور انگریزوں نے بقول مورخ بالا حاجات
میں بادشاہ کی بخدمت الحاج سے عرضی لکھی اور عہد کیا کہ تین ہزار روپیہ سال بابتہ محصول کے ہم سرکار
میں گذرانا کرینگے موافق معمول کے پروانگی تجارت کی ہو اور بنا بر حفاظت ایک قلعہ بنگلے اور وہاں
کے کتابوں سے ایسا ثابت ہوتا ہی کہ یہی تحریر کیا کہ ہم بلا مشاہرہ بندہ سرکار ہیں اور بندگی
کی راہ دریا سے مانع اگر سایہ دولت میں پناہ پاوے تو البتہ پیشکش گذرانا کرینگے حکم والا ہو تو چلے جاہیں

بیتر ادفتر
حکام مختلفہ کے مابین

دوسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

دوسرا دفتر

احکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان میں

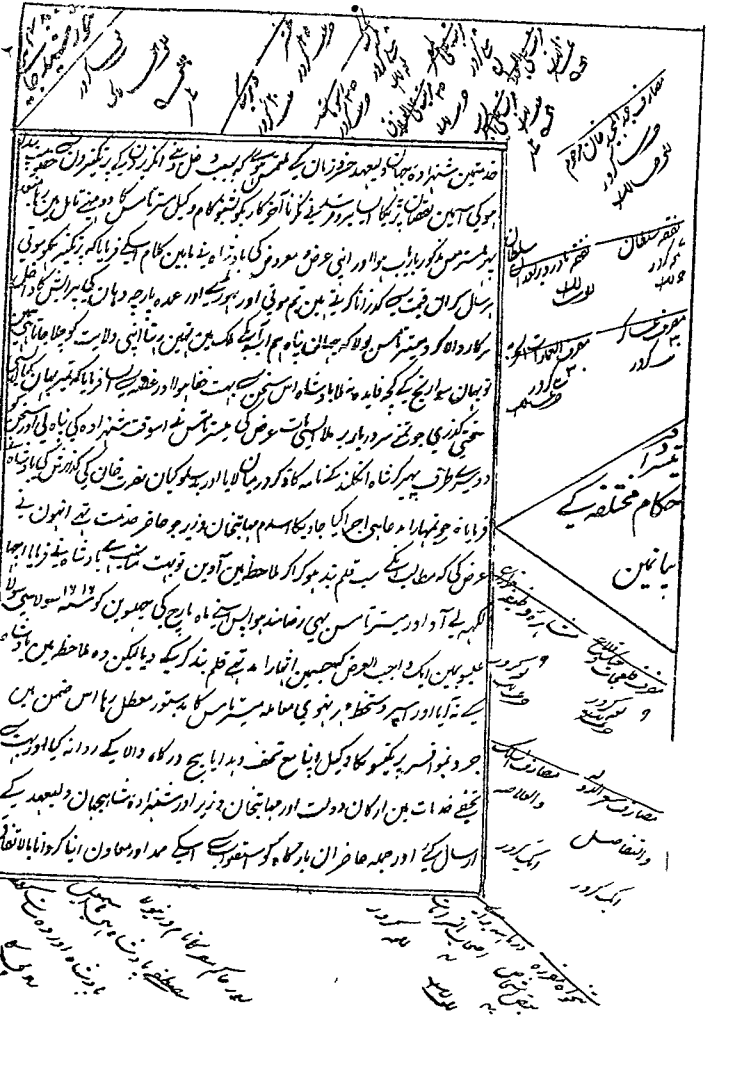

بیسٹر تامس نام ایک انگریز نامہ سلطان کشور انگلنڈ کا آسپی سلطان ہندیلکر بندر سورت پر آیا جو کہ
اسلام بیسٹر ولف ہان تھا اسنے بیسٹر مذکور کیے اونارنے کی تیاری کی اول ذوالفقار خان تابع ہوا
منصبدار ی خوابی بیسٹر مذکور بندر دہابان سے نامہ اس انگریز کو جو حضور بن جہانگیر بادشاہ کے تھا
لکھا جسنے جانبین ہندوکا عرائض کی تمام کیفیت آیندہ بیسٹر تامس کی مع نامہ سلطان کشور انگلنڈ اور بیسلوکی ذوالفقار
خان کی سانہہ بیسٹر مذکور کے گذارش کی بادشاہ بندہ سنکر ذوالفقار خان کو اس فرمان بدانہ کیا کہ بیسٹر تامس
وکیل سلطان کشور انگلنڈ جو دار دحضور ہ سورت ہی ہمارے پاس بھجوادو ذوالفقار خان طلب سلطان کی
بیسٹر کو اطلاع کیا بیسٹر مذکور اول وہاں سے لشکر طرف دکن کے آیا اور موضع رہانپور پر شہزادہ پرویز سے
ملاقات کی چونکہ وہ بسمت طرف مہم دکن تھا شریک حال ہوا شہزادہ موصوف سے رہانپور
میں کوٹھی بنا کرنے کی اجازت لی بادشاہ اسوقت اجمیر میں تھے بیسٹر مذکور نے رہانپور سے
طرف اجمیر کے کوچ کیا اور سولہویں تاریخ جنوری کی سنہ ۱۶۱۶ سو لاسی سو لاعیسوی میں شرف اندوز
ملازمت سلطان ہوا اور تحایف وغیرہ گذرانے اور شہزادہ جہانگیر کی بھی ملازمت سے بہرہ اندوز
ہوا اور بیسلوکی ذوالفقار خان کی گذارش کی پیش کر چوبیسویں جون کو بار یاب ہوا
ذوالفقار کی شکایت کا تظلم عرض کیا کہ اسنے بیسٹر کے کو قید کر کے بہت سا روپیہ لیا بادشاہ جہانگیر نے
فرمان اس مضمون کا نام بسے حاکم گجرات کے لکھا کہ تمام مال اور اسباب بیسٹر کا جنکا اوسکو واپس
اور انگریز تاجروں کو عزاجت نکیا کرو اور محصول راہداری کا انہیں معاف رہے پس
جن لوگوں کو کہ انگریز ہا سب نوکر رکھنے عناد تھا خصوصاً ذوالفقار خان اسطے عرض وعرایض وغیرہ کیے

احکام مختلفہ کے بیان میں

شاہ بارہم اکادی الحرام اور ہم
اپنا ملک میں افغانیکا جانیکی
مایہ سوا بیسی ہجری میں حکم
قدم رکھنے اور اجمیر کی اور زمان
ابدالیام مدت تک تعلق خان کیا
والی قلعہ شیخ نعمت تعلق
تیغ ابدالیام حکم دیدی کہ
ہاں اور حکم دیدی کہ

حکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر

چہار پنج اوہیوں سے مقابلہ کیا اور جنگ میں دو کشتیاں انگریزوں کی گرفتار ہیں کشتیاں بیت الفقیہ
سادہ میں اسکے بجز اقبوں کی کشتیاں جو مال کی پھری ہوئی تھیں کھیر لیں اور اپنے قبضہ میں کر لیں
اس روز دن بھگا نہ خان میر بحر خان صوبدار سورت ہوا نے اپنے خرد و قوع اس جا وتہ کی سلامتی
آباد کرنے کی ملکہ یا میں صلح کی ملاقات سے کیں اور کہا کہ مضائقہ نہیں اب ہم طرح دوستی کی تو الدین اور
تمہارا مال بلا مال بندر سورت میں آیا کرے کوئی مانع نہ ہوگا اور تمہیں اندیشہ نہ ہیجا دیگا کہ ان لیے
کہا کہ تم طرفدار پرتگیزوں کے ہو اور خیال میں ہمارے اور انکے حضرت سے چونکہ دوست کا دشمن دشمن ہوتا ہے
ہے شیخی کرنے معلوم ہو ہاتھیں تمہارے اسوقت بیار ضرورت ہیں ہیں اعتقاد نہیں ہے جو فرخان چونکہ
شتق سالار کجرات کا تھا شیخ صفی نام حاکم کو وہاں کے اطلاع کی اور اب لکھا کہ اگر بسورت میں
ہیں اور صلح کے متوقع ہیں شیخ صفی نے بعوا صلح خرمقدم کو جدال و قتال سے بہتر جانا اور آپکے
بندر سورت کو آیا اور کپتان ایلت جہاز سے ملاقات کی اور تمام سوال قبول کیے کپتان ایلت نے شیخ صفی
عیسوی مطابق ۱۶۱۲ء سنہ دس سی اکیس ہجری اور بیسویں اختر طون کے اول جمعہ کے دن انہیں
آدمے بار دیگر شامل ہا کر کے اسکی تک اور سبکی نہ ہو اور حاضر دربار سلطان رہنا سوم جو
مال تجارت کا بارہ برا کے پہنچے سہ وار بندر سورت نے مطلع ہو کر منادی کر دینی کہ

نکل کر سورت میں آرہا تھا سورت سے روانہ ہو کر مدلتن صاحب پاس آیا اور مخالفت سے نفرتان
موسی والہ کو خبردار کیا اور کہا کہ خان مذکور کو بیشتر ہاکز سے عداوت ہی دوالبتہ اسکو بندر سورت میں
کسی صورت سے بیشتر ہاکز کو اپنے نزدیک بلوالینا مدلتن صاحب جب یہ بات سنی ہیں کشتیان مال کی جو بندر سورت
سے جاوے کو تیار تھیں انکا بایل ہوا اور کہا کہ ہم کشتیان تمہاری جانے مذکے جب تک کہ بیشتر ہاکز جو
ہیں ہی مع اپنے دوستوں کے ہمارے ساتھ نہ چلیں گے جاوے نصرت خان اس امر سے مطلع ہو کر بہت آزردہ ہوا
اور سب کہلا بھیجا کہ ہیں تمہارے لیے بادشاہ کو عرضی کی ہی جب پروانگی ہمیں سورت میں آوے گی روانہ ہوں
جاوے کی تیاری کشتیوں کو دو کنایہ کیا بات ہی اور بیشتر ہاکز کو اپنے پاس بلالو ہم کمبایت میں اس طرح کا
تجابل عارفانہ کیا جو بیشتر ہاکز جہاز پیشین ماہ اپریل ۱۶۱۲ سنہ عیسوی ۱۰۲۱ سنہ ہجری
ہجری کی کشتیوں پر بیٹھ کر مدلتن صاحب اگرہ اور جملہ کیفیت اپنے ملاقات کی بابت مدلتن صاحب جانے کے
بادشاہ کی نہیں کہ ہم سورت میں آرہے ہیں جہاز بھیجکر ہر طرف مخالف کو چلا کیا اس عرصہ میں سارلس نام کپتان
طرف مخالف کے آرہا تھا مدلتن صاحب اسکو وہاں کی خبر اپنے سے جو اپنے پر کلوری تھی خبردار کر دیا اور آپ
العدن کو پہنچا اور وہاں سے جہاز جاویں کے جو بندر سورت وغیرہ سے آوے تھے انکا بایل ہوا اور
کہا کہ اپنے بادشاہوں سے کہکر تم ہم کو تاوان اس نقصان کا جو مخا اور سورت میں ہم سے
اونہوں نے وصول کر کے بہم پہنچایا ہی دلوادو محمد تقی نام جو سرداران جہاز دن کا تھا اسنے
پندرہ ہزار ریال دیکر راہ پائی پس مدلتن صاحب ولایت کو چلا گیا اور کپتان لیٹ صاحب
انگریز انگلنڈ سے دو جہاز لیکر بندر سورت کی طرف روانہ ہوا دربارہ پر آکر ازاد ہاں پر کیا

احکام مختلفہ کے بیان میں

کرار ہنوی الاعلاع فتح عزمت کہ کہ جناب باری سے امید وار سود و بہبود کار ہا اور دیدہ ہے اب
جیسا مقتضی وقت کا ہو دل کذار و نیاب تخ نہ بادشاہ متوجہ ہیں ہاں کہ کہ ایک دیدہ آمد و دیکھنے
کا راس حقیقت کا کہ تا ہے پس ۱۱۷۱ سو لاسی دس عیسوی ہیں ایک انگریز سرنڈی عالمگیر صاحب انگلستان
سے چار جہاز بار کر کے طرف مدراس روانہ ہوا صوبہ اسکے جہیں بادشاہ بندہ اسی شاہ بدوم کا راس کی کرتے
ہیں کہ وہ جگہ مذکور بندر مدراس کو پہنچا اول آپ مع چودہ آدمیوں کے جہاز سے اتر کر داخل شہر ہوا
حاکم بندہ وہاں کے سے کہ قرار کیا اور ترک کو اسیطرح لوٹ لینے جہاز آپ کے امیر کبار وہاں جنگ ہو گئی ہے
لوگ بار بدیکے اور تاجر مذکور چھ مہینے قریب وہاں بسبب کسی ٹوٹ کے رہ گئے پھر ان حاکم مدراس کا اور آپ جہاز
ہیں پہنچا اور سلطان بروہ سے سوال جواب کر کے صلح ٹھہرائی سلطان نے ایک فرمان نام اسکے لکھ دیا ہیں کے وسیلے
عدم مخالفت جاہران انگریزی کے بلکہ واپس مدلتن صاحب ہاں سے کوچ کر کے بندر سورت طرف ۱۱۷۲ سو بہتر عیسوی
ہیں ۱۱۷۳ سو لاسی گیارہ عیسوی کو لنگر کا سورت کو پہنچا انفرنگان نے سنکر عرضی عدالتیں جہاگیر بادشاہ کے لکھی کہ
مدلتن چار جہاز لنگر آبا ہی اور خانہ زاد نے ایسے ابھی بندر ہیں اپنے ارزنے بندا ہی آئے ہیں صاحب کا حاضر
ہوکا ظہور ہیں اور یکا یک شرما کر اور کتبان شہر بی کو بھی جو بھیجا ہیں سو کتبان شہر بی تو وہاں
سے نکلا اور طاقی مدلتن صاحب سے ہوا پس ۱۱۷۳ سو بہتر عیسوی بادشاہ سے رخصت ہو کر مع زوجہ اپنی کمپنی
آیا اور وہاں سے ارادہ سورت کا رکھتا تھا اس ضمن پرتگیس دریا ہیں مدلتن صاحب کے جہاز
سے مقابل ہو کر جنگ کیے لیکن اپنے کچھ فایدہ نہ ہوا جو کہ مدلتن صاحب کیسے نصرت خان کے
آگاہ تھا اسی ہیں ہیں بنکھم نام ایک تاجر جو نزدیک سے ہاکر کے

احکام مخاصمہ کے بیان میں

تیسرا دفتر
حکام مختلفہ کے بیان
میں

زبان فارسی بین نظم کہا ہوں جزدی ہی کہ تسنہ ۱۰ سو لاسی عیسوی میں الزابت نام ملکہ انگلستان اور
اوسکے ہمسایہ ملک فرنگیں بیگانہ سند آرا حکومت ہوئیں اسیضے عہد میں انگے تجارت بندگان ارادہ کر کے پہنچا
ایک جماعت کو واسطے اس امر کے ہادوستان کی طرف روانہ کیا کہ کہیں ہر اوس جگہ سے آزادانہ کوٹھی جاکر وہاں
بیٹھ کر تجارت کریں اور بندرگاہ سورت کے مصدر و ملجا پہنچ کر جہاز لنگر انداز کیا اور اوس جماعت کے
سردار نے سورت سے چلکر احمد آباد کی راہ لی اور وہاں سے آگرہ کو گیا اور وہاں جاکر بادشاہ
کے حضور میں رسائی پائی اور اوسکے ہمراہ جو تحفہ تحائف تھے اوسکو پیش کیا اور اوسکے بعد
اوسنے اپنے ملک کے بادشاہ کا خط اور اوسکی طرف سے ایک عرضداشت بادشاہ کی خدمت میں
گذرانی اور اوسکے بعد اوسنے اپنے بادشاہ کا فرمان جو الزابت ملکہ انگلستان کا لکھا ہوا تھا
اوسکا ترجمہ فارسی میں کرکے بادشاہ کو سنایا اور اوسکا مضمون یہ تھا کہ ہمارے تمہارے درمیان
جو دوستی اور یگانگت ہے اوسکے سبب سے ہم چاہتے ہیں کہ ہمارے تمہارے ملکوں میں
تجارت کا رواج ہو اور ہمارے تاجر تمہارے ملکوں میں آکر تجارت کیا کریں اور تمہارے
تاجر ہمارے ملکوں میں آکر تجارت کیا کریں اور ہمارے تمہارے ملکوں میں آنے جانے
سے دونوں ملکوں کے لوگوں کو فائدہ پہنچے اور اوسکے بعد اوسنے بادشاہ سے یہ عرض کی
کہ اگر حضور کی مرضی ہو تو ہمارے تاجر آپکے ملک میں آکر تجارت کیا کریں اور ہمارے
تاجروں کو حضور کی طرف سے کچھ فرمان عنایت ہو تو بہتر ہے اوسکے بعد بادشاہ نے
اوسکی عرضداشت کو اور اوسکے بادشاہ کے فرمان کو اور اوسکے ترجمہ کو ملاحظہ کیا اور
اوسکی عرضداشت کو منظور کیا اور اوسکے بادشاہ کے فرمان کے جواب میں ایک فرمان
اوسکے بادشاہ کے نام لکھا اور اوسکے ساتھ ایک عرضداشت اوسکے بادشاہ کے نام لکھی
اور اوسکے بعد اوسکو رخصت کیا اور اوسکے بعد اوسنے اپنے ملک کو واپس جانے کا
ارادہ کیا اور اوسکے بعد اوسنے اپنے ملک کی راہ لی اور وہاں پہنچکر اوسنے بادشاہ کے
حضور میں پہنچا ہوا اور یہ نامہ ملکہ انگلستان کا اوسکے سپرد تھا جو انگریزی زبان میں
تھا اوسنے حسب الحکم سلطانی نامہ کو لیا اور مضمون مرقوم الصدر اوسکا عرض کیا بادشاہ نے

شرکت بحر بیکہ حکومت کرتے رہے جیسا کہ بیان ہے ظاہر ہی اب بیان ہے کشادہ فرمہ کور کا ہی اور وارد ہوا
انگریز کا چنانچہ رقم پذیر خامہ نگار ہوتا ہی درضمن بیان انکے اور قوم دوانے ہی جو کہ ولایتوں سے آئے
صادر اقلیم ہندا ہوگے ہین مثل ولندیز اور فرنچ یعنے فرانسیس اور دنمارک اشارہ اللہ تعالے ایما کیا جاویگا
پانچ قومین عیسائیون کی مملکت ہندوستان مین آئے ہین اول پرتگیز کہ جنکا ذکر ہو چکا دوم ولندیز سیوم
فرانسیس چہارم انگریز پنجم دنمارک ازانجملہ قیام وثبات افسران انگریزون کو ہوا جیسا کہ لکھا جاتا ہی
عنوان دوم قوم انگریزون کے یا ہین بیسوین صدی عیسوی کی تاریخ سے جو زبان انگریزی ہین ہی اسا ظاہر ہوتا ہے
کہ اول ستر درییک پرتگیزون کے ساتھ ششہ ۱۶ پندرہ سی عیسوی ہین مطابق ششہ ۹۱۰ نوسی ہجری ہی چانہین آیا
اور کچھ اسباب تجارتکا بیچ کر چلا گیا واضح ہو کہ یہی ابتدا انکے مداخلت کی ہی پھر کچھ انگریز جزیرہ لوکس ہین
آئے وہان کے دورنام ایک راجہ نہا مالک ستر جزیرہ تھا اس سے موافقت پیدا کر کے جاوے اسطے تجارت کے لی اور
جزیرہ زنابہتہ کے لوگون کے مال دیکر مبادلہ ہین اسکے لونگ الائچی جوزی کرم مصالح فراہم زیبار کر کے ششہ
پندرہ سی عیسوی ہین مطابق ششہ ۹۲۰ نوسی ہجری کے وطن کو اتہہ کے مسعود چند سفر دراز شوق تجارت
جنکی تیاری کر کے اور ششہ ۱۶ پندرہ سی عیسوی مطابق ششہ ۹۱۵ نوسی ہجری کے ساتہہ سفر کیا
طامس کاونڈس صاحب کے عزم سے ہندوستان کیطرف نکلے تہے کہ دیکے طرف امرکہ کے چلے گئے اور کلنجوری نام
ہین پہنچے اور وہان سے دریا کیپ تک سے جزیرہ الارڈوس اور جزیرہ کوزام اور جزیرہ رسلہ
کو آئے اور وہان چندے چین کی تجارت کی پھر ڈچ کے جزیرہ پر مقام کیپ طا کا کے دریا سے
نکلکر جزیرہ ہورس ہین آئے اور اس جگہ سے جاوہ کے جزیرہ ہین جاکر لنگر ڈالا اور وہان

حکام محلہ کے بیان ہین

ولادت ملکہ وکٹوریا بتاریخ ۲۴ مئی سنہ ۱۸۱۹ عیسوی
جلوس ملکہ موصوف بتاریخ ۲۰ جون سنہ ۱۸۳۷ عیسوی
دیوان بنگالہ الہ آباد کا ان دونون ملکون پر
چونکہ مہاراج رنجیت سنگہ
اور محمد اکبر خان
کہ مہاراج کی مدد کو

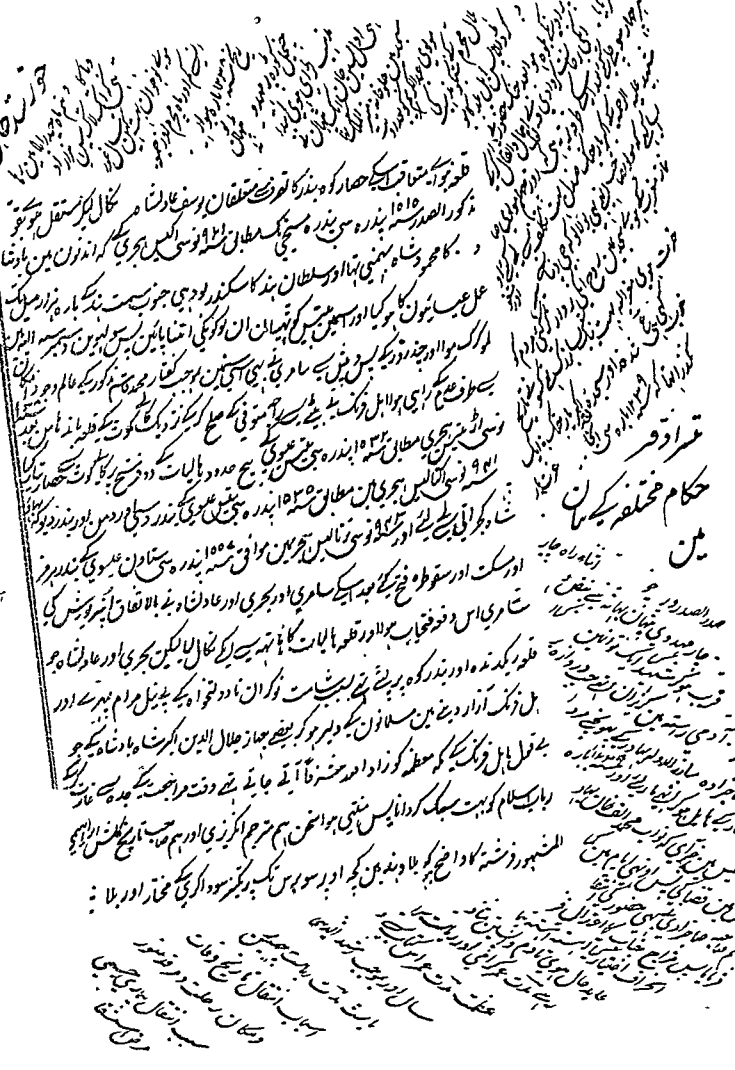

حکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر

حکام مختلفہ کے بیان

میں

اسکے آٹھویں ماہ جولای ۱۴۹۸ چودہ سو بیانوے عیسوی مطابق ۹۰۳ نو سو تین ہجری کے واس کوڈی گاما نام ایک شخص کو حاکم کریکے مع اسباب تجارت بیکے ہمراہ روانہ کیا واضح ہو کہ گاما ہی جب پہلے سفر کو گیا تو پہنچا وہاں جو کالی آبراج یکہ مشرق طرف پای اس اہل جہاز نے جانا کہ اودھر ہوگی پانی ہوگا راہ بتلاتا ہی پس راہ نوردی سے آگے مشرق سمت کو چلے جو کہ جو بندہ باندہ شمل شہر خدا کا کہ اب ہوا کہ جہاز واس کوڈی گاما دس مہینے چودہ دن بعد بابو بن ماہی ۱۴۹۸ چودہ سو انہانوے عیسوی مطابق ۹۰۳ نو سو تین ہجری کی بہار جو مقابل کالیکوٹ کے بندر کے آیا اور جو بہت سے ہندستانی کشتیاں راہ پای اسپر استفام کیا کہ گاما کپتان کدھر کا ہی کیا چیز کی تلاش میں ہی اور کدھر کو جاتے ہیں ترجمہ کہ گاما فارسی کے واس ۱ امید ہو اس روز دل فرحی ہوا دل بقید ایک ہندو دوسرا حاکم کا کہ کوٹ کا نہایت تیار اور پوشاک روبہ اس تازہ وارد آدمیوں کا نئی وضع پر دیکھکر خاطر کی اور اجازت دیے بیمار کی احسان کہ اب سانون تا جو عربی اور مصری ہندوستانی وغیرہ جو مشرق طرف بنا در ہیں بیشتر سے معلوم سوداگری تھے اپنے غیر قوم دیکھکر لوگ کہ ہمارے پیشہ کے ہیں آوے اپنی داد و ستد کی جاگہ ہیں آنا کرار کر اوے دریں اخراج یکہ ہوا آدمیوں ہیں دنگاف و ہر پا کیا کہ لوگ اسکے مسلمانوں ہیں پکڑ لیا واس کوڈی سلیمان کہ نقش مراد ہوا کہ درست نہ بیٹھا ارادہ بے مراجعت یکے اب اپنا ہتیوں اگست سنہ ۱۴۹۹ چودہ سو ننانوے عیسوی مطابق ۹۰۴ نو سو پانچ ہجری کے باندا اور چلتے ہوے کچھ مسلمانوں کو اپنے ہی پکڑ کر ساتھ اپنے لیکیا ولایت ہیں بادشاہ پر تگیز دن کے سکر اس فتح کا جشن عظیم کیا اور کمال خوش ہوا پس کپاب رال نام دوسرا سردار تیرہ

لڑائیان ہوتی رہین آخر الامر صلح ہوکر یہ تہنامہ قرار پایا کہ قسطنطنیہ قبضہ مین اہل اسلام کے رہے اور بیت المقدس علاقہ مین ارباب فرنگ کے اور دونون قوم کے لوگ زیارت اس بقعۂ متبرکہ کی کیا کرین اگر حامل مراسم دوسرا نکلا تو فقط بعد اس قوم کے حاجب لوگ جب کردہ کردہ وارد اقلیم ہند ہوئے ازانجملہ ایکزن صاحب لوک نیک نیتی سے اپنی تا ہنوز قایم ہین پہر جو جو معاہدات اہل اسلام اور تا بعین سے ایکے اس ضمن مین جلوہ ظہور کا پاوے بیان واقعی اسکا ہی اور چونکہ اول درود پر یکنیروں کا ہوا ہی راقم بھی ابتدا نامہ کی اسی سے کرتا ہی عنوان اول مدخلیت پرتگیزون کے بیانمین ہجری اقلیم ہند کے در جغرافی کتاب تاریخ راجایان ہند کی اردو زبان مین انگریزی کتاب سے ترجمہ کی ہی اسمین لکھا ہی کہ اول جان نام بادشاہ پرتگیز کا سنہ ۱۴۹۲ چودہ سو بہیاسی عیسوی مطابق سنہ ۸۹۲ آٹھ سو بیانوے ہجری کی ایک بیڑا جہازون کا واسطے رستے نکالنے ہندوستان یعنے تمام حدود مین افریقہ کے راہ پانیکے لیے شہر لس بن سے جو پایہ تخت الکول کا ہی روانہ کیا انمین سے جہاز پاروٹلی ٹوڈرس کا جو بس مردانہ اور مرد دلیر تہا کپتان گڈھ ہوپ سے کہ وجہ نسمیہ اسکی معلوم ہو کی طوفانی ہو کر تیرون کے بحد شمالی یورپ سے مغرب طرف جا نکلا دانستہ اسکو ایک زمین نظر پڑی امر چند کہ اسنے واسطے دریافت ایسے کے چاہا کہ اتر پڑے اور احوال دریافت کیا جاوے لیکن ہمراہی اسکے مانع آئے وہ لاعلاج بہت سیدھی اتنا پہر ابعدہ فرنکلیس نام رہنے والا شہر جنوا کا جسنے کہ جہاز کی اس امر پر رجبت باندہ کر چلا گیا ہے چند روز مین جب وہ وہان جاکر پہنچا تو معلوم ہوا کہ سرزمین مذکور امر کہ ہی جسکو نئی دنیا کہتے ہین حسن اتفاق سے انمین ہندوستان سے نئی دنیا بغرض تجارت جانا ہوا آیی الحق سے انجکہ بے سوال رسید داد خدا ہے اور جب کا بعد خاکی جہاز سے خالی ہوا عنوان نام چھپرا بھاتی سے

حکام مختلفہ کے بیان مین

فہرست ابواب

اور کیفیت ارتداد رقوم سکہ و ماضرب سکہ کا ذکر بہادر میں اور تفصیل انتظام سرکار میں عطیہ سرکار و تعداد
زاب نظام الملک صاحب والی حیدرآباد دکن اور سرکار عظمت و اقبال بہادر اور یہ مقالہ مشتمل ہے اوپر
عنوان اور چھ باب کے کہ فریقین کے اس ثابت ہوتا ہی کہ بعد تشریف فرما ہونے حضرت عیسیٰ علیہ
التحیات والسلام فلک چہارم پر سرطانس نام ایک معلوم مسیحی دلالت سے اپنی دار الفلیم ہند ہو کر اول اسپاہ میں
سکونت اختیار کی اور وہاں کے لوگوں کو آئین دین اپنے سکھلائے پس کہ تاثیر ہیں یا اور پیشتر اس
ہدیں بھی طریقہ ریاضی کا پس بادری صاحب مذکور تو فوت ہو گئے لیکن پیرو آئمانہ درازی بقا عبد بطا
اسی جادہ پر رہے حتی کہ آفتاب دین محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کا افق ہدایت سے طلوع کیا اور شعشہ اس کا
عالم میں بھی پہنچا انہیں ایام میں مطابق ۱۳۱۲ آنہ سنہ عیسوی کے بادشاہ اکبر زنگی والایت میں کہ
صاحب ہوئے اور یہ خبر ہائی کہ فلیم ہند میں بیچ بیمار و کرناٹک کے بعض بعض اشخاص عیسوی اللہ
ہیں سلطان ہو صوف نے واسطے دریافت اس مرکے سیکہلم نام ایک صاحب عیسوی کو مع مخت وہ ہمراہ دے
آں لوگوں بسے بلا اور تقریب آنے دین کو بخشے لکھا ہی کہ بجنب تحریر ہذا معہ اسم صادر مواضع مذکور
ہوئے اور آں بندگان خدا ہے جو سالک دین عیسوی ہیں کہ تیے طاعات کی اور طرف ہیچ
سلطان کے انہیں مراسلات پہنچاتے اور تالیف قلوب کر کے بود چند ولایت کو لوٹ دیئے اور تفصیل
الاہجی مع سپاہ جاگیر ہیں تا چل وغیرہ تجھے ہند کے سانہ لے گئے اور حضور ہیں کرت القرنا پاشاہ کے
کذرنا ہر کئی سال کے بعد الحمد صد حیف نور اسلام کا خوب چمکا اور دین نبوی ہر چہار طرف سے عالم
کے عرب عجم ہیں رواج پایا بلاد روم وغیرہ تصرف ہیں ہمارے آئے ارباب فرنگ ہیں برسوں

بعد چندی جب تمنا اسکی نہ ہوئی تو مالک اور احمد بن الہام اور مالک بن دینار اور ابن لہیعہ اور مالک بن
حبیب بن مالک اول موضع مذکور یعنے کہ نگلور ہیں آئے اور بنا مسجد کی ڈالی پس ازانجملہ بعضے وطن کو لوٹ
گئے اور بعضے سرو قد سربرآت بسیار ہوکے اور کوہ ہیں بیٹھ مکانات اور بستیاں وغیرہ احداث کرکے عیال و اطفال
کو رکھ رہکے بعد ازاں بنیاد ہیں بنا مسجد کی پڑی پس اکثر مواضع مثل حرقیں اور ورقیں اور چدریہ اور مالیات اور
بانکیمور اور نگلور اور کالیرکوٹ وغیرہ ہیں مسجدیں تعمیر پائیں اور مسلمان لوگ سر کرم صلوٰۃ و صوم و
نماز ہوئے اور رفتہ رفتہ امور دینداروں کی اس ملک ہیں زیادہ ہوئی اور بہت لوگ بسبب رسیدن قلادہ اسلام
تانکے ہیں داخل ہوئے اور رائے بندر کوہ اور دابل اور جیول وغیرہ سکے بھی مانند حکام بسیار کے جو مسلمان کہ بستان
سے آنے کنارے پر دریا کے انہیں ہنکانا دیتے تھے اور انہیں دولت یعنے خداوند کر خطاب کرتے تھے
اسیطرح جب زمانہ کثیر منقضی ہوا پس سنہ ۹۰۰ نو سو ہجری ہیں بسبب تیرگی فلک کے خلل و ضعف بادشاہان
سلاطین دکن کے راہ پاکر بالاتفاق طرف ساحل شاہ پر نکال کے اہل فرنگ وارد دیار ہوئے اور اراضی
بانہ نے قلاع داماکن کا سواحل بحر ہند کا پھر جو جو واقعات و حالات کہ فیابین مسلمانوں
اور عیسائیوں کے سرزمین مذکور سے ابتدا پائے ہیں اور تمام اقلیم ہیں شایع ہوئے ہیں مقالہ دوم ہیں
جواب احوال ہیں اُن لوگوں کے ضمیمہ ہوکا ہوتا ہی مطالع سے اسکے سبقاً سبقاً و رقاً و رقاً خاطر
عاطر پر ناظرین کے بہ سبیل توالی ظاہر ہوگا واللہ کاشف السر و الخفیات
مقالہ دوم ہیں باب مداخلت عیسائیوں کے دیار ہند و دکن ہیں مع ذکر حیدر علیخان
عرف بہادر صاحب اور تیپو سلطان پسر خانموصوف اور سرداران مرہٹہ اور بیان جنگ فیمابین

تمام ملک تنجاوہ میں سپاہ کی سپہ سالاری کو جاگیر کر دیا اور اب رانا تنور میں حکم سپہ سالاری اور باقی معاملات

خانہ داری کے مثل ظلہ سہرہ وغیرہ عمل جاہان عالیشان اکبر زیبا در کا جانا چاہئے کہ سلاطین مکور کو ضرور ہے

ہیں اس لئے کہ سلسلہ کے آباء اجداد کا منتہی ہوتا ہے جناب علی ابن ابیطالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے اور

کافارق ہی ہے لفظ الفارق بین الحق والباطل فقط **حکام بیار کا احوال اور کیفیت** بیان ہوتا ہے

دین نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کی اس نواحی میں بموجب تاریخ کامل ابن الہیثم مشہور تاریخ فرشتہ مطالق سنہ

مجاہدین واضح ہو کہ اول بیار میں بھی بدستور حکومت راجوں کے تھی اور یہودی تجار راہ دریا دہاں

بیار رہتے اور ہمیشہ دن بہ دن شہر کی رونق بڑھتی گئی سنہ ۱۰۰ھ میں ایک شخص نے کہ اس قوم کا

یعنی مرید شیخ علی نبیا علیہ السلام آپنی پیشہ کے لئے پنج سو دسی جہاز میں ایک جماعت بڑی تجار

عربستان سے ارادہ زیارت قدمگاہ بابا آدم علیہ السلام کا کہ مراد اس سے ملک سراندیب ہے اور

اسکو لنکا بھی کہتے ہیں کیا اتفاقاً جہاز انکا طوفانی ہو کر بیار کو آیا ساکنان جہاز مشہور کرتے تھے کہ

ازیے ساری نام حاکم وہاں کا بسبب قدوم اسکے صدق دلسے آکر درگاہات متبرکہ موجود آپ عہد

الف تحیات الزاکیات ایمان لایا اور کلمہ توحید اشہد ان لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ

زبان پر جاری کیا چونکہ قوم والوں سے خایف و قاصر تھا اس امر کو پوشیدہ رکھا اور

سلطنت کو اپنی اراکین دولت پر تفویض کر کے بعد چند فصایح کے ارادہ سے زیارت حرمین شریفین

زاد ہما اللہ شرفا نکلا اور سوار جہاز ہو کر ہمراہ جماعت مذکور کے چلا تا کہ فصار کر دکار انتار راہ بیار میں

اور دم واپسین عہد فاکور قدوم کی دیار میں اپنے ہمراہیوں سے کہ کے عزایق دریا کہ رحمت الہی کا ہو

عنوان

حکام مختلفہ کے بیان

میں

تیسرا قصہ

حکام مختلفہ کے بیان

میں

یکے حکام کا احوال نصیر خان حاکم لدھ کے

احمد شاہ تقریبات پرس کہتے ہیں بعد سلطان احمد شاہ کے اعتماد خان رکن السلطنت نے وہاں کے ایک طفل کو سلطان مظفر نام فرزندی سلطان احمد شاہ کی منصوب کر کے تخت نشین کیا اور آپ مختار امور کلی اور مجروی کا ہوا بس سنہ ۹۹۵ نو سو پچانوے میں سلطنت اس طبقہ سے زوال ہوی اور بکرات حیطہ تصرف میں آگرہ شاہ کے آیا جاتا ہے کہ چہرہ نفر اولاد سے مظفر شاہ اعظم ہمایوں کی مرتبہ جلیل القدر سلطنت کو پہنچے اور دو کم دو سو برس تک اور بلاد گجرات سلام یا مستقل حکمران ہے اکبر بادشاہ کے عہد سلاطین اولعزم ذی کار رہا اور اب دو عدد سے علیہ ہی کہ نفیس میں جہان دانان مالک زمان کے اور دشمن جہان متعلقان کا یک واڑ یکہ کہ وہ سرداران قوم و مرتبہ ہے تہا اور یکہ اضیار میں دوسرے حکام کے جانیں

خلجی اور سلطان محمد تغلق شاہ کا آسودہ روزگار اور خوش گذران تہا اور ملک رہے ملازم فیروز شاہ واضح ہو کہ اول ملک موصوف بدیشہ سات سو پاسیں طرف سے بادشاہ دہلی کے حکومت صوبہ خاندیس کی حاصل کی تہی پس نصیر خان تجویز سے سلطان آحمد خان کجراتی کی کہ اپنے اسکو خطاب خانی کا دیا تہا شہ آنہہ سی آنہہ میں چونکہ آن روزوں امیر تیمور وارد ہند ہوا تہا اور صدمات بے اندازہ سے اسپر ہو کہ سلطنت دہلی خراب ہو کہ اور خطبہ اپنے نام کا کر کے ملک عربی ہے قلعہ آسیر کا رزلف اپنے لایا اور معتمدین کو واسطے حراست قلعہ مشہور مذکورہ کے مامور کر کے رونق بخش صوبہ مذکور کا ہوا اور شہ آنہہ سی گیارہ میں ملک کو مس پر قلعہ ہے ایک شہر آباد کر کے نام اسکا برہان پور نام ہے حضرت برہان الدین اولیاء قدس سرہ کے کہا

حکام کا احوال مظفر شاہ للسلمی اعظم ہایون بگرانی کہ خدمتہیں سلطان محمد فیروز شاہ تغلقی
مرتبۂ وزارت سے ممتاز تہا اور خطاب مظفر خانی سے سرفراز اور ۹۵ شہ سے سنہ سی بیانوین بگرات کی حکومت
و داری پائی اور نظام مفوض کردن کش سے دایکے جنگ کرکے مظفر ہوا پس چند کے اپنے تئیں صاحب اقتدار اور قابل
ثابت کیا کہ ہوکہ اسباب سلطنت مثل چتر وغیرہ سابق سے مہیا کیا اور استقلال کا مارا اور ۹۷ شہ سنہ
سی بیانوین سکہ اور خطبہ اپنا کیا اور سزا پس کرنے تہہ عدل و داد کے حکمرانی کی سنہ آنحضرت سے ۹۱۱
حضرت ۹۱۱ ہجری میں واقع ہوا بعد پس سلطان احمد پسر مظفر شاہ بتخت سریر حکومت ہوا اور سیاہ
بگرات میں بادشاہی کی شہر احمد آباد بگرات اسی سے ہے پس سلطان محمود شاہ ہوا اور
بادشاہی کی پس سلطان قطب الدین وفات سنہ ۹۳۲ آٹہ سو بتیس ہجری پس سلطان محمود شاہ ہوا اور
بادشاہی کی پس سلطان محمود شاہ بہادر شاہ ہوا اور بادشاہی کی اس حالت کہ دشمن بخشی اور کمال استقلال
سے حکمرانی کی پس سلطان مظفر شاہ بعد وہ برس کے گجرات مہمات سلطنت کے دق تمام سے انجام کو پہنچا کر
استقلال سے فرمانروا شد دو مہینے سولہ دن بادشاہی کی اور سنہ ۹۳۲ نو سو بتیس میں مقتول ہوا پس سلطان محمود شاہ
بن محمد شاہ بیٹھے بادشاہی کی پس سلطان بہادر شاہ ہوا اور دیکے کا مقتول
کیے ہایون بادشاہ سے محاربہ کرکے سنہ ۹۴۲ نو سو بیالیس میں شکست کہا
ذخیرۂ امور ات ہوا پس میران محمد شاہ بادشاہ ہوا اور ڈیڑہ برس حکومت کی اور
سلطان محمود شاہ سلیم النفس بیکو اخلاق باقی قلعہ بندر سورت ستر برس کے اور سلطان

غازی الدین حیدر والا عالیجاہ زمن ۔ اور جلد وہن اس تقریب کے سامع حفظ خرچ کیا اولاد ہی جاہ والا
اور پی جان کو لگے جواہر کران بہابت ساتو اضع مدار کا کیا بادشاہ دیا ہے ۔ جہر سکندر اب اور کیا
کیا مضایقہ اگجگ ہم شاہ بنے یہاں کے شہنشاہ ہوگے چاہے ہاتھ نے اس قول کو مردان کر کے
اندر کی یون کہی ہی کو شاہ اور زر شہنشاہ کر دیدیا ہے حکومت وہان کی بالاستقلال قرار پاچکی اور
غازی الدین حیدر نے بھی ثامن شوال ۱۲۳۷ھ بارہ سی تیس السیع فجر
کی سی روز نصر الدین حیدر فرزند شاہ مبرور سے جلوس فرمایا اور بدر نصر الدین حیدر کے کردہ الاولد بقرب الدولہ
اگلے آخر شہ ۱۲۵۳ھ بارہ سی تین ہن جادہ فرمانروائی کا اختیار کیا چوکہ معالیہ عجرت سے مقرب کی تاریخی گی
رام باڑہ جدید اور مہمان سرا اور سبی زاحد آباد کیا چنانچہ کام مسجد کا فوز تا تمام ہا کہ ۱۲۵۴ھ بارہ سی پانچ رسکو
تاریخ حسن مبنے ہن کہ جلوس کیا تہا سی تاریخ سی ہن سرا خوب اخوب عالم ہوے پس شاہ امجد علی زاجا
ایکشنبہ ۱۲۵۶ھ بارہ سی چھپن جادہ سلطنت پر جلوس فرمایا اور بدشاہ موصوف کہ شاہ واجد علی ہن شاہ امجد علی مغفور
ہن الحاصل جو بودہ کا ایک سی آٹھ برس کے تصرف ہن مستقلان بہان الملک اور حضرت
یکے ہی اور دار الحکومت انکا شہر لکھنو ہی اور فی الحال سریر آرا ہے
صاحب بہادر ہن اور صاحب اقبال زیادہ ذیجہ ۱۲۷۵ھ بارہ سی پینتالیس ہن لکھتا ہی کہ وقت
غازی الدین حیدر کے داخل خزانہ ایک کرور ستر لاکھ روپی ہ کرتے تہے اور اب
ظلم و تعدی عمال کے پینتالیس لاکھ روپی بدستواری وصول ہوتے ہن کچھ

الام کا ہی چونکہ اس عرصہ ہوا نامہ نگار کو انہیں معلوم کہ اب اس عالمین ہی زندہ ہی نامردہ واضح ہو کہ
نواب بس منتظم اور نہایت محنت کش اور کمال دانا تھے بڑے منصوبے کرتے تھے چونکہ تقدیر موافق نہ تھی
تھی کو ہی بات بن آئی حتی کہ وہ بعت حیات کی ماہ رجب ۱۲۲۹ بارہ سی انتیس جو اقضا و قدر کے موعد ہی
معلوم ہوئے واللہ اعلم چنانچہ مصرعہ مادہ تاریخ وفات کا یا نسخ بے یون کہا ہی افسوس فرزند دلبند
پس رفیع الممالک رفعت الدولہ غازی الدین حیدر فرزند نواب موصوف نے وسادہ کو رہا ہوا وہ سکے جلوس
عیت مانوس سے جلوہ تازہ کرمت کیا واضح ہو کہ عہد سعادت مہد میں نواب مذا کہ جب لارڈ صاحب بہادر وارد
ہندوستان ہوئے اور عند الملاقات محمد اکبر بادشاہ دہلی سے رسمی طلب کی اور جہان پناہ مذا اس امر کو جائز نہ کیا
جیسا کہ مشروحاً دفتر اول میں گذرا چونکہ صاحب بہادر کو استعداد تاج بخشنا تھا اور نواب ممدوح الی واسطے اس
امر جلیل کے اور تمام تجملات شاہی سوا کلب کے بالفعل حاضر و موجود بہادر موصوف دہلی سے لکھنؤ گیا
اگر بعد شرائط سودی ہوئے وفاد اخلاص اور رسوم و اتحاد و وفاق کے تقریب جلوس کو نواب کے اور بنا
سلطانی پر علی الرغم جہان پناہ دہلی کے قرار دیا پس قوانین خلاف ہے بزرگوں کا کیا اور وفات
سے بادشاہ عصر کے رفتہ رفتہ اکید قیقہ فقط ارسال نذر اور اخذ فرمان استقلال کا جو واسطے ضبط
مراتب کے رہ گیا تھا تھا کسنجکہ بیچ عت معید کے بکر رجلوس فرمایا اور نذرین تہنیت کی اہا لیان دولت
سے لین اور لقب اپنا جو نذکان عالے تہا تامل سبحانی کیا اور خطبہ میں سے نام محمد اکبر شاہ کا
نکالکر غازی الدین حیدر اپنا ہم شریک کیا اور عارض قرص طلا و نقرہ کو سکہ سے اپنے جاری
بیت سے ظاہر ہی مخطط فرمایا ؎ سکہ زد بر سیم و زر از فضل رب ذوالمنن

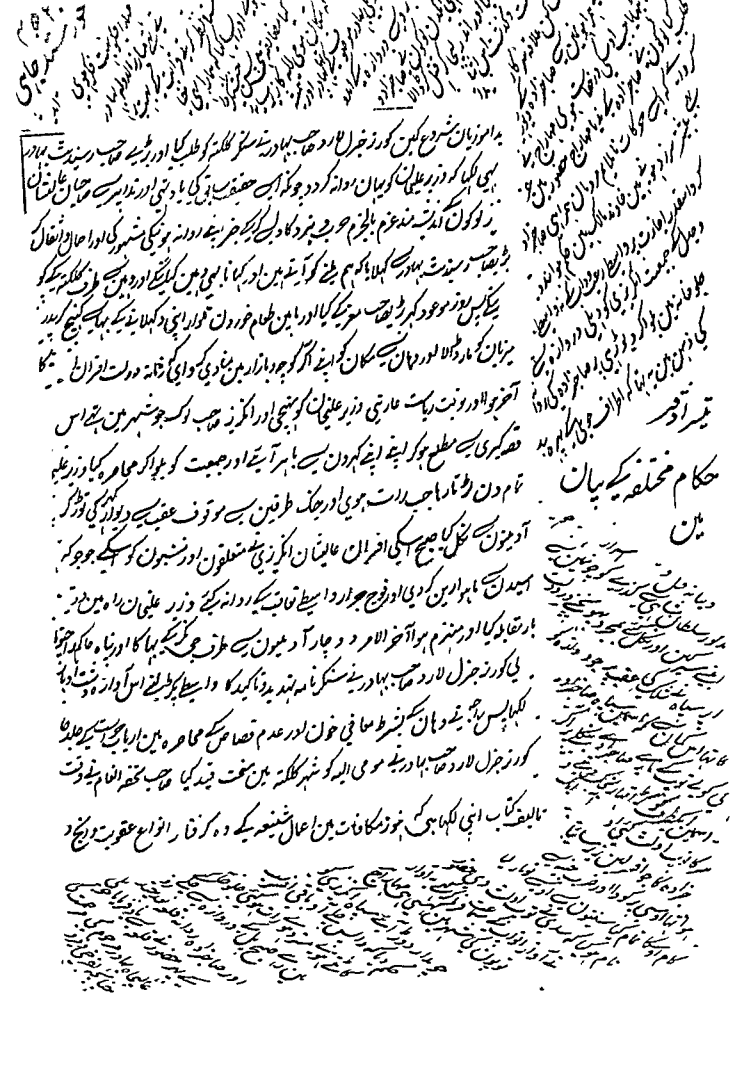

اسکے طرف سے سرداران انگلشیہ کے خاوند امور امدار المہام بنے جب مزاجین رئیس کے بہ بات بای سبب پیش علی
کے حدت سے کنارہ کیا پس وکیل سرکار نامدار نگرزی مطلق تا جانا توقف رکھا اور کورنر جنرل صاحب بہادر
کو لکھا بجز اسکے کورنر جنرل بہادر کلکتہ سے وارد لکھنو ہو کر واسطے مصلحت سکے اول وزیر علیخان
کو سب طرح مطمئن کیا اور دیوان اور رسید کو بھی لاکر طاد یا معتمد اسٹر خاص سپاہ اور آصف الدولہ اور حیدر الدین
کے سعادت علیخان بہادر المخاطب ناظم الملک مبارز جنگ یار وفادار حقیقی کو نواب مرحوم سکے جو بنارس میں تھے نامہ طلب کا
لکھ کر روانہ کیا اور قریب وصول اسکے ساتھ کمال دانائی اور فرزانگی اور مدبرانہ
تیغ کشی اور خونریزی کی ایک نشو سکے وزیر علیخان کو اسیر کر سکے بنارس کو بھیجوادیا پس جملہ افسران
نگرزی اور اعاظم امرائے دولت فرودگاہ پر سعادت علیخان بہادر کے آئے اور ہمراہ رکاب نواب کے
داخل بلدہ ہو کر مغز الیہم کو شہر شعبان المعظم سنہ ۱۲۱۲ بارہ سو بارہ ہجری میں مسند فرمان روائی
متمکن کیے اور مدار المہام سابق کو بحال خلعت بھی آسودہ ہوئی اور رعیت خوش طالع محمد سودا شتیری
تخلص نے مادہ تاریخ میں جلوس کے ایک رباعی یوں لکھی ہے رباعی سررشتہ ملک بہم
می پیچید وز صبح سعادت بہ مدد می طلبید ۔ حق تاج عمل از سر باطل برداشت ۔ از روز جلوس
حق بجد زار سید ۔ اب ناسخ نے اپنے وقت میں ایک مصرعہ یہ کہا ہے تخت بجاہ و حشمت اقبال
باشد ۔ اور واسطے اخراجات وزیر علیخان سکے ایک لاک پچاس ہزار روپے سالیانہ مقرر کیا اور
کروڑ روپے نقد و جنس سے نواب آصف الدولہ سکے جو ناسپردہ قابض و متصرف نہادہ
بھی اب چھوڑ دیا وہ کم بخت ناسپاس بنارس میں بھی جاکر اغوا سے کمپنی اور زالوں کے

کشمیر کے حکام کا احوال

حکام مختلفہ کشمیر اور فتنہ

آیی اور اپنے دہان خطبہ اپنے نام کا پڑہوا کر محمد خان کو حاکم کیا جب محمد خان فوت ہوا تب اسکا بیٹا
بہادر خضبہ میں نام کر کے داخل اسلیم خان پر شیر خان نے اگر بگاہ اس کے پہیم پاس سلیم خان کرانی نے
بد سلیم شاہ کے وارد بنگالہ ہو کر جلوس کیا اور جب وہ شاہ نوسی کا سیمیں فوت ہوا بایزید خان افغان نے
اگر جلوس کیا اور ایک مہینہ میں کشتہ ہوا پس داؤد خان افغان بید رادر کے تخت پر جا کر ہوا احمد خان کے
نوسی تو پسی ہوئی کہ جانجہ اکبر بادشاہ کے اگر اسکو قتل کیا پس بنگالہ داخل ممالک محروسہ شاہی کیا گیا
جلد چونتیس آدمی عزت مذکورہ میں اہل اسلام سے حاکم مستقل وہاں کے ہوئے اور اب جسطرح کہ زمرہ کفار
عظمت مدار کفینی بہادر کے آیا ہی اگر اعدد چاہے تو مفصلا مقالہ دوم میں بیان کیا جاوے گا کتابت

حکام کا احوال

واضح ہو کہ سابق اسکے بہت لشکر فیل راجوں نے کہا کہا ہی کہ وہ سے باج خراج
بھیجا کرتے تھے ہمیشہ آپ ہی حاکم مستقل رہے پس ۳۰ سات سو برس میں ایک شخص مسمی
آسا کھر راجوں کے وہاں کے اسلام قبول کر کے نام اپنا اسلام رکھا اور طوائف دکھنہ نہایت
مدینہ طیبہ سے مشرف ہو کر خروج کیا کہتے ہیں چھتر ہزار آدمی سنی سے اسکی دین اسلام قبول کر
بنے لیکن کوئی سے سانوں کی بیدان حرب میں ہر براج حاکم بنت کو قتل کر کے لشکر ۳۰ سات سو
اکیس میں مسند کو اور دنی بخشا پس علی رای ہوا بعد اسکے احمد رای ہوا پس فتح علی رای ہے
ہوا بعد اسکے رستم علی رای آیا ہوا پس احوال انکا معلوم نہوا اور عہد میں خلد مکان مرتضی خان نام
اہل اسلام سے سلسلہ حکومت اور سلطنت وہانکا نا ہنہ ہوا کہتا ہے کہ ابراہیم خان پسر
علی مردان خان ناظم و حاکم بنگشمیر سے اسکو پکڑ لیا اور وہ قید میں اسکے جان بحق ہوا

ہوا پس سلطان احمد مدت سلطنت اسکی اٹھارہ برس پس ناصر غلام رات مہینے پس ناصر شاہ اولاد سے شمس الدین
پھکرہ یکے متمکن سلطنت ہوا اور بعد تیس برس کے سنہ ۸۶۲ آٹھ سو باسٹھ میں سلسلہ حیات اسکا منسلک ہوا پس
بادیک شاہ نے حکومت اختیار کی اور سنہ ۹۰ آٹھ سو اناسی میں پایال اجل ہوا پس یوسف شاہ جانشین پدر ہوا اور
برس پھر مہینے سرکرم عدل و داد رہا پس سکندر شاہ ہوا اور لکھا ہی کہ وہ بسبب علم و وقوف کے دو مہینے میں معزول
ہوا اور یہاں اور کسی شمار سے دو برس جاتے ہیں پس فتح شاہ عم سکندر شاہ نے کمال فضل و کرم سے سات برس
پانچ مہینے تک نقارہ شاہی کا بجا کر سنہ ۹۶ آٹھ سو چھیانوے میں قتل ہوا پس سلطان شہزادہ کہ نوکر اور قاتل
فتح شاہ کا تھا مسند حکومت پر جلوس کیا اور بعد آٹھ مہینے کے ہاتھ سے ابدال خان حبشی کے کشتہ ہوا پس
فیروز شاہ بن ابدال خان حبشی نے تین برس تک بہت استقلال سے حکومت کی پس سلطان محمود
شاہ بن فیروز شاہ بعضے لکھتے ہیں کہ وہ پسر فتح شاہ کا تھا سلطان ہوا اور اضح ہو کہ بعد ہلاک کرنے ملک
پدر حبشی نے اسکو قتل کیا اور آپ مسلط و سادہ سلطنت ہوا جو کہ حبشی مذکور سفاک و بیباک تھا
جب حاکم مستقل ہوا لکھا ہی کہ اسنے تین سال پانچ مہینے میں کہ مدت سلطنت اسکی ہی سو ہزار
آدمی مار ڈالے پس شریف مکہ نے سنہ ۹۳ نوسو تین میں اسکو قتل کیا پس شریف مکی ملقب بسلطان
علاء الدین نے ساتھ کمال سخاوت اور عدل کے ستائیس برس تک داد و دہش
کر کے روانۂ معمورۂ عقبے کا ہوا پس نصیب شاہ وارث تخت و افسر ہو کر کثرت شرب
مدام سے سنہ ۹۳۳ نوسو تراتیس میں جام فنا کا نوش کیا پس سلطان محمود بنکالی
کہ امرا سے تھا استیلا پایا پس نوسو پینتالیس میں وہ مملکت تصرف میں شیر شاہ افغان کے

افغان سے فیصلہ کیا اور شجاعت خان کو صوبہ دار کڑہ دہان کی سپرد کی خان موصوف نے توسکہ اور خطبہ
دہان کا اپنے نام سے جاری کر مثل بادشاہوں کے رہا اور جب ۹۶۲ھ توسی بابت میں اس جہان سے معدوم ہوا بابر بہادر
حکومت پر بلاد مالوہ کی مستقل ہوا کہتے ہیں کہ بہادر مذکور عاشق زوپ متی کا تھا پس ۹۶۳ھ توسی اژدہا میں دیار
مذکور تسخیر اکبر بادشاہ کا ہوا اور باز بہادر منصوب دو ہزاری سے سہ فرازاد رخطاب شاہ بازخانی سے ممتاز الحاصل
دس نفر ایک سی انہتر برس تک اسطرح پر سلطنت مالوہ کی اصالتاً اور نیابتاً گئے اور کذیے اور وقت سے اکبر بادشاہ کے
دہان حکومت اہل دہلی کی قائم ہوئی اور اب مستقلان مہاراجہ مسند نشین کے اختیار میں ہے چونکہ موسی الیہ قوم میں اپنی بہت
صاحب اقتدار ہوا ہی نکر سکا آدلکا ان اللہ تعالے یہ نکالہ کیے حکام کا احوال واضح ہو کہ اسی محمد خلجی
الدین خلجی خلاصون سے سلطان شہاب الدین غوری کے کہ رئیس دشجیح اور مشہور تھا انکا جنس نے چاہا کہ نام آکا لوح سکے
جاری کیے پس بادشاہ کو ترغیب دلائی سے اسکو لڑکی کی دی کہتے ہیں کہ ایک روز دہی ہاتی فیل خانہ
سرکار سے واسطے ملاحظہ بادشاہی کے آیا اتفاقاً محمد بختیار بھی اسوقت حاضر دربار تھا بادشاہ نے
جب اپنی سابق سخن کنایہ سے اہل رشک سے اصغا کر کے متوجہ طرف محمد بختیار کے ہوا اور
پوچھا کہ تم اس جنگ کر سکتے عرض کی کہ اگر حکم ہو تو اقبال سے حضرت کے ابھی
ابھی ارادہ کرتا ہی بادشاہ نے کہا اچھا پس محمد بختیار نے بسم اللہ کہکر حملہ ستمانہ کیا اور جاتے ہی
ایک کرزین دندان پر ہاتھی کے لگایا اور ارادہ کیا تھا کہ دوسرا بھی وار کرے جو نکہ خرب اول سخت
پہنچی ہاتی نے منہ پھیر دیا لوگوں نے تعریف کی دانت حاسدوں کے کھٹے ہو گئے بادشاہ خوش ہو کر
حکومت بہار لنکھوٹی کی اسکو عطا کیا خان موالیہ روانہ ہوا اور سطرف جا کر حسب قول

ہوشنگ بادشاہی بسیار بلند آواز و نہایت عدل و داد پیشہ داشتہ ہی ۔ پس تمکاشاہی کی اور کذار اپسر
سلطان محمود شاہ غوری ہوا اور بخیال کمال مزاجانی کی اور مسموم ہوا پس سلطان محمد خلجی کہ اگرچہ ہوشنگ سے قبا
تخت ما بوے پر ستو لی ہوا اور ۸۳۷ آنہہ ہجری میں مستولی اور بیٹھے اب اکثر مین کہ سلطان محمود اور زود
ہوشنگ کا نہا اول امیر الامرا ہوا اسود سلطان ناصر غیاث الدین خلجی ہوا کثیر مین سلطان موصوف چو کہ نصف
مین باپ کی چوتھیں سال تک بیتر سر کرم بہاس رہا بعد جلوس سکے عبد القادر نام فرزند کو کہ رستے
وکیل السلطنت کر کے آپ واسطے آسودہ حالت کے در آمد عمل ہوا اور پندرہ ہزار عورتین فرصت سکے لیے مقرر
کین سمجھین سے انچھو نکین بزرگان سے لیں اور باقو حبشین ہندو قحبہ پیشہ اور بھوگی پرجا غرض کہ قریب
شد یدر فانی بالتمن کی ابتدا یہی ہی تا دے ہی کہ آخر کہہ اور تین برس تک ایسی حکومت محبول کمال عقل
و حضرت سکے کی اور اس مدت مین کوئی فساد یا بغاوت اور کسر وضع کی مشہور نہ ہوئی دکھلایا بسبب
۹۰۰ نوسو پانچ مین یہان فانی کو وداع کیا بعد سکے سلطان ناصر الدین خلجی پسر دوم اسکا
مشغول عیاشی ہوا اور اپنے کاروبار سلطنت کے سارے بدادی سکے باناسپی کی پس سلطان محمود
ثانی نبیرا بیتا غیاث الدین مذکور کا ہوالقب اسکا بکڑا اتہا اسواسطے کہ بکڑا بکڑائی زبان مین
گاؤ کو کہتے ہین اور سلطان موصوف کو اپنے تا دو بکر نسل سیتکون سکے غایت رکھتا تہا عہد مین
اسکے سنہ ۹۳۵ نوسو سینتیس کے بابر شاہ بکڑ ائی آیا اور مالوے کو اپنے تصرف مین لایا
اور سلطان محمود کو طوق و زنجیر کر سکے چانیر کو بھیجوا دیا پس سلطنت اس سلسلہ کی منقرض
ہوی اور طرف سلاطین بکڑات کے منعقد ہوی سنہ ۹۴۹ نوسو انچاس مین بشیر خان ::

اور عہد میں ہمایوں بادشاہ کے پہر ملتان تصرف میں بادشاہان دہلی کے آیا بموجب کتاب تحفۃ الصفا اور جلد اول میں
سیر المتاخرین کی اس الکھا ہی کہ امید اگشت سنہ ۹۴۳ بانسو اٹھیاسی ہجری سنہ ۹۸۸ آٹھسو ستاسی کے ولایت
ملتان قبضہ میں سلاطین دہلی کے رہی اور سنہ مذکور سے لیکر سنہ ۱۰۳۳ سنہ شاہجہانی محمد شاہ بادشاہ
اولاد میں اعلی حضرت خان کی تباعیا دفعہ ولایت ملتان ہوا تقریباً سو برس کے قریب کل گئی رہی ہر سنہ ۱۰۳۳ سو
ستتیس ہجری سنہ شاہجہانی شاہزادہ کامران میرزا کی ملی ہمالک محروسہ ہوئی اس کی طرف سے
اول شیخ یوسف نے کہ روز قحبت سے سلطنت اسکے آئی تھی دوسال حکومت کی بعد اسکے سلطان قطب
الدین عرف سہراب الکناسہ سنہ ۱۰۳۵ آٹھسو پینتیس میں مسکہ اور خطبہ اپنے نام کا جاری سلطنت اسکی
سولا برس پہر سلطان حسین ابن سلطان قطب الدین الکنا ایام سلطنت اسکے بائیس برس
پہر سلطان محمود بن فیروز شاہ بن سلطان حسین ایام سلطنت اسکے ستائیس برس پہر سلطان حسین
بن سلطان محمود مدت سلطنت اسکی آٹھ برس اور پانچ ماہ تھی خان الکنا برادر شمس الدین ملازم سرکار
مرزا شاہ حسین ارغون کے پاس گیا تھا ورارک شہر ملتان قبضہ میں اہل اسلام طرفداران
سلاطین دہلی کے رہا پہر چند روز ہوئے کہ مہاراجہ رنجیت سنگھ نے مظفر خان سے اسکو سنہ ۱۲۱۸
اٹھارہ سو اٹھارہ عیسوی میں ملتان سنہ ۱۲۳۲ بارہ تو تالیس ہجری لیکر ایک ہندو کو صوبہ دار
دیوان کالکا اتہا اب صاحبان عالیشان انگریزوں نے بیٹے سے صوبہ دار مذکور کے لیکر قصد دولت
فتح کرنے کا ملک محمود سے کار عطف مدار کمپنی بہادر کا کیا چنانچہ شرح اسکی مقالہ دوم میں
آوے گی انشاء اللہ تعالیٰ

کابل کا احوال واضح کہ امید نام ابن عبد اللہ بنے وقت میں

آخر جمادی الاخر سنہ ۹۱۱ھ میں سلطان حسین میرزا کے تباہ و ہلاک ہونے کی خبر سنی اور جب وہ بعد چند مدت کے سوی نیمروز میں روانہ عالم بقا کا ہوا شاہ حسین بن شاہ بیگ بن حسن بیگ بن اوزون حسن کی پسر میرزا عیسیٰ خان زنخال تہتہ میں اور سلطان محمد بکھر میں سلطان ہوا وفات عیسیٰ خان کی سنہ ۹۱۳ھ تو بھی بکھر میں بیٹے پسر مرک محمد باقی ہوا اور سنہ ۹۱۲ھ تو سوی بیانہ میں کہ زر السیر میرزا جانی بیگ پسر میرزا غازی بیگ پسر سنہ ۹۱۳ھ تو سوی الثیا میں سلطنت وہاں کی پر طرف ہوی اور تمام ملک سندہ تصرف میں اکبر بادشاہ کے آیا اور میرزا جانی بیگ چھٹا حاکم وہاں کا نگارفرہ میں ملازمین شاہ میرور کے شریک ہوا اسطرح کی پریشان حکومت سابق میں اور آخر پر کثیر سے زیادہ پچانوے برس کے عرصہ میں جیسا ذکر ہوا پایا بیات تفرد ذی اسلام بحسب استعداد اپنے مملکت سندہ میں حاکم مستقل ہوے بعد زمانہ کثیر تک وہ ملک زیر فرمان سلاطین اکبری رہا اور اب قلمرو میں سرکار عظمت مدار کمپنی بہادر کے ہی ملتان کے حکام کا احوال واضح ہو کہ ملتان بہت قدیم شہر ہی اور سوانحات وہاں کے بس طول و طویل اور سنہ ۹۳ھ تو سوی زمانہ میں محمد قاسم بسرعم حجاج ظالم بن یوسف ثقفی وہاں جہنڈا دین کا رہا کیا ہے کہ شیخ یوسف نام اور اس کے استقلال سے پہنچایا اور بعد دو سال کے راے سہرا اسکو ملتان سے نکال دیکر آپ تخت پر بیٹھا اور لقب اپنا سلطان قطب الدین لنگاہ معزز کیا مدت دولت و اقبال اسکی سو لا برس کہتے ہیں کہ وہاں کے راجپے رہنمون کی قوم سے ایام راجگی میں لقب اپنا لنگاہ کیا کرتے تھے بدستور سلطان لنگاہ بھی عمل میں لایا اور سلطان حسین لنگاہ پسر سلطان قطب الدین نے چند مدت بادشاہی کی اور سلطان فیروز لنگاہ نے چونتیس برس اور سلطان محمود لنگاہ نے ساٹھ برس اور سلطان حسین لنگاہ حاکم ہوا سنہ ۹۳۴ھ تو سوی چونتیس میں میرزا شاہ حسین ارغون نے اس ولایت کو سیر کیا

حکام متاخرین کے بیان میں

فصل دوم

احکام مختلفہ کے بیان میں

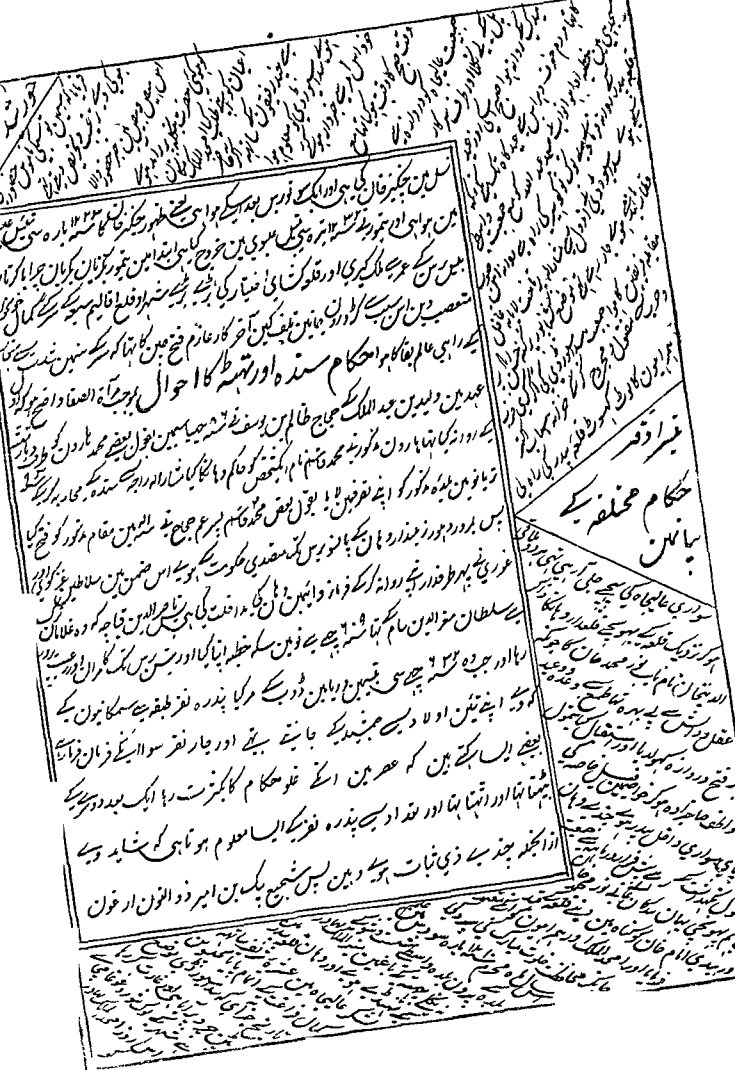

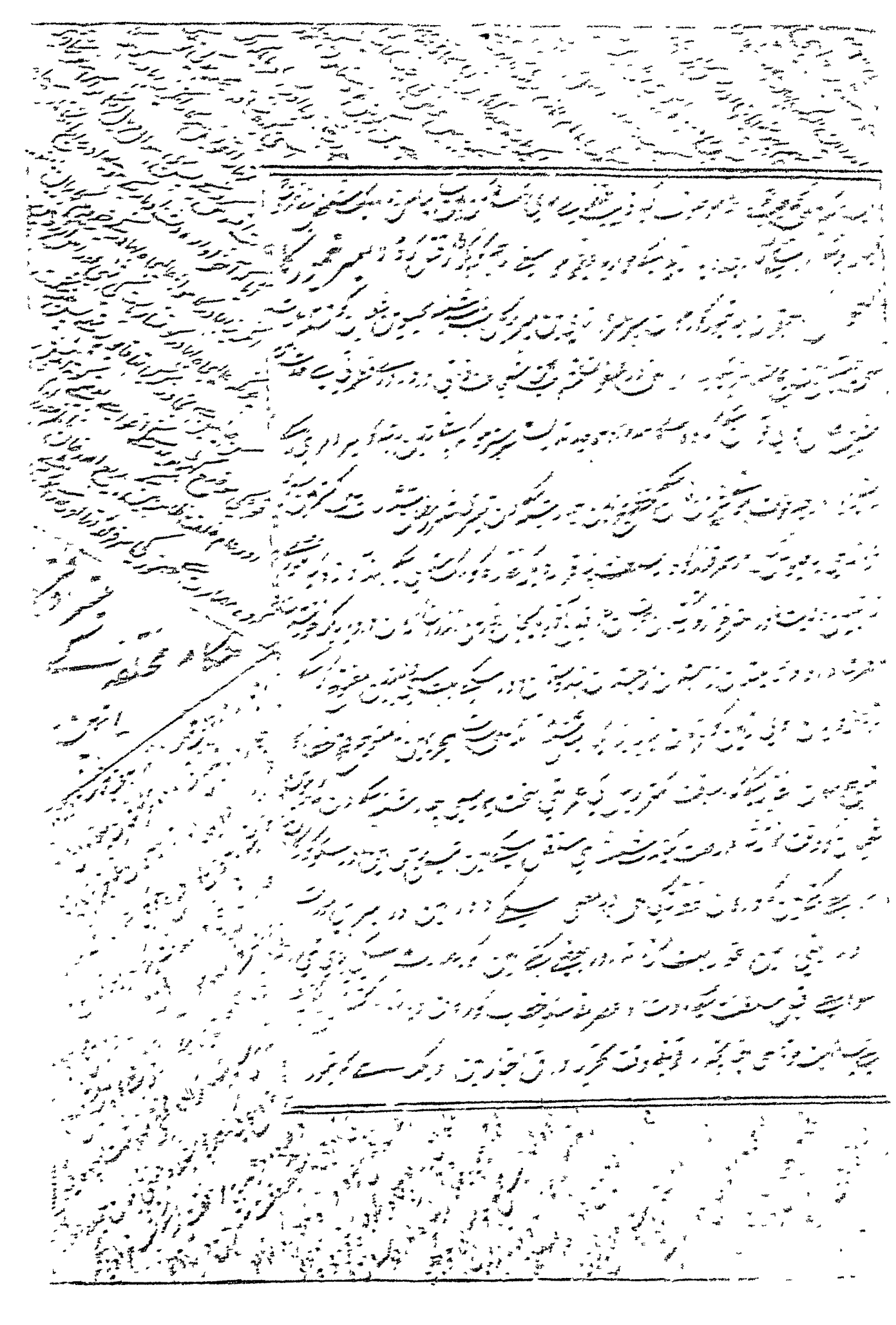

ارادہ بندگان اور وہاں اگر شہر کابل عدالت فرمایا اور دو اسکندر کے عبور کرنیکے اس زمین پر بھی عمل ان کیا جاتا
چاہا تھا کہ بجانب بگ ہو کر بلڑ فوجکش ہوکر جاتے ہیں آگے وہاں چاہیے لاک کی جمعیت رکھتا تھا سپاہ جو کہ
اسکندر کے سبب کثرت شدید سفر کیے رخصت خواہ اور ان کے ہوئے اسمیں اسکندر اور ہر سے فتح غربت اگر کابل
پر یا وہاں بڑی لڑائی ہوئی اس جنگ میں اسکندر خود بکھوڑ لیے اور دو اور شہر کی پناہ اندر اور آیا اور اسمیں علیہ
فوج کے کہتے ہیں کہ اس کا زار میں بہت سے زخم جسم اسکندر رآئے کہ توقع زندگی اپنی کھو دیا لیکن اندر اسمیں جنگ
پر سے طویل مراجعت کا طرف ایران بلند آواز کیا اور وہاں جا کر دارا کی بیٹی بیاہ کر خدا اپنی کیا اور پیرا پیا ہل کا ہوا
ہنوز نا منزل مقصود پہنچا تھا کہ اجل نے خبر دی کہ مہینہ کے بیمار ہو کر بابل میں اسکندر مغربان عزیمت کر جانب
ملک جاودانی کہ منطف کیا مدت سلطنت اسکی بارہ برس اور ایام زندگی چونتیس ابھا الناس یہ مدت اور
یہ زیادت مدارج قدرت خدا کہا چاہیے اور بس راجہ اندر کا احوال برجسیر المتاخرین بولد
اسکا ناوہ ہی اور سکاس تھیں اب لکھا ہی کہ وہ بڑا زور آور اجوا ہی اور وہ آدمی بہت پاک سیرت اور اچھی
بسیر حسن زیبہ بگھو نحط اور وبا کا ہاہ خلق اللہ پر بلو اور وہ جانوں پر جمیع صفات اور اگر علوم
کے وقوف تام رکھتا تھا اور لغات مختلفہ آشنا بلکہ ایسے کہتے ہیں کہ ویاں جانوروں کی
بولی سمجھتا تھا اور اجین دار الامارت اسکا تھا دکن اور اوڈیسہ اور نیک بہار گجرات سونمات
ممالک اسکے زیر حکم تھے اور ولایت اندربت یعنے دہلی سے کابل تک اسکے تسخیر میں
گویا تھا بہت بخرار ہمت عالی رکھتا تھا حاجت رواییں خلق اللہ کی سعی بلیغ کرکے
اکثر مشکلات اور کے حل کیا تاکہ عوام اسکو خرق عادات سے جانتے تھے اکبر نامہ میں

حکام مختلفہ کے بیان میں

تیسرا دفتر

شن جی اور مہاراج اندر جی کہ دونوں بھی بہت نامور صاحب دیا ہیں اس بات کے بیان میں جو بہ تبدیل اجزا زمان
اور حسب وعدہ رقوم الصدر زینت دہ بخش رکھا تا ہی مہاراجہ کشن جی کا احوال کشن جی بھی
انکا ہمزاہی ابتدا میں کارہ رس نگاہیں ایک شہر فروش تھا کہ نام اسکا اندھا تھا جیتے بیٹے
پہلے پدر سے راجہ کنس کی کہ وہ حاکم ملک بانڈو انکا تھا مار کر مسند سلطنت پر اور اسی کنس کو کہ باپ کنس کا مارا تھا
بھلا کر آپ قابض اسکے تمام مال و منال کا ہو گیا و بسبب اپنے احکام اور عمل جاری کیا بہر رفتہ رفتہ
دعوی پر الوہیت کیا کہ اسوقت کہ لوگ اس امر باطل کو حق جانکر معتقد اسکے ہوئے اور اس قول
پر اسکے اقرار کیے بعد اسکے درویشی اختیار کی چندے اس طرح رہے آخر الامر ہاتون سے
راجہ جو اسکا اور اجہ کا پوسکتا ہے کہ دونوں اسوقت عیاستان کیے رہتے ہے اور
آئین دین انکا مثل آئین دین راجایان ہند کے تنہا ہاں کہ طرف دار کہ کیے کیے اور وہاں
چاکر ایک حصہ حصین میں متحصن ہو کہ جانتک کہ پک اجل آیا اور روح کو اکی قبض کیا بعضے اس کرہ میں
کرہ و زندہ جاوید نظر آوں سے خلائق کی غایب ہو گئے ہیں عقیدہ بعض کا اہل ہنود سے اسی ہے کہ وہ
ہمارے اوتار ہیں اور بعضے یہ کہتے ہیں کہ وہ پیغمبر ہیں اور بعضے انکو مثل خدا ایکے پوجتے ہیں اور انکے
اف نے اور بہت حکایات نادر مشہور ہیں اور عمر انکی دم دا پسین ایک سی پچیس برس کی جتلی ہیں
یہی احوالات ہیں ایکے مرقوم ہی کہ انکو سو ملا ہزار عورتیں ہیں اور ہر عورت دس دس
بچے ایک ایک بیٹی رکھتی ہی اور ہر ایک زن ہر شبوالیں جاتی ہی کہ موازنہ تمام شبہا کرے
ہی باش رہے سوا اسکے اور کیفیتیں دلاوت اور قوت اور شجاعت اور باقت خصوصاً

تتمه

دفتر دوم

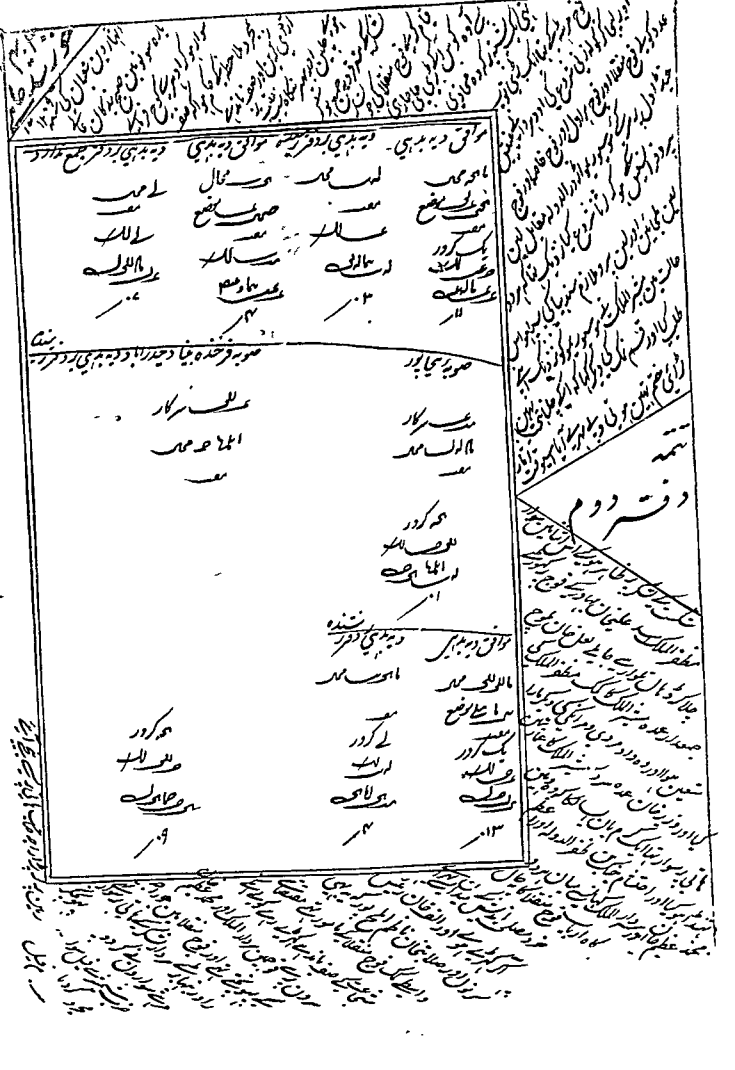

صوبہ خاندیس

صوبہ برار

صوبہ بیجاپور

صوبہ محمد آباد بیدر

صوبہ بیجنگر بیدا اور نک ابلا

تتمہ

دفتر دوم

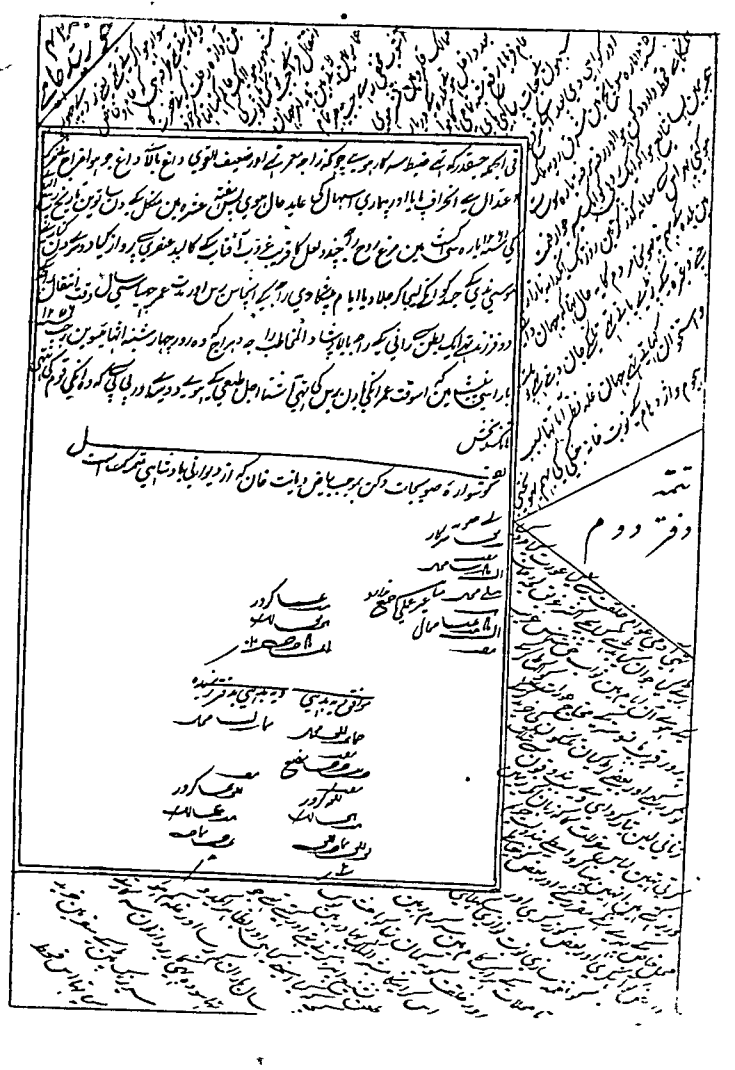

نتمه
دفتر دوم

زیادہ ہو کیا تنخواہ سپاہ اور شاگرد پیشہ پلاٹن وغیرہ مع اقرار حضور اعلا کی چڑھ کئی اس ضمن میں موسم
نسبت کا آیا مہاراجہ بہادر نے یا غیں اپنے حضور پر نور کی حاضری کی ہفتہ عشرہ تک نکامہ عیش و عشرت کا کرم
رہا روز برخاست حضور اعلی نے مہاراجہ بہادر کو روبرو یاد فرمایا چونکہ اب کوچ پر برآمد ہونے اپنے بھی کرسی
عنایت کی اور اپنے تشینے کا دیا مہاراجہ صاحب بہادر نے مجری اس عطیہ کبری کا بجا لایا اور حسن موقع کو موافق اپنے
مدعا کے پاکر مزاج کو خود سے جو بحال دیکھا ہاتھ باندہ کر بچاس لاک روپے واسطے رفع خسارہ ملک کے اسوقت
تو نوازش مآب چکے ہو رہے اور برخاست کی سند جب مکرر عرض ہوی حضور عالی نے باوجود معافی فرانکروڑ روپے
سابق کے اپنے عوضہ سلطنت میں اسی لاک روپے قلعہ کو کنڈہ سے منگوا کر دیجکے تب چشمہ خورشید کا امر جاکر انکا
فرمایا چونکہ ہلال اقبال عز توقیر مہاراجہ چندو لعل بہادر کا نظر دنیں تقرر وقطمیر اس دیار کے کرسی نشین مرحمت
کمال کا ہو چکا تھا جیسا کہ تقریر بالا کے ظاہر ہی تجوای بر کمالے راز والے بدر ترقی مدارج راجہ کا جو اوج
طرف حضیض کے ہوا بخیر نزدیکی سے زمانہ کے خیال بند و بست ملک کا سوا اپنے غیر سے محال جانکر بلا تامل معروضہ
خدمتگار کیا چونکہ حضور اعلی کو یہ بات مدنظر تھی کون خاطر عاطر تہی صلاح رہیدہ مستمر فرزند راجہ صاحب بہادر کے
سنہ ۱۲۰۶ بارہ سی ساتھہ بین تیس ہزار روپے ماہوار راجہ کی مقرر کر کے کدورت منگوالی اور راجہ رام بخش بن
بخشی برادر زادہ کو راجہ کے اتوار کے دن کنار ہوین تاریخ شعبان کی بسیہ اللہ بین عنکار کیا پس نے اگرچہ تمنا
خدمت مذکورہ کی بہت کی چونکہ حضرت ہر امر کار مانے بین انا در کالمعدوم ہی نقش مراد درست نہ بیٹھا بلکہ چند
روز بین کمی مواجب ہو کر دس ہزار روپے ماہوارہ قرار پایا بسکہ مزاج مہاراجہ کا جرات دوست تھا
اور بسبب اسکے ہر چند کہ اثنا لبیت موافق اپنی امارت کے تھا معہذا جو کچھ پایا ایام معروفی بین بیچ

ایرانی ہندوستانی جس وقت سے ابتدا میں مہارا چہار اور اس وقت ایک غزل تضمین کیا کہ تھا جب وہ ایران جہار
بیادہ کا بنا رہو چکا کتاب کی عبارت اختیار کی بنتر رسالہ تصوف کے پڑھے جاتے ہیں اور آپ اسکی معنی کرتے
تھے کہو آبدیدہ بھی ہوتے تھے بہرحال یہ ایسا دیکھا کہ مشکل مسکل اوقی شعر استادوں کے رو دیر و مہارا جہار بیادہ
کے پڑھا اور معنے اسکی بطریق استفادہ پوچھا جو مہارا جہ بیادر فرماویں واقعی ہوں یا غیر واقعی ایسے عالم
رکھنا اور ہر چہار طرف سے تعریف کے ڈونگرے برسانا ہوتا ہے کہ شعر ہی کیا اور معنے ہی کیا مگر ایسا ہی
نادر ایسی ہوا ہی کہ فیض تمن بر سے ہزار ہوئے ہیں چونکہ ۱۲ بارہ ربیع الثانی سنہ ۱۲۴۳ بارہ سو تینتالیس ہجری
سے بندہ سوں رجب ۱۲۴۳ بارہ سو ستاسی ہجری تک شریک اس جلسہ کا رہا ہی جانچہ اکثر معنی اس بیت کی کہ
شوخ چشمی کی نمائش منظور ہیں آپ خوب یاد ہوں نماید قلم رکس شیرینی کہ معلوم نہیں تجاہل عارفانہ
کر کے ہیں نے پوچھا اسوقت ملا محمد باقر خاں سپہ سالار نے پوچھا کہ کیونکر آپ بیان کریں
کہ مہارا جہا در بند کلام اسکا قطع کر کے یوں فرمایا کہ وضع بادام کی بند آنکھ کی ہوں اور مسکل رکس
کی کہ لی آنکھ کی اور دستور ہی کہ جب کھلی کہ تی ہے آنکھ بند جاتی ہو بس کامل قول کتا ہی ہے شوخ
چشم ہے معشوق کہ جسکی آنکھ ہیں عالم رق کا ہی رو اور اسکے رکس کی شاخ بادام کی قلم ہو جاتی ہی
یعنے جب کہ آنکھ جس پر ڈلی ہو یہ قول رکس کے انفعال سے پژمردہ ہو جاتے ہیں واقعی معنے بہت ہی
بھی ہیں اور مہارا جہا در کو خیال امور یکا نہایت تھا اسلیئے اہل کمال مثل شاعر و قوال وغیرہ
جو ولایات دور دست سے آتے ہے انہیں درست رکھنا اور انعامات و مواہب لایقہ سے پیش آنا

شمار اپنا کیا تھا آخر الامر کثرت احراف سے جب مخارج ملک کا مداخل سے

تمہ
دفتر دوم

پچیس تیس برس کے پہلے طرف لوک چیدہ چیدہ بلد میں نظر آتے تہے اور شمار تعداد انکا چنچل کوڑی
لڑای ہر کل وے دو سو جوان نکلتے تہے اور دور دور سے کہر لیے ہوئے تھک اندازی کی تہے بہر زیادہ ہوا اور جب
سکہون کو مار اکر وہ بہت تہے مہاراج کو زیر دست کو اپنا کر رکہتے تہے اپنے ترقی دی جمع کیا رتبہ خطاب منصب حضت
جاکیر تعلقدار قلعدار سبہی کچہ ہین بقول شخصے میر شمشیر دار الریاست حیدرابا کیدی ہین اور چونکہ نوجوان لڑکے جنے
باندہ یا ندہ کر انکے بیڑو نین شریک ہوگئے ہین نوبت ہزاروں کی پہنچی سے کیارہ ہزار ہین نصف دلایتی ہوگئے اور
مولد مقلد آٹہہ ہزار تو ملازم سرکار ہین ہر کوچہ و بازار ہین شہر کے بکثرت دکہلای دیتے ہین اور بیشتر قصبات ہین
ممالک محروسہ کے عمل انکا ہی بلکہ بہر عنوان سبہی خیل الحاصل مزاج مہاراجہ بہادر کا طرف ندازانہ ہے بہت علیل
تہا بسبب اسکے ترقی مدارج کی موقوف اور رویہ یکے تہی پس کیسنے حتی المقدور جسقدر کہ کوشش کر سکے رویہ
داخل کیا خطاب حاکیر منصب جو چاہا یا اس رد بدل ہین بہت سے امیر فقیر اور بہت سے ادنی علی ہوگئے فیصلہ نصف
ہر کرسی وناکس کا مہاراجہ بہادر نے اپنی ذات پر رکہا تہا قاضی کو توال عادل نام کو درمایہ کہا تہا کہ لیتے تہے اور مہاراجہ
بہادر مختار کل یہ بہی واضح ہو کہ مہاراجہ بہادر سخی مزاج بہت تہے کرور ہا روپیہ سکنان بلد اور دیہات و
قصبات بلکہ سیاحان اقالیم سبعہ کو خیرات کیا اکثر جلسہ واحد ہین لاکہہ لاکہہ روپی خصوصاً تہوارین کو کل اشٹمی کے
محتاجون اور مسکینون پر تقسیم کیے اور ہوم ہین دیوتا کے آخر وقت خوب روپیہ انعام کیا اور اخراجات خصوصاً
اور وکلا کے انکلنڈ کے اندازہ سے باہر تہے اور ذیب اور پسرزادہ علما اور شعرا کو بومیہ مقرر کیا تہا اور خود بہی شاعر
تہے تخلص انیاش دال رکہا تہا واضح ہو کہ مہاراجہ بہادر امور ملکی اور مالی سے نوازش ہو کر بعد نصف شب
واسطے امالۂ طبیعت اور تفریح مزاج کے دربار ارباب علوم کا کیا کرتے تہے اسدن شعرا علما فارسی خوان

دفتر دوم

پس راجہ صاحب نائب اپنے رخصت ہوکے اور بعد چند روز کے جب مشیر الملک نواب آئے سنہ ۱۲۱۲ بارہ سی بارہ میں عماری
اور خطاب راجگی اور بہادر بکا دلوا کر چار ہزار سوار اور چار ہزار پیادے واسطے بندوبست قلعہ سدوٹ اور رفع فتنہ
گوٹپہ اور کنجی کوٹہ وغیرہ کے بڑے جلوس سے روانہ کیے پس گڑھ کری پر راجہ لکھپت رام ابن نامکرام قایم ہوا اور راجہ
چند و لعل نے وہاں جاکر سرکشوں کو اضلاع بور کے مثل راجہ جیتول کے دس ہزار سوار اور پیدل کا شمار تہا مغلوب
اور منکوب کیا اور جب ادہونی سے لیکر گڑہ تک تعلقہ مذکور بخواہ میں پلاٹن انگریزی کے سپرد کیا راجہ چند و لعل بہادر
مراجعت کرکے بلدہ کو آئے اور بسبب بکی زنانہ کے فگار رہی کیے ہوئے اور چند کے اذیت اوٹھائے پس سنہ ۱۲۱۳ امجد الملک
محمد امجد خان بہادر کالیا بہادر معرفت دستگیری کرکے راجہ کو پیشکاری نواب شمس الامرا بہادر کے جمعیت کی دلوائی
اس عرصہ میں راجہ لکھپت راو سنہ ۱۲۱۴ بارہ سی چودہ میں مرض اسہال سے موا اور مجدد اخدمت گزاری
کی راجہ صاحب بہادر کو ملی قدرت خدا پیشکاری نواب شمس الامرا بہادر کی راجہ چند و لعل بہادر
کو اسی مبارک ہوئی کہ عہد میں خلد ارامگاہ مغفرت منزل سکندر جاہ بہادر کے جب میر عالم بہادر
دیوان ہوئے سنہ ۱۲۲۱ بارہ سی اکیس میں تغیر سے رکوتم راو راجہ اندر کے میر صاحب معز الیہم نے
خلعت پیشکاری کل جمعیت کا پیشگاہ سے حضور اعلا کے دلا کر بقدرت اپنا کیا پس راجہ چند و لعل
بہادر کارپردازی پر نواب شمس الامرا بہادر کی راجہ بالکشن پسر راجہ بہوانی داس بھیجے
بہائیکو اپنے بنایا تا واسطے آمد و شد ہر روزہ کے مقرر کرکے آپ اسطرف سرکرم ہوا اور بند میر صاحب معز الیہم
سے جب دیوانی میسر الملک بہادر کو ہوئی معز الیہم نے تمام امور انتظامی اور ملکی راجہ صاحب بہادر کی
موقوف رکہا اور آپ مطمئن ہوکر فقط تحریر پر اکتفا کیا اور آسودہ مادام الحیات خانہ نشین رہے

تتمہ

دفتر دوم

حضرت کہاری اور بچہ لعل محمود دلبری کا نام
الطاف و اخلاق بیحد معروف بارگاہ احوال خوشحال
بن اوبنا جناب مرحوم کے نور الدولہ نور الدین کو بن
بچے کلان محمد علی خان اور محمد ظفر خان کو بن
بچہ الول ماموں زاد حوالی اور بہن
کو اور راجہ بالی راجہ بالی
شمسہ الدولہ سو سہ بن
حسن علی خان

تتمہ

دفتر دوم

چند و لعل کے احوال

نسخہ

تتمہ دفتر دوم

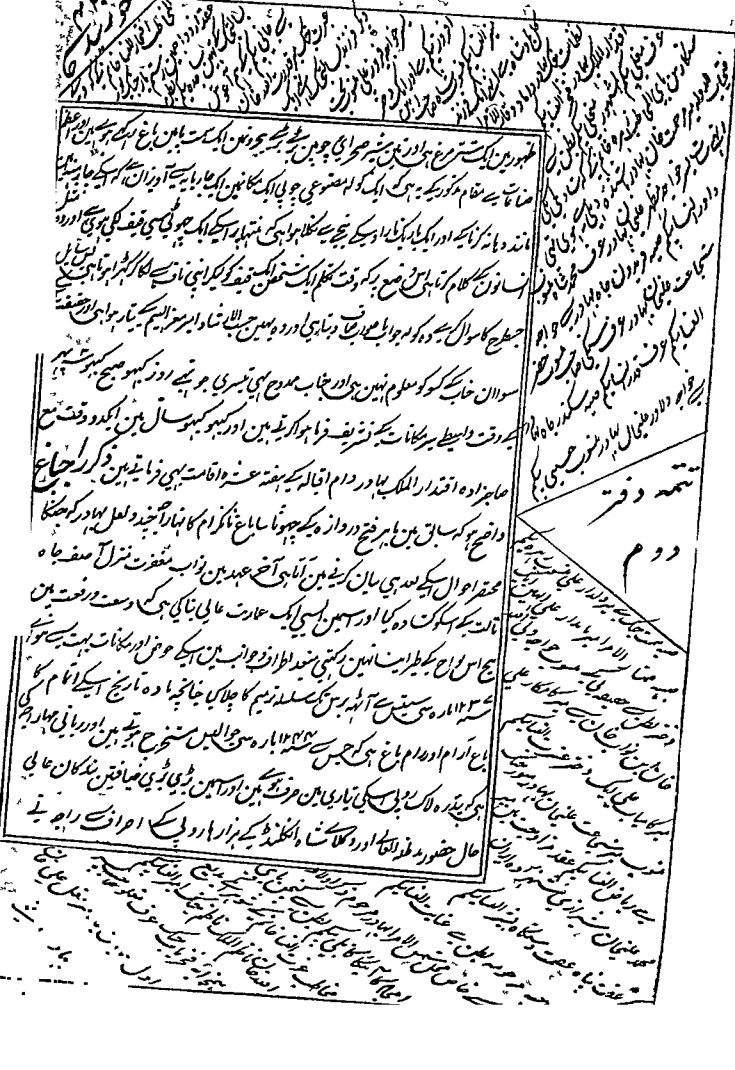

آجاتی خصوصاً اگر کوئی باہر سے مکان دسلی کا ارادہ کرکے چلے اور بیزا ہو بلے سبد ہا اور بکے تو اول ہی
مکانوں سے روبرو سے گذریگا اور انکی سیر کرکے بانک پہنچیگا اور مابین ایکے دریا اسطرح پر کہ اگر
انہیں بند کردیں تو بھول بھلیاں ہوجاویگا اور کھولدیں تو بہر بہریاں سجان اللہ اس سے زیادہ رکیفت
اسکے دیکھنے سے علاقہ رکھتی ہی اور ایک مکان ہموتا باغ خوش آئین اسکی طرف اسمین بھی ہین مکان ایک بڑا اور
دو متوسط اور باہر اسکے بھی سرا ایک چاہ آب شیرین بہتر عسل اور انکمین سے واسطے شرب مدام انواع مردم و
مرغ و مور وغیرہ کے تیار ہوتی ہی چنانچہ مادہ تاریخ بنا کہر جاہ مذکور کا راقم سے یہ بھی ہست این چاہ نوراب
شمس الامرا و اس زمانہ تک بسلغ دو لاک روپی اعداد اسمین ذات ایوانات کے اور ایک لاک روپی بابتہ آرایش
زمین نقل درخت کانچ و لنتر و دیوار کیری و کوچ و کرسی میز و کہرکیان و فرش وغیرہ کے اور دو لاک روپے بابت تیاری
بازار جملہ پانچ روپی تقریباً خزانہ عامرہ سرکار ممدوح کے صرف ہوی ہین الحق صدیقہ مذکور اماکن سے
اس ملک کے مستثنی اور ممتاز ہی مردم اقالیم سبعہ کے خصوصاً صاحب لوک اور پی پی لوک ولایت
انگلمنڈ کے مع رسیدنت بہادر جو صادر اور وارد اس بلدہ کے ہوتے ہین واسطے تفرج کے وہان
ہین اور سرکار فیض آثار نواب سبد فواکہات عطریان طعام وغیرہ بموجب جو صلہ اہل سیر کے تحفہ
بھیجتا ہی اور دیکھنے والے عمارات مکان اور آبشار خارجہ مثل کلد ستون اور شیشہ آلات اور
آلات زمانہ سنج اور دوربین عجائبات و نشیمن اور چمن بندی طرح طرح کے اشکال مطبوعہ
اور محل رنگ رنگ کے اور حیاض و انہار اور جہند کی اسکے فوارون کی اقسام اقسام پر اور شکار خانہ
اور طیور قدرتی اور مصنوعی اسکے طرب انگیز ہوتے ہین اور بقدر فہم اپنے تعریف کرتے ہین اور جملہ

دفعہ دوم

مہمان ہونا مجبر اعظمہ اللہ تعالی امتہ
کیوان جاہ میر جہانداری علی خان بہادر کلن
بیکا دلکشن اوراقام بنکہ بہاری بیس
بیقہ کی تبر پی تاریخ ہجری
چوبیس کس جان جان کی تسلیم ہوکا دس
سال لکر حضور اور شمس الامرا بہادر کا نہ نکلا
دو بیٹا تھا سو شیر علی اور صور علی ایک حال
بکہ کہ بی بی اور دو بیٹی تھین کبوی انجلہ بہادر بیس

تتمہ دفتر دوم

باغ کا اور کہاں ہمستان جہان تاکین سہمن و طوف مکان بیضی بطور نشین اور بین کول حوض احداث
ہے جہاں اصلی مذدون باغ کی طولا چھے سو گز اور عرضا تین سو گز ہی بعد کے اہتمام کرنان میسٹر جان صاحب
کمپنی بہادر نے فہرست علاوہ ان کشادہ نواب ممدوح بسبب کہ نہ کچھ فاصلہ باغ سے ہے کشادہ راہ عام کے ایک انبار وسط بین
کول اور بین طرف اسکے دو کاہن پختہ واقعہ اور اوذ سپہر ہر ایک کے تین تین کانی دروازہ ایک نہیں ہے بڑا اور
دونوں پہلو بین دو دروازہ متوسط اور ایک طرف بازار کے مشکوی محکمہ یعنے چادڑی اور بازار کے لیے ہوئے
وذاراں ہر دو شمال جنوب کے تین مکان چہاد دیلی سواراں رسالہ و توپخانہ آہیی و فیلی کے اوپر کے بنے ہوئے
دروازہ و بازار کے ایک کشتہ یعنے تالاب چوبیس گز کا مع ایک مکان خورد بنا ہوا پس انتظام غیاث الدین خلف الرشید
جنین تین مکان عمارت آبائی باغ کے دو مکان اور جانب شرق اسکے ایک دہ اور باغ مع کنچ نسی
شیشہ کنج کہ دروازہ آمد و شد اسکا شرقیہ طرف دروازہ علی آباد شہر کے ہی اور دو مکان جنین
قصر جہان نما کے اور جانب جنوب مغرب بابل اس قصر عالی کے پہ دان دیوار حصار میدان وسیع
نوحلہ نواور آباد ہے روزگار کے اس وضع پہ کہ بیچ کا مکان مثمن صحیح کہ فاصلہ برادر معاذی چہار اضلاع
شرق و مغرب شمال و جنوب اسکے چہار مکان مستطیل اور انسے تہور طرے فاصلہ بہ معاذی دو دیوار چہار
اضلاع یا دیوار ان کی دیوار بہ دیوار کے دوسرے چہار مکان وہی ہیئت و مستطیل اور باہین کے دیوار ان
متوازی اکدوسرے کے بیچ در بیچ ہیئت خوشنما ماند خوبان جہان بیچ کے اس وضع پہ تیار ہوے
ہیں کہ ایک مکان سے دوسرے مکان بین جانے والے کو بہت مسافت طی کرنی پڑتی ہے
بلکہ راہ ذاہوشن یہی کہ جاتا ہی اسطرح سے کہ جس مکان سے نکلا تھا پھر آہیں

بشرین واسطے استعمال کے میسر آتا ہی اکثر مکانون مین نہر کھلی ہے ہر ہر گھر باغیچہ ہی ورنہ قبل اسکے فقط واسطے پینے
کے پانی رکن الدولہ کے بم اور ندی کا بقیمت آتا تھا اور اکثر امورات سنت و شوی کے کہار کے پانی کے پیتے تھے ماولی
کے ہوتے تھے ہر چند نظر کرنے سے کی اور شیرینی مکے آب ہی شرب دام مین اہل مقدور کے پانی بم مذکور کا مستعمل ہی تھے لیکن
تالاب حاجی موصوف کا منبع منافع کثیر بندگان خدا کا واقع ہوا ہی اور یہ بھی جانا چاہیئے کہ بند تالاب مذکور کی
پختہ اور کچی کارائش صحیح پر تیار ہوی ہی کہ وہ ابتدا سے انتہا تک ایک بڑا نصف دایرہ ہی کہ نسبت اسکے مرکب
ہی چھوٹے چھوٹے ایکس نصف دوایرے اور آمد سمین اور دو سو کی ہی پس یہ دونو امر باعث اسکی استحکام
اور پایداری کے ہین باغ جہان نما کا بیان واضح ہو کہ بیرون شہر سمت جنوب مایل بمغرب
یعنے باہین دروازہ علی ابا و فتح دروازہ دامنین کو بیچ چشمہ پی پی کے ایک میدان دلکش اور صحرا
جانفزا ہی کہ ابتدا عہد مین نواب مغفرت منزل آصفجاہ ثالث کے بیچ سنہ ۱۲۳۸ بارہ سی اڑتیس ہجری کے
نواب شمس اللام ابہا در امیر کبیر مد ظلہ العالی نے کنی کے زمین وہان کی سرکار ابد مدار مین سے خرید فرما کر منبع
ترین قطعہ پر اسکے باغ وسیع اور عمارات منیع اور مغرب طرف دروازہ باغ کے بازار اور سرکٹ وغیرہ ساتھہ وضع
مطبوع کے بنوا کے مین اور چونکہ مزاج نواب ممدوح کا طرف مشاغل اماکن کے بیش ملتفت اور مایل ہی نوزا کلہم
زد کام وہانکا جاری ہی چنانچہ تفصیل ہر اک کے بنا کی یہ ہی اول ایک مکان خرد اندرس منمن کہ اب صحیح
عمارت حالی کے جانب مغرب واقع ہی باہتمام سید حاجی بندہ الامین کے ترمیم پایا پس بیچ عہد جنوبہ پر نور
نواب ناصر الدولہ بہادر خلد اللہ ملکہ کے سنہ ۱۲۴۶ بارہ سی چھیالیس ہجری مین بڑا مکان مسمی بجہان نما
کہ دولت خانہ جہان نما مادہ تاریخ اسکا ہی باہتمام میر اظہر الدین کے تیار ہوا پھر بڑا مکان مایل

دفتر دوم

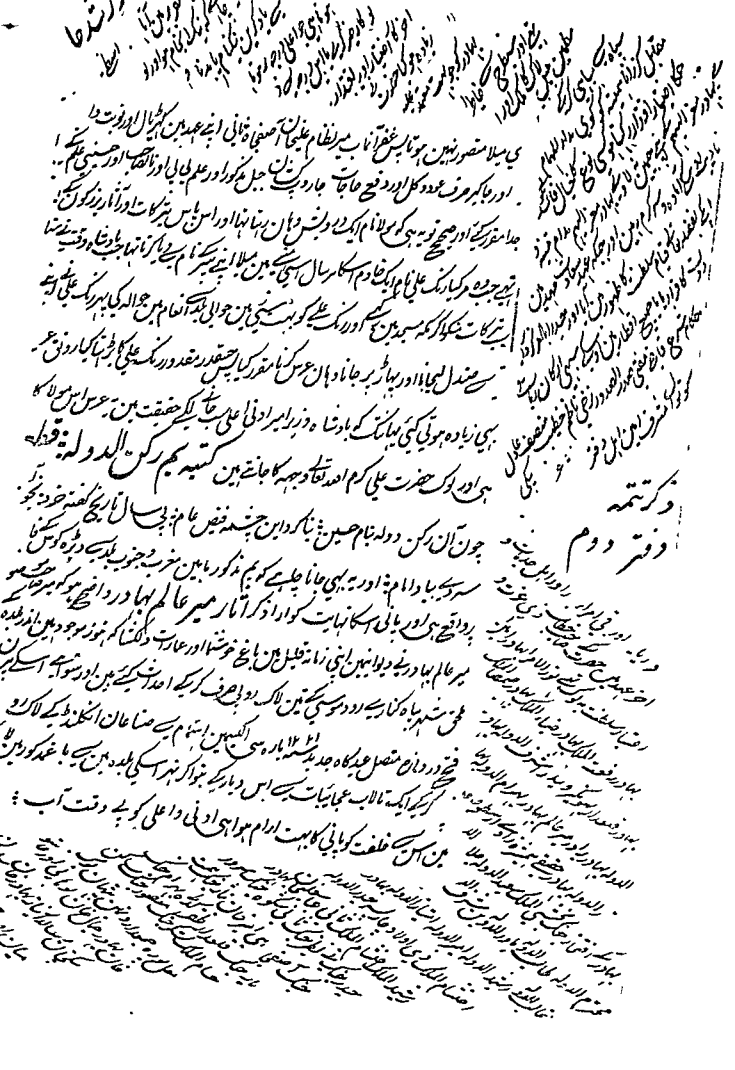

تشریف فرما دیکھا تہا وہاں جاکر جو نذر کی اسنے نذر دار نشان حضرت کے دست مبارک میں دیا اسنے نقد روپیہ کو آپنے صادق جانا اور سمجھا ایک محراب بنوایا اور نذر کی کچھ دست مبارک کے معلق تراش کر اسمیں قایم کیا پس کبھی کبھی آپ واسطے فاتحہ کے جایا کرتا تہا یہ بات ہندوں کو ناپسند آئی اور دیکھ کر اور متردد ہوئے کہ ایکی عمارت کا دن آیا اور بدستور انہوں نے میلا کیا حسن اتفاق ابراہیم خانخانان شاہ اسنے شنکر مقام بالاحصار کو کہ نزدیک پرگنہ جوڑا اور جانب شمال چوکنڈی کے دور صحرا میں روشنی دکھائی دی پوچھا کہ یہ کیا ہے قوم ہندو سرکار کے راوتام منظور لیتے ہیں کہا جو ہمہ وقت حاضر رہتا ہے یوں اتفاق کی کہ یہ کپور کنا بہاڑ ہے اور اسپر مسلمانوں نے چلہ حضرت علی کا اور عکس کنا ہے اور آجکل تاریخ سب جمع ہو کر جشن کیا کرتے ہیں سلطان نے فرمایا اسا ہی تو ہمیں بہت بہی ارادہ کرتے ہیں ہندوں نے جو یہ سنا چونکہ سابق ترک تھے بہت کو اپنے درمیان سے تنہا لیا کہ چرہا ل کہ بہاڑ پر جاتا ہے اور کوہ سن ہے رکھا زور دیوال کر سرکار والا اور رنگیلا اور ملکا جو پوجا کرتے تہے مسلمان ہو کر جا اور تہرے پس بادشاہ حسب فرمان اکبر ہوئے رجب کو وہ تاریخ جناب شاہ مردان کی ولادت کی ہی وہاں کیا اور جشن میلود النبی علیہ السلام کا ترتیب دیا اس بعد دوسرے بہاڑ پر جو قریب اسکے ہے قدم رسول صلی اللہ تعالی علیہ وسلم کے دیکھو آئے پس ستروین کو ماہ الہیہ کی کہ جشن شنکر جیتی نے خواب دیکھا تہا عرس اس جناب ولایتمآب رضی اللہ تعالی عنہ کا مقرر پایا اور رفتہ رفتہ تکلف اسکا زیادہ ہوا مکانات کہ اسمیں نقار خانے بالای کوہ اور دامنہ میں سقرہ اور باغات صنادید بلدہ بہت امداد کرتے تا اسمیں ہوئے امیر امراحتی کہ رئیس اور اہل حرفہ بازیگر دوکاندار اور دیہاتی اطراف و جوانب سے ہر سال عرس کے دن جاکر جمع ہوتے ہیں اور نیاز و فاتحہ اس جناب کا رضی اللہ تعالی عنہ کرتے ہیں اور اسکے ارباب عقیدت روشنی رقص مغنیہ قوالی اور اقسام اقسام کے تماشے وغیرہ میں اسے تکلف کرتے ہیں کہ ماوق اسکے اس مملکت میں

ذکر عرس

تتمہ دفتر دوم

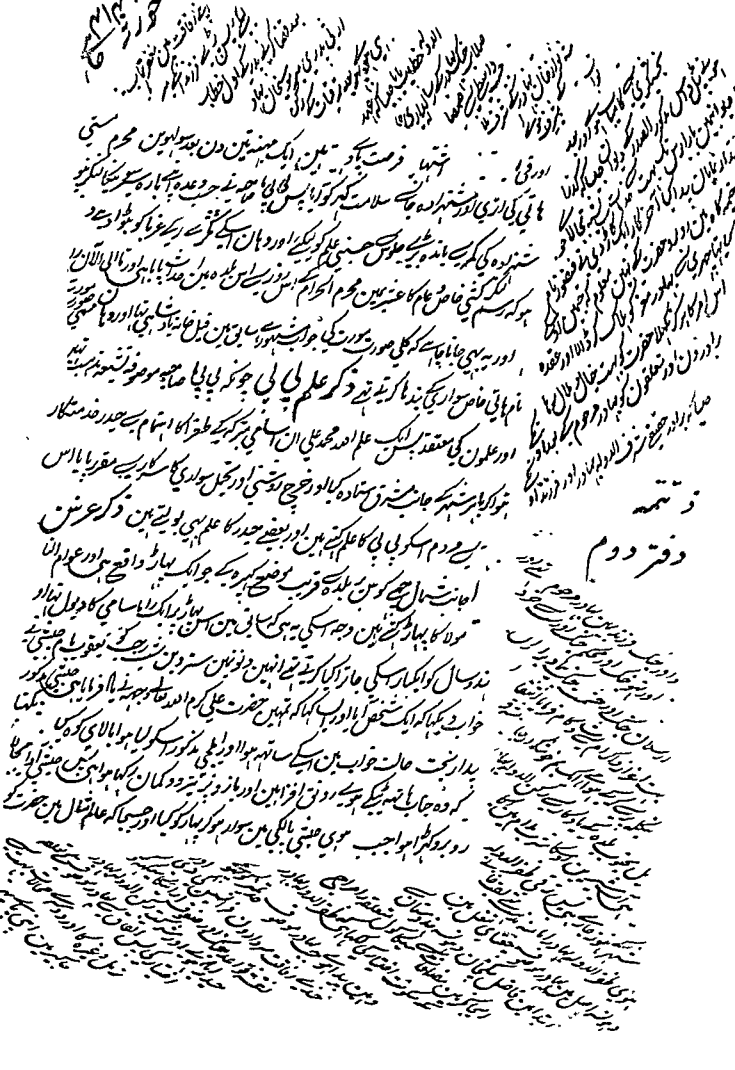

وہان جڑھاتے ہین اور فاتحہ کا ہدیہ ارواح طیبین الطاہرین شہدا کربلا کا کرتے ہین اس ضمن
مین جو ایک ہزار بارہ سی روپی سرکار کی مدد معاش سرکار سے کی متعلقین آغا کو ملتے ہین وجہ تسمیہ
چشمہ پی پی جنوب طرف شہر کے جناب بخشی بیگم عرف بیبی صاحبہ دختر عبداللہ قطب شاہ کی ایک جاگیر
خوش دیکھکر کہ وہان ایک چھوٹی سی پہاڑی پر ایک چشمہ بہتا کہو کہو جاکر سیر کیا کرتے تھے بمرور دہور نام اس
چشمہ کا خود بخود پی پی کا چشمہ ٹہر گیا جو کہ قاعدہ ہی جب ایک اسم کا اطلاق کثیر پر آتا ہی اور وہ مطلق کہا
جاوے تو ذہن مخاطبین اور سامعین کا طرف فرد کامل کے جاتا ہی جیسا کہ اگر کوئی کہے ہم مدینہ کو جاتے ہین
تو سن کر والا اس کا مدینہ منورہ جانا عالانکہ مدینہ ہر بلد کو کہتے ہین پس اس نظر کر بنا پی پی کے نام سے مراد علیا
جناب سیدۃ النسا علیہا التحیہ والسلام لیکر بندگان خدا انکے وہان جو بنایا اور مکانات بنا کر اب اطفال خاص و عام واسطے
غسل کے روبلا جاکر ہر پنجشنبہ کو جایا کرتے ہین اور منتین باندہتے اور نیازین کرتے ہین اور ثواب کا جانے
روح اطہر خاتون جنت کے کدورانتے ہین ذکر ابتدای لنگر نقل ہی کہ عبداللہ قطب شاہ بر ہوین فرنجہ کو
من مورت نام ہاتی پر سوار ہوا کہ دفعتاً دو ہاتی مست ہو گیا اور جنگل کی راہ لی مردم جلو کرین ان
لشت تمام سراسیمہ جناب بخشی بیگم پی پی صاحبہ الفت مادری کے بیقرار ہوی اور لجاد الحاج جناب پیر ہین
واسطے امام حسین رضی اللہ تعالے عنہ کا دی اور عرض کی کہ اگر شہزادہ میرا سلامت آوے تو ہین ایک
سو بکاہاتی بکے لنگر کے ہمو زن بنا کر حسینی علم پاس لیجاؤنگی اور وہان اسکے کٹوا کر بقرا
مساکین پر تقسیم کرونگی جب ایکدو روز گذرے پی پی سو صوف چہار چہار تو نے اور کو
دیے اس خیال سے اگر ہاتی کو چہار ٹیکے نیچے سے گذرے تو شہزادہ میرا کچہ غذا کرے

وجہ تسمیہ
نہم دفتر دوم

حیدر ابلاغ میں آیا اور بعد زیارت مذکور بین متصل دیلی دروازہ یکہ سپاہ و سوار آبی عام و خاص و
اگر عمد و علاقے اور بسیول چڑھائے ہین اور فاتحہ حسین مظلوم پڑھے اور قتلہ عاشقہ کا کہے ہین اور جو کشف
مشورہ اسکو نکالنے کا ہی معمول ہین اس زیارت بین علم مذکور کی کثرت خلایق کی اور کمی آشنی کی اور اگر
نزدیک کی قابل ہی پہنچنے کے ہی تمام شہر کے آدمی کیا اکٹھے ہو جاتے ہین اور حسین ہی کہو آبی فوج انسان کے
کوئی قسم کا حیوان سوار ہین آنے نہین پاتا آدمی ہی آدمی ہوتے ہین و ذکر حسینی علم مسمی بہ آقا
مدینہ جیسے ہوا وہان اک سیف مرصع ظرف مبارک حضرت امام جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے ایک ہاتھ آئی ہین
وہ زرک اسکے لیے ہوئے دارد کربلا معلا ہوا اور امام فاضلت ہین ہمانکے ایک آہنی علم ہوا لیا اور سیف مرصع کو کمر بند فضہ
بیسے الگ کر کے وسط ہین علم نواحات کے نصب کیا اور جید جید علم کو لیے ہوئے ارادہ دکن کا کیا چونکہ زمانہ قطب شاہی
آبا بادشاہ عصر نے جو سنا کہ آمش ملک اور جب علم مذکور پہنچا پایہ کے آگے استقبال کیے
نکلا اور بڑی تعظیم و تکریم سے لا کر اس جگہ مکانین ہوا افسوس غریدہ نہا ہمین رکھا اور اسکو
طلا کاری نشان کیا اور علی الدوام عشرہ شریفہ ہین محرم الحرام کے وہین ساہ و رنگا حکم دیا اور
عود و کل اور کذر اوقات مجاور ہی کے واسطے اپنی سرکار سے اپنی مقرری پیش کی دار الشفا بنیرہ
آغا علی مذکور کی عشرہ قدیم کیا اور نقار خانہ اور خانقاہ دروازے اور باہر تعمیر کیے
اولاد آغای مذکور ہی ہین اور ہر عشرہ ہین بندگان خاص سے کہ ادنی آدمی اک وزیر امیر صدر
سی شیعہ حق کہ خود اپنے اپنے مقدور موافق تحمل کر کے ذکر کہ جگہ ذکر قریب کیے ہین آنکہ الیوم

وذکر تتمہ

فرقہ دوم

دفتر دوم

ذکر بنای شهر

بر ساحل بحیره و بین آباد شهر بر بانو تصرف کاروقی بنام بسر حضرت برہان الدین اولاد قدس سرہ کہ
آنجا مسکن اکثر مین اورکن آبا نام کہ بجناب شیخ مخدوم زین الدین زین الحق زین الدین نوراللہ مضجعہ کہ بنا یافتہ اند فصل
برہانپور کی مغفرت بسینہ نوازی ہے ذکر چھوترہ اور شہر اورنگ آباد کا لاجیورہ احمد
کا سلطان نظام بحری واسطے تاسیس تک فال کے احمد آباد کیا اور شہر اورنگ آباد ۱۰۱۸ دس سو اٹھارہ
مین اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ نے آباد کیا ہے ذکر بنای گولکنڈہ و قدیم پل شہر حیدرآباد
منارہ و مکہ مسجد قلعہ گولکنڈہ کا بانی محمد قلی کہ سلطان محمد قلی کہ شکار دست تھا اور طرف مجرا
مصطفے خان کے ابراہیم قطب شاہ کے سنگ سے مستحکم کیا چوکہ قلعہ مذکور دارالسلطنت قطب
شاہیون کا تھا اور در دولتی قریب شہزادہ سلطان محمد قلی کہ شکار دست تھا اور طرف مجرا
خوشگوار رسیدہ دار واسطے عدم ممانعت عبور صادر دار دیکہ حکم پل کی بنا دیکھا ہو اکثر مین ہیں چھاؤ
روبی اصلاحات مین آکے حروف ہے پس تفاوت ہے دس برس کے برابر سنہ دس سو بیس ۹۲۰ ہجری الالی بنا
سلطان قلی کہ بنا شہر کی پڑی ہی چھ برس کے عرصہ مین کام معمورہ کا سچے عمارات نواحات مرغوبہ
اسکے انعرام پایا ہی چنانچہ اشارہ طرف فی الجملہ احوال مذکورات مذکورہ اور اماکن سلاطین

دور ہا کر کے بعد قتل و نہب کثیر کے مبلغ خطیر حیطہ تقریر میں لے آیا اور باج و خراج مقرر کی

یہ ابتدا حکومت اہل اسلام کی اس نواحی میں ہی بعد پہلا حاکم مستقل سرزمین دکن کا حسن گنگو بہمنی ہوا ہے

اور عہد سے اسکے الی الآن قبضہ میں اسلامیوں کے ہی رہا کہ کدر زا اور جب رام دیو سوا اور بیسا اسکا فرمان

روا ہوا وہ بسبب چند حرکات کے ہا نہہ سے ملک بیٹے کے قبیح ترین افعال سے قتل ہوا پس بسیل اختلاف

طبقات کے تقریر میں دودمان شاہان نظام شاہیہ کے آیا اور عصر میں شاہجہان کے دس ہی بیالیس ہی ہندو

مہابتخاں کی ملحق ممالک محروسہ تمور ہو نکا ہوا اور ارب زیر تصرف حکام آصفیہ کے ہی اصل نام سکا دہا کر اور دیو راج

تہا سلطان محمد تغلق شاہ نے شہر دیو گر آباد نام رکہا ہی اور کتب تواریخ میں ہندگر قوم ہی کہ دولت

سنکر آتش انتہام سے راجہ مذکور الصدر کے واسطے تباری قاعہ مطور اور کوہ ایلورہ کے ملازم و مامور تہے کہتے ہیں

کہ ان استادان سبک دست نے ہا دفن بانی نہاد و بنیاد زادون نے ارنگ زنگ کی تو ہین قسم قسم کی نگارین

اسجا یسے زا نشے ہین کہ واسطے نظارگیان اس ملک کے جیل مذکور کو آیینہ نگارخانہ چین کا کہا ہی اور داد ایسے

فن کی دی ہی الحق سنگ خارا کام موم کا یا ہی جو لوگ کہ دیکہے ہین جب ذکر کرتے ہین بہت تعریف کرتے ہین

اور آفرین بکہتے ہین اور ایک راجون کی تواریخ مترجمہ زبان انگریزی ہین ایسا لکہا ہی کہ بانسور برس بعد حضرت

عیسے علی نبینا و علیہ السلام کے بت پرستون کے زمانہ مین ایلورہ سیکہ مغاک اور مورتین بنی ہین کہ جب تک زمین

کی ہوی اور فن سنگتراشی اور خارا شکافی کا کمال کو پہنچا اکثر صورتین بحرت نفز اور صنعتین موثر رہا الخ

باین ذکر بنای قلعہ آسیر قلعہ آسیر آسا نام ایک امیر نے بنایا ہی چنانچہ اصل لفظ قلعہ

آسا امیر ہی کثرت استعمال اور مرور دہور سے تین حرف اسکے یعنی دو الف اور ایک سے ساقط

فصل دوم

خطاب مطلق خانگی کہ تمغا قبل فال

نوازش آمیز شاہانہ اور دوم جلد ایلچی

کہلاہی کی

حوالہ غال کہ بیل اور نوشہ سوال فال

شب کہ آپ تمغا

وعطان و دلاسہ اور دوا معلوم

دولت کمال

دولت عمدہ وزیر

قوم بنگ

اور

دیوان

خاتمه دفتر دوم

جادر کہات بسکہ جبکا ذکر آ دیکا اور اب محل بیان ہے مہر و ماہ بسکہ بدیع بابل ہوں لہذا دو صفحہ بسکہ
برس سے بیت شمس صعود دکن کی زیر فرمان واجب الاذعان اولاد امجاد و نواب منصفت آصفیہ نظام الملک بہادر طلا
زہ بسکہ الہی زور و زر تم زور ست ناہموار و دق عارض تابان بہ مہر و ماہ بسکہ بدیع بابل ہوں لہذا دو صفحہ بسکہ

خاتمہ دفتر دوم بنا بچھے ملاوہ اکل و ظلیعات مملکت دکن اور کیفی رسوم عام اس نواح بسکہ اور ج

تسمیہ بعض مقام خاص حیدرآباد اور دہان بسکے نامی ایوان و عمارات بیانہیں معہ ضمیمہ احوال راجہ چندولعل
اور کوشوارہ صوبجات پرشیدہ بسکے گذارا قم مختصر احوال بعضے اکابر نامدار کا کہ بالاسم مذکور نہیں ہوا اس

چند صفحات اور سوانح اس دیار کے جو خواص و عوام میں سابق ہیں اور طرف معلومات ایکے
طبیعت نقر و فطرت کی مابل چونکہ عند التالیف و تبوید اوراق گذشتہ بسکہ کتب بقدیم سے استباط
پایا تہا لکہنا انکا ترک کر دیا ہے اولی و انسب سمجھ کر اس جا قید قلم میں لاتا ہی اور حقیقت آن یا تہا
و عمارات خاص بلدہ کی کہ وسعت و رفعت میں بی مثل اور نضارت و لطافت میں بے بدل ہیں
اور کیفیت اشیاء عجایب اور تفرجات غرایب کی جو جو کہ فی زمانتا احداث پایی ہیں اور ہنوز
برایہ زقلم کیفیات بسکے ہاتھ عاری چونکہ معاملہ دور و کاہی اور معلوم فرور جاتکر بحش کرتا ہی تا
ار مغان مردمان آئندہ کاہنو ذکر بنای قلعۂ دولت آباد واضح ہو کہ مملکت دکہن
قلعۂ دولت آباد اول نا کیا ہوا راجہ ایل کا ہے بس بسبب کز ارش دور دار بسکے لقب فیل راجہ دیو
آباد اور شہرہ چھے ہی جو یا نو بیجہ ہیں بقول بعض ملک عالاالدین برادر زادہ سلطان جلال
الدین خلجی والی دہلی کا اور بقول بعض خود سلطان بنفس نفیس از اجل نسبت

مع چند دیگر برادر زادگون بکمک بادہوی فرزندون اور بھتیجون اور دیوان وبخشی کی نذرین نواب لین اور روانہ
مالقی کے شمس الامرا بہادر امیر کبیر کو ارشاد ہوا امیر صاحب باجاہ و توقیر محشم الیہم مذھب الامر والاندر ہر ایک کی افراد
و منصبداران و اہل کار وغیرہ سے جو جو کہ حاضر تھے لیکر کشتی مین رہتے کیے بعد الفراغ موافق معمول کے خود
فرمایا کہ ہر ایک صاحبزادے کے بھی اپنے اپنے دولت سرا کو روانہ ہو کل بعد حضور پر نور آخر ماہ الیہ مین واسطے تقریب
طبع کے سرور تکریر چند سے اقامت فرما کر سلخ ماہ منہ سنہ الیہ مین داخل بلد ہو سے واضح ہو کہ سنہ جلوس سے روز
شنبہ سلخ ماہ منہ کامل ۱۱۶۹ سنہ بارہ سی انتہ ہجری تک ایام سلطنت نواب ممدوح کے بچیس برس ایک منہ
گیارہ روز ہوتے لو سن شریف حضرت کا اکہتر سال کا ہی اور خبریت سے جناب سلطنت مآب
کو دو صاحبزادے بچین اول عنفوان صحیفۂ دولت و دیباچہ کتاب خلافت کا مکار مظہر لطف
پروردگار سخن پناہ خورشید نگاہ پیش بین خود کرین وفا کیش و دور اندیش قدر انداز
فیروز روز روز نیب نواز دشمن سوز شہریار کردون وقار قوت بازوے شجاعت اوق چہرہ
وجاہت فروغ دودمان زیب انجمن خاندان درۃ التاج جہانبانی زینت اورنگ کشورستان
آرایش میدان جرأت پیرایش ایوان عفت دین پرور ہمایون اختر تابنج مناہی دافع بلاہی برگزیدہ
اخلاق مرشد زادۂ انفس و آفاق باعث افتخار و تفاخر افضل الدولہ میر تہمت علیخان بہادر
نصرت و اقبال را باور رکاب نصرت و تائید را باو عنان اندر عنان ۔ لا زالۃ
شمس اقبالہ و نوالہ مشرقۃ فی الآفاق ما دامۃ فی الدہر انوار العشی والاشراق دوسرے
دوسرے روشن الدولہ میر جہانگیر علیخان بہادر زمیم نصف و قافی چہار مناری اور نیز بیل

دوسرا حکام دکن کے بیان

نصب الارشاد و محمد وزیر روانہ کیے واسطے ضبط مال و اسباب انکے روانہ ہوے اور جملہ مال متروکہ بے انکے انیس ہزار روپیہ
نقد اور چھ سو اشرفیان داخل خزانہ کیے اور ماہ ربیع الاول مین جملہ صاحبزادے واسطے ضبط تنخواہ کر حاضر
مبارک مین آیے کچھہ بندوبست نہوا چوبیسوین تاریخ ماہ الیہ کی روز چہارشنبہ حسن علیخان طالب الدولہ کو توال کے
اور ایک رکابنہ انکا گیارہ برس کا کام پر حاضر رہنے کا مامور ہوا اور محمد سعید نام جلتی خواجہ سرا جو سابق سے پیشخدمت
حسن علیخان کا تہا فتخار خدمت پایا اور پچیسوین تاریخ ماہ منہ کی جرنل فریزر صاحب بہادر نے خدمت سفارت کو استعفا
دیکر روانہ لندن ہوے ساتہوین تاریخ جمادی الاول کی پہر جمعدار ان اور افغان رکابکا دولت و سراج الملک
بہادر کے دنکا ہوا اور چھبیسوین تاریخ ماہ الیہ کی روز دوشنبہ کرنیل لوداحب بہادر بجاے جرنل فریزر صاحب بہادر کے داخل
کوٹہی ہوے اور بعد ورود صاحب موصوف کے کئی دربار ہوے اور ہر وقت کمکو تنخواہ سیاہ کشش کی رہی
آخر الامر خود بدولت بنفس نفیس اکاون لاک روپیکا ملک از انجملہ چھتیس لاک بابت تنخواہ
اور تنخواہ اور مابقی اخراجات و بہات اور قرض سابق وغیرہ مین احاطۂ قلمرو سے اپنے سپرد کر
فرما کر تقاضا کو بروقت کیے رفع کیا چنانچہ مفصل بیان اسکا آخر مین دفتر سوم کے آویگا انشاء اللہ
پس تیرہوین تاریخ شعبان کی روز شنبہ مہرشاہی تہانہ ہذا پر کر کے غایت کیے اور اسی دن
پہر رات گذرے بیماری سے بیقصہ وبای سے بجہان پرور بیگم صاحبہ خاص زوجہ مغفرت منزل
کی موئین اور ستروین کو ماہ الیہ کی سر فیض الدین کلان پسر مغل علیخان بہادر کے بہی
اوسی صدمہ سے جان بحق ہوے اور اٹہارہوین تاریخ شب جمعہ سراج الملک بہادر نے بہی
قضا کی اور اکیسوین تاریخ پہر بانک بخش خدمت کروڑ گیری پر غزل سے بالکندہ کی قابض

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان مین

دوسرا دفتر

م دکن کے

بیانین

للملک مظفر الملک اور فرزند ارجمند صمصام الملک اور یکماتون ہیں کہ جہان پرور یکم صاحبہ جمال الفا یکم صاحبہ
نجم الفا یکم حشمت الفا یکم صاحبہ ہو شمس الامرا بہادر امیر کبیر کین دفیج دفیج بولک یہی سب قرابت قریبہ کے جا جا کر
دیکھہ آئے اور ماہ جمادی الثانی میں کروڑ [illegible] بلدہ کی عزل سے راجہ مانک بخش کے راجہ بالمکند کو ملی اور کسی
نہیں سوا امام مسقط بنے کچھ تحفہ واسطے نورین کے بھیجا یا آنحضور سے رسیدہ صاحب بہادر کے گذرانے مدوح نے انہی
کو عنایت کیا پس علو سکھو نکا واسطے طلب نجواہ کے ہوا اور وے چار پانچ ہزار روپے اونٹ علیخان بہادر کی جاگیر سے آئے
ہوئے قریب بلدہ اتارہ راہ جہین لیکے پس نار بتنہ جمعیت شمس الامرا بہادر کی مامور ہو کر چشمہ کے قریب جا اوتری اور آخر نا
سوالین دو شخصون نے بہوسی کی کہا سین اگر سوامی پنڈت دفعدار کو علاقہ رای ریان راجہ شام راج کو دغا سے پکڑ لیا
اور ایک تنک قلعہ بجرین کے کنارہ لگا کر بیٹھے اور درخواست کی مطالب کی جب مدعا اپنے درپیش کر کے حضور اور سراج الملک بہادر
اور جملہ ارکان دولت جمعداران ذی عزت سبکو فکر پنڈت جی کی مخالفے کی ہوئی اچھے اچھے لوگ اگر سمجھاتے
سراج الملک بہادر کے طرف سے بھی فہمایش کی آنہہ دس روز تک اسکا چرچا رہا وے نا بتہ سر کرتا نہ
اور سفاکی سے اپنی پناہ مین اس چار دیواری کی دلیر ہو کر جسکر جو جی مین آتا انہا سوزبان سے بلا تامل
کہتے تھے اور بیوفائیان اراکین دولت کہین بیان کرتے تھے اور واسطے حل مقدمات اور جان بخشی
اپنے اور رہائی پنڈت جی کے اطمینان رزیڈنسی صاحب بہادر سے چاہتے تھے آخر کار یہ ہوا کہ حسب الارشاد
دلاور نواز جنگ محمد خان رسالدار بنے جا کر ایسی تدبیر شیشہ کی کہ سوامی پنڈت زندہ
زندہ نکل آئے اور وے دونو مارے گئے خود بنے سنکر فرمایا کہ خوب ہوا اسین انکی
رک ایکی بھاڑ سے لگا دوتا دوسرے عبرت کرین ہون اور بار دیگر ایسی عملین نہ ہوئے

دفتر دوسر
حکام دکن کے بیان
میں

رسالدار وغیرہ اسپر عجب بڑی آخر کار بسیار چلا اُن پیادوں کو عربوں نے اول ہی مرکز دار دارہ میں لیکر
گھیر کر شکلیں بشروع کیں آفرین کہا جائے انہیں باوجود زخمی ہوجانے اور کر پڑنے کئی اشخاص کے جیتے
تواریں بسوت کر چلے روبرو کسکو کون کو ہٹا دیا جو سامنے آیا مار لیا میانہ تک پہنچ کر ایک نے نیچہ چھوکیدیا
خم ہوئی ایک چہرا اسکا رخسارہ پر آلگا اور دہن اٹک رہا کہاروں نے میانہ کو پھیر کر پھر اندر باغ کے ہوکر
دروازہ بند کر لیا کوتوال صاحب بھی ایک کڑے میں از کر لوگ آگے سیرین ادت کئے ہوگئے آخر کار
مارے گئے دو گھڑی بعد جب امنیت ہوئی سواری کہر کو آئی چہرے کو نزدیک سے زمہ کوش کے پھر کر نکالا
وزن میں ڈیڑھ سیر کا تھا اس جنگ میں انیس نشان مارے گئے اور چار زخمی اور انہیں عشر ایکی
گولیوں سے چالیس عدد پار گئے اور نسیں زخمی ہوئیں اس زنہانخن نے ایسی جرات کی ہے کہ فی الفعل اگر ہر ایک
کو رستم دکن کہیں تو سزاوار ہی عرب بشجہ کام آئے جو انہیں مار کر آسکتے ہے کئی دنوں کی درخواست
پندرہ لاک روپے کی منصب الامرا بہادر امیر کبیر جنت الناس مدار المہام کہ دیکھ کر دیوانہ ہوتا ہے کہ اطلاع
کوشش گذار عرضداشت کر رہے ہے کہ مزاج وہاج خود کا کیا تھا کہ ہر وقت اسقدر مسلح طلب فرماتے تھے یہ
حکم صادر ہوا بہادر ممدوح نے کندار شکی جو ملک کے کار کار عرض تھا سیاہ کہی اگر اسپر منظور ہو تو حاضر ہی طلب
فرمایا اول تو صاحب و قتال لایہ بہادر وغیرہ آگور دیکھا کہ اس جثہ کا کام نہیں نکلتا کہنے لگے جا بیٹھ رہ ہتھیار پہنکا ہی
کا درد ہی رہے تب بہادر ممدوح نے عرض کی کہ اگر مرضی رفیع خارہ یہ ہی تو امرا آدولت جاگیردار وغیرہ اور
یہی ہیں اعذار سب ہوتا ہیں یہی اپنے معاش میں سے بوافق اپنے رتبہ کے حاضر ہوں اور دو لاک
روپے دینے کو راضی بھی ہوئے پس سراج الملک بہادر اپنے گھر میں بیٹھے رہے

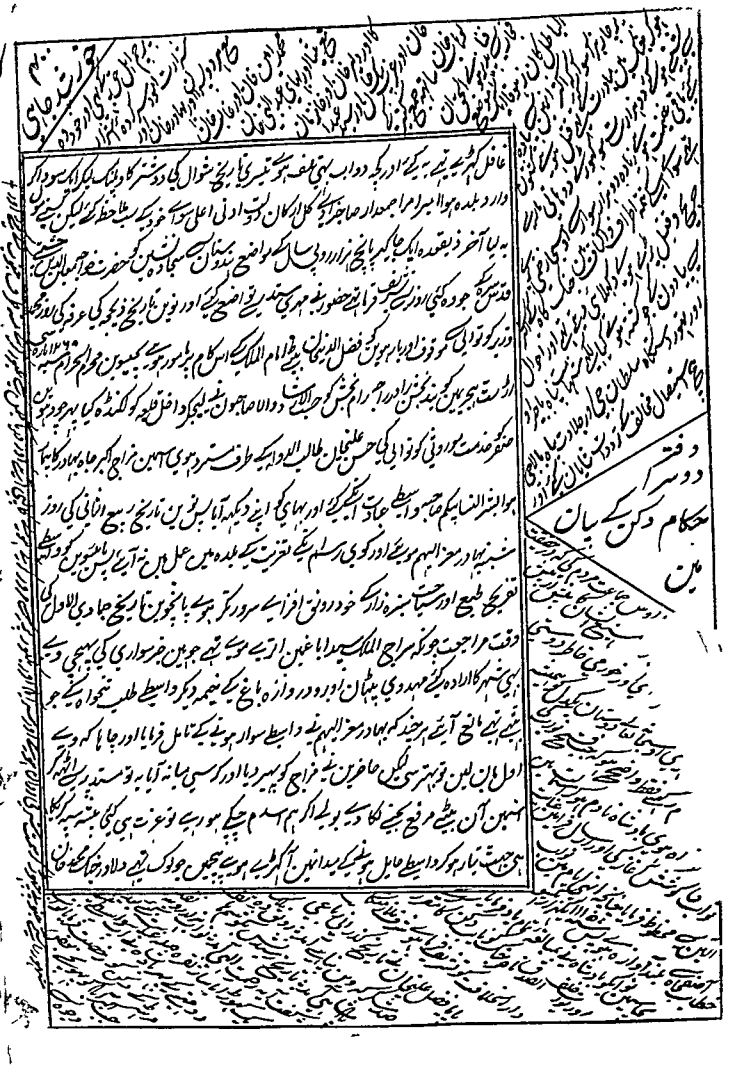

دفتر دوسرا
احکام دکن کے
بیانمیں

اس مرد کو شہ کرین کو کہر سے بلوا سے اور بہت رالیہ حاضر ہو خدمت پیشکاری سے مفرد کر کے ایک سر پیچی زر
کی سوسہ قبان مرہ زار و پنجہ نقد عنایت فرمائے اور سہ جوان امین کے ہمیں چہ دار ہمیں ضد مختار ہیں معتمد آپ
بہت تاکر و ہدیہ ساتھ دیکر روانہ کیے اور جو یلی ہیں ابن الملک بلوا دریک ایسہ کو ارشاد کیا سوا اسکے اور ہیں ہزار ہون
کی پروانگی راجہ سبنو پرشاد کو واسطے عرض شاراالیہ کے ہوئی صبح آپکے بارہ عت بخوبی بیدموی اللہ عمارہیں شہر
صبح مفتی رشید الملک اور کل معدان فوج دیوانی واسطے ملاقات رخصت چاہا رہے کو ہی کیا دانگاہ حاضر
گذرانیدہ آدیکا عطیات خاوندی سے جھکہ نامبردہ کا تھا اور جقدر کہ مرحمت ہیں اسکے آیا سو آیا باقی بستور
موالا ورمدار المہامی بدستور معطل رہی پس فخر الدولہ کی لبن والے واسطے تنخواہ کے گئی رودست دیگر شاد
اندر کر دیکے کر رہے تھے چودہوین تاریخ جمادی الثانی روز دوشنبہ شمس الامراء امیر کبیر کو اکثی برخاست
کا حکم ہوا ہادر محتشم الیہم دو صد دیے آدمی واسطے قہاش کے اور چند جوان بار اپنے علاقہ کے
تا بار رجب دابہ بھیجا ئے دیے کنوار لڑنے کہڑے ہوئے ان جوانون نے مار کر اونہا ہا
اسپین دو جوان اہین کے زخمی اور دو رسہ دالے ماخوذ کشتہ ہوئے انہیں آپ ہیں بلوا خلعہ و ہار روکا
اپنے قبضہ ہیں لاکر سر شور ش کا بلند کیے تھے جمعیت مکنٹوں کی جا کر خوب ایکی کو شمالی کی اور قلعہ کرن
کو دست تندی کے ظالمون کے چہڑا لیا اور اُن سیکو باہر کر دیا اور اخبار رہے سے معلوم ہوا کہ جو نہی
تا رہ رجب کی روز شنبہ کو آدہی رات کے وقت کہ تول ہیں رود بتمدرا کو دغا کر آیا جیش
ہوا کہ نصف شہر کو آدو بجاپوری مجاور لوک بڑا نقصان اونہا ہے غزہ شعبان کو بیر علی چوہدار
یکہ پر قصد ہوا دو چار آدمی طرفین کے ایک دو ناحق ہی مارے گئے سلطان عالمگیر کے

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

دوسرا حکام دکن کے بیان

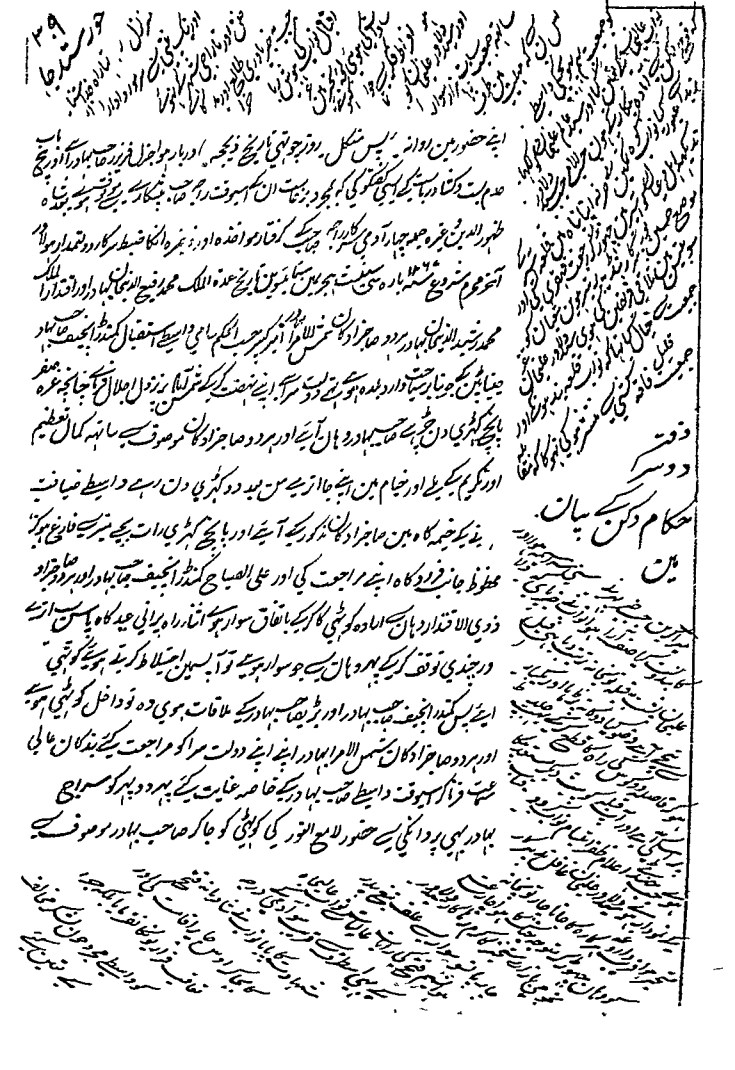

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

دوسرا دفتر

احکام دکن کے بیان میں

دوسرا

مقام دکن کے بیان

دوسرا

حکام دکن کے بیان

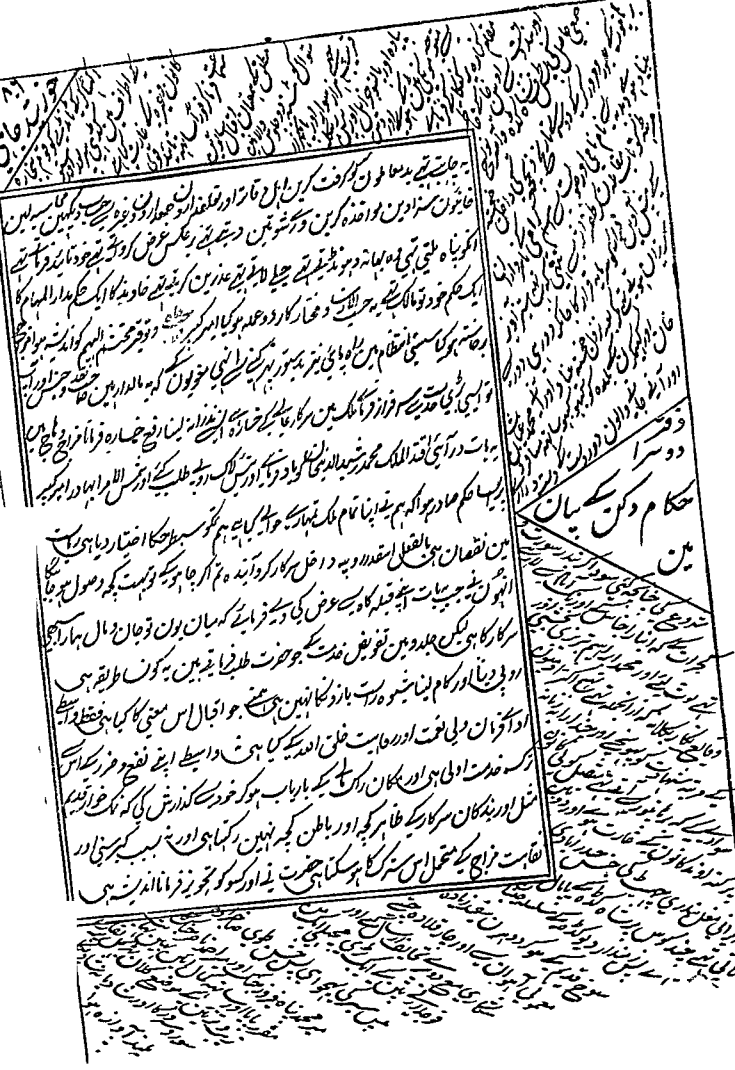

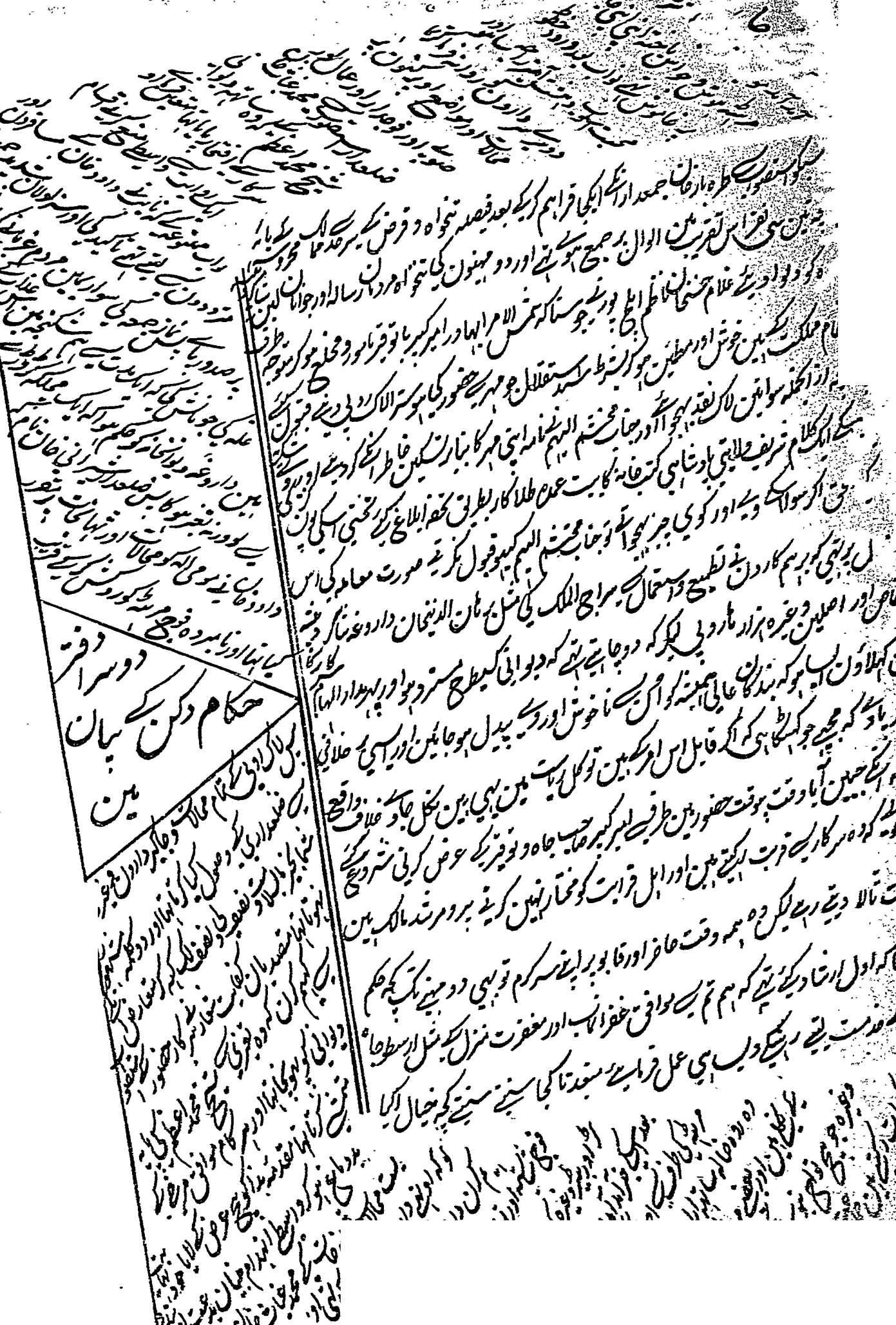

دوسرا دفتر

احکام دکن کے بیان
مین

مملکت معتلقہ انجناب موجب سرور و واسطہ مزید انبساط نا محصور خاطر اطہر والا گردید دربارہ درخواست
خطاب و القاب بدستور پدر خود کہ بعرض عرض مندگان اقدس اعلی رسانیدہ بود بنظر بقدیم بندگی و قدویت انفرزند مز
بلند مورث الارادت باقتضائے فرط تفصلات خسروانی کہ نمونہ فیوضات ربانی است بالقاب و خطاب موروثی پدری و بیم از
و فور توجہ سلطانی الفاظی چند زاید بر آن در جلد دیگ بیکوبندگی انفرزند خاص دانی اختصاص نمودہ سرفراز و ممتاز
فرمودیم باید کہ بر استقامت ارادت و شکر و سپاس این مراحم بیقیاس و مکارم افزون از قیاس بسر دوست پرستش قدویت پذیر
رسانند مبلغ یکصد و یک مہر و تسبیح مروارید بتفصیلی کہ بر فرد علحدہ مرقوم آمدہ بجر دبنظر کرامت منظر اقدس گذشت
کہ بفرط تفصلات خسروانی بشرف قبول موصول گشت لازمہ رسوخ قدویت و صدق خانہ زادی انکہ بدام
و علی الدوام عرایض رسوخیت وارادات التیام خود بحضور ساطع النور ارسال میمودہ باشند و توجہات خاص مبذول
و اقبال را قرین حال قدویت اشتمال خود روز افزون ابد مقرون دانند انتہی ۔ اور یہ بھی جانا چاہئے کہ فضل
اللہ ارا کین السلطنت ۔ حضرہ جہانپناہ بلحوا سطے بندگانے کہ زمان ہذا این خاص فرمایا ہی باقی بدستور سابق تحسین
شہ ۱۲ بارہ سی بجا سمین عمدۃ الدولہ محمد رفیع الدینخاں بہادر بنفس نفیس خود متوجہ ہو کر ایک کتاب علم بصرین مسمی
رفیع البصر تالیف کارباب گورنمنٹ اہل فرنگ کے زبان انگریزی سے زبان فارسی میں لائے اور فوایدبندگان خدا کے
پیوا کر طلبا کو انعام در آنکے مادۂ تاریخ اسکا فیض رفیع ہی اور سنہ ۱۲۵۱ بارہ سی اکاون میں صاحبزادون سکے مغفرت منزل کے قطب الدولہ
محمود علیخان بہادر نے جہان فانی کو بدرود کیا اور سنہ ۱۲۵۱ بارہ سی اکاون میں مہر آچند دلبند رحیم
بدر پرساد این راجہ بالا پرشاد کی شادی کی حضور اور جہان پرور یکم صاحب اور جمال النسا بیگم صاحب
جمیع خدمہ محل رونق افزا ہوے جب راجہ صاحب نے تمام صاحبزادون کو بھی مغفرت منزل کے دعوت کی تھی

دوسرا دفتر

احکام دکن کے بیان میں

ابتدا اول سال جلوس
حکومت چار سال ابتدا اول سال جلوس
نو سو انہتر سنہ حکومت
دوم سال جلوس
حکومت پنج سال ابتدا دوم سال جلوس
نو سو انہتر سنہ حکومت
سال ابتدا مطلع دوم جلوس
حکومت

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان میں

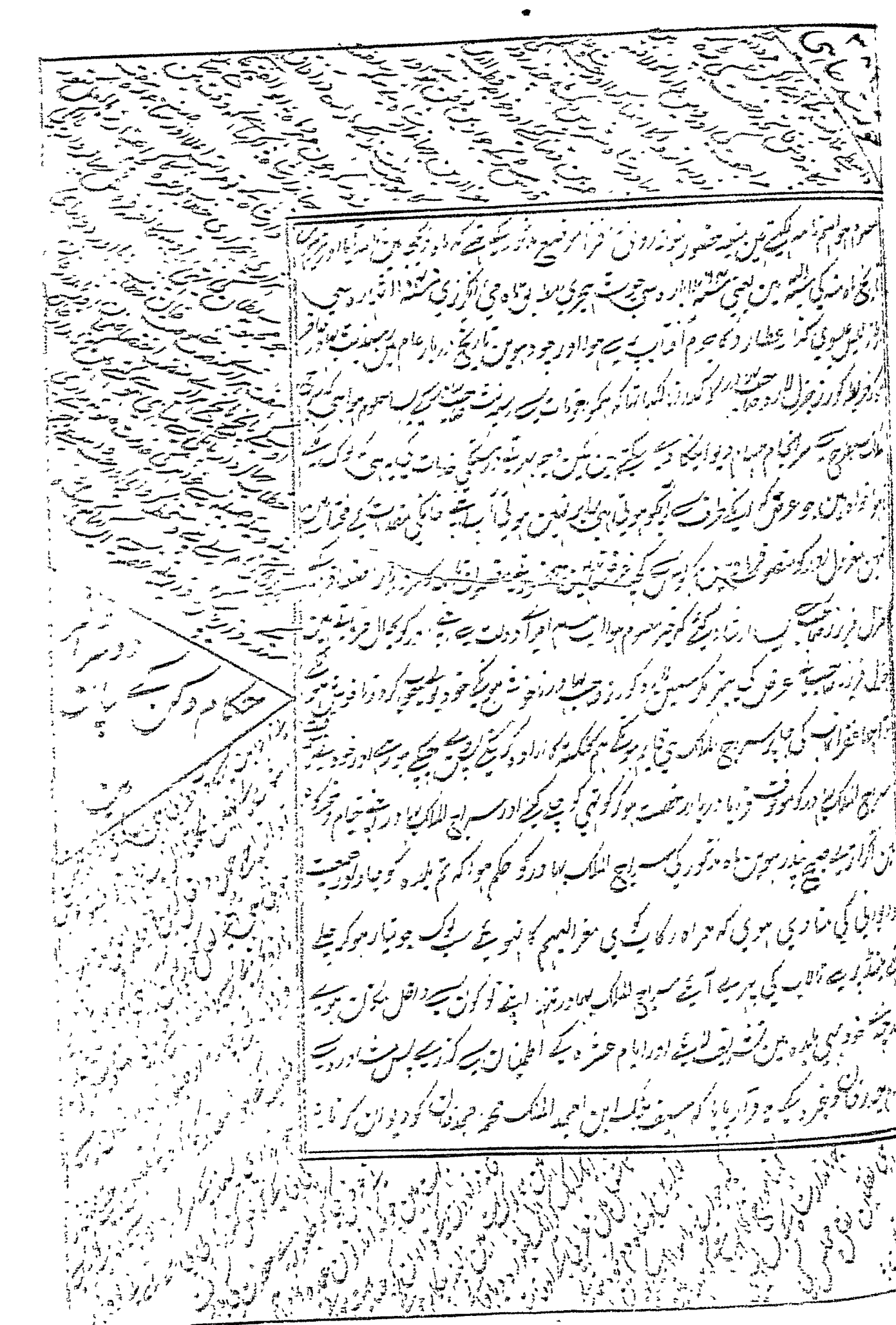

دوسرا

حکام دکن کے بیان میں

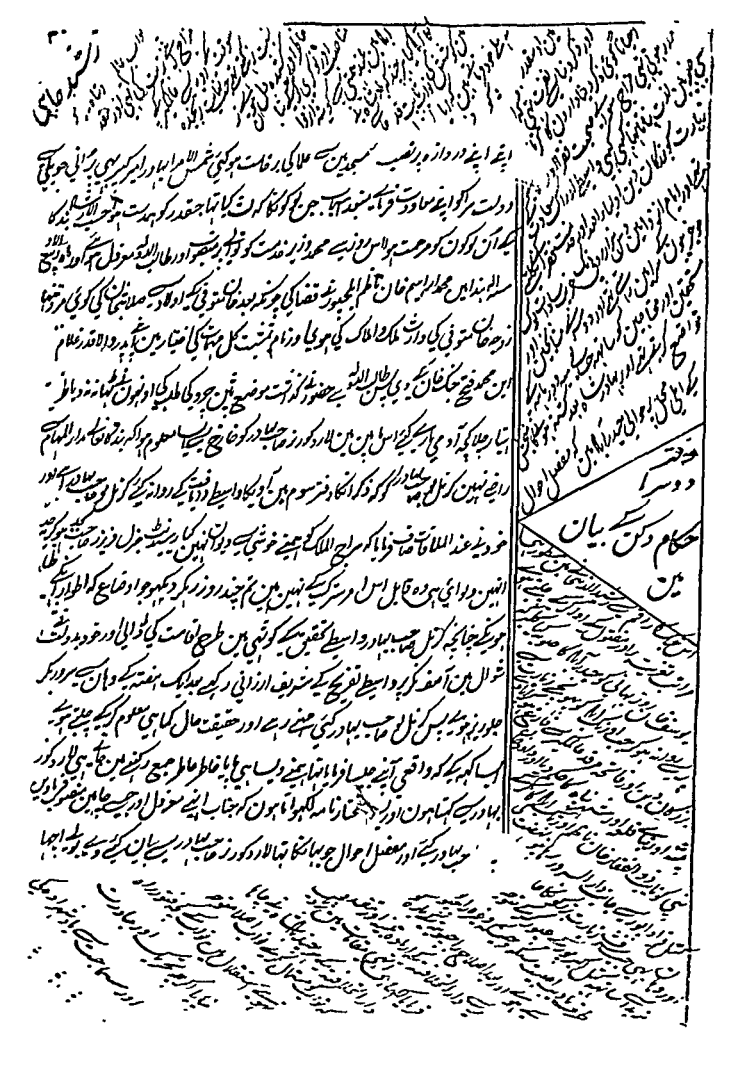

خود بدولت مناسب جانے فرار کر عرضی دیدی شمس الامرا بہادر امیر کبیر نے دوسرے آدمی
امتیازی پنجے بہان کہ شیخ محمد مقیم اور محمد صادق کو بھیجا کہ جمیع مقدمات کا ذمہ اپنا فرار کتب علماء دین
سراج الملک بہادر نے بھی معاونت اسطے رفع فساد کے ایک اقرار نامہ اس مضمون کا زد علماء دین
کہ جسکا رجمہ بندی بھی رجمہ اقرار نامہ سراج الملک بہادر کا علماء اہل سنت و جماعت سے انہوں نے عام دیا تھا
جو شخص کہ علت جرم سب صحابہ رضی اللہ عنہم سے گرفتار ہوئے ہیں اور بعد اسکے گرفتار ہونگے تو امیر دار القضا
جاوینگے اور آٹھ اکیسویں تاریخ رمضان مبارک کی از تخت حضرت علی کرم اللہ وجہہ کی اور روز عاشورہ عالم پل
اور علاوہ یتیمان اور ساتھویں تاریخ محرم الحرام کی پنجہ حضرت عباس شہید رضی اللہ عنہم نکالنا موقوف کیا جاوینگا اور
اس باتین جملکا ان لوگوں نے لیا جاویگا اور احکامات جا بجا چسپیدہ ہونگے کہ اگر آئندہ کسیسے ایسی
ہوکی خون اسکا ہدر ہوگا انہی چنانچہ بعد اسکے شمس الامرا بہادر امیر کبیر اس کو معروضہ کیا خود نے
انہی کو ارشاد کیا پھر بہادر محترم الیہم نے پروانگی کو توال کی جاہی کہ کے حکم ہوتا ہی چونکہ محمد وزیر استدعا حاضر
دربار ہونے فرمایا کہ بالفعل انہی کو مامور کر دیجئے اسکے شمس الامرا بہادر امیر کبیر نے روبرو بر خاست کر کے نشستگاہ
انہی آئے اور نیلسر رکھے اور محمد وزیر کو بلوا کر حکم منادی کا دیا محمد وزیر بر موجب فرمانے ندر سر فراز نکی جناب امیر
اور عمدۃ الملک محمد رفیع الدینخان بہادر اور اقتدار الملک محمد رشید الدینخان بہادر کو دیگر دیوان عام سلامت
کشور خدیو جہان پناہ سے نکلے اور بلدہ میں ہر چہار سو منادی امن کی دی افضال الہی چونکہ شامل حال تھا
رفع فساد ہوا تمام رفاض شیرینی منگوا کر اپنے اپنے گھر میں ختم صحابہ کا دلوایئے اور اقرار حنفی مذہب
کیئے اور دم چہار یار کا مارے اور ایک ایک جھنڈی ایک ایک صحابہ کے نام سے سبز رنگ

دوسرا فقرہ

حکام دکن کے بیان

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان

میں

الکتا ہوے شمس الامرا بہادر امیر کبیر نے بھی خبر اجماع کی سنکر بعد دس بجے دن دفعتہ بکھ خاصہ تمامل فرما کر بیچ عجلہ
الملک محمد رفیع الدین بہادر اور اقتدار الملک محمد رشید الدین خان بہادر حاضر دربار سرکار السلام بلدہ ہوکر چہار طرف
سے غوغا نہا آہین بہت شیعہ نکل کے اور بہت سے اپنے اپنے مکانوں میں دروازے بند کر کے بیٹھ رہے بعد ہار بشیر
پرسی صاحب داروغہ مکہ مسجد مذہب اثنا عشریہ رکھتا ہوا اور اوقت حاضر مسجد مذکور کے کوٹنے جو کچھ کہا ہے جوابدہ ازروے
عام تو نہا جہت بڑھ کر شرف ساکھ ہوی کوٹنے تلوار سے اول اسکو مجروح کر دیا بعد اور لوگوں نے زخمی کر کے
کاٹ ڈالا اور کچھ دروازہ میں کہ مسجد کے لگد کوب علاقی میں پھینکدیا پس عصر کے وقت ایک غلام مرزا عباس
مرتبہ خوان کا شاہ علی بنڈہ پر لوگوں نے اہل سنت وجماعت کے بحث کر کے کہ میں آپکے کہنے سے کیا تھا یہ بھی
یہ بھی اندر ہو گئے وہاں چند نفر جو بیٹھے ہوے تھے انہوں نے تلواریں سونت کر دو تین آدمی کو انہیں کر زخمی کر دیے
پس گر دونوں مجروح ایسی حالت سے خون پکتا ہوا جو کہ مسجد کو راہی ہوے پھر کیا تھا بلوہ خاص و عام
کا ہوا ہر چہار طرف سے کہر کو مرزا مذکور کے مرکز وار کہیرا اور ادراک لگا دی بعضے در و لنہ توڑ کر
اور بعضے دیوار میں پھاند پھاند کر در آیے ہر دہ چودہ آدمی مرد انکے مکانہیں جو اسلام موجود تھے
مار ڈالے ایک شخص میر وارث علی نام نہریں آ بروان کے ہو کر صحیح وسالم نکل گیا اور ایک شخص دزیر خان نام
سیدی تھا جو نکہ اسکی قضا نہی دہو کہیں آنے ہی لوگوں کے ہاتھ مارا گیا پس زنانے کے مکان پر تو ڑ کی
مرزا نے بھی سروجی پکڑ کر در چار کو مجروح کیا اور جب سروجی فوت کئی چھرے سے اڑا مارا آخر کار پھر
کے مرزا عباس کا قتل ہوا سب عجوبہ نہیں بہا سب کہیں آپ بات کیا ایک تو کام اسکا نوجوان زخمی ہو کر بچہ رہا
متصل ہے کہ پیر رضا علی داروغہ توشکخانہ سرکار عالی کے لوگ حملہ آور ہوے آدمی تو وہاں کے بھاگ گئے

دوسرا فقرہ

دوسرا فقرہ جکام وگن کے پاہین

آوری ہوی مقاسب سوا ایرکے سراج الملک بادر ہی بستور اپنی مثل پر آزاد کے مشہور خوبیت رسا صحیح خوبی زبردست
معز الیہم سے کہلایا کہ تم بلدہ کو جاؤ پس دو پہر ورکے دو بجے کہہ چلے آئے اور حضور شہ عید اضحی یہی وہ ہیں کی اور
واسطے نذر کے بہادر معز الیہم کو ادا کیا سنو کیا ہیں تاریخ نجیکی دروازہ بیش پر پرہ کے داخل اپنی جیل کی
اور ۲۶ بارہ سیی بیچ ہیں ہیچ ماہ محرم الحرام کے پر انوار جنگ کا مسلح ہو تر از کا علانیہ شروع کیا ہیں صحی
کا ہر چند کہ انے آیا بلکہ رویر دو کو توال کے لیکا اور کیفیت اسکی بیان کی کو توال نے جاہیں کا کہ ایسا جواب کا کہی
دس روز عشرہ کہ وہ کیے کہہ کہتے ہیں ہم کا بیکو نتیجے کہ تیرہ سو سینتالیس تاریخ نواز ہیں علم حضرت جاہیں صحی
عنہ کی جہات کنیں نا عاقبت اندیش چند اشخاص نے شیعہ مذہب کے پس ہیچ کے سراسر زبان پر اپنی جاری کیا اور طلب علیحدہ
کیے اتفاقاً اسمجا حاضر تھے سنکر بموجب شریف کے جواب عرض کیا گروہ بزرگ تر قابل لعین نہیں ہیں آخر عرض
طرفا جمع کر کیلی بجرد اسکے جوانان کو توالی نے اکر کر طوق در بجر کر دیا ہیں اہل علا طلب کیے بعد فرمنے
شاہ الیہ کہ درواز پر امیر دس اور مشایخوں اور مسجد کو نہیں معلوم کہ شہ کا غذ پر مانند اللہ کہ لکا جاب ہیں نکلا
جا بجا لکا جو جا ہو خوف روز تو مرطوع سے کذرا دو ہر گز نہ تھا ہیں تاریخ ۲۲ شنبہ کو اسدن دو بجے انجم
شناسوں نے تحویل آفتاب سے اول صدی ہیں تھی اور وہ روز اقصر النہار تھا چار گھڑی دن چڑھے مولوی
ابراہیم نے کہ مسجد ہیں مہتمد الاسلام کا لاکر سنہا دکیا فرمند نا مولانا حضرت سعد اللہ خاں صاحب اللہم متع
المسلمین بطول حیاتہ وضاعف درجتہ المؤمنین بطول بقائہ اور مولوی محمد حسین اور مولوی عبد الرحیم اور
بار خاص موسے صاحب قادر قدس سرہ مع شریعت پناہ فاضی بلدہ مسجد دلاور علی جملہ علما و اہل تش
الزجمع ہو سے پس عام دندار جوق جوق مسلح ہو کر ہر ہر محلہ اور ہر ہر پورہ سے کہ مسجد ہیں اگر

دوسرا

دکن کے بیان میں

دفتر دوسرا
حکام دکن کے بیان میں

بکے محمد مرسل دوم محی الدین نہ رہے بنا ہیں ہیکے بیدار غفار بھی اور رکن ہیں اسم شریف کے اسکے علی الدوام
انہیں سے لیے رہے سروکار نہ غالب اور ہیں کہ ناہوں یار یاب ہیں حضور قلب سے آپ کہیں بکار یکار خدا گر
کہ دوشادیکا اب بنے دولہ عروس کو نظر آئے ہیکے زیب کنار اور اسکے بچو لکھا ہو رسم بسم خوانی طفل اصد
مختار وحیدر کرار رضہ اسیطرح ہیں ہر ایک دیکے تہنیت کی نذر نہ ہیطرح سے پڑھے ہجر آنکہ اختصار اور جو ہیں ہیں بعقال
سنہ الیہ ہیں عظم الملک محمد بدر الدین خان بہادر واسیطے حج زیارت حرمین الشریفین زادہما اللہ شرفا کلیدہ ہے نفقت
فراغ سفر اسکے پندرہوں تاریخ دیقعدہ کی سنہ رواں ہیں شیر الملک محمد سلطان الدین خان بہادر ہیں شہاہیں عزا ہان
کلشن بقا کیے ہوئے اور بیچ محمد زینت اورنگ فاضی پور ہیکہ رہتی اسکے ایک دیول تھا اور اہل اسلام نے
اسکو بنت کر ہی اسکے لیے بنیر علی کی توڑ کر خاک سیکہ برابر کیا تھا جیسا کہ ایاط فرا سکے ہو چکا ہی اور تمنا ہی
کہ اسجا پر مسجد بنا ہو پس اسمتدعا سے مولوی صاحب موصوف کی سنہ الیہ ہیں عمدۃ الملک محمد رفیع الدین خان بہادر نے چار ہزار روپے دیکے
مسجد عالیشان بنوا کر سہ بنت امداد فرمائی چنانچہ نام اسکا مسجد بنت اسلام ہی اور اسکا تاریخ خانہ خدا اور ماہ جمادی
الاول سنہ ۱۲۶۲ بارہ سو باسٹھ ہیں شدت سے ہیضہ وبائی کی ساکنان شہر کو تماشا سے قیامت دکھلائی دیا
حتی کہ ارباب سنجن نہ دربار اسکے اشت پر دا زان کہیں اللہم احفظنا من کل بلاء الدنیا والاخرۃ
اس عرصہ ہیں سراج الملک بہادر نے بہ سیدنت جنرل فریزر صاحب بہادر سے ایسی موافقت بہم
پہنچائی کہ وہ اسطے تحصیل امر دیوانی معز الیہم کی سعی پر انکی کیے اور لارڈ کورنر صاحب بہادر سے سفارش
چاہی لارڈ کورنر صاحب بہادر نے بہ سبب ایما رسیدنت صاحب بہادر کے نامہ حضور کو لکھا کہ آپ فقط بیشکار ہی سے
کام لیتے ہیں دیوان کا ہونا مناسب ہے کسو کو خدمت مذکورہ پر سرفراز فرما حضور مطالبہ سے اسکے جان کیے

دوسرا وعظ

احکام دکن کے بیان ہیں

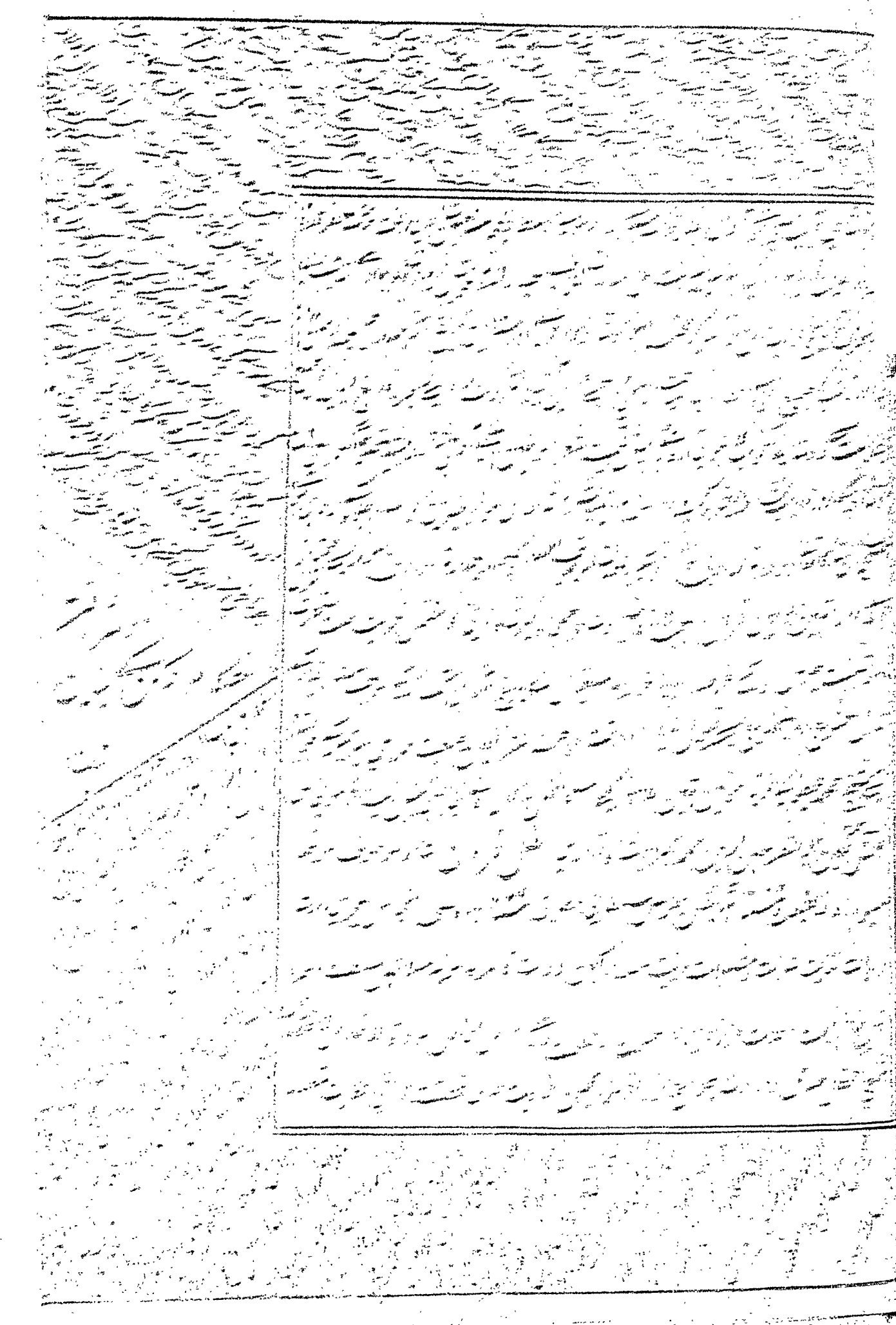

دوسرا

حکام دکن کے بیان

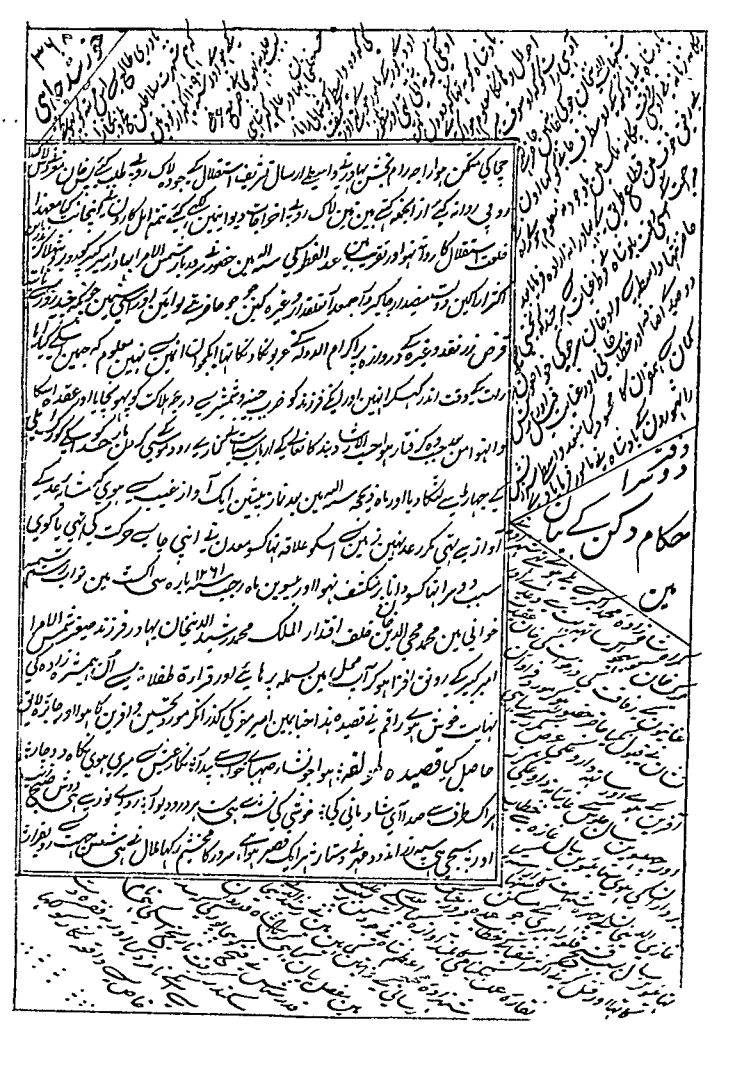

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

میں

دوسرا دکن

حکام دکن کے بیان

میں

اور صمصام کرا اور اکثر عربوں اور پٹھانوں کو اور منصبوں کو خانی اور جسکی سے سرفراز کرکے
پندرہویں ربیع الاول ۱۱۲۵ھ میں اقتدار الملک محمد رشید الدین خان بہادر کو جب بطن سے جلد اور
بارگاہ سکندر جاہ بہادر کے محمد محی الدین خان بہادر عرف شہلی جنا پیدا ہوئے تقریب میں جلد اور
صدوح شریف زربفت زنانی کہکر ہمشیرزادہ کو اپنے مشابہ کئے اور ایک کلغی شرپیچ جامع جیغہ
اور سراوپیچ کو لگائے اور یہ فرمایئے کہ جو چک کا ہے اور دو نگین لعل اور جواہر مرصع عطا
ہو جاتی ہے بستور شہر جمادی الاول سنہ ۱۱۲۵ھ میں ہیضہ کی
آدمی فرقہ ہنود سے ہو جیادہ مسترده وف سکنہ بجا بلدہ ہوتے ہر کوچہ و بازار سے گذر کر جہاں
جہاں کہ دیول ہی جانا اور پوجا ماتا کی کرنی اختیار کیئے ایکدن مسلمانوں کو توفیق جو دوچار
مقام پر سرراہ جوات کر کے ستان پرستش کا لوٹ لیا بستور جس محلہ میں کہ اقامہ ہوتا ہے
وہاں ہی ایکدیول بنا اہل اسلام نے چند اطراف و جوانب کے اعانت سے مولوی شیر علی کی کنامہ نگار عرف نجو
علم منطق الخ دیکھا ہی حد کر کے دیول مذکور کو توڑ ڈالا اور اسجا کھڑے ہو کر اذان کہی ہندو بیٹھ جا
اسکا انتقام کریں ہمارا جد چند ولعل نے پاس اسلام کا کیا اور انہیں کلمہ و کلمای احمد صد اسرور
وہ سنہ ۱۱۲۵ھ ہنوز موقوف ہی اور سنہ ۱۱۲۵ بارہ سو اثنا ونہین ہمارا جد چند ولعل نے جو کہ تحواہ
جا ویہا در کی جب سے پیر زار در دلی ما ہوار کے چہرہ کی تہی سبب کہ کر تلقہ کاری ہو کلی کی
غرہ صفر ۱۱۲۵ھ بارہ سو پچاس میں ایکد مدار تارا کلان مغرب طرف مایل جو نوبنگلے تا کہ راس
غرب اور اوب قریب نصف النہار بلدہ کے مرئی ہوتی تہی اور دائمی اسکی طرف مشرق کے

دوسرا دفتر

احکام دکن کے بیان

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان میں

دوسرا

حکام دکن کے بیان

ایک ہی دن بلند نماز معہ رکب رکھیں ناپاس اور جواہر پہنے ہوئے آئے حضور محل میں دیوانخانہ میں زیارتگاہ
تشریف فرما ہوئے بار عام ہوا واضح ہو کہ ہر تفصیل علیحدہ بار عرض ہمراہ شاہ وقت مجلس ہوئی چونکہ
تہنیت کے حاضر نہ ہوئے تھے بلکہ سابق سے کہ بارہ برس کا عرصہ گذرا تھا ملاقات نہ ہوئی تھی اس روز احترام
ملاقات کے کامیاب ہوئے اور نذر گذرانی کہتے ہیں کہ سورت کے محل انگلیف سوم اسکے جو مقرری ہیں وسیط
رو الدولہ کے سودی کیے حضور بند ایک لاکھ اسکے معاملہ کا نصرو الملک بہادر کو عنایت کیے کہ لکھیں بہ تفصیل علیحدہ
کے بانده دیں چنانچہ موجب امر شاہ نہ کہ فرمان واجب الاذعان لکھ دیا گیا اور رخصتی مجلس میں کہ ایک ہمراہ کا نصرو الدولہ بہادر
اور ایک ذوالفقار الدولہ بہادر کو خلعت فاخرہ اور برخاست کی اور ستہ الدین دربار کی ہولوں اور جواہر کے تفصیل
کاردان کہ رجوعہ دفتر بخشی گری ہوئی چونکہ غایت الہی شامل حال تھی جلد اس تردد سے خلاصی پائی اور اتہاد حسن
محرم کو قریب نصف النہار ۱۱ بجے بیس ہاتھی اور بیلوں اور عربوں کا ایک جلگان چیس بار شتاب کے دیکھ
تماشا کیا کہ قریب ہو کر نثار چلا اور یہاں تک تعظیم رہا ہو کہ تمام بلدہ میں بجز دس تماشا اس خبر کے جہان
جہان عرب اور روسیلے ایک جانب تیغ زنی اور خنجر کشی اختیار کی پس ہر کہ چند بار ان پر ظفر یافتہ
قتل سے لاکھوں مقتولوں کی لگد کوب ہیں تماشا بینوں کے تہی بعد صلح کی عرب کو انعام دے رخصت کیا
معقول سرکار ہیں دیکر روسیلوں کا اخراج کروایا اور آپکا بیمار ہے اور انکو مغلوب کیا اور اندا ۱۲۵
بارہ سی تین ہیں سہ پہر کے وقت بے موسم مینہ برسا اور ایسی ٹرک ریزی ہوئی کہ دیدہ نہ شنید
چنانچہ بیرون بلدہ زیر دیوار ایامی محل کے ایک چاہ بچہ تھا اسمیں بسبب سیلان ہر چہار سمت کے
اس قدر کار فراہم ہوئے تھے کہ قریب ہیں کز انتفاع کے بستہ ہو گئے تھے

مملکت معلقہ انجناب موجب سرور و واسطہ فرید انبساط نا محصور خاطر اطہر والا گردید دربارہ درخواست
خطاب و القاب بدستور پدر خود کہ بعرض عرض مندگان اقدس اعلی رسانیدہ بود نظر بقدیم بندگی و جدید
تلبد سورت الارادت باقتضائے فرط لفصلات خسروانی کہ نمونہ فیوضات ربانی است بالقاب و خطابہا سرورانی پدری
فرمودہ توجہ سلطانی الفاظی چند زاید بر آن در جلدی دیگر بندگی الفرمند خاص و افی اختصاص نمودہ سرفراز و ممتاز
گردانیدہ لہم باید کہ مراسم الارادت شکر و سپاس این مراحم بیقیاس و مکارم افزون از قیاس بسرود و بدست پرستش فدویت بتقدیم
رسانند مبلغ یکصد و یک مہر نذر بسیج مرواریدہ بتفصیلے کہ بر فرد علحدہ مرقوم آمدہ بحضور نظر کرامت منظر اقدس گذشت
کہ بفرط تفضلات خسروانی بشرف قبول موصول گشت لازمہ رسوخ فدویت و صدق بخانہ زادی آنکہ مدام
و علی الدوام عرایض رسوخیت وارادت انتسام خود بحضور ساطع النور ارسال میمودہ باشند و توجہات خاص مادیت
و اقبال را قرین حال فدویت اشتمال خود داوز افزون ابد مقرون دانند انتہی ۔ اورنگ زیب کہ بہی جانا چاہئے اول
الاراکین السلطنت ۔ فقرہ جہانبانی بفرد واسطہ بندگانی کہ زمان بذا ہین خاص فرمایا ہی باقی مدستور سابق ہین
شہ ۱۲ بارہ سی بجا سہین عمدۃ الدولہ محمد رفیع الدینخان بہادر بنفس نفیس خود متوجہ ہوکر ایک کتاب علم بصرہ مین مسمی
رفیع البصر تالیف کارباب فرنگ ایل فرنگ کے زبان انگریزی سے زبان فارسی مین لائے اور فوائد بندگان خدا کے
حصول اکر طلبا کو انعام فرمائے مادہ تاریخ اسکا فیض رفیع ہی اور اسی سنہ مین صاحبزادون سے مغفرت منزل کے قطب الدولہ
امیر محمود علیخان بہادر بسبب جہان فانی کو بدرود کیا اور سنہ ۱۲ بارہ سی ارکان دین مہار اجہ جگدیو لی بہادر راجہ
رندر پرساد این راجہ بالا پرشاد کی شادی کی حضور اور جہان پرور یکم صاحبہ اور جمال النسا بیگم صاحبہ
مع جمیع خدمہ محل روشن افزا ہوے جب راجہ صاحب تمام صاحبزادون کو بہی مغفرت منزل کے دعوت کی تہی

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

ابتدا اول سال جلوس
حکومت چار سال
نواب نشاط الدولہ
دوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب افضل الدولہ
سوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہارم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پنجم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
ششم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
ہفتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
ہشتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
نہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
دہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
یازدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
دوازدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
سیزدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہاردہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پانزدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
شانزدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
ہفدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
ہجدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
نوزدہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
بیستم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
بیست و یکم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
بیست و دوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
بیست و سوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
بیست و چہارم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
بیست و پنجم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
بیست و ششم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
بیست و ہفتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
بیست و ہشتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
بیست و نہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
سیم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
سی و یکم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
سی و دوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
سی و سوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
سی و چہارم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
سی و پنجم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
سی و ششم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
سی و ہفتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
سی و ہشتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
سی و نہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہلم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
چہل و یکم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہل و دوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
چہل و سوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہل و چہارم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
چہل و پنجم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہل و ششم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
چہل و ہفتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
چہل و ہشتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
چہل و نہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
پنجاہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پنجاہ و یکم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
پنجاہ و دوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پنجاہ و سوم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
پنجاہ و چہارم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پنجاہ و پنجم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
پنجاہ و ششم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پنجاہ و ہفتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ
پنجاہ و ہشتم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب ناصر الدولہ
پنجاہ و نہم سال جلوس
حکومت بیس سال
نواب سکندر جاہ

سرانجام مهمات سلطانی متکفل انعام عنبر سرآت جهانبانی منبع حبب الفیاض الاکرام مستدام الفواضح واحترام

اوردن التعرف علی الاطلاق مرجع الامراء بالاراده والاستحقاق موسس الارکان دولت صاحبقرانی متوم

اجهان دوده‌ی کورکانی فرزند مرتبت بلند جگر گوشه‌ی کیان پیوند مظفر الممالک نظام الدوله افضل الاراکین

السلطنه آصفیاه میرزا فتحعلیخان بهادر فتح خاک سپهر لاجاره وفادار بستر دولت سلطانی مظهر

مرسله انفرز مند سعادتمند بدرگاه خواقین سجده گاه که مرجع و مآب جهان و جهانیانست رسیده مقرون رسوخ محبت

محتوی بکمال صدق و ارادت و فور سوخ قدوت و شور و طاعت راسخ مهر و اخلاص و افر گوهر و دیعت ازلی که تفصلا

علی الخصوص تفصلات بلاغات حضرت دانی خانه زادی که ورود الاراده اوقات بصداقت دل عقیدت بانجناب نگی

عتاب سلاله ارجمند بتبل از بین مدخل الجبر فرسانیده اند که در سوانح عالم حکمات هر چیز ازلی واراده

ازرده جنب منصفه شهود و سکر زیر نیست چنانچه درین ایام مقتضای قضاء قدر از شمال والا آن ایالت

نرست ازین سرگانی لعالم جاود انی بوقوع رسیده بدرفتن این واقعه حسرت انتباه واصغای

این سانحه کدورت افزا خصوص از انگذر چنین خانه زاد صداقت نهاد طالبه و کده و پیر اوقین

نیز اقدس گشته زیاده از تحریر آنست از انجا که احدی از آحاد موجودات فرد نگزیر از افراد کائنات را از

رضایات الهی چاره و گریز نیست رضا بقضا در داده و دست بحبل المتین صبر و شکیبائی زده سلامتی ذات

اقدس بادشاه را که سلامتی جهان و جهانیان دران مضمرست از جناب الهی مسئلت و از کمین

بودن آل فرزند ارجمند بر وساده کوردنی پدری خود در تمشیت سامان و انتظام والتیام مهام

اکثر تماشای قریب اسی کے آدمی جلکر خاک سیاہ برابر ہوگئے وسط دیکھہ سید الدین شادی رفعت جنگ معظم الدولہ
محمد بدر الدین خان بہادر کی میر کبیر بنت علی اللہ خان المخاطب بعبد الدولہ خوشی فرید و خان بہادر سے ترتیب دی
سولہویں تاریخ نواب روشن اختر ہوکر محتشم الہم کو شاد کام فرمایا اور سترویں تاریخ دنکو مہما رائے بیعد و لعل بہادر
کی اور رخصت کیے جمیع امرائے عظام کی ضیافت اچھی طرح سے علیحدہ علیحدہ کی اکثر لوگ العام سے خرقہ فاخرہ عالیہ کا جمیع
کیے بہت دوشالے کمخواب کلابتونی دوپٹے بیش قیمت شعرا مورخین پہلے آدمی تاکر دیئے خصوصاً ہمراہی ہیں
نوشاہ کے اور ارباب نشاط وغیرہ کو بلائے اور دل ہر ایک لشکر کا شاد ان ہوا بائیسویں کو رسوم جلوہ کی دوی گئی
اسی سال بند کا تعلقہ دو دو ہزار روپی اضافہ کرکے برادران موصوف الصدر کو چہار چہار ہزار روپی ماہوار سے ممتاز
فرمایا اور انہیں دنوں فرمان واجب الاذعان بادشاہ جمجاہ اکبر شاہ ثانی کا متضمن تعزیت رحلت متعرفت
اور تہنیت جلوس نواب غفر مآب پایا خود نے استقبال اسکا بانع لنکم ملی تک کرکے بموجب دستور قدیم کے
کمال خشوع اور خضوع سے قبول فرمایا اور وقت مراجعت شہزادین جمعیت ہمراہی امیر کبیر کے جو اہتمام
سے شیخ محمد عظیم کے نوشتا ہوئیں تھیں ملاحظہ کرکے اسجا نقل بندگان عالی کی بھی بخیل زیب رقم ہوتی ہے
نقش نگین ابو النصر معین الدین محمد اکبر بادشاہ غازی نقل فرمان شاہ موصوف سورخہ
سیوم ماہ ذیقعدہ ۱۲۴۹ بارہ سی انچاس ہجری مارت
ولایات نزہت شوکت و شہامت عزیمت مسند ارایکین دولت قاہرہ موئید سلاطین سلطنت باہرہ
مقصد خاتم الہمت و جلالت مرکز دایرہ حشمت و عظمت قدوۂ خاص الخاص عمدۂ الاخلاص الاختصاص
تمیع محفل صدق و ارادت چراغ افروز انجمن فدویت عالی فطنت وافی فطرت متعہد

دوسرا دفتر

احکام دکن کے بیان

میں

دوسرے حکام دکن کے بیان میں

شاہ علی بندہ سلطان شاہی چوکہ چار مینار وغیرہ میں خوبی ہے اور پہلی بہت آدمی طرفین سے کشتہ ہوئے اکثر کہہ چلائے کہ بہت مشکل آخر کار عرب غالب ہے اور بہادر جیتے ولیل نے سیکھوں کشتہ ہوئے

سنہ ۱۰۳۵ھ

سید نور الحسین الملقب بہ قطب الاصفیا حضرت سید نور الاصفیا صاحب

جوکہ خان تربت اور دیوانی کی بعد حیات مرحوم قصبہ اختیار میں مہما چند دلیل کے تھی بندرگاہ ہے جا

رہی اور خلعت خدمت مذکور کا فرزندوں کے بہادر مرحوم نہ ہوا اور اسی سال بابان کی

سبب سے بلدہ میں قحط عظیم ہوا اور اس قحط میں ایکدن روپیلوں نے دو پہر کے وقت میں بازار کی لوٹ لیں اور

مذکور میں ایک ارجہ الاس کا مارا شدید وزن میں پانچ تولہ آسٹھ ماشہ کا قصبہ جنت بوں

داخل سرکار دولتدار کا ہوا جو پرگنہ بلدہ اور بیکم بازار وغیرہ

ہزار روپے عرض دریگ بلکہ عجائبات یوں تمام ست عدد دیتیاں کہ لیں تیار کر کے

طور کا بلہ نور اور ناچیز معلوم ہو موجود ضلع انکا رجیہ پڑ لیکا پانا اور اٹھوں سنہ ۱۰۳۶ھ

ہیں فصلت الفاکم حاشیہ کہ مراد حقیقی والدہ ماجدہ حضور عالی کی راہی عالم بقا کی ہوئیں اور واہ رہے

ہیچ جو راہ انوار جوک سے شکست ہیں پسر بندہ علیخان ابن محمد عظم خانکی بسبب تغافل اور عدم احتیاط

ارباب انتظام کے چنگاری ہوائی کی کر کے سید انتیاری کے سلک اٹھے اور شرارہ ان کے اکثر

کی بخشہ دوکان کو اک لک کئی ہمین جو لوک نقارہ کنان بیٹھے ہوئے تھے اور سو ایکے

دفتر دوسرا

احکام دکن کے بیان میں

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان

دوسرا دفتر

احکام وکن کے بیان میں

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان میں

دوسرا حکام دکن سے بیانہین

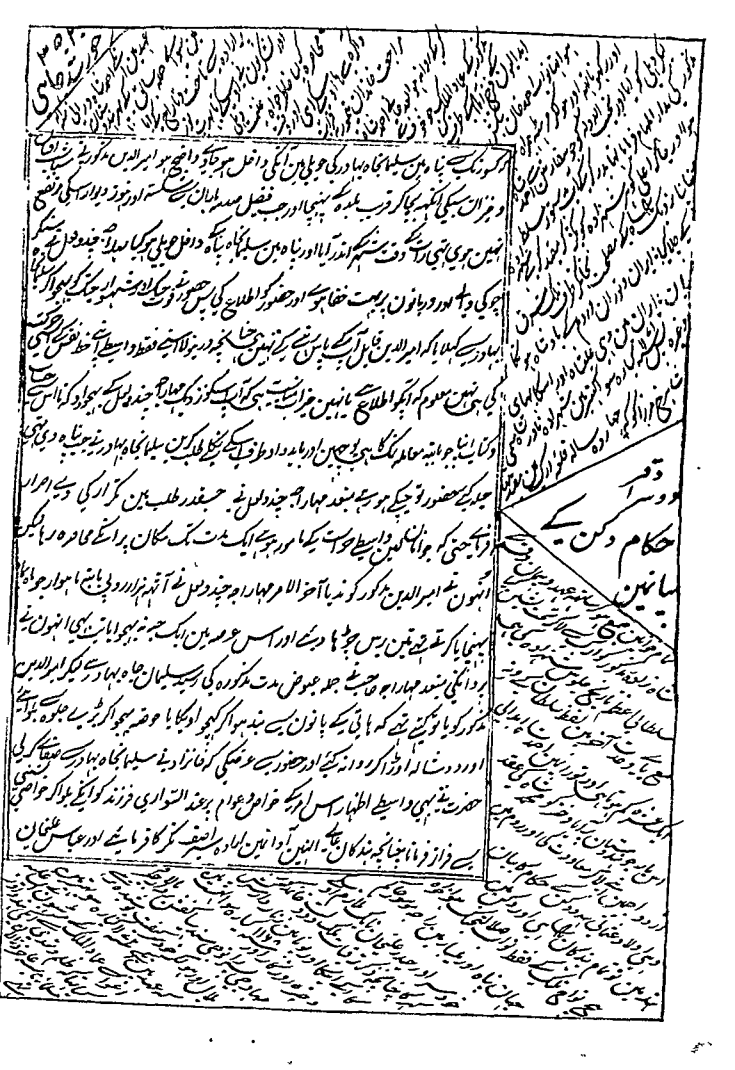

دوسرا حکام دکن کے بیان

دوسرا
حکام دکن
میں

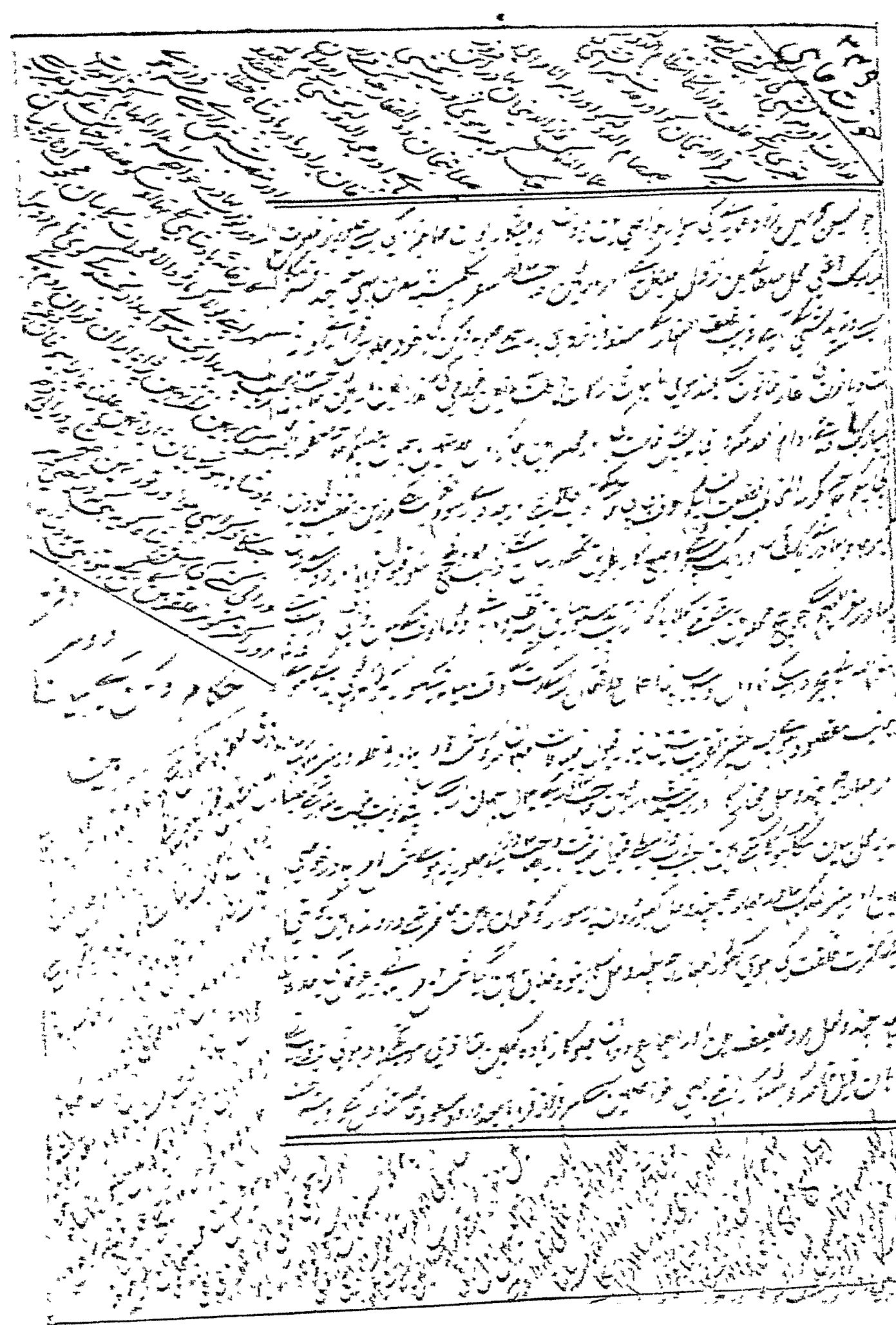

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

میں

خبر آئی کہ کمال النسا بیگم صاحبہ ادھوری سے خرامان کلشن جاوید کے ہوئے بمقدمہ سنہ الہ بن صبیہ کلان شمس الامرا
بہادر کی رحلت کین اخر سنہ روان ستروین ذی قعدہ کو روز جمعہ شدید مرض حسبا کے نواب صاحب کے تشریف فرما
خلد برین کے ہوئے مادہ تاریخ ہے نکر دحیف سکندر سپند آنجہات دفن نواب کا صحن مکہ مسجد مین بازو رجیدہ
ماجدہ عمدہ بیگم صاحبہ کے ہی قرار و جالی مثل مرقد غفرانمآب کے سنگ مرمر کی تیار کرکے کی لقب بعد وفات نواب کا
مغفرت منزل ہی وقت انتقال نواب کے نو صاحبزادے تھے جناب فلک مقام مالک رقاب زمان اعظم و معظم ارایش سادہ
سلطنت ایالت و اہبت مرتب ظہیر الدولہ میر فرخندہ علیخان بہادر صمصام الدولہ میر شیر الدین علیخان بہادر مبارز الدولہ میر حیدر
علیخان بہادر میر تفضل علیخان عرف میر باشاہ میر منور علیخان بہادر کہ راقم خدمت والا مین انکی درس کتابین علم ریاضی
لین ہر روز بطور درس کے گذارتی کیا ہی اور میر ذوالفقار علیخان بہادر اور میر محمود علیخان اور میر داور علیخان بہادر اور میر فتح
علیخان بہادر آتہہ صاحبزادیان جمال النسا بیگم صاحبہ معظمہ مکرمہ غفور النسا بیگم نامدار النسا بیگم بخت افروز بیگم سلطان النسا
بیگم صاحبہ نور النور بیگم حشمت النسا بیگم صاحبہ نور جہان بیگم اور جانا چاہیے کہ جمال النسا بیگم صاحبہ مغفورہ اور کمال النسا بیگم صاحبہ مرحومہ
اور ناصر دین میان صاحبان و تمکین ناصر الدولہ میر فرخندہ علیخان بہادر اور صمصام الدولہ بہادر اور مبارز الدولہ بہادر
بترتیب بطن مظہر سے فضیلت النسا بیگم صاحبہ مرحومہ کے ہین اور غفور النسا بیگم اور نامدار النسا بیگم اور میر تفضل
علیخان بہادر رحم اقدس سے جہان بانو بیگم صاحبہ کے ہین اور بخت افروز بیگم اور میر محمود علیخان بہادر
بشکم سے رفعت النسا بیگم کے اور باقی امہات جدا گانہ سے اور یہ بھی جانا چاہیے کہ شادیان نامدار النسا بیگم
سلطان النسا بیگم صاحبہ نور افروز بیگم حشمت النسا بیگم صاحبہ کین بعد نواب مغفرت منزل کے عہد سعادت مہد مین
ظہیر الدولہ بہادر خلد اللہ ملکہ کے ہوئی ہین چنانچہ مذکور ہوگا اور غفور النسا بیگم اور نور جہان بیگم منور نامکتدا

دوسرا ورق

احکام دکن کے

ہی کہ ہین بادشاہ کی ایک
کار اور ایک خبر آصفجاہ بہادر کا
ہین ہی آنا اور اس کا نام اگر قبل ہمارا
حاضر ہی کہ کار ہین
ناچی بندگان خدا کی کہ اسطرح
سرکار آنا مان دیکھ بادشاہ
جہان آباد ہین وہ کہ جو امر
لکھ طاوس اور جواہر کان بہادر
لکھ احتیج کی تفصیل اس اجمال کی اور تین
اس مقال کی یون لکھی ہی چند روز

دوسرا

حکام دکن کے

بیانمیں

قلعہ کو جنگ کرکے فتح کیا اور حصار کو جا بجا توڑ ڈالا پھر بعد ضبط کرنے خاطر خواہ ملک و مال کے اپنے طرف کو
راجہ متوفی کی گدی پر بٹھلا دیا چنانچہ ہنوز راجہ رمانگا اسکے نام قایم ہی اور چونکہ سرکار کمپنی بہادر کی معاونت سے
دلتعمیر کی ہی حصار مذکور بدستور ناقص حسب الارشاد سامی دو دفعہ اکیس اکیس بار افراد جنسی سرہوین کی ورصوبرار میں
محمد صلابتجان بہادر ناظم نے وہاں کے فضا کی ۱۲۴۱ بارہ سی اکتالیس میں شمس الامرا بہادر علم ہندسہ میں ایک
کتاب مسمی بشمس الہندسہ فرانسیسی زبان سے فارسی میں تالیف فرما کر بدربار روانہ کی ہی کہ مادہ تاریخ اسکا
سید نور الاصفیا صاحب زادہ صدر بر آمد یہ ہی یاد شمس الہندسہ مقبول بر اہل کرم اور ماہ رجب ۱۲۴۲ بارہ سی
سیالیس میں جاہدار جا بہادر نے انتقال کیا چونکہ فیما بین آپکے اور سلیمانجاہ بہادر کے موافقت بہت تھی اور دونو برادر
کہ ایکدوسرے کے ہمیشہ آیا جایا کرتے تھے اور حالت بیماری میں بھی واسطے عیادت کے تشریف لے گئے تھے نواب واسطے فاتحہ کے تشریف لے گئے اور بہت
ارشاد کیے چنانچہ جناب مغفرت مآب الیہ مدار المہام جل شانہ عمارت کے سوار رونق افزا ہوئے اور رسومات زیارت کے بموجب ادا کی
معاودت کی بعض ارباب تحریر نے طلوع اختر وزارت الذنب مذکور کا سنہ الہ میں مرقوم کیا ہی ۱۵ ربیع الاول
دو پہر پر چار بجے ۱۲۴۳ بارہ سی تریالیس میں بچہ دولت سرا صاحبزادہ کبیر مرحمت رنا و پسر نامدار الدولہ فرخندہ علیخان بہادر
بچہ فرزند ارجمند سعادت پیوند صاحبزادہ اکرم مرتضیٰ زادہ اکرم امید گاہ امم سپہر رفعت علیخان بہادر لطف عصمت
قباب عفت مآب دلارا نسا بیگم صاحبہ بطن سے تولد پایا اور ماہ رجب میں شمس الامرا بہادر نے اپنے چھوٹے فرزند محمد رشید
الدینخان بہادر کی پہلی شادی جیسہ سے جو آپکے بڑی شان و شوکت اور رنگ و آبرو سے کی خلعت میں
نواب کردون وقار اور جملہ صاحبزادگان ذوالاقتدار کے متعدد خوان لباس فاخر طعام لطیف تازہ اور مفرح جات
بیشمار ازہ کہ در آئین میرانِ شہر اور اشیاز کی آدمیوں کو اپنی سرکار کے معقول طور پر بھیجے اور کل سپاہ حصہ ایک جو

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

کہ ہوئے ان میں کیا کیا بڑے ابتدا سے ان

دوسرا

حکام دکن کے بیان

دوسرا دفتر
حکام دکن کے بیان

طرف شادیخانہ نوشاہ کے روانہ ہوکے اور غرہ جمادی الثانی روز پنجشنبہ قریب دو پہر رات کے بتقریب نشست نوشاہ
صمصام الدولہ بہادر ظفرجنگ کے مکان پر سوار ہوکے اور حسب الارشاد والا شاہزادے دست مبارک سے ساچق بکمال تجمل
بہ حضور پرنور کین باندھا اور آہستہ آہستہ مکان مذکور پر تشریف آوری فرمائی اور رونمائی وغیرہ ملاحظہ فرماکے بڑی دھوم دھام
بندگان عالی کے آنے کی مجلس طرب کی طرف عروس کے دولت سرا میں تشریف لے گئے اور رسمیات قرار پاکے اور بعد حصول
بسعد فرودگاہ پر اکبر جاہ بہادر کی بعد تشریف لیکے باقی رسمیات تمام ہوئی اور بعد عقد و جلوہ وقت صبح
عروس راحت جاں پر دو وقت شمس الامرا بہادر اور میر الملک بہادر لور مہار اچہندو لعل بہادر اور جملہ ارکان
دولت ہمراہ رکاب تھے بالجملہ تین شبہ روز دو شبہ وقت عصر نوشاہ خورشید کلاہ بنا براد آرزو چہم بنی عم رتھ سوار
در خواصین رفعت الملک در دولتخانہ بر طرف عروس تشریف فرما ہوکے اور دامان فرودگاہ میں اکبر جاہ بہادر کی جا
راقم کے رسم نصف شب کو طرف ایوان سرا اپنے معاودت کیے اور جو تہا چالا چونکہ فرزند ارجمند اکبر جاہ بہادر کے دنیا پر
بالجملہ ایسری تاریخ جمعہ کے دن فضل التہا یکم صفر اور نوشاہ آخر روز کو طلعہ کو اکبر جاہ بہادر کے کہ محل
انجاب کا تہا کیے اور بعد ادا آرزسم مشکو مراجعت فرماکے اور پانچوین چالا حضور میں ہوا خود
ہمدزا یک دو چہار مرصع تیس ہزار روپیکا توشا طلو مرحمت فرماکے اور بہو یکم صاحبہ کو جوڑا اور زیور
سر عنایت کیے اور روبرو سے ایک صندوقچہ میں رکھکر اسکو مقفل فرماکے اور کوٹھی اسکی فرزند ارجمند
دولہ بہادر کے حوالے کیے واضح ہو کہ عروس ممدوحہ کو ایک حمل ہوا تہا مگر ساقط ہوا اور اب ازواج
جناب کو اللہ نے دو پسر فرزند بین پندرہ صاحبزادی اور سترہ صاحبزادیاں ازینترہ

پسر اور آتہہ دختر اور سترہ ہذا بین صاحبزادے میر منور علیخان بہادر اور صاحبزادہ

دوسرا

حکام دکن کے بیان

میں

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

تمہاری مفارقت مقدور ہمیں ہو مجھے چاہیں قائم مقام اپنا کریں خدا رزاق ہے ان کے مساعی کی پروا کرے گا جب تک
والدین کی بقید جیتے ہے اولاد بھی حتی الوسع والدہ کی بہبودی میں کوشش و تدبیر میں کمی نہ کرے اور خدا
پرستی میں بیچ اس دو کو اپنی قوم کے اور کیا دیں کہ اس دنیا کے چوکر ہمدرد نوعی کے کرنے مطلع ہیں بلند نامی
مشہور حاتم الدہر نے قصہ دار عصت بنا ہی لقب پایا کیا ہو امرشد کا شاہ راہ دین ہیں کہ سبل متوسل ابتدا ہیں
بیک کو فراغت ہی محرم ربیع الاول ربیع الثانی رجب وغیرہ میں تین سو طعام پکوا کر نیاز کرتی ہے کہ
لوگوں کو کھلا دیا اور آپ بھی ایک لقمہ ہی واسطے اپنے نفس کے گوارا کرنا نہ بعد آخر عمر میں بقدر سو سیر کے گندم
کو دن کو روزہ اور تلاوت قرآن اور ذکر تسبیح و نوافل بعد ادا کے تہجد کے فقط دال چاول پر روش دیکھ کر
زندہ جو رہے ہے ہی بات ہے تو بالکل طاقت جلادت ہو جو چقدر کہ کیا اور عدالت لذیذ اور بس فاخرہ
بسے ضروری ہے سو آپ ہمیشہ پرہیز اور انکار ہی باکمال محتاط اور نہایت قراض الثہوں نوش دسوس
یا رنج محرم الحرام کی تین دن تک ماتم میں جناب امام عبد اللہ الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ کے کیا ہی
موسم سرما کا سخت ہو ایک قطرہ پانی کا نہ پینا اور طہارت کا نہایت خیال کہ اس آدمی جو دیکھے ہے
قدت بیقرار ہو دیکھ کسی کو پانی سو دا سلف وغیرہ کو ہاتھ نہ لگانے دنیا حتی کہ کبھی اس جاڑے کو بھی
نہ اور ایک جمال اس سے اپنے تقرفین نہ لایا جو کہ مزاج تحمل پسند اور طبیعت قناعت نہیں
نبی اللہ تعالیٰ غیب سے حاجت روائی کرتا رہا ہا و جو دی کو اہل قرابت سے متوسل اور
چاہتے ہیں کہ ہم خدمتگاری کریں کہو منظور ہو اخصوصاً انکی والدہ کے معاش سے دوکانوں مراد
ارادہ پر ہو رکمال وہ بھی کبھی ظاہر نہ لایا ہیں کہ نہ چاہا غرض تعریف انکی بیان سے

دفتر دوسرا
مکاتیب دکن کے
بیانین

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

پیدل خستہ و اوارہ ہوکر بڑے بڑے بارہ ہوئیں تاریخ شہر مذکور کی خاندہ کو رشتہ یاراقات کا ماندہ کر خجستہ بنیاد کی پناہ
مقید جب اکبر رسید سدہ عدالت بہادر نے بات چیت کے مع خانمی جمعیت ہمراہی انپی پسر صلابتخان بہادر کو
نابکہ اوارہ ہوگئے اور حفظ جوانہیں جرل کا انتا ضبط ہوا دونو صاحبوں کی ایک کو انہی سرانہ ملازمت حضور
میسر نواب محمد مہتمور خان نبرل والد بزرگوار عاصی کے ہر چند کہ ملازم محمد صلابتخان بہادر کے تھے لیکن سر بفاقت
خربت پای کئی لاعلاج بدون بازدید عاصی کے ہمراہ رکاب محمد فتح جنگ خان کچھ واضح ہو کہ جب قطع
کر محمد فتح جنگ خان خجستہ بنیاد کو پہونچے برادر مہربان اتری راجہ کو بندبخشن بہادر مع فرزندان
واسطے دیدہ اخلاص کے دہان آئے اور بعانقہ کیا اور اپ کہا کہ اشتاک میں بازو نہیں رکستا بہادر
منت لزوم تمہارا تو ت بازو ہوا محمد فتح جنگ خان نے جواب اسکے اپ کہا کہ ہر خاصیت اصیل تواری
کرتے ہیں جسکی کرمیں ہیں اسکے ہیں اور جو امر کہ آپ بہادر نے ارادہ دستگردان خان موصوف دولت برادر
موجب کیے اور ملاقات کی راہ دیجئے بھی جواب عنایت کیا اس پر ہ قراح محمد فتح جنگ خانمان کو اعتدال
اردو دان ہوا کو بندر داخل ہوئے خجستہ بنیاد کے چوتھے مہینہ ماہ ربیع الاول سنہ ۱۲۳۵ ہجری مقدس
انتقال کیے بعد رابعہ کو بندبخشن جو خجستہ بنیاد سے آخر دیجہ چلے تھے بعد عشرہ شریف محرم الحرام سنہ
بارہ سو چھتیس ہن داخل فرخندہ بنیاد ہوکر راجہ جیدو نبل بہادر نے انپنے بھی کام پر ضلعداری
ارکے ہمراہ لیا اور محمد نادر خان کو لکھا جو ملاقات کر لایکہ کہ قصہ کیسے ہوا نہ کہ بیٹھے ہوئے ہمراہ کیا پس ہن
دو چھوڑ دو اور آجاؤ جو تم کہتے ہو تی ہی حکم حضور کا ہی ارسال کرو انہوں نے جواب دیا کہ اول تمنے اپنے تئیں فرمانبردار

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

ہائی حوضہ کا پہنچے سوار ہوکر اس کمترین کو طلب کیے اور آپ بھی وہاں سے قدم رنجہ فرما کے مکہ مسجد میں
تشریف لائے اور خانہ خدا میں بخوص دو دست قدم بوسی سے مشرف ہوئے قدوی پانچ روپے ایک اشرفی نذر دی قبول
فرما کے اور سیسہ پہ کیسہ پہنے لگایا اور آبدیدہ ہوکے بعد حوضہ مذکور میں عاصی کو بٹھلا کر آپ گھوڑے پر سوار ہو
جہانروا چڑھ سوار ہوا طرف مکان کے جلوہ ریز ہوئے اور بعد دو اغل ہونے کے دولتخانہ میں تشریف
لے گئے بیچتے مرد کہ ہمراہ تھے نیازمند کو سپہ سالار نذر دین کمترین نے بھی خدمت صبا کے حوالے
صبح اسکے ایک قبضہ شمشیر اور ایک کٹار دو ہزار روپے نقد اور ایک دوشالہ ایک رومال سوا اسکے اور کئی نہال قسم بارچہ
خلعت عنایت کرکے معاودت فرمائے عسکر ہوئے لکھا ہی کہ رسید بندگ صاحب صاحبقران ثانی تھے الجملہ محمد فتح خاں
بے ناخوش تھے اول نامدار خاں کو الک بلاکر ملاقات کی اور بعد انکے فتح جنگ خاں کو بلا دیا اور تنہائیں آپس بولا کیے
صلابتجان نے تمکو سرانجام کارپردازی کے اپنی موقوف کیا اب صلاح یہ ہی کہ نامدار خان حضور دلا میں حاضر
رہیں اور تم جمعیت عیادیں جاکر ہمراہی میں راجہ کو بند بخش بہادر کے اوقات عزیز کو اپنے سر کرو دور تر اگر اور
کچھ اور ہوگا تو فتح جنگ خان حقہ بازی فلک کی دلمیں اپنے حیران ہوکر اس امر کو قبول کیا اور وہاں
اٹھکر خیمہ جات میں آئے متعاقب اسکے تورا ایک چیرا سی کار عظمت علدار کمپنی بہادر کا اور چار چوبدار نامدار خاں
بے لشکر میں آکر ہر چہار سو منادی کر دیئے کہ جو ملازم صلابتجان کے ہیں الک ہوجاویں اور جو نوکر محمد فتح
خان کی ذات سے ہیں وہ پاس آئے رہیں مردم دو دل ہوگئے عجب طرح کی خرابی لشکر میں پیدا ہوئی
باقر شاہ نے کہ قدیم نام انکا مرزا باقر تھا ترغیب اور امر کی دی تھی لیکن محمد فتح جنگ خان کے
کی اور ایکہزار پانسو سوار اور ایکہزار روسیلہ اور پانسو پیادہ سے کہ ہمراہ آئے تھے جانب شمال کا اور بہت

طلب کرکے اعظم شاہ کو کہ ات اور دل کا اور کام
بخش کو مالوہ وغیرہ اور معظم شاہ کو کابل ولاہور دے
لیکن جب یہ لکھ کر اعظم شاہ بعد وفات بارہ دن
کا اور خصوصاً اپنا بیٹوں کو قتل کیا بارہ
سو ابتارہ متصل اور ایک اسکا احمد نگر میں
سلطنت پر جلوس کرکے لشکر کی تمام
ملک مندوستان اور فتح بخش زمانہ کا
مضبوط مانڈی اور معظم شاہ
بیٹا فروت ہوکر بیدار قدر کی اور جلوس
شاہ کا دہ سلطنت

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

میں

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

پابین

مخالف کے ہمراہ آپنے بار اطاعت مقصود و راجحت فرا ہوئے اور اسی تاریخ صفر المظفر کی رور دوسرے
لشکر جرار جمہور سے لشکر دہ پرتا پا جی بھونسلہ کو پکڑ لیا اور وہ پناہ میں سرکار کمپنی بہادر کے آگر نظر بند ہوا اور
تاریخ ماہ مذکور جرنیل کمپنی کی عرض ہوئی اور جو میسور تاریخ شہر مذکور کی سر للاک بہادر اور اور چند فصل
اللہم جب دریا کی کرار سنسکی تا نا الکین اور اپنے ضبط سر میں پا جی او خود مستعد ہو کر یہ معنی تھا کہ
فراگیری تو با مراجعت غیر و میران راجہ سا ہو کو با دری یا قال کیے مدت کے بعد آپنے اور آپنے لشکر میں غرض کے
پا جی او نے جو سا نیل مرام دیا ان کے پہر کر تھی پور پر آیا اگر وہ تین قلعہ اگر سے مقام اور کنور پدسو ہی لیکر حضور
تاریخ بیچ الثانی کی سکت فاش دی پس کی کل مسئلہ دار لشکر مخالف کا بیا کا اور فراگیری پا جی نے پانچ فصل
میران راجہ سا ہو کو مسند نشین کیا نیز للاک اور راجہ چند دیں بہادر کیفیت ہزیمت پنولی اور سلطان
راجہ سا ہو کا عرض کیا نا الکین بار اعزاز الوب ضبطی سر میں جو کہ بدستور ہوئے پا جی پر بھونسلہ کے عروں نے نکلوں
پنہاں ہو کر جنگ حب سے پیش فاش نے جا نچہ ذکر ہوا آ دیکا اور ہے۔ اوزاد مرمار دار کو بھیجا
پنے آنا کہ سنہ یک عروں گا ہو کر واسطے کمک کے پا جی او کو لکھا تھا حب الطلب کیے پا جی او ارادہ کیا
یا اور یہی ذہن میں آیا کہ چاند کو نکلنے پس انتظار اور عمر کپڑے پہنے ہوا فلوری پر آیا
اور وہاں سے عمر کپڑا نی اور ہا ہور پر سے ہوا قصبہ اول پر آیا اور وہاں سے یکبل کہانت پر خزانہ
تھا کہ صبح یکم ذوالحجہ ماہ رجب المرجب سپاہ اگریزی نے ایسی ہار اگری کہ لشکر کا نام و نشان
ہو گیا اور خزانہ بکر شت بہادر و جنگ دار و صوبہ دار کو کیلیا ہوا بہت سی جمعیت ایسی ساتھ لیکر
وہ آگے بڑھا وہاں پہر کر پہر انپور و ہا ہور پر آباد وہاں سے ہر ایک متوجہ طرف خانہ کار آپنے ہوا اور

بہادر کی واسطے داخلہ سیکھ کہڑی ہوی جنرل کنڈا نیف صاحب بہادر وسائے مالکلم صاحب بہادر کی محلہ
عسکر محمد صلابتخان بہادر کا دیکھتے ہوے داخل خیام وخرگاہ ہوے اور توپین سلامی کی سر ہوین منید کنڈرا نیف
صاحب بہادر وسر مالکلم صاحب مع فوج فیروزی از عبور دریاے زبدا کر سیکھ متوجہ جنگ ہولکر ہوے اور محمد
صلابتخان بہادر کو سپاہ ہمراہی بندوبست عالی سے اور عسکر سپاہ ایک کرنل کو مع ایک پلٹن اور ایک رسالہ
سوار وتوپکی دیکر واسطے انضمام خاندیس بمورد اس جانب کے دہات ہولکر یکہ کہات سندور جی کے معمور ہوے
تاریخ دیجہ کی مقابلہ ہونیورش اول ہین سندیا سیورلو مانکبر کی مختار کار باجیراو کا مارا گیا چنانچہ جو ہلکر ہین
تاریخ ماہ مذکور کی جز قتل سومی الہ کی عرض ہوی اور پونا ہین آئی تاریخ جنگ بکر ہین سردار خان راندہ درگاہ ملک
ہنتباہ طرف مخالف کے کام آیا پانچوین محرم الحرام سنہ ۱۲۳۳ بارہ سو تینتیس ہجری ہین اخبار اسکے مارے جانیکا گذرا
اور چھٹی تاریخ ماہ مذکور کی باجیراو پیشوا خزانہ بار کر کے پونا سے نکلا اور بلدہ مذکور ہین عمل کمپنی بہادر کا ہو گیا
ساتوین تاریخ شہر مذکور کی واسطے آپا جی اور شام راو نیائیان وکلاے پونا کے جو وارد حیدرآباد تھے حکم اخراج
نکلنے کے میدان طرف آپے سو کلون کے روانہ ہوے اور سولہوین تاریخ ماہ الہ کی منیہون نے اطلاع دی کہ باجی راو
پونا سے نکلکر بہاگا اور سیاہ انگریزی داخل بلدہ مذکور ہوی پس ماہ مذکور ہین تاریخ حسب معروضہ راجہ چندولعل
رسیڈنٹ طامس صاحب بہادر نیابت جنگ اکیس افر ارتوپ جنبی بابتہ فتح پونا سر ہوے اور وہان باجیراو کا
کہوڑ ندی کی کورہ کانون پر سپاہ انگریزی سے جو سر کرم تعاقب تھے مصاف جنگ کر کے عطف عنان طرف مہارا
کے کیا اور محمد صلابتخان بہادر بھی مع کرنل مذکور خاندیس وغیرہ پر عمل انگریزی کیے ہوے پونا کو آئے وہان
الفنسٹین صاحب بہادر اور اسمت صاحب بہادر سے بخوبی تمام انیس ملاقات کی متصل اسکے مالکلم صاحب بہادر فوج ہولکر کو

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان

ہین

حاشیہ

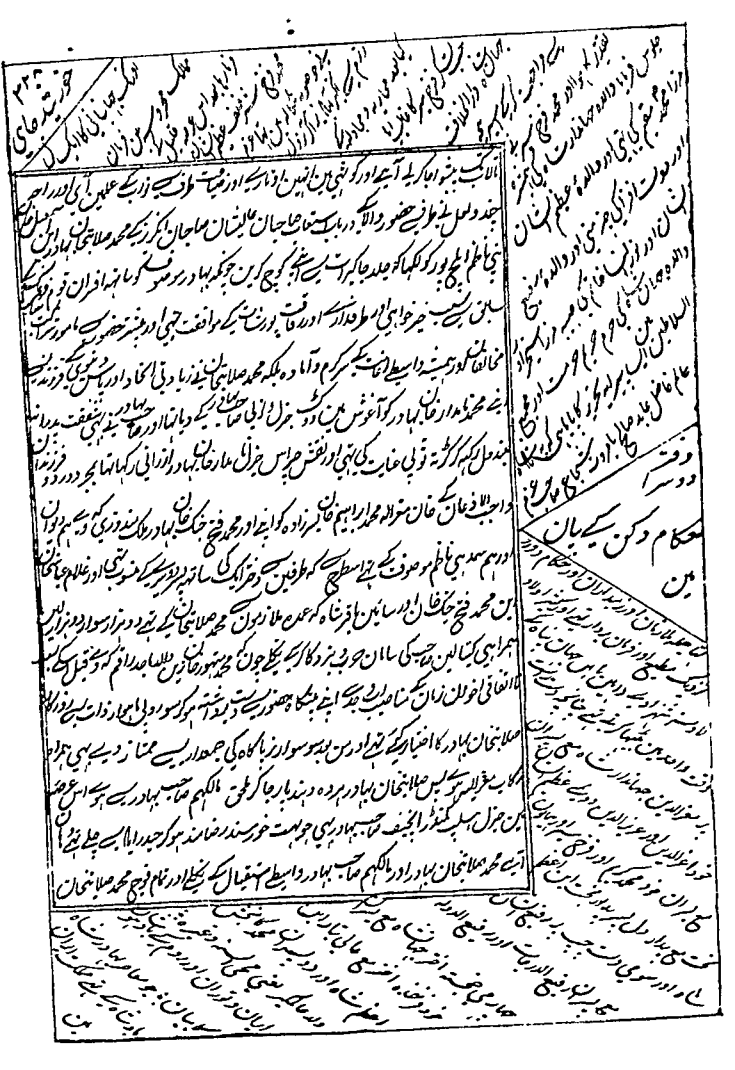

دفتر دوم
احکام وسن کے بیان
میں

راجہ چندولعل کے دس ہزار بارا اور دس ہزار سوار کی جمعیت سے مامور ہوے اور ابتدا سنہ ۱۲۲۱ بارہ سیے
کے مہینہ کی تاریخ صفر کی چہار شنبہ کے دن میر عالم بہادر نے بمقتاری اپنی راجہ چندولعل کو حضور بھیجا
چونکہ مدت الہین شاہ عالم پادشاہ چہاردہم تیموریہ ہندوستان سے اور اکبر شاہ ثانی بفرمانروائی تخت نشین ہوے
بلے سنگر نقار چیون کو دولت سرا کے تین دن تک موقوفی بجنے کا حکم دیا اور عرصہ تین دن بغربت و تہنیت ہر دو شاہ جمجاہ
مع مذر عیوض والا ارسال فرمائے سنہ ۱۲۲۳ بارہ سیے تیئیس ۲۳ تیسرے تاریخ رجب کی رفیع الدولہ محمد تاج الدین
بہادر اصل طبیعی سے گذری حضور واسطے پرسش کے رونق افزا ہوے اور عمارات جاگیر کے عطا ہوئے اور اٹھیسویں تاریخ شوال کی
بخشہ نکیون تک وقت سنہ الہین میر عالم بہادر نے بھی اس عالم سے رخت ہستی کو اپنے طے کیا بعد اسکے لارڈ کورنوالس بہادر نے
واسطے تفویض امر دیوانی کے امراے دولت مطالبہ شمس الامرا بہادر کو انتخاب کے خریطہ نام مامی سے انتخاب کے لکھا بلایا
کے نواب عظام توجہ کرامی کی طرف مسند الملک بہادر کے جو نسبت دامادی کی میر صاحب مرقوم سے رکھتے تھے معطوف کی
تاریخ دسویں شعبان کی سنہ ۱۲۲۴ بارہ سیے چوبیس ہجریہ بہادر معز الیہم مع راجہ چندولعل و اور سید نشت
ن طامس سدلم صاحب بہادر ثانی جنگ حاضر دربار ہوے اور آپ انہین سرفراز فرما کے ملبوس خاص عنایت
دیگر دن اسکے مکرر کیار ہوین تاریخ ماہ مذکور کی دربار ہوا معز الیہم نے حاضر ہو کر نذر سرفرازی کی
لی اور بر شکالین اس سال طغیانی باران سے رود بوسی کے جوش کلان ہوا کہ فصیل کئی جا کو ٹوٹ
انہین آوان مین خود بدولت معروضہ صاحب کو رسید کپتان طامس سدلم صاحب بہادر ثانی جنگ کے نذرا
نی کو قدم رنجہ فرمایے کہتے ہین کہ وقت تماشاے اشہاری کے نواب ممدوح کرسی پر رونق افزا ہوے حاضر
ہ ناگاہ چنگاری آگ کی بارود مین جا پڑی اور پچاس ہزار ہوی معتا جلی سبب کثرت

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

سانحین

ایام زر خصر اوزدہ نوادر اسم تخلص خجستہ
فلاح کوشندہ مضمون نگاران حال پرنتج اوعدد شد
پارہ پارہ مزا
چار الف کردم اظہار پنجم نوزدہم تاریخ ایام ہزار
پنجاہ تاریخ سنہ
نوزدہم اور کیلم اور اگر فلاح نقطہ بسر
پارچہ ایک عالمگیری
مملکت بیدین

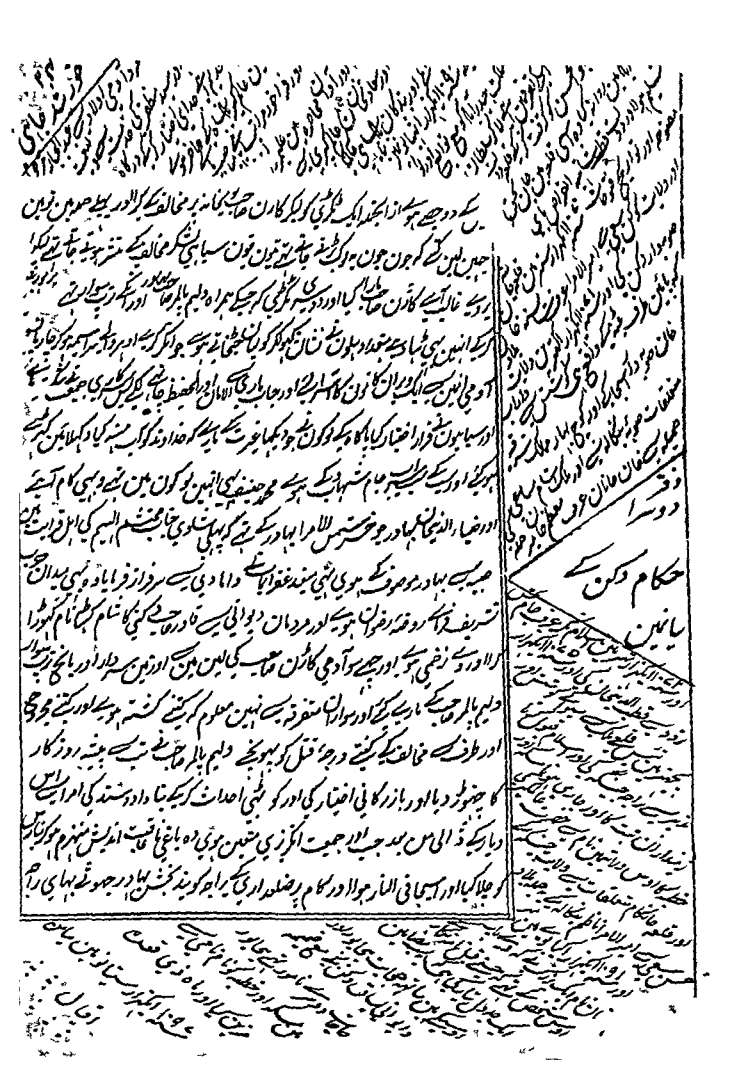

دفتر دوم

حکام دکن کے بیان

دوسرا دفتر

حکام دکن سے

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیانمیں

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

دفتر دوسرا
حکام دکن کے
بیانمیں

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

دفتر دوم
حکام دکن کے بیانمیں

اور طرہ دار و سرتیز مرصع آئینے و متعاقب سے روانہ کیا بندگی اور عرضداشت بھی جواہر کران بہا کے ارسال کی تسلیم
سپہ سالار زبردست شادی و دولت مبارکباد ای فرزند زادہ افاق مکند اقبال فتح فال سکندر جاہ کا عفت آ
عصمت فلک جہان پرور سکیم حاصل عظمت صیہ مرتضی یا نظام الملک آصف جاہ کے بیان میں
راشد کی اور ہر چند طبیعت مہ پیکر بیتابی و بیقراری کے آئینے سے سوا دیکھتی تھی مگر ملازمان کا اتوا
اور حاکم آصف جاہ کے بہر صورت ہو سکے بیچ و پیچ میں نہ ڈالیں قرین مصلحت نہ سمجھا ناچار
علیخان کی شادی کردی اور شب ۱۵ ماہ رجب میں بانچویں تاریخ ۵ ماہ کی کھا سیماں دلہن کے
حجلہ اور قاضی کے صاف کتل کے معلوم ہوا کہ کون اور کس کے بیچ ہے حضرت کے کمال ملال ہوا
حسین شہید نادرہ تاریخ انکاہی اور سی میں بعد آدم جس تیسرا دانہ اور سوم ملوکا کے عفت پناہ مریم مکان
صاحبزادے خاص سپہ سالار کی جو بدولت اکو عقد اندوز اجلاس شہنشاہ الدنیا والدین ابو الفتح محمد فرخ سیر غازی بہادر
چونکہ الفت ذاتی کو نہایت بدرجہ کمال انتہی دوسرے دن بیاہ کے قبل ہی جو ہی جدت
کے جمالی اور کے بے پایہ نادرہ دوراں اور کے سرتیز اندازہ عطا کے اوزہ جاوی
مریم عصر ملکہ ثانی جمال الانام کی جو کہ خوش عقلا انساں تاثیر جلی جواہر ہی سکندر اقبال فتح فال سکندر جاہ
کی بہادر آدکار سلم نجی و مہندسہ کی نہایت فلک دولہ و نیز الملک محمد امین خان بہادر کی جو کہ بندوبست
کی الفاق در کار جمعدار محافہ دولت کار و دیگر کہ کہ رکھنے اور ہر ساتھ کی جواہر بیش بہا عنایت فرمائے
سنیں وہ کہ خوبی ہماری کہ یاوں پر قابو ہوئی تقال کرے اور مقابلہ کے کمال انسانیکے ہمیشہ
عروس محفوف کرتھ بیر مہین الدین جہانگیر بہادر المخاطب باستاد الدولہ خلف ممتاز الامرا سپہ سالار

دوسرا دفتر

حکام دکن سے

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بہادر قوم خلیل نامارا قم یکہ کہ مسئلہ ہین تعلقہ بیت سے سرفراز ہو کر اسوقت روانہ ہوے تہے اور شہزادہ صاحبزادہ
بیجاپور کی تاخت وتاراج ممالک محروسہ بنا برحفاظت بکہ ہزار سوارون کی کر کے جملہ ہزار بہر کی جمعیت سے مقرر ولا
گئہا کی انتہی لیکن اتفاق مقابلہ کا نہ پڑا القصہ چونکہ سپاہ متعینہ پیچھا نہ چھوڑا قدم بر قدم پاشنہ کوب سپہ
ہوے اور فرصت تیاری اسباب جنگ کی نہ دی ہر چند فرزندزادے اہل قوبا سے استمداد کمک جاہی کردے پاس خاطر
حضور اسے فرستادے پیغام کو نہ سنا اور کلام کو جاندیے صاحبزادے اور رفقا انکے پابوس ہوے اور دیر سے ارکین دولت
فوج انگریزی کو کہ وہ برطرف ہو کر کتل وارڑ اپلی تک کیے تہے مجدد استمال کر کے پروانگی تعاقب صاحبزادے کی بھیجی پس
غلبہ سے ہر چہار سو کے افواج قاہرہ کے ہمراہی صاحبزادہ کے فوراجون بنات النعش منتشر ہو کے اسوقت صاحبزادے
خواب غفلت سے بیدار ہو کر سراسیمگی سے اپنی بارآی اور ہمراہ لشکر فیروزی اثر امید عفو جرایم کے فوج ظفر موجی اپنی بھی
ساتھہ رکھکر عازم استان بوسی ہوے اثنار راہ دفعتاً یک اہل نے آواز دی اور صاحبزادے نے لبیک اجابت کو زبان
پر جاری کیا کہتے ہین کہ صاحبزادہ موصوف قبل خروج کے ایک محضر لکھوایا تہا کہ اسپر آگستس الامرا ابوالفخر محمد
فخرالدین بہادر اور امجد الملک اور سرکردگان پاگاہ کے محل ارکین دولت کی مہرین ثبت ہین چنانچہ اسی حسب
الطفار نامبرہ فادنگ خلوت سیارکین چوکی خاتون اور دروازون پر شمس الامرا ابوالفخر محمد فخرالدین خان
بہادر کے سپاہیون کا بندوبست تہا اور سوا اسکے دوسرے کو کہ جو بار خدمت آجاتے تہے سلاح پہر کین پر کہکر آنا
کرتے تہے اور یہ بہی واضح ہو کہ بیچ اپنی سوارت کے بعد فوت سوای دہورا اور حیوس باجی راو پیشوا کے
کے چار باش عشوای پر ریاست مین پونا کی اتفاقاً بسبب اختلاف سرداروں کے خلل نے راستہ پایا اور ستارہ اقبالی
دولت کا اوج سے زوال طرف حضیض کے ہوا حتی کہ رفتہ رفتہ ریاست مذکورہ نے انہدام پایا چنانچہ کر

دوسرا وقفہ
حکام دکن کے

اور شمس الامرا محمد خان بہادر کی سپاہین

دوسرا

حکام دکن کے

بیانیں

مرہٹی طرف اعظم الامرا کے ہوں عرضیں ملازمان کے پہنچایا حضرت نے جب معروضہ کو اسکے ملاحظہ کی
وکیل مذکور واسطے استحکام بنا کے صلح کے لشکر میں راو پیشوا کے جا کر حسب الامر عالی شاہد مصالحت کو کر شتی
پس حسب صلحنامہ فیمابین کانون رمضان کو لکھا کیا حضرت بعد اسکے اعظم الامرا کو کہ بانی مبانی اس جنگ کے تھے حوالے
اہل پونا کیے کر کے بارھویں ماہ مذکور کو جھنڈا معاودت کا افراشتہ کیے پس چودھویں تاریخ سر عالم میر ابوالقاسم
خان بہادر واسطے درستی بعضے امور کے پونا کو گئے تھے مراجعت کر کے بہرہ اندوز ملازمت ہوئے اور راجہ شاہو
مراد یہی امید دل آستان بوسی کامیاب کیے کوچ بکوچ ساونیں شوال اللہ روانہیں حضرت بیجاپور تک داخل
بلدہ فرخندہ بنیاد ہو کر رونق افزا مسند جاہ و حشمت کے ہوئے پس سیزدہم تاریخ دوشنبہ روز دوشنبہ الہ میں
گوبند کشن جو مصحوب صلحنامہ کے پونا کو گیا تھا حیدرآباد کو پہنچ کر تھا عرضداشت کے فرق فرسا فلک مباہات کا ہوا اور
سال بعد ورود مسعود کے بلدہ حیدرآباد میں اندک فاصلہ کے سبب بیرنگی فلک شعبدہ باز کے سانحہ دوسرا ظہور میں آیا خلاصہ
اسکا یہ ہے کہ راجہ شاہو مزاج جو غیبت میں اعظم الامرا کی نسبت امور ملکی اور مالی کے بیانا کرتے تھے سو رشوتی رکھوتم
مراد کی کفایت سمجھ کار کا زیادہ کر کے مزاج کو حضور کے طرف تخفیف سیاہ کے مایل کیا چونکہ آن روز دن نکلا شب جمعہ ایکدری
کی واسطے استحکام اس موافقت کے فیمابین سرکارین اور رعیت و دادمنی لفین صلاح سر عالم بہادر کی عمل میں آئی
تھی چنانچہ حضور رحمت انکو بلا اور دیرینہ مقدم دار السلطنت کوچ بکوچ دارالبقا کے شتابی تک پہنچے
اس مابین فتنہ و اندیش شیطنت کیش مردم جو ترقی اپنی تزلزل میں اعظم الامرا کے اندیشہ کیے تھے اور بعد دوری
بارہ والا کے جو تمنائے انکی جلوہ ظہور کا پیا خاش دار خواہان زوال نور آفتاب جہانتاب اعنی بندگان عالی
کیے ہوئے تا نسیب تبدیل روشنی ساتھ تاریکی کے جب عالم اپنے بلند پروازیان کرین کون

دفتر دوسرا

حکام دکن کے

بیانمین

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

پانچ ہزاری چھ یا دہ یکے سیصد مع جیغہ مرصع اور ایک قبضہ شمشیر لارڈ کورنر صاحب بہادر کو اور ایک قبضہ شمشیر
ولاور جنگ کو تفویض کیے لارڈ کورنر صاحب بہادر نے بھی ایک کرب بندوق اعلی عبدالخالق کو اور ایک جڑاؤ جیغہ کی
غوالدین کو دی اور بعد رسم عطوفان یاندان کے مراجعت اپنے خیمہ کو کی اور پانچویں تاریخ پسران عتبو سلطان
استقبال سید الملک اور چند اشخاص صاحب اعتبار کے ملازمت کے صاحبزادہ کی مستخص ہوئے صاحبزادہ موصوف نے
جڑاؤ دیا مع جیغہ مرصع کے ہاتھ ہر ایک کے سر پر باندھ کر دونو طفال کو رخصت کیے پرنس زادہ آفاق مع فوج فروری
اور بریڈ پٹ مع کمپنی پلٹن اور صاحبان انگریز مع جمعیت اپنی اپنی آبادی معاودت کے بلند کیے اور پسران عتبو سلطان بطریق
یرغمال ہمراہ صاحبان انگریز کے چنا پٹن تک گئے اور لارڈ کورنر صاحب بہادر نے اپنے دہان لیجا کر اعزاز واکرام کیا
خلعت رکھا قصبہ کوتاہ چونکہ بخت نوانکا مدد کار اقبال فرمانبردار تھا ہر چند کہ بہ سفر دراز ہوا اور اسمیں جیسا کہ بیان ہوا
حضور نے رنگ رنگ کی سختیاں اوتھائیں مثال باد و باران اور قحط و جدال و قتال وغیرہ خصوصاً مقام رنچا جانے کی
ہیں بفجوا کان مع العسیر یسرا مآل بخیر ہوا بعد عرصہ دراز کے نوزآ اصفجاہ ثانی اس کے مہم کو کہ غایت الہی سے
ہے تھی اور پسر اقبال اور اتفاق سے اکبر زمان شجاعت نشان کے سر کرکے بخیر و عافیت تمام خوش و خرم مراجعت فرما ہوئے
ہوئے اور تمام فکرین اور تردد دین اطمینان سے مبدل ہوئیں اور طبیعت عالی کہ ہمیشہ متعلق اس امر کی رہتی تھی
ہیں پائی و سوال سفر شنہ ۱۱ بارہ سو ستی ہیں دلالت اعظم الامرا کی واسطے تنبیہ اہل مجنا کے
ہنوز اعلام نہضت کے اہتزاز نپائے تھے کہ تیرہویں شعبان کی مشیر الدولہ مرتضی یار خان المشہور تیمیا
عالم شباب میں دار فرار سے طرف دار قرار کے رخت سفر کا بار کیا چونکہ اعظم الامرا کو وے ایک ہی
ہے ابن عم سخت ہے کہ کوئی جوانمرد کمال رنج ہوا حتی کہ بسبب جوش اندوہ کے مجنون ہوگئے

عالی خاندان سلمہ اللہ تعالی

دفتر دوسرا
احکام دکن کے
بیان میں

رخصت ہوکر بعد قریب شام میسر الملک اعظم الامرا و میر عالم میر ابو القاسم بہادر مع بعض ارکان دولت آصفیہ
ذرہ مین ہری پنڈت کے جا کر تخلیہ مین نقشہ سرر نگ پتن کا دیکھے اور عطر دان پاندان لیکر رخص ہوے اور چھی تاریخ
ماہ مسنہ کی مرسلہ زادہ واسطے ملاحظہ فوج انگریزی متوجہ ہوکر کہتے مین ہری پنڈت آیا پلتن وغیرہ جملہ کردہ
مرہٹہ کے ہمراہ رکاب تھے اور لارڈ کورنر صاحب بہادر تمام افسران فوج کے پالنوز سوار کلاہ پوش واسطے استقبال کے آگے اور فوج سپاہ
پیدل موافق ضابطہ کے آداب مجرے بجا لایا واضح ہو کہ لارڈ کورنر صاحب بہادر اور جنرل بیڈس صاحب اور میجر جنری صاحب دو سوار
بے عدد الملاحظہ قول مین آیا پس چار گھڑی دن رہے ملاحظہ سے تمام فوج انگریزی کے فارغ ہوکر خیمہ کا مین لارڈ کورنر
صاحب بہادر کے تشریف لیگئے وقت رخصت لارڈ کورنر صاحب بہادر نے مصنوعات فرنگ سے ایک پیالہ
تحفہ کیے اور عطر دان پاندان روبرو دلائے اور جلو خانہ تک مشایعت کی پس کہار یون تاریخ
شہر مذکور کی فاز سرر نگ پتن ہوکر دو کوس کے فاصلہ کے کنارے برنالہ کے پر توافگن ہوے جمعیت انگریزی
کے اتری اور ہری پنڈت نے جانب دست راست خیمہ کیا واضح ہو مقام مذکور ریت بار پوش ہوی
تاری خیمہ ٹیپو سلطان کا سیما انگریزی کے کرا دیا تیریان اور دو مدے لال پانچ کے چھین لیے
سلطان تاب نلاکر سلطان تیری کو کہ وہ سرر نگ پتن کی تہی چھوڑ کر داخل سرر نگ
ہوا پس رعب تک آگ جدال و قتال کی شعلہ زن رہی اس عرصہ مین جرنیل اکبر صاحب
آسٹہ ہزار بار چار ہزار ترپ سوار کلاہ پوش وغیرہ لیکر بندر بنی واسطے کمک لارڈ کورنر صاحب
کے آیے ہین پس محمد ابراہیم خان خلف رحمت خان اور اعتقاد الملک پانسو سوار دو پلاتن
دہ کے طرف اور ایکہزار سوار طرف ہری پنڈت کے وہان کے اور چار پلاتن لارڈ کورنر صاحب

دوسرا ورق

احکام دکن کے

سایتین

دوسرا حکام دکن کے بیان میں

قایم کرنے پر بعض فرمایے اور مظفر الملک کو تمام قلعجات اسقدر اور تسخیر قلعہ مذکور کی تفویض کیے لطف سے سرفراز
کیے کوچ کیے اور دوسری ۲۶ جمادی الاول کی اطلاع ہوئی کہ راجہ بہادر کے ارادہ تبدیلی دارالحکومت سے بعض قلعہ نشینوں
سر برگ پیش کیے فتح ہے اور فتنہ اسکے خبر فتح قلعہ مذکور کی دونا ہی فیلوس فراخلا تا آبی پیش کیا سے شرح
کستا پور کہ نزدیک منکلور کے ہی پہنچے مسٹر ٹک سری پہاڑ قلعہ سے نکلکر شرف پایبوسی حاصل کیے اور بسر صاحب
ساتھ کمال تکلف کمسوری ہوا اور وہاں سے کوچ فرمایا اثنار راہ چوسیاہ اکبری جناب حضور طرف توجہ
کیے ایک کوس استقبال ہری پنت پہنچ کر کیے پیشکش کیے ۲۷ جمادی الاول کو سلیم الملک اعظم الامرا کے فرزند
اپنے ایک کوس استقبال ہری پنت پہنچ کر کیے پیشکش کیے ۲۷ جمادی الاول کو سلیم الملک اعظم الامرا کے فرزند
میلون کو دیکر مرخص کیا اور لارڈ کورنوالس صاحب اور مسٹر جرجیل مینڈلس صاحب اور مسٹر جرجیل صاحب دو ہزار
ترسوار کی جمعیت ساتھ لیے ہوئے فرود کاہ سے اپنی ۲۷ کوس کی راہ طے کرکے جسیا کرنا پیار قاص
۲۸ سالہ نہا اکبر ملاقات کی صاحبزادہ آفاق سکندر اقبال عطرداں بیادان سے عادات کیے اور سوار ہوکر فرود گاہ
اپنی جا رہے قریب شام ہری پنت اور آبا ملوف اور دو سر سرکردہ بیشت پر دہان کے آگے اور ماجوں
تاریخ جمادی الآخر کی لارڈ کورنوالس صاحب بہادر اور جنرل مینڈلس اور مسٹر جرجیل صاحب استقبال اعظم الامرا
اپنی دیوانخانہ میں فرمنداوہ آفاق کے آئے اور فرمنداوہ آفاق کے ساتھ معانقہ غیرہ کرکے مسرت زیادہ کیے اور ملنا
بخشے اور باقی کرسیوں پر فرنگ کے بیٹھ کر بموجب آداب مجرا کی ادا کی اور صاحبزادہ نے ایک قطعہ شمشیر
نخصہ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کو دیا اور دو سر سرداروں کو فقط باندان عطرداں عنایت کیے بس
سرداران مذکور راہ خلص سے بیچ میں سپہ سالار اعظم الامرا کے کریس قریب آکر بیٹھے اور عطرداں باندان لگ

دوسرا دفتر

احکام دکن کے

دوسرا حکام دکن کے

دوسرا حکام دکن کے بیانمیں

خلف موصوف کو ایکے جنگ خود دست سلامت رہے یاد کرتا رہے اگر چہ عہد طفلی کا ہوا ہو ہمیشہ یاد گار
کی کیا سوغات دکھا خطر عاری خاصمیں بازو پر بٹھلایا کہ غنیم ہوئے امجد الملک بہادر باپ کے اکثر خوبصورتی عرض
کریں کہ پیر و فرزند کرار و شجاعی تو فرد دین کہیں کہ تم سے نوابوں اور بابای خاص ایسے ہوئے کہ اور خان توکل اسطے
کہا بہ دیکھتے ہوئے عمار یہ عنایت کرتے تھے خاصہ کا رواں کئی بار واسطے مرتبہ کے رہے کہ عطا فرمائی اور
چودہ برس کے ہوئے تب سے جو دکن برس زیادہ محل میں رہے کا حاصل جو دکن کا حکم تھا محمد اللہ کامیابی
لیتے ہوئے زمانہ میں چلے جاتے اور فقیر فی رضع کا جواہر عطا کرتے رہتے تھی کہ جو مخصوص اسطے فرزند دو
تہا اسمیں کوئی بفقہ مرحمت خلعت فاخرہ کمر و دستار مکلغا عنایت کرتے تھے خدا دے اور جیتے زار سے خوشی کی اور جو دیکھے
تاریخ خان یہ اللہ بین مسمی الملک خانخانان بہادر عارضی حفظ الملک کا جادہ ہمیشہ آموت رہے جس سے مجھ
جہد باز خان نالی ستوک جانکر فرزند ارد کو ایکے تعین تاریخ ہا مدد کی خلعت و پوائی یا دشاہی
کل صوبجات دکن کا دیکر چھ تومین ۲۶ رمضان المبارک کو داد اکھاڑے ایکے جو میر الدولہ میر الملک نامدار فراز
فرمائے داخل ہو کر سان میں مسٹر نڈس افسر انگریزی سے جو کثرت فوج اور انبوہ سپاہ اور اعزاز آلات
و دیگر وزیر و ہزار کردہ اور پچاس ہزار بارا در چار سو زنجیر فیل اور پانچ ہزار ترپ سوار کے ایکے
کشن کرا و غیرہ پر ہنگامہ نبرد نما کیا سلطان کے کم کہا تھا اور ایکطرف سے سرام بہادر کرہ تیر بردار
مرہٹہ بھی قلو دار ڈار پر ہزار دستہ نوبت کئی اور مورچال بندی کا واسطے افتد و جکر کے تھا جدا جدا
سلطان مدار صاحب عوم اور جمعیت اپنی جوار تھی سدراہ ہو کر مسٹر بہادر نڈس صاحب افسر کو کہ فوج
تم تو پچی بسالت نہ ہا اور دفعہ مقابلہ کیکہ ہ غالبہ مغلوب اور کہ ہ مغلوب غالب مغلوب نام ہر جنگ کو

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

دوسرا
حکام دکن کے
بیانمیں

اور ہار کیر پانچ پانچ سو اور زنبورک ہزار روپی کے دریا میں پھینکتے اور بہادر محتشم الیہم ساتھ اس سرفراز کیے
ہمیشہ سرگرم اطاعت اور دوستی بنیہ مخالفین و معاندین رہکے دن رات حاضر خدمت بہادر نیک خواہ فیدوی باوفا خیر کار ہیں
انکا حال ایسے رہے کہ آجتک رفیق سرکار شہر آفاق ہیں اور تیرہویں تاریخ جمادی الاول سنہ الہ کی قلعہ محمد بکر میں اسطے
تصحیح مزاج یکے رونق افزا ہوکے اور محل نو احداث کو ارشاد فرماکر ارباب بنا بازار کو حکم ترتیب دوکانین کا دیا اور
زینین حضرت اور امرا عظیم الشان معروف خرید ار ہوکے نور تشریف فرما ہوئے اما کن مذکورہ تھے کہ ایکدن ایک نوزنیہ
پرورد ہ بیکمات محل کا کہ نہایت رام اور مالوف بنی نوع انسان کے تھا نہ دیکھ سکے آپہنچا خود بیدار ہوکے
سر پر پہنچے کہ وہ حیوان وحشی سرشت نے دفعتاً کاٹ کھایا پر دست مبارک خود بدولت کا اسپر مجروح ہوا کہ ایک قسم
عرصہ میں اندمال پایا اسیجا مین آئلدہ کو آیے اور بعد صحت غسل فرمایا چونکہ سالگرہ بھی قریب پہنچی تھی سپہر مثل
کفیل شادی غسل صحت اور جشن سالگرہ یکجا ہوکر بے تکلف بدونو تقریبین انجام کو پہنچے اسید علیخان تمنا نے
تاریخ اسکی یون کہی ہے ؎ ای دست زاد دیدا فتد اس ماہین ہین قطب الدین خان اور علی رضا خان اور حافظ
فرید الدین مکرر مع عرایض تہنیت عید کے جو پیشو سلطان نے روانہ کیا تھا مقرون باریابی ہوے مقارن اسحال
کہ میر ابو القاسم خان نے بھی صبح کو اعانت مطالب سرکار حسب الخواہ دستخط لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کے
کرامی مین لاکے چونکہ مزاج پیشو سلطان کا نخوت دوست اور بکبر پسند تھا بسبب کے شیرازہ صلح کا پراگندہ ہوا
مذکور کو لطایف الحیل سے رخصت ارزانی رکھی سفیران مذبور نے وہان جاکر رنک نہان کا اقامے اپنے بیان
کیا اور سارش سے حضرت کی ساتھ لارڈ کورنوالس صاحب بہادر کے اطلاع دی چونکہ پیشو سلطان مرد شجیع تھا اور
دلشکر پر اپنے مغرور رہتا ہی کو مصالحت گذشتہ کے مع اہل پونا ہرگز حاشیہ خیال پر اپنے نہ لاکر بدستور

دوسرا دفتر

حکام دکن

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیانمیں

سپہ سالار نیز بدستور اور امرا دن اور راجون کو خطاب اور جواہر عنایت کیے اور غرہ محرم سنہ ۱۲۰۱ بارہ سو ایک
ہجری میں ہو بکم حضرت اعلیہ عالیجاہ کمپنی صاحب کی نواب سے سنکر تعزیت ہیں انکی تین دن تک موقوفی نوبت کا امر فرمایا اور
آپ اور تمام امرا واسطے پرسش کے ہو کر خلعت ماتمی دختروں کو لیکے عطا فرمائے اور بہت دلاسا دیے اور نصف
سنہ صدر میں استقبال سے فرمان بادشاہی کے قارع ہو کر واسطے ملاحظہ مکاتبات واحداث شمس الملک محمد ابوا
لفتح خان بہادر کے مکرر بتقریب اضافہ تعلق فرمایا اور سنہ آئندہ میں شیخ ابو الملک کو عطا خطاب امیر الامرا اور سید
مرصع اور کلغی اور طرہ مرصع خاص اور جوشن اور خود زرہی اور ایک جقہ دستانہ اور ایک قبضہ شمشیر مع سپر بند اور جمدہر
اور چار جامہ دمین تردد کے جواد ہوئی ہیں کہ ہوا تھا سر فراز کیا کہتے ہیں کہ اس سمیں ہر رام پنڈت اور پٹو سلطان
اور بہادر پنڈہ بر خورد خورد ہوئی پٹو سلطان نے قافیہ پنڈت مذکور کا بہت تنگ کیا آخر الامر کمشنر نے سال سال
کے بار آکر پٹو سلطان پیام صلح کا کیا اور بیٹ لاک روپی بطریق پیشکش ہر سال دینا قبول کر کے اپنے ملک کو مسترد
ہوا اور ہر رام پنڈت بہ دار الملک کو اور لشکر فیروزی اثر حضرت کا تعینہ پنڈت بہ وہاں معاودت کر کے حاضر رکا
ظفر انتساب ہوا اختتام سنہ ۱۲۰۱ بارہ سو ایک ہجری میں خواجہ بہاء الدین خان اور حافظ فرید
الدین خان طرف پٹو سلطان کے داخل بلدہ ہو کر صلحنامہ اور جواہر اعلی اور قشقہ مرصع اور ایک اسپ
اور ایک زنجیر فیل ملاحظہ میں لائے پس نواب نے ہدیہ مذکورہ کو مقرون اجابت فرمایا اور سنہ مذکور میں سر رشتہ
سے قلعہ رودرور کا مع جمیع ملک پورونی اسکے سپرد ہوئی اور انحرافی کے حسب الارشاد دار الاسبر دار الدولہ حسام الدین حیدر
بہادر نے جا کر ضبط کیا اور تھانہ سرکار کا ٹھہلا کر مراجعت کی بعد اسکے راجہ جھنور کا اور بادپور کا راجہ
وسیکہ جو تعلقدار ایلکندل و رنکل سیدک وغیرہ سے بغی ہو گیا تھا بموجب حکم مشیر الملک کے راجہ نیونت نے

دوسرا حکام دکن کے

سنہ ۱۲۰۱ بارہ سو ایک ہجری میں

دفتر
دوسرا

حکام دکن کے
سیاسین

بس مزاج خود کار ہم ہوا اور غوری طبیعت و ضعف سبب جانے کہ خود بدولت و اقبال بطلان اغراض قدیمہ محرکہ رکھتی ہے
الملک محمد ابوالفتح خانخانہ بہادر اور مشیر الملک غلام حیدر خان بہادر عرضی کہ حضور عالی کے مکلف فرمانا و اسطے ایلچی
ضرور ہی اقبال سے حضرت نے ارشاد فرمایا کہ جا کر عرض مفصل ہمارے الہام عاجز مفصد ہو تب ہمیں ہمراہ دار ان مجتمع
سوا لہا عرض خان کو سا تھ ہمراہ کر دی ہمایوں جاہ پیر مغل علیخان بہادر کو مرخص کیا اور بڑی بڑی نشانیاں
ہوگے چلے گئے ہیں بعد عبور دریا گنگا قافلہ ہوئی تک بہیں دم لیے اور شور فیج مرہٹی کی پاس خالی اپنی
محو دیہ کی ہوی تھی طی ہو گئے کہ نزل مقصود پر جا پہنچے ہیں دن رات چلکر یہی آیا اور حاضر ہوئے
دو اور آدمی اللہ قرام کا نام سنا رک محمد ابراہیم کو فلاں پاس لیران نامدار نے ہاتھوں آصفیہ کو قلعہ مدار
استقامت تام اکمال محافظت کرتوں اور باکمال سوار کر اکر قلعہ کو رخصت کی اور دریا تہمد راہ عبور کر
دار الخلافہ لائے ناموس اہل قلعہ یا بحور ہوگا اور ایران موصوف ملوس حرم و حریم پیشگاہ و اسطے آسمانی
پہنچا کر اپنی مقصود کو اور آپ اراد ہ تاخت نمود طلبی کا مطلق لحاظ نہ کر کے بیس کے فاصلہ پر کے ہل اور بہادر بند
یکے چند افران نامی کی بدیں ہزار سوار کے واسطے استمداد بندوبست و بہاں کے رخصت کیے اور آپ عزم
آستان بوس ہیں حیدر آباد کی راہ لی بعد قطع منازل معدودہ کے بیسری دیقعدہ کو داخل
بلدہ ہو کر ندر حاضر ہوئے کی کورنش سے امید خوش ہوگا اور تو ہیں سلامی کیں چھوٹ دانیں الحمد للہ
حافظ حقیقی نے ناموس آصفیہ کو صحیح و سالم رکھا ہا ایاں دولت نے بھی مدتیں خیانت کیں تھیں
جلد و ہیں خدمت کر نہ سکے شمس الملک محمد ابوالفتح خان بہادر اور مشیر الملک غلام حیدر خان بہادر کو
جشن عید اضحی ہیں خلعہ نمودگا اور آویزہ مروارید عطا فرمایے اور درضمن ایلچی کے رخصت کیا

جمادری راقم کہ سات سو سوار کے رسالدار در عیوض اسکے پر کنہ مغل کٹڑہ جاگیر اور خطاب اور حویلی صاحب
یکے تھے اور پالکی نشین اور عماری نشین چنانچہ اسی سفر مین پیٹ قبل حاضری ایک کمی تھی اور چونکہ ماتیخان معہ الیہم کا پاس
بخھول اور پاہل تھا تجویز سے مشیر الملک کی کدرا نیدہ ہو کر چند سے زر عماری اسپر کی گئی اور خود بدولت کی منزل آہن
تشریف فرما ہوئے اور لودیخان بہادر جمعدار افسران نامی کو بیس ہزار سوار جرار کے واسطے اغاث سرکردہ پاے فوج بنا
کے چھوڑ کر برخاست فرمایا اور آپھی مین رجب کو کالے چبوترہ پر سے عبور دریا کنشا کر پالی کو اور مقام کرتے
ہوے انبیون کو داخل حویلی فرخندہ بنیاد ہوے حور جاے آسودگی کی کرم نہوی تھی کہ منہوس نے ایسا اخانہ مارہ فاسکا
کو مین کدار خانہ پیسان ساط فیض انبساط کا کیا کہ بعد مراجعت سواری مبارک کے فیج قاہرہ نے محاصرہ قلعہ بادامی
ہاتھ سے رسان پیشوا سلطان کے چھوڑ دیا اور سلطان مذکور نے جو یہ باتین سنی تنک و عار اپنی دلاوری اور
جوانمردی کا تصور کر کے ایک لاک پیادہ چوست ہزار سوار چھے ہزار بارہ تین سو توپ و کرنال سے چھیوین رجب کو قلعہ امبانہ
کر یعنے ادھونی پر اس ارادے سے آکر جشم زخم عظیم سکنان سرحدات عسکر و اجلال کو جو مہیا تھے دارا جاہ معہ اہل و عیال
وہان مقیم ہین پہنچاوے مقدور محاصرہ کا ہی اور روز بروز آتش جدال و قتال کی شعلہ زن اور چونکہ غایت الہی
شہ یکجال ہی اقبال بے حضور کے محافظین قلعہ کے سبب پشت کرمی شجاع الملک کے صدمات کو اسکے خیال
نکر یکے جا پر اپنی قیام کیے ہوے ہین بلکہ تقریبا ستر سوار اور پندرہ پیادہ لشکر حمی الیہ کے ضرب تیر و
تفنگ سے مارے گئے اور مادر اسکے مشار الیہ نے چاہا تھا کہ مشک لگا کر برج و بارہ کو قلعہ کے اوڑا دے
جوان اندر سے اوٹہ سے لاک کے دفعتا نکلکر نقب زنون کو طعمہ شمشیر اجل کیا اور تمام پورے پر بجاے
حصار کے سیکے سب خاک کے برابر اور مال و اسباب وہان کے رہنے والون کا بالکل دست بردار نکرو نکا ہو گیا

دوسرا وقفہ
حکام دکن کے
بیانمین

نظام شاہیہ کا پہلی القواص پاے دار تخت بیجاپور
اون سے بیجاپور اور غدش اونکا احمد نگر
شاہ پر لکر فتحی نظام شاہ تک تمام احمد نگر
مین ہوے اور پیدایش سلطان ابراہیم کی یہان انکا بیجاپور کا
ممالک محروسہ اور فتوحات و واقعات
مین جلوس والا کہ قلعہ پرنڈہ کا ساتھ تاخت
پکا اور سنہ آٹھ سو مین والات کرکان کو
دریا کے تعدد تنہ پکی اور پی اکوٹ اور سنہ ۹
کندانہ اور حور اکوٹ اور سنہ ۱۰ اثنا عشرہ مین
اور سنہ ۱۹ انیس مین قلعہ بیڑ اور ملک
بیجاپور اور سنہ ۲۰ بیس مین
بیجاپور اور سنہ ۲۱ اکیس مین

میر اکبر عقیدان سپاہ در موضع اصل و اضافہ نوہزاری منصب اور نوہزار سوار و حطاب سکندر جاہ و خلعت طلائی مرصع علیخان سپاہ در موضع اصل و اضافہ نوہزاری منصب نوہزار سوار و حطاب جاہ پیشکار و خلعت طلائی مرصع و فیل و اسپ عربی با ساز مرصع و فیل و اسپ عربی با ساز مرصع و فیل و اسپ عربی با ساز

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیانیں

اور سرکار پیشوا سے نزاعت و مخالفت اختیار کی تبھی سنہ ۱۱۹۸ گیارہ سو اٹھانوے میں کوچ فرمایا اور نزدیک اٹک
پہنچ کر ارادہ
پر سرکار پیشوا سے ملاقات کی بعد کناتین کے اس قرار داد پر کہ ملک سرکار اور ملک پیشوا قبضہ میں
سرکار کا اختیار میں اور کیا دوست کے اور ملک پیشوا کا دست تصرف میں دولتخواہان پیشوا کے اور باقی جو علاقہ
سال آیندہ پر رکھ کر بالاجی بندت کے طرف پونا معاودت کی پیشوا جی ہوشیار کہ بانی سلسلہ کہ بانی
کا ہوا تبھی سے بالاجی بندت سے بالاجی کی ایک نہج محبت کے خطر ناک ہو کر دو ہزار سوار اور دو ہزار پیادہ اور
سونا اور بالاجی سے ملاقات کی بالاجی بندت نے بعد صلح اور شادی کے اس قرار پر کہ سودا جی
ہوں اور دو حصے حوالے سرکار پیشوا کے اور ایک حصہ سودا جی کو ملے اور ایک حصہ نکو جی اور ہو کر تقسیم کریں خاطر جمع
سودا جی نے
مرشد زادہ اتفاق سے اللہ دیا سر اکبر علیخان بہادر کو چھ ہزاری منصب سات ہزار سوار کا جی مرتبہ آصف الملک
خطاب اور صاحبزادہ ذوالفقار علیخان بہادر کو چھ ہزاری منصب چھ ہزار سوار کا جی مرتبہ
خطاب اور صاحبزادہ ذوالفقار علیخان بہادر کو چھ ہزاری منصب چھ ہزار سوار کا جی مرتبہ
نصرت الدولہ خطاب عنایت ہوا اور محمد سبحان خان چار ہزاری منصب اور خطاب بہادری کا جی مرتبہ
اور سپہ سالار جاہ حسین جو کلکتہ سے وارد حیدرآباد ہوئے تھے اکیسویں تاریخ ربیع الاول کی

دوسرا فصل
حکام دکن کے سیاہ نامے

دیا صبح دیار کے مشت شیر الملک کی سپہ کی اضتام جنگ کو بلوایا اور عفو جرایم فرما

الحمد صبح غایت کہ اس قلعہ نزل میں آنکر کو کنایت کرکے آپ صبح پر رکھا

دگاہو جشن فیروزی شامل حال اور آپ کو دولت کے ہوئی اراد جعت مراد کا کیا ہوا کہ اسی امین تھے کہ مہاراجہ

اقبال سید الدولہ میر اکبر علیخاں بہادر دعوت فاتح ہوکر آیا اور سعادت ملازمت حاصل کرکے اس

جبکہ روز جمعہ ۱۱۹۴ گیارہ سو چوراسی نومبر داخل بلدہ چندہ بنا ہوا اور جیسی تاریخ مصاحب

بن دولہ ابوالفتح ہوگئی دکن کی اور خطاب آصفجاہ الملک آصف الدولہ خورشید محمد مصطفیٰ بہادر کو عنایت

جب تحویل سایہ نہایت بن کر اور شکر اور دفاد اسعد الیہ خواہ خود کو متحمل ہائی ہوئے اور کامگاری کے

کرنیل الملک محمد ابوالفتح خاں بہادر سے مشورہ کرکے جمیع مصدات مالی اور ملکی میر الملک غلام سید خاں بہادر کے سپرد کیا اور

بجائے تقرری کے اختیار کیا اور مفصل اسکے سپہ الملک میں راجہ دیانت رائے رایا ان اور جہانت دانا پنڈت کے دونوں

دکن امور دفتر مال گزاری کے تہا حکم ہوا کہ طرف مدار المہام دکاہ سوسن جمع کرکے اس سے طلب الطاف الہی

بجالاوین کہنا میر عالم بہادر کا بھی بعد اسکے مفوض ہوئے اور نصب ہائی کیا اور حق کی ہمی

بن نجم الدولہ واصلت بندہ زیدہ ان المقضی ترعرع کو اور بیک حسب الحکم حضور ہوئے اسی سال میر الملک غلام

خان بہادر سے رسوم کدخدائی آپنے خلف الصدق سیف الملک میر الدولہ سپہدار جنگ نصفی خان بہادر

کی جس سے آصفجاہ الملک اور میر الملک مرحوم کی مودی کرکے باچین دیجہ کو زیب جمع مجالات خاص کی تشریف فرمائے

مہمان سر ہوئے اور ایک کنٹی جوہر کی اور دو دانہ موتی پونک اور بجائے ہین ہزار روپی نقد بابت نذر کے

قبول کرکے ساتوان سفر دکن مصوب ۱۱۹۵ پنچانوے مطابق ۱۷۸۱ اکیاسی عیسوی بتعاقب حیدر علیخاں نائب میسور ہوکر

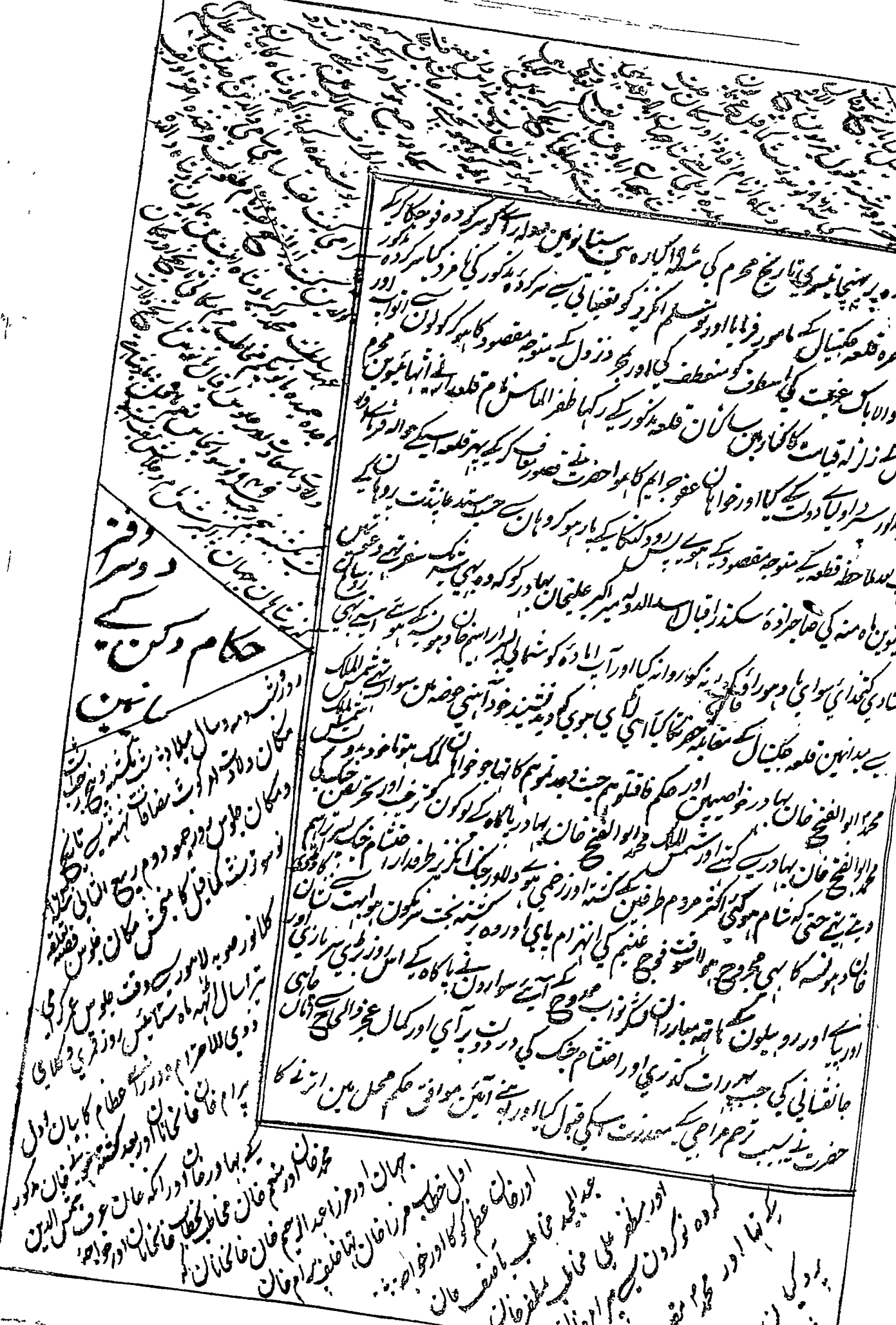

دوسرا

حکام دکن کے

بیانمیں

اور تنخواہ نقدی منصداران وکی فی روپی کوت آنے مقرر ہوی اور ان سب اینے مین اخراجات وکالتانہ حق
چوہدراہٹ حق متصدیان وضع ہوتا تہا باوصف اسکے ماہ بماہ کسو کو نہ پہنچتا تہا بعض کو شتہایی اور بعض کو اس
بہی کم اکثر جان کو کہ نکی آہ وفغان سے تا فلک پہنچی تہی اور ارباب بصاعت افزونی محصول اور عدم وصول تنخواہ
اور فاقہ کشی سے ہلاک ہو گئے اور صاحب استطاعت اندیشہ سے جورو ستم قالب بحون تسبیح الحفیظ کی برکہ تہے
کنارے کنارے
کیے ورد زبان یہی الحق عاملہ اللہ بما عملہ الحق خیر آمد بر سر مطلب چونکہ مزاج حضور کا طرف شکار کے مایل تہا اور
پرتالاب سنکرا کے کہ دو کوس کے فاصلہ پر شرقی جانب شہر کے واقع شکار گاہ حیرت بنیاد اہتمام سے شمس الملک
محمد ابو الفتح خان بہادر کے سنہ ۱۱۹۵ مین تیار ہوی تہی واسطے تردد کے تشریف فرما ہوے اور چند روز وہان اقامت رہی
اور مکرر بارگاہ کے احاطہ مین بطور قرغہ کہ بندی اسکی کر کے شکار کیے مزاج اقدس میں خرابت مبارز الملک
کی مرض سرطان سے آی اور خلعت استقلال کا نام سے اختتام جنگ خلف مبارز الملک کے روز نہ ہوا آہا ئیسوین رمضان
سنہ ۱۱۹۵ گیارہ سی پچانوے مین بیچ دوسرا شمس الملک شمس الدولہ تیغ جنگ محمد ابو الفتح خان بہادر کے نواسہ حضیہ
جاوید انی اختر بیچ کامرانی اعنی فرزند سعادت پیوند شمس الامرا ثانی ابو الفتح محمد فخر الدین خان بہادر تولد ہے
پانچوان سفر سولہوین محرم سنہ ۱۱۹۶ گیارہ سی چیانوے ہجری مین بلدہ سے نکلے اور حوالی قلعہ محمد بگر کے
سیر و شکار کر کے سات تین مہینے کے عرصہ تک کوچ اور مقام کرتے ہوے متوجہ سیاحت ممالک
محروسہ ہوے تہے اس ضمن مین بندر ہوین جمادی الاول کو کولاس کا قلعہ مقرب خیام فلک احتشام کا تہا کہ
ناگاہ صمصام الملک عارضہ جسمانی سے آمادہ سفر آخرت ہوے چونکہ وہ خیر خواہ خاص و عام اور آدمی لایق
تہے کہو کہو شعر فارسی بندی کہہ کر خدمت مین حضور کی وقت وصت عرض کیا کرتے تہے

دوسرا حکام دکن کے بیان میں

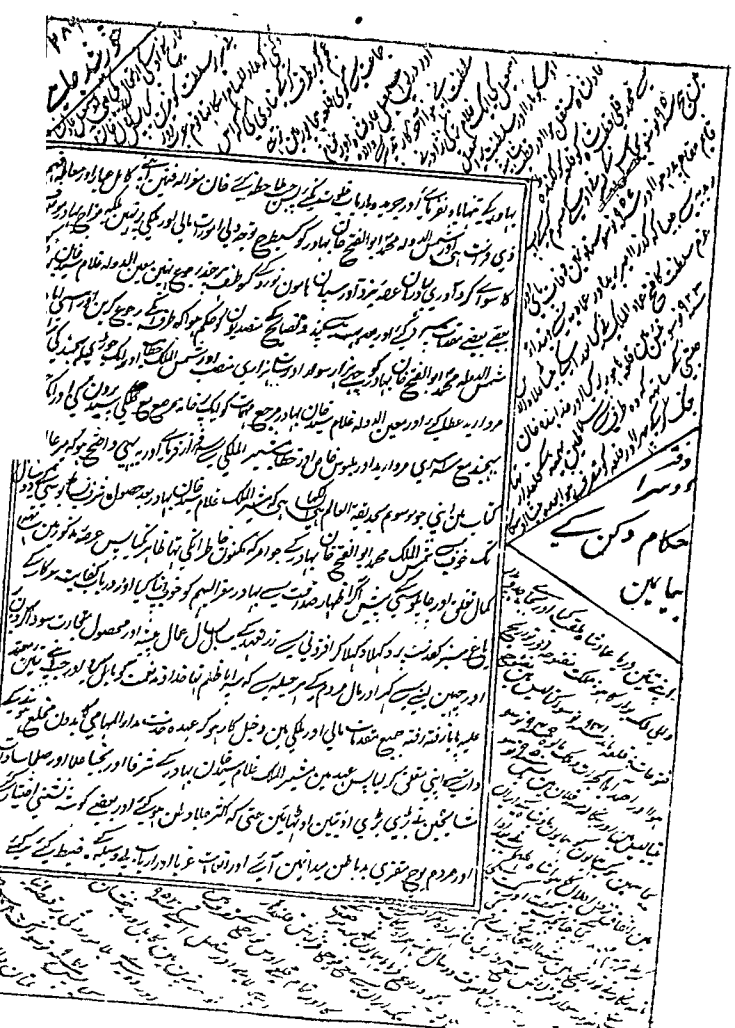

تکلف سابق کے کردی اور جشن عید الفطر بن قمر الدولہ منصور جنگ بہادر کو جیغہ اور شمس الدولہ محمد ابو الفتح خان
بہادر کو جیغہ اور مکلی سیہ پرون کی عطا کی اور نویں تاریخ شوال کی وقار الدولہ علت ضبط دماغ سے جہری
مار بکر چند روز بعد مر گئے اور سنہ ۱۱۹۳ گیارہ سی زیا نوہجری میں انہوں ربیع الثانی کو مسٹر مالن صاحب ایلچی
جہاز طرف بادشاہ انگریزوں کے آئے اور فایز ملازمت ہو کر تحایف مرسلہ کمپنی کے واضح ہو کہ بعد قبل کرنے اللہ
اور ترقی مدارج شمس الدولہ محمد ابو الفتح خان بہادر کے چونکہ خدمت دیوانی معطل تھی نواب نے پاس حضور کے
اور صداقت ذاتی کے بمجبہ امرائے نامدار سے شمس الدولہ محمد ابو الفتح خان بہادر کو واسطے تفویض امر جلیل دیوانی
کے انتخاب فرمایا بہادر موصوف نے شجاعت منشی اور مال اندیشی سے قبول کر کے بندوبست ابا اور اشارہ طرف بعض
اللہ غلام سید خان بہادر کے کیا اس روز دلی معین الدولہ غلام سید خان بہادر موصوف نا سای اخوان زمان اور ارکان خدیو
جہان کے حضور سے مرخص ہو کر قلعہ اودے پور میں کہ انکو بعنوان انعام تھا کوٹہ کبری اختیار کیا تھی اور بعد فوت وقار الدولہ کے انہ
حضور شاہی کے تھے ظفر الدولہ سے ملاقات کر کے موافق اپنے کیا تھا حتی کہ ظفر الدولہ مبارز الملک نے عرضی در باب سفارش خان
موصوف کے لکھی تھی نواب جو تجویز شمس الدولہ محمد ابو الفتح خان بہادر کے معین الدولہ غلام سید خان کو یاد فرمائے
پٹھان معز مقام سے حرکت کر کے سنہ ۱۱۹۴ گیارہ سی چوراسی نوہجری میں اثنہار ہوئیں شعبان کو بلدہ فرخندہ بنیاد
میں تقبیل آستان خدیو کامران سے اپنے بہرہ اندوز ہوئے اور دو برس تک بعیت میں شمس الدولہ محمد
ابو الفتح خان بہادر کی رہے رکتے ہیں کہ عرصہ مذکور میں حضرت اکثر روبرو بٹھلا کر کلمات کو جان پرور
اور اک بارک تو لیتے تھے اور بردباری اور تحمل اس امر عظیم الشان کا در یافت فرماتے تھے
اور گاہ گاہ شیر شکار کو بھی رکتے تھے اور یہ بھی معلوم رہے کہ کبھیوں شمس الدولہ محمد ابو الفتح

آخر الامر سکندر شاہ بادشاہ اجمیر جو اکبر شاہ
بعد از صحت کر بہمایوں شاہ اور از بہ فیض
شاہ ایران کین سنہ ۹۶۳ نوسو تریسٹھ میں فیض
کیا اور دولت افاغنہ سور کی منقرض ہوئی
دلی میں پانچ خاندان نظام شاہیہ اور فاروقیہ
بہمنیہ اور عادل شاہیہ اور قطب شاہیہ
کا حال نظام الملک بحری پیش سلطنت
سنہ ۹۰۴ نوسو چار میں انتقال کیا اور آصف جاہ
اوسکا بیان نظام الملک آصف جاہ
تاریخ و نشستن آصف جاہ
عہد سلطنت میں
اختیار کرنا حکام دکن کا
انحطاط انتظام ملکی میں
سنہ ۹۶۰ نوسو ساٹھ
نظام الملک
نظام الملک
سلطنت

دوسرا دور حکام دکن کے

بیانیں

حکام دکن کے

دوسرا حکام دکن

فتوحات عادل شاهی

دوسرا حکام دکن

سلاطین

قرار شدہ ہای

دوسرا

حکام دکن کے

پانچین

اور ظفر الدولہ کو حکم محاصرہ مذکور کا ہوا حاصرون نے قلعہ کے ستامن ہو کر بعد تین دن کے قلعہ مذکور کو تسلیم
اولیای دولت کیے کیا بعد فتح قلعہ مذکور کے ظفر الدولہ کو واسطے دریافت سوالجواب مصالحت کے طرف بودہا بھیجا
کہ کیا آپ بھی اس مقام سے جیتی تاریخ صفر کی ۱۱۹۵ گیارہ سی پنانوے ہجری کوچ کریں اثنار راہ عجب اتفاق ہوا یعنے
رکن الدولہ بہادر ایکدن حاضر ہو کر تنہائیمیں بعضے معروضات عرض کر رہے تھے کہ دفعتاً فیضہر نام ایک کافر دیوانہ
کنار کیجے کر ملاقاتیل پہلوین سے نکالہ کے کندانا پاس کام اسکا تمام ہو مقابلہ ضرب شمشیر اسکو یہاں لیا اور
قتل کر ڈالا جسکے سبب سے بادشاہ نے اس سے پوچھا کہ تو نے ایسا کیوں کیا اور کسکے کہنے سے کیا اسنے کچھ نہ کہا اور عقدہ اسکا
نہ کھلا بعد کان عاقبت بخیر جو شدنی تھی سو ہو ہی دوسرے دن آپ خیمہ مین تشریف لیکر راجہ رگھوناتھ راؤ رکن الدولہ کے بھائی
کو بات تسلی کیے ارشاد کیے اور تمام رفقا اور وابستگان رکن الدولہ کو ہمیشہ سا تہا عزت و اکرام سے رکھنے اور جاگیر وغیرہ
الدولہ کی بحال فرمائی اور چوتھی تاریخ ربیع الاول کی ۱۱۹۵ گیارہ سی نوے ہجری مین بودہا بھی بہونسلہ
بھوجی بہونسلہ مستصوب ظفر الدولہ کے عازم حضور ہوا اور استقبال ظفر الدولہ اور برقرار الدولہ کے ملازمت
کی حضور مین خلعت اور جواہر اور ایک قطعہ شمشیر اور ایک زنجیر فیل انکو اور انکے کارپردازان کو
اور ساتون کو ماہ منہ کی آپ کے خیام مین تشریف لیکر سردار اندکو چار خوان پوشاک اور دو کشتیان
مرصع ہوڑ ہاتی ملاحظہ مین لائے اور دوسرے دن بیات صوبہ دار ایلچپور کی نام سے صاحبزادہ کبیر کے ہمراہ کیے مقرر
ہوئے رکن الدولہ کے چونکہ سابق کچھ بدمستی فیما بین اسمعیل خان اور ظفر الدولہ کے عداوت
تھی یعنے ظفر الدولہ کو منظور یہ تہا کہ خان مذکور ناظم ایلچپور رہا مل اپنی انتقیا کیطرف ہو اور
کے جانکر غرور خلقی اور نشہ بہادری اقتدار کو ظفر الدولہ کے پاس نہ

دوسرا
حکام دکن کے
سانحین

دفتر دوسرا
حکام دکن کے بیانمیں

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

دوسرا حکام دکن کے

بیانمیں

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان مین

دوسرا قصہ
حکام دکن کے بیانمیں

چوبیس نہیں بھیج کر بیچ دکھلایا قرارداد ہوئی قاصد وغیرہ اور مخالف سلسلہ لاروکر رخصت ہوا اور
سراج الدولہ والاجاہ کے دوسری شوال سنہ ۱۱۸۳ کو حاضر حضرت ہوئے حضور جواہر آثار منظر اس اکبر تھے بہت
سعادت ملازمت حاصل کر قرار دلکا کو خلعت و جواہر دیکر رخصت کیے اور دوسرے لاروکور رخصت اور سراج الدولہ والاجاہ
جہار اور ہائی روانہ فرمائے اور ابراہیم بیگ پسر اس اصل فاضل یکتائی کو کہ کس و شیخ اور والاجاہ اور
والاجاہ سفارش سے کی لکھی تھی ہمراہ لیکر شہر نزدیک وکیل کو جو دربار علی کیا اور بعض ملکی کیا اور بعض کو ہمراہ
تیے جواہر و خلعت دیکر رخصت کیے آج چیتی ذیحجہ کو دروازہ پیتے لاہے جو کہ خلعت ہاتھی گھوڑا سرپیچ
سنہ ۱۱۸۳ فصلی مطابق سنہ جلوس ۱۷ کے محمد مکارم خاں محمد ابراہیم کو پرگنہ راجکوٹ پرگنہ مکلور صوبہ
حیدرآباد دیے پیشکش ہزار آٹھ ہزار دام نخواہ جاگیر لروح اصل و اضافہ کہ ہمراہ و ابتدا مدی منصب ہزاری و
یکہزار کان مائے فیصلہ آزاد آباد محمد نور خاں قاضی عدالت عدی منصب اور محمد افضل خاں دیوان عرض دوصدی منصب
سیاہی بیگ و افیچ مرکوز بندگان مائے حیدرآباد کو پیشوا مرکز دولت اتنا قرارداد ہوا جب کہ ہی مہم پیشین قلعہ بیجاپور فتح ہوا
بود فتح اسکے مرجعت کر کے بلدہ کو روانہ دیتے تیے ایسا ہی سرکار اور کہ کر دکن کا کہ بیجاپور فتح استقلال ہو
سنہ کے پہلا صفر جمعیتی شمال سنہ ۱۱۸۳ کا بلدہ سے تشریف فرما ہے بور بعد تین ہفتے بیجاپور
ذیقعدہ کو وقت معاودت آثار راہ جب کہ بنصور نواح قلعہ اود کبیر پہنچے ارکن الدولہ رانہ ام جزیہ
دلوا چند حسین کہ کہ وہ ہمیشہ مصدر ظلم و تاراجی کا ہوا تھا کہ علی سے گزرا اور انہوں کی جو خلل
بین متعین تھی متوجہ ہو کر دو مہینے بندر و دن کے حوصلہ میں کو صلح کر لیا پس فتح کر لیا پس ہی اسے
طرف نول کہ اپنے آباد غرہ محرم سنہ ۱۱۸۴ کا بارہ سے جمعہ ہاتھی میں محاصرہ قلعہ مذکور کا عمل

زیارت مرقد سید محمد گیسو دراز قدس سرہ اور ملاقات جناب سجادہ کی حاصل کرتے ہوئے حیدر ۱۱
کو معاودت کے بعد ورود موکب والا کے سرداران اکبر یہ کہ دریں استقبال حیدر علیخان نائک بہت امداد چاہی
بندگانعالے نے قبول کر کے بہر نہضت فرما ہوئے مزاج حیدر علیخان کا جو نواب سے برگشتہ تھا یہ بات جب سنی سر اسیمہ ہو کر
رجوع ہوا اور اعانت اپنی چاہی پس رکن الدولہ نے مزاج کو حضور اور ہر سہ پیر کرا دہرلا با سرداران اکبر یہ
نے مجلس کا رنگ دوسرا پایا کہ بیچ جمعیت جو ہمراہ تھی پر رخصت اٹھہ کر پس مردان نواب ممدوح اور حیدر علیخان کو ٹھہ
ہو کر مقابلہ ارہے خوب آزمان ہوئیں اس عرصہ میں بندگانعالے نواب سالار جنگ کہ رکن الدولہ حسن انتقاد
یدر علیخان کا اور تمنا آستان بوسی کی عرضی خانہ کور کے اظہار کیے نواب ممدوح معروضہ کو پذیر کر کے پروانگی
زیکے دی اور جناب مذکور نے حاضر ہونیکا ارادہ کیا رکن الدولہ واسطے استقبال کے روانہ فرمایا اور غلاف
خیمہ الماس کا اور کلغی سیہ پروں کی اور پیچ مرصع مع سلک مروارید اور دست بند اور ایک شمشیر مرصع
اور ایک شمشیر اور ایک خنجر جواہر وقبضہ کا مرکب پیشکش رخصت کا عنایت کیا بعد دو دن کے بہر آپٹہ رہ میں جناب مذکور
کے قدم رنجہ فرمایا حیدر علیخان فرزندون اور اقرباؤن کو لیکر واسطے استقبال کے جو جناب تک آکر ادائے مجرا
بجالائے اور لاکھون ہزار روپے نقد اور دو ہزار تیلیان سونے کی نذر گذرانی اور چبوترہ پر زر کے بٹھلایا جواہر کے خوان
بیش قیمت اور پارچہ اور پوشاک اور دو عدد قلادہ فیل نظر انور میں لائے اور دو تین ضرب توپیں جو فوج اکبر یہ
سے غنیمت آئیں تھیں کارخانہ سرکار میں پہنچائیں بعد اسکے نواب ممدوح طرف حیدر ابا کے نہضت فرمائے اور خاندان کے شغول
محاصرہ ہونے کا ہو محمد علی ان المخاطب سراج الدولہ والاجاہ سے جال معانہ کر کے موافقت بندگانعالے کی
بکر دون سے صلاح وقت جانی اور آپ بجمین اکر آٹھوین رمضان سنہ ۱۱ گیارہ سی اکیاسی میں

دفتر دوم

حکام دکن کے بیانمیں

دوسرا حکام دکن کے

نتھو کے راجہ سے جدا ہو کر جس کو بیس کوس کے فاصلہ پر جالنا غنیم جو در پے قابو کے تھا بطریق یلغار یکایک سر پر آپہنچا اور ہنگامہ ستیز و آویز کا گرم کیا قضا کا کردگار عین دوار و گیر میں مہاراج پرتاب دیو فتور سے بعضے مقربوں کے مارا گیا کہتے ہیں جوانان قراول سے کوئی حسب الحکم اودھان کے کہ وہ مہاراج سے عاد دیلی رکنا تھا حرف لگنے سے کام مہاراج کا تمام کیا واضح ہو کہ سبب مار جانے اسکے بڑا چشم زخم فوج اسلام پہنچا یوں منہدم ہو جمعیت لشکر آزردہ خاطر اور رکاب اعلا کو رونق افزا ہوا اور تنبیہ خاطر خواہ کا ارادہ کیا امرا دولت نے نائب مرزا کو حضور کے پہنچنے اور معاودت کی خبر نامہ و پیغام سے رضامند کر کے صلح کی اس بیں میر موسیٰ خان صفت مدار المہامی پر مامور ہوا اور اقسام جنگ رکن الدولہ خطاب خانخانی ہوا اور غلام سید خان کو خطاب معین الدولہ آصف جنگ اور نظام صوبہ برار سے شرف کر کے اس طرف روانہ کیا بعض مآثر میں کہ بتدبیر انکے اخراج کی بیشکاش سے تھی جناب حیدر یار خان بہادر کو فقدیم برار سے شرف کر کے اس طرف روانہ کیا بعض مآثر میں کہ بتدبیر انکے اخراج کی بیشکاش سے تھی جناب حیدر یار خان بہادر کو فقدیم ابر آصفجاہی اور کل اعزہ لشکر و سپاہ کو واقف اور عہدہ نواب صلابت جنگ کے منصب ہفت ہزاری منصب اور سات ہزار سوار اور چہار دہ پالکی اور ماہی مراتب اور خطاب میر الدولہ میر الملک بقول میر عالم بہادر ممتاز تھے اور اول دیوانی سرکار سرخیل صوبجات دکن سے سرفراز دخیل کار رکن الدولہ ہو کر تمشیت جمیع مہمات کی اپنے اختیار میں کی انتہین جب آئی کہ امیر الممالک صلابت جنگ در گاہ اسمانی سے انتقال ہوا تین دن موقوفی نوبت کرنا سلم تعزیت کے علمین لائے بعد اسکے شولاپور پر پیشکش اودھر سے رسیدار دنیں پہنچے کہ حیدر یار کو آپہنچے اور ہو لکر عازم ہند و ستان کا ہوا اور راہ اور دار ہو راو نواب ممدوح خاطر جمع ہو کر حیدر نایک کہ وہ مختار کار راجہ میکور تھا اور دیدہ کیا اور بہ کنایہ برادر بالاجی راو پیشوا سے اپنے پہنچنے کا ہو کر نایک مذکور پر حملہ آور ہوا وہ بھی طرف میں اسکی قصور نکالا کہ ہو صلح کہ ہو چکی ہے پھر یہ ذکر اسکا موجب اطناب اور تطویل کا ہی اور نواب ممدوح بیچ داخل ہو نے حیدر یار کے ستائیسویں

ابو سعید مرزا کی ابتدا چند سخن طرازی سے تحسین مرزا یار بن مرزا یادگار بن مرزا بایسنغر بن شاہرخ بن امیر تیمور کورگان

دوسرا حکام دکن کے بیان میں

دفتر دوسرا

حکام دکن کے

حکام دکن کے بیانین

خطاب بجہ مصرع مشتمل تاریخ کہ جو ہے خطاب شیخ الدولہ ہمایوں شاہ ۱۱۷۱ھ

میں عطا فرمائی پس ایام جہاں دیں معلوم ہوا کہ بالاجی راؤ آخر در شہ شعبان فیوض یقعوب ہے اللہ بیکے اس جہانے
گذرا اور امور سلطنت کا بیکے بڑے بڑے مرہٹوں کے ہاتھ آیا چونکہ وہ ہمارا ذام صمصام نظام اور پرانا اور اعیانی رکنی تھا اور راجہ کے قرار
پایا پھر بیکے اور نواب صدوح کے بڑی بڑی آئیان ہوئیں تو قدیم کے غلام ایلچی ایرالممالک کو اردو میں حفظ
رکھکر نواب صدوح آصفجاہ بالمشافہ نفس کی جگہ کے اور فوج مخالف کو منہزم کرکے اور دو کوس تک پیچھا کیا ایرالممالک
میر منشی عنایان پہاڑ پر چڑھے اور بعد قتال کے اور رام چندر کہ عرف نرائن سلام گاہا غنیم کے ایکے
اعدا قوی دل ہو کر پھاٹک پر حملہ کیا اور ان کو بھی بکریوں سے پنجہ کے حمل کرنا شروع کیا اور جو بھاگ
پسپا پایا حکم قتال کا دیا یہانتک کہ فتح کا نواب صدوح کا ساتھ ہوا پس پونا بیکے بھیجکر کہا اب کہیں اور نہ جانا
رہنا تمہارا اور سب خانی ہوگئے اور کہنے لگے کہ تو کہاں جاتا ہے خانان کو تمہارے سوا کون ہاتھ لگا ہے
یکے اور دیگے کہ ہم دس آدمی ہیں اور تمام ہندی کو جلا دینے ہیں تاجار ہو کر رہنا ہے اور نہ جانا ہے
کا مالک یہ مجنہ بنا دادا اور بیدار ہے چڑھ جاؤ آخر ۱۱۷۲ھ کے بجہ ہزار ہم لیکر چوکی آن روز دن ہوشیار
کاتا اور صدوح پہر بیدار ہا گیا جہادی کیا اور ایرالممالک کو کہ کہیں سے خون کا مصدر ہے جو کہ ہاتھ ہوتے ہوئے نہ
سب لشکر متعدد ثانی اور ملکی کا ہمراہ اور ارکان دولت کے قلعہ بیدر میں فیروزی کیا ایرالممالک خان میں
چھے دن بعد از قلعہ بیجاپور ۱۱۷۳ھ کے بجہ ہزار ہم لیکر چوکی آن روز دن ہوشیار
شعبان کلستان علم کے ماہ تاریخ انکا یہی مصرع ایرالممالک کیفت شدہ و اور سلطنت انکی بزرگ
بس ہی نواب میر نظام علیخان بہادر کا بیان نواب غفرانمآب آصفجاہ ثانی نظام

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

ملک دکن قطعہ کرنا فساد کفار آخذ کرنا: ذکر دولت آباد و حصن علم رفت: خود سال تاریخ برایج کہتی: چنین زد رقم
دولت آباد ہم رفت قطعہ در شاہ اسلام کافر گرفت: زین تشکل فرمان تقدیر رفت: دبیر خرد سال تاریخ رفت
رقم زد عجب حصن سیر رفت: اسمین ایکعدد زیادہ ہی وجہ یہ ہی کہ عامل نے وہانکے پاس اس اسلام سے پیشتر کرنے ہیں
مردمان غنیم کو چند مہینے تاخیر کی ہی اسوقت مراجعت غنیم کی طرف سے دار المقر کے ہوی اور نواب صلابت اللہ
اور نواب نظام الملک آصفجاہ ثانی متوجہ حیدرآباد اس حسن فرمان شاہی شاہ عالم بہادر کا متضمن اوپر خطاب امیر الممالک کے
نام سے نواب آصف الدولہ صلابتجنگ کے شرف صدور پایا اور نواب آصف الدولہ صلابتجنگ کو بسر و چشم قبول کرکے شادان
و فرحان ہوکے بعد بالاجی راوبے دار الاقامت کو اپنے پہنچکر دسواس راو پسر اور سدا سیو عرف بابو بھیچر بہای کو اپنے
مع جمیع سرداران نامی اور سپاہیان کارآزمودہ اور توپخانہ فرانسیسان کو واسطے مقابلہ درانیوں کے
کہ ازروز شاہ درانی یاران سے واسطے تسخیر ہی کفر و ضلالت پناہی الہی کے آیا تہا روانہ کیا واقعات دہانکہ بہ قول شخصے قصہ
زین پسر زین سر گذشت سے وہانکی متعلق ہی چونکہ کتب متوسطہ ظاہر ہی اور محرر نے فہا بجملہ دفتر اول مین اس کتاب کے جمع
احوال مین بادشاہان ہند کے لکہکر بر قلم کیا اسواسطے اس سے اغماض کرکے بدستور متوجہ طرز اپنے مطلب کے ہوتا ہی یعنی
بعد اسکے رکنا تہہ راو پیشوا بالاجی راو نے سر شورش کا بلند کیا نواب ممدوح مع امیر الممالک اللہ اغلبہ بدکے مستعد پیکار ہوکے
اتنیمین خبر آئی کہ دسواس راو اور بابو وغیرہ سرداران اہل کفر ہاتہہ سے درانیون کے تلف ہوکر رکنا تہہ راو نے
نواب ممدوح سے مرفہ جنگ مین نہ دیکہکر دروازہ صلح کا ٹہوکا نواب ممدوح آصفجاہ ثانی بہی اس امر کو غنیمت
جانکر رافی ہوکے اور محمد آباد بندر پر جہاد ولی کرکے افواج کو موافق معمول کے جراگاہ کو رخصت کیا اور امیر الممالک مخلصہ
خان بہادر خلف مبشر جنگ حیدر یار خان بہادر کو چار ہزاری منصب اور غیور جنگ اسپہ الدولہ

دوسرا

حکام دکن کے

یا ہمن

فرستادن شاهی

حکام دکن بیک

دفتر دوسرا

حکام دکن کے

بیانیہ

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

برابر کے سرداروں اور رفاقت کے ہمیشہ اور ہمیشہ ہی وقت جنگ کے نامزد فرمایا اس عرصہ میں مخصوص منشور صادر ہوا
جنگ کو سمجھایا کہ اگر یہ مہم بھی بے نظام الدولہ بہادر نظام علیخان بہادر کی انتظام کو اگر کچھ ریاست میں اختیار کل
زنیکا صلاح یہ ہی آپ ذات سے ارادہ فرمانا نظام الدولہ سپہ سالار نظام علیخان بہادر اس امر سے واقف
الکھنی اور دلکو نوجہ جنگ کی کرکے دوسو سوسو سے پاکر جب دو طرفین خاطر جمع ہوئے
نظام الملک آصفجاہ ثانی بیکس سرفراز ہو کر زمام ریاست کی اپنے اختیار میں لائی اور ہر ایک حسب حال
خواہ رعد و اخراج تالیف قلوب کے سپہ سالار منجر انہا کیا اور مرہٹے کو بایں لالچ
تعویض کرکے جلی کی اور رفع فتنہ فرمایا بس ہی سے ہوا
اور دکہ دونو جلد بندوبست کے جا کر ات کے جو قبل اسکے روانہ ہوئے تھے فارغ ہو کر حضور میں
بکہ آئے اور حیدر جنگ کے بجز داخل ہونے کے بیل ڈیرے باہتمام تحویل کے دیکر سپاہ کو موسم
کریا پرنالب نظام الملک آصفجاہ ثانی بہ فوج ہو گئے اور امور ریاست کل قبضہ اختیار میں آگئے
اسکے چند روز میں نذیر صمصام الدولہ وکیل السلطنت اور میر محمد حسین خان بہادر کو بھی جاگیر
ارجمند اسکے قدر دیا جب کل یہی خاطر جمع ہو چکی تو چاہا کہ چلیں بے اصفجاہ ثانی کو بھی حیدرآباد
طرف بھیجکر کو کنڈہ کے قلعہ میں رکھے اور میدان اوسیط اپنی حوالہ کی کہ خالی کرے پر جن شہنواز خان
کہ اس بات پر لایا کہ وہ ایکروز کے بہانہ سے جب اصفجاہ ثانی کے کہ کرے اور انکو ہاتھی پر سوار کرکے
کہ لیے آئے اور صوبہ داری حیدرآباد کی جو ضمن الچہ پور کے مقرر کی نواب نظام الملک اصفجاہ
ثانی بہ بھی ضمیر کے مطلع ہو کر اقبال کو اس امر کے صلاح وقت جانا اور فیصلہ اور فرض ہو کر

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

دوسرا دفتر
حکام دکن کے
بیانمیں

اور اسکے بعد میں جو اُن میں سے کہ انکا سردار مونسب ہوا ہے اور اسکے بعد اُن تمامیں سے کہ خان جہان سپہ سالار دکن
اللہ دیکے طلب تحویلدار کردیا آیا اور بہادر مقرر ہوا حقیقت حوالہ حذف دکن کی مطلع تاریخ کی پس حذف عدد
شاہ عالمگیر ثانی واسطے ذوالکفل ہی ترتیب پہلے مادہ تاریخ اسکا ہی مصرعہ اُنہاد ہ بنیاد ما ہی ہم ترتیب اور اسی سال
صوبہ دکن پر اور خطاب نظام الدولہ ناصر جنگ بہادر فرمانفرما ہو کر مع فوج قہقہائی اور بیضے اور اشرفیوں کا
اس سمت کے اور اپنی ارادہ کے اور نیا بہادر کے تحلے اسی سال الجلوس مصرعہ خاص اور مبارکباد کا
پر زنہ نایاب ہوئی سلسلہ ایک مدت صعب ہوئی آخر کار صلح عمل میں آئی فریب سیالکوٹ کے جدہ فرانسیس معتمد
موسیو بوسی کی کہ بات مرد اور آبادی بہادر بدیت محی الدین خان ہی سیالکوٹ اور راج سندر کے دعوے کو
نخواہ جاگیر اپنی ٹھہرا کر ذریعہ اقدار پہونچائے مصمام الدولہ بطرفی اکبی دولہ ادی پس وہاں سے آنکھ ظاہر
حیدر آباد پر آیے اور چاہا کہ قلعہ بیدر کا لیں قلعدار نے ہشیاری کی ایک رزدیک قلعہ کے آنے پر اس
مین چھپوں تاریخ نظام کی اور نشی نام ایک شخص کو حیدر جنگ عبدالرحمن خان صاحب اختیار کار خاص تھے
کے کو بہانے سے ایسا کہ پاس کر وہ داماد اور بہانجہ تھا اور نیابت صوبہ داری حیدر آباد کی آپکے
متعلق پہنچی اور روشنی الدولہ حیدر اللہ آقا کا نام کیا ایسے ہی مرتبہ پر کہ ہم کو ایسا یا کہ وہ ہی
ساتھ ہو بدہ فرانسیوں نے موسیو بوسی کو شہر کو پہ منازعت خیر اپنے قصبہ مین لاکر قصر چار محل مین
اور واسطے رعب داب کے چار محل مذکور اور چار ستار پر توپیں نصب کر دیں تو اراضی نہ آئے
یہاں سکونت ہاں طے اور جب یہاں آئے فرانسیوں نے انکیار مقابلہ کیا پھر کچھ سمجھے اور چلے گئے تو

طرف دار الحرب ہونے کے فرمایے سنہ ۱۱۶۵ گیارہ سو پینسٹھ ہجری میں بارہویں تاریخ محرم الحرام کی بالاجی پنڈت
پچاس ہزار سوار کے مقابلہ کیا امام جنگ شیر بہادر باوجودیکہ مفلوج تھے فن سپہ گری میں کہ موقوف کردہ بزرگان
نہایان ہیں پہنچا کہ آخر کار غنیم واپس گیا دوسرے روز واسطے طلب کرنے امام جنگ شیر بہادر کے موصوف
نے محمد امجد خان بہادر اپنے ہمشیرہ زادہ کو بھیجا اور عزیز اللہ خان خواہر زادے کو ساتھ رفاقت خان تاریکر رخصت کیا بالاجی بھی
اسطرف سے ہر یک سرکردہ فوج کو اپنے مقابلہ پر نامزد کیا جب تلائی فریقین کی ہوئی بادرین مذکورین فوج کثیر
کو اوپر خاک ہلاکت کے ڈالکر شکست عظیم دی محمد امجد خان کو زخم کوچکی کاری آیا اور لکنز فیض شہید ہوگیا لاچار
کو بوا امام جنگ کے صوبہ کو مراجعت کی درمیان راہ پاس ہوکر پانچ سو سپاہ لشکر خان زمان جنگ جمعیت بہادر کو اور شیر بہادر امام جنگ
دار السرور کو پہنچا اور نواب صلابت جنگ داخل حیدرآباد اس اثنا میں امیر الامرا امیر زر جنگ خلف اصغر نواب مغفرت
پناہ سے اجازت بادشاہ کی باندازہ رخصت کا لیکر عازم اس صوب کے ہوئے چونکہ منظور الٰہی کہ تباہ کرنا سلطنت دکن کی
نواب صلابت جنگ بہادر کے زوال کا جب جمعیت بنیاد پر آئے ساتھوں نے مجمعہ آخر ذوالحجہ سنہ علت سے بیماری مبتلا
ہوئے بعضے کہتے ہیں کہ مسموم ہوئے واللہ العلم عند اللہ بعجلت فتح پیش غضبی کہ معلوم نہ خیال
میں کوسکے منتہی ظہور کی ابتدا سنہ ۱۱۶۶ گیارہ سو چھیاسٹھ ہجری میں نویں تاریخ محرم الحرام کی بسمت وزارت و
محمد حامد علیخان جد امجد راقم بیکدس ہزار روپے کی جاگیر سمت دارکاپور نیہ ہوئی پرگنہ سرکار آرام کہ صوبہ فرخندہ
حیدرآباد سے بلند و ممتاز ہوئے اور سنہ اللہ میں فرمان بادشاہی اور خطاب امیر الدولہ سید محمد خان بہادر سپہ سالار
اور سند صوبہ داری دکن کی بسبب انتقال فیروز جنگ کے حضور والا سے عنایت ہوئی اور متصل اسکے جہاں آرا بیگم
شمشیر بہادر امام جنگ سولہویں ربیع الاول سنہ میں شدت مرض فالج اور تقدم سے بانیوریں سپاہ عالم جاوداں کو

دوسرا دفتر
احکام دکن کے

حکام دکن کے بیانین

لیکن مال الکتاب خیر ہو لا تحسبن اللہ غافلا عما یعمل الظالمون غیب سے یہ واقعہ ظہور میں آیا یعنے اسی اتفاق میں متقین قتل نواب
شہید ہوئے پڑا کہ ساتہہ روز کے عرصہ میں یوسف تک قتل نواب تہے اپنی اپنی سزا کو پہنچے دوسرے دن جنکے مقتولوں کو صحرا میں دفن
کیے اور طرفہ تر یہ ہی لکہتے ہیں کہ تابوت نواب کا بہی جو روانہ کیا تہا جانیکہ کوزا اسی تاریخ روضہ میں داخل ہوکر
بعد نماز مغرب کے جسد مبارک مدفون ہوا العظمۃ للہ قتل نواب شہید کے بعد سے قبل از دفن انکے یہ خاک ہوئے یہ دیدی کہ خون ناحق روانہ
شمع خیر ہے خدا الامان بداد کہ تب را سحر کند تا در اسکے چند اصحاب مذکور کہ اکثر ہدایت محی الدین خان کو زغیب اور تحریص ملک کرنا ٹک نے
دیتا ہے بعد ہا تہہ محمد علیخان پسر انور الدینخان المخاطب بانور الدینخان کے مارا کیا اور کسا تہہ اس بہی قتل
ہو کیا اسیطرح کے بعد اسکے سرداران فرانسیتن بہی اپنی قوم میں کیارہ سو نفر سپید پوش ولایتی سوا کفر قہہ
کا روی کے زندہ دستگیر ہوے حاصل کلام بعد قتل نواب شہید کے کہ وہ ناحق تہا اب عذر ہوا کہ اسطرف لوگوں
سے تا دم ثبت کوئی آسودہ نرہا اور یہ بہی واضح ہو کہ ہدایت محی الدینخان بس مرد شجیع تہے اور کمال ذکی الطبع اور
وقت پسند بسبب حدت ذہن کے بیشتر راغب طرف علوم معقولہ کے تہذیب منطق از بر تہے مدت حکومت انکی ا
مہینہ بیس دن نواب صلابت جنگ کا بیان نواب امیر الممالک آصف الدولہ صلابت جنگ سید محمد خان
بہادر بعد کشتہ ہونے مظفر جنگ ہدایت محی الدینخان کے نظر کرنے کبر سنی کے میر نظام علیخان بہادر اور صلابت جنگ
محمد شریف خان اور میر مغل علیخان کے مسند ایالت پر تکیہ پاکے اور بعد قسط کے زمین سکندر آباد کا ارادہ
کر کے کرناٹک پر آئے اور بندوبست وہاں کے فارغ ہو کر متوجہ کرنول ہوے اور اسکو مفتوح کر کے وہاں سے حیدر آباد کا
برائے اور خزانہ قلعہ محمد نگر اور شہر پر متصرف ہو کر بعد طی منازل کے رونق افزا اورنگ آباد ہوے واضح ہو جب خبر
شہید ہونے نواب ناصر جنگ کی شاہجہان آباد کو پہنچی غازی الدینخان فیروز جنگ بعد اوکے مرا سم

دوسرا

حکام دکن سے

بیانیں

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیان میں

صاحبہ کو جان اور مال کی امان دی اور قصور معاف فرمایا اور اس ضمن میں شیر خان کی صورت درست ہونے کی
بدی محمد ابو الخیر خان بہادر کو تہیہ کیا حضت محمد ابو الخیر خان بہادر جنگ کے سپہ سالار خان مذکور کے کہ کر بابر
کر آن روز دن صورت بار دیا کے خواص فیلبان تھے اپنے قابل پر آئے اور مرا تھا اس لوگ جو پہنچ گئے ان کو
انوچ کے جہاں تو نواب ممدوح نے سپہ کے اس امیر کی دلجوئی فوج واسطے کافی مدد خرچ کے متعین کی قضا
چشم زخم شکر اسلام کو پہنچی اور قلعہ نصرت گڑھ پر جو کا جوابہ سخت ادلکر کر آنکا گیا تھا فتح فرمائی
پس نواب ممدوح نے بکمال غیرت فراتی اور حرارت دینی کے واسطے مذکور کے خود تعینہ ممدوح
سر داران افاغنہ کر آنکا کے جو لشکر رکاب تھے تصحیح کے لئے بالی کی تعاقب کیا کہ پیچھا چھوڑے پہلی
یہی رہیں آخر تیسرے روز موضع محرم الحرام کی ۱۶ کو پہنچ کر شیر خان مذکور کے نواب ممدوح
پس گذر کر دو فرسخ تک پہنچے کے نواب ممدوح نے دریا بانی پر سوار ہو کر طرف افاغنہ کے کنارہ کا
پس کو بالاتفاق بالکل دفع آنکا کرین روان ہو کر طرف موضع دہنچا جہاں نواب ممدوح کا قریب
بہادر کا بانی پس کا دورہ مذکور افاغنہ کا تھا ہوا نواب ممدوح نے تو اضع سے قبل آنکے بڑے کہ آپ
پر رکھا باوجود ایسے ادھر سے ادب علیحدہ زیادتی نواب ممدوح نے اس گفت کو حمل بچوانی اور
طاق نسیان پر رکھ کر عامل قہر و غضب مقدم حقیقے کے بالاتفاق نواب ممدوح پسند فرمائی
اور سیتہ پاکیزہ کو آنکے ہدف تفنگ اجل کا کیا فوراً ایسے کہ وہ بیچارہ تیر فرار و خدہ رضوان کے

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیان میں

حصار شهر برآمد و در سنه ۱۰۴۶ کاره سبی کتابیس بنا نهاد و نظام آباد بالا گنبد فرمود و مسجد
کاروانسرا و دو حمام و پل و باغ و اتمام حصار شهر حیدرآباد و نهر سوسل شهر او در سنه ۱۰۴۷ بعد مرور دهور
یک مشکله هوئی تهی و طبیعت بوی مشکاب کی موزون نهی با وجود عدم فرصت ملکی بدیع و دیوان
فارسی شعار آبدار کا تالیف فرمایا ابتدا میں تخلص چکلہ کرتا تھا بعد آصف کیا چکلہ شیدا طبع اور حسن نظم
چون کل ببوی یار کریبان و دیدنیست ۔ آیینه زسوز سینه شبنم تنیست ۔ زنهار دل منقش نگار جهان مبند
زیرا که دیده رنج کل پیدنیست ۔ نقاش کارگاه دریں عرصه خیال داس نخواهش خریدنیست
نواب ناصر جنگ شهید کا بیان و انتظام الدوله نواب امیر احمد علیخان بهادر بعد در رگذشت
یک دو دن تک موقوف خاموش رہے اور جب مزاج دان ہوا بواقی حالات کو ختم کلام اعداد فاتحہ ہوئے پر اس
سا تھیوں جاکے آلاخر کی تہی حکم زبتکا دیا جملہ امیران دولت و سرکردان طایفہ کی جمع کی کہ سعد اللہ خان بہادر مشہد
کہ سال بن غایت بدولت محی الدین تھے جادہ انحراف کیا اگرچہ اور جناب خوشی نواب ممدوح کا ہیں بالکل
کو کام فرمانگا ادراک کی سکے دو سکے دقت مجرد توقف کیا اور جب ظل سبحانی احمد شاہ بادشاہ کو جنت آشیانی نے انتقال فرمایا اور عماد الملک غازی الدین خان بہادر کو کہ وہ حافر دار الخلافت نے دربار میں طلب کیا کہ خلعت ماتمی سے سرفراز کیا اور
خدمت وزارت کی جو بعد قمر الدین خان کے انتظار آیندہ نواب مغفور رکھتے طوئی تہی ابو المنصور خان بہادر
صفدر جنگ کے سپرد کی اور بعد چند روز کے بعض بعض ارکین سے شامل جاوید خان داماد نواب
خاص کے متنفر ہو کر نواب ممدوح کو دکن سے طلب فرمایا نواب ممدوح سب الطلب ۱۲ الیا اجب
بات بن نا وصف خاطر جمع نہونے و وسوسہ اس مقصد دل علی الخصوص ہدایت صحیح قدیمی کہ مزاج

دوسرا

حکام دکن کے

ہمایون جاہ میر مغل علیخان بہادر اعہات جد اکابر سے آثار یادگار سے اس جناب سے

باوجود یکہ موسم نکال کا نہایت افراط کا تھا مگر دلاور خان نے ہمت نہ ہاری اور کوچ کرکے
چتی پر چڑھتے ہی سخت مقابلہ کیا اور وہاں طبیعت عالی ایسی گری کہ بالکل تاب و توانائی نہ رہی آخر کار ۱۱۶۱
سیارہ لکھ میں چوتھی جمادی الثانی کو جہان فانی سے رخصت کیا جانا زادہ ناصر جنگ جو ہمراہ تھا تجہیز و تکفین کے نماز جنازہ ادا کرکے محاصرہ کو دوبارہ خلد آباد آیا کچھ دنوں بعد وزیر وقت میر محمد سلیمان المخاطب بہ آصف جاہ
مرحوم دفن ہوئے اور یہ بھی واضح ہو کہ وقت انتقال دو کھڑکی آگے نواب ناصر جنگ طلب کرکے سہ پہر کے وقت تین بجے اول رئیس دکن کو لازم ہے کہ حتی المقدور مرشول کو ہمیشہ اپنے پاس رکھے اور اس کی رائے پر عمل کرے
میان بی آدم میں ہر کجا رات کرے کہ مرحوم کو حوالی قاضی کرے اور آب حکم قتل کا دیوے سوم عیسوی میں
بحکم فیروانی الارض باید مقام علی الدوام لانے چہارم بوداد قرض دو آدمی جو کہ آوے کو اپنے واسطے نظم امور متعلقہ
بہ تقسیم کرے اور وقت فرصت کے میشہ بزور پرگنہ لیوی پنجم داخلے قیام دولت بزرگان دکن ہمہ زادہ حاجی اور
نظم کرے ششم کو کاغذ کی اور پاس مروت کا ملحوظ رکھے ہفتم سزا دادہ کو ہر گز بری نہ کرے ہشتم ملکی اور
مامور کنا مردم کا سرکاری کا ہو نہ رہنے دے نہم بہ کار فرقہ اسلام سال میں ایک دفعہ سوال احوال رعایا کرے
نادہندگی محروم نہ رہیں دہم ہر سال اور ہر عہد بر گجا کہ قرار دادن شے آجا کہ پرورش رعیت اور افزونی قدر و رتبہ ہمیشہ
یعنی ملحوظ کرے اور بدست محی الدین خان جو عہدہ اول سے شمار کرے کہ دریں کی شکست کے نہ ہو سکے اور کوشش
سخن پر غازیان کرے نہم آزوں کہ خدمت مجلس میں بازدیوے دہم ادنی کو کار
عمدہ اور عمدہ کو کار ادنی ندیوے یازدہم ہمیشہ آداب سلطانی بجا لاوے اور اطاعت
کرے جانچہ نادر شاہ یہ ایکدن قط غات سے مجرا ساتھ عطا کا سلطنت کے مخاطب کیا تھا

حکام دکن کے
یاد ہیں

دوسرا دفتر

احکام دکن کے

ناکہ درست طرفین میں راہ بنا کے اور اشارا کا نبود ہو لیوے اور فرمایا جیسا کہ مقتضا وقت کا تھا حاضر
کرکون نے عمل کیا اگر وہ میان ظل اللہ اور دیگر شہزادہ کے ایسا ماجرا اور پیش ہوتا تو ہم یہاں سا بھی کینے خیر خواہ
ونصیحہ اور کرامت اُن کی کون سمجھ علانیہ ترک ہو کے بیٹے نواسے صاحبزادہ کو قتل قصد ماریں گا کہ اگر آپ کے
پرائے اور اجنبی ال بعید چندے سفارش سے بچکات قتل کے صاحبزادہ کو برخلافی ملازمت کی دیوی اور غصہ ہو کر ورے طرف
فرمایا صاحبزادہ موصوف حاضر ہو کر کمال لجاجت اور الحاح سے قدمبوسی کر کے اور عفو تقصیر سے سرفراز ہو کے نوازش
آمیز تسکین کیا اور کلمات پند و نصایح کے ارشاد دیئے پھر کس وقت بالطنی طرفین سے زایل ہوئی نوازش کے نفس
نفیس جمیع متعلقان بابا در ملکی کو انعام فرمائے تسلی کہتے ہیں بعضے مدار کا ناطاعا طاعا کو فی الجملہ ارام
واسطے خدمت دولت کے امر کیا کہ ایک معتمد الیہ دین کو تمام انکا راقم کو نہیں پہنچی تجویز کر کے مرد

سرفرازی اور ذریعہ اطلاع دی محمد ابو الخیر خان بہادر کہ سنبھلی سے نشین اور نگجوہ سرکار تھے پیشتر
بجا کر اس شکر کو صبح کی دن تفویض حضرت مذکور کا تھا اور دوست سرا پا حاضر ہو کے اور عرض کی والی اوزبک زادہ
ہو کر جو پیشکش حاضر ہوئے خروف کا پوچھا کہ ارشاد کی کہ ہر دو شکل دیدنی ہیں جانے ہیں فیاسیں اب آتا ہے کہ نہ پہنچا
ابا ہیں قبل اللہ کو مسکا بعد اس کے ارکا ہو کہ اصفہاء بیب کر سنی کہ آرام طلبی کے ہیں کی اور اس قبیل جو
واسطے اجرا کا رکے دوا لمقدر کیا ہی اور بنا سب ہی نوازش فرمائے کہ ہیں حکم کا خان مغفرالیہم علیہ رحمۃ
کیا منصفانہ دربار کہ وقت بجا عرض کی کہ ارشاد اعلام کا بندہ کی ہو مفید کچھ خلق علی کہ گذرا کا واضح ہو
حکم اعلام کا حاضر موقف کو ہو تا خان مغفرالیہم نام انکا کہ زبان فارسی سے ناواقف ہو ہے اور نگا زادت حضور دیئے ہو یا پنور فرمائے کا بات ہے
کہ دوران ناواقفی صحیح حامل بار حضرت کہتے ہے کہ نہیں حکم اعلام دیوانگی ہی جو بدار نے حسب الایا بہادر مغفرالیہم کے

بہادر کہ مصروف بندوبست قلعہ سونگیر تھے بجا دیسے اس خبر کے کنول بالا سے عبور کر کے رورشنبہ اظہار ہوین
جمادی الاول کو ملازمت حاصل کی اسوقت ہمراہ نواب کے متعلق فوج تھی اور جو لوگ کہ تھے وہ بھی دم نام ہو
کا مارتے تھے الحاق یک خان مغز کے نواب نے خاطر عاطر کو اپنی مطلین پایا پس ہوین جمادالاول کو ناصر جنگ نے
ستر ہزار سوار کے فراہم کر کے واسطے مقابلہ کے سوار ہوئے نواب سے متوسل خان اور خواجم قلیخان کو پیش رو
پر اور جمیل بیگ خان اور رحیم اللہ خان کو برانغار یعنے دست راست اور محمد ابوالخیر خان بہادر کو جرنغار یعنے دست چپ
اور متھور خان اور سلیم خان کو واسطے کمک کے مامور فرما کر فیل خاصہ یک سوار میدان ہین آئے تین پہر تک لڑائی
شروع ہوی بعد غروب آفتاب رفقا ناصر جنگ کے فرار اختیار کیا علاوہ برین فیلبان بھی ناصر جنگ کا راضی ہو کر
ہاتی پر سے پہنچے آیا لیکن ناصر جنگ باوجودیکہ دو زخم تیر کے پوست مال چشم آئینے تھے ہاتی کو ہوشیار لئے ہوے
نواب کے ہاتی تک پہنچ گئے اسوقت لوگ نواب کے مرکز ہاتی کو ایکے کیسر لے اور متوسل خان نے خانہ کمان
ہین اکر چاہا تھا کہ ضرب تیر سے ناصر جنگ کو مارے ہدایت محی الدین بیٹے نے اسکے منع کیا اس عرصہ ہین سید لشکر خان
نے چستی سے ہاتی کو اپنے ہاتی سے ناصر جنگ کے ملا کر انکو اپنے پاس لے لیا اور بخیر و خوبی نواب کے جلا آیا پس وہ ہاتی
فتح پکے نواب کے بلند آوازہ ہوے اور ناصر جنگ کے پیچھے منفعل اور محجوب بعد فتح اول نذر محمد ابوالخیر خان بہادر کی
ہوئی تہی خان مغز الیہم نے فتح ہاتی کی دو نذرین گذرانین نواب نے پوچھا کہ دوسری نذر کیسی ہے عرض کی کہ سلامتی صاحبزادہ
کی یہ سنکر بہت خوش ہوے نذرین دین اور نواب کو کمال سرور حاصل ہوا پس اسی ضمن مین منشی موسوی خان نے آرتیس
فردین دستخطی ارکین دولت نواب کی کہ اکثر اسمین اسوقت حاضر دربار جہان مدار تھے متضمن مضمون
شہرت اکبت صاحبزادہ یکی قلمدان سے ناصر جنگ کے نکالکر لیے آئین نواب نے بدون ملاحظہ سکے

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیانمیں

اور سنہ ۱۱۴۲ گیارہ سو بیالیس جاں نثار خان بہادر صوبہ دار نادیر چھانواب کے ستر ریکے سنین تھا کے اور سنہ ۱۱۴۳ گیارہ سو
ترتالیس شہر برہانپور کو منصب خیام اپنا کیا اور دو تین دن کے عرصہ میں وا بستگان نبیہ سو سن سکنہ کے مقام مذکور سے
برآمد ہوئے کہنے لگے کہ اپنے تئیں مقلوت کی ملاکر دروازہ صلح کا کھولا اور نواب متوجہ خاندیس ہوکے اور وہاں سے ارادہ خجستہ
بنیاد دکا فرمایا اور محمد ابوالخیر خان بہادر کہ اپنے طرف شہر کا مامور ہوکر شہر برہانپور میں سنہ ۱۱۴۴ گیارہ سو
چوالیس انند روپ جاٹ رکنہ اسیر نے اظہار کیا کہ دیلٹ نوکنہ کہ سردار ان غنیم سے ہے عیداران متعلقہ سرکار پر طلب آوے
کرتا ہی اور دست تطاول اسکا مدید دراز ہو گیا ہی بہادر موصوف نے اصغا کرکے لشکر فوج سو سوار ہمراہی کیا ہے اور طرف مخالف
یکے نوسو سوار اور پیادہ دبرق انداز بشمار ہر کز ہر کز کثرت کو اسکی خیال نکیا اور فوراً سو لاکوس کی مسافت قطع
کرکے سر پر اسکے جا پہنچے اور موضع دہانہ تہوسک پر بازار حرب کا گرم کیا چہت نفر مخالف کے جان مارے اور
بہتوں کو زخمی کیا اور دو تا ہی قسم زنان سے پکڑ لیے چین کہو ٹے اور ایک سی بنا دبق مطلا چین لیے
بقیت سیف و فرار کی راہ لی اور بہادر منصور مراجعت کرکے چہار کھڑی راہ کے داخل شہر ہو کر اور سنہ ۱۱۴۵
گیارہ سو پینتالیس نواب راہ دیو کنڈہ اور خاندیس کا روادار سرور ہو کر اور بہر سہ روان میں ارادہ خجستہ بنیاد کا
اور بہر دو ہاں برہانپور کو آئے اس امد و شنید حضور والا نے کر فرمان ہمایوں بنام نواب مرحوم
فساد گر ہٹوں کے منطقین خاطر تھے باوجود اسکے اواخر سنہ ۱۱۴۹ گیارہ سو انچاسین خلف ارجمند نظام الدولہ
میر احمد خان بہادر ناصر جنگ کے صوبہ داری دکن کی سپرد اور محمد ابوالخیر خان بہادر کو متعین خاجزادہ موصوف
کا کرکے روانہ شد بھان آباد کو ہوئے اور شمس الدین محمد حیدر کو جو دار و غہ فیلخانہ تھے منصب صدی
سرفراز اور خدمت عرض پیکی سے ممتاز فرمایا اور آخر ماہ ربیع الاول سنہ ۱۱۵۰ گیارہ سو پچاس میں ملازمت

دوسرا وقفہ

حکام دکن کے

بیانات

اپنے باپکا اتالیق تھا بعد وفات پدر مامور العہد جہانبانی کی
اور بوقات شاہی نواب ناصر جنگ فائز المرام ہی پیدا ہوا
مادر ایجات مادر شاب کی اور اوائل خانہ
سنہ السنوی کا پسر جدیم جنگر خان کا
اور پیدا ہوا مرحوم صاحبقران ایم تیمور کو کا
نام زرد نامدار کا ہو اتا اور سنہ السنوی
ہی ہوئے بہادر کی اور ذوجہ دیوان خان کی
کہ دختر فرزند دوم ہی تھی کا ہو اتا
نیوگی از کو کہ کا کہ فدوت الہی
ہی اور ہوئی اور

بہادر کی ہو اتا مالک ہوا اپنا پسر
کہ وہ ارکیہ فون کی ہو اتا اور وہ کہ مدار
بنی قوم کا ہو اتا

دوسرا حکام دکن کے بیان میں

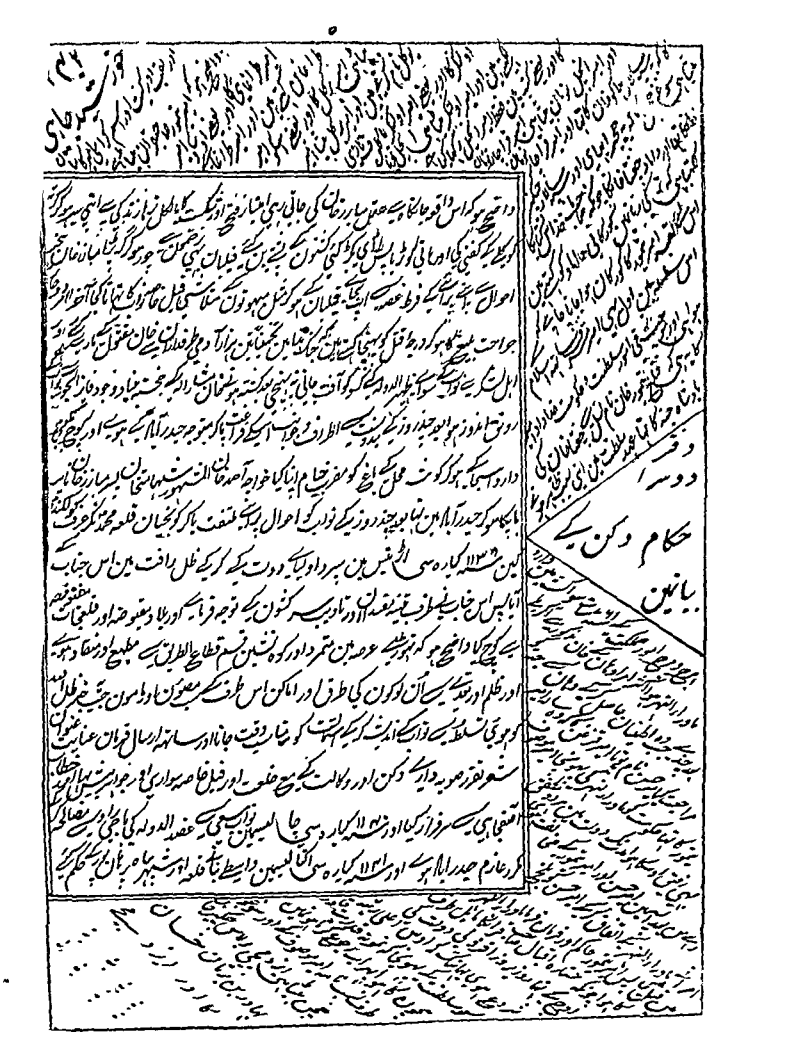

بر کنار پادشاہ بیضہ برآمد آمد نواب کا سکر تا ملازمت سے ضمنکہ اجل القدر کی ملوی رکھی اور بعد حصول شرف
ملازمت کے نواب کو چوتھی جمادی الاول سنہ ۱۳۱۴ اکیارہ سو چودہ میں خلعت و زر نقد مع خنجر اور قلمدان مرصع اور انگشتری الماس
گران بہا کی ممتاز فرمایا نواب نے ہر چند چاہا کہ بندوبست قرار واقعی کریں لیکن برہم کاری کے خلل اندازوں کے خصوصاً
کوکبی بادشاہ کی کہ ایک زن مزورہ تھی نہایت غالب آئی سب کے عملہ میں یہ آیا رفتہ رفتہ ہر دم سلطان کو بدظن کر دیا نواب
مال اندیشی سے صلاح کنارہ کشی میں جانکر بہانہ سے تحصیل مزاج کو واسطے تبدیل آب و ہوا کے غازی الدینخان بہادر فیروز جنگ
مہین پور کو کہ وہ ہم نام اور ہم خطاب اپنے جد امجد کے تھے نیابت میں انا کر کے دار الخلافت تکلکر کنارے دریا گنگ مشغول
شکار کے ہوئے بعد چند روز کے جب خبر شورانگیز مرہٹہ کی صوبہ احمد آباد اور بالا گھاٹ میں پہنچی متوجہ اسطرف کے
ہوئے سلطان دار السلطنت میں کہنے سے لوگوں کے غازی الدینخان بہادر کو نیابت وزارت سے معزز کر کے
اعتماد الدولہ قمر الدینخان کو مقرر کیا اور سند صوبہ داری کل دکن کی نام سے مبارز خان کے کر دی اس
طمع نے بھی حقوق نمک نواب کے کہ ہی مربی و خطاب وغیرہ سب طفیل سے نواب کے پایا تھا فراموش کر کے مار سے
ہوس کے سرداران صاحب جتھہ پچاس ہزار سوار لیکر حیدر آباد سے عازم مجتمع بنیاد کا ہوا نواب کو جب
یہ خبر ہوئی کہ مبارز خان نے خروج کیا ہی اور وقایع نگار نے دہلی کے احوال خلف رشد کا بھی لکھا محمد ابو الخیر خان
بہادر کو فوجدار تا ماندور کا کر کے اسطرف رخصت ارزانی رکھی اور آپ غیرت خان کو اسطرف متعطف کیا
عنایت الہی شامل حال نواب کے بھی بائیسویں محرم سنہ ۱۳۱۷ اکیارہ سو سینتیس میں نزدیک سکھیر پٹن کے
صوبہ بوار کے کہ مجتمع بنیاد سے چالیس کوس ہی مقابلہ عسکرین کا ہوا کہتے ہیں کہ وقت ستیز و آویز مسعود
خان اور اسد خان کہ یہ دونو فرزند مبارز خان کے تھے ہراول تھے پہلے ہی نبرد قضا کے ہوئے

دفتر دوسرا
حکام دکن کے بیان میں

نواب کا سنکے غصہ ہوا واضح ہو کہ تفصیل سنجارت یہ ہے کہ بعد فتح بیجاپور عادل خاں کی بیوہ عائشہ بانو اور علی عادل شاہ کے محل اور اسکے ہمراہ کے سوا سید عالم علیخاں بیشتر از آنکہ اسکو اسیر کرکے لاتے اپنے ہمراہ لیکر حیدرآباد کو روانہ ہوا اور اسکے واسطے مدار المہام سید عبداللہ خاں کو کہ جسکا خطاب بعد میں اسد جاہ ہوا اور اکثر امرا کو ہزار سوار و پیادہ ہمراہ لیکر حیدرآباد کو روانہ کیا اور اسکے واسطے یہ حکم بھیجا کہ عادل شاہ کی بیوہ کو عزت و احترام کے ساتھ لیکر آئے اور اسکے ساتھ کسی قسم کی بے ادبی نہ ہونے پائے اور اسکے ساتھ کے محل اور خویش و اقربا کو بھی عزت و احترام کے ساتھ لیکر آئے اور اسکے ساتھ کسی قسم کی بے ادبی نہ ہونے پائے اور اسکے ساتھ کے محل اور خویش و اقربا کو بھی عزت و احترام کے ساتھ لیکر آئے

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اور جاکیر میں قرار سے سپاہی جو کہ نواب نے وقت سواری جنگ فیروزگی سے رخصت پایا کیا تھا عرض کیا کہ حضرت وقت کشش
اور کوشش کا ہی تامل و فکر کا نواب نے منہ طرف خان موصوف کے پھر کر زبان فارسی فرمایا کہ قلعہ اسیر خندکردہ
خان مزالہیم کے کتابخانہ کدورش کیا کہ یہ وضع ارشاد کی غریب اس محل کے ہی حضرت کو جو فرماتا ہو بلا حرکت سر دو
یکے ارشاد فرماوین بندہ جواب صواب آلذارش کریگا اور قلعہ اسیر ہی ہے حکم ہو کر پاوین فیل خاصہ کے زنجیر ڈالدین اور کرف
موعود پہنچا ہی تو خبر رضا بخصایس نواب نے فیلبان کو اشارہ کیا اور سینے ہاتی کو لڑکے طرف ہو لایجر دا سکے شیعان روزگار منصدار
قدیم جو اطراف ہاتی کے تھے حملہ آور ہوئے اور ستانہ وار ہر یک نے تیغ زنی اختیار کی دلاور علیخان نے بھی ہاتی کو بیچ
بڑھایا حتی کہ جب مقابل ہوا دو کو لیان پیادی ایک بالای برو اور ایک تہی کاہ ہین اس دلاور کے لگین
اور طایر روح کو اسکے طعمہ شاہین اجل کا کیا اور فتح نصیب اولیای دولت نواب کے ہوی جب نواب ہاتی پر سے اترے اور
غازیون نے ارادہ نذر کا کیا چونکہ دست و یا محمد ابو الخیر خان بہادر کے سابق سے اس جنگ کے مجروح تھے
اور تیغہ کو خواصی کی ہوی خود نے فرمایا کہ تامل کر و محمد ابو الخیر خان بہادر کو اوتر نے دو اول ہم نذر محمد ابو الخیر خان
بہادر کی لے لین پھر سبکی لیسکے اس لئے کہ فتح ہماری صلح سے ایکے ہوی ہی چنانچہ ایسا ہی عمل مین آیا
بموجب مراۃ الصفا اور حدیقہ ترک آصفیہ ایسا کہتا ہی کہ ہنگام نبرد دلاور علی خان مردم ہراول
نواب کے صدمات سے حریف مقابل کے چون نبات النعش پریشان ہو گئے تھے کئی آدمی پادن تبات کا
قایم کیے ہوے کر دہاتی کے تھے اور نواب متردد کہ دلاور علیخان کہوڑے پر سوار مع اپنے رفقا کے حملہ کنان ہاتی تک نواب کے آپہنچا اور اس دار و گیر مین خواصی تیغش نے نواب کے بندوق سر کیا اور سینہ کو مال
تن کے تن سے نکلوئہ قضا کا کیا پس نسیم فتح و نصرت کی عسکر سے رایات کے بہنے لگی اور کل مراد

دفتر دوسرا
سلاطین دکن کے

فیض ہی اون سے نورالدین محمد
فادری حضوریہ اون پر بیعت کی
ہی مجاوز نیب اول عہد مین غزنین
مابین کے مجاوز نیب اکثر شاہ پت
دروازہ بیل اور دادوستان
اور شاہ بہادر و صاحب شاہ علی بند
یادگار اہم احمد شہ متصل تالاب
بودیلے صاحب مابین دروازہ تالاب
دروازہ ایک خود دروازہ ہی

دوسرا دفتر
حکام دکن کے بیان میں

Marked for Exclusion

سرفراز ہوے اور سنہ ۱۱۱۲ گیارہ سیصد بارہ ہجری میں بادشاہ دین پناہ عالمگیر نے انکھوٹی زمردی اسپر حسین علیخان بہادر کھوڈا
ہوا عنایت فرمائی پس رتبہ نوابگری زیادہ ہوا اور بعد رحلت عالمگیر اور مارے جانے اعظم شاہ کے دکن سے وارد دارالخلافت
دہلی ہوکر بجہت سعادت ملازمت بہادر شاہ کی حاصل کی ظل اللہ سلوک شایانہ سے پیش آئے اور ساتھہ اور سالہہ اور چھے
ہزاری منصب اور چھے ہزار سوار اور خطاب خانخانی دوران سرفراز کرکے صوبہ داری اودہ کی اور فوجداری لکھنو
کی عنایت فرمائی عبد الجلیل بلگرامی نے تاریخ اسکی لفظ خاندوران بہادر میں پاکیزہ ملاحظہ میں لائے جبکہ نواب سعادت یار
عالمگیر کا سلطنت میں بہادر شاہ کی بنا پایا کیا تو یہ بات مزاج میں ناگوار آئی رکن شاہ صاحب اور نوکری سے جواب کرکے خانہانی
میں گوشہ نشینی اختیار کی لیکن کبھو کبھو واسطے زیارت آستانہ نجمیں کبھو اور ملاقات بزرگان روزگار کے جایا کرتے تھے پھر ہوالدین
جہاندار شاہ کے وقت میں اپنے فرامین استمالت آئین بھیجکر رغبت نوازش سے اندازہ کی دی اس عالیجناب نے مال دنیا سے
کسو امر کو قبول نفرمایا مگر بعد چندے جملۃ الملک نواب اسد خان بہادر دربان اکر ملازمت کروائی اور اول عصر
میں فرخ سیر کے نواب حسین علیخان للمخاطب عبد اللہ خان کو نواب مرحوم سے ایسی موافقت تھی کہ اکثر عبد اللہ خان کہتے تھے
ہم تمہیں بھائی ہیں بزرگ اسم میں نظام الملک ہیں میں اور حسین علیخان دونو خود واضح ہو کہ فرخ سیر جسنے
پہنچے اور زمانہ سے موافق ہوا ہر ایک امیر کو موافق حوصلہ کے امورات سلطنت اور صوبہ داری اطراف واکناف سے
سرفراز کیا چنانچہ داود خانپنی کو کہ نایب ذوالفقار خان کا تھا نیابت سے اپنی محے صوبہ داری برہانپور کی کہ خان
موصوف کی ذات سے برہنی تغیر کرکے صوبہ دار احمد اباد کا کیا اور مبارز خان کو کہ دو ہفتہ قبل سے کجرات کا
کجرات کا تھا موقوف کرکے صوبہ داری احمد اباد کی اور کجرات کہ خان فیروز جنگ پدر والا قدر نواب کو تھا عوض اسکے
نواب کو صوبہ داری برہانپور کی محے فوجداری کرناٹک عنایت کرکے منصب سات ہزاری اور سات ہزار سوار

دوسرا وقفہ
حکام دکن کے بیان میں

جو عاشق وضع زبان پہ کلی و
جزئی کا ایکنام نہیں تو وہاں
تنگ پہ یکجا ہیں پہنان حکما
نہیں تو دیکھا بیان کرنیکا نا
نقوش نہیں نقوش نقطہ
ہیں دفتر نام نہیں نہم

آٹھواں تذکرہ نواب آصفجاہ

کابیان

حکام دکن کے

بیان نہیں

مبارز خان کا بیان

مبارز خان وقمین فرخ سیر کے خلعت سے صوبہ داری بلدہ مرحوم کے
سرفراز ہوا لکھا ہے کہ جس وقت مبارز خان یہاں آیا تو داخل دروازہ سے پل کے ہوا اس وقت حیدرآباد جو
اس آبادی کے کہ وقتیں قطب شاہیہ کے نہایت ویران ہو گیا تھا کہ دروازہ پل کے رستم دلخان کے مکان تک کہ وہ
دارالامارت تھا ایک مسافت بعیدہ ہی سوائے چند دکانوں کے تمام ویران پڑا تھا ہو کوئی نہیں بس خان مذکور نے ملتفت خاطر
اور سعی بلیغ بہم پہنچا کر بارہ برس کے عرصہ میں پھر آباد کیا اور معمروں کو اس لواح کے سرنگوں کیا اور جب صوبہ داری دکن
کی حسین علیخان کو ہوئی تب یہی خان موصوف بطور نیابت اپنی جا پر طرف سے اپنے بحال رہا یعنی جس وقت امیرالامرا
نظام سے دکن کی سرفراز ہو کر داخل مخمنہ بنیاد ہو خان مذکور نے اکر ملاقات کی امیرالامرا نے اپنے جوانی بہت
کی معلوم کر کے سلوک پسندیدہ کیا اور مقتضی المرام طرف اپنے صوبہ رخصت ارزانی رکھی اور جب نواب استقلاح
بہادر نے کمر دولتخواہی خسرو زمان محمد شاہ بادشاہ کی میں عقیدت پر بندہ کر مالوہ سے دکن پر تشریف فرما ہوئے
خان موصوف نے حیدرآباد سے متحرک ہو کر اورنگ آباد پر ملاقات کی اور حصار کو اخلاص کے مستحکم کیا
سو وقت نواب موصوف نے بھی تجویز منصب سفت ہزاری اور ہشت ہزار سوار اور خطاب عماد الملکی سے شاد کام
کیا بعد اسکے زمانہ جب وجود سے سادات کے خالی ہو گیا اور خدمت وزارت کی سپرد نواب آصف جاہ بہادر کے ہوئے
سبب ہوا و ہوس کے باوجود اتحاد مذکور کے کہ جو اسکو نواب ممدوح کے ساتھ تھا فراموش کر کے کمر عداوت
فوج کی جاری کی اور خفیہ سند کل دکن کے صوبہ داری کی مرزمین مہرہا دشاہی سے حاصل کر کے نواب ممدوح
کے خروج کا پیش ہوا کہ طمع رائے حرف است برشتہ تہی ۔ ازان نیت مرطمعان را بہی دوسری
محرم الحرام کے ۱۱۳۷ گیارہ سی سینتیس ہجری میں نزدیک قصبہ شکر کھیڑ مضاف صوبہ برار کے کہ جمخشتہ بنیاد ہے

حکام دکن کے بیان میں

دوسرا

دوسرا

دوسرا

ایکدرخت بکیچے آسے پہنچا دیا سبحان اللہ کیا بہادری ہی خبر سننا چاہیے حسن آگہی ہی کو جب ضبط اور تفحص اموال ابوالحسن اور دیگر عمدہ
نوکرون سے متصدی سرکار عالمگیر کے تاریخ ہوئی سو یا جیدالرزاق کو آئی تین کروڑ ہیرے تھا اور ایک رتن جان ماتی تھا ہی روپیہ اللہ
خان پاس اٹھالایا صف شکن خان نے پہچان کر چاہا تھا کہ سرکار ڈالے لیکن روح اللہ خان نے منع کیا اور حقیقت حال اسکی عرض
کروای خلد مکان نے انتہا جرات اور شرط نمکحلالی پر آپکی تعریف کر کے حکم کیا کہ جلد اسکا علاج کریں اسوقت شمار کیا تو اسکے
تن پر کہتیس ہین ستر زخم تھے سرکار سے اور تاکید پہنچی جراحون نے ٹانکے دیئے اور علاج ترویج کیا زندگی تھی
تیرہ دن بعد آنکھ کھولی بعد عرض اس امر کے بادشاہ نے حکم کیا کہ تیرے دونون بیٹون کو بھیجدیا
کہ وہ نماصیب سرفراز ہوین اور تسلیمات عفو جرایم کے طرف سے پدر کے بجا لاوین آپنے لکنت زبان سے
آداب قدردانی کے بجا لاکر جواب دیا کہ ہنوز اس شخص کو توقع حیات کی نہین ہی بالفرض اگر جیا بھی تو
باحتہ بے مرتب نوکری کے ادا ہونا محال اور اگر نوکری بھی ہو سکی تو جس شخص کا کہ گوشت اور پوست
نمک سے ابوالحسن کے پرورش پایا ہو یقین ہی کہ وہ نوکری عالمگیر کی نکرینگا یہ جواب حضور مین پہنچی طبیعت حساب کی
خفا ہوی لیکن آفرین کیا اور فرمایا کہ بعد صحت کے بلوالینگے اور مال و اسباب اسکا دلوا دیا واضح ہو کہ بعد
صحت بھی وہ اطاعت پر عالمگیر کی رضامند نہوا جب تو حکم قید کرنیکا ہوا اسوقت خان فیروز جنگ بہادر
شفیع ہوے اور اسکو اپنے پاس بلوا کر رکھا اور چند روز مین ہموار کر کے سنہ ۱۱۳۳ گیارہ سو تین ہجری مین منصب
چار ہزاری اور تین ہزار سوار سے سرفراز ملازمان بادشاہی مین کیا پس خطاب خانیکا اور ایک کہورا اور
ایک ہاتی سرکار عالی سے ملا اور خدمت فوجداری رہیری کی غایت ہوی باوجود اس عنایات کے چاہتا تھا کہ اس کشور سے
بہانہ سے حج کے بیت اللہ کی رخصت لیا اور اپنے وطن کو چلا رہتا جا کر جب کہ بعد اسکے فرمان طلب کا آیا

مرض سے آسمان کیدیگا کہ ۱۱ کبارہ ہجر ہیں جان جہان آفرین کو سونپی واضح ہو کہ زمانہ شاہ کو دوان ایک لڑکا
ہوا تہا کہ سکو بندی سلطان کہتے تہے حال سکا ارباب کو معلوم نہوا جار محل کہا گیا پر دو برس کی اور کوسکے قتل
کیہ فاصلہ پاکے سلطان نے عمر میں آپنے کو ہمدم کر دیا تہا سلطنت سلطان ابوالحسن کی جب شاہ
پندرہ برس تین مہینے مشہور ہی کہ سلطان مرحوم چودہ برس ۱۰ مہینے طفلی میں حرف کیے اور چودہ برس تحصیل علوم میں اور چودہ
علقہ اطاعت میں مرتبہ کہ نام انکا شاہ یا جو تہا قدر سن ۱۰ اور چودہ سال سلطنت کیہ اور جو ول آفتاب جہانگیر جو علما و اسپین کیے
برس ہوے الحاصل آدی سلطان قلی قطب شاہ سے سلطان ابوالحسن تانا شاہ تک ایک سو سی برس تین مہینے
ہین فرمانروائی کیے اور بعد اسکے کوئی حاکم مستقل نورج مکنین نہا اور یہ تمام مملکت طخطات سے
اقلیم ہندوستان سے ہوگئی اور یہ بہی جانا چاہیے کہ جدا رزاق نام ایک شخص متوطن لار کا ملازمون سے
سلطان ابوالحسن کے تہا جوقت کہ اسنے سنا دروازہ قلعہ کا کہل گیا اور فوج عالمگیر کی اندر دہس آئی
چار جامہ پہے سوار ہو کر دس بارہ آدمیون سے مقابل فوج شاہیکا ہوا یا وجود یکہ اسپل آشوب ہین فوج بہی
ایسے جدے ہوگئے وہ روانہ صف ناتہا بون مارتا تہا اور کہتا تہا کہ جسکے جان ہی نثار ابوالحسن کر دیگا
اور دم قدم اسکے بڑہاتا تہا اور تلوار کرتا تہا اور جو اسکو زخم پہنچاتا تہا اسکو جو جو دیتا تہا حتی کہ بارہ
کہ زخم نہین جو رگہا ہو بقدا سکی تنہی دروازہ تک قلعہ کے لڑتا ہوا پہنچا اور سو آدمی معتبار خون کے
بارہ زخم اسکے منہہ پر آیے تہے کہ چہرہ بنیانی کا کسکر انکہون پر آپڑا بلکہ ایک انکہہ بہی تنی تہی
تن اسکا کاٹنے لگا تب لحام کہوڑے کی چہوڑ دی اور اپنے کو سنبہالے رہا کہوڑے نے

دوسرا
حکام دکن کے
بیانمین

اسکی وزیر اور بادشاہ دو بو کرفتار ہوے یعنی چند روز میں رایات عالمگیری خرزبوم دکن پر آئے اور اول فتح بیجاپور
کی مدنظر کی اور اس مہم نے جب طول کھینچا بادشاہ کو زکات اقتضا سے رای صواب نما کی شولاپور پر اگر قیام فرمایا
تہا کہ اس سرزمین پر نوشتہ ابوالحسن کا جو نام سے اپنے حاجب کے کہ وہ لشکر میں عالمگیر کے تہا بجنس نظر بے بادشاہ
کی کذر مضمون یاسکا یہ تہا کہ ہم پاس بزرگی کا کرتے ہیں اب کہ انہوں نے سکندر کو تسلیم جاکر محاصرہ بیجاپور کیا
ہی تو واجب ہی کہ ہم اسکی کمک کو فوج روانہ کریں اور آپ بہی ایکطرف مستعد پیکار رہوں دیکہیں تو
جناب کس کس سے مقابلہ کرتے ہیں پس دیار غضب سلطانیکا جوش میں آیا اور بادشاہزادہ شاہ عالم بہادر کو
خانجہان کو کلاش سیف واسطے کوشمالی کے مامور فرمایا اگرچہ سردار ان بے ابوالحسن کے استقبال شاہزادہ کا کیا اور ولاے
طرفین کے کشتہ ہوے لیکن ہر دفعہ غلبہ شاہزادہ کا رہا آخر کار حیدرآباد کا مورچہ میں آکر محاصرہ کیا اور
شہر میں ایک عذر عظیم ہوا چون کی بن آئی ابوالحسن قلعہ میں جاکر متحصن ہوا تب بہی ایران پناہی بعد فتح
بیجاپور کے بادشاہ خود تشریف فرما ہوے اور اک جدال و قتال کی مشتعل ہوی ہر چند کہ اہل قلعہ نے سخت کوشی
میں اپنی کمی نکی اور لشکریوں کو بادشاہ کے امداد محاصرہ سے تنگ آخر الامر نسیم فتح اور فیروزی کی پرچم پر لوا
عالمگیر کے بہی چنانچہ مفصل احوال اسکا بیچ دفتر اول کے بیان ہوا بادشاہ دین پناہ عالمگیر کے کذرا اور بادشاہت
دکن کی آخر ذی قعدہ ۱۰۹۸ سن الہیا نوین جلوس قبضہ اقتدار سے قطب شاہیوں کے نکل گئی پس سلطان قید
ہوا اور وزیر شوم کا کردہ معقول خمیر مایہ فساد کا تہا سزا کو پہنچا سیف خان عالمگیر نے جو تاریخ اس فتح کی صفت
میں تذکرہ اور تحریر کیے نظم کر کے خدمت عالمگیر کی کذرانی یہ ہی قطعہ ابوالحسن استجا بجا محل
کر دیدن ازاں مکاں تقدیر : چوں بروں رفت او بجائش نشست بشتاہ اورنگ زیب عالمگیر

دوسرا دفتر

حکام وکن کے بیان میں

قطب شاہ کا بیان

سلطان ابوالحسن قطب شاہ عرف تانا شاہ کو وہ ابراہیم اور قطب شاہ کہتا تھا سلطان ابوالحسن

معاذ اللہ ایسا خطا ہوا تھا کہ فوق اسکے متصور نتھا اسوقت سلطان نے از روے رسانی بین خلق کے جہانتک ہوسکا کمی
نکی اور بعد اسکے بیان کرتے ہین کہ ایام بارشمین چار مہینے علے الاتصال ایسا مہیب رسالا اور رود موسیکو طغیانی
ہوئی کہ پانی پل پر سے بہتا تھا اور اندر شہر کے آگیا تھا معراس زمانے سے ایسا کہتے تھے کہ ہمنے نہین سنا کہ کسی
فرنگیں اسطرح کا جوش اس ندی کو ہوا تھا ضرور کہ چھٹی شعبان ۱۰۴۲ھ دس ہی مہینے بیس ہمیشہ کرمہ کو اپنی محل
سامان جہیز کہ قیمت اسکی پانچ لاک ہون تھی واسطے عقد ازدواج سلطان محمد عالمشاہ کے دار السلطنت حیدرآباد سے
روانہ کیا واضح ہو کہ سلطان عادل اور دانا دل اور سخی اور مشہور اور قدر شناس تھا کہ عہد مین اسکے علما اور فضلا اور ہنرمند دنیا
کے حیدرآباد مین فراہم آئے تھے اور بہت سے کتابین اور رسالے ہر علم کے وقتمین اسکے تصنیف اور تالیف ہوے از انجملہ کتاب
برہان قاطع تحقیقات مین لغات فارسی کے بہت اچھی اور معتبر ہی واضح ہو کہ میر محمد سعید میر جملہ المخاطب
خانخانان نوکرون اور تربیت یافتون سے آپکے عالیجاہ کی ہی دل ذی اقتدار اور صاحب منصب
اس سرکار تھا خداوند نعمت سے اپنے منحرف ہوکر ملازمت حضرت جہان بادشاہ کی اختیار کی
اور سبب انحرافی اسکے سلطان محمد فرزند کبیر عالمگیر کے جو حسب الارشاد پدر والا قدر کے حیدرآباد آیا آیا
تھا ایک جنگ عظیم ہوی اور حیدرآباد تصرف سے اولیا دولت کے نکل گیا پھر پیشکش سنوات ماضیہ اور
ایک لڑکی اپنی سلطان عبداللہ نے دس لاک روپی کے جہیز سمیت بھائی کنا حسین شہزادہ کے دیکر
صلح کی اور ملک کو اپنے بچا لیا پس میر مذکور نے ۱۰۹۱ھ دس سے ستانوے جلوس مین اس فتوح کے جناب
سے شہریار ہندوستان کے خطاب سے معظم خان کے شرف ہوا پس تیرہوین سال جلوس عالمگیر کے خانخانان
خطاب سے ملا اس شہر مین ایک تالاب کہ خلقت اسکو میر جملہ کا تالاب کہتی ہی جانب شرقی بلدہ کے

دوسرا وقفہ

حکام دکن کے

کا بیان

سیانمین

حکمت الہی اور فیض زبان کا انکون مین اس کرشمہ کا ہی
کہ انکی زبان سے ہر لفظ جو نکلتا ہی اسکے معانی ظاہر
ہوتے ہین اور اسکے مطابق کام ہوجاتا ہی اسکی
تفصیل یہ ہی کہ جب کسی مطلب کے کام کی جاری
کا طرح طرح کا حیل پیش آتے ہین اکثر
محمود اول کی زبان سے نکلتا ہی کہ فلان کام ایسا ہوگا
فلانکا کام ایسا ہوگا جو کچھ کہا ہوتا ہی
ویسا ہی ہوتا ہی

محمود اول کا ایک خواجہ سرا تھا اسکو ایک
دن بادشاہ نے کہا کہ تو ہمارے واسطے
ایک عقد ازدواج کا تلاش کر اسنے
عرض کیا کہ فلانکی بیٹی
محمود اول کی

دوسرا فتنہ فسادی

دوسرا

حکام دکن سے

بیانہن

طرف آبادی اور تعمیر عمارات عالی کے مصروف تھے اسواسطے دارالسلطنت جدرآباد میں حکم کیا کہ ایک اور جامع مسجد سواسکے جامع مسجد
اول کے بہت بڑی عظیم الشان تیار کریں حسب الارشاد اسکے بنایان دست کاریگر کام اسکا شروع کیا لکھا ہی عہد میں اس
بادشاہ کے قریب پچیس ہزار روپون کے خرچ اس مسجد میں ہوئے اور وہ اتمام کو پہنچی پس وقتیکہ سلطان عبداللہ اور سلطان ابوالحسن
تانا شاہ کے انجام پایی تو یہی کام باقی رہ گیا تھا عہد وہ عہد میں بادشاہ فلاحی عالمگیر کے ۱۱۱۸ گیارہ سو چار میں صورت
اختتام کی پایا الحق کہ وہ مسجد شریف مسجد ایک ہی کہ کمال شکوہ اور رفعت اور روح افزائی سے مطبوع قلوب اہل اسلام کا فوز نام
کی ہی اور نام اسکا مکہ مسجد بن جانب اللہ زبان پر خلق کے جاری وساری ہی اور سوا اسکے قصبہ سلطان پور حوالی میں لشکر
فیض اثر کو لکنڈہ کے اور عمارات بنی باغ کے اور مکانات میدان دریا کے اور دوکانین چار بازار چارمنار کین مخترعات
سے سلطان کے ہیں اور دوکوس بلدہ سے طرف شرق کے طرح شہر کی ڈالکر سلطان نگر اسکا نام رکھا اور اسمیں دو قلعہ متین
بنا کیے لکھا ہے کہ ماوراء اسکے سلطان جامع علوم عقلی اور نقلی کا تھا اور نہایت ذکی طبع اور شاعر بے بدل تخلص اسکا قطب
تھا چنانچہ یہ مطلع اسکا بلدہ چہ پرسی تو ز وصف سان ہا پنہان شدہ ترشرم زبان در دہان ہا
سخی اور شجاع باتدبیر اور قران خوان تہجد گذار سنہ ۱۰۳۵ ہزار و سی پنتیس ہجری میں تیرہین تاریخ جمادی الاول
کو انتقال فرمایا ہی عمر اسکی وقت انتقال کے چونسٹھ برس ایک مہینہ ایکدن کی تھی اور مدت سلطنت کی
چودہ سال پانچ مہینے چھبیس دن مادہ تاریخ رحلت: خسرو علی این ابیطالب ہا: سلطان
عبداللہ قطب شاہ کا بیان سلطان عبداللہ قطب شاہ کو ان روز دن ۱۰۳۵
کہ سن شریف اسکا گیارہ برس پانچ مہینے گیارہ دن کا تھا بموجب انتقال سلطان محمد قلی قطب شاہ

پیلومین برکون کے وفن کیا اسینیں عمر کیے اٹھاس برس اور ایام سلطنت پونچھ برس کے تیس سال سات ماہ اور آٹھ

نوشتہ موج جرمونڈ کے اکیس سال اور ہر جات تاریخ فتحیہ تین جلوس سلطان محمد قطب شاہ کا

بیان سلطان محمد قطب شاہ رحمۃ اللہ علیہ

سلطان محمد قطب شاہ رحمۃ اللہ علیہ کے اکیس ملیہ عزیز کیے ملکے نہ کہ دافع جاکاہ عزیز کرا

کا خیش آیا اور کاہ خواص دعوام کیے کرفا رعم اور لفدوہ کی ہیوی بیسن محمد حسن استرابادی کی بلند بیٹی تھی

ہے کہ اکثر زمین طویل و عریض مشہور بہ دارہ مرقف کی ہیوی کے واسطے مقرر ہوا اس کیلئے خوالین

ہوا اور عمال بہاں کے ازادی غلام پیر موجود کہ وہ رکس اطلاع اس کی نہ کہ جیسے فوراً بارگاہ سلطانی میں آکر

وصیت شاقان جنت مشاہاں کے سلطان جوان بخت جوان سال کی میرہ الای پر تکن کر کے موجب تین اور اس خلد اللہ

کا ہوئے اور اپنے تین عزما بقہ سے اور کیا سلطانین زنگ کو دور شن ابراہیم عادلشاہ اور مرتضی نظام شاہ

اور ابوالفتح عباس والی ایران نے ایلچی واسطے پرسش اور تہنیت کے روانہ کیے واضح ہو کہ جب ہیشوں نے

جزر صول حین یک فتحی ہیشوا شاہ عالم پناہ و فان فرکہ ایران کی چوا سطے ادای رسم تعزیت

اور تہنیت کے ولایت سے اپنی روانہ ملکت دکن کا ہوا تہامہ حدیہ ممالک محروسہ کی سامع اجلال میں پہنچا ہی

ایک عدہ خوانین کی واسطے استقبال کے روانہ اور وہ جب داخل دارالسلطنت کا ہوا دو سو تین تاریخ جب

کی ۱۰۳۳ اوس سی تیس فلوہ محمد گزین شرف سلام بوسی سے شرف کیا سفیر مذکور بیٹھ طرف سے ایلچی حضرت

کے اظہار محبت اور اتفاق کا حد سے زیادہ کہ کے مکتوب محبت اسلوب اور ایک ناچہ صبیح اور کرشمہ شاہ کر

خچر مکلل اور پچاس راس اسپ اور سوا اسکے بہت تحفے نادرہ شاہانہ اظہر شہر سے کہ دیا اور آپ بھی دربار میں بہت

لایق بہ آپ کی آو بھگت بہت ہوئی کے ہمراہ بنے سرفراز ہوا اکثر ہیں کہ طبیعت سلطان کی بیشتر

کہتے ہین نیم شب الجو می ہین قریب سو غریب سکے یار سکے کہ من بعد سلطان نے جو سنا برہم ہوا اور واسطے سزا دینے کے
جو جو کہ باعث اس فتنہ کے تھے دریافت کر کے اسیدن بعض کو حکم قتل کا دیا اور بعضونکی کہال کھنچوائی اور بعض کو
ہاتھی کے پاؤں سے بندھوایا اور مال و اسباب جس کسکا جو کچھ کہ کیا تھا واپس دلوایا الحق یہ جوانمردی کے پیدا شی کردہ
نہ کہ رائمرلت ماندہ مہ رانہ واضح ہو کہ سلطان ابراہیم درکریم اور سنجی تھا اور پاس قرابتکا اور صلہ رحم کا اسکو بہت
تھا چنانچہ عہد سلطنت مین اپنے برادرون کو سند عزت پر تمکن کر کے انیس اور جلیس اپنا کیا تھا اور ہمیشہ اسے بدغدغہ خاطر
رکھتا تھا اور وہ بھی اس امر کو فوز عظیم جانکر کمال اخلاص اور یکجہتی سے برادر بزرگ پاس رکھتے تھے اور ہر کس ہر کز تمیز
یہ سکے مدت تک کسی طرحکا غبار خاطر شریف رہا شاہ کی ایکی طرف سے نہ تھا الحکمۃ یہی وعطیہ الہی ہی کہ ہر ایک
اہل دول کو میسر نہین ہوتا اور شاہ عباس بادشاہ ایران نے اسکی لڑکی کو واسطے اپنی اولاد کے خواستگاری
کی تھی یہ امر بھی اسکے لئے ہمسرون مین موجب عزت کا ہوا تھا اور جملہ اوصاف سے اسکے یہ ہی کہ عہد سلطنت
مین اپنے حکم کو کبھی قتل کا نفرمایا باوجود اسکے کہ کوئی وقت قتل کی نتھی یہ غزل مصنفات سے اسکے ہی غزال
باشمع مکو کہ می دیوانہ خود را نہ کاتش تند از رشک تو پروانہ خود را نہ ہوش و خود از پا کے در افتند
چو مستان چون سر کنی از کس مستانہ خود را نہ مستان محبت بدو عالم نفروشند بکیفیت جرعہ
پیمانہ خود را نہ بایاد تو عاشق نکشد سنت خورشید بستیم شد روزنہ خانہ خود را نہ ای عطیہ آخر دہ
مردان رہ عشق است نہ مردانہ ہمین رہ رو مردانہ خود را نہ واضح ہو کہ جب اجل موعود سلطان کی پہنچی دو دن
مین مرض نے قوی ہوا کہ مراجعین اسکے ضعف کلی ایکی پس ہفتہ کے دن ستروین ذیقعدہ کی ۱۰۱۸ھ
سی بیس مین جوانمان عالم بقا کا ہوا پس نعش کو اسکی لشکر فیض اثر مین متصل قلعہ کہ کنڈہ کے

مدد سے اور خانقاہ اور دار شفائین اور حمام خاص مستعد در زمانہ ہیں ۔ صورت عمارت مذکور کہ بر کنارے گنبد ہیں

لا ہوں خوش عمارات مذکور الصدر کا ہے کہ قلعہ بیرحوض کہ کہ اطراف رنڈیال اور کھلو اور کندی کوٹ

فتوحات سے سلطان کے ہیں اور سوا اسکے ولایت دیوگیر سے کہ کسو بادشاہ کو اہل اسلام کے تسخیر اسکی میسر نہوئی تھی

سلطان نے بہت سے ملک بے حیلہ نصف لشکر میں لگے اور حاکم کو وہ ایک کہ جسکا نام ہا بانگدر تھا بہت عاجز کیا بعد

بہت دوخ کھانے کے مغلوب اور مکسور ہوا اور جینے اس سرکشی کی تدارک معقول اس کے کنارہ میں کہ ہیں

بخیالہ مہارکے اور ضرب کہ ۱۰۱۰ دس سو لاکھ میں دختر اپنی جاہ بیگم کو جہانگیر شاہ ولد شاہ سلطان

محمد ولد محمد شاہ میں کہ جنس اور طوی کہ سب نے دیا لکھا ہوکہ بیچ عہد سلطان کے شہنشاہ دین پناہ

قصہ غریب غریبی کا ظہور میں آیا وقتہ کہ اسکی ہی اصابت بزرہ کاران سنوں کی کہ وہ بات اکرہ اور ہوئی ۔ وارد

دار السلطنت چیرالا ہیکہ اراوہ سیر دیکھنے محل اور عمارات شاہی کے لانبا کہاں دیکھے کہ بغیر وبائی کے آخر

پیکانہ کو بار آہیں تمہارات وقت جانہ فی کہ لام میں شہر اراکی شہ میں مرض طاعون اور مشہور ہوا الف اسکے دن

پڑھیے اور قتل دروازہ کا نوٹ کر داخل عمارت ہا ہی ہوگا اور مجلس ناب کی ارادہ رہیدہ کہ ہیں جانکہ

پس کے غنا بگہ دریائی اونٹ کے ہوئے کیفیت مذکورہ جو ہیں سنہ ۱۰۱۰ میں منجی سلطان بخشا ہوکہ

علی آقا کو تو ال کیا کہ تمام سوداگروں اور مغلوں کو شہر بدر کردیں پس نوتان اور دیا دیے

منوچہ چہ دار کہ ہوکر سوداگروں اور پرکیسوں کو چار کر وچہار کر وغیرہ سے پکڑ کر قید کرنا شروع

کیے آہیں غنا عام ہوا اور شہرت ہوئی کہ قتل غربا کا عرصہ دریا ہی ہے یا کہاں دشمن نے ناحق ظلم

کا دراز کیا اور تمام مال و منال سوداگر و تجارت لیا اور غارت سے تجار و زر کر کے قتل اختیار کیا

حکام دکن کے

بیانمیں

بیچی چار کوس پر وہان سے ایک صحرا خوش تہا اور آب و ہوا اس جاکی بہت اچھی تہی اسکا خدا کے سازگار ایک شہر عظیم بناکیا اور اسکو دار الحکومت اپنا قرار دیا اور نام اسکا بہاگ نگر نام پر فاحشہ مذکور یکہ رکہا بعد چند گاہ جب وہ مرگئی سلطان نے نام کو شہر مذکور کے لفظ حیدرآباد سے بدل کیا اگرچہ مدت تک پہلا نام زبان پر خلق کے جاری رہا لیکن اب وہ شہر مشہور اقلیم دکن حیدرآباد کے نام سے مشہور ہے اور دورہ اسکا اس زمانہ میں پانچ کوس کا تہا اور دو کانیں چودہ ہزار اور مکانات بارہ ہزار تہے اور جمعیت عالیشان سوا آدمی تہی بعد بنا کے وسط شہر میں حسب الارشاد اس شاہ جمجاہ کے معماران چابکدست نے چہار طاق نہایت بلند تیار کیے کہ مستوف کو اسکے سنگ و آہک سے بیان کیا ہے اور ہر چہار کو پشتہ اسکے چہار مینار نہایت مضبوط مرتفع اور ان چاروں میناروں میں حجرے واسطے طالب علموں کے اور مقابل ہر طاق کے راستہ اور بازار طویل اور عریض اور راستہ اور دست غربی تا قلعہ گولکنڈہ شرقی تا قلعہ سلطان نگر و حیات نگر شمالی تا دامن کوہ جنوبی تا کوہسار چشمہ اور متصل اسکے جامع مسجد اور پہلو میں مسجد مذکور یکے حمام اور سوا اسکے دار الشفا عمارات بے اسکے ہی بس خرچ ہر ایک کا سرکار سے مقرر پایا اور بعد الفراغ عمارات عالا یکے ایک درگاہ والا کہ طولا عرضا موازی ہزار درعہ قرار دیکر وسط میں ہر ضلع کے ایک کمان بنا کیا کہ جسکو آپ ارکمان کہتے ہیں طاق شرقی دروازہ دولتخانہ کا مقرر ہوا اور طاق غربی دروازہ بقارخانہ کا اور اندر اسکے بعد محل اور چند محلا اور کنکن محل اور داد محل کہ وہ مقام اسکے عدل و داد کا تہا بنا ہوئے اور مادر اسکے چونکہ سلطان کو شوق عمارت کا تہا بدی محل کنار رود موسی کے اور عمارت نیات کہاٹ جانب شمال دولتخانہ نادر محمد بی باغ اور خداداد محل کہ اسکے سات گنبد تہے اور باغ محمد شاہی عمارت کوہ طور جانب جنوب دولتخانہ اور جہان محل اور جامع مسجد میں دیہات و قصبات کنین اور

دوسرا دکن

حکام دکن کے بیانمیں

پانچویں بیٹے محمد قلی قطب شاہ کا بیان محمد قلی قطب شاہ تخت سلطنت پر بیٹھ کر چاپاشیں ہوکر
بلا اختلاف اور بغاوت کے برابر تین برس کے نظام شاہ کے طرف قلعہ ندرگ کے متوجہ ہوا اور وہاں جاکر
برج کو اسکے چوانند سید باجو کے سمیت جا بجا خانہ جنگیوں سے مشہور اور مفروح کیا ماہی دل کے
جو طرف ابراہیم عادل شاہ کے تھے جب دلی نعمت کو اپنے اس پر سلطان کے اپنے مدد پر بھیجنے اطہار ہوئی
کا کرکے باعث دفع تزلزل اس کے ملک کا ہوا سلطان نے اس طرف سے اپنے کو جمع کرکے ہمراہ کرکے
کی طرف متوجہ ہوا مقابلے کی اور بعد داخل ہونے دونوں کے ایک مہینے تک لوائی ہوئی کہ بیجاپور کی
کو امید شاہ میر کی زوجہ جہیز بھیجنے کے منتظم تھا بھیجے اب کے میں کہ سلطان نے تکلیف اور ترغیب سے شاہ مزکور کی
اور اخلاص نظام شاہ کے وسیلے مدد اور کمک کرنے کے ارادے سے بیجاپور کی طرف متوجہ ہوا
کرکے متوجہ تسخیر بیجاپور کا ہوا اور وہاں کے سرداروں نے نظام شاہ اور قطب شاہ کو بالاتفاق اکثر ہونے کے کہ غلبہ عالیجاہ
کار ہا جوابی جس لئے قطب شاہ تسخیر ولایت عادل شاہ کی سے روانہ ہوکر چند معروں اور محصور ہوئے
کمال جانفشانی اور استقلال پر دار السلطنت کو کلبہ شاہ کو تسخیر فرما ہوا اور لڑکی شاہ مرزا اصفہانی کے کہ
ہمراہ جہیز ابراہیم قطب شاہ کا بیاہنے کے نکاح میں لایا اور ۹۱۵ھ نوسو پچاس میں خواہر اجابی کرکے
جشن وطوی کرکے وسیلے ابوالمظفر ابراہیم عادل شاہ کے بیجاپور کو روانہ کیا اور صحیح ہوکر دسویں
سال جلوس کے سلطان ایک عورت فاحشہ بیاہ کر بیٹی نامبر عاشق ہوکر اسکو دی اور
کہ ہزار سوار اسکے ملازم رکاب تھے اور وہ بطرف امرا کبار کے دربار میں آیا جاتا
کرتی تھی اور انہی دنوں میں بسبب خراب ہونے آب و ہوا کے لکڈہ کے خلعت پس

دوسرا وقت

حکام دکن کے

جانشین ہوا علی عادل شاہ سے ہنگامہ کارزار کا گرم کیا سلطان اکثر اوقات امداد اور استعانت سے اسکے
پیش آیا اور ۹۷۶ھ نوسی انیاسی میں قلعہ راج مندر کا فتح کیا اور بعد اسکے سعی سے ملک نایک کی تمام قلعی اور تنجور
و ویت فاسکو پہ کے شریک دایرہ ممالک محروسہ کے ہوئے اور اسی میں لکھا ہے کہ آخر کو درمیان سلطان کے اور نظام شاہ
کے چندروز بد مزگی آگئی اور سلطان نے واسطے اسکے دفع کے عادلشاہ اور قطبشاہ اور عمادشاہ بیدر سے موافقت پیدا
کی تھی لیکن یہ بات سودمند نہوئی بلکہ وے دونو متفق ہوکر سلطان شاہ پر حملہ آور ہوئے اور وہ بیچارہ اور ہوبل ناک
سرداران پر کی سے لڑتا ہوا مغلوب اور منکوب ہوکے اپنے سلطان کے مقابلہ پر آیا اور فیما بین سرداران طرفین کے
لڑائیاں ہوئیں اور ۹۸۰ھ نوسی ستاسی میں سعی امیر شاہ میر کا قلعہ کوندیر کا مفتوح ہوا اور شاہ اسکے رہنے
نہایان سے امیر زنبل کے ولایت ناکاوی اور کاکن اور کنکور پر کے سوروئی سلطان کا جو عہد سلطنت میں شہزادہ سلطان قلی کے
عادلشاہ ہیون کے طرف جاتا رہا تھا مستر دہوا واضح ہو کہ سلطان نہایت ضابط مزاج اور ہشیار طبع اور سخاوت شعار
اور صاحب فطانت تھا لیکن کمال جابر آزار رسان اندرج مرتبہ کال خدا کو سیاغ یب نا تھا اکثر حکم کرتا تھا کہ
مجرموں کے پاؤں کے ناخن ضرب تازیانہ کے سر انگلیوں کی نوک سے جدا کرے روبرو نظر غیب لا رکھیں ناموس کی
ہوا اور کہتے ہیں کہ ولایت تلنگ سے دفع دزد اور قطاع الطریق کا عہد میں اسکے ایسا ہوا تھا کہ سوداگر اور
بیقافلہ اور رفیق کے روز و شب بیخوف جاتے تھے مرقوم ہی کہ سلطان عارضہ سے تپ محرقہ کے روز پنجشنبہ اکیسویں
تاریخ ربیع الثانی کی ۹۸۰ھ نوسی اسی میں رحلت آخر تکالیا مدت سلطنت اسکی بیس برس نو ماہ
اور سنین عمر اکاون سال ابراہیم باغ اور حوض حسین ساگر اور کشورہ کنکو بدیل زمانہ میں اسکے
عدم سے ظہور میں آیے اور اسکو انیس فرزند ہوئے تھے اسمیں سے چھ بیٹے بیمزہ بیشمار عدد بلوغ کو

دوسرا دفتر
حکام دکن کے
بیان میں

فرمایا اور سنہ ۹۶۵ نو سو پینسٹھ میں واسطے مضبوط ہونے بنا رعیت کے حسین نظام شاہ سالک نے بلکہ کیے ملاقات کے
محاصرہ میں قلعہ کے شریک اسکا ہوا اور بندوبست سلطنت میں مراج نے کو وہ بہت بڑا راہ تھا لیب فتنہ انگیزی
یا دوان سلطنت کے آخر ادکی اگرچہ روشن کی تھی لیکن یاوری طالع کے شعلہ نے اسکے بڑی بڑکی اور بعد الفتح شاہ
بیجاپور عادل خاں قایم مقام اسکا ہوا اور بطلہ اسکے اقا کا ساتھ ہرا مراج کے احکام میں بایا یا مراج نے ہندوستان ہی کے ظہار دکھنی
کا کیے کو واقعہ طلب کیا شہر ار مرحوم نے انکار میں جہت قوی جانی کر عزیمت اسکا ہوا اور یہ مقرون فرمان والا لاقا اعتماد کو روانہ
ہوئے پس چندے درنگ کرکے آئی دیکر قلعہ کو لکندہ کے جو دار السلطنت اپنا تھا مراجعت کی اور بعد اسکے چند یوم کو عزم
محاربہ کے فتح الملک اللہام علا شاہ پر کے تعین کیا غایت سے اللہ تعالی کی لشکر مذکور سپاہ برابر مظفر
اور منصور رہا اور سنہ ۹۷۰ نو سو ستر میں ہوا دا کر نے رسوم سوار اور سر دور کے سادات اور علما ساعت
سعید میں بسلسلہ جمال بنت حسین نظام شاہ کو عقد از دواج میں ابراہیم قطب شاہ کے لایے اور اسی سال نظام
شاہ اور قطب شاہ ہر دو فرزا زاد قلعہ کلیان پر کے اور سخت محاصرہ اسکا کیا لیکن قلعہ مذکور مسخر نہوا
اور بطلب نیل مقصود اپنے دار السلطنت کو پھر آیے و فرج ہو کو اصل قلعہ کو لکندہ کا ابتدا میں امداد
ہو کر شہ زادہ کا ہن بھرا ابراہیم قطب شاہ حریف الناس مصطفے خان کے بیچ اور پتھر سے بلیا کر دایا اور
اندرون قلعہ کے دو کانین اور مکانات اور رہنے اور بانا رہ تھوڑے و نو نہین مرتب ہوے اور امرا اور خواہن
محل بیٹھے اپنے اپنے پڑاو واسطے ہوا کر آسودہ ہوے اور جملہ فتوحات بے سلطان کے یہ ہی کی بات
و کرنات راجہ ندری کے قبضہ تصرف اپنے لا کر تجا وہان کے زطوایے اور مسجد مین تغیر فرمائین
اور جب سنہ ۹۷۲ نو سو بہتر مین حسین نظام شاہ کا انتقال ہوا اور مرتضی نظام شاہ ؛

دوسرا فرقہ
حکام دکن کے
بیان میں

ہلاک ہوئے سلطان نے زابد بیری چند والی ایک اس قلعہ کے پیغام قلعہ کا کیا اور وہ بھی اس معنی کو قبول کیا بعد ازاں
موافقت کے متعینہ یا ان تحف و ہدایا کو لے کر آیا اور ہر گذرے اور شہر میں شاہ کے ہر عنایت ہوئی بلکہ ہے
کہ ارادہ ہمارا ایک جائے قدم قلعہ کا کہ ہمارے دیکھتے ہو جاویں اور ہم سے ملیں پھر اس مشکل منصور ہوا قصد میں ہو کر
ضرور السلطنت کے ہو کے اپنے عزم کی ہیبت ہمارے دل میں ایسی بیٹھی کہ آپ دو میل آدمیوں کو تعریف لینے کو بھیجا
اطمینان کی اور کہا کہ کوئی کے کہا کہ ہیبت خانہ اندر آوے سو کہ اندر آیا قریب ہو کر سلام کیا اور شہر یار نے
جب بیٹھا بہت خوش ہوا اور سیاہیوں سے کہا فرمایا کہ تم سے کے طیار رہو اور ہیں دو قیں فتحیں
پہلے اندر قلعہ کے ہو کر تیغ زنی اختیار کرتا ہوں اور فلانی علامت جب
ظاہر ہو جلد سے تین پہنچیں اور شاہ اللہ تمہارے آنے تک میں دروازہ کھلوا ہوں گا اور
حتی المقدور کے بہ کر کھلوا ہوں گا شہر یار وقت موعود آ دیکھا اور تیغ علی کی قریب دو تین
ہزار کے تیر اور تفنگ اور پتھر ہر طرف سے چلنے لگے اور وہ اس بار جو انوں کو قتح انکار کرتا ہے
کہ برابر دو تین گھنٹے بجوی اس طرح سے دس ہزار کفار قلعہ کا ہلاک ہوئے علامت مقررہ نمایاں ہوئے
اور میاں شہر یار کے جوش جوش اور فوج فوج دروازے پر قفل ہزار ہا آدمیوں کے راہ کو بند کر دیا اور
چھوٹے اور بڑے کو اس قلعہ کے زندہ نہ چھوڑا آخر کار ۹۰۰ھ میں اس سلطان کو ایک غلام نے
یا اپنے کے بڑے بیٹے کے کہ نام اسکا محمد تھا اور بیٹے ہوا سلطنت میں برس سعیدی
انتہی اور طول عمری سے باپ کی ممتاز شہر یار نے شہید کیا مدت سلطنت اسکی بالاستقلال
تیس برس ہے اور اس جناب کو چھ بیٹے اور چار بیٹیاں تھیں اول الولد مذکور کے حیدر خان

دوسرا

حکام دکن کے

بیان میں

خوب ماہر تھا اس لیے اسنے قلعہ مجکال کو سر کرنے کا رجوع ہوکے اور کل خزانہ ولایت داری کو اسکی پسند کیا اور بعد
چند روز کے انہیں جواہر سے کو ایک کی سفارش سے کہ ان دنون رعایا ملک تلنگ کے سرکش ہو رہی تھی
سے اصلاح احوال کیا مستعد ہو اور غایت اسنے دمان جا کر دفع باغیون اور طاعیو نکا کیا کر ساتھ شجاعت اور
مردانگی کے مشہور ہوا اور اس محل پہنچا تھا نقب کی کہ سرفراز ہو کر تلنگ بلدہ کو لکنڈہ مع مضافات
اور اقطاع سے پایا بعد اسکے سپہ سالار اسطرف کا ہوا اور جبکہ بادشاہی سلطان محمود بہمنی کی زیادہ حد سے ضعیف ہو گئی تھی
سنہ ۹۱۸ نوسی الٹھا رامین قطب شاہ اپنا نام رکھکر جمیع امورمین قواعد بادشاہان ولایت کے جاری کیے اور بانیکر
نوبت بجانیکا ارشاد فرمایا لیکن حقوق تربیت سے سلطان محمد شاہ کیے غافل نہو کر ہمیشہ تحفہ اور ہدایا لائق اور نقود
واقمشہ بادشاہ احمد اباد بیدر کو واسطے محمود شاہ کے بھیجا کرتا تھا اور خطبہ مین بھی اسکے نام کو اپنے نام
پر مقدم رکھتا تھا اور سلاطین دکن سے مثل برہان نظام شاہ وغیرہ کے سلوک برادرانہ جاری رکھے
کر عادشاہ اور اسماعیل عادلشاہ اور قاسم برید سے ایک ایک وقت جنگ ہوی ہے اور
اہل کفر و ضلالت سے جہاد کر کے بہت سے اماکن اپنے قبضہ مین لائے اور بتخانے انکے توڑ کر مسما
کر دیئے اور مذہب سلطان کا شیعہ تھا اور قلمرو مین اپنے بتدریج خطبہ مین سے نام اصحاب کبار
خلفاے راشدین کے مثل آسامی ائمہ معصومین کے داخل کیے تھے اور مدت سلطنت مین اپنے دس
کبار اقلیم یعنی راج کنڈہ اور دیور کنڈہ اور پانگل اور کہن پورہ اور دیلکنڈہ اور کمانیت اور بیکم
اور کوندہار اور سوا اسکے تمام ملک تلنگ اور نلکنڈہ تسخیر کیے تھے ان جملہ فتوحات سے فتح قلعہ
ہل کنڈہ سے کی نادر ہے واضح ہو کہ جب محاصرہ قلعہ مذکور کا طول کھینچا اور ہیضہ زخم سے بہت [illegible]

[illegible] کی [illegible] کہا [illegible] عمل کیا [illegible] عمل صدق [illegible] کا
[illegible] طول ہوا [illegible] زیادہ [illegible] ابدت [illegible] اور

دوسرا

حکام دکن کے بیان میں

پیر پرید نے عالی ہوا اور شہر میں میرزا علی کو سپرد کیا اور قسم کھا کر تحریر کیا اور ہی کاریہ ہی مشغل ہے کہ میرزا علی کو
کہ شاہ بریدہ کے اکابر دولت کے صدیقہ کیا تھا اگر خیانتکاروں کا اسکے گمان میں آیا پوچھا مرحبا کہ عوض کا کیا ہے
عرض کیا کہ عوض تو تحریر جہانبانی ہے پر اگر آپ فرماتیں تو قرار واقعی بالا پوشیدہ عرض کروں گا
دیوان علاؤ موسوی کمال کو بلا کر اسی بات کو دوبارہ پوچھا تو انہوں نے بھی بسنور آواز شاہان کو کہا ہی پوچھا
ارکان دولت میں حاضر تھے جواب دیا کہ سکہ کا ایسا ہی الزام ہے جو کہ دیوان آرام پاتا ہے میں ہی ایک کے ہاتھ میں
پسندیدہ نہ ہے محمد قاسم فرشتہ اس نقل کو مختصر کر کے اپنی تاریخ میں نام سے امیر پرید میں قاسم بریدہ لکھا
واقعات اعلام الصبار للملک الغفار مدت حکومت کی کرے کہ انہاء برس میں برس ۱۰ دس سو سن ہجری میں
بندگان اوتاد شاہی جہانبانی بادشاہ کے قلمرو مظفر آباد بیدر کو فتح کر الحوض جیسے نقرہ خاندان سے محمد قاسم
بریدہ کے اور ایک میرزا علی جملہ سوا سو برس تک حکومت کیے جاتا چاہئے کہ بعضے میں ہوا نہ خیانت
سلاطین علامات سیاہ اور بریدشاہیہ کے محمد قاسم فرشتہ کو نہ لکھی چاہئے کہ اسے کتاب میں اپنی ایمانی

چھٹا تذکرہ قطب الملک کے بیان میں سلطان قلی قطب شاہ کا بیان سلطان

قلی قطب شاہ متاہل مولد اسکا ہمدان ہے ایام جوانی میں وارد دکن ہوکر جب اوصاف ظاہر اور
اور اطوار دہان کے ملاحظہ کیے سلطان محمد شاہ بہمنی کی بھی پاس کر وہ علاقہ ترک کے بھیجے
طرح رکھتا تھا اسے تعین آفرینت کر کے داخل اس جرعہ کا پس سلطان کو علم جب سے

اپنے نام کا کیا اور اصل دار السلطنت احمد آباد بیدر واسطے سلطان محمد کے چھوڑ دیا اکثر کتب میں لکھا ہی نہ سلطان
محمود بعد حیات تہا کہ سنہ ۹۱۰ نو سو دس میں بیدر کو روانہ عدم کو ہوا اور مدت سلطنت اسکی بارہ برس امیر برید کا

بیان امیر برید ولیعہد قاسم برید کا بعد اسکے قایم مقام باپکا ہوا یہ بہی مثل باپ کے شجیع اور بہادر تہا وقت
جنگ میں رستمانہ غیض آتا ہی کہتے ہیں کہ وہ حوالی دولت آباد میں فوت ہوا سلطنت اسکی چالیس برس

علی برید کا بیان علی برید بڑا بیٹا امیر برید کا یہ وہ شخص ہی کہ اسنے مثل دوسرے حاکموں کے لفظ شاہی
کو جز اپنے کا اور کہتے ہیں کہ وہ ذکاوت فہم اور صلاحیت میں بے نظیر اور بے ہمتا تہا محمد آباد بیدر میں تخمیناً برس
بادشاہی کیا بعد اسکے ولد اکبر اسکا ابراہیم برید شاہ نایب ہوکر سات برس سروری کی بعد اسکے قاسم برید شاہ ثانی چھوٹا بیٹا علی برید شاہ
کے پہائے پر بہائی کی متمکن ہوکر تین برس حکومت کی بعد اسکے اسکا پسر علی نام یعنے علی برید ثانی بہیاسالہ تہا متصل حکومت
بہرہ در ہوا اور بارہ برس کے بعد سنہ ۱۰۱۰ دس سو دس میں اس سے فانی کو ترک کیا بعد اسکے امیر برید نام ایک شخص
کہ وہ بہی اولاد سے اسی خانوادہ کے تہا سلطنت پدر پر فایز ہوا اور آٹہہ برس کام روا رہا واضح
ہو کہ امیر برید ثانی خاتمہ طبقہ بریدیہ کا ہی بعد اسکے انمیں کوئی نہوا الختام کار میرزا علی نام ایک اور
شخص نے امیر برید مذکور پر خروج کیا اور وہ نایب اسکے مقاومت کی نلاکر طرف بہاگ کر گیے بہاگ
کیا اور میرزا علی داخل عدہ پدر کر مسند حکومت دہان کی پر قبضہ اختیار میں کیا اور ایک مدت
تک بموجب خواہش دل کے ایام عمر کے گذرانے اور صاحب تاریخ گلشن ابراہیمی لکھتا ہی کہ غوز
علی برید ثانی ابن قاسم برید ثانی سریر سروری پر متمکن تہا کہ سنہ ۱۰۱۰ دس سو دس میں میرزا علی نے
سیر خروج کیا اور طرف بہاگ نکر کے بہاگ گیا اور مقولہ مولف مراۃ الصفا کا یہی کہ بعد قاسم برید کے

دوسرا حکام دکن کے

ہوں اور اکثر فان زنگ اور نگ جمع کا ہیں
بیدو لی بیدر اور رفیق الملک ولی ملک انعقد
شیخ زین الدین کے تاج زار تاریخ نقود و نذر
کدرا تاج اقتدار دنیا کا اور زاف معشوق
کیا بیدر کے تاج نقل امیر برید ابن قاسم برید
الصفوی کیا تاج زین الدین صاحب عروہ
بابر اور اسکا قاسم برید بہائی صاحب
زین الدین اور اسکا صاحب
برید دوم کی بانیں
ہوئی قاسم برید اوس
جبکہ کی
زین الدین

سلطان بہادر گجراتی راہ یہاں پر سے برار پر آیا و تاجار اطاعت سکی اختیار کیکہ خطبہ مملکت مذکور کا اسکے نام سے
کیا اور سنہ ۹۶۲ نو سیصد بیاسٹھ میں راہ عدم کی لی **دوسرا فرمانروا عماد شاہ کا بیان** دریا عماد شاہ ولد
اکبر علاء الدین بہمنی کہ پانچویں بادشاہ ہوا ظاہر ہو کہ اسنے مرتبہ اپنی کہ اپنے نام کا سکہ و خطبہ جاری کیا تو دریا ہا اور صبح
حکام دکن سے طریقہ یاری اور مرد و تکاجاری کی اسکے برخلاف اور خشوت کے ایام سلطنت اپنے یہاں کو پہنچایا

بریہان عماد شاہ کا بیان بریہان عماد شاہ کہ صورتیں تھا جبکہ وہ حاکم برار کا ہوا تو اقتدار خان دکنی
عدم کے دولتخانہ کا تہا اتفاق سے ابراہیم قطب شاہ اور حاکم فاروقہ پر آیا تو بریہان عماد شاہ کو قرار کر کے حاکم تہا
مین قدر کرا اور خطبہ برار کا اپنے نام سے پڑہوایا ترقی نظام شاہ بہمنی کے غلاموں کے بریہان عماد شاہ کہ فوج کشی
کی اسکو اور اسکے بیٹے شہزادہ کو گرفتار کیا صحیح بریہان عماد الملک قید کیا کہ تین برس کے بعد اسکے رہا کیا اور وہی اکبری سکہ

دوسرا فرمانروا حکام دکن کے بیانمین

۹۷۲ نو سو بہتر ہجری میں مرکز پر اسلامی اس کو دہ کی انتظام پایا اور کوئی نماند و سلسلہ بہمنی کا باقی رہا اور ملک النسا فضیلت مین مہتمی نظام
شاہ کے آیا چار بادشاہ پانچوین دعوی مثل جملہ متفرقہ کے چند روز میں ایک سلطنت ہو کر نام شاہی کے رہنا یہ ہیں جو اپنے نام کا
کل میں علیہا فان و یبقی وجہ ربک ذوالجلال والاکرام **پانچواں تذکرہ بریدیہ کے بیان میں محمد قاسم**
بریدکا بیان محمد قاسم بریدکہ جو ہی اوسکا ملک ان ملکون سے تہا جو سلاطین بہمنیہ کے منتظم تہا اوقات نہ
نے چاہا بیان کریں تفصیل اس احوال کی یہ ہی کہ خواجہ شہاب الدین علی بریدنے اسکو ولایت سکے کہ تہین
لاکر سلطان محمد شاہ فاروقی معنی بہمنی پاس بھیجے دیا تہا جو کہ موالیہ مرشیخ دیا اور مہنور اور خطہ خوت کہتا تہا
اور سازا جہا بجا تہا عہد میں اس بادشاہ کے منصب امارت سے فایز ہوا اور عہد میں سلطان محمود کے لقب
ذالاقتدار کا لکین کے قسط اور استقلال تمام پیدا کر کے قلعہ اودگیر اور قند ہار اور ادکیر میں خطبہ

ارادہ تسخیر دکن کا کرکے آپ واسطے تنبیہ سنبھاجی مرہٹہ کے اس مملکت میں نزول اجلال فرمایا اور بجہت عدم پیشکش مالی
درپیش کرکے شاہزادہ محمد اعظم کو بیجاپور پر معین کیا لکھا ہی کہ عندالمراجعہ دکنیوں نے شاہزادہ اور اسکے لشکریوں کو
ہر چہار طرف سے رسد غلہ غیرہ بند کرکے ایسا محتاج کردیا کہ آٹا ہنڈیوں کا اور جوال چہاڑ دیکی اور بیچ آبی
کے کہا جاتا تھا اسوقت سعی غازی الدین خان بہادر کی عالمگیر کے بہت کام میں پڑی اور شہزادہ اسے بہت رضامند
ہوا چنانچہ دفتر اول میں کذر الفصہ آخر ماہ ذیقعدہ سنہ ۱۰۹۱ اکسی سو ستانوے میں قلعہ بیجاپور کا بادشاہ سکندر شاہ
کے جاتا رہا اور وہ قلعہ دولت آباد میں قید ہوا اور اسیجا فید ہستی سے رہائی پائی پس سلسلہ عادل شاہیوں کا انقطاع
پایا اور وہ سلطنت علیحدہ منعدم ہوئی جملہ اولاد عادل شاہ کے دس آدمی دو سو سال فرمانروائی کرکے اور کیے تھا

تذکرہ عادشاہیوں کے بیان میں فتح اللہ عماد شاہ کا بیان

فتح اللہ عماد الملک اولاد کفار الحاکم کی
ہی واضح ہو کہ وہ ایام طفلی میں اول اسیر مسلمانوں کا ہو کر داخل خلقہ میں غلامان خانجہان کے کہ وہ سپہ سالار ولایت برار کا
تھا ہو امین عہد شباب میں صاحب اثار رشد اور قابلیت کے اس طاہر کے مقربوں اور معتمدوں کے سپہ سالار موصوف ہو گیا اور بعد فوت
اسکے شریک ملازمان سلاطین بہمنیہ کا ہوا پہر سلطان محمد شاہ کے وقتمیں خطاب عماد الملکی کا پاکر سرفراز ہوا اور
وہاں جاکر سنہ ۹۲۰ اٹھہ سی بانوے میں بہمنی عہد سلطان محمود شاہ کے قلاوہ سلطنت کا گردن ڈالکر سکہ اور خطبہ
اپنے نام کا کیا

علاو الدین عماد شاہ کا بیان

علاو الدین عماد الملک بعد پدر فتح اللہ عماد الملک
کے اسکی جا پر قایم ہوا اور لقب شاہی کا اپنے پر اطلاق کرکے قلعہ کاویل کو مقر حکومت بنا کیا اور سنہ ۹۲۳
نو سو تیئیس میں قلعہ اہوار کا خدا بندہ خان یا خداوند خان حبشی کو طرفدار سے سلاطین بہمنیہ کے تہا رکر
لیا واضح ہو کہ اپنے خواہر کو اسمعیل عادلشاہ کی خواستگاری کرکے جانمیں اپنے نکاح کے لاتا تہا اور جب

دوسرا وقفہ

حکام دکن کے بیان میں

دوسرا

حکام دکن کے

بیانمیں

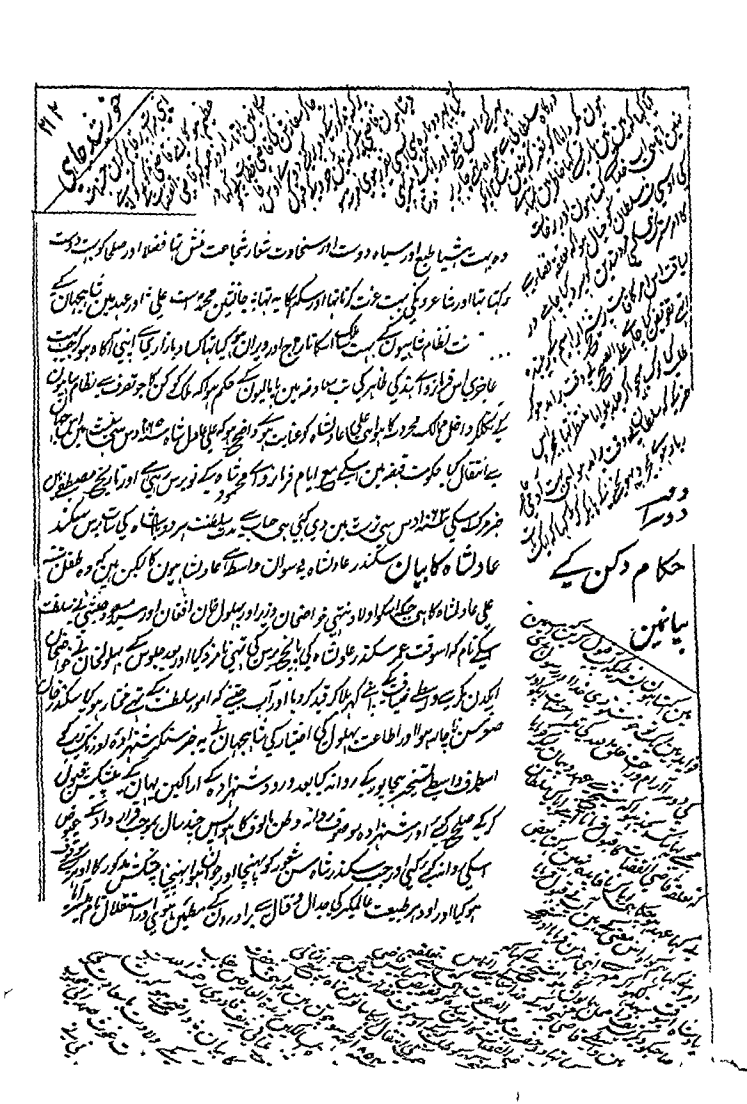

جیسا آئین سلاطین کا ہی عمل ہین لاکر محل سرا کو اپنے قدوم میمنت لزوم سے منور کیا اور بطن ملکہ موصوفہ
سے سنہ ۱۰۰۰ ہزار مین فرزند نرینہ تولد ہوا جو نکہ جیو نکل بقاز کہتا تہا بعد دو مہینے کے روانہ ملک عدم کا ہوا اور
شاہزادہ اسمعیل بن شاہ طہماسپ برادر سلطان کہ قلعہ الموت مین بند تہا بحکم شاہ مذکور تخت عیش و آرام کا تہا
بہگتنے لگا بعضے مفسدون کے مستعد خبث کا ہوا سنہ ۱۰۰۱ الکہ ہزار مین ہن طرف سے بادشاہ کے اراکین دولت متوجہ ہوکر
عین الملک کو امرا کبار سے شریک حال اسکا ہوا نہا سر اسکا کاٹ لیے اور شاہزادہ کو ہمراہ کرکے آگرہ کو فتنہ کی جو
بلند کی تہی بجہایا کہتے ہین کہ اس رو و خورد مین شاہزادہ بہی جان بحق ہوا اور کتاب کلیشن ابراہیمی مرتبہ
استر آبادی المتخلص فرشتہ نے احوال ہن شان ہندو دکن کے بیچ سنہ ۱۰۱۰ الکہ ہزار دہ کے تالیف کرکے گھٹ
مجلس ہمایون کا کیا ہی انتقال سلطان کا سنہ ۱۰۱۴ دس چودہ مین ہوا ہی مدت سلطنت ارٹہائیس برس

دوسرا قسم

حکام دکن کے

سلطان محمد عادلشاہ کا بیان

سلطان محمد عادلشاہ کہ پیاتوان واسطہ عادلشاہ
کا ہی جہانگیر بادشاہ نے اسکو فرزند بولا تہا چنانچہ بیت شاہد ہی شدہ از الکہ شاہ خورم شہ فرزندی ما
مشہور عالم ہے بموجب تاریخ بیجاپور کے ماہ محرم سنہ ۱۰۵۶ دس چھپن مین بیٹے اس جہان کو پدرود کیا مدت سلطنت

اسکے تین رئیس سلطان محمود عادلشاہ بیان

واضح ہو کہ چندر مین اور مہایار دونون
ناحی عاشق و معشوق جو مملکت دکن کے ہین سیر ہی بادشاہ کے اسی بادشاہ کے عصر مین اور اسکے قلمرو مین
تہے اور صاحب سوانحات دکن لکہتا ہی کہ عمارت اس بادشاہ کے مقبرے کی بیجاپور مین بہت عالی اور جیو ترہ
اسکا نہایت اونچا ہی میرے ایک مشناد کہتے ہین کہ گنبد کی بلندی پچیتر گز کی ہی اور اندر کی سطح بچاس گز
گز لینی اور پچاس کہ چوڑی ہی

سلطان علی عادلشاہ کا بیان

سلطان علی عادلشاہ

نشاط عاشقی

حکام دکن کے سیاہیں

انتہا سی خالی جگہ ہیں سکو بلا کر طالب وصال کا ہوا بچ دا سکے اپنے چہرے کا مبا دشاہ کو کام کیا خلاصہ وہ
وہ تاریخ اسکا ہیں لکھا کہ جگدوہ موا سیب قاضی کے خزانہ ہیں سکے کہ تمام تو ہوا سا روپیہ کہ اندونہیں سا عی حیسکے
مصطفی خانی کر آیا کہ سے آیا تھا سو وہی شاہ وہی سپاہ نہیں ہیں ہی صرف مستحقین ہوا نہایت سلطنت کی
الم نشین پرس ابو المظفر ابراہیم عادل شاہ بکایاں ابو المظفر ابراہیم عادل شاہ ثانی ابن علی شاہ
کمالان ابراہیم عادل شاہ ہوا تھی وہیت جمع کر کے رشید ہیں سلطنت کا ہو احوز سال انہا سیکے اسرار کا کار جو حص نصب
وکالت سے سرفراز ہوتا تھا موافق حکم عفیفہ دوران معصومہ زمان بی بی چاند سلطان کے امور ثانی اور بھی کہ سرانجام ہوتا
تھا اور سلطان رشد کو پہنچا اور بیعت اسکو حبیل بندہ غایت آ ہیتہ طالع سعود اسکا یار و مدد کار رہتا
تو کہ ہیں کی عہد میں سلطنت و منصور رہا چاہیئے منہ وحال اور منصلاً کہ ہیں مطلب ظاہر و باہر ہو اور جسے اس سے مخالفت
اختیار کی وہ منہزم ہوا اور ہمیشہ اعیانی پایہ سریر سلطان المشہور را جہ چوکہ ہیں کو ۹۹۰ نوسو نانوے
مرتضی نظام شاہ ولد اسے بیٹے میران شاہ حسین خواستگاری کی بعد چار مہینے کے طرفین سے رسم
جشن وطوی کو انام پہنچا کر بالکی اس مخدرہ کی ہمراہ چاند بی بی سلطان کے کہ وہ بھی میل ملاقات
برادر یعنی نظام شاہ کا کہتے ہیں چاپور احمد نگر کو روانہ کیا اور یہ بھی واضح ہو کہ ایک پسر سلطان
کی اسم سکا معلوم عقد ازدواج ہیں بر بدشاہ کے تہی اور سنہ ۹۹۶ نوسو چھیانوے ہیں جشن سواری صحیحہ
قلی قطب شاہ والی حیدر ابا اعوہ ہمالک کرستا چاند سلطان المشہور ملکہ جہان مع ساتھ تحف لائق
اور ہدایا فائق کے موافق بیعت عزا کے صیغہ عقد ازدواج کا درمیان آیا تھا قریب پہنچی واسطے
استقبال کے قریب آوہ کوس کے قلعہ کلیانی سے نکل کر مراسم حسن وطوی کے اور شرائط مہمانداری

Marathi text

سوا اسد خان اور کشور خان کے کہ اس خاندان سے کسی کو نہ ملا تھا سرفراز فرمایا اور کمال اعتماد اپنا جانکر
کہ مزاج اس عدیم الفرصت پناہ کا بیس عیش و دولت تھا اور آرام طلب مہر اپنی حوالے اسکے کر کے اب مختار کل کا کر دیا کہ
امر کے پوچھنے کی یہی جہت اسنے سے نہ کہے اور آپ طرف عیش و عشرت کے مصروف ہوا اور جب عدالت پناہ کو فوز نہ تھا
ماہ شوال ۹۸۰ نوسی سنہ میں بہادر زادہ یعنی ابراہیم بن ظہماسپ کو ولیعہد اپنا بنا کر کے اسی مہینے میں اسکی
خطبہ کی شادی بڑے تکلف سے کی کہتے ہیں کہ شہزادے کو جیسی کہ رسم دکن کی ہے جب دولہ قلعہ سے باہر نکلا سید
جو انشاری کے مادر جہاز اور موزنین وغیرہ جو طرف شاہ راستہ کے حاضر تھے یکبارگی انہے اکلک کہی اور اکدم
سب کے سب لوگ اور تھوڑے سے آدمیوں کے تماشا بینوں سے جلکر مرکے کہ شاہزادہ کو کہ مابین بازار کے
بیچ کیا تھا آ سیب پہنچا واضح ہو کہ عہد میں علی عادلشاہ کے تجارت بہت سے ٹوٹے اور مسجدیں سب ویران پائیں
چنانچہ جامع مسجد شہپور کی اعلانات سے اسکے ہی اوقاف اس موضع کا اور آب کار یخ وہانکا اسنے تیار کیا
ہے اور بقید حیات ایلچی اکبر شاہ کا ہندوستان سے دوبار آیا تھا ایکوقت حکیم علی گیلانی اور ایکوقت عین الملک شیرازی
شاہ نے دونوں کا استقبال کر کے اعزاز و اکرام سے شہر میں لایا اور حکیم علی کو تحف اور ہدایا روانہ کیا کیا تھا
اور عین الملک بیجاپور میں تھا کہ بادشاہ مارا گیا اور اسنے بے تحف و ہدایا معاودت کی سبب اسکے
قتل کا یہ بیان کرتے ہیں کہ شاہ موصوف باوجودیکہ جمیع صفات حمیدہ رکھتا تھا لیکن کثیر المباشرت
تھا اور پسر ان صبیح الوجہ اور ملیح العذار کیطرف مایل تھا جب اجل مسمی آپہنچی دو خواجہ سرا خوبصورت جمال علی بدیع
پاس سے آئے تھے ایک انمیں سے خبردار تھا کہ بادشاہ کی بدلی ہوی پاکر ایک چھری تیز ہمیشہ نیفہ
میں سروا لگے کھی ہوی رکھتا تھا اتفاقاً بادشاہ شب پنجشنبہ نوزدہم ماہ صفر کو شہ ۹ نوسی

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیان میں

پیادہ کا دکھانا ہی آپنے کہا وہ کہی کہ
ای محمود کا دان کو جس سے میری کہ
کی مجلس میں کیا تا ہی سلطان محمد شاہ کو یہ
نہایت پسند آیا قصہ مار کر مسند چندکہ آپ ہی
مرتبہ مجلس تھا اصل اس جواب سے کہ دیا تھو
بہت توقف کی اور شکر خدا کا بجا لایا
فرمایا کہ مجھ سا طین پیچھے
بندہ میرا ہی کہ دوست کہاں

اول میں سلطان حسین کا سید کا طی
دار الملک ہم کا سید کا طی
عادل خان محمد دخواجہ جہان و بلند کا طی
بادشاہ بہ رخصت کی کسی خواجہ
معاودت کا کہا اور سلطان کا الطاف
دورویش کا غصہ ضعف کی
بیماری کی کہی
کہی بلدہ کہی
کا باقی کہا کہ اقدام خواجہ

دوسرا دفتر
حکام دکن کے بیان میں

یا جود یہ وہ مناقفون ہے سلطان کے تہا کر تقاضا ہے دلاوری اور جرات کے وہ ایسے زیادہ ہوشیار ہی
یکیکا یک سکی بزم میں جا پہنچا اور خلعت کے کہا نہ لیکر کیا تہا اس مائی کی جسم سے اتر کر اور
ہنوا یا عید حیدر وزیر کے حیدر قلی اسکا ظاہر ہوگیا تو ۹۷۵ھ نو سو پہتر میں اتفاق سے جس نظام شاہ بحری
ابراہیم قطب شاہ اور علی برید کے زمانہ میں کہ وہ ملک عدم کا کیا خبر کہ ہمارے ہست طرار تہا
نام راجہ دریا بو کرناٹک کے مطیع اور منقاد اسکے تہے جو قت کہ یہ چار یار شاہ متفق ہو کر اس ملک پر
کہڑے ہوئے تو وہ بہی اس جنگ کے راکو شکا کہیں جا کر مسکا اس مصع پر سوار ہو کر سید ان آیا غرور کا تو
جہان پہ تہا خیر ابھی کو ناہی آخر یہ ہوا کہ جس چہا چاق خبر دہ شیر میں کہا رام کو ایک کے بہاگ کے اور
رڈیا ت طلب پیچے کیا دا صحیح ہو کہ جنگ کور نواح دکہن میں ناہی چنگ ہوئی تہی کلیان کے طرف سے راجہ
یکہ فریاس ناہاران اور تعلقات تو اور فریب کہ ہر دو فوج سر ہوتے تہے اور سنگامہ کارزار میں ہاتہ بہوڑ کر لوگ
کو دیتے تہے یہ اور فریب جانبازی تا مردم کو تہوڑا زیادہ ہوا تو ایسے بہر ہر کر دیا دیتا تہا جو عدالی قتال
یکہ جب کشتوں کا ہوی قبول صحیح فریاک کا فریکا یہ کے تیر چا پر فرض خاک کیا ہوا تا کہ وہی بکر دس
کا فادہ ہی دیکہی مرد کہنی اور عقیدت اس جنگ کے جو کہ کے انتہا آباد ہو کہی ہلاسوا تہوں کر دہ تو
داخل کلر ہو گا اور ہوی کا فلکہ کہ وہ سلاطین ہے فتح ہوا تا داخل اسکے خالصہ شریفہ کا ہو ابعد اس
فتح یکے مصطفے خان اور دیگر ثانی کے بعد قتل راجا کے ملازم اس عدالت پناہ کا ہو کر جلد دس
خدمت نایاں کے رتبہ کو پہر چکے اور وکیل السلطنت کے پہنچا تا جب فتح ثانی ہی اسکی کوشش سے
ہوی اہمین غلط اور شوکت اول سے ہی زیادہ ہوی بہانک بادشاہ بے خلعت خاصہ

مین نرکی علاوالدین عماد شاہ سات رابعہ سلطان کو بیاہے سکا حین لایا اس سے دو لڑکیان ہوین ایک
انمین سے بائی بی نام اسکو علی برید کو دیا تہا دوسری نظام شاہ بحری کو اور بیٹا سکا سنی تہا وقت
انتقال دو برس کے گرفتار امراض متفادہ کا ہوا علاج اطبار ہند کے جو جو معتمد علیہ تہے جب کچہ فائدہ
نہوا حکم اسکے مارنیکا کیا لکہا ہی کہ اسمین تمام حکیم جلاوطن ہوگئے تہے اور ادویہ فروشون نے اپنی
دوکانین بند کرلین تہین آخر سنہ ۹۶۵ نوسی بیسٹ مین اسکی مواد سنہ شاہی اسکی چوبیس برس کی قمری

ابو المظفر علی عادلشاہ کا بیان

ابو المظفر علی عادلشاہ باغین محمد کشور خان کے کہ
ایک کوسن بیجاپور کے ہی سنہ رحلت ابراہیم عادلشاہ کے اول ضرورتاً جلوس فرمایا پہر کر راس عقل
جو نجومیون نے اختیار کی تہی شہر مین آکر ابا و اجداد کے تخت پر متمکن ہوا اور باہر شہر کے جہان اول
جلوس کیا تہا ایک قصبہ بناکر نام اسکا شاہ پور رکہا واضح ہو کہ علی عادلشاہ نے جو خزانہ کہ وارث
کا تہا سو اسکے آیا تہا کہتے ہین کہ نقد اسمین ڈیڑہ کرور ہون گے سب کے سب توڑ ڈالے دنون مین لوگون کو دیکر
ڈالے اور رعیت پر عنایت ایسی کی کہ حاصل ملک کا زیادہ ہوا اور شاہان دکن سے ڈیڑہی
کو بدترین صفات جانکر صلح اختیار کی معہذا حسن تدبیر سے قلعہ رایچور اور رنگل اور کلیانی اور شولاپور
اور اودنی اور دہارور اور چند کوئی اور سوا اسکے بہت سا پرگنہ مشقت اپنے تصرف مین لایا اور
دایرۂ مملکت کو وسیع کیا لکہا ہی کہ سلطان بڑا عالم تہا اور خط نسخ اور تعلیق اور رقاع خوب
لکہتا تہا اور بڑے بڑے آدمی اقالیم سبعہ سے بسبب اسکی سخاوت کے اکر بیجاپور مین جمع ہوگئے تہے اور ظاہر ہو کہ
وہ درویش تہا اور صوفی مشرب اور خوش طبع اور عاشق مزاج تہا ہمیشہ مجلس مین اسکی حسین

سلطان احمد شاہ بہمنی کا ہوا جانشین ہوا ۸۳۹ھ
علاوالدین حسن بہمنی کا جانشین ہوا ۷۴۸ھ

دوسرا دفتر
حکام دکن کے بیانمیں

بیان علوخاں فرزند سیف خاں کے احوال میں

ابو النصر ابراہیم عادلشاہ کا بیان

ابو النصر ابراہیم عادلشاہ

اور نوبت بہ نوبت دونو کو مار کر خود امان کے آیا لشکر مین چلا آیا اور اسکے زمانہ مین ایک معاملہ
اسطرح کا عجیب و غریب نزدیک مین واقع ہوا کہ کسی کتاب متقدمین مین مثل اسکے نظر نہین آیا یعنے ترک کو صاحب
اور خطبہ انہا بموجب صدقہ عالم مطابق تاریخ فرشتہ سنہ ۹۳۶ نو سی چھتیس مین واسطے بلد اسمعیل عادلشاہ کے آیا اور معسکر
اپنے دشمن قوی سے بے اندیشہ ہو کر مشغول طرف عیش و عشرت کے ہوا اور آدمی اسکے لشکر کے کہ بعد منزل پیما ہے خستہ تھے
منوجہ طرف اسکے ہوئے اور اودہیر اسد خان لاری کہ بس عقلمند اور نمک حلال اور مورد عنایت ابراہیم عادلشاہ
کا تھا اور شاہ مرحوم نے اسکو فرزند بولا تھا ارادہ شبخون کے نکلا اور جب قریب اردوی قاسم برید کے پہنچا خبر ای کہ کوچ
آدمی لشکر سے بیخبر ہین بیجا اسد خان دنا کھڑا ہو کر اپنے لوگون کو چھوڑ دیا اور بجنس آدمی یکدل و یکزبان
ہمراہ لیکر آیکے چلا جب پہنچا اردہ مین قاسم برید کے کیا جیسا سنا تھا ویسا ہی دیکھا اسوقت بجنس جا رہا برید مذکور
کی لے نکلا اور وہ اس امر سے اصلا واقف نہوا الی الکہا کہ ایک شخص اسدم شیار ہوا تھا فورا حضرت شیر صاحب کے
ہمعنان خواجہ عدم کا ہوا اتنا راہ جب قاسم برید پہنچا ہوا اپنے تئین نادر احوال مین پاکر خیال لشکر جن کا کیا اور فرمایا
کرنے لگا اسد خان لاری نے ایکے تسلی دی اور کہا کہ یہ لشکر جنات کا نہین ہے بندہ اسد خان لاری ہے اور احوال
بیان کیا اور بہت سرزنش کی قاسم برید بشرمندہ ہوا اور سوا اسکوت کے چارہ کار اپنا نہ دیکھا بعدہ بکلی شبو
قلعہ آصد آباد بیدر کا چھوڑ کر رہائی حاصل کی جب کتبے مین کہ اسمعیل عادلشاہ قلعہ مین کیا خانزاد نے اسکے
وہان کے بارہ لاک ہون نقد روپیہ و لاریان کہ سب کے سب قوت پٹھوا دیے اور آپ خالی ہاتھ دامن جھٹک کے
اوٹھہ کھڑا رہا اور قلعہ راجپور اور مدکل کہ سرحد بیس تھے فرنگیون اہل کفر کے تھا اسنے مفتوح کیا اور
منقول ہی کہ سنہ ۹ نو سی بیسمین جش اور طوی موافق آئین بشہریارون کے کرکے پی پا ستینی

مرجع فرمانروائی ہیں ہمیشہ کی ظاہر ہوا تہا ارادہ سلطنت کا کیا اور جلد تر یہ مہم میں بڑی کوشش کر کے ارادہ
کیا پس سنہ ۸۹۵ اٹھہ سیجانو میں بحکم اسیف لمن القرب والملک لمن غلب خطبہ بیجاپور کا اپنے نام نامی سے پڑہوا کر
جرات اپنکا بلند کیا اگرچہ حکام اطراف و جوانب کے یہ خبر سنکر رشمونی سے حسد اور بغض کی پوشیدہ کہیں لیکن
تائید ربانی شریک حال اسکے تہی وہی ہمیشہ مظفر و منصور رہا واضح ہو مذہب اسکا شیعہ تہا لکہا ہی کہ بانی اس
مذہب کے رواج دینے کا اطراف دکن میں اول یہی ہوا ہی اور بتدریج بہت قلعہ تصرف سے امرا سلطان محمود کے زور بازو
شجاعت سے نکالکر آپ مسخر ہوا کہتے ہیں کہ آپ بیجاپور آکے بیجاپور تک اور اپنے کشتا سے رایچور تک اسکا عمل تہا اور اسی ایام میں
لنظ خانی کو شاہی بدلکر نام اپنا عادل شاہ کیا مسجد جریان جو سادہ میں مشہور ہی اپنے بنائی ہی قلعہ ارک بیجاپور
کا کہ اول خاک سے تیار ہوا تہا توڑ کر اور سنگ سے بنوایا یہ منصف عادلشاہ سخاوت اور علم میں مشہور اور شجاعت
اور عدالت اور انواع اقسام میں معروف تہا خط نستعلیق خوب لکہتا تہا علم عروض اور قافیہ میں اسکو مہارت کلی تہی اور علم موسیقی
میں بہی وقوف تمام رکہتا تہا طنبور اور عود خوب بجاتا تہا اہل عرس کو اعزاز و اکرام کرتا تہا ہمیشہ مجلسوں میں شعر
قدما کے پڑہے جاتے تہے اور آپ بہی شاعر تہا بلدہ بیجاپور میں بہار سنہ القیسہ کی سنہ ۹۱۶ نو سو سولہ میں انتقال کیا اسکے
مدت سلطنت اسکی بیس سال دو مہینے ہیں اور اوراق تاریخ اسکی بہت سی کیفیت نامزد شہنشاہ عادل

اسمعیل عادلشاہ کا بیان

اسمعیل عادلشاہ بن یوسف عادلشاہ جب جانشین باپکا ہوا عرصہ دس سال
اسکے کمال خان دکنی کہ بڑا امیر بہمنی کا تہا حین حیات اپنے یوسف عادلشاہ اسکو مالوف کر کے منصب سپہ سالاری
سے سرفراز کیا تہا اور مرض الموت میں امور کمالت کو بہی اضافہ منصب سابق کا فرمایا تہا مہمات عالی اور ملکی
سب کے سب اسیکے طرف رجوع ہوئے وہ کم بخت شکر یہ اس عطیہ عظمی کا بجا لاکر گرفتار ہوا اور حرص کا ہو

حکام دکن کے بیان میں

عادل شاہ کا بیان

ابوالمظفر یوسف عادل شاہ ترکمان کہ دفاکتہ اقبال خاندان اسماعیلیہ کا ہے
سلاطین عظیم الشان روم کے ہی واضح ہو کہ جب سے اسکا سلطان امراد ۸۵۵ھ آٹھ سو پچپن میں اہل طبسی
بڑا بھائی اسکا سلطان محمد تخت نشین روم کا ہوا تو بہت سے بھائی اسکے قتل کرا دیے یا ہاتھ
دی سلطنت کا رہے مال کی اصل مراد سے آگاہ ہو کر اپنے جان بچانے کے اسکو حواسے ایک حبشی دلا
کے پاس والدہ کا کہ نام اسکا خواجہ عماد الدین محمود تھا اس کو دیکھ کر بہت کیا کرتا تھا
رکھا اور بعد چند روز کے واسطے تجارت کے وارد دکن ہوا جو کہ وہ جمال بہمنیہ کے تھا
ہے ملک التجار محمود گاواں کے سرکار میں نظام شاہ بہمنی کے بیچ اسکی ہوئی اور محمود گاواں نے
اسکو لیکر مول آغر زمان امیر آخور کے کہ وہ بھی ایک کی غلاموں سے بہتر خانوادہ کا تھا کے ہاتھ
بوٹ کا تھا اور جوان ہشیار اسنے جناکام اپنا تھا اسنے ڈالیا اس سے خاطر
شاہ بہمنی جاکہ ہر ایک جلاد عرض کرتا تھا اور سے آخر کر یا یوسف عادل شاہ نے اس کو ملک التجار کا منصب
ہو بہمنی کی چار تا ہوا بعد چند روز کے بعد اس خدمت کو ترک کر کے نظام الملک بحری کے پاس گجرات میں آیا
بزرگ زیادہ تھا کرا اور اس کے اسی وقت پیدا کی کہ وہ اپنا بھائی کہتا اور ایک لحظہ بھی اسکے
رہتا تھا ایکوقت نظام کو طاؤس کی بڑا کی ہوئی اسد مرد یوسف عادل شاہ کو اسنے خطاب
عادل خان کا دلوایا اور مرتبہ کو اسکے زیادہ کر کیا تھا اسنے کہ اسی وقت سے ایک کہا اور مان جایے اللہ کی اسکے
لایق اس کے ظہور میں آیے کہ داخل زمرہ امرا کے ہزاری ہوا پھر ترقی کرتے کرتے ایسا عظیم الشان ہو
خود مختار ہو گیا اور دکن کے بیشتر حصہ پر قابض ہو کر بعد فوت سلطان محمد شاہ بہمنی کے کہ بہت ہی

چاہا کہ قلعہ شہزادہ کو دیدے دینا اور جان اور ناموس کی امن لینا چہ خان خواجہ سرا نے باہر آکر دروازہ کھولدیا
یہ بات کہی کہ سلطان کا یہ ارادہ ہی ہے اس امر کو پڑا جانکر غرہ محرم ۹۰۰ھ الکہزار نو میں بلا تامل
میں گھس آئے اور ناوانی سے اپنی اس بلقیس ثانی کو کاری زخم پہنچا کر مشغول
تہا جب مسیں نکلیں لگا کر فصیل اور قلعہ میں در آیا اور سوا آپہنچا دہ کے کچھ پکڑ کر قتل کر ڈالا اور لوٹ مار
سرکار نظام شاہی کا ایکہ ریا نور کو روانہ ہوا اور وہاں جاکر طاعت پدر سے مشرف ہوا ظاہر ہو کہ حسن اتفاق سے
انہی دنوں میں قلعہ اسیر بھی مفتوح شاہ دہلی کا ہو الیکن شاہ دکن اور حامد خس شہر اور کو سر کرکے
مقضی المرام مراجعت فرما دار الخلافت کا ہوا اور بہادر شاہ کو قلعہ کو الیار میں ڈھولپور پا سلطنت اس بھی کلہن
محرم قاسم تین رس کئی مہینے اور بعد حبسہ قتل جانبدی پکے دو جاد یکنہے میں راقم سکے آیا ہی جارس
چار مہینے بارہ روز مرتضی نظام شاہ کا بیان مرتضی نظام شاہ بن شاہ علی بن شاہ اصل
کو بعد مراجعت اکبر شاہ کے غیر عیشی اور راجو دکنی نے ۹۰۱ھ الکہزار نو میں اپنا صاحب کرکے القاب اسکی اعتبار
اور قلعہ اوڈگیر کو واسطے خرچ ضروری اسکے مقرر کیا لیکن بسبب موافقت قضا میں کے جسنے راجو کو ہر
سے کرفتار کرکے آپ صاحب اقتدار ہوا اور قلعہ دولت آباد کو دارالامارت اپنا مقرر کیا اور بعد ملک غیر عیشی
کے فتح خان بنیا اسکا متصرف قلعہ مذکور کا ہوا آخر کار اولیا دولت شاہ جہان بادشاہ کے پاس اور ان حکومت
نظام شاہیہ کا لوح ہستی سے مٹا دیئے جملہ ایام فرمانروائی کے پانچ نہیں کہے جو لکھے جاتے ہیں
کہ تیسرے سنہ اقدام کا میری لکھ سے نہیں کذرا مہد ابتدا مرتضی نظام شاہ مذکور تک کہا
سلطنت اور ایک سو چودہ سال ہوتے ہیں سوا اسکے تین پانچ برس اور جانیے تا استیصال تام

دوسرا فقرہ

حکام دکن کے

بیان میں

حکام دکن کے بیانین

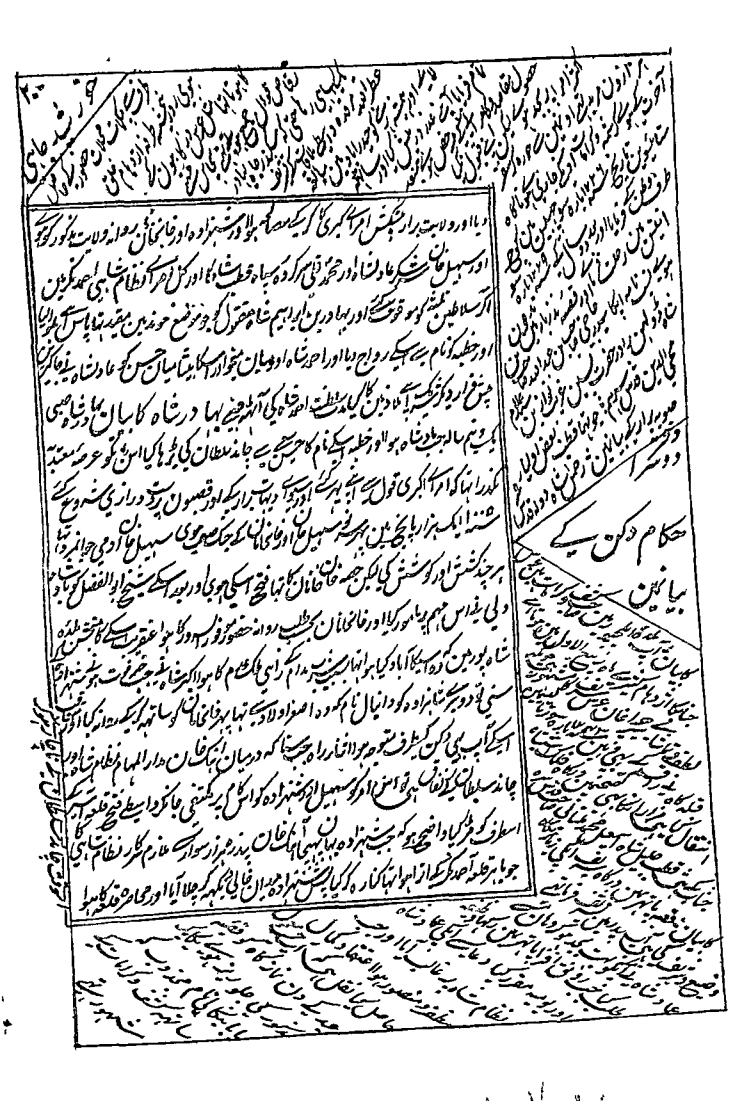

ملحق شہزادی کی ہوئے پی چاند سلطان کہ بعد بیوہ ہونے کے وقت مین مرتضی نظام شاہ کے اگر سالگرہ
قلعہ احمد نگر مذکور کے تھی جب احوال نہانگام شاہدہ کی حرکت کو سکون سے بہتر جانکر کمربست کی واسطے دفعت
اور رفع فتنہ ایرانظام شاہی کے میان جان رجب بادہ کر شہر اور قلعہ مین خطبہ اور سکہ نام سے بہادر
بن ابراہیم شاہ کے کہ وہ طفل شیر خوارہ ڈیڑہ برس کا تہا کرکے لوگون کو طرف اپنے مستمال کیا اور فوج اکٹھا
کرنے لگی اور عادلشاہ اور قطب شاہ وغیرہ سے بہی مجاہات لکہہ کر استعانت خواہ ہوی چنانچہ اسمعیل خان خواجہ را
کو بیس ہزار سوار سے عادل شاہ نے روانہ کیا اور مہدی قلی سلطان کو پانچ ہزار جرار سوار اور پیادہ
بیشمار دیکر قطب شاہ نے بہیجا غرض میان منجو اور اخلاص خان وغیرہ کو بکو شتو سے جمع کرکے وہ عفیفہ زمان دانت
سے اپنی برقع بہنی ہوی سطح میدان کارزار مین نکلے پاسرا پردہ سے نکل آیی اور گہوڑے پر سوار ہوکر
شہزادے سے مصروف قتال وجدال کی ہوی اور خندق کو جانثاروں سے بہر دیا اور مغلون کو پسپا کیا اور آنکہان
یہ بہی لوگون کو خان خانان کے ایکطرف سے خالی کرتے ہوے قلعہ مین در آیا اور راہ و برہ والون نے باوجود
بحاس کے دیوار قلعہ کی اسدن سرنگ لگاکر توڑ ڈالے تہی اور بہت سی فطین آنجا کے اس صدمہ سے کشتہ ہوگئے
آپ روبرو کہڑے ہوکر فشو تین کے دیوار بلند اٹہواکی کوچک اور بزرگ سے اور مین کہ راہ کہتے تہے اور نقطہ
آذرین زبانہ پر ایک کی جاری تہا اس روز سے نام آسکا جو چاند بی بی تہا چاند سلطان مشہور ہوا واضح ہو کہ میدان
جنگ سے شہزادہ مایوس اور دلگیر ہوکر رات کے وقت اپنے مسکن مین آیا اور بعد چند روز کے کمی اذ وقہ سے
آکر صلح خیمک مین بنای اور پیام صلح کا کیا اول اس زن عاقلہ انکار کیا بعدہ کچہ دیکر بکار کے
بعہود سے سید مرتضی کی کہ وہ تربیت یافتہ سرکار نظام شاہیہ کا تہا استمالہ کیا اپنی جنوبہ ظہور کا

دوسرا حکام دکن کے

اقاق کتے مین ایکبار شریف زمانک
جرار خواہ نظام علی خان بہادر
علاقہ حاصل کی ایکشخص کی غارتش
اور جمعی کو بہوکا مارا وجہ دیکہ وہ
واسطے پہنچنے اس نواحین کے
اور طرف بندر کے اور بعد چند
فرمانہ سید حقیقت
فرستادہ دولتمند
اور نہ دوسرے

مایوس ہو کر برسبیل تذکرہ ابراہیم کو دعدہ کیا اعلاء خان کہ را سبب سلطنت اسمعیل خان کا تھا دیکھ کر ہو کر وسیلے معاملہ وقت

کہ تیار ہو اور ہمان شاہ باوجود اس ضعف کے پالکی میں سوار اور آفتاب کہ بری و حیدر آباد تمام آنا سلطنت کا ابراہیم

کو عطا کر کے ہمایوں پور میں آیا اور اخلاص خان کو متہم کیا وہ نوید حال ہو کر بندہ کیطرف بھیجا اور سلطان دوسرے

دن اس سو کہ کہ تعب فراج پر بہت ہوا تھا انہا ہو دین تاریخ شعبان کی سنہ ۱۱ انکہ ار بعین میں رحلت کی

سو ہو امر حد بقا لقا خدا بیت ملک خدا بیت سلطنت ایکی چار سال سو لاہ رو ابراہیم شاہ کابیان

ابراہیم نظام شاہ بحسب ارشاد باپ کے مسند حکومت کا بیٹھا اور میان بیجو دکھی قبیل سلطنت قرار پا مالا قتضا

بسبب اختلاف آرای ارکین سلطنت ایکی ایسی سرداران عادل شاہیہ سے ہوی اور ابراہیم نظام شاہ بسبب غرور جوانی

اور بہادر کہ ارکید سلطنت ایکی دو دن کم چار مہینے احمد شاہ کابیان احمد شاہ بن شاہ طاہر

میں دوازدہ سالہ کو بجاے ابراہیم نظام شاہ کے میان بیجو نے بالاتفاق بعضے اعیان درگاہ کے اولاد اولاد احفاد

سے نظام شاہ میں کی جاکر حاکم اور فرمان فرما کیا اور بعد چند روز کے بثبات ہو کر وہ خاندان نظام شاہ کے نہیں

ہی بسبب لیاقت آلاد اور نوبت جدال قتال کی پہنچی ناحق خرچ سرکاری ضایع ہوی پس ایک نظام شاہ کے تین

کر کی ہو کر اول ایمان بیجو فایز ثابت احمد شاہ دوم الخاص خان جنہی موتی شاہ نامی مجہول النسب سلطان

مطیع اور منقاد ہو کر اسکا ہو تا سیر انکہ خان جنہی شاہ علی بن احمد شاہ اول کہ اوقت عمر کی بسر برس کو بیجو نے سکو

ابلا شاہ کیا سلطان مراد دالا کبر شاہ کہ بالاتفاق دیوان بیجو بہ ہمان شاہ کے ارادہ تسخیر دکن کا کر کے

گجرات پر آیا تھا اور قابو دیکھ رہا تھا کہ آتے ہیں عرضی میان بیجو کی متضمن طلب کے پہنچی اور شاہزادہ

نور امتوجہ احمد نگر کا ہوا اور مرزا جمال الدین المخاطب بہ فخر خان اور راجی علیخان حاکم خاندیس بہی

که معاذ اللہ سات دن تک مارا رہی اس عرصہ میں ہزارہا غریب شہر اور قصبہ میں جا بہ ہلاک کو پہنچے مدت سلطنت میران شاہ کی دو مہینے تین دن کہو کا شعر ہے پدر کش بادشاہی را نشاید اگر شاید بجز دو مہ نپاید

اسمعیل شاہ کا بیان اسمعیل شاہ میں برہان شاہ بخت نشین ہوا عمر اسکی بارہ برس کی تھی جانخان مہدی مختار کل ہوا برہان نظام شاہ باپ اسکا آخر وقت میں مرتضی نظام شاہ کے خروج کرنے شکست پائی تھی اور منہزم ہو کر دیگ کیر شاہ کے پاس تہا جب خبر کشتہ ہونے بھائی میران شاہ کی سنی اکبر شاہ سے رخصت ہو کر واپس لینے ملک موروثی آیا سنہ ۹۹۹ نو سو نانوے میں جمال خان کے اور اسکے لڑائی ہوئی قریب تہا کہ فتح جمال خان کی ہو تہیں ایک گولی قضا کی آئی اور پیشانی جمال خان کے لگ کر نامبردہ کو سپاہ کیا امرا برہان شاہ کے اسمعیل شاہ کو بہت کر کے ملازمت میں باپ کی لائے ماده تاریخ اس فتح کا محمد شریف کربلائی سے بطریق تعمیہ کے یہ ہے

بگو مروج مذہب سر جمال کرفت بمدت سلطنت اسمعیل نظام شاہ کی دو سال دس ماہ سترہ روز

برہان شاہ کا بیان برہان شاہ آخر عمر میں مریض نشین دیا ماده موروثی کا ہوا اور بعد جلوس کے سنہ ۱۰۰۱ ہزار میں قاصد ریکندہ کے فرنگی صاحب لوکو کے اخراج کا ہو کر بندر چیول کے طرف سلسلہ پہاڑ کی چھوٹی کہ کنارے دریا کے واقع ہے ایک قلعہ نیا اللہ اکبر کے نام اسکا کہو اللہ رکھا اور جمیع کثر کو اہمیں اس کا پیشہ مورچہ کیا اول اول تو غلبہ اسلامیو نکا رہا لیکن آخر کار جب کمک عیسایوں کی آئی بسبب سوء تدبیر کے اسکی شکست فاش واقع ہوئی قلعہ بھی تو ٹوٹ گیا اور مال و اموال اتواب و اضراب غیرہ غارت ہوا اور آدمی مثل مہرہ شطرنج کے مارے گئے پس مزاج پادشاہ کا سبب کبر سنی کے متحمل اس کوفت اور غصہ کا نہو کر مرکز اعتدال سے پھر گیا اور رفتہ رفتہ مایل طرف سوداویہ اور استہال خونی و تپ محرقہ کے ہو کر سلطان کو صاحب فراش کیا آخر کار برہان شاہ

دوسرا دفتر
حکام دکن کے
بیانمیں

مقاصد اس دفتر کے بیان کرنے کے آپ اول الصمد الہی مجموعہ سید علی رضی اللہ عنہ نکلیں اکبر و سید غلام محی الدین کو عالم رویا میں جعفر صادق رضی اللہ عنہ نظارت دی کہ یا موسی تم عبودیت حق تعالی و اتقوا اللہ کا پیرو دلالت کرو اللہ کی یا سید غلام محی الدین جیدا تولد ہو گا لیکن بعضی اعضا میں نقص ہو گا جلالت شان اور ظاہر ہو گا کہ اولیا اللہ کا پیرو ہو گا اور منظور ہے کہ اولاد صحیح سالم

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان مین

مرصع آلات کے جو چاہتی تھی مروقت مانگ لیتی تھی ایکروز بدستور دو تسبیحیں بیش قیمت غنایم سے انعام کرکے کار
نظام شاہیہ میں آئین تھین طلب کی بادشاہ پروا نکی دی صلابتخان نے اس عطا کو مناسب جانکر دو تسبیحیں اس
وضع کی مسکو ادین باتری مذکورہ اس امر سے واقف ہوکر بادشاہ سے عرض کیا خاہو کر تمام جواہر انیا جو کار خاہیں نہا
مسکو اکر جلا دیا خلقت نے اس حرکت کو جنون پر حمل کرکے نام اسکا دیوانہ کیا اور صلابتخان کو بلوا کر ایسا کہا کہ تو
نمکحرام ہیں یا حلال اسنے کہا کہ میں بندہ با اخلاص ہوں تب نظام شاہ نے کہا کہ میں تجھسے آزردہ ہوں اور قدرت
ہے تجھے قید کرنے کی نہیں رکھتا ہوں اس بار رفوادار عرض کی کہ قلعہ واسطے بندکے معین ہو کہ وہیں آپ دیوان
جاکر غبار خاطر کو حضرت کے محو کرنا ہی نظام شاہ نے قلعہ اندراج پور کا حکم کیا اس کو سادہ نے فی الفور کہرین اکر اپنے
پاؤں میں ڈالی اور پالکی میں بیٹھ کر روانہ ہوا ورد اخل قلعہ نمکحرام ہو کر اپنے تئیں آپ مقید کیا تعاقار اس احوال
کے سلطان شہزادہ میران حسین کے سبب غازی لوگوں کے بدگمان ہوکر ارادہ اسکے قتل کا کیا اور جب قرارداد
ایکروز کمال اشتیاق دیدار سے بلوایا اور اول تلطف پدرانہ سے پیش آیا اور حکم اپنے پاس رہنے کا دیا دوسرے دن اسکے دو بیان
حجرے کے سونے میں اسکو لحاف اور بالاپوش میں لپیٹ کر آگ لگا دی اور آپ دروازہ حجرے کا بند کرکے چلا گیا
اسکی زندگی تھی اور بالعکس اسکے اجل سلطان کے تہیہ میں اسکے تھی باتری مذکور احوال پر اسکے مطلع ہوکر
حکم کیا کواڑ کھول دیے پیش شہزادہ وہاں سے بچکر نکلا اور طرف دولت آباد کے جا کر دم لیا اور بعد چندروز
کے سلطان حسین سپہ سالاری المخاطب بمرزا خان کہ بعد صلابتخان کے وکیل السلطنت ہوا تھا آنکر ملحق ہوا
اور میران شاہ رہنمونی سے مرزا خان کی ایک جم غفیر شہ آوا طراف جمع کرکے احمدنگر پر آیا یہاں

سب چھوٹے بڑے سلطان کو حرکات نامعقولہ سے یوں آتقین کر چکے تھے ادہر سے کنارہ کش

دوسرا وقر

حکام دکن کے

دکن میں

سیان میں

حکام دکن کے بیان میں

پہنچی تب کے سب سے بیتبان اور فصیح خدمگار ایلچی اور اکمل فرزانگی سے برخاستہ ہوکر آصف جاہ قاضی یک رنگی کو وکیل السلطنت اور میر محمد نظر اور عین الملک غیاث پوری کو وزیر کیا اور ۹۹۳ سنہ نوے ہزار اس آپ تر پا دشاہی کر کے قلعہ دین احمد نگر کے بعد اور محلین کو شہ نشینی اختیار کی اور بدیہ سلطان ہار مرجان اور تمام عورات کو قلعہ سے نکالا کر دیسی جا بدکہا اور دروازہ کو قلعہ کے شاہ قلی نام غلام کو کہ شاہ طہماسپ کے بھیجا تھا ہاں سے ایسے علاء الدین خطاب پاکر آمد آمد کی کتاب ہوا تھا سپرد کیا اور ایلچی کو رخصت صلاحتان کے کردہ منظور نظر سلطان کے بہانہ کوئی اندر آباد سے کہتے ہیں کہ اس ملاں جنت طلعت سے بیقیاس یکے علی کو بہت ایذا پہنچائی اور اس کرکے سلطانیکے سلطنت میں انتظام سیاں ہوئے ہیں جی قتل کرنے کا ظہور میں آیا تھا صادق خاندیس سے اس نہ دیکے کو ادا کرا دلی اور اعلی کو سلطین کیا ظاہر ہوکہ اس آپا دے بعد نزدیک ہوئے سلطانیکے کہیں بالاتفاق کیسوں مع اتفاق اور ات مالی اور ملکی کو سر انجام دیتے تھے مہین کو فوت سید فضی اور صلابت خان کے جنگ ہوکر سید مرتضی شہر ہم ہوا اور بعد انہوں کے اور خداوند خان مع شہزادہ برہان شاہ برادر نظام شاہ اکبر بادشاہ پاس جاکر فراہم ہوئے اکبر بادشاہ نے بہادر سے تسخیر دکن یکخان اعظم عزیز کو کا کو اپنے ساتھ شاہزادہ مذکور کیکر بھیجا اور خداوند خان کو دوارہ دیکا کو کا نام اکبر بہ ولایت برار بہ الکا بلچپور اور بالاپور کو عارت کیا لکین میرزا محمد قطری سپہ سالار صلابت خان اور راجہ علی خان ندیسے کوچ کر کے اسلام قایم کیا کہ اتو نگ کو کا کو صوبہ برہانپور پہنچا دالا اور یہی واضح ہو کہ ایک بڑی فتح شاہ نام صلاحتان کے اور سلطنت بیت کے سلطان کو خدا ہی سودہ یاد کرے ہمخوار سلطان کی ہو کہ خدا دوست پیش از پیش پیدا کی ہی اور قیام کے صوبہ

دوسرا وقت

حکام دکن کے

کہ ہندوستان سے تازہ وارد ہوا تھا نقال خان اور اسکے فرزندوں کو گرفتار کر کے معہ برہان الملک
یکے کہ خاندیس کو نے اسکو قلعہ نرنالہ میں قید کیا تھا کل اسکے واتان مملکت بہت ایک قلعہ استوار ہیں جس کا
مرقوم ہی کہ وہ سب کے سب اسیجا اہل طبعی ہے کہ نہ اور نام ونشان انکا باقی نہ رہا پس نظام شاہ نے تمام برار کو
فتح کر کے مہتر وں لشکر پر تقسیم کیا تاریخ اس فتح کی فاتح ملک برار پای کئی ہوید اہو کہ جوقت مرتضی نظام
شاہ مشغول کشور ستانی قلعہ نرنالہ کا تھا احمد نگر میں ضیے تولد شہزادہ حسین کی ای اور چنگیز خان نے فیض کامل اسکے ایجاد
کیا کر گذرانی پیش ہو کہ بوازم جشن وطوی کے تہیہ اد کر نہیں آے اور یہ بھی لکھا ہی کہ انہیں دنوں میں مرتضی نظام شاہ کا امرا
بسیار جہاں خان نام پر بنس بغیہ اور مایل ہوا تھا جبری کہ مرتضی نظام شاہ بعد تسخیر اور تنسیق مذکور کے سمت برار سے متوجہ
فتح آباد بیدر کا ہوا تھا کہ میران محمد شاہ فاروقی حاکم برہانپور اور خاندیس نے کہ اول اسنے نقال خان کو بھی
پناہ دی تھی فرصت پاکر دایہ زادہ کو برہان عماد الملک کے فرزند یے دریا عماد الملک کیا منصوب کر کے چھ ہزار
سوار کے روانہ ملک برار کیا جب وہ حوالی برار میں پہنچا سانہ آتھ ہزار آدمی جہان سے بھی شریک حال اسکے ہوے اور
اکثر تھانہ نظام شاہ یکے اونہا دیئے نظام شاہ رستہ میں خبر سنکر پلٹا اور اس لشکر جعلی کو مار پٹا یا اور جوقت
تہ رو ہنکر کے کہات سے گذرا محمد میران مذکور جو سر پر اپنی منتہا تھا بہاک کر قلعہ سیر میں جا چھپا اور نظام شاہ
برہانپور تک چلا ہی کیا اور تمام اسلک کو خراب کر دیا اور خاندیس کو بھی اب او جاڑ دیا او چنگیز خان نے بھی بہتوں
کو اعیان قلعہ آسیر کے پکڑ لائیے محمد شاہ نے بعد حرف وحکایات بیشمار کے چھے لاک مظفری نام سے شاہ یکے اور جالاک نام
پسے چنگیز خاں کے نعل بہلکے رسیم طور پر دیکر نجات پای اور سلطان ۹۹۲ نوسی بانوے میں جب جواہیہ سر کر دیسر
کو افراسیاب بعضے بعضے بد کمان ہو کر مسموم کیا اور بعد کند رنے اسکے بچرمی درجہ یقین کو

حکام دکن

یا نہیں

کاغذ بہر بھری کشور دان کالیے ہوے آیا اور وہ کاغذ جب مطالعہ مین نظام شاہ کے کذرا تو عبارت بے ادبانہ
اسکے خفا ہو اور اسپر سوار ہو کر یہ فرمایا کہ کہو ہمارے پیر نے ہزار دفعہ تمکو لکھا کہ قلعہ کو فتح کرو تمنے نہ کیا مقبول نہ ہوے
کر کے عرض کیا کہ یہ طریقہ قلعہ کا فتح ہونیکا نہین ہے جو ابہین یہ فرمایا کہ ہمکو ہی اگر اجل سچی ہی تو کنارہ کر یہ بیہودہ
ہو کر نہ تم دیکھو توفیق ہے قادر ہیچون کی نزدیک در ولدہ کے جا کر تیغ و تیر سے توڑ کر داخل ہوا ہون اسوقت
لوگون نے جوش اور سلاح سنون ہی کیکر لا پہنایا اور اسے گھوڑے کی باگ لی کتے ہین جبکہ نزدیک پہنچا روح
دوبارہ سے قلعہ کے تیر بازی شروع ہوی ایسی کہ ہر دفعہ دو تین ہزار توپ اور تفنگ اور بان سر کی تھی
اکثر لوگ مارے جاتے تھے ہول روز قیامت کا پیدا ہوا باوجود اسکے نظام شاہ ہر گز ہٹا نہین ہوا یہانتک کہ آنجا تک پہنچا
کہ دیوار قلعہ کی وہان سے تخمیناً پچاس گز پرہ گئی اسوقت لوگ اسکے ہی ہزاندازی اور گولہ بازی شروع
کیے وہان دو تین گھڑیان نظام شاہ کے سلاح رہی پہین پر بیخبر کذرین کسیکو یارا نتھا کہ مرچھ کے اٹھا سکے
غرض کہ ایکبارگی شور اور غوغا قلعہ کیا بلند ہوا اور توپ جو چلنی تھی بند ہو گئی لوگون کو حیرت ہوی کہ اسکا کیا باعث
ہی جب کہڑکی توڑ کے اور اندر جا کر دیکھے تو کیا کشتے رخان تو نہ کہا کہ موا ہوا پڑا تھا اور سوا اسکے کوی دوسرا نتھا
پس اسکا کاٹکر کنکرہ سے لٹکا دیا اور نظام شاہ نے موافق عزم اپنے مراد کو پا کر شادمان اور فرحناک آپنی کا بجا لایا بعد اسکے
عین الملک اور نور خان سے کہ دونون امرا بزرگ سے عادلشاہ کے تھے جنگ ہوی جسمین خواجہ کی عین الملک
تو مارا گیا اور نور خان زندہ دستگیر ہوا اس اثنا مین فرنگی لوگ کہ قلعہ ریکندہ کا جو قریب جوار بندر
چیول کے ہی اسکے فیضہ مین تھا امانت اور استحکام پر اسکی مغرور ہو کر ارباب اسلام کو نظر حقارت سے
دیکھتے تھے اور مقام ایذا اور اہانت مین انکی سعی کرتے تھے نظام شاہ وہان جا کر محاصرہ کیا۔

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیانمین

متولد ہوا اور اسکا باپ اسمعیل بن احمد بن بہمن بن علاء الدین حسن بن قاسم بن ابی بکر بن ابی الحسن بن کرمان دارد احمد بن اسکا باپ
سید علاء الدین حسن بن علی بن حسن بن علی بن حسن بن علی بن

دوسرا
احکام دکن کے
بیان میں

دوسرا ورق

حکام دکن کے

کو اختیار کی انہی قضات اور علما رعلاقہ بیجاپور دولت شاہ بنت عماد الملک کو سامان جشن شادی ہائے تزک دیکر
ساتھ حسین شاہ کے عقد باندھا اور آخر سنہ ۹۶۷ نوسی سینٹ میں قلعہ کالنہ کہ ہنوز تصرف میں نظام شاہ کے نہیں
مع اور چند قلعوں کے فتح کیا اور سنہ ۹۶۹ نوسی انتہیں اپنی بڑی بیٹی کو کہ نام اسکا بی بی خدیجہ تھا اور وہ بطن
سے خونزہ ہمایوں کے وجود میں آئی انہی شاہ جمال الدین حسین بن شاہ حسن کو شادی کر دی اور سنہ ۹۷۰ نوسی
ستر میں دوسری بیٹی مسمی بی بی جمال کو عوض میں ابراہیم قطب شاہ کے سپرد کیا بعد اسکے چاند بی بی بنت
ثالث کو اپنی سلسلہ ازدواج میں علی عادلشاہ کیا اور بدیں سلطان بنت ابراہیم عادلشاہ کو حبالہ نکاح میں مرتضی
نظام شاہ مہین پور آپنے لاکر عداوت کو ہر ایک کی ساتھ صداقت کے مبدل کیا اور قلعہ شولاپور کہ مایہ نزاع کا تھا
چنیر میں چاند بی بی کے مقرر کیا بعد الفراغ رسوم عیش و سرور کے یہ تینوں بادشاہ اور علی بریدشاہ کہ ارکان
الملک واسطے استیصال رام راجہ کے براق و سامان جنگ یکدل دیکھتہ ہو کر کنارے بیکری کی ندی کے مقام
فرمایے رامراج مذکور بھی ستر ہزار سوار نہ لاکھ پیادہ کی جمعیت لیکر انجانکر سے متوجہ رفاقت کا ہوا قضائے
کردگار وقت جنگ سبب غرور کثرت سپاہ اور قوت حشمت کے جنگ کو بازی طفلانہ جانکر رامراج سوار
سنکاس کیا تھا قضاء الہی ایک ہاتی قریب کے جا پہنچا اور کہار اپنی جان بچانیکے لیے سنکاس کو تیاگ
لبھا کر گئے اور ہاتی نے رامراج کو اشارہ سے فیلبان کے سونڈ میں اوٹھا کر اوپر دیا اور فیلبان نے تمغہ تمام
اسکو لیکر نزدیک رومیخان کے کہ دارو غہ ہاتیوں کا تھا کیا رومیخان نے جناح استعجال پر اتیکہ نظام شاہ کے
نظام شاہ جہت سراسکا کات نیزہ پر چڑھا کر اسی ہاتی پر بلند کیا اور بعد اس فتح عظیم کے احمد نگر
میں نزول جلال فرما کر گیارہ روز ہوئے تھے کہ فراط شراب اور کثرت مباشرت سے اسہال خونی

دوسرا

حکام دکن کے

بیانمیں

مرض حیرانی سے جان جان آفریں کو تسلیم کیا وقت انتقال اسکے پانچ بیٹے تھے حسین نظام شاہ جانشین ہ
عبد القادر کہ کہان آن دو نکی پی آمریتی اور شاہ علی اللہ کے پی میر اسکے اور شاہ حیدر دلا
جہان دکنی اور میران محمد باقر کہ وہ بچا پور میں فوت ہوا اور شہزادہ سلطان محمد
مت سلطنت نظام شاہ کی سیتالیس سال ہے پہی جانا چاہئے کہ اتفاقا جس سال میران نظام شاہ جا
سے گذرا اسی سال سلطان محمود کی آبائی تخت نشینی ہوا
حسین نظام شاہ بحری کا میاں حسین نظام شاہ بدید رحروف تہجی سلطنت کا
برادر اعیانی اسکا کہ بس عزیز و محبوب تھا بیشتر اسکے قلعہ دولت آباد کے کل کا بیرحید
حال اسکے ہوگے لیکن سلطنت بتدبیر میں نظام شاہ کے بنی منصوبہ انکا درست پڑا آخر الامر
دیے اور اسکے جماعت مثل نجات النفس زیان ہوگے عبد القادر طرف برار میں
شاہ علی اور میران محمد باقر اور محمد خدابندہ عاصل شاہ پاس بچا پور کو چلے گئے اور شاہ حیدر پرندہ کو
حاکم وہانگا خواجہ جہان کو دختر اسکی بحالہ نکاح شاہ حیدر کے بنی شادی ہے اس لیے کہ شاید دامادی
کا ہوسکے مہم نہست اور غربت میں حسین نظام شاہ کے تفضل اعتبار کی بنی اسطرف متوجہ ہوا اور
وسیتر کو خوشی کی بود مقابلہ کے خواجہ کو رادر اسکا دامادی دونوں آستانہ کے ان طرف
بہاک گئے اور نظام شاہ قلعہ کو فتح کر کے آپ اور نی اذا احمد نگر کو ہوا ظاہر ہو کہ نظام شاہی
اور سفاک بنا کو یکطرف بسکہ ہراس دیر اسکے سستولی ہونا بنا کہ ہو جنگ میں میں بھیں ہوا اگر
پہی چاہا بنا کہ جبر سلطنت کا سر برادر عم زادہ میران شاہ علی کے متقطع ہوگے ایک لڑکی اس

دوسرا حکام دکن کے بیان

بڑی بڑی جنگ کرکے قلعہ جونداور بہاکر اور نکی اور زدنی اور کندہار اور پورب اور جیوداں اور کھروڑ اور
ریجن اور مادھولی تمام کوکن کو مسخر اپنا کیا تھا اور قابض سب پر تھا مردانگی اور شجاعت اسکی عالمگیر تھی
کوئی مقابلہ پر نہ سکتا تھا لیکن زین الدین علی نائش اور شیخ مودی عرب کہ یہ دونو امیر اعظم سلطنت بہمنی
کے تھے تحریک سلطان عصر کی اگر ارادہ پیکار رہوے لیکن اللہ تعالے کو ترقی شاہ موصوف کی منظور
تھی ویسے دونوں مارے گئے اور احوال و اثقال انکا موجب زیادتی جاہ و ملک نظام شاہیہ کا ہوا اور سنہ ۹۶۵
انہہی بھانوین جب شیخ قصبہ بنکاپور کی ہوی وہاں ایکباغ بناکر کے نام اسکا نظام باغ رکھا اور اس لیے
فتح باغ بھی اسکو کہتے رہے اور بعد فتحی مذکور کے سلطنت بہمنیہ کو کمال ضعیف اور ناتوان دیکھکر سفید چتر
اسوقت وہ نشان بادشاہان دہلی اور گجرات اور ہند کا تھا سر پر بلند کیا اور خطبہ مین نام سلطان محمود کا محو کرکے
اپنا ثبت کیا بعضے امرا کو یہ بات ناپسند آئی نظام شاہ کہ زیور عقل سے آراستہ تھا سبادا فساد برپا ہوجاوے
خطبہ تو موقوف کر دیا اور حقین چتر کے ایسا کہا کہ یہ تو واسطے دفع حرارت آفتاب کے ہی سر پر علامت سلطانی
کی کیا ہی تغیر دینا اسکا مناسب نہیں امرادون نے کہا کہ اگر ایسا ہی تو اذن عام ہو کہ سبھی چتر اپنے سر
رکھین ناچار ہوکر رخصت عام فرمایا اور واسطے امتیاز چتر حاکم اور سردار الناس کے اپنا چتر رکھا
کیا اور سبکا سفید پس رفتہ رفتہ عادلشاہیہ اور قطب شاہیہ اور بریدشاہیہ سبھون نے اس امر کو غنیمت
کیا اور اس باتہین بشاہ وکد ایک ہوگئے بیحاف عہد کیے کہ دونان بجز بادشاہ کے دوسرے کا مقدور نہ
ہی پہر دو مہینے کو وہ لوگ جو واسطے خطبہ کے مانع آئے تھے خود بخود نادم ہوکر بالاتفاق عرض
کیے کہ خطبہ پیر و مرشد ہمارے اپنے نام کا پڑہوانا اسمین ہماری خوشی ہی اسنے ایکو اسکے لایق

دوسرا

حکام دکن کے

سانحین

بڑی بڑی جنگ کرکے قلعہ جونداور بہاکر اور نکی اور زدنی اور کندہار اور برور اور جیوداں اور کھیرور کو اپنی
برگن اور ماہولی تمام کوکن کو مسخر اپنا کیا تہا اور قابض سب رہتا مردانگی اور شجاعت میں عالمگیر ثانی
کوئی مقابلہ پر نہ آسکتا تہا لیکن زین الدین علی نائش اور شیخ مودی عرب کہ یہ دونو امیر اعظم سلطنت بہمنیہ
کے تہے تحریک سلطان عصر کی اگر ادہ پیکار ہوئے لیکن اللہ تعالےٰ کو ترقی شاہ موصوف کی منظور
تہی ویسے دونوں مارے گئے اور احوال و اثقال انکا موجب زیادتی جاہ و مکنت نظام شاہیہ کا ہوا اور سنہ ۹۶۵
الٰہ ہی بجانوں جب فتح قصبہ بنکاپور کی ہوئی وہاں اپنکا باغ بنا کر کے نام اسکا نظام باغ رکہا اور اس لئے لقب
فتح باغ بہی اسکو کہتے رہے اور بعد فتح مذکور کے سلطنت بہمنیہ کو کمال ضعیف اور ناتوان دیکہکر سفید چتر کہ
اسوقت وہ نشان بادشاہان دہلی اور گجرات اور ہند کا تہا سر پر بلند کیا اور خطبہ میں نام سلطان محمود کا محو کرکے
اپنا ثبت کیا بعضے امرا نے بات ناپسند آئی نظام شاہ کہ زیور عقل سے آراستہ تہا سمجہا دیا ہو جانکہ
خطبہ تو موقوف کر دیا اور حقیقی چتر کے ایسا کہا کہ یہ تو واسطے دفع حرارت آفتاب کے ہی اسمیں علامت سلطانی
کی کیا ہی تغیر دینا اسکا مناسب نہیں امرادوں نے کہا کہ اگر ایسا ہی تو اذن عام ہو کہ سبہی چتر اپنے سر
رکہیں ناچار ہو کر رخصت عام فرمایا اور واسطے امتیاز چتر حاکم اور سایر الناس کے اپنا چتر سفید
کیا اور سبکا سفید پس رفتہ رفتہ عادلشاہیہ اور قطب شاہیہ اور بریدشاہیہ سبہوں نے اس امر کو اختیار
کیا اور اس باتمیں بشاہ وکدا ایک ہوگئے بجائے اسکے کہ دنان بحر بادشاہ کے دوسرے کا مقدور نہا
ہی پہر دو مہینے کو وہ لوگ جو واسطے خطبہ کے مانع آئے تہے خود بخود نادم ہو کر بالاتفاق عرض
کیئے کہ خطبہ پیر و مرشد نے اپنے نام کا پڑہوانا اسمیں ہماری خوشی ہی بعد اسکے ایکو اسکے لائق

دوسرا دفتر
حکام دکن کے

سلاطین

میں آخر مگر کو زوال کے ہاں نظام شاہ کے جاکر دہیں راہی عالم بقا کا ہوا سب مگر میں سے کے حلاوت
معلوم ہوا اجل طبعی کر نہایت لیاقت کی مجہول اور وہ حیات جاوید تصور ہستر آدمی ہوئے الصدر خان
جس کا نکموی ہیں کہ جو ایک ہاتھی سر سے ملک دکھن سلطنت کیے دوسرا ہندہ کہ نظام ملوں کے
بیان میں احمد نظام شاہ بحری کا بیان آحد نظام شاہ بحری بنا ملک نائب نظام الملک کیا اور ملک
نائب اولاد دہیں ایلچی کر کے برہمنوں کے نام اصلی اسکا بہت اور دوا دل جیل میں بادشاہی علی مولی ہوا سو قسام اسکا
یکے دفتین حیثیت سپہ سالان کا ہو کر آیا اور دوا دل جیل میں بادشاہی علی مولی ہوا سو قسام اسکا
بدکر ملک حسن کیا پہر احمد شاہ بہنے اپنے بڑے بیٹے کے حوالے کیا ملک اسکو ملک حسین کو کہ کے لیکے
لیکن شاہزادہ امام قلی میں لفظ بہر پوب تخریف کر کے ملک حسن بحری کہنا نا اس سے سب میں بحری
شہور ہوا در سن ۹۶۲ھ کو ریزہ الی سالمت میں منصب نہ ری یا اور نقارہ اور ہاتھی مرحمت ہو کر کارخانہ
سکاری جا نوروں کا سب کے بہتر لفظ بحری ہے حوالہ کیا تیس تہمتہ خطاب اور القاب اشرف ہمایوں نظام الملک
بحری بابا اور حسن القاب سے خواجہ جہان کا دان کی طاوند ار ملکت کا ہوا در حسب خواجہ جہان کا دان مار ا کا
فام مقام ہو کر خطاب ملک نائبی اور منصب شش ہزاری سرفراز ہوا اور محمد شاہ فوت ہوا حسب الوصیت اسکے وکیل سلطنت
اسکے بیٹے سلطان محمود کا ہوا آزاد وہ یعنی بحری رقوم ملہ و جہیز میں را کیا ملک احمد نے خطاب ایلچی سے پر طلب
کر کے موسوم اور شہور احمد نظام الملک بحری ہوا اور احوال سپاہ اور عزیز اب القاب کیا کہ مہور ہمیں اوی
حوالجا اور حواشی فیضہ سراد سپہ کا نون اور میں وغیرہ کے ضبط و نسق سپہ اسکے راضی ہو کر اصح ہوا
نہب میں سپہ میں جہاں کے کنبل اور راج بندر میں اور نام راجہ اور دوسرے کفاروں سے

تخت بمیخه یعنی تخت مرصع که در جواس خانه بین چوبی او در مقصات بین ممتاز بنها قصر تکمله بین لاکر کهه
او در در سیاه او رنگین او بانو و سیکی نصب کنین اشرف شاه سب اله او سید احمد کاشفی او اصح شاه حسین
نارنگ چتر خاصه تعریف کرده که تاج بمیخه اسکی سر رکه کمی او در دو نوبا نهه بگر کمی تخت مرصع تر خیلا آور او در
دو نوبط کرسی پر شکن بچ امرا جام ریت بعیبا ملک حسن نظام الملک بحری او در گ قوام الملک او چتر خاصه
او در تاج بمیخه یه ترک سر بسلطان بچ بعد بگ باقی جمیع امرا او در مکر او در صلی سر نگام شرف بچ اگرچه زا
اسکی سلطنت کاکنده او پاکیس عقل اول اسکی بچ بیشتر او بنا علاوه او بمیخه او مخصوص شاه حنیف العقل او
عشق در ست دار الحکم نکا چاچنه عهد بین اسکی احمد آباد مسکن او در وطن او لیان بنا او در بمکی نسخ
کنجان عراق او در خراسان او دار النهر لا هور دیلی دغیره کا بر او نا قصد خود او نما کر همیشه بمیخه بس
بر ایک ذی منصب کو موسم گرم میں گیلپوا ہوی او بر ایک کو دو کوس کی فاصلہ پر ساعی ہوا کرتے ہیں تا کہ
بر یدگر ایسا سریع چلکی بر سلطنت ہر اکر رفته رفته سو آدمی یکه تاپی کی نزدیک سلطان کے کہ زنانہ او
دسمین دہ مرکبا او مرکبا اسکا امیر بر یدیام مقام پا یکا موجود اس لیئے بیان بارہ تکا موقوف نہیں کرہ ہو کہ سلطان کو اس
بدعمل محض دیا کہ عہد او وجود اسکا برار ہو کیا بیانتک کہ فرزندون میں شمار کیا جاتا تھا نہ مردون میں اسکی
حال میں چونہی تاریخ دیکھی کی سنہ ۹۲۴ ہجری سمس شتی تعدد پر نامہ سکی زندگی کا طی کیا بیت
شاہی اسکی سا تھہ تزلزلات کثیرہ او انقلابات عظیمہ پایان بگ سیستین برسل او دین میں جانا چاہیے
بیت اسکی ہی اچھی جانکر بلکہ بین آیی سنہ ۹۳۰ در بحر غم قادم او امواج سپرد تا چند در دریا تر باطنی

دوسرا دفتر
حکام دکن کے بیان
مین

دوسلطان احمد شاہ بہمنی کا بیان سلطان احمد شاہ بہمنی کہ بھی مثل باپ بگ

وزیر عادل موافق مزاج مخدومہ جہان کا تھا حتی کہ وہ عفیفہ مکان کو اسکے اگر اپنا بھائی بولی تھی
اور عنایت سلطان کی بھی بہت تھی اور اکثر اس سے مدحت ثنا بطور مین آتی تھین جلدو مین ایک خدمتگار نہایت
سلطان مہربان ہوکر اپنا لباس اونچا رکھے اسکو پہنایا اور اسکا آپ پہنا بعض نے اسیوقت اس حرکت کو نکتہ جانا اس
لیے کہ سابق مین کسو بادشاہ نے ایسا کیا تھا اور بعض کا اعتقاد یہ ہی کہ شاہان بہمنیہ سے کسو نے بہمن کو قتل کا
حکم نہ دیا اور اپنے ہاتھ سے مارا پھانچہ غازی آسی روز سے اپنا لقب کیا تھا وہ نامبارک ہو اواضح ہو کہ
وقتاً اس شخص کو جسے امیر الامرا موصوف کہ جسکی تعریف مین ایک کتاب علیحدہ ملا عبد الکریم ہمدانی نے
اسیکے حسن تردد و کمال دست کا حاصل ہو تہمت کرنے سے مفتریون کے بے تحقیق قتل کروایا امرا قطا اس سے ناراض
ہوے اطاعت مین ان سے قصور سرزد ہونے لگا اگرچہ بعد تفحص کے جب ثابت ہوی سلطان نادم ہوا لیکن کیا فایدہ
اور جب کوی شخص سرکشی اختیار کرتا تھا اور سلطان سے نہ بن آتی تھی ظاہر مین تو سکوت کرتا تھا لیکن باطن مین
ہر گھڑی خواجہ مرحوم کو یاد کرتا تھا اور افسوس مین رہتا تھا یہانتک کہ غم اسکا اسپر تولی ہوا اور صدمہ روز
بروز کھٹنے لگا کہتے ہین کہ اسوقت شاہزادہ محمود خانکو ولیعہد کیا اور اندوہ نہین کر زبان پر لاتا تھا کہ دست زوال
ہی اسطرح سے کہ جب امرا میری اطاعت پوری نہین کرتے باوجود یکہ سالہا بادشاہی کی ہی اور مرتبہ شیر
ملک فتح کرنے مین بیدیر اس لڑکے کی کیا اطاعت کرینگے اور جبکہ بہت ضعیف ہو گیا خرہ صفر ۸۷۴ آٹھسو
ستیاسی مین قدم اقلیم عدم مین رکھا وقت نزع مین جو قت ہوش آتا تھا کہتا تھا کہ نفس الامر مین
خواجہ مارا سامی ہے مصرعہ تاریخ اسکا یہ ہی مصرعہ خرابی دکن تاریخ اوست شدہ مدت سلطنت اسکی
نو مہینے تیرہ دن کم بیس سال

سلطان محمود شاہ بہمنی کا بیان

سلطان محمود شاہ

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

ہر ایک کے دلمن ہوس شیر حالا یک ہمسہ کی شمل ہوی چنانچہ اول آپ کے ملک اور لوگ اور مرد اور کا انصاف فرمانے
ملک کے شہادہ ہوا آخر الامر مرد جنگ جدل کے پانچ لاکھ لشکر سے اعتقاد نہ ہوا نہ ہی
دلمن کا ہوا فساد ایک سلطان محمد دغلی سلطان سند اوالٹا بیس ہزار سوار لیکر راہ خانہ بیس کو
میں داخل مملکت ہمیشہ کا ہوا اور بعد جدال و قتال کے بہت سی تکلیف اوٹھا کے بیل مقصود بہر کیا اور
قاعدہ اور آداب ہاں ہمیشہ کا یہ ہا کہ بیٹے عورت کے ملکہ جہاں حطاب نا تا تو ہر رہا کہ
ہم کشت ہوا اسواسطے ایک لڑکی اہل فراہت سے محمد و بہ جہانیاں مقرر کر کے حوالہ کی اور جب باپ کے
راضی ہو جس طرح کی کا آغاز کیا عین عنفوان میں کہ بیس برس کے بقدر ۲۸ آٹھ سی بیست کی نہی بیگانہ آدمی
رات کو نارا اور توجہ ہو کہ انظام شاہ ملک علیم کو سہارا رہ اپنی کسی کا بین نہایتی کسی کہ کہ اپنی مدت سلطنت کی
تقریباً دو سال سلطان محمد شاہ بہمنی کا بیان
وسطی محمد یہ جہانگیر کا بعد رادگر تو برس کی عین تخت نشین ہوا اور احمد شاہ کہ چھوٹا سا بھائی انتظام
اور جلیحی شاہ کا بھائی ابراہیم سلطان فیروز شاہ کے علوم فنون بیت خانہ میں ہمیشہ سے کہ کوی بہتر محمد شاہ نہیں اور جہاں اس سلطان
یہ بہت لگاؤ خراب ہوا اور بہت تنازعہ شکست کے اور بیس برس نہ ہوں اور مقام بہت کا نہ آیا جس سے جنگ
فتح نصیب اولاد کے دولت کے ہوی مملکت ہمیشہ کو یہ وسعت ہم پہنچی کہ تا ہنوز چار حصے نہی آٹھ حصے ہوی اور
ہر حصہ پر ایک امیر لشکر بیٹے نظر اقتدار مقرر یا بنوعش کی سلطنت بہت کمال کو پہنچی پس ہر کمال کو
زوال ہوں اخیر وقت ایک آثار زوال کے نمایاں ہوگے اور رو بہ کمی ہوی کہ ملک اختیار محمود
کاون المخاطب خواجہ جہان امیر الامرا کہ آدمی خدا دوست اور غریب نواز کریم النفس

رعنہ اسکے بدنصیب تنہا پکڑ کر قید کیا اور آپ جلوس فرمایا بعد جلوس کے سکندر خان بن جلال خان کہ وہ اولاد سے
حضرت جلال الدین بخاری قدس سرہ کی تنہا طلبگار زنہ کا ہوا ہمایوں شاہ کو غضب آیا اور دربان دونو کو بھیجکر واقعہ
ہوی وقت کا زنا ست پائی یہ سکندر خان کو سونڈ میں لپیٹ خانہ زین سے اوٹھا کر زمین پر دے مارا پھر اسکے
آہوڑوں نے ہاتھ اور پاؤں اسکے کھدل ڈالے جلال خان کہ باپ اسکا زندہ تھا کرفتار ہو کر تادم حیات محبوس رہا
اس فتح کے سلطان متوجہ تسخیر قلعہ دیورکندہ کا ہوا تھا کہ اس مابین میں یوسف نام ترک کہ غلام سلطان علاء الدین
کا شہزادہ حسنخان کو فریب سے خلاص کر کے آمادہ شورش کا ہوا پس سلطان اسکی اوپر سے فتح عمیت کی
اور ادھر متوجہ ہوا بعد کئی جنگ کے حسنخان کرفتار ہو کر آیا اسکو اسکے بیٹے کے ڈلوا دیا کہ اپنے پہاڑ ڈالا اور اسکے
رفیقوں کو طرح طرح کے عذاب سے مارا اور بعد اس مرداد کے تمام شہزادے اور ارکان ملک کو مرواڈلوایا واضح ہو کہ
سلطان کمال مردم آزار تھا قسام کی ایذا میں بندگان خدا دیتا تھا کہا ہے کہ سنہ ۷۹۵ھ اسکا اس مرحلہ کو پہنچا تھا کہ
حجاج ظالم اسکی نسبت نوشیروان عادل تھا بعضے کہتے ہیں کہ بیمار ہو کر اٹھا بعضے کہتے ہیں کہ بتعدیہ سنہ ۸۹۵ھ سنہ ۸۹۵ھ میں سوا ہے
بعضے کا یہ مقولہ ہی کہ یہ ایک شب میں شراب کی مست تھا کہ ایک لونڈی حبشی نے ایک لکڑی اسکے
سر پر ایسی ماری کہ اسی ضرب سے وہ ہلاک ہوا مدت بادشاہی اسکی پندرہ برس تین مہینے دن تھے

بیان نظام شاہ مہین بیر ہمایوں شاہ کہ حسن وجمال میں بیظیر تھا تھا اٹھہ برس کی عمر میں تخت نشین ہوا اسے

اسکو باتشاہ کیا مان اسکی مذہ وبہ جہان بس عاقلہ تھی ہر امر میں مشورت سے جو واجہ جہان ترک
وکیل دولت شاہی اور ملک التجار وزیر کے عمل میں لاتی اور اچھی طرح سے اسکو انصرام دیتی تھی مگر اطراف
کے اہل کفر و اسلام سے جب سنے کہ اندنون ایک لڑکا بہت ہی نادان تخت نشین ہوا ہے

دوسرا ورق

حکام دکن کے

کیا یاں تو ہیں کہ مقصود و مراد دل کا

حکام دکن کے بیان میں

تا محصول اسکا دو اور غذا بہین ہمارہ دن کیے اور حاتم و اسپین ابھی کہ ہر ہفتہ کو اور سلطان ماہ وجہ و کہ ابتدا
تہہ مرکب بادہ نوشی کا تھا لیکن دوسروں پر ایسی تنگ کیدیتی کہ کوئی کرفتار قسم کی سکر کا ہوتا اور اگر احیاناً
کوئی بیجوات کر کے کچھ پی لیا تو شیشہ بکھلا کر اسکے علی میں ڈولوایا جاتا اور عمل انصاف میں
کرتا تھا اور منہ رکھ پاسکے نزدیک جماعت کے ساتھ حاضر ہو کر بعض سنا کرتا تھا اور بہت سچا منہ تو ڈر کے سچ بین ہوتا ہین آدمی
یکے قتل ہر ہر کز راضی نہ ہوتا تھا رار اور نارد اور ہمن وغیرہ سے کلام کرتا اور بہت فصیح اور بلیغ تھا فارسی
نیک جانتا تھا فی الجملہ علوم ہی تحصیل کیے تھے اور عباسی بھی اسطرح تھا کہ ہزار عوارض جمعہ جدید ہی سکے
سوا وہ شاہی جن جمع ہوتے تھے تین برس ۸۳۵ آٹھ سو پینتیس ہن شہر الجزری کہ تو یہ نصرہ خاوند اکرف دوات
سے متوجہ اسوالی اور ملکی کا ہوا کہ ان کہ جو فساد اسپ عیسی کیے دفع ہو گیے چاہا کہ ان مسیطہ ہن کیے جو
ان عرصہ تحصیل ہن ہر سہ ۸۳۵ آٹھ سو پینتیس ہن بندیلہن کی ایک رقم ہوا جا پہنچہ کہ معاملہ ہن تحکیمی کرنے
پنے از نہوتا تھا اور آسین کئی بار خواہ مخواہ کیا منتہی حتی کہ محمود خلجی عازم دکن ہوا سلطان ماہ وجہ دور دیشی کر
واسطے دفع کیے ان آدمیہ کیا اور خلجی نے پر سکر فسخ خوبن کی آخر کار ۸۳۷ آٹھ سو سینتیس ہی ہوا اور
لکھا ہی کہ ایام سلطنت کے تین برس نو مہینے بیس دن ہن اور ہزار و سو شمار کیے جو بیس دن ہوئے ہوئے سلطان
ہمایون شاہ بہمنی کا بیان ۹ ہمایون شاہ الشہور ظالم کہ پسر علاء الدین کا وقت انتقال اپنے
بیٹے کہ ہن ہمایون شاہ در خان کہ بہتر امراء اسکی سرکار سے کہ بیٹے وفات کو علاء الدین کہنے
بر سہ دہ کہ کہ حسن خان ہوئے قرار کو کہ وہ دختر زادہ فیروز شاہ کا تہا تخت پر بٹھلایا ہمایون شاہ
بیٹے اس پر کہ کمال سی سال کے ساتھ ہے کہ ہر ہے آنکھلا اور دیوانہ ہن ابا حسنان کو کہ آسوقت

عباش تہا رغبت اسکو اور کاموں کیطرف نہی اسبات کو بہتر شاہی سے جاکر چھیا کے جسے کہ فراغت سے کذرانا اور کسی
حرکت کی کہ ازروی سہم سنجے لیکن بعد چھپکے اسکے بیٹے ہیں کہ مکحول ہو کر قلعہ میں محبوس ہوا اور اسی حالت
میں مرا عہد میں اسکے دو سال امساک باران کا ہوا بادشاہ دعا کے نکلا اور وہاں سے بھیگتا ہوا آیا اس روز
سے لقب سلطان کا اسکو دلی قرار پایا اور شہزادہ علاوالدین کی شادی نصیر خان حاکم ایسر کی دختر سے کی اور
بعد شادی کے فرزندوں کو جمع کر کے حسن قبیح اتفاق اور نفاق کے بیان کیا اور علاوالدین کو وہ نزدیک تہا
اسکو ولیعہد کیا اور ملک محمود کو تقسیم فرمایا پس تہا ہیں جب کہ ۷۳۳ آٹھ سو تینتیس میں پادشاہ جہان
کو ذار ادت سلطنت اسکی بارہ برس دو مہینے سلطان علاوالدین بہمنی کا بیان سلطان علاوالدین
بن سلطان احمد شاہ بہمنی جب جلوس فرمایا شہزادہ محمد خان کہ سب سے چھوٹا تہا اور باپ نے تقسیم ممالک کے اسکو نہ دیا
سلطنت کر کے پسر سلطان بگڑا تہا اسنے کہ بے مقدمات دکن بکہ بغی ہو کر لشکر کشی کی سلطان داؤد خبر سنکر
متوجہ ہوا اور شہزادہ بدبخت بسیار دو کوس سے شکست پا کر فراری ہوا بعد اسکے نصیر خان حاکم ایسر خسر سلطان کا بالتفات
سلطان کیطرف دختر اسکو کر کے کہ وہ خوبصورت اور حسن صورۃ اور سیرت والی ہیں بے نظیر تہی کیے سلطان
کی زوجہ مسماۃ آغا زیب المخاطب ملکہ جہان کہ وہ اسکی دختر تہی بہانہ تسخیر ممالک برار کا کر رخصت ہوا اور وہاں
جاکر حکام کو طمع زر دیکر اپنی طرف اطاعت اپنی کر کے آمادہ پیکار ہوا ار اکین دولت نے جاکر اسکو بہی منہ کیا
بعد اسکے دیوگر کے حاکم ایجا نکر کا ہوس سے تسخیر ممالک شاہان بہمنیہ کے ۷۸۸ آٹھ سو ستاسی میں سب حیف بکر دختر
ہوا یلف نے یہ خبر سنکر ارادہ انتقام کا کیا القصہ بہت سی جدال و قتال کے بعد اسکو نہ بہتیرا سمجہایا پر راضی نہ ہوا
و آخر کار ہوا کہ سلطان موصوف اوان شاہی میں بہ آبدار انتقا ہوا کہ چند قمری موقف رہے

دوسرا فرقہ حکام دکن کے بیان میں

جہانیاں اسکی بیس سال آٹھ مہینے پندرہ دن سلطان احمد تاہینی کا بیان احمد شاہ بہمنی

کہ نہ تو فیروز شاہ کہ قرار فرض موت نما اس فرضیے اسکی میں جات اسکے تحت سلطنت پر بیٹھ کر بیٹھ کی
اس برادر کے کی اختیار کی اور خلاف سلاطین ماضیہ بکہ بساط ارادت کا عادلانہ شیخ محمد مرہج سکیت کر
مرد حضرت محمد کیسو دراز کا ہوا اور چند فیصلے فیصلے کہ حسن الٰہی کر اور دیے کہ پرگنات بکہ کو دفعت کیے
واضح ہو کہ سلطان شیخ زوت اللہ حال اور درویشوں سے سلوک بہت کرتا تھا لکھا ہے کہ سلطان میں ایک
دیوانہ کہ ایا کرتا اور اور ہر کام کو رات اور بات کہ بڑی بڑی جناب الٰہی سے اکثر
سلطان مظفر اور منصور رہا اور بہت سے فیصلے کرکے اپنے تقویت میں لاتا تھا یہ اکثر جا کہ بڑے بڑے کہ دیوان اسکے
ہوا آئین اور دنیا میں بہت ہے اکثر کو دروازہ میں محمد کیسو دراز قدس سرہ کے دفن ہونے کا تاریخ لکھا کہ حضرت
ہیں اور قلعہ دیوگر کا احداث کیا اور قلعہ زاد کی مرمت کی اور کہتے ہیں کہ آخر ایام پیدا ہوئی تھی اسکے بعد
وقت تباہ اسکے شیخ آذری اصفہانی کہ شاعر زبردست تھا اسکے ملازم رکاب سلطان کا تھا اسکے ایک قصیدہ
مدح میں بادشاہ اور توصیف میں عمارات کہ اکبر جا بزہ لائق یا اور ہندی کتابوں میں یہ لکھا ہے
کہ پدر قدیم شہر ہیں اور قلعہ اکبارا بیدر نام ایک بڑا تھا دکن کے راجوں سے معاصر اسکندر
رومی کا اسیر ہوا تھا اور انہی میں تہ بھی دیکھیے میں آیا ہے کہ نل اور دمن جو دکن میں پیدا
عاشق و معشوق ہوئے ہیں پیدا کہ راجوں سے ایک بڑا تھا کہ نام اسکا بھیم سین دمن کی ایک
بیٹی تھی اور سلطان بعد جلوس کے حسن خان ولد فیروز شاہ کو کہ وارث ملک کا تھا یا نصیری کرکے
فیروز آباد اسکے رہنے کو مقرر فرمایا اور چار کوس تک وسیع پیمانہ شکار کے نکلے کا حکم دیا وہ حد

دوسرا دفتر

حکام دکن کے

بیان میں

حکام دکن کے بیان

جاریہ سلطان غیاث الدین کی ماں کی بیٹی محمد و سہ جہان خطاب پائی پس فیروز خان امرا خاندان و نوبہاری
ایک ماہ دری بیٹے دو بیٹیاں پیدا کیے کہ ان دونوں کو دو بہنیں حقیقی غیاث الدین کی بعقد نکاح میں چند ہفتہ عشرہ بیس
فاصلہ سے دو بار داخل تھیں اور سلطان شمس الدین کو مسلسل کر کے آپ قابض اور متصرف ہوئے اور بعد چند روز سکندر خان
نے تقلیبیں کر کے سلطان غیاث الدین کو اسیر کیا تھا دو سے انتظام اس حرم کا سلطان مکرم کو رہا کر کے
دولتخانہ میں بٹھلایا اور اسکو سنا کر بیچ ہاتھ کے خاص غلام ہوفا کو اپنی نگاہ داری کے داخل حرم ہوا پس سلطان
شمس الدین اور اسکی والدہ نے رخصت کی لیکر روانہ اس بقعہ متبرکہ کیے ہر گھڑی و ہر دم چیتا اور دعا ہی
رہے آخر وہ وقت بخیر ۸۱۷ آٹھ سو سولہ میں پیچھے شہزادہ منصور فرزند ارجمند خانگی کے والد داعی اجل کو
ہوا مدت سلطنت اسکی بمساوی بعد سلطان فیروز شاہ بہمنی کا بیان سلطان فیروز شاہ بہمنی کا
افروز شاہ بن داؤد شاہ تخت سلطنت پر جلوس فرمایا اور احمد خان بادر کو اسکے خطاب لیا خان اور مرتبہ امیر
عطا کیا اور میر فضل اللہ انجو شیرازی کو کہ اسکو ساتھ لیکے بابت ستادی کی تھی وکیل السلطنت بنایا
کیا اور ملک ناصر خطاب دیا اور واضح ہو کہ سلطان ہذا سلطنت میں اپنی جو میں مرسہ اہل کفر سے غزا کیا کی
اور بہت پتھر اسکے کنارے ایک شہر بادر کر کے نام اسکا فیروز آباد رکھا اور اسکو تخت گاہ اپنی قرار دیا
اور جملہ عادات پسندیدہ سے ایک یہ ہے کہ اکثر جو دن کہ سالین متبرک آتا تو صوم وصلوۃ سے گذارتا
اور کوئی فرقہ اس سے عداوت نہ تھا اور محرمات شرعیہ سے کمال انکار رکھتا تھا اگرچہ رڈک
سنتا تھا اور پوشیدہ شراب بھی پیتا تھا لیکن ہمیشہ اس حرکت سے اپنی دلگیر اور آزردہ خاطر رہتا تھا علیہ
بنگالہ پر اور خلاصہ مملکت تنگ ایک عہد میں سخر اہل اسلام ہوا ہے اور صفت سخاوت جو میں نام یک کیا ہے

الدین غوری ہی کہ رکن اعظم خانوادہ بہمنیہ کا تھا قضا سے کہ وکار اسکا بھی انتقال ہوا کہتے ہیں کہ وقت مرگ
عمر زیادہ مرحوم کی پانچ سو برس کی تھی ایام سلطنت سلطان مغفور کے انیس سال پانچ ماہ اکیس دن ہیں سلطا

غیاث الدین بہمنی کا بیان

سلطان غیاث الدین رکن الدین بسر محمود شاہ کا بعد باپ کے تخت پر بیٹھا
عمر میں مسند آرا ہونا بائیس برس کا ہوا کرشل باپ کے خاص و عام کے ساتھ رہا سلوک کا جاری کیا نقل میں نام غلاماں ترکی سے
معتبر شاہ محمود کا تھا کہ اسکو ایک رائے کی بھی نہایت حسین اور علم موسیقی میں بے نظیر سلطان غیاث اسکا ہو کر غایتہ
اظہار محبت کا کرتا تھا نقل میں بنے اسباب عیش و نشاط کا بہم پہنچا کر بادشاہ کی دعوت کی سلطان امید کرتا تھا دفعہ
کو اپنی نشست گہ پر طبلے ذوق و شوق سے ایکے کہر کیا اسنے اول لوازم مہمانداری کے بجا لا کر من بعد مجلس کو کسی ایک مکان
بے خالی کیا بادشاہ اور زیادہ رمتوقع حال کا ہوا اسمیں طرب نام غلام تقلچین کا چند پیالے پلائے
ہوشیار جا بہیں حضور کی کہ زمانے عرصہ قلیل میں بادشاہ پر غلبہ کیا تقلچین اور طرب نے جو فرصت پائی تعجیل ہو
دونو تا ہہ بادشاہ کے قضا پر بائد ہے اور خنجر کیا تو کہ سے دیدے نکالے اور بار دیگر انکھ کسو پر رکھے اور بعد اسکے ایک ایک
کو بہانہ طلب سے اندر بلا کر قتل کرتے گئے اسیطرح جو بیس آدمی ہمراہ لے گئے بادشاہ کو قلعہ عاغر کو روانہ کیا اور
چھوٹے برادر پاس جا کر مبارکباد سلطنت کی دی اور قلعہ میں تمام آدمیوں کو حاضر کر کے تخت فیروزہ پر بیٹھا
اور ہر یک کو انصار و اعوان سے مناصب رمعمور کیا مدت سلطنت شاہ غیاث الدین کی زیادہ ایک مہینہ بائیس روز سے

انہین سلطان شمس الدین بہمنی کا بیان

سلطان شمس الدین بعد عزل و حبس برادر کے بندہ
کی سن میں متصرف مسند خلافت کا ہوا اور جب حضرت غیاث الدین کی دیکھی تہنی نام کی سلطنت پر قناعت
کر کے تقلچین کو خطاب ملک نایب اور منصب امیر جملگی کا عطا فرمایا والدہ سلطان شمس الدین کی :

دوسرا دفتر
حکام دکن کے
سانحین

بیان شیخ الاسلام حمید الدین احمد گاؤان کا

سن بعد جلوس کے اسکے ایک عجیب و غریب امر ظہور میں آیا کہ
ہوا کہ ایک روز شیخ الاسلام حمید الدین احمد گاؤان
اجلال فرما ہوا وہان چند مقام عمل میں آئے اور
ماہ ذی قعدہ میں کہ بایت نزول و مقام ایکا ہوا
ظفر خان کے بیعت کی اور شیخ عزالدین
حضرت علاء الدین کا رطیلہ انصاری کا تھا
حاضر ہو کر شرف ملاقات حاصل کیا اور کمیات
کی تحفہ کی وہان جو اسکے سلطان نقد

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

الدین غوری نامی بادشاہ کا کہ وہ منصب وکالت کا رکھتا تہا اور مرد عاقل اور جہاندیدہ تہا اسنے کہا کہ یہ امین
باعث زوال دولت کے ہیں اب جو ہوا سو ہوا مناسب ہے کہ سب امرا حاضر داؤد شاہ کی کریں کیونکہ اسکا لشکر اعظم
یکے برابر نہیں ہوسکے پس اس جناب کالت مآب بلقب خطاب داؤد شاہ یہ نام کا پڑ ہوا کر اتفاق سے اعیان اور شیخ اور صدور
استقبال کو موکب داؤد شاہ بہمنی کے نکلا اور تخت فیروزہ پر بٹہلا کر بعد جلوس کے آپ منصب وکالت سے استعفا کیا واضح ہو کہ
روح پرور انام خواہر سلطان مجاہد شاہ کی کہ عم ہے برادر کہیہ منصب اکمال تہی وہ اس امر سے خرسند نہوئی اور
صیغہ مار کیا داؤد کا کہلایا بہر چند کہ داؤد شاہ طرف اسکے اکثر طالبت کرتا تہا لیکن اسنے کہیہ جواب دیا یہانتک کہ باکرہ نام
ایک جواں کہ مقرب سلطان مجاہد شاہ کا تہا تحریص اور ترغیب سے اس ملکہ کی جمعہ کے دن اکیسویں ماہ محرم ۸۳۸ھ
ہی اسی کو جامع مسجد میں اثنا نماز کہ ربوک سبھی ہیں تہے بشمشیر انتقام کی کہینچکر اسی کرم خرب لگائی کہ داؤد شاہ
تہنڈا ہوا مدت حکومت اسکی ایک ماہ چار دن

سلطان محمود شاہ بہمنی کا بیان

سلطان محمود شاہ بہمنی سب سے چہوٹا بیٹا سلطان علاؤالدین کا بعد داؤد شاہ مقتول کے استرضا سے ملکہ روح پرور آغا کی وسیم جہابانے
کو سرفراز کیا اور ملک نائب غوری کو بلوا کر بکر رعایت وکالت کا دیا اور شیرازہ انیا کا کہ بے شورت نائب موصوف کی کوئی کام نکرنا
ہیں کہ یہ بات بہت اسکو مبارک آئی کیونکہ سلطنت ہیں اسکی فتور نہ آیا اور سند عالیشان محمد کو کہا بندا سے وہ شخص
فساد کا تہا مقید کیا اور مسعود خان و احمد بہمنی خان تعینولدار رخاص کو دار پر کہینچوا یا واضح ہو کہ سلطان بہمنی صوف
قرآن خوب پڑہتا تہا اور خطابت اچہا لکہتا تہا اور طبع اسکی موزون تہی علوم متداولہ سے خبردار تہا زبان
عربی فصیح بولتا تہا جب فتوح ہوتی تہی خوش ہوتا تہا اور جب مکروہ پہنچتا تہا غم نکہاتا تہا کہنے ہیں کہ سوائے
بی بی کے بدت عمر ہیں دوسری عورت سے کبہو نزدیک نہوا اور ہمیشہ علما سے مجالست رکہتا اور بہت نہایت انکی

دوسرا

حکام دکن کے

بیان میں

الدین غوری نامی بادشاہ کا کہ وہ منصب وکالت کا رکھتا تہا اور مرد عاقل اور جہاندیدہ آپ کہا کہ یہ بات
باعث زوال دولت کے ہین اب جو ہوا سو ہوا مناسب ہی کہ سب امرا عت داود شاہ کی کرین کہنے سے اس کے رکن اعظم
کے سب راضی ہوے پس اس جناب کالت مآب نے خطبہ داود شاہ کے نام کا پڑہوا کر اتفاق سے اعیان اور نشانے اور صدور
استقبال کو موکب داود شاہ بہمنی کے نکلا اور تخت فیروز پر بٹہلا کر بعد جلوس کے آپ منصب وکالت سے استعفا کیا واضح ہو کہ
روح پرور آغا نام خواہر سلطان مجاہد شاہ کی کہ غم بے برادر کے بہت مضمحل الحال تہی وہ اس امر سے ضامن ہوئی اور
صیغہ مار کیا دیکا نکہلایا چند کہ داود شاہ طرف اسکے اکثر طالبت کرتا تہا لیکن اسنے کہو جواب دیا یہانتک کہ بالکہ نام
ایک جوان کہ مقرب سلطان مجاہد شاہ کا تہا تحریص اور ترغیب سے اس ملکہ کی جمعہ کے دن اکیسوین ماہ محرم ۸۳۸ھ
ہی اسی کو جامع مسجد مین اتار نماز کہ بوک سجد مین تہے شہر استقام کی کہینچکر اسی کرم فرنگایی کہ داود شاہ مین
نہنڈا ہوا مدت حکومت اسکی ایک ماہ چار دن سلطان محمود شاہ بہمنی کا بیان سلطان محمود شاہ
بہمنی سب سے چہوٹا بیٹا سلطان علاوالدین کا بعد داود شاہ مقتول کے استرضا سے ملکہ روح پرور آغا کی و بسیم جہانبانی
کو سرفراز کیا اور ملک نائب غوری کو بلوا کر بکر رعایت وکالت کا دیا اور شیار اپنا کیا کہ بے شورت نائب موصوف کی کوئی کام کرنا
مین کہ یہ بات بہت اسکو مبارک آئی کیونکہ سلطنت مین اسکی فتور نہ آیا اور مسند عالیشان محمد کو کہا بندہ ہے وہ شخص عالی
فاد کا تہا مقید کیا اور مسعود خان ولد مبارک خان تہنولدار رعایا کو دار پر کہچوایا واضح ہو کہ سلطان موصوف
قرآن خوب پڑہتا تہا اور خطابت اچہا لکہتا تہا اور طبع اسکی موزون تہی علوم متداولہ سے خبردار تہا زبان
عربی فصیح بولتا تہا جب فتوح ہوتی تہی خوش ہوتا تہا اور جب مکروہ پہنچتا تہا غم نکہاتا تہا کہتے ہین کہ سوا
بی بی کے عدد مین دوسری عورت سے کبہو نزدیک نہوا اور ہمیشہ علما سے مجالست رکہتا اور نہایت انکی

دفتر ثانی

دوسرا دفتر

حکام دکن کے بیان میں

تحفہ لایق گذرانتا اور بادشاہ کو دار الملک تک پہنچا کر آپ بغرز اور مکرمہ حج کرنا بھی ہوتو زندگی
تک اسکا رہا اور تاثیر سے سخنان پند و نصایح شیخ زین الدین کے کہ وہ درویش باشرع تھے نہایت تو بہ
کرکے تزویج میں شریعت غرا کی بہت کوشش کرتا تھا اور بسر فروشی کو جمیع ولایات سے اور دور کر دیا تھا اور اک
بزرگ کے صوف نے سلطان محمد غازی کرکے خطاب کیا تو بہت خوش ہوکر فرمایا کہ اس لفظ کو القاب پر بادشاہ سے زیادہ
کرین اور رد و بدل کا اسکے یہ حال تھا کہ بین ہزار ہا فیلیانی بہم پہنچے تھے اور خزانہ بھی ایسا جمع ہوا تھا کہ پھر دوسرے
زمانہ میں نہیں ہوا جب دن زندگی کے تمام ہوئے تو بین دیقعدہ ۷۳۸ھ شاہ سنی جنت میں اہل طبعی اس کو بھیجکر کرار رحمۃ
عدم کے سپرد کیا دکنیوں کو اسکے مرنیکا بہت غم ہوا ایام سلطنت اسکے تیرہ سال نو مہینے پانچ دن سلطان
محمد بہمنی شاہ بہمنی کے بیان سلطان مجاہد شاہ بہمنی کہ پہلی زادہ غریب محمد شاہ کا تھا بین برسکی تخت سلطنت دکن پر جلوس کیا واضح ہو کہ سلطان تنومند اور خوش وضع اور خوبصورت تھا اور زبان
خوب کہتا تھا اور لڑکائی سے طرف تیر و کمان کے میل رکھتا تھا اور شجاعت اور جلادت بین کوئی اسکا نظیر نہ تھا بین
خنجر و شمشیر کا لانا شعار اسکا تھا اور ایسا کہتے ہین کہ عہد سلطنت بین جب تخت پر آکر والی ایجا کر سے واسطے مقابلہ
کے روانہ ہوا اثنار راہ خبر شیر کی مسمع اور ادھر متوجہ ہوا اور جوف کے سامنا اسکا اس شیر غرین سے
ہوا جست دیکر ایک تیر اسکے طرف پھینکا یا وہ تیر کار کر ہوا کہ شیر جہان تھا وہین کا وہین رہا اور صدمہ
اسکو جنبش کی نہ ہی سلطان نزدیک جاکر واسطے دریافت کرنے اس بات کے جب معلوم اسکا جا کیا تو بکر
اور دل و تو مجروح پایا اور قبل مقابلہ کے بکر سے ایک نامی پہلوان کا پھر بھی
ایک پہاڑ کی بنا ہوا تھا اور اسمین جو اصنام تھے طلا اور جواہر نفیس بہت لگا ہوا تھا

دفتر دوم
احکام دکن کے بیان میں

پہنا اور وہ لڑکے ہمراہ اسکے آئے اسنے بہت انعام دیا اور جابجا کہا کہ وہ اسطرح برکت کیواسطے ہوا ہے
یا آسیبی تین شیشہ جو کہا جاتا ہے اسکا اکثر اہل کفر ہے اسکو جگہ شاہ لکن ہیشہ مرد انکی اور دلاوری
سے مقابلہ کیا اور بہت کام شجیعوں کے اسکے ظہور میں آئے قبل اسکے ہیشہ فتح اسلام کی ہوئی ہے
اسطرف کے مقصود یہ کہ وقت زخم کھانیکے بازو پایا جاتا ہے کہ کیمہ کا کام نہوا اور تخت مرصع کا کہ ہیشہ اوسپر
واسطے سلطان محمد قطب شاہ کے بنایا جاتا ہے اور وہ بیسا ہی اسکی سرکار میں کہا ہوا جاتا ہے اسنے حاضر کیا بادشاہ
بہت خوش ہوکر روز تحویل سکے اسپر جلوس فرمایا اور نام اسکا تخت فیروزہ رکھا اسواسطے کہ اسکے
پیسے کافر فوجی تباہ اور تخت کو اپنے کے سبب اور تعظیم سے بیٹھے دیکھ تباہ واسطے تین اور سر سکے خزانہ میں کہوا
دیکھتے ہیں کہ تین کی آسکا مول اور دیکر کہ عوض خزانہ کے اور لکری اسکی آبنوس کی بنی ہیشہ ہوا ہر قیمتی جڑاؤ
تھا اور وضع اسکی ایسی بنی کہ وقت نقل و تحویل کے اجزا کو اسکے علاوہ کرکے صندوقین کہ بیٹھے واسطے
ہو کر اوا اہل و عیال سلطان کو ہیشہ اس کفر سے نزاع رہی اور جسقدر وہ ارادہ کرکے کیا اور اسکے مال
کو مظفر اور منصور اہل کفر کو مخذول اور نہ ہوئی ہو تو اسکا کیا تعین میں کہ اوسکو آئی آخرہ فیروز پایا کہ کفار سلطان کے
غازیوں کی جمع کا ہوگئے آخر کار جب لڑائی ہی ہوئی کہ اور ملک اور تمام فیروز اور دکن کے شاہراہ اطاعت پر آئے اسی قبل و
گشت میں لکھا ہے کہ اول زمین کرناٹک کی ایسی ویران ہو گئی تھی کہ قرنوں میں حالت اصلی پر آتا
محال و کہلاتی دنیا ہا سلسلہ سلطان نے قصد غزا سے باز آیا اور لشکر کشی پر توقف کرکے خوش اور ایشکا
ہوا اور ہر سال کسیطرف جاڑہ قرنوں سے ممالک محروسہ کے بطریق سیر کے جاتا ہیں چار مہینے
معروف شکار رہنا اختیار کیا جاتا ہے اور سپہ سالار اسطرف کا جہر سلطان جاتا ہے۔

کلبرگہ میں تخت فرمانروہی پر جلوس کیا اور حکم فرمایا کہ سکہ اور پرزر کے ماریں اور جمیع مردم و قشون بار عام کے نذر کر
مرزبان بر کہیں اور ہر روز یا بخوفت نوبت بجا کریں کہتے ہیں کہ وہ عہد جہانبانی سے جیسا چاہیے برآیا اور سلطنت میں
کسی نقص کو وقطانت ذاتی اور عجائب سے راہ پائی واصحیح ہو کہ بعد منقضی ہونے دولت بادشاہان بہمنی کے کہیں چند روز
صاحب چتر اور خطبہ ہو لیکن سکہ کسونے نگار اور پر نخوبت کہ لازمہ بادشاہی کا ہی بجایا کرو الیان تلنگ یعنی
قطب شاہوں نے سکہ بادشاہی پر نوبت آنہوں نے بھی نہیں بجوائی اور فی زمانہ یہ نوبت پہنچی ہی کہ بلدہ عیدالاضحیٰ امیر فقیر
درگاہ دیول سہی کے دروازہ پر بجتی ہی معمول سلطان محمد بادشاہ کا تہا کہ پہر دن چڑھے برآمد ہوتا اول و اسطے
تعظیم کے باپ کے تخت کو کہ وہ نقرہ کا بنا ہوا تہا سجدہ کرتا بعد اسپر بیٹھ کر کمال شوکت اور صلابت
سے بار عام دیتا اور قبل ظہر کی اذان کے برخاست فرماتا بعد ایکسال کے ملکہ جہان نے کہ والدہ سلطان
کی تہی جب ارادہ مکہ معظمہ کے سفر کا کیا صدر شریف اور دو سو مردم معتبر کو نقرہ اور طلائی کمر و کوات
جواہر سے وقت حاضر خزانہ تہا سب حوالے انکے کر کے ہمراہ اس عفیفہ صالحہ کے روانہ کیا
تا راہ خدا میں صرف کریں ذخیرہ آخرت کا جمع کریں جب وہ عفیفہ حج و زیارت سے خدا و رسول کی
مشرف ہو کر صحیح اور سالم اپنے سب ہمراہیوں سمیت کہ یہ بھی ایک اتفاقات روزگار سے ہی آئی
لکھا ہی کہ آٹھ سو عورتیں بیوہ اور فقیر سو اخونوں اور قرائتوں کے اور کئی بے بیان بلوک اور جوان
کین جو جو کہ ہمراہ اسکے سوار کشتی ہوئے تہے وقت مراجعت سکے سب کے سب زندہ اور بسلامت
آئیں واقعہ نادر ہی تہا سب نیکی کا ہی اور خلعت خاصہ اور فرمان بادشاہی دکن کی سرفراز کیا اور
اجازت خطبہ اور سکہ کی طرف سے خلیفہ عباسی کے لے آئے سلطان نے بکمال اعزاز سے اسکو

دوسرا وقت
حکام دکن کے

سہروردی کی ریاکاری کا بیان

علم الاحمہ کا بیان

سید علاء الدین بہمنی کا بیان

سید جلال بخاری کا بیان

سید محمد گاوان کا بیان

سلطان محمد بہمنی کا بیان

سلطان محمود بہمنی کا بیان

سلطان احمد بہمنی کا بیان

سلطان علاء الدین بہمنی کا بیان

سلطان شہاب الدین بہمنی کا بیان

سلطان محمد بہمنی کا بیان

سلطان فیروز بہمنی کا بیان

سلطان احمد بہمنی کا بیان

سلطان علاء الدین بہمنی کا بیان

سلطان ہمایوں بہمنی کا بیان

سلطان نظام شاہ بہمنی کا بیان

سلطان محمود بہمنی کا بیان

سلطان احمد بہمنی کا بیان

سلطان علاء الدین بہمنی کا بیان

سلطان شہاب الدین بہمنی کا بیان

دوسرا حکام دکن کے بیان میں

چوبیسوں ربیع الثانی کو ۸۴۸ھ سات سو اڑتالیس ہجری میں کہ ہنوز زمانہ شاہ مذکور یعنی سلطان محمد
شاہ بن تغلق شاہ کا نہایت شاہی کا سر پر رکھا اور سیہ چتر کہ نشان خلفائے عباسیہ ہی بار عام کر بالائے
تخت بلند کیا اور خطبہ اور سکہ مملکت دکن کا اپنے نام سے کیا اور شاہ علاو الدین حسن گنگوی خطاب اپنا ٹھہرایا اور
نام کلبرگہ کا کہ بانی اسکا راجہ گلچند ہندو تھا حسن آباد اپنے نام پر کہا اور اسکو دارالسلطنت تخت گاہ اپنی مبارک جانکر اختیار کیا اسی
کو اول اگر کلبرگہ میں قیام کیا تھا اور وہاں سے خروج کرنے بھی اس تنہ کو پہنچا اور بعد جلوس کے ہر ایک خدام کو
اپنے نزدیک اسکے رتبہ و قدر کا نہایت خطابی مناسب اور منصبی لائق سے سرفراز فرمایا اور جب خطابات سے فراغت پائی
ہمعنان فتح و ظفر کے بلدہ حسن آباد کلبرگہ کو متوجہ ہوا علاو الدین حسن جیسا کہ چاہیے عہد سے سلطنت کرنا کیا
اور دور اسکے مملکت کا ایسا عریض ہوا کہ پونا سے قلعہ ادھونی تک اور بندر چول اور دابل سے چدرا تک
اسکے تصرف میں آیا امرا مغلوں اور پٹھانوں اور راجپوت کے جو طرف سے سلطان محمد شاہ تغلق کے قلعہ بیدر
اور قندہار میں تھے لطف اور ملایمت سے اسکے مطیع اور منقاد ہو گئے اور کولاس بھی لیا تھا اور
جامع مسجد حسن آباد کی اور قلعہ اسکا جو مندرس ہو گیا تھا نئے سرے سے تھوڑے زمانہ میں درست کیا اور قریب
زمانہ جلوس کے جب منجم مذکور یعنے نکموی یہمن کہ وہ نزدیک شہزادہ محمد تغلق شاہ کے وزارت
کرتا تھا ملازمت اسکی کر کے وارد دکن ہوا تھا علاو الدین نے اسکو بلا کر ممالک محروسہ کے حساب کا دفتر
سپرد کیا مشہور ہے کہ قبل اسکے برہمن لوگ متوکلانہ زندگی کرتے تھے اور ملازمت سے اہل قریا کی
خصوص مسلمانوں کی پرہیز رکھتے تھے کنزان انکی احسان و انعام پر اہل دول کے ہوتی تھی اول قریہ
براہمہ نے دور میں سلاطین اسلام کے جو قبول روزگار کیا کا کو تھا پس اسکے وقت سے

دوسرا دفتر
حکام دکن کے
برہمن

بنا شاہ علاو الدین الہی رحمۃ اللہ علیہ کا بیان
شیخ نیاز کا بیان کہ برہمن کا ملان قدیم سے ہیں
تقرر کا است اصل انکا کہ ہیں
ہیں تخت ابتہ اسکا
ہیں اور حکم کرتے ہیں
ہوئے اور کرتے ہیں
پہلے ہوا
ہیں
اور اسی کلمہ زبان کی
ابتدا کی ہے
نام و لایت
علیم الرحمہ کا بیان
الاحمد احمد کہتا تھا
سید الدین

دفتر دوسرا

حکام دکن کے بیان میں

پچیس دن ہوئے ہین اور سن شریف بکاہشی کا ہی اور آغاز سلطنت سے محمد شاہ بادشاہ کی یہانتک ایک سو اڑتین برس ایک مہینہ پندرہ دن اور عہد سے جلال الدین محمد اکبر شاہ کے تقریبا تین سو چھیاسی برس الحاصل ابتدا سلطنت سے ظہیر الدین محمد بابر شاہ کی تاریخ اتمام تک اس کتاب کے کہ عہد ابو المظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ کا ہی ہر چند کہ اطراف ممالک محروسہ کے حل ہمارے عالیشان اکثر زرد نگاہی اور جانب سلطنت تاب پر اسکے نام معہذا موافق اقبال ہر ایک فرمانروا ایکے اولاد کرام سے امیر تیمور کورکان کی ستر آدمی تین سو سینتیس برس سے سوا پندرہ سال حکمرانی سنیہ شاہ اور پیروان اسکے کہ وہ ایک جمعہ معترضہ تہا سلطنت چہار دانگ کی نامزد ہی اور ہمنے تین سو ستتیس ہین سے پندرہ کو منہا کیئے تو بین سو بائین باقی رہے اور مبادی زمانہ ناصر الدین غزنوی سے مداخلت کو اہل اسلام کی اقلیم ہند مین تقریبا اٹھہ سو اٹہیانوے برس قمری ہوئے اور یہ بہی جانا چاہیئے کہ برابر آٹھہ سو اٹہیانوے سال قمری کے آٹھہ سو اکیانوے سال شمسی ہوتے ہین ایک روز سترہ ساعت مین تیس دقیقے پندرہ ثانیے ہوتے ہین فقط تمت

دوسرا دفتر یا دشاہان دکن اور وہانکے طوفدار اور وسا مستقل و غیر مستقل کے بیانمین

پوشیدہ نرہے کہ تحقیقات سے محمد قاسم فرشتہ کے ایسا پایہ ثبوت کو پہنچا ہے کہ دکن نام پسر اول بیتا ہند بن حام بن حضرت نوح علیہ السلام کا ہی مملکت وسیع کو آباد کر کے اپنے نام سے نامزد کیا ہی چنانچہ تحریر معمور اور مشہور ہی صانہا اللہ تعالی عن جمیع الآفات والبلیات اور اسکو تین بیتے تہے مرتہ کثیر تلک کہ اتنک اُن تینون قوم کے آدمی نسل سے ہر ملک کی موجود ہین پر سر پایہ کثیر تک بر سبیل طبقات جدا گانہ وسعت اقلیم مذکور تصرف مین رہی اور ہر ایک

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیانمیں

مصالح متعلقہ مذکور ہیکہ ظاہر اور تعریف صفت شہزادہ عالیقدر مع تصویر دیکھے ملاحظہ ملکہ انگلنڈ
کیے روانہ فرمائی کورنر بہادر نے واسطے جانب بمبار راہ میں سے بھیجدیئے انہیں آوانہیں بیشتر سنا اور اطلاع
والکاب کے موا ہیرے کے لفظ خدیو شاہ ہندوستان کا ملک یکہ خدیو شاہ انگلنڈ کہو دیا اور عرض
سے مرکز نامدار انگریزی بہادر نے میں عید الفطر اور عید الضحی اور نوروز اور جشن سالگرہ کے دس توپ
سال تخت نشینی حضور والا نے یہ ایلچی قبول کر کے چند نامل فرمایا اور متوجہ طرف خدیو نیست آبادی
شاہزادہ موصوف کے ہوئے چنانچہ ۲۸ بار ۱۲ ستمبر ۱۸۵۳ء مطابق ۱۲۵۳ الہ ساسی ترین علوی کے
دربار کے تاریخ ۱۰ مرقوم کیا یہ امر جلوہ ظہور کا پایا بعد اسکے آخر الیہ بن عجب خوشی خدیو کی صلاح صواب
ملکہ انگلنڈ اور جمیع اہالیان ملک کمپنی بہادر کیے سلطان محمد فتح الملک شاہ کرسی نشین وسادہ پر بعہد
ہوئے الحمد للہ علی کل حال در نواحی سنہ ۱۲۷۴ ہجری طاس مشکف جاہ بہادر جیسے ہی کلان مشکف جاہ بہادر کے
ہیں کہتے ہیں انہیں ارباب کمپنی فرقہ انسان کہا ہی اور طبیعت جہانیاں عقل اندیشی طرف نہ رکھتے ہیں اور
صاحب دلان ہیں اکثر اوقات رافرقہ دیکھتے ہیں آدمی کلام بہت شستہ اور سنجیدہ و متخلص آکا ظفر خانی شعار
طبع اوجاسلف ہے بس شعر انہیں میں کہتے کہ کہو کہ اسکو تو اوجہاں کے پہنچکے دل ہوتے ہیں
یکے پہنچکے دو جو آیا ہیں ملک عرصہ رکنے میں نہ قید جہاں سے ہی دو قید و بند ہیں ہوں ہوں
دو روز نکلن کسی کہتے ہیں بات : جو کہ تو پہنچا ہیں ہے ہو کہ قابل دو قید کیا : ولہ فوت ہوئے کے بعد
ہی زیادہ نہ پوچھو تو غافلون سے مذکر کیونکہ ہوسکے : سلطنت کو بہادر بادشاہ کے وقت جلوس تخت
تو بہانک اوراق بداکہ کہ سلطنت کے بارہ سے انہیں ہجری ہی سولا برس چھے مہینے

فتح نامۂ بابری

قریب غروب آفتاب کے کارخانۂ وجود سے لباس حیات کا زیب بدن کرکے جمال جہان آرا سے اپنے عرصہ ہستی کو
عہد سعادت مہد میں شاہ عالم بادشاہ کے روشن فرمایا چنانچہ مادۂ تاریخ سال فطرت کائنات سے جنات کی ظاہر ہے
پس وفتین محمد اکبر شاہ کے منصب والا کے ولیعہدی سے ممتاز ہوئے اور بعد ارتحال پدر والا قدر کے اٹھائیسویں
تاریخ جمادی الثانی کی روز جمعہ ۱۲۵۳ھ بارہ سی ترین میں تخت سلطنت پر جلوس فرمایا چونکہ دہلی مادۂ حلوس
بیت مانوس کا ہی لاکر ولی عہد بہادر سرکار کمپنی بہادر سے ماہ بماہ لی جاتی ہی سوا اسکے دیہات پرگنہ بسات ہین دکانین
عمارات بازار وغیرہ سے قریب دو لاکھ کے محاصل اور یہی ہی کہتے ہین کہ عہد ہین جناب کے جن دنون ملی فران اکبر ثانی
بنے کابل پر چڑھائی کی تھی اور نقش مراد انکا وہان درست نہ بیٹھا اپنی محفل ہین زبانی کسو ندیم کی سنکر تخلیہ ہین
الحمد و منہ فرمایا یہ خبر کسو غماز نے آن تک پہنچائی خبر جب کورنر جنرل لارد والن برد صاحب بہادر مہم مذکور سے فارغ ہو کر
وارد دہلی ہوئے ارادہ ملاقات کا کیا اور کرسی چاہی آپ نے اس امر کو جانبدی اور نہ کیا پس لارڈ صاحب بہادر مذکور چونکہ
امر مذکور ذہن ہین تہا رسالے متعلقہ کشور ہند کی نذر کا گذرنا اور خلعت یا خطاب وغیرہ پیشگاہ خلافت سے عنایت اس کے
کی موقوفی کا حکم دیکر بعد دو ہفتہ کے شاہجہان آباد سے اکبرآباد کو گئے اور تخت پر وہان کے کرسی رکھکر بیٹھے
اور راجے یا لوجو کہ مسخ جمعیت واسطے مہم کابل کے آئے تہے سبکی رخصتین لیکر ولایت کو گئے بعد روانہ
ہونے لارڈ صاحب بہادر موصوف کے ۱۲۶۰ھ بارہ سی ساٹھ ہجری مین شہزادۂ مرزا دیدار بخش ولی عہد خرمان
کامگار بقا ہوئے خود مفارقت سے انکی بہت روز دل آزردہ خاطر رہے منعد آپنے چاہا کہ شہزادۂ مرزا اکبر
بخت مہین پر سلطنت کو امر جلیل القدر مذکور سے ممتاز فرماوین لارد کورنر جنرل و لہو سی صاحب بہادر جو
بالفعل سکہ دو سو کورزی کا قبضہ اختیار مین آپنے رکہتے ہین ہا نجہ آپنے ظل اللہ نے ایک اتحاد نامہ واسطے

سلاطین ہند کے

لیکر سجدی حسن الفاق ہین کذ

نذر کا نہا موقوف

پس پرگنہ اور پرگنہ نا تمام موی ایام

ہین ہی عاصر تہا تک ہو آوان ایمان

پہان سے وہ دہلی کو

ہی واپس آیا جو کہ ہین

ہی پہنچے ہیں

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیانمیں

ابوظفر نصیر الدین محمد ہمایوں بادشاہ غازی المتخلص بہ ہمایوں

ہمایوں بادشاہ ثانی کا بیان

ابوظفر سراج الدین محمد ہمایوں بادشاہ ثانی مرقدہ ۱۱۳۰ھ کا بارہویں ربیع الاول سنہ ۱۱۳۰ھ کو شنبہ

آپکی دربار میں ہمیشہ بیٹھا کرتے ہیں یہ نہیں کہ مطلقاً کوئی بیٹھا ہی نہیں ہے جواب یہ ہے کہ قوال جو بیٹھتے ہیں فرامیر لوگ ہیں اور مشایخ ہمارے بزرگ ہوتے ہیں اور علما ہمارے پادری ہیں بالفرض اگر لارڈ صاحب پادری بھی ہوتو آنیکو ہم کیونکر ہٹا سکتے ہیں ہمارے نہیں ہیں مکلف صاحب بہادر نے کہا کہ سند یہ بھی تو بیٹھا کیا کرتا تھا جہانپناہ بولے کہ وہ معذور تھا پس شہزادہ مرزا سلیم کو کہ وہ حسین اور عزیز بہت تھا اور ایکزنوکر بھی انہیں بہت دوست رکھتے تھے افسوس سے اس قوم کیطرف رجوع کیا اور ایسا کہا کہ اگر وہ سلطنت سے تمہاری بادشاہ کرسی لارڈ صاحب بہادر کو دیتے تو ہم تمکو ولیعہد بنوا دیتے اور ایسا کرنیکے کہ بعد حیات بادشاہ حکم و احکام تمہارا ہو جاوے چونکہ وہ نوجوان تھے بسبب تعلیم و تعلم کے مدبر جہانبانی کے ہوئے حتی کہ ایکوقت میں وہ تک خاصہ کہا یا نائب بادشاہ واسطے فہمایش کیونکے ایجا کیا مضایقہ ہم پاس خاطر تمہاری انہیں کرسی دیتے اور ملاقات بھی کرتے شہزادی نے زبان لیکر لارڈ صاحب بہادر کو دربار کے روز طلب کیا واضح ہو کہ جسوقت لارڈ صاحب بہادر آئے تھے اکیا اور نذر بادشاہ کو دی مرزا سلیم نے اپنے ہاتھ سے کرسی لارڈ صاحب بہادر متوجہ طرف کرسی کے ہوئے اور بادشاہ نے حاضران ہوادار کو اشارہ کیا پھر وہ اسکے کہار دل نے ہوادار لاکر اب سے تخت کے طرح کیا لارڈ صاحب بہادر کرسی کے دونو بازو پکڑ کر قریب تھا کہ بیٹھیں بادشاہ تخت جلکر بھی تخت روان پر سوار ہوئے اور برخاست فرمائی لارڈ صاحب بہادر ہنوز بیٹھے نہ تھے دیکھا کہ دربار برخاست ہو گیا جھٹ چستی و چالاکی کر کے پیش از دا خل ہونے دروازہ حرم سرا کے روبرو بادشاہ کے آپنے عرض کی کہ جہانپناہ کی دعوت ہے حضرت نے ارادہ فرمایا اکبر بادشاہ نے قبول کیا چونکہ اہل دربار اور حرم جلو حاضر تھے اسیوقت اس ترتیب سے کہ آپکے بادشاہ عماری میں سوار اور پیچھے پیچھے شہزادہ

سلاطین ہند کے بہادر

بکہ ہو اور شیخ خجستہ خلوت شاہ قاری کہ

اور بنی عم شاہ اسکندر کہ آوارہ باپ نے بھی اپنکو انکلت ان کیا بادشاہت کی تمنا ہو رہو ہندوستان سے ارادہ
کرشاہ کی ملاقات کا کہ بظاہر شاہجہاں اپنا آپ آرمانی بڑے مولد صاحب کی ہے ہم آمرا والا مستعلی ہو کر وہ دیں
سے آپہنچے ان کا بادشاہ نے مفتی محمد علی اور میر بخشی کو واسطے استقبال کے روانہ فرمایا جاکر اللاقات کی اور دعا
اس کہا کہ ہم بھی بادشاہ زادے ہیں ملاقات بادشاہ کی چاہتے ہیں تب خبر دیجئے کہ بادشاہ کب دربار میں ہیں کہ ہم حاضر ہوں اور
شیشے کی دین الیتم کہ کہی ہیں کہ ہوں کہ دیکھیں اور اب سے بادشاہ کہ بڑی سکتی بادشاہ کے ہاتھ سے بڑھ کر ہیں
تو ہم کو دیکھنے سے بڑھ کر افتخار و فضیلت کا ہیں اور دعا دی کہ جو ہیں نور اسعد اللہ خان کی داخل ہوئے

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

مفتی محمد علی اور میر سامان حاضر دربار ہو کر معروضہ لاوے جب بادشاہ کا کدورت دور کیا اور بہت
طرح سے عرض کی کہ انہیں تمنا ملاقات کی اسوقت بادشاہ سکندر چھوٹے سے اور سنکو محل میں بہ ذکر جناب
عالیہ والدہ ماجدہ کے بھیجے بولیں برخلاف آئین اپنے بزرگ کا ہمارا مناسب نہیں جیسے کرسی
انہیں دیتے ہیں آئین اگر وہ آوارہ ہو تو ہو کہ لاکھ روپلی ماہوار جلتی ہی تو خوف ہو جائیگی
ویسکہ بادشاہ زادہ ہی ہو کہ ہمارا چچیرا بھائی ہے اسلئے ہی قطع نظر اسکے اگر ہم کرسی دیں
تو آئین دو قباحتیں ہیں اول یہ کہ ہمارا نقاضا ہے تخت کا جیسے کہ ہمیشہ جلوس کرتے ہیں جب
ہی اور کرسی اس سے بلند ہوتی ہی دوسری یہ کہ بعد اسکے اگر بادشاہ زادوں کا تمہارے یہاں تو
اسد بیگ باہر کا سو اسکے کہ وہ تخت پر جلوس کرنی اور ہم ہاتھ باندھے ہوئے روبرو کھڑے ہوں کہ
بس کیجئے پروانہ کیجئے صبح بادشاہ بلاتا کیا اور کہلا بھیجا کہ ہم کرسی تو نہ دیں گے جی چاہے تمہارا ہو یا نہ ہو
نہ ہو سر بسر تکلف مانع ہے صاحب سنو اب میں اسطرح کے دلایل جاری کیئے کہ قوال اور مشائخ عما

کیا آیا جھٹ بار تمنچہ کا اسپر خالی کیا چار الکل انکی پیشانی سے کولی کزری زندگی ہتی صاحب بہادر تو بچہ گئے ٹوپی
انکی اوڑ گئی پس صاحب بہادر اسدم تو ٹوپی اپنی وٹھا لیکر چپکے چلے گئے کرنا کیا تھا قتل این جمعہ بشمیشر تو تقدیر نبود
ورنہ ہیچ از دل ہیرحم تو تقصیر نبود اور کہر جا کر وہان سے جناب اکبر شاہ کی عرضی کروائی کہ حضرت ولیعہد بہادر نے
ایسا کام بے سبب کیا ہی دو کہنے کے عرصہ میں آپ انہیں بھجوا دیا ورنہ قصور معاف کولہ چلیگا اکبر شاہ ثانی نے مسکر
تامل فرمایا حتی کہ دو گھنٹے گذر گئے پس سر ہو گئی کہ سپاہیوں نے دروازہ قلعہ معلی کا بند کر لیا سپاہیوں نے
کو لے مار کر کواڑ توڑ ڈالے اور جوانان لین تو بین کرتے ہوئے حضرت شاہی میں دیوان خانہ تک چلے آئے
یہ ہنگامہ دیکھکر اکبر شاہ خود برآمد ہوئے اور صحن میں کھڑے ہو کر فرمایا کہ کہو ان لوگوں سے کیوں ہمیں ایذا
دیتے ہیں فوراً مرسیڈیز بہادر روبرو ہوئے اور نہایت الحاح و تملق سے عرض کی کہ آپ مالک ہیں ہمارا کچھ قصور
نہیں مزاج شہزادہ عالم و عالمیان کا مرکز اعتدال سے روگردان ہے بالفعل آپ انہیں ہمیں عنایت فرمایا
اندنوں آپ ہوالہ ایا کی اچھی ہی چند روز وہاں اقامت فرما کے انشاء اللہ تعالیٰ صحت بخیر و عافیت حاضر ہونگے اکبر شاہ
اس سے زیادہ تر بلے ادبی کا خیال نفرمایا بادشاہ نے فرمایا اچھا جب تم ضد ہی کئے اور زیادہ فساد لفظ ایا شہزادہ کو خود
بدولت نے رخصت از آنجا کہی جہانگیر مرزا اسپیشل میانہ میں سوار ہو کر ارادہ کئے روانہ ہوئے کہ رسیدنت بہادر بیباک
خاطر عاطر اہل اعتماد پیدل سوار یکے ساتھ ہو کر مکان تک لے آئے انہیں لے آئے اور وہاں سے عمارت میں
سوار کروا کر جانب مقصد چلے سے روانہ کئے اور دو ماہ بمشن قرار دار اسپیلے کے مقرر کیا کہ بعد چند
معتدبہ یکے انہیں رخصت جہان ایا کے جانیکی ملی تھی لیکن پہر وے خود بخود نہ آئے اپنی خوشی سے
وہیں رہے حتی کہ قضا کئے اور ۱۱ گیارہ سی جلوس والا میں لاش بارہ صاحب کہ وہ ریتہ میں بہت اعلیٰ

سلاطین ہند کے پہلا دفتر

سلاطین

مکمل انڈیا عمری یاد کہ مارا بدکار نوں دولت
محمد ترک مشہور ترکمان شاہ بلخ فرمایا محمد ترک کا دولی کا پانی
ہیں ہمراہ اعتماد دولی ترک اصل ایکا ترک
ہی وہاں ہمراہ ہو سلاطین آخصہ تا دولی ہیں
ہمراہ ایکا ترک ہو ہمراہ ہو ہمراہ

پہلا وقفہ

سلاطین عہد بیانیہ

عدالت جہانگیری کی طرف سے کہ رسانا ہر آپ عزت اپنی دہی مقصد عدالت اکبر کی یادگار کو کسی کی مذر دیوان پر کھا ہے
صرمایت کی ۔ آداب شاہی قرار پایا اور جہاں پناہ لقب خلعت وسیلے کر زیبا دیکھ کر ہمایوں کا خطاب دیا ۔ صیغہ اکبر ہوا اور اول
خدمت سفارت پر مولوی ضرر حاجی محمد کے بعد ۱۲ بار ہی کالنجر جہاں پناہ عالم اس جہاں سے منتقل فرمایا مدت سلطنت
انکی اکیس برس سات مہینے چوکہ چھ معزول ہوئے اور تخلص افتاب تھا تاریخ رحلت کی یہ ہیں کہی ہے نظم
دی آفتاب روشنی ہیں پردہ ہیں ۔ آفتاب زیر زمین ہو اہمان اکبر شاہ ثانی ابن محمد اکبر شاہ ثانی
بدشاہ عالم یکم ۱۲ بار ہی ۱۲۵۳ جلوس ہوئے تین سو تھتی ہجری میں تخلص شید تھا دو بیت دہ تاریخ میں بطور نمونہ کے
یوں کہے ہیں ۔ جوار ارث جلال الدین اکبر شاہ ثانی جیہ ۔ افسر نوشہ سید از زوری بات
نہیں تاریخ ظل اللہ اکبر کہتے ہیں کہ افسران اکبری لے رہا نام انہیں بٹھلا دیا تھا اور اپنی سرات
ملکی کو جیسا کہ ظاہر ہے ۔ بموجب موافق الدام دیتے تھے لیکن اور انکا مثل ان کے شاہان قدیم کے
کر لیتے تھے جو قانون کہ انکے بزرگوں نے مقرر کیا تھا اور اسلئے حضور دربار کے استر شاہ کو انکی مقدم رکھتے
تھے سوار ہیں کہ بموجب سیدت بہادر بالات کو رزم صاحب بہادر ۔ ملکہ مخصوص نشت بر برات وغیرہ میں
خلاف آئین سابق سکے بہادر نے کی جو بموجب آئین بندگان بادشاہی کے اور بکاہ پرسے مجرا کرا
اور دست بستہ اپنی جا پر کھڑے ہوتا اور جب حرض کی پی تا ہاتھ باندھ کر عرض کی جملہ فوائد سلطانیہ میں
بچکے کو حالت سکے سر تاج اور نگینا چاہتا شہزادہ جاوی الثانی ۱۲۲۴ بار اسی جو ہیں ہیں شہزادہ مہاکبر مرزا راے
کر دیا عین آنکے ظل اللہ کا دن شراب کی نشہ میں بیخبر پڑے ہوئے تھے اتفاقاً سپرنٹنڈنٹ
سپٹن صاحب بہادر کھوڑے پر سوار اودہر سے گذرے کہ کہڑی ہیں سے دیکھکر انہیں معلوم کر جیسین

کہ ایکروز کا ذکر ہی سر دربار حافظ عبدالصمد خان المخاطب بہ نوازش خان دیوان کی طرف سے دیکھ کر کہا فرمایا کہ حافظ جی
کل توحید کا دن ہے اور ہمارے پاس دوشالہ تک نہیں جو ہم اوڑھ کر برابر ہوں سکندر کو حشمت دارا
ای حبیب فطرت پڑھ فاعتبروا یا اولی الابصار کا آیہ بنا ہو تحیے عبرت نا بینی در جی صاحب نام انگریزی افسر قلعدار شاہجہان
آباد کا چونکہ کھڑا ہوا تھا سنا اور بعد برخاست کے تین عمدہ دوشالے کشتی میں لگا کر اسکے گذرانیدن کیا اور ادا عرض کروائے
بندگانعالی آصفجاہ نانی نے عبرت سے جہاں پناہ کی مطلع ہو کر ستاہزار اشرفی یا بخل پر سے روانہ خدمت کیے اور فی سنہ ۱۲۱۰ بارہ
سی نویں جب مادھوجی ہولکر دولت راؤ سندیہ سے برادرزادہ اسکا ارتاپایہ وزارت پر قایم ہوا اسنے سنہ ۱۲۱۵ بارہ
سی پندرہ میں بحرات دہلی کا جیسے کیسوں سے پروانام فرانسیس کو عنایت کیا عہد میں اسکے بہادر شاہ کو آسودگی حاصل ہوئی
کہ سنہ ۱۲۱۱ بارہ سی اٹھارہ میں جب افسران انگریزی نے دہلی کو مرہٹوں سے لیا بادشاہ کو برائے نام قایم رکھکر امر جلیل القدر
وزارت کو ذمہ اپنا کیا اور منشی مخدوم بخش سے کہا کہ تم جاؤ اور اخراجات کارخانجات سرکاری جیسا کہ خود ارشاد کریں
لکھ لے آو چنانچہ منشی صاحب حاضر ہوئے اور جو صورت کہ اسوقت کارخانجات کی تھی اسپر شیئ زیادہ
کر کے ساتھ ہزار روپے کی ہوا رہو جب لکھ لے آئے کلارہ خجستہ چونکہ بہ فرنگیوں سے نادولتخواہان سرکار
کی اطلاع رکھتے جانا کہ بادشاہ بہت تکلیف میں ہی بارہ لاک روپے سال اپنے طرف
سے مقرر کر دیے بعد جہان پناہ نے چاہا کہ کچھ اضافہ ہو لارد صاحب نے اور چالیس ہزار روپے ماہوار کیے
مواضعات اطراف دہلی کے چھوڑ دیے اور اپنی طرف سے ایک وکیل ٹہرایا کہ وہ حاضر دربار ہو کر کو اغذات
دستخط کروایا کرے اور دو کمپنیان پلٹن کی معہ ارکے افسرون کے واسطے جلو سواری نمازجمعہ اور سیر
وغیرہ کے مستعین کی پس عیدین اور نوروز کو وکیل کو ربز بہادر کا آتا اور ایک سو ایک اشرفی

سلاطین سنگ سلاطین سنگ

سلطنت اکبر شاہ بادشاہ کے موضح رسول پور ضلع
دہلی میں اعمال پرگنہ نکسوبہ سے واضح ہوا ہے
شاہ نور کہ سنہ اول چند سال احکام امر و نہی
پرگنہ کی کرتا رہا کہ سنہ ۱۲ جلوس قلعہ کا کہ
طریق کی ہوئی کا کیا انتظام
فرمان سنہ ۱۳ اکبر شاہی جہانداد شاہ کی
فرمان سنہ ۱۳ اکبر شاہی جہانداد شاہ کی

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیانمیں

سنہ ۱۲۴۴ ہجری میں داخل قلعہ ہو کر اکبر شاہ عالم بہادر کے تخت پر بیٹھا اور تاج شاہی اپنی نامی ایک شہزادہ کو اولاد ذکور سے بے اشتہار آپ نام چھوڑا دیا بعد دو چار روز کے پہر رضا کو نواب غلام جانے بلا کر جواہر طلب کیا انہوں نے محل سرا میں جا کر جتنا جواہر تھا لا دیا پھر اس تحمل اس سے سرفراز ہو کر کوٹھی میں پہنچ کر اکبر شاہ نے اپنی کتابت سے دونوں انگشتیں نکال لیں ولی عہدی کی انگشتی اپنے داہنے ہاتھ کی انگلی میں پہنی اور دوسری انگشتی جو سلطنت کی مہر تھی بائیں ہاتھ کی انگلی میں پہنی اور دونوں ہاتھ اٹھا کر دعا مانگی کہ الٰہی میں نے اپنا کام پورا کیا اب تو میرا نگہبان ہو اور میرے بعد میرے بیٹے کا نگہبان ہو۔ اس دعا کے بعد ہاتھ منہ پر پھیرے اور سجدہ شکر بجا لایا۔ اس وقت سے بادشاہ کا لقب اختیار کیا۔ اس کے بعد اپنے بیٹے کو بلا کر اپنے سامنے بٹھایا اور اس کے ہاتھ میں انگشتی دی اور کہا کہ اب تو بادشاہ ہوا۔ اس انگشتی کی لاج رکھیو۔ اس کے بعد اپنے بیٹے کو ساتھ لے کر دیوان خاص میں آیا اور تخت پر بٹھا کر آپ نیچے کھڑا ہو گیا۔ اس وقت بادشاہ نے اپنے بیٹے کو نذر دی۔ اس کے بعد بادشاہ کے بیٹے نے اپنے باپ کو نذر دی۔ اس کے بعد بادشاہ نے اپنے بیٹے کو خلعت دیا۔ اس کے بعد بادشاہ کے بیٹے نے اپنے باپ کو خلعت دیا۔ اس کے بعد بادشاہ نے اپنے بیٹے کو ہاتھی پر بٹھا کر رخصت کیا۔ اس کے بعد بادشاہ کے بیٹے نے اپنے باپ کو ہاتھی پر بٹھا کر رخصت کیا۔ اس کے بعد بادشاہ نے اپنے بیٹے کو گھوڑا دیا۔ اس کے بعد بادشاہ کے بیٹے نے اپنے باپ کو گھوڑا دیا۔ اس کے بعد بادشاہ نے اپنے بیٹے کو رخصت کیا۔ اس کے بعد بادشاہ کے بیٹے نے اپنے باپ کو رخصت ک

پہنچا نے اعوان و انصار کے تہا کہ اسمین بعضے سرداران مرہٹہ بقیہ السیف لشکر ابدالی کے جو ملک دکن اور پانی پت سے واپس گئے تہے وہان سے بعضے امرا کے عہد و پیمان رفاقت و مدد کے لیکر بادشاہ کو مطمئن کیے اور عرایض قبول مسئولات کے پیش کیے اسلیے بادشاہ بیتاب ہوکر اظہار مطلب کیا اگرچہ بانع آنے والون نے منع کیا اور قباحتین سمجہائین مگر چند اتفاقات پر الوالعزمی کی راضی نہوا افغان اکثر زخمی نا چار ہوکر رخصت کی بادشاہ دہانے سے نکلکر کوچ بکوچ دار الخلافہ کو آکر قلعہ مین داخل ہوا اور دیوان خانہ مین ہی نزول فرمایا اور بعد داخل ہونے حرم سرا کے مشغول لہو و لعب کا ہوا ادہر مرہٹون نے کچہ زیادہ طلبانی شروع کین بادشاہ نے تب متفکر ہوکر استعانت مرزا نجف خان سے چاہی اس بہادر نے باوجود قلت فوج کے واسطے ایکے کوشمالی کی باہر نکلا اور ہر طرح سے ستیز و آویز مین غالب آیا نزدیک بادشاہ کے اسکی جا ہوی اور مرہٹہ نے ترقی کی پہر سنہ ۱۱۹۵ گیارہ سو پچانوے مین عبد اللہ خان کشمیری اور اور بہی آدمی ارکان حضور سے اقتدار پر نجف خان کے حسد کر کے ضابطہ خان کو کہ صاحب الوس جماعت روہیلون کا تہا اور ایک جم غفیر پاس اسکے جمع تہا رہنما سرتابی کے ہوے مزاج اسکا بہی کہنے سے آکر امیر الامرا ذو الفقار الدولہ نجف خان بہادر نے ایسی اسکی کوشمالی کی کہ آخر نا چار ہوکر امن مانگا کہتے ہین کہ خان موصوف نے اس سے ایسی جنگ کی کہ بعد جنگ ابدالی کے کبہی ایسی جنگ نہوی تہی ہزارون آدمی بے سر و تن میدان مین پڑے تہے پہر وقیکہ خان مذکور کو پشیمان پایا امیر الامرا عذر خواہی اسکی قبول کی اور عفو تقصیر کیا پس بہت دنون تک وہ خدمتگذار رہا اور بہن اپنی امیر الامرا کو اور بیٹی تحف قلیخان کو کہ وہ پسر منسبہ امیر الامرا کا تہا دینی مقرر کر کے تہہ اس وسیلہ کے فوجداری سے سہارن پور کی سرفراز ہوا بعد چند روز کے غلام قادر خان بیٹا ضابطہ خان کا لطایف الحیل سے

سلاطین بہمنیہ کے پہلے وقت مین

بکرماجیت کے قدیم شہر کا پایہ تخت اور دار الامارہ اور خلیفہ روزگار کا سید الدین محمد دین محمود چہانیان سید جلال بخاری کے مین موجب ارشاد مافی کے وطن اصلی اسکا شہر اوجین زمانہ مین سلطان محمد تغلق کے خان بن سلطان مظفر کے دلی آکر امین چوکہ مردم دہان کے شہر مذکور مین سلطان احمد بن تاتار خان بن سلطان محمد تغلق کے حاکم تہا اسکے عہد مین سید جلال بخاری کے اسکے پاس گئے تہے قدوم کی نہی کمال اعتقاد سے ترک ملازمت کیا اور حاضر ہوتا رہا فاصل کیا شیخ احمد کنبو طبی ان دونون قدیمی بزرگوار کے صحبت تحریر ما یوفق

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

Powered by Google

ساتوین بار بھی سکھونکی خبر باکر روہی مین وہ جا کبن قریب دو لاکھ سوار اور پیادہ یکجا فراہم ہوکر شاہ ابدالی
نے جو یہ بات سنی بطریق ایلغار یکے نو دو کوس ہر روز دن رات طی کرکے یکبارگی سرہند آپہنچا اور قریب بیس ہزار آدمی کے طعمہ
شمشیر کا کیا اور مال و اسباب لوٹ لیا بعد اطراف و نواح کو ویران کرکے دل اور زر تک کرکے فراغت تمام سانونی شعبان کو قرین فتح
و فیروزی کے داخل لاہور ہوا اور وہان اقامت کرکے نور الدین خان بہادر کو کہ سکے بنی اعمام سے تھا اور شاہ ولی خان وزیر کو
اپنے سکہ جیون کشمیری پر تعین کیا اقبال شاہ موصوف اور تہانور الدین خان جانبی کہ پیر قفتمند ہوا جمیع اہل و عیال اسکے اسیر
ہوے ابدالی کو جب خبر ظفر کی پہنچی خان مذکور کو نایب و بانکا کرکے شنبہ ۱۱ گیارہ سی ستہتر مین عزم سعادت کمالا
لاہور سے کابل کو طرف کیا یہ مراجعت اجر شاہ ابدالی کی ہی کہ بعد اسکے پھر آنا اسکا اسطرف کے سبب عدم بندوبست
خراسان کے نہوا اور یہان اپنی چار پانچ رجمنٹ سپہ خام طمع سراج الدولہ بہتیرہ علی ردیخان کے
ذکر جیکا آوپکا صاحبان انگریز اطراف جوانب مین ملک بنگالہ کے استیلا پاکر میر جعفر خان جیسے محمد
صوبہ دار اور ناظم مرشد اباد کا کیا تہا چونکہ اُن روزون صدور مذکورین انواع و اقسام سے بازار صاحبان
قتال کا گرم تہا اور اس ضمن مین میر جعفر خان نے بھی میر محمد قاسم خان داماد اپنا کو اپنے بیت کرمی سے صاحبان انگریزون
شکست فاش دی تہی شجاع الدولہ فرمانروا جہان نسبی کا ضمیمہ کرکے بسبب غیب دینے مالیجاہ میر محمد قاسم خان
مذکور کے واسطے تسخیر عظیم ابا بتنہ و بنگالہ یکے بادشاہ کو ہمراہ لیکر ستر ہزار سوار اور اسیقدر پیدل فوج
عظیم سے واسطے مقابلہ سرداران انگلشیہ کے روانہ ہوے پانچوین تاریخ جمادی الاول کی شنبہ الگیارہ سی
اٹہتر مین جنگ صعب ہوی قریب بیس ہزار آدمی یکے لشکر اسلام سے سرانجام شہادت ہوے شکست فاش
لشکر اسلام نے پای قضاے کردگار اس تسخیر مین بادشاہ شجاع الدولہ سے الگ ہوکر

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے بیانین

دکن کی رکھتا تھا جب قلعہ شاہجہان آباد کا سرکار بسبب عیشی و راحت فطرتی بیکہ جہت ایوان خاص بادشاہی کی کہ
چاندی کی بنی ہوئی ہے نکال لیکر روانہ جنوا ڈوالا اور سونے روپے آلات و قف قدم رسول اور مزار سلطان
المشائخ نظام الدین اولیا اور مرقد فردوس ارامگاہ محمد شاہ بیکہ مثل حور و سنور شہر معدن قنادیل و غیرہ مکوال اپنے
تصرف میں لائے خیر اپنے برادر کلاں کے مارنے کو بندوقچیان کا سرکا نائک بولس راو بالاجی راو اور اپنے وزیر عرف
باو برادر عمر اد بالاجی راو اور جنکو بادیہ پیما عدم ہوئے بھاری ابراہیم خان گاردی کی جسکے بارہ ہزار بندوقچی تھے اپنے ہمراہ
بحر تمامین غوطہ مار اشہر بہادر برادر الاتی بالاجی راو کنجپی لوہا ماتہہ غارتگر دل کے بہاگ کہاں اشنا دادہ مار اس غرض
سرداروں کے غنیم نکہ کوئی نہ بچا ہو کر ملہار اور پیشوا مہادجی سندیہ ہزار خرابی ملوے ہو کر پونہ میں داخل ہوئے
اور لشکر اسلام پہ خوب قتل عام اہل کفر و ضلالت کا کیا اور بعد قتل بشمار یکہ جرم آیا جم غفیر اور سر
کیتر بیکہ کردہ خدا تال سے نام اور کام کا ٹوڈا اور شاہ ابدالی تبوجہ حصول اس فتح بیکہ وارد دہلی ہو کر :

سلطنت بندگی و ایسے شاہ عالم بیکہ اور وزارت اسجا کی نام پہ شجاع الدولہ بیکہ اور امیر الامرائی
نام پہ نجیب الدولہ بیکہ مقرر کیا اور نجیب الدولہ سے کہا کہ تم مرزا جوان بخت کو جو شاہ عالم کا بیٹا اور
راو لینے کا رزار کذشتہ میں مجی اسہ کو معزول اور مقید کر بیکہ اسکے تخت نشین کیا تا نیابت عالم کا کرے
جہان آباد میں ہو اور شاہ عالم کو بیکار اور عظیم آباد سے دار الخلافہ کو بلا لو اور شجاع الدولہ سے اب
ارشاد کیا کہ تم جا کر شاہ عالم کو وہاں سے یہاں لے آو اور اطمینان رہو اور اونہوں کو خلعت فاخرہ
دیکر طرف اودہ اور الہ آباد بیکہ رخصت کیا اور آپ چھٹی شعبان کو باتخ شاہ بار دہلی سے لاہور کو بین بندہار کو کیا
اور بشاہ نواح عظیم آباد میں انتظار رسید الدولہ کا کہ آیکہ احمد شاہ ابدالی بیکہ بطریق سفارت ہوا انہا

سلاطین

پیدائش کی کلا آیکہ ہی نشہور ہیں آپ ہیں
جہانگیر بادشاہ بیکہ جانشین صدر الصدور اکبر
ملک ترکستان و ماوراء النہر بیکہ جانشین
اپنی بچی اسی اکبر آباد الکشن کہ بہانپور میں وفات
بیکہ لیکہ رسید کمال جو ہر شجاعت
بیکہ موصوف بیکہ خطاب افضل خان
سید کمال نبیرہ صدر الدین اولاد

فاضل بیکہ تھی وطن بیکہ ہیں
بسید کمال کو بہت اعتبار کیا اولاد
فضل کمال بن
اول بہانپور میں
فضل صدر الدین
فضل کمال بن
بیکہ لیکہ
بیکہ

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

رایے خواہان آپکے دو وہ یہ کہ ہمیں اولاد سے ہی خبر نہیں کتنا خون مرتبہ کی سنتہ ہزار تیمور شاہ اور سلطان
جہان نے کہ زمین تمہیں ارادہ فرمایا عاد الملک خضر اسکے ایکی بار کہ طرف سور جل چاکے بہا کا اودہ ابدالی
اتے ہی اول میدان باد نہیں کہ بیچ سو شاہ جہان الہ کے ہی تا سر دار مرہٹہ سے مقابلہ ہو کہ ہوں بلند رانیہ کہ خوف
مقرر دو رکا ہے اوج مرہٹہ سکتا لالا اور جو کہ دنا مع جمیع ہمراہیان آخر حاکم الاول سنہ ۱۱۷۱ ہجری تہیں
الف تجھ سید رنج ہوئے ہیں تاریخ اکابا ہیں کہ سلطان عصر دانی فضل دنیا تیغ دشمن کا پہ کشف ایجے
ہیں ظفر آثار ذو نصر سلیقہ یا علیجاہ و بہادر ہوں صید کے جو ہر تو ہیں سالین جیتی جاوی الاحرو شوشہ البطر ف
یا فی یہ کہ سند شہور اور بہادر ٹی ٹی رہی ابدالی اور سدوزائی یعنی الدولہ اور شجاع الدولہ سلطنت ہے ہیں کہ
اسقدر بیٹیں آگہ عرصہ قبیل میں شوق کے پشتے ڈالدیے زمین موکو کی خوشی سے مقصود لوں کے
نام کو کہ ان اوعوہ عدم کا کشر سا تو اسے خیالی تک ہو کہ اتا دس ہزار رو ہیلے پیدل ہمراہی
نجیب الدولہ کی کہ جو ہر شجاعت میں غیرت النسل ہیں سکندر میں کمر کس ہلوت راوجہ بہ پورہ یاد کو کہ
عدد الہمام اور قوت بازو اسکا نہا رہا یا ہیں ہزار نوٹڈی غلام دکنی شاہ تقسیم مردان سپاہ کے
ہوئے اور جو اہر نقود کا نہایہ اور اجناس اور توپخانہ اور پچاس ہزار کہوڑے اور دو لاکھ کا کیسی
ہزار اونٹ اور بانسوا تی ات غنیان نصرت شعار کے آئے اور بقیہ السیف جو آوارہ دشت ناکامی ہو کہ
یہ ترے دم دہشت زدہ ضرب اکر کر ایسے اور مار ڈالے ہیں کوئی وقیقہ مہمل نچھوڑا کہ کہتے ہیں کہ بھاگتے
یکہ مدت بدت تک از جماعت مذکورہ کے غنیان نہوا اور سابق اسکے علی غنیم کا ملتان اور
دیگر غازی خان اور دوسرے طرف تک جہانتک ہو کہا تا اور باوجود اسکے کہ سلطنت بنا بر

اوار شہر و دیار کا تہا اتفاقاً دریا چہ کرم نامہ سے کہ سر حد پر صوبہ عظیم آباد کے ہی عبور کر کے چند فرسخ
آگے چلا تہا کہ خبر گشتہ ہوئے تاب کی سنی موافق ضابطہ خاندان بابریہ کے ۳۰ اکیس سال تہیں تخت سلطنت
پر جلوس کر کے شاہ عالم بادشاہ لقب اپنا کیا اور ایلچی کو طرف شاہ ابدالی کے واسطے استعانت کے روانہ
فرمایا اور شجاع الدولہ اور نجیب الدولہ کو بہی خلاع اور قلمدان اور اور عطا یا واسطے تالیف قلوب کے بہیجکر
نصرت ایزدی کا تہا کہ آپس میں بعض امرا سمدار مجتمع اپنی جمعیت اور سوار و پیادہ کے حاضر ہوئے کہ واسطے قایم کرنے
سریر سلطنت کے مسعود ہوئے واضح ہو کہ بہادر شجیح اور دلاور رہا جہانچہ لکہا ہوا دیکہنے میں آیا ہی
کہ ایکبار شہزادگی کے عالم میں جب جہانگیر کے چچیرے بہائی علیمرداں خانی کی وساطت تہا کہ دفعتاً دس بارہ ہزار سوار
عماد الملک کے واسطے کارزار کرنے کے آئے اور حملی مذکور کو کہیرا یا و جو وقت رفقا کے باہر آکر تلوار کرتا ہوا اسطرح
پر نکل گیا کہ اگر سام و نریمان بہی ہوتے تو انگشت حیرت کی دانت میں پکڑتے اور بعد جلوس کے بہی کام ہر دن
ہمروں سے جنگ کا اتفاق پڑا و قت کارزار کے باوجود یکہ ایکطرف سے صفوف انکلیشیہ سے کہ دے اسکے شریک تہے کوہان
بنادیق کی مانند اونٹوں کے رسیتی تہیں اور ایکطرف سے ہوچیوریہ وغیرہ کہ زمیندار دیکی بندوقیں جنکی تہیں
انصار بادشاہ کے آخر کار سیرین تلواریں پکڑ پکڑ کر ہودوں سے اور اتر کے اسی شبہ کی کہ فوج مخالفین ایک منزل
واقع ہوا کر وہ بہاگ اور شہے اور رام نارائن زخمی ہو کر سایہ میں ہودج کے تختی کے پناہ لی اور جا کو اپنی
اسطرح بچا کر میدان سے نکل کیا اور پایا مظفر اور منصور ہو کے خبر ایلچی مرقوم نے شاہ ابدالی کو
یہ خبر بہیجی کہ عماد الملک نے اسطرح کی بگڑ امیر عالمگیر ثانی سے کی ہی اور انتظام الدولہ خانخانان
خانہ کو اپنے بہی اسی تلوار سے مارا تہا وہ بہی بیان کیا اور نجیب الدولہ اور کل افغانان اور سب

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

پیغام رفاقت کا اور داعیہ ازدواج و فرزندکو رکھا تھا اسکے کہا ہاں ہم درمیانی نے اس امر کو سرمایہ ابدی افتخار کا سمجھکر قبول کیا اور اقامت کر کیلئے فرزند کو رکھا جانے کا حسین لا پاس کا رہنا ہی بلکہ زنانی اور حرمہ عمل کے سفر کی مع احوال انتقال کے کردی اور ہمراہ لیکر عازم لاہور کا ہوا اور وہاں حکمتوں شاہ کو والی لاہور عازم اور ٹھہرکا اور جہاں خان کو سپہ سالار کر کے آگے بھیجا ملتان اور قندہار کا لیا ہمایوں عادل الملک اس غنی الیسمان بہادر کرم پیشہ بادشاہ سے خائف رہتا تھا آخر ارادہ انکے قتل کا مصمم کر کے مہد یعلیٰ کشمیری وجال خان کو تعلقہ کیا انکے ایکدل بادشاہ سے جو کئی کرا کر اس حال اور اس ہمت ہوئے ہیں اور کوئی ہیں فرزند ہیں کہ ہی قابل عبارت ہیں بادشاہ شاہزادہ ابراہیم جو علی اور دو بیٹی اسکے ہیں ہمایوں نے

سلاطین ہند کے بیان

ر اور طرف سے مجات اپنے ہوا در خدمت وزارت کی پر قمرالدین خاں کو بھی کہتے ہیں کہ بعد فتح آباد سلطنت
یار یہ کی انجام کو پہنچی اور یہاں تک حضت علیہ الرحمۃ موصوف یہ سے ہوئی کہ مثل ہیں حیثیت بادشاہ اور ناکر دکاری اور
کہ کیا در ایسا طبیعت حالا کہ بہاں سے بیشتر ریکھ میں کیا کیا کیفیت دیکھ چکے ہیں مصرف خیال حضور کا ہوتا ہے
ہو کر ملہار سے جو پورنس کی بادشاہ تو عالمین میں کر دیا کہ اور تمام مال و اسباب لشکر کا بار ہے کے آیا کہ
حضرت خسرو آرام محمد شاہ اور در کہاں جم کر آباد شاہی محرر کر کے ہوئے۔ اگرچہ آپ اپنے اعزاز و اکرام
رکھا لیکن در چشم خم خانہ آن تمور یہ کو سمجھا پھر عالم و ملک کا سوچ پھر ل اور دو کر ملہار اور مصحام الدین
اس لحاظ سے بر حق ہو کر انتظام الدین فرمانروائے ملتان کو فوجت در آنجا ہے موصوف کیا اور اپنا تہرا کر عاد الملک غازی
اور مصحام الدین امیر الامرا ہوں پس سنہ ۱۱۶۰ ہجری تاریخ نواب کی بکتہ کار و زنگ کیا ہے سنہ ۱۱۶۲ ہجری میں احمد
شاہ نے صبح کے وقت خلعت وزارت عماد الملک کو عطا کیا اور دو پہر کو اسیر ان لوگوں نے انکو اور رکنے ان
کو قید کر کے عزیز الدین خلف معز الدین جہاندار شاہ کو تخت پہ بٹھلایا اور لقب اسکا عالم گیر ثانی کیا
ایک مفتہ کے بعد قتل محمد واحد شاہ کر دہ انا میں سنہ ۱۱۶۷ ہجری میں خانخانان المتخلص بہ عماد الملک غازی الدین خان
غازی الدین کا بہادر فیروز جنگ سپہ سالار اصفہاہ بہانگا تھا صاحب الامر اپنے آقا کیا آخر شاہ اور رکنے ان کے
انکو نہیں کہ ہر ایک فتنہ و فساد سے بعد ہوتا تھا سلاطین کہنے واضح ہو کہ بعد اس سانحہ کے وہ
ماعاقت محمد واحد میں مردم سیاہ کے طلب تنخواہ پر ایا ہے عماد الملک کے در پہ قتل کو پہنچا مدت سلطنت
احمد شاہ کی چھ برس سنہ ۱۱۶۷ ہجری

عزیز الدین عالمگیر ثانی کا بیان

عزیز الدین خلف معز الدین جہاندار شاہ کو بعد احمد شاہ کے دسویں تاریخ شعبان کی سنہ ۱۱۶۷

بہادر کو بھیجا انہا عنایت فرمایا اور خدمت بخشی کری اور خطاب امیر الامرائی کا سادات خان بہادر
جنگ پر مقرر ہوا اور آخر عہد میں محمد شاہ کے خدمت دیوانی کی جو نجم الدولہ پسر صفدر جنگ کو ہوئی
تھی بحال رہی دوسرے سال ۱۱۶۲ کے ۱۱۶۲ گیارہ سیئ بیاست میں احمد شاہ ابدالی نے جب لاہور پر لشکر کشی
کی معین الملک پسر قمر الدین خان جو صوبہ دار وہاں کا تھا محمد شاہ کے صوبہ دار وہاں کا تھا واسطے جنگ کے نکلا اور طرفین
استعداد حرب کا اسوقت کے دونوں جانب تھا معین الملک نے زمانہ دیکھکر سلسلہ جنبان صلح کا ہوا ابدالی نے بھی اسکو
غنیمت جانکر حاصل چار محال تنخواہ کابل کا کہ عبارت سیالکوٹ اور اوراد اور بنگش اور کچھ اور سے بھی بنگش انباد معین
الملک کا کریکے مراجعت کی ۱۱۶۳ گیارہ سیئ بیاست میں پھر احمد شاہ ابدالی قصد ہندوستان کا کرکے
لاہور پر آیا معین الملک پسر قمر الدین خان جو صوبہ دار وہاں کا تھا ۵ ہو کر چار مہینے تک لڑتا رہا ابدالی کو مجال غلبہ
نہ ملا آخر سب نقاش نے باندازا دیدہ بنگاہ کے کہ رجا کو راہل دولت اسکا مخلص قدیمی انہا تھا معین الملک کو سیدان کارزار میں
ہار معین الملک ناچار منقلب ہو کر شہر کو بھاگا اور منعمی عبد اللہ خان جو پیام صلح کا دیکر بھیجا احمد ابدالی نے
جہان خان کو واسطے استقبال کے بھیجکر معین الملک کو کمال اعزاز سے طلب کیا معین الملک خاطر خدمت ہو کر
تحفہ سے کرکے اپنی طرف سے نیابت لاہور کی اسکو دیکر خط خان مذکور کابل و قندہار کے کہ وہ مرکز دولت اسکا
قرار پایا تھا کہ پیش صوبجات ہو اور ملتان کے قلمرو ہیئے ملحق بازیہ کے تنکر حالک محروسہ ابدالی میں
محسوب ہو چند روز کے درمیان وزیر اور بادشاہ کے نقاض آیا اور رفتہ رفتہ منجر تہیہ جنگ کے
ہوا آخر وہ جنگ چھ مہینے تک امتداد پا کر بوساطت سے انتظام الدولہ پسر قمر الدین خان کے اوائل
بحال ہوئے صوبہ اودھ اور آلہ آباد کے صلح ہوئی اور وہ محرم الحرام ۱۱۶۷ گیارہ سیئ بیاست

سلاطین سیدیان

پہلا قسم

ہیں اور چہار شنبہ کو روز عید قربان کا تھا
اواخر عہد سلطان فیروز شاہ بادشاہ
دہلی کے بلدہ اودھیں ہوا ہی اور آباد کیا
خطا اودھیں ہے اور بنا شرقی کا بادشاہ
بہ حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ کی
ہی اسطرح پر مشہور ہے
جہانیان جہان گشت میں ہے
میں سلطان

پہلا دفتر

سلاطین کے بند

بیانیں

خانہ کے کیچوڑ لوایا تھا جیشہ سلطنت کا سر پر اپنے مار کر صاحب اقتدار ہوا تھا اور تائید سے ایزدی کے
کابل وغیرہ پر مظفر و منصور ہو کر سنہ ۱۱۶۱ گیارہ سی اکسٹھ مین مع نقی خان آختہ کے کہ وہ سالار فوج
قزلباشون کا تھا متوجہ شاہجہان آباد محمد شاہ نے سنکر احمد شاہ فرزند کو اپنے جو ہمنام غنیم کا تھا تمام فوج
شاہی ملازم سرکار اور توپخانہ سمیت اور کل امرا اور بخشی وغیرہ کو مع اعتماد الدولہ وزیر الممالک قمر الدین خان
کے ساتھ کر کے واسطے مدافعت کے روانہ کیا جب شاہزادہ دریا ستلج پر پہنچا ابدالی نے کہ ہمراہ اسکے چھ ہزار
سوار سے زیادہ نتھے لدھیانہ سے بالا بالا آکر داخل سرہند ہوا اور شہر مذکور کو خوب تاراج کیا شہزادہ یہ خبر سنکر
موافق قاعدہ بند کے سنکر اور مورچال کہ یہ قلعہ سفر کا ہی کر دیا تھا کر کے ارادہ کر اور خندق کھود دا معسکر کیا پس
پندرہوین ربیع الاول سے اتہائیوین تک صدال وقتال رہا آخر بائیوین ماہ مرقوم کو چاشت کے وقت اعتماد الدولہ
اپنے خیمہ مین نماز پڑھ رہے تھے کہ ایک گولہ توپکا طرف سے ابدالی کے آکر لگا اور کام اسکا تمام کیا پھر انہا
تاراج کو یورش عظیم جلوہ گر ہوئی اور بہادر طرفین کے سرگرم کارزار رہے اس ضمن مین بانون سکھ سرہ
مین کہ سرہند مین سے ابدالی کے ہاتھ آئے تھے ایک لکھ ہزارون بان لشکر مین منتشر ہوئے رستخیز قیامت
کی دیکھی تھی دی اسدم تا چار ناچار ابدالی نے میدان کارزار کو پیٹ دی اور غیب سے فتح نصیب اولیائے
دولت بند کے ہوئی دوسرے دن شاہ درانی نے کوچ طرف کابل اور قندہار کے کیا پس محمد شاہ خبر فتح
ظفر کی سکر بہت شاد ہوئے واضح ہو کہ یہ مقدمہ شروع بہار مین بادشاہ کے طہور پایا تھا اور بعد
اسکے جب مرض نے شدت اشتداد پایا یہانتک کہ آثار یاس ظاہر ہوئے شفی طب کے واسطے صفدر جنگ
اور شہزادہ کے بنارس روانہ ہوئے اور وہ بھی اس امر سے مطلع ہو کر کوچ بکوچ رہے

ہے بہادر قوم

سلاطین ہند کے

بن احمد آدم بن محمد بن قمر الدین بن طغورآن قوام
الدین بن شمس الدین بن عبد المحمد بن عبد الرحمن بن احمد
بن عبد الباقی آپنے دیباچہ جو کہ نام جاد اور
رکھی مین عالم باعمل سے ممد معاون اور
ہوا نکات شیخ صفی الدین حقی قدس سرہ کا بیان
کتب مبوبہ مین لکھا ہی کہ آپ نون واسطہ مین
سے بتوسط والی مین بیعت فضہ دلی مین تفویض کیے
علم فضل و کمالات ظاہری مین تا
کمال اور کمالات باطنی مین تا
اوج حضور و جمعیت

[illegible] کے کمال [illegible] صلی اللہ علیہ وسلم کے عالم [illegible]

امیر الامرا ایکا آصفجاہ بہادر کو ملامت سے بھیجا کہ اس طیش و غضب میں غلطاں ہو کر نادر شاہ کو عرضی
کی اور لکھا کہ دو کروڑ روپے پر آپ ہر گز صلح نہ کریں اس سلطنت میں دو سپہ ہے اب ذرا جوانمردی کریں تو بہت
فایدہ کا نادر شاہ خوش ہوا اور آصفجاہ بہادر کو ملا کر محمد شاہ کو بار دیگر واسطے ملاقات کے طلب کیا آصفجاہ بہادر اگرچہ
عذر و زبان لائے لیکن فایدہ نہ کیا پس آصفجاہ بہادر عرضی حکم شاہی کی موافق لشکر حضور میں بھیجی بادشاہ
نے چار بار دیگر تخت روان پر سوار ہو کر عازم نادر شاہ کے لشکر کا ہوا اور جب سواری وہاں پہنچی بادشاہ
نے محمد شاہ کو علحدہ خیمہ میں اوترا کر اپنے کہلا بھیجا کہ اسباب کل معہ مستورات حرم سرا اور متعلقین اور فوج سکندر
نزدیک کے ارام سے اجمیر میں اور عام لشکر جہاں چاہیے وہاں شہر شاہجہان آباد کو چلا جاوے بعد اسکے
برہان الملک کو طرف سے شاہ دہلی کے اور طہماسپ کو طرف سے تہمد محمد شاہ کا نام سے لطف اللہ خان صادق کے جواب
شاہجہان آباد کا تہا دیگر واسطے لانے مفاتیح قلعہ اور خزاین کے روانہ کیا اور مقام کیا کہ آپ بھی محمد شاہ کو ساتھ لیکر
ارادہ شہر کو رکا کیا بعد ذالقعدہ ہونے کے آٹھویں تاریخ دیکھنے کی تھی تیسرے دن کہ اتفاقاً تحویل آفتاب کی بھی
برج حمل میں اس سال آیندہ تھی کوچ دہلی میں ہوئیں نہیں خطبہ عید اضحی کا نام سے نادر شاہ کے بمنبر
جامع مسجد اور عیدگاہ وغیرہ کے پڑھا گیا پس کل سہ تاریخ قضاے کردکار وقت عصر کے جو لوٹی خبر فوت ہونے بادشاہ
کی اشتہار پای فوج فوج احمقان کم فرصت نسیم تلوارین لیکر ازدہام کیا اور ہر گلی کوچہ اور راستہ
اور بازار میں قتل و تاراج کرنا قرار لیا شوخا اختیار کیا تمام شب یہی حال ہا تا صبح قتل عام باقی
ماندے کیے باوجودیکہ کرنال کی لڑائی میں تین سو آدمی سے زیادہ کشتہ ہوئے تھے اور ستر زخمی
علی الصباح نادر شاہ نے خبر پا کر طیش میں آیا اور فرمان قتل عام کا دیا پس خونریزی شروع ہوئے

سلاطین سید کے
بادشاہ مرید ہوا وہاں سے
بہلا دفعہ
بادشاہ
اجمیر

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیانمیں

لیکن کہاں ہو سکتا ہی خاوند بگڑا بھلا معلوم ہوتا ہی نفاست کو کام نفرا کر اپنے تئین حضور مین پہنچانا واضح
ہو کہ نادرشاہ والی ایران کو یہ منظور تہا کہ اپنے تئین بنا جہان اباد تک صحیح سالم پہنچا کے بعد تغافل بادشاہ اور امیر الامرا کو
کہ وہ اس حد کوئی بہی چلے کرے کوئی نہین پوچہتا تہا کوئی آوے نا جاوے یہ خبر بادشاہ کو ہوتی ہی امیر الامرا کو
سبب درست ثابت ظہور مین آیا تفصیل اسکی یہ ہی کہ جب تسلیہ افاغنہ کی نادرشاہ کو مدنظر ہوئی قندہار پر فوج کشی کا
حکم کیا اس ضمن مین بہت سے خطوط مودت آمود محمد شاہ کو لکہے اور جوابات انکے یہان درست نہ پہنچے بلکہ ایسا ہوا کہ بعض
اوقات جو ایلچی لکہنے مین اور ایلچی مکہ رخصت کرنے مین دو برس سے زیادہ گذری بلکہ علاوہ یہ کہ بالفعل ایران کے لوگون کے
جو پیام زبانی لاتے تہے اور وہ لوگ جو احوال کابل اور قندہار کا مشاہدہ کرکے آتے تہے مجلسین علیمرد ان اخبار کی جو راست
استہزا ہوتا تہا اخبار کو انکی فریب اعتماد الدولہ اور آصفجاہ بہادر کا سمجہتے تہے یہانتک کہ شاہ موصوف نے قندہار
کو خراب کرکے کابل پر آیا اور وہان سے ایک شخص کو بطریق سفارت وس سوار دیگر روانہ کیا جب سفیر مذکور
جلال آباد پر آیا وہان سے لوگون نے ہجوم کرکے اسکو مار لیا ایک آدمی اسکا بڑی دقت سے بہاگ کر پشاور مین
شاہ موصوف تک پہنچا اور صورت واقعہ کی بیان کی سنتے ہی نادرشاہ غصے مین آیا اور ہندوستان کے
سیدہے وہان سے افاغنون کی فارغ ہو کر جلال آباد پر آیا اور حکم قتل عام کا دیا پس جنکی تقدیر
آہی تہی مارے گئے اور جنکی حیات باقی تہی وے بچ رہے بعد اسکے ماہر خان جو حاکم
صوبہ کابل تہا اسنے خیبر کے درہ مین ایک جا مستقیم بہم پہنچا کر لڑائی محاربہ کا کیا تہا نادرشاہ نے
اسکو زندہ پکڑ لیا اور وہان سے پشاور پر پہنچے ہوتا ہوا تٹ دریا سے لڑکے سے اوترکر داخل پنجاب مین
ہوا اور وہان بہی خوب زدوکوب کرکے منزل بمنزل آہستہ آہستہ دو مہینے کے عرصہ مین موضع

لہوارہ پہنچا

سلاطین سید

سادات

شیخ بہاؤالدین شیخ فرماں صدرالدین شیخ

کہ ایکا انتقال ہوا پدر کہا ہی مین زیارت

لہوارہ کی شاہ وہ سنا رہا ہی مین زیارت

کہ زکہا ہوا تہا اور وہ لوگ اس کجا وہ

اوسکو پدر کہا اور جو قبر شیخ تہا اسکی

ملا تہا پہا تا اور وہ نشین کی جو کہ جا

جو قبر مجاور اور جو قبر ایک زادہ کو عطا فرما

کہ وہ شیخ بہاؤالدین شیخ صدرالدین شیخ

اور خلیفہ شیخ بہاؤالدین عبدالحق

کہ ایکا ایسا ہی کرنا مقرر کیا

اسوقت ایکی اولاد مین

سلطان محمد تغلق

ایکا ایسا ہی کرنا مقرر کیا

دوارہ ملتان

لہوارہ ملتان

پہلا وقفہ

سلاطین بہمنیہ کے بیان میں

دستور آصفی پس لشکر ستمگر ایکہ پیش ازیں اظہار کیا بکہ نباہیں کلمات رکیک حضین بکہ بہولے کہ نظام الملک بہادر
کو یہ بات نہایت ناگوار ہوئی اور حکم ہوا کہ بندوبست مہمات کیا جاوے اور ہر موقوف کر کے مستعدی رکن دولت سے ہوئے امرا حضور کے
آرزو کی پر نظام الملک بہادر کی مطلع ہو کر خاص شفقت بادشاہی کمال اضطراب سے مبارز خان ناظم بیجاپور کو بھیجا ہے
کہ اگر تم سے ہو سکے تو موجبات نظام الملک بہادر کے کوشش ہے۔ ایکے حین پر نظام الملک بہادر فتنہ انگیزی
سے ایکی واقف ہو کر بہانہ سے مناسب وقت آب و ہوا سے بیجاپور آیا اور مراد یاب کی رخصت لی اور سیدھا کیا بیجاپور
ہجری سنہ بیسوین ربیع الاول کو روانہ اسطرف ہوئے اور نہوڑی اور جاکر اور دھارواڑ کی راہ لی اور جلد آئے تین
وہاں پہنچا یا مبارز خان صوبہ دار حیدرآباد سے استقبال کیا دھوم فتح و ظفر کے سامان جنگ کا کر کے آئے تھے رزم سے
صف آرا ہوا نظام الملک بہادر بھی سامان حرب و ضرب سے مقابل آئے ہوئے بودجنگ صعب کے مبارز خان نے فرزند و
اور رفیقوں سمیت راہی عدم کا ہوا نظام الملک بہادر نے فتحی اور اسکے تابعہ بندوبست کیا اور تمام اسباب اور مال
ضبطے کا حضور میں روانہ کر کے آپ فارغ البال تمام صوبوں پر دکن کے مستقل ہوئے اور نیلا جی کنہا جی سردار ان مرہٹہ
کو اشارہ کیا انہوں نے حسب الاشعار نظام الملک بہادر کے شرکت سے حامد خان بہادر کی کہ شکوہ سنج جاگیر دار احضور
بیدخل محض کر کے نقارہ بس الملک الیوم کا بجانا اختیار کیا جب خبر ناگہان بردار سردار ان مرہٹہ کی اور
اطراف ملک دکن کی بادشاہ کو پہنچی چاہا کہ قطب الملک کو قید سے رہا کر کے بنیہ پر اس قوم کی آمادہ کرے
اور قطب الملک نے بھی اس امر کو قبول کیا تھا لیکن مخالفین نے قطب الملک سے جو یہ بات سنی
فوراً اسکو مسموم کیا بعد انتقال قطب الملک سے مبارز الملک سربلند خان اور نجم الدین علیخان
برادر عبد اللہ خان کو قید سے نکال کے اس مہم پر مامور فرمایا دے دو تو امیر دہان جاگیر کی الترک

سلاطین بعد کے

سلاطین

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے

سیاحین

اسد الله خان مع دو فیل و اراد اورا در مراجعت بکرت بارہ ہزار سوار و دو ہزار پیادہ بسرکردگی
مرتضیٰ ارادت اراد آنجا بخوب بکرت پیشکار خانہ زاد طواف مقبرہ بکرت و اضح ہو کہ او در بکرت
محمد شاہ منزل بمنزل کوچ بکوچ پیشتر از دو روز بکرت رسیدہ بود کہ راجی تہا کہ منزل حسین پور بقاعدہ قدیم
ترتیب افواج طرفین کی اور بگ جانبازی بہا آن جانبین کا نام و نشان مکتب مقصد سے ظاہر بالحاصل جو دو بین
تاریخ ۱۲ محرم کی ۱۱۳۳ کارہ سنہ تیس و الف ہجری بین علی الصباح ہنگام الجراحت غیرین الجیش اور اوازہ زبل ہر سہ از
کی عسکر بین سے بلند ہوی محمد شاہ بادشاہ خواصی کی عمارہ بین باقی پر سوار ہو کر فرمایا سر بن چند
کا کہ دیوان ابرالامرا کا تھا اور بعد مارے جانے ابرالامرا کے وہ بہسر ہوا تھا اور اول شغب سے کہ
عبداللہ خان سرکردہ سید ابرالامرا کی مطیع ہوا تھا بین سے اسکی جدا کر کے باقی کے باون بین
والبھی کہتے بین دو در وزرا بانت بنگامہ کارزار گرم رہا آخر کار عبداللہ خان جانبین سوار بے
ڈھال تلوار لیکر اس خیال سے کہ اگر زندہ یونہی ہمراہ لیوں گا شرط رفاقت کی کہ لا نہیں اور کہوں ہے
ارادہ کر جانبازان کی بین بیچ آیا اس مرتبہ بخت اور دولت یار نہ تھا قدیر پدر عکسی کی بیچ خود
آیا بکہ کمان سے کت ہو کر ایسے ایسے رودار دن نے فرار اختیار کیا اول کے سیف الدین عثمان
یہ اس بنگ کو لاکر اپنی قطب الملک ہے۔ حال دیکھکر بنگی تقدیر سے حیران ہوا اور لا علاج مارے
غیرت کیکہ وہ جوان محض تن تنہا میدان بین کہڑا رہ گیا اگر چہ برچھے سے بانگ غوغ اس
تہا تو بھی زخم ہر بر کہ پیشانی پر اور شمشیر کہ بانوں پر بہت نے اسیر پنجہ تقدیر کا ہوا اور بخم الدین علی
بی سرا رکھنوں بین چوراہ و جراحت ہزیمت کہ ہوئی ان کہ بہ نوز شب حال بڑا در از رکھتا ہوا حیدر

کریکی اور منصب آتہہ ہزاری اور خطاب امیر الامرائی کا حاصل کیا علی ہذا ہر ایک شخص موافق حسن خدمت
اور سعی بمورد عنایات بادشاہی کا ہوا سید عبد اللہ خان چالیس کوس پر شاہجہان آباد سے تہا کہ یہ خبر پہنچی اور حشم جہا
بین کو اسکی تیرہ اور تار اور زندگی کو ناگوار کیا لیکن سوا صبر کے چارہ نہ دیکہا اسیطرح سے باول پر غم اور دیدۂ
پر نم مصلحت توقف مین لاکر اگرے کی طرف متوجہ ہوا بعد سی یوم دہلی مین شہزادہ جہان بانو بیگم کو ہمراہ
ذیحجہ سنہ ۱۱ گیارہ سی بچیس سلطان محمد ابراہیم خلف رفیع القدر نیرہ بہادر شاہ کو غسل دیکر ابو الفتح ظہیر الدین
یہ لقب کرکے تخت سلطنت پر بٹہا یا اور سی روپے دیکر رسالہ کی نگہداشت کا حکم دیا اور قدیم سوار جو
سابق سی روپے پاتے تہے انکو بہی تین روپے اضافہ سے سرفراز فرمایا جو فوجی نگہداشت مین
مغالبہ زیادہ تہا تحقیق نجابت اور رزالت کی علمین نہین آتی تہی جو کہوڑا لیآتا تہا تو کرہوتا تہا یہ
جہت پیش نود ہزار سوار ملازم سرکار قطب الملک ہوئے اور روپیہ بہی تخمینا قریب کروڑ دیکر چھڑایا غازی الدین
بخشی اول نجم الدین خان بخشی دوم صلابتخان بخشی سیوم بہگوان بخشی چہارم قرار پائے علی ہذا اور امور
اور مرتب ہر ایک کو موافق اسکے حوصلہ کے ملے پس ستردہم ذیحجہ سنہ مذکور کو قطب الملک سلطان ابراہیم کو
تجمل بادشاہانہ سے جو اس عجلت مین میسر آیا ہمراہ لیکر واسطے مقابلہ اور مقاتلہ محمد شاہ بیکنا شاہجہان
آباد سے نکلا طرف عیدگاہ کے نزول کیا وہان بہی کچہ لوگ آکر ملے پہر ہر منزل پر حوق حوق قوج جاتا تہا
یکسیدون کی اور ذی الوس شیبان اور معتبر زمیندار ملحق لشکر کے ہوتے تہے اور محمد شاہ کہ اکبر آباد سے
متوجہ دار الخلافت کا تہا قطب الملک نے فرمایا اب سے ارادہ کیا تا انشاء اللہ تعالی راہ مقابلہ سے کرین
موضع بہول پر قطب الملک پہنچا سیف الدین علیخان اور شہامت خان اور سید محمد خان پسر

پہلا وقفہ

سلاطین کے بیان

دانت مین پکڑی ہی حرف خان پیادہ ماتہہ
یکہ ڈالدیا استغفار کیا نقش ہی روپیہ ماتہہ ہوا
کہ ایک شخص آیا اور اسکو کہا کہ اسکی تنخواہ
کا کاغذ کم ہو گیا ہی ایک روپیہ دیا اور فرمایا
کہ اسکا حلوا آوہ کیا اور اسکا کاغذ بن آیا
اوسکی کہوپڑی ایک حلوا آیا مراد حاصل ہوئی
دوسری بار اور ایک شخص آیا اور کہا
اپنی طلب کی آگہ نا صحیح حلوا نہین
کاغذ اوسکا حلوا آیا خاکہ حلوا نہین
سلطان قطب الدین
بادشاہ دہلی
کیا بادشاہ

نوازد خان پسر سعد خان کہ عمر زادہ امیر الامرا کا اسوقت بیادہ ساتھ تھا بالکی سے کہار خنجر سے
قاتل کو سزا دیکر روانہ دادی عدم کا کیا اور ایک قتل جو ہمراہ اسکے تھا اسے بیچ سے نوازد خان کو مار ڈالا
میرعرض بیگی اسکو بھی مقتول جانا مگر عنایت الٰہی سے ہم کر کے سلامت رہا امیر الامرا نور الدین خان کا کامل کر دیوے دیا
کہ لے آئے اس کہ میں ایک ملا ظلم ہوا کہ مساز الدکھا ہا کی مقاد اور خاکر وجب میں عنایت کا دریلے آئے جو قاعدہ
کے تھی خواجہ ین ایک مفصل چیرتے ہوئے آئے خانہ تک بادشاہ کے پہنچے کہ نتیجہ کیا ہوا ہاں سے عنایت کو بلا کر ہاتھی
سکہ جو دیوان امیر الامرا کا تھا کہ کہ اندر کہ لیے تھے ہاتھوں سے پاسبانوں کے دیدی
پر ہے بیٹھے ہوئے قدر از بھی برق انداز ان کے ہمراہ تھے عنایت نام خنجر زد جس عنایت کا سوف خنجر
ہے حاضر کی کہا تھا غیر قتل ما کی جو سنی اور اسکا ہاتھ یک ہاتھی سوار ہوا اور بغیر فرد جرم ہی در ہاں
دغیرہ کے بلا مامل دا سے ہاتھی پر بادشاہ کے دوڑا لیجا سی طرح میں دو تین ہزار سوار کہ نقارے کے ساتھ نہ رہتے تھے
لشکر بادشاہ دان پر ٹوٹ آپڑا ہاتھی سے اتار کر ٹکڑے ٹکڑے کر ڈالا اور ہاتھی سے ہاتھوں ہاتھ لیجا
جیتے جیتے غریب خان کو اول دو خم کاری تیر کے آئے بعد ایک کولی بندوق کی ہاتھ سے جنبش کے
جو خواجہ میں جعفر علیخان کی تھا لکی پسکا م اسکا نام ہوا اس ہنگامہ میں تارا جیوان پہلے
غریب کو امیر الامرا کے اک لکاوی اور جو خانہ زاد تھا اسکا کہ ایک کہ دیا یہی زیادہ بلائے نہ ہوا
لوٹ لیکے آسمین سے جو رہ کیا تھا بعد رفع عذر کے ضبط بادشاہی میں آیا محمد امین خان کو اصل اور
اضافہ ملکر آنہ ہزاری منصب اور الہ ہزار سوار دو اسپہ بادشاہی سے عطا فرمایئے اور ایک کرور دام
لاک دام نقد انعام ملا اور منصب وزارت کی سپرد ایک موی اور صمصام الدولہ خدمت

سلاطین ہند کے
بیانمین

سات آٹھ ہزار سوار سے ملحق نظام الملک بہادر کے ہوئے واضح ہو کہ ان روز بادشاہ اور امیر الامرا حسین علیخان
اور قطب الملک عبد اللہ خان اکبر آباد میں تھے جب خبر یہ بیخانے عالم علیخان کی پہنچی بہت کنکاش کر کے حسین علیخان
اور جہاں پناہ پچاس ہزار سوار قدیم و جدید اور بہت سے توپ جہان آشوب اور کئی تفنگچیان قدر انداز
لیکر واسطے دافعت نظام الملک بہادر کے دلیقعدہ کے مہینے میں ۱۱۳۵ھ کیا ہے تین کوچ کیے منزل بمنزل روانہ
ہوئے اور قطب الملک نائب پادشاہ کے ہو کر ارادہ شاہجہان آباد کا کیا حسین علیخان کی پہنچی
تھی اشتہار راہ چہارشنبہ کے دن چھٹی تاریخ ذیحجہ کی ۱۱۳۲ھ کیا ہے تین میں بموافق ۲ سنہ جلوس محمد شاہ
کے پہنچی تین کوس پر فتح پور کے سوکر شاہی ہوا ہے اور مصروف تھا کہ خبر میں پہنچا کہ آپ عازم آگرہ کا
ہوا کہ بطرفیت ہراول کے کچھ کم و زیادہ دہیک کوس پر تھا جب دروازہ گلال باڑے کے پاس پہنچی میر حیدر خان
کاشغری قوم کا چغتا میر بخشی لشکر شیعہ بیباک اور جوان دلاور حسب اشارہ محمد امین خان کے مستعد قتل امیر کا تھا
ارادہ مصمم اور مذکور کا کر کے دور سے نمایاں ہوا اور کاغذ التماس کا جو اسمین مضمون محمد امین خان کی
شکایت کا تھا بلند کیا ہر چند کہ چوبدار مانع آئے لیکن قضا و قدر نے دلمین امیر الامرا کے ڈالا نہ قصد کو
پہنچا چاہئے حکم آگے آیا کہ دیا میر حیدر بیجر دایا کہ دوڑا اور نزدیک پالکی کے ہو کر عرضی گذرانی اور
زبانی احوال عرض کرتا ہوا چلا جو امیر الامرا متوجہ ملاحظہ عرضی کا ہوا کمال استقلال سے تین قبض
کمر سے اپنی کھینچا اور فرصت کو غنیمت جانکر اب جلکر پاس امیر کے مارا کہ طرف سے مقابل کے پار
ہو گیا پس اس ایکہی ضرب سے کام امیر کا تمام ہو گیا عبد الجلیل بالکرامی نے مرثیہ تعزیت مین اسکے
لکھا ہے مصرعہ اخیر اسکا مشتمل بادہ کو تاریخ کیے ہے قتل حسین کرد یزید پلید

سلاطین ہند

سلاطین ہند کے

فرمایا اور حاجی

بہادر

بہادر

بہادر

اس امر سے باب جگہ دیکھ کر عبور کیا پس عالم علیخان نے یہ خبر سنی اور دو تین کوچ زود و خور دے کر
ہوالقصہ پانچویں شوال کو عالم علیخان میر رفقا آپ یعنی متہوران اور رفقا نجیبان اور امین خان اور حسن خان اور
داؤد خان اور شمشیر خان اور محمد اشرف خان بخشی اور دفد و سنجان و یوان اور مہینہ خان اور
علی خان اور خواجہ اسد میر سامان دکن اور ہر دو پسر کہ ارادہ بے جدال فتال کے سوار ہوا اور
غیاث الدین خان کو خوش بن دلیف اپنا کیا نظام الملک بہادر نے بھی موافق رسمونی بخت بکہ مرحمت شاہانہ کرد
عازی الدین خان آدمی شرزہ کو ساتھ رکھ کر اول کہا اور عبدالرحیم خان اور بہادر خان اور سعد الدین خان اور
دار الخان اور کاشانی خان اور غیاث خان اور قادر داد خان اور قتحاص خان اور دلیر خان اور روح اللہ خان اور
اور راجی خان اور دیگر بہادر و صفدر اور دیگر پر شور کہ آپ موجود تھا کہ ذوالفقار خان بہادر اور
تہانوں اور مرشوں کہ سابقہ بعض بیدار دل سے بگناہ پیوستہ فرمایا عالم علیخان جو ان مورد شدہ ناچیز کہ کانہا
باوجود یکہ احوال دلاوری علیخان کی زبانی کا معلوم تھا تو بھی شیاری اور غرور دلیری سے آنکہ کہ شک پاس کہ
موصوف کم از ایں باوجود یکہ تاج اسکام رضوں سے چور تھا لیکن وہ بدم قدم کہ ہی رکھتا تھا کہ ہیں خیر
سے اختصاص خان کی ہانہا اسکا کوشت جاتا رہا اور بہادر خان نے نظام الملک بہادر کہ یورش کی پس عالم علیخان
ساتھ بہ کمال دلاوری و شجاعت کہ سر غرور و انہ میدان عدم کا ہوا سامان اسکا بعد قتل اسکے بدر سے
تاراجیں کہ جو کچھ بچہ رہا داخل سرکار نظام الملک بہادر ہوا سنتے ہے اس ضمن وحشت انزا کہ جو حال قتل علیخان
اور امیر الامرا کو ہوا بیان سے خارج ہے حصہ صاحب الامر الا ذینہ پہنچا تا سوں کا کہ دکن ہیں پہنچے
بہت تہا ہمچی عرصہ میں ہرادر پسر کہ میانہ خان صوبہ داؤ جدا بلا کا اور دلاور خان ہمراہ میانہ خان

بجرین سنہ سیع سے کو چکر یکے متوجہ وسعت اباد دکن کے ہوئے آخر ماہ اللہ یہ خبر امیر الامرا کو پہنچی اور تمام
لشکر بادشاہی میں مشہور ہوئی امیر الامرا نے دلاور علیخان بخشی کو اور راجہ بہیم اور اجہ کچک سنگھ کو کہ
وہ ضلعدار اسطرف کے تھے واسطے تعاقب کے لکھا نظام الملک بہادر کہ اقبال انکا یاور تہا زبدۃ الاترین قلعہ
اسیر و قلعہ برہانپور خود بخود بے وقت ہاتھ آئے اور انور خان صوبہ دار برہانپور اور عوضخان صوبہ دار برار اور
برہنا سردار مرہٹہ اور بہت سے امیر آور تہانہ وغیرہ شریک حال ایکے ہوئے جب لشکر دلاور خان کا کوچ بکوچ شعاب طے کرتا
تہا جو وقت کہ وہ چودہ کوس پر برہانپور کے پہنچا نظام الملک بہادر نے جو یہ خبر سنی اپنے پاس سے دارو نکو واسطے
روکنے اسکے روانہ کیا اور واسطے کمک انکی ایک جماعت سپاہ پرانی کی دلاور علیخان کہ بس دلیر اور شجیع تہا دولت
محمد خان امیر سیم سنگھ اور کچک سنگھ کو ساتھ لیکر گیارہ ہزار سوار سے مستعد کے مانند
میدان کارزار میں آیا اور غیاث خان سردار فوج نظام الملک بہادر سے مقابلہ ہوا جب نصیبہ
سادات کارگر نہ ہوا تہا دلاور علیخان اور دونو جانثار تیر تقدیر کا ہوئے اور ایک کو
سر دہار دن سے نظام الملک بہادر کے آفت جانی نہ پہنچی بس آواز شادیانون کی شکست سے نظام الملک
بہادر کے گوش ہوئی سنتے ہی اس خبر کے بادشاہ اور محمد امین خان اور امرا باطن میں
خوش ہوئے اور دلیر سیدون کے نہایت بیحد کذرا بعد اسکے بائیسوین رمضان کو جمعہ کے دن
عالم علیخان پہنچا امیر الامرا کا بیس ہزار سوار سے واسطے مقابلہ کے کنتل فرد اپور پر آکر خیمہ کیا اور نظام
الملک بہادر نے اسپنے زیادہ تر لوز ناموسون کو اپنے قلعہ اسیر میں بہیجکر طرف سے برہانپور کے متوجہ جنگ کے ہوئے
اور دریا پر پوہنا سے کہ بسبب ایام بارش کے پور تہا اسکے خبردار ہونے عالم علیخان کے

نہاں یکے اس قلعہ کو تسخیر کیا باوجود اس ضعف بدن کے تقصیر کسی جان نہیں کی پس لظام الملک اسد درستی ہیں
پر رشکانہ تر کے اختیار نمودند صورتہا الوالعزم مرحمت خان کو مرحمت کیا سو اللہ نے نظم و نسق ملک کا اچھی وضع
سے عمل میں لایا اور کئی سو مضمون پر چندری کی مسکن داد و تحسین دیکھا تھا عجیب کیا پس حقیقت احتیاج
جب عبداللہ خان کو پہنچی ناخوش معلوم ہوئی اس لئے کہ ان دنوں شاہ زادہ جہانگیر کے ترک نظام الملک اور
مرحمت خان کے صحبت ہوئی تھی اور وجہ اس کی سپاہ کی شہرہ پر ان کی کچھ اشارہ عتماد دولہ بہادر کا تھا
کہ جس سے بادشاہ کبھی کبھی تو کی رہا ہیں ماتمن کرتے تھے اس عرصہ میں حسین علیخان نے نظام الملک بہادر کو لکھا
اس مضمون کا لکھا کہ ہم آپ کے دوست ہیں دکن صوبوں بندوبست دار سے کر صوبہ پاوہ میں بیس و چار صوبوں سے
اکبرآباد الہ آباد ملتان برابر جو سند کے تمہارے لئے مقرر کریں مزاج نظام الملک بہادر کا لبیک کہنے اور آپ کے
لکھنے پر تھا جواب لکھا کہ ہم آپ کو جو لکھا تھا کی کیا لکھا تھی کہ بیعت بھی نامہ میں شریک کیا ہے من ہو فانیم
یوفا بعہدہ سن چون شانیم شناسا منحرم قسم: امیرالامرا و قطب الملک یا جو ابکو نامہ یکے دیکھکر
وکیل کو نظام الملک بہادر کے خلوت میں بلایا اور کلمات ناملائم زبان پر لائے جب نظام الملک
بہادر کو یہ خبر پہنچی اور تحریک بوشیدہ دباد شاہی کی پہنچی وطن آصفیہ محمد امین خان کی تنبیہ کے لئے
سادات اور رستم جنداوجیت سنگھ کہ کارکن انکے تھے دکن کو روانہ کیا سو موافق صلاح وقیقان جانبا
اور یہاں صاحب رازیکے توکلت علی اللہ کہکر جنڈ الڑا ایکا بلند کیا اور دو کلمہ موافق عزم مکمل
یکے طرف پدر الامرا ایکے روانہ کیا اور آپ سمت مرحمت خان اور عبدالرحیم خان اور عاقلخان اور امور
ہوا خواہان قدیم اور جدید یکبارہ ہزار سوار پیادے وسط جمادی الثانی سنہ ۱۱۲۴ یکہزار و سی چار ہجری میں

پہلا فقرہ
سلاطین سید کے
بیانمیں

پڑھا نہیں گیا

کار نظام الملک بہادر بسبب یہ تھی کہ مظفر و منصور اور امیر الامرا اور قطب الملک مغلوب اور مجبور ہو کے بتفصیل
اس اجمال کی یہ ہے کہ نظام الملک بہادر فتح جنگ جب میں قلیچ خان بہادر کو وقتیں رفیع الدرجات کے صوبہ داری
مالوے کی عنایت ہوئی تھی باوجودیکہ اسوقت نظام الملک بہادر کو نظر کرتے اوضاع اور اطوار زمانہ
سے یہ بات مستحسن نہ تھی لیکن انکار بھی نہ مناسب تھا اس لئے حسب الارشاد بادشاہ کے اس نواح کو کہ خس و خاشاک سے
فتنہ و فساد کے بھری تھی پاک کرنے طرح اقامت کی ڈالی تھی اور قبل اسکے وقتیں فرخ سیر کے مراجعت حسین
علیخان کی جو فوج کے دکن سے ہوئی تھی مرحمت خان قلعہ دار تاندور کا واسطے ملاقات کے نہیں آیا تھا یہ خلل
دلمیں اسکے تھا اسواسطے چاہا کہ انتقام اسکا کرون قلعہ مذکور کو تغیر اور خواجہ قلیچ خان تورانی کو اسکے
کام پر مقرر کرکے روانہ کیا مرحمت خان نے انقلاب سلطنت اور گردش زمانہ کی دیکھکر سوچے ہیں قلعہ کے در بند کی خواجہ
قلیچ خان نے واسطے اطلاع کے عرضیں بکمال عجز و انکسار کے لکھکر روانہ کیا امیر الامرا نے اس عرضی کو دیکھتے ہی وکیل کو
مرحمت خانکے چشم نمائی کیا اور نظام الملک بہادر کو یہ لکھا کہ سرکار سے قلعہ تاندور کا خواجہ قلیچ خان کو عنایت ہوا ہے اور مرحمت
خان کو خالی کرنیمیں اسکے تامل ہی نہیں اسلئے اگر ارادہ کریں اور بیعقد انفصال پاوے تو بہت مناسب ہے نظام الملک بہادر نے مرحمت
خان کی فہمائش کی اور قلعہ مذکور قبضہ میں خواجہ قلیچ خان کے آیا لیکن مرحمت خان کو یہ ناخوشی امیر الامرا کے بہ حضور حاضر
ہونیکا تھا اور نظام الملک بہادر کو بنجابت فرزندی اور دلاوری اور ہوشیاری سے خان مذکور کی وقعت کمال تھی
بلاکر اعزاز و اکرام سے نزدیک اپنے رکھا بعد اسکے اور ایک فرمان نام سے نظام الملک بہادر کے مقدمہ میں سرکرنے
قلعہ راگھوڑہ متعلقہ صوبہ مالوے کے جو قبضہ میں چندرسال فساد پیشہ زمیندار کے تھا صادر ہوا نظام
الملک بہادر نے مرحمت خان کو کہ فوج کا کرکے روانہ کیا مرحمت خان نے جاکر سانہ تردد

بن علمگیر پادشاہ بن تاریخ ولادت کی ۱۱۱۱ سنہ کا بارہ سی القعدہ بجریہ مین ہفتہ کے دن صبح سے بعد کذرنے چار گھڑی
کنجی کے پہنچے زمانہ سعود اور طالع مسعود کے سر آراد آیندگا ہوا و بقیہ انبا و الفتح نام الدین محمد شاہ کا یا اس الدولہ
قرار پاکا کہ زمانہ ابتد آ سال سلطنت کا عمل سے فرخ سیر کے لکھے جاوے سات آتھ مہینے کہ اسین سلطنت و فتح الدولہ
اور فتح الدولہ کی اور خطاب کی بھی بعتبار کرین اور دلی اور بہادر ذوالفقار خان کو بخشی گری پر مامور کیا
پیشکار کیے جیو سن ندا افتخار کے حسین علیخان اور عبد اللہ خانکے نصف شہود پر بلوہ کرہوا تھا صیاد کرات
ہاتھی سے فاہر ہوے اس عہد مین دارا و جوا سنہ ۱۱۱۱ فیلبان در آدمی خاص جلو اور سوار کے اور ہا و حبشی اور
رکابدار فراش و غیرہ نوکرون سے عبد اللہ خان کے ہر کام پا دشاہ کے مستعد ہوے اور انا لبقی
پادشاہ کی اور تمام مہمات حضوری اور اختیار دیوان عام خاص کا سید دن سے ہمت خان کے سپرد
کیا اور فیصلہ کرنا محمد شاہ پر اور وہی ہر شیاری کے کوئی کام بغیر رضامندی پادشاہ کے نہ تالیق کے علمین
اور ہمیشہ سات سلکرا رہا کے اس سے پیش آیا و تیرہ اپنا کیا تھا اور مقدم لوگ سید دن کے
ہمیشہ آپاس مین رہتے تھے کہ ہو ہمیشہ درپے کو انہین کوس دو کوس واسطے سیر اور
شکار اور باغ کے لیجاتے اور بہرا پنے بہرا لاکر داخل دولتخانہ کرتے اور حل و عقد سے معلقا
اور امور اے مالی اور ملکی کے اور غیبہ سے مستوفیون کی ادغل و نصب سے عال کے بادشاہ مطلق العنان
ہے اور قطب الملک امیر الامرا مختار جو چاہتے کرتے پس کچھ کم دو برس کے عرصہ مین
جیسا ستارہ سادت کے اقبال کا اوج سے طرف حضیض ادبار کے میل کیا و بیان نظام الملک
بہادر اور امیر الامرا اور قطب الملک کے کہ بسبب نا موافقت آپسی انجام ::::

سلاطین ہند کے
بیانین

رفیع الدولہ کا بیان رفیع الدولہ بن رفیع المقدر اور رفیع الدرجات کو بعد انتقال کے

بھائی کے عبد احد خان اور حسین علیخان نے کہ یہی دونوں دار المہام سلطنت کے تھے بادشاہ کیا امور ات
مالی اور ملکی میں معروف ہوئے انہیں دنوں میں کہ رفیع الدولہ کو اسی غیر مترقبہ حاصل ہوئی سنکر خام طمعی سے
یکبارگی جوتا پیٹا محمد اکبر بن عالمگیر کہ قلعہ اکبر آباد میں متعید تھا اپنی جانشینی سلطنت پر جلوس کرکے رفیع الدولہ
خروج کیا امیر الامرا اور قطب الملک رفیع الدولہ کو ہمراہ لیکر وہاں آیے اور ساتویں رمضان سنہ الہ میں سے کرار
کرکے از سر نو قید کیے پس اس عرصہ قلیل میں مرض اسہال کا عاید حال رفیع الدولہ کا ہوا ہر چند کہ بسیار
نے بیچ مداوا اسکے کوشش بسیغ کی لیکن اجل مسمی پہنچی تھی فائدہ نہوا آخر الامر بیماری یہانتک شتداد پہنچی کہ آثار
رویہ ظاہر ہوئے اسدم قطب الملک اور امیر الامر احیات سے مایوس ہوکر آخر شوال میں نجم الدولہ بہادر
کو اپنے واسطے لائے روشن اختر خلف نجستہ اختر جہان پسر بہادر شاہ کہ عمر اسکی انتہار پر تھی اور عہد سے
معز الدین کے بمعہ والدہ اپنی قلعہ سلیم گڈھ میں اوقات بسر کرتا تھا روانہ کیا واضح ہو کہ قبل پہنچنے روشن
اختر کے دار الخلافہ اکبر آباد کو بلکہ آگرے سے بچلیے بہادر شاہ کے رفیع الدولہ نے از ایام سلطنت اسکے موقوف ایام
رفیع الدرجاتی ہونے تھے کہ بنا بیکہ اجل موعود کا ہو پس اسے تک شاہزادہ مذکور کے مرنا رفیع الدولہ کا انہیں دنوں میں
تک مخفی رہا اور جب شاہزادہ موعود دار السلطنت کو پہنچا خبر اسکو متوفی مذکور کے ہونکا لکر جواریں خواجہ قطب الدین کے نزدیک
مدفون کیا جانا چاہیے کہ وقت انتقال سے محی الدین محمد اورنگزیب عالمگیر کے سریر حکومت روشن اختر محمد
شاہ بن نجستہ اختر ان بہادر شاہ تک ایام سلطنت جملہ حکام مذکور الصدر کے تیرا دن کم تیرا برس ہیں

روشن اختر محمد شاہ کا بیان روشن اختر خلف صدق نجستہ اختر ولد بہادر شاہ

جلوس شاہی

فاتحی نظر کہلاتا ہے اور اور دفاتر شاہی میں اور

سلاطین ہند

ساتھین

کنیجے کے ہاتھ دیوں ہی اس بجار کے ضرب سے خوب نرم ہوجاتے عوض دادہ ہوجاتے جہانگیری
حسن فاکاہی کہ کوہ سدات نخشہ سر کی پہلے سال میں ۱۰ کوس زیادہ ہی ربیع الدرجات کا بیان
ابوالبرکات شمس الدین محمد رفیع الدرجات جو تیار شد رفیع القدر خلیفہ بہادر شاہ کا کہ وہ جدید سے عزیز فرمن شہزادہ
محبوس کا تباہ دہ دربس کی عمر میں فرصت نے جو کی یاد دی کی مدت قلیل پر فرج پہر کے کر شہزادہ میں تخت نشین
ہنگامہ شورش کار پایا تھا جلد سادات نے اپنے ہنگامہ کر کے جلوس اور دوسرے تیسرے ربیع الثانی
موتمد کا کلیمن ہے اکثر تین تاریخ ربیع الثانی کی روز چہارشنبہ ۱۱۲۴ھ کی بارہ سو چوبیس ہجری میں
تخت شاہی پر جلوہ افروز ہوا اور آپس میں قطب الملک کا معزز خطاب پایا اور معتمد قطب الملک کے جا بجا قلعہ میں اور طرف
الملک سے پہل ہو آپس میں قطب الملک کا معزز خطاب پایا اور معتمد قطب الملک کے جا بجا قلعہ میں اور طرف
دروازوں پر دیوان خاص عام کے مقرر ہوئے اور ادراکل سلطنت یکسو موافق مرضی سادات
کے تغیر و تبدیل ہوئے اور اضافہ ان کو کہ ہم جلیس سر کا انہا کمال ذلت اور خواری سے جدید کر کے
مال در اسباب اسکا ضبط کیا جب بیدوں کی خاطر جمع ہوئی اور انہیں سلطنت کلی حاصل ہوا خزانہ
باد شاہی سے نقد اور جواہر اور اسباب اور کہوڑے اور ہاتی جو کچھ مزاج چاہا دیے دوستوں
بہادروں نے پہلی بات یہ کی کہ قطب الملک سے کہ مزاج اسکا دارغب طرف نوال کے انہا بیضہ
پسندان جرم سرکا بادشاہی کو بھی کہ دیے حسن و جمال میں بیمثال نہیں ہے فیصلہ تصرف
میں لا العزیز اللہ جو کہ شاہزادہ موصوف تسلط کے مسلول تھا میں مبتلے کئی دن سے
میں ہفتہ یکدن الیوں رجب کو انتقال کیا مدت سلطنت اسکی نامعلوم

دلاور امیر معز یکہ غلام سادات خان جسنے فرخ سیر اور غازی الدین خان کو سنہ المنی طلب غالبجنگ سے مقابل
ہوکر مقاتلہ شروع کیا اول حملہ میں خربان فیل غازی الدین خان کا رد کردان ہوا اور ہمراہی کی بہا
کیے اور سعادت خان معہ لشکر آپ رضی ہوکر فرار اختیار کیا بازار کیرو دار کا کرم تھا کہ حسین علیخان نے عبد اللہ
خان سے کہلایا کہ اژدہام کثیر ہوا ہی قریب ہی کہ فتنہ عظیم حدوث کرے توقف بالکل مناسب نہیں جلد مقدمہ کو
ایک کیا جائے فرخ سیر نے رابد ہونے میں دیر نکی اختیار کی تبی لاچار ہوکر نجم الدین علیخان برادر قطب الملک نے
ندائیوں کو اسے قسم الغیان سے اور چیلوں کو لیکر حرم سرا میں آیا کنیزان حبشہ اور ترکیہ اور کرجیہ جو حرکہ دروازہ
پر تھیں دفع کرکے جستجو کی بعد فرخ سیر کو کمال بیچینی سے کشان کشان انبوہ زنان سے باہر لاکر اوپر تو پیہ
کے کہ اندر قلعہ کے وہ بیکس تنگ و تاریک تبی قید کیا اور فوراً رفیع الدرجات اور رفیع القدر کو جلوس دیکر
آوازہ شادیانوں کی اور صدائے حسن و امان کی گوش منتظرین معرکہ رسیدہ ہیں پہنچی پس فتنہ برخواستہ لشکر آرام پایا
تاریخ اس تخت کی ارباب دانش نے یوں کہی فاعتبروا اولی الابصار واضح ہو کہ یہ آیہ کریمہ تبی اسواسطے کہ اسمیں
حرف مذکور ہی اور یہاں مخذوف جسے ارباب سیر نے رہ کر کو مادہ تاریخ کا شمار کیا ہی جو نکہ عدد برابر تین خطا
ہی اور سبب مرنے میں فرخ سیر کے اختلاف ہی بعضے کہتے ہیں کہ چند روز کے بعد آپ ہی زندان خانہ میں سر دیوار
سے ٹکر اکر راہی عالم آخرت کا ہوا اور بعضے یوں روایت کرتے ہیں کہ تین بار اسکو زہر دیا کیا دو بار
تو اثر نکیا جب تیسرے دفعہ اثر اسکا ہوا اسے تکلیف کے حالت نزع میں کلمات درشت حق میں آن
دونوں بھائیوں کے بلکہ تا نہیں جا بادی کی بہی سنجان نامناسب زبان پر لایئے امیر الامرا اور
قطب الملک نے یہ خبر سنا حکم دیا کہ تجہیز کیجئے کر جلد اسکو فارغ کردو بیان کرتے ہیں کہ وقت تجہیز

سلاطین ہند کے

پہلا وقت

سلاطین ہند کے

پہلا وقت

فوج سے یہ پایا کہ وعدہ کر کے یا الفعل اس امر کو ٹال دے لیکن نہو سکا بلکہ کمال سخت اور درشت دیدہ بانی کیے
استقبال خان مصاحبوں سے یا دشاہ کی سوءت حاضر تھا ابو فرمیں کی باتوں سے چاہا کہ صلاح کرے قطب
الملک سے اسکو کالیاں بخش دیکر رد کر دے انہوں نے یا دشاہ یہی رغبت کر کے مجلس نشیں نہ کیا دو روز
تو سطح کذرا اور جب یہی قطب الملک کے اندر قلعہ کے آور دو اخوا بھائی یکے بابر ساری رات بیٹھے
رہے کہتے ہیں کہ اس شب تمام شہر میں ایک زلزلہ عجیب و غریب تھا کہ کوئی نہیں جانتا تھا کہ صبح کیا ہوگا
جب صبح آفتاب نکلا اور دروازہ کھلا تو معلوم ہوا قطب الملک کے سہار اجیت کر لے چاہا کہ فوج سے باہر نکلے
تا انفصال جواب سوال کا کر کے ایک قانون سے کو جا اسکو نہ کریں تا نقد بضاعت ذہو جب بات صورت نہ پکڑی
اور کسی عرصہ میں باہر خبر لے اصل کشتہ ہوئے قطب الملک کی زبان عوام پر جاری ہوئی
پس شور و شر مردم بازار یکا ظاہر ہوا الجول نے ہاتھ غارتگا کا کیں پر دراز کیا اراباں احوال سے
بخبر دانستے الملک فرخ سیر کہ دل سے اپنے نکلے ہر چند کہ نظام الملک بہادر اور حسام الدولہ کو دے
مقصاصی دور علی کے غارتیں تھے لیکن بغاوت سے صمصام الدولہ کہ سوے کل پوشش شہور تھے
کہ اپنے غالی دیکھ کر اشارہ راہ مرٹے جو دکن سے بڑا حسین علیخان کے آنے سے مایل ہوئے اور دنیا
مار مار کی پڑی مرٹے کہ اڑای سے شہر کے نا واقف نہیں ہے قریب ایکہزار بانیہ سوار یکے صحیح سالم
نام سہ دار کے مارے گئے اور اکثر زخمی ہوئے بقیہ السیف بھاگ کر لشکر یہ اپنے جا بجا ہر شہر کے از طرف
بھاگتی ہو گئے حسین کو بہت یار نہ دیں اور خوف جوں سے ایکے غارت کر دن سکے بھاگ گیا
جب حیات قطب الملک کی تلف ہوئی جب الامر فوق الامر ایکے جاند بی چوکیں نقاسے

پہلا دفتر سے
سلاطین
بیانیں

انکے آنیکی خبر سنی تو دکھن میں لاکے اور پوشیدہ حکم محکم ہوا کہ سامان جنگ کا تیار کرو کہ حسین علیخان آتا ہی سعی بلیغ کرنیکے کام اسکا اسطرح پر انجام کو پہنچاوین کہ یہ عقدہ منکشف نہو دے تو جلد وہین اسکے نظامت تمام دکن کے صوبون کی تمکو عنایت ہوگی قبال سادات کا ہنوز زوال پذیر نہوا تہا اگرچہ خانہ کو لڑنے جنگ کرنہین قصور کیا اور سیدانی کارزار مین کمال مردانگی سے پیش آیا لیکن معاملہ آسکے بالعکس ہوا اور فتح نصیب حسین علیخان کے ہوئی اور داود خان افغان مارا گیا جب خبر گشتہ ہوے داود خانکی دربار مین آنیکی ملال کے چہرہ سے بادشاہ کے نمایان ہوے اور طرف عبداللہ خان کے دیکھکر فرمایا کہ اسے سردار نامی اور صاحب جرات واقتدار ثابت ہوا عبداللہ خان نے جواب مین عرض کیکہ اگر بہای بندہ کا ہاتہہ سے اسنے نہان بندے کے مارا جاتا تو شاید مرضی حضور کے بجا ہوتا پس رفتہ رفتہ قشقہ درمیان وزیر اور بادشاہ کے بہت طول ہوگیا یہانتک کہ مان فرخ سیر کی انکیار قطب الملک کے کہ اگر باعث صفائیکا ہوئی انکہ خود بادشاہ بہی دہے تصفیہ کے قدم رنجہ فرماے لیکن سلسلہ عزل ونصب اور تغیر وتبدل امورات سلطنت کا موقوف نہوا جو امر کہ بادشاہ کرتے تہے نامنظور وزیر کے ہوتا تہا جوبات کہ وزیر چاہتا تہا ناپسند خاطر بادشاہ کے ہوتی تہی ہر ایک کنز اعتبار اپنا جانکر صدد وسرے کی کرتا تہا اور یہ بہی مشہور ہی کہ ایک غم دو طرف ہوتا ہے واسطے حفاظت کے کبہو کبہو نکہدا شت بہی ہوتی ہی تہی اکثر اوقات آنا جانا اور بار کا موقوف رہتا تہا بارہا لچہ بازار یکے افواہ متوحش خلایق مین مشہور کرتے تہے چندے صورت معاملہ کی اسطور پر رہی اور بعد مراجعت حسین علیخان کے سفر دکن سے عبداللہ خان نے بندوبست اپنا اندر اور باہر قلعہ کے کرکر ایکروز آن پہنچا اور الطہار برای آنیکے مقدمات مطلوبہ کا کیا اور فرمان جود داود خان افغان کو درباب دخل دینے حسین علیخان کے ہوا تہا دربرولا کہا

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے

اور شجرہ انکی اجداد کا

سانہین

خاندان سادات بارہہ کا سوتیرہوین صدی ہجری مین

کیا ہی جلیل القدر ہوا ہی بارہا ظاہر ہوا ہی

بقول صحیح اکثر مورخین بنظر ہدایت

حضرت قطب الدین بختیار کاکی

کا اور فرمان حضرت سید جلال الدین بخاری

کا اور فرمان حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم

کا اور فرمان حضرت امیر المومنین علی مرتضی

کرم اللہ وجہہ کا اور دعا حضرت غوث الثقلین

کی اور دعا حضرت خواجہ معین الدین

چشتی اجمیری کی اور دعا حضرت قطب الدین

بختیار کاکی کی اور دعا حضرت فرید الدین

گنجشکر کی اور دعا حضرت نظام الدین

اولیا کی اور دعا حضرت نصیر الدین

چراغ دہلی کی اور دعا حضرت بندہ نواز

گیسو دراز کی اور دعا حضرت شاہ

مینا کی اور دعا حضرت شاہ

عطاء اللہ کی اور دعا حضرت شاہ

علی حسین کی اور دعا حضرت شاہ

محمد غوث کی اور دعا حضرت شاہ

ابو الحسن کی اور دعا حضرت شاہ

میر کی اور دعا حضرت شاہ

میر حسن کی اور دعا حضرت شاہ

میر عابد کی اور دعا حضرت شاہ

میر صمد کی اور دعا حضرت شاہ

میر محمد کی اور دعا حضرت شاہ

میر حسین کی اور دعا حضرت شاہ

میر حسن

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے

بیانمیں

ذوالفقارخان کو حکم قتل کا ہوا اور اسیدن کہ سولہوین محرم کی تہی معزالدین کو بہی کہ وہ قلعہ مین جہانخان
بہادر کے مستعد تہا اکر اسکا سر بیچ پایا اور لاشکو اسکی جہان فرخ سیر کے پایی پر ڈال کر اور لاش کو
ذوالفقارخان کی آسی آی کی دم سے باندہے ہوے اور پیچے پالکی مین جہانخان تمام شہر کی گلیون مین پہرا کر بعد
یہ دونون لاشون کو دروازہ مین شہر پناہ کے لٹکا دیے اور جہانخان کو پالکی کے سوار معے زنانہ فقط جسم کے کپڑون
سے حویلی مین خانجہان بہادر کی بند کیا اور تمام مال و اسباب انکا ضبط سرکار مین ہوا اور راجہ سبہا چند کہ دیوان
ذوالفقارخان کا تہا اسکی جیب کاٹی کئی مشہور کہ ذوالفقارخان امیرالامرا بعد شکست معزالدین راغب بلاد ملامت
فرخ سیر تہا بلکہ ارادہ اتفاق سے معزالدین یا دوسرے شاہزادہ کے بار دیگر جنگ کا رکہتا تہا کہ یہ بات کے ناچار
اختیار کی کہتے ہین کہ وہ بدبہا دیسے میر جملہ اور نا قدردانی فرخ سیر کے مارا گیا جبکہ باعث ملامت کا اسد خان کے نام اصلی
ابراہیم خان تہا تاریخ قتل ذوالفقارخان کی تمام اسکا اسمعیل خان یہا یہ موزون کی ہاتف شام غریبان چشم خونفشان تف
ابراہیم اسمعیل افریان نمودہ اور اسمعیل خان بیٹے سال جلوس فرخ سیر کے حور بانو برس کی عمر ہوے کے بعد قضا
کیا واقع ہو کہ ستیاناس اور ناحق و قصین فرخ سیر کے ایسی تہی کہ مردم وقت آیندہ دربار کے عیال
واطفال سے رخصت ہوتے تہے اور بعد پہنچے کے خیر و عافیت سے مکان مین نذور اور صدقات فقرا اور
مساکین پر تصدق کرتے تہے پہلے سال بعد جلوس کے حسین علیخان نے بیٹے
بنیہ راجہ اجیت سنگہ راٹھور کے کہ بیچے تغروقت سے عالمگیر کے کردار نامہوار بل تخریب مندر بالور
تعمیر بتخانہ کی جو وہ پورین کی تہی، روا ہوا راجہ مذکور سطوت سے امیرالامرا کی اندیشہ کو کے رتہ کی
اپنی فرخ سیر کو دینی قبول کیا اور امان پایی پیر ۱۱۲۷ سنہ کیارہ سیں ستائیس ہجری

سلاطین ہند کے پہلا و فقہ

لوحہ تاجہا شہر تا مال واقع ہو کہ اورنگ کہا کہا
کی ہو کی ارت فرمایا اور نیچے رہتے دوا اور
وہان سے نکلکر کنارے انا ساگر کا لاب کے ارام کر
وہان فقر گیرا کا بڑوں کا لاب ذوالفقار
الفاقا دم اسکی ایک رہین
چاڑی وہ رام راہم بکا رہا ہو اختلاف کا ہو
ہے مشتانی ہو وہا دی کہ کو
اور ہی بکا سکر تال کا جیسن اور رام ہو
انا ساگر اور حوض بل
عادل ہو دون کا
کا عت و نیکہ تو ڑا یا بکا ایرتی مین
نظر ہوا اس بکا
اور بکا ب انا ساگر اور

سید انیس استصواب کی فتح شہر نذرین فتح کی لیکر رسان سبب سعادت والاقتدار خان کا ہوا اور پیغام کہلوایا
کہ مدعی سلطنت بنے تو اریکی اگر تم بھی دعوی اس امر کا ہی تو وہ بات جدی ہی اور کرا اتفاق فضل عالیکی کی
منظور ہی تھے معزالدین ہو اہم ہو ذوالفقار خان بنے یہ بات سنکر یا اور طرف سے معزالدین اور اعزالدین
کے پاس ہو کر تب کمال استقلال سے بیٹھا اور دوسرے دن دارالخلافت کی راہی اور معزالدین ایک کارواں
میں مقام کر کے واڑہی منڈائیت اپنی مل لیل کو رکھا پہلے روانہ آنے جہان آباد کا ہوا فتح حسین علی خان
کو لاشوں میں سے مجروحوں کے انتہا لائے عبداللہ خان بہادر زندہ ہوا اور فتح سیر کو مظفر اور منصور دیکھکر
سنکر کے جانب الہی میں بہت سے کہ ریوں سر میں جنکے فتح سیر امید کر اپنے پہنچے جھنڈا بلند ہوا اور حکم ہوا
کا دریا اول میں فلیج خان بہادر اور عبدالصمد خان اور محمد امین خان اور ذوالفقار خان کے دست سے عبداللہ
خان کی حاضر ہوئے اور کورنش نیابت سلطنت کی بجالا کر عفو جرایم سے خسہ زار ہی کے اور عبداللہ خان کو
خطاب ظفر الملک کے کر کے منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار آصف جاہ کو ہفت ہزاری اور مرتبہ وزارت عطا فرمایا
اور حسین علی خان بہادر کو بھی خطاب امام الملک اور منصب ہفت ہزاری و ہفت ہزار سوار اور مرتبہ عالی امیر
الامرائی بخشی الممالک کا ملا محمد امین خان بخشی دوم قرار پائی اور منصب ہزاری اور ہزار سوار اور خطاب
اعتماد الدولہ ہوا اور حسین فلیج خان بہادر کو وہ پنجہزاری تیغ ہفت ہزاری ہو کر اور خطاب نظام الملک عنایت
ہوا اور صوبہ داری دکن کی ساتھ تجویز ہوا دوخان کے کہ نایب ذوالفقار خان کا تہا ولی علی مدا اور صمصام
اسد خان اور ذوالفقار خان بہادر پر لہ یہ پہنچکر ملازمت فتح سیر کی استصواب سے یہ جملہ
نام اور خانخانان خطاب کہتا ہوا اور فراغت حسین فتح سیر کے در آیا تہا حاصل کی اول

بہادر شاہ

سلاطین ہند کے

سیانین

بہادر موصوف وہاں موقوف کر کے منتظر فرمان معزالدین کے رہے اور معزالدین تا خبر سنکر مایوس ہوا اور آ
بنفسہ مع ذوالفقار خان ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۱۲۴ گیارہ سو چوبیس ہجری تہیہ ارادہ مدافعت فوج سربرکف شاہجہان
آباد سے نکلا اور ستر اسی ہزار سوار اور پیادہ بیشمار سے متوجہ اکبرآباد کا ہوا اور وہ جب قصبہ سموگڈھ پر
پہنچا اعلام اور خیام سادات اور فوج سربرکف نمودار ہوئے پس مقصل سراکر دریا نمنا کے کنارہ جمنا پر جو دونوں کی
کو مقابلہ لشکرین کا ہوا حسین علیخان عین عالم بیمین دلاور ان اطرافین کی عرصہ مقاتلہ پر آنکر فوجین
آمین بہادران ہندیکے ہاتی پر سے کود کر تردد دستانہ ظہور میں لایا اور زخمہائے کاری تبر اور کوئی کے اتہا کر
پیچھے
بخبر معرکہ ہین کر اور عبداللہ خان کو بسبب ازدحام اور کثرت فوج مخالف کے متردد تہا کیا چاہیے اور دل سے کہتا تہا
کہ انجام اسکا کیا ہوگا کہ دفعتہً جماعت قلیل رفقہ جان نثار کی اسکے تقویت کے قریب ہوکر عبداللہ خان کو کمک
مکان مرتفع پر پہنچایے حسین معزالدین لشکر غنیم کو مغلوب جانکر حکم بجانے تنا دینیکا کیا پس عبدالصمد خان نے جو
فرصت پائی پشت مجموعی سے اپنے ہاتہون پر زنانی سواریون کے دوڑکر تبر مارنا کیے اس حرکت سے یکلخت آشوب
ظاہر ہوا معزالدین چاہا کہ آپ تئین واسطے مدافعت کے اسطرف کو پہنچا دے لیکن ہاتی اسکے کشتی کی اور اختیار
سے فیلبان کے نکل گیا رفقا عبداللہ خان کے قدم جرات کا قایم کر کے شمشیر زنی مین سعی بلیغ کیے
کوکلتاشخان یہ حال دیکھکر چاہا کہ آپ تا معزالدین پہنچے خازنان اور حصہ رسالہ کہ منتظر شعبدہ بازی
فلک کے تہے قابو پاکر دوڑ پڑے اور کام کوکلتاشخان کا تمام کیا اور جو دونوں ہاتہ سے پہر رہا غلیخان
دار وغہ توپخانہ کو بہی مار لیے پس فوج پیچہے پھر کر اختیار کی اور خود معزالدین آخر روز خزانی عمارین
لعل کنور کی پیٹھ کر راستہ اکبرآباد کا لیا ذوالفقار خان باوجود ہر چہار طرف سے ہجوم اعادے کے بہرات تک

بہادر شاہ
سلاطین ہند
سابعین

بہادر شاہ کا نام معظم اورنگزیب کا بیٹا معزالدین جہاندار شاہ کا
معین الدین حسن سنجری قدس سرہ کا مرید ہوا اور اجمیر
بیٹا ایک لڑکی چھوڑ کر مرا
فرزند نام ہوا اکبر شاہ بہی ایک لڑکی چھوڑ کر مرا
فرزند نام ہوا اکبر شاہ بہی ایک لڑکی چھوڑ کر مرا
بیٹا ایک لڑکی چھوڑ کر مرا
سلطان قطب الدین
بکر ۳

حسین علیخان کے حوالت قلعہ کیا جائے مگر آپ تو باہر نکلا لیکن سید الدین علیخان اور نجم الدین علیخان اور سلطان علیخان اور دوسرے کو اپنے ہمراہ لے گئے اور تین برس بعد آکر سعید پیدل ساتھ لے کر مقابلہ دوانیہ کی اور قلعہ کار کے نصرت الہی سے ایک آئندہ ایسی ہی چشم مخالفوں کی پھوڑ ہو گئی اور کوئی حریف در و نصیر نہیں بھیجا تھا اس مکاہ میں اداؤہ کشتہ ہوئے عبد الغفار خان کا مشہور ہوا اور برادر دوانے سے عبد اللہ خان کے سراج الدین علیخان یہی اکبر عبد اللہ خان کا بیٹا اطلاع کے شناوا نے کے بھیجے اور حسن بیگ مشغول اعزای اور کاہوا ع صریر جنہ نہضت فوج پر کی عظیم آباد سے آئی مہر الدین نے اعزالدین پر کر آئی ہزار سوار کے واسطے تو عبد اللہ خان اور تسخیر الہ آباد کے روانہ کیا اور چین فوج بہادر کو ستعال انہا کر شناہزادہ کے بھیجا اعزالدین اکبر الہ آباد سے نکل کر کھوسے تک پہنچا تھا کہ ضرر اہم ہوئے فوج اور حسین علیخان کے ساتھ عبد اللہ خان کے سنی فاتح کا زور دی سے طلع اتفاق کی آپس میں ڈالکر حکم دار کے کھود نے خندق اور باندھنے مورچال اور آہستہ آہستہ کر نے شروع کیا اور عبد اللہ خان نے فوج سمیت کے پہنچ کے آپ دوار موضع کی اور مورچال لگا آخر روز سے میں بہت آگ کو اندازی کی شاہزادہ اور دیدار الہام کے ہمراہ ان اکبر الا تفاق اعیان اور جواہر جو ہوسکا اکبر نا بکی بنا کر رہے تھے جمع کئے جمع تمام آدمی ۔ غیر سکر غرق دریا کے ہیرت اور ملال سے ہوئے اور عطا اور معتبر دوست پیدا ہوئے تین بلا بلا آدار کی کا کیا عسکر یان فوج سر کے یہاں آستانہ مسکر دولت ایک اور تمام مال اسباب اقمشہ دون کا خاطر خواہ اپنی تاراج بین لایا جو شخص کو فادار اور وقت ایک روزہ دیکھا تھا ذخیرہ اندوز ہوا اور چین قلیچ خان بہادر کو واسطے ملک بکستاب روانہ ہوئے تھے اکبر الہ آباد ہی اگر شہزادہ کو اس قضیہ سے پایا پس

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے

بیانمیں

وزیر اعظم سوا اسکے اور اور مراتبات عالیہ سے ممتاز ہوئے واضح ہو کہ معز الدین بعد حکمرانی چند اور
برس کے جب انکے فرخ سیر عنایت سے کہ ذکر انکا کہیں آتا ہے ستہ دین و نجیہ کو مع ذوالفقار خان وزیر
اپنے پدر کی جا ملکر کے وقت سے وہ سکن اکبر مکرر عرف راجی محل کا تہا حسین علیخان ناظم صوبہ عظیم آباد کہ شجاعت اور
جوانمردی سے موصوف اور کرامت و ثابت اسلام الدولہ اور رفیق [illegible] کارنامہ اس سے موصوف
کی حد سے زیادہ ہوئی عاقبت کار عبد اللہ خان بڑے بہائیکو ہے کہ وہ ناظم صوبہ الہ آباد کا تہا ارادہ سے اپنے آگاہ کیا سے
اس امر کو ناصواب جانکر بطور پند و نصایح کے منع کیا لیکن مزاج حسین علیخان کا جب اس سبا پر آچکا تہا اور سلطنت جیسے
فرخ سیر کی تہی بعد بہت نامہ اور پیغام مشورت آمیز کے متفق اپنا کیا بہائیکو خیر مقدم حال اپنا کر کے تاریخ مختار میں فرخی
تخت سلطنت پر جلوس فرما اور مہاجنوں سے تہا وعدہ قرضا کے جسقدر کہ زر ہا نہہ آیا ہمدست کر کے سامان جنگ کا
سامان کہ ہو سکا فراہم کیا اور عنایت سعید خان ہانا دستان طرف الہ آباد کے روانہ ہوا اور داؤد خان نے خبر پیغمبر
کا جو طرف دار الخلافت شاہجہان آباد کے راہی تہا قبل داؤد خان کے حسین علیخان کے آلہ آباد کو پہنچکر ضبط کیا اور اسمیں
توپخانہ جو چہ ہیں لاکہ اور رکبہ دار سیصد پاشاہ اور چھوٹے برادر یکے نگہ رکہا اور توپیں قلعہ الہ آباد کی جسقدر
خانہ کے کار آمد تہیں سب تکین معز الدین اس امر سے آگاہ ہو کر راجی محمد خان کو ساتہہ تعینی عبد اللہ خان کے
در آلہ آباد کا کیا پس عبد الغفا خان کہ وزیر کی طرف سے راجی محمد خان کے تایب ہو کر بارہ ہزار
پیدل سے قبل پہنچے حسین علیخان اور فرخ سیر کے الہ آباد کو پہنچا عبد اللہ خان اسے تک

ذوالفقار خان کے کہ فوج شاہجہان کی اطلاع سے پہلے ہی تین چار کوس آگے جہان شاہ کے تعاقب کے واسطے
انجام کو پہنچا مادرت صدر فتح نصیب صفدر الدین صفدر شکر کی سرکردگی پر دولتخانہ میں آیا اور نزول
اجلال کیا اور فتح کی خوشخبری کے معتمد اسکی تین محب تمکین اور عزت کے کرم رکھی اور کہا کہ ہم جانتے ہیں
پایا تیرے میں رفیع القدر نے خواہر کو اپنے دربطلب اور یکے بعد دیگرے بلوا بھیجا اور ہمان بادشاہ تو اسے
سے خواہر السلطنت بادشاہی استہزا کے طور پر اور کلام کیا جیسے جو رنگ دیکھا ہوگا ویسا ہی ہوگا اور
جو جو کہ جو ہر السلطنت بادشاہی سے سنا تھا وہ سبھی رفیع القدر نے پایا کہ ہمان نقارہ جنگ کا بجایا اور آپ سلیم
ہوکر سوار ہوا ذوالفقار خان اس امر سے واقف تھا کہ بادشاہ کو عین خمار میں آشفتہ اور پریشان ہے ہاتھی
پر سوار کر دو امیر ان لایا اور آپ مقابل رفیع القدر کے کھڑا ہوا رفیع القدر اس اپنی بہوڑی فوج سے
ساتھ کمال لاوری کے ایسن جم غفیر پر لگکر گرا اور داد مردی اور مردانگی کی دی حتی کہ فیض ایسے
ہدف تیر جان ستان ہوئے اسدم آپ اکیلا لڑتے لڑتے شہید ہوا کہ دلیرانہ ہاتھی پر سے کود کر خوب تڑا
اور آخر کار شہید نا کوار مرگ کا سامنا کمال کو اور اپنی بیکہ نوشی جان کیا اور معز الدین نصیبہ
یک روز رہے ساتھ فتح اور فیروزی کے لاہور سے کوچ کر کے کہ روز پنجشنبہ اٹھارہ ہوین قبل نصف النہار
کے داخل قلعہ دلرا کھلا فصت جہان آباد کا ہوا وہان پر تخت عظیم الشان رکھا گیا ہوکر حضور میں بیٹھا اور
استقبال پر نقل ہوا اور دیگر شاہزادہ اولاد معظم شاہ اور محمد کام بخش کہ قتل عالی تبار اور محمد اسحاق اور
محمد فیروز زرکہ فاریال ہے رسک رسیدہ اور قید میں تھے پس محمد معز الدین بہادر شاہ کے تخت پر متمکن
ہندوستان دکن کا ہوا اور آصف الدولہ اسد خان بدستور وکیل مطلق رہے اور ذوالفقار خان

پہلا فصل

سلاطین بعد

سلاطین

اور تقریب وفات خلد منزل **محمد معز الدین کیہان** سوم الدین محمد جہانداراشاہ بعد انتقال

پسر کے سایہ کے نیچے لٹا دیا مردم نے نذر بہادر شاہ کے جو دیکھا کہ دو نیزے اسکے مارے گئے اور بسبب پہنچنے اس زخم کے
عظیم کے اعظم شاہ مبہوت ہوگیا اور زیادہ تر دلیر ہوکر حملہ آور ہوئے آخر روز کہ ایک گھنٹہ دن باقی تھا تمام رفقا
اسکے مارے گئے اور خود اعظم شاہ بھی زخم کاری گولیکا کھا کر بیہوش ہوا اسمین رستم دلخان نام ایک شخص
نے پرچڑھ کر سر اعظم شاہ کا کاٹ لیا اور عالی تبار کو زندہ گرفتار کرکے مع سر مذکور کے بہادر شاہ کے لایا کہ
مین کہ بہادر شاہ سر بھائی کا دیکر رویا اور بہت تاسف کیا اور عالی تبار پر رحم کرکے کمال شفقت اور مہربانی
کی حتی کہ تا دم زیست اسکو اپنے فرزندوں کی عزت اور احترام سے مطلق العنان رکھا دوسرے دن اس فتح کے سوا نے
اعظم شاہ کی دانت کے نوکرون کے جو کہ اعیان مملکت اور ارکان دولت تھے باتفاق جملہ الملک اسد خان کے حاضر
ہوئے اور مبارکباد بہت کی کذرانے اسد خان اور بیٹا اسکا ذوالفقار خان دونون کے ہاتھون کو دست مال سے باندھ کر کورنش
بجا لائے بہادر شاہ ازروی مہربانی کے انہین اگے بلایا اور خود اپنی جگہ سے حرکت کرکے اپنے ہاتھون سے ہاتھ اسد خان
کے کھولے اور دست معانقہ سے سرفراز کیا اور معزالدین بڑے بیٹے کو فرمایا کہ وہ ہاتھ ذوالفقار خان بہادر
کے کھولے بہر چند روز کے عرصہ مین محمد کامبخش جو تمام فرزند عالمگیر کا منجملہ سوا دفا کا ہوا بہادر شاہ کہا
سلیم النفس کم آزار تھا یہ خبر سنکر ہر چند مواعظ اور نصایح سے پیش آیا لیکن فایدہ نہوا آخر بہادر شاہ بیٹون کے
اور دولتخواہون کے کہنے سے واسطے فتح اسکے قاصد دکن کا ہوا اور روز شنبہ تیسری ذیقعدہ ۱۱۲۱ گیارہ سو اکیس
ہجری مین ہر بلدہ حیدرابادیکے پاس پہنچکر چشمہ پر آئی ہوئی محمد کامبخش کی جماعت ملوکانہ رکھتا تھا
ذات سے خوب لڑا آخر کو سبب کاری زخمون کے جیب بیہوش ہوگیا اور رفقا جو اخلاص کیش اسکے تھے کام
آئے اور بقیہ شکست کھاکر راہ فرار کی اختیار کی بہادر شاہ کے لوگ ہجوم کرکے کام بخش کے

پہلا دور

سلاطین ہند کے

بیانمیں

انیس صحیح بہن وقت نصف النہار کے طالع ہوا میں جلوس فرمایا اور اعظم شاہ کو اور مسطی کو بھیجے لکھا کہ تم موافق ارادہ
باپ کے سلطنت دکن پر کرو وسیع ہی انتظار کرو کہ سلطنت بندگی کی جگہ پر موقوف رکھو تو البتہ بمقتضائے الصلح
خیر ہست سیچ محمد اعظم شاہ کو ہمراہ لے کر باپ کے فتح دکن میں تباہ بعد فتح کے دو روز شنبہ دسویں تاریخ محرم کی
کو روز عید الفطر کی ہجری احمد نگر میں تخت سلطنت پر روئی پر جلوس کیا اور ارکان دولت کو بحال کیا اور
خواجہ ابراہیم موجود پر تعریف پس بڑے بھائی کو کچھ باتیں بزرگانہ کہہ کر رخصت کیا اور بادشاہ کو کہ شہزادہ
کو دعا دیوے اور تلقین کیا کہ رعایا کی اور بہادر شاہ یعنی نیاز کی کہ جب کہ ہمایوں محمد اعظم شاہ بھی
بعد چند روز کے ان کے قدیم اور جدید لشکر دکن سے کوچ کیا اور راستے میں بارہا کہ کہ ہمیں پہنچے اللہ اکبر کا
سمے انیس قلعہ کھلنا کہ پہنچا اور بنگاہ وہاں جمہور لشکر کے روانہ ہوئے غرض اثنار راہ میں شاہ مذکور کو بیمار
جاوہ میں ملاقی ہوئے اور اسی لڑائی کو عین ابھی کہ ایک نے دستانہ میں ساتھ عطیہ بیکسران دیا
جس ارادہ بہائی مقتضی سلطنت بہادر شاہ اور زوال عروج دولت اعظم شاہ کا تباہ ہوا بھائی نہ مقابل ہے فوج
بیکچلی مدت سے موجب مقابل ارکشت کردہ غبار سے عرصہ کارزار تباہ اور ہوا پر فوج اعظم شاہ کی بزرگ اور تاریک ہوا اسیر
بیہی انہوں حال مردان فوج بہادر شاہ کا تباہ کیا تھا کہ تیغ میں شاہزادہ بیدار بخت اعظم شاہ کا جو برادر بڑی
میں تباہ کا رکیا اور متاب بیکے بھائی اسکا شہزادہ والاجاہ بھی داعی پکیک جل کا ہوا اعظم شاہ نے
جب یہ خبر سنی کہ مر گئے اور کیا کہ آب قسمت اور زندگی دونو بھی کسکام کے یہ ارشاد کیا اور عماری کو
سوار ہی خاصہ کی کہ تیک تیز اسکو کہنے تیز قوی دل اور سلطین خاط ہو کر نہ آئے باتوں سے مار تا ہوا آپکے
بڑا ہا ہا اور شہزادہ بھائی تا ر چھوٹا فرزند کو کہ دس آپ کے عمار پر کہ ذرین سوار تا ہوا تھا

روانہ ہوئے اور نانا شاہ کو قلعہ دولت آباد کو رخصت کیا کسی نے تاریخ فتح بیجاپور اور قلعہ عبدالرحیم کی یوں لکھی

کافتح ہوا میر عبدالجلیل بالکرامی نے بعد نماز عصر کے کہ اسوقت وہ عدد منتہی بادشاہ کی خاطر تھا کہ خبر فتح ستارہ کی

آئی بیرند کو بدیہہ چند ابیات متضمن ذیل تاریخ کے موزوں کر کے گذرانے اتفاقاً بادشاہ اسوقت عقد انامل پر وظیفہ

پڑھ رہے تھے اور بکثرت ابہام معتقد تھے اور کسی پر الکبان کشادہ چونکہ ابہام زیر خنجر آمد بود اسم

اعظم در نظر آمدہ بقلم کفر شد مفتوح فی الحال زنتیجہ او عدد شد پارہ پارہ رانگشتان شد زیرا کہ ابہام ہزار

چہار الف ہشتاد بقیمہ دوسو سال ہجری پس تاریخ تسخیر ستارہ بود اور اسی سال جنوں اور

جن اور تورنہ اور کھیلنہ اور اکثر قلعہ تعلقہ سیوا کے مفتوح ہوئے بعد اسکے بہور تسخیر و تمشی

بہ ملک دکن کہ فارغ البال ہو کر عطف عنان طرف شاہجہان آباد کے متوجہ آئی تھی کہ بلدہ احمد نگر میں بنام دعی

آیا اور سنہ ۱۱۱۲ کیارہ سو بارہ میں جبکہ دل تھلیوں میں تعدی کہ پہرون چڑھی جہانبانی شاہ عالم گرمادشاہ

عالم بقا ہوئے احسن باقبل و خل الجنۃ ایضاً آیہ کریمہ صحیح و مکان درجہ نعیم

بعد وفات خلد مکانی مدت عمر انکی بیاسی برس آٹھ مہینہ دن اور ایام سلطنت پچاس سال

میں پس ایشد آجلوس اکبر بجہان ثانی حضرت ایک سو چوبیس سال ساتہہ مہینے پچیس دن ہوئے

ور شاہ کا بیان ابوالنصر قطب الدین شاہ عالم سلطان اعظم محمد اعادشاہ فرزند اکبر عالم اکبر خد

ی باپ کی سنکر بیان ہے کہ وہ مقام ہیکے بود و باش کا تہا روانہ طرف اکبر آباد کے ہوا شاہ

ت کی پہنچی مراسم تعزیت بیکے ادا کر بیکے روز شنبہ سلخ محرم الحرام سنہ ۱۱۱۹ کیارہ سو

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیانین

ابراہیم کہ یکے ہے تیے حرصہ شت انکی مقتن فیچ ڈھ فلدہ سکو رسیدہ کہ آیے اور وہ بھی شما سکے بطریق اعتبار یکے حاضر پرسندی عرض ہوئی پس عالم پر ناگوس ہر پر قلعہ کو لکڑہ یکے انکر مسکر گیا اور جب اس نے اکبر عزت عالمت حاصل کی حکم نقد کہو دانے اور دمدمہ باندھنا ہوا سر دار جدا رہا دیکھ بھی نمود ار ہو کر ہاتھ پان بلائے اور اسی دن ایک کوچ مانہ میں ذوالحجہ ۹۷۲ھ لکھا اور وہ بعد دو ماہ کے اپنی حیات سے راہی ملک عدم کے ہوئے۔ یہی واضح ہو کہ اس مہم میں غازی سے اعظم شاہ کی بہادر شاہ تہت سے نارائن داس کی اور ہر ایک حکم زوجہ انکی سچ تر دد ان کے کرفار فرید شدید کے ہوئے یہاں تک کہ اصلاح ہوائی اور نان کرم کہا نا اور آپس میں اور پرشن لاس ؒ ق کی حانوں ہوئی لیکن بعد تک عفو جرائم ہے خلاصی پاکر بعد پدر کے سلطنت کے پہنچے ہیں جانچ ند کر آئندہ میں مگور ہو کا مس بعد آتھہ مہینے تک محاصرہ رہا اس عرصہ میں بہت تدبیریں کیں۔ آہن اور کبھی بارود کی فلیتہ کے باہر اگر جنگ کیے اور خندق و کوٹ تفنگ اور کوسلہ کی طرفین سے رہی پانی بھی بہت کھینچ وقت خوشت و بالایں اور بہت سی تردد ہیں نقب کھودنا اور مورچال باندھنے میں کہیں اور فریدنے جنگ بہی دو تین رقم کیے کہ بائے لشکر نام نہ رہ گیا اور بادشاہ کو بڑی تکلیف ہوئی لیکن مزاج عالی ارادہ سے اپنے بازنہ آیا آخر اللہ آخر بقصد ۹۸۰ھ دس سے انہا نوے ہیں بیسب نکو امی سردار ان ابوالحسن کے قلعہ مفتوح ہوا مولف خاں تاریخ نسخہ اس حصار کی فتح قلعہ کو لکنڈہ مبارکباد کہہ کر گذرا ہے بعد ارث اسلاف بزرگوار داخل خزانہ عالم کیر ہوئے اور جواہر اور مرصع آلات اور ظروف طلا اور نقرہ تقسیم ہے اور جو کچھ کہ سوا اسکے نہادہ یہی ضبط سرکار رہوا اور جب قلعہ کو لکنڈہ کا فتح ہو چکا عالم کیر طرف بیجاپور کے

بلکہ خان جہان کو بلالیا اور قبل منتشر ہونے جرار ادہ نہضت کیے واسطے تسخیر حیدرآباد کے سعادت خان سزادل
زرپلنگش کو کہا کہ سزاوار اسکو یہی ہے کہ جو کچھ کہ میسر آوے جلد وہاں سے بہدبست کر کے سرانجام کی فراہم کرے جب
شاہزادہ نے اس بابین ابوالحسن سے تقاضا شدید کیا سلطان نے بسبب الفعل حاضر نہونے زرنقد کے خواجہ اعلی
جواہر مع اوراق تعداد طلائین قیمت اور تحریر چہرہ سکے بطریق امانت باریک پارچہ مین لپیٹ کر اسپر
مہر اپنی کر کے بھجوادیا اور یہ کہا کہ تم دو تین دن اسکو نگہ کہو نشاء اللہ تعالی اس عرصہ مین زرنقد بھجوا کر
مسترد کیا جاویگا اور اسکے دوسرے دن چند بہنگیان سکے کی واسطے عالمگیر کے بھیجین سعادتخان نے ہمراہ
اس بہنگیون کے جواہر بھی بطرف بارگاہ روانہ حضور کیا بعد دو تین دن کے جب سلطان ابوالحسن نے خانگی جواہر اپنا
طلب کیا سعادتخان نے جواب جو تہا سو کہدیا کہ مین نے نظر اوپر خانزادی اپنی امانت مذکورہ بالا ارسال کیا ابوالحسن
نے جب تقاضا سخت کیا سعادتخان نے کہا جواہر تو اب نہین اسکا عوض مین اسکے اور جان میری حاضر ہی بس سہا نہین
طول ہوئی ایکدو روز بڑی شورش رہی آخر سعادتخان نے یہ کہا کہ حق بجانب تمہارے ہی لیکن مین جب الحکم ہے
آقا کہ یہ کام کیا ہی اس قضیہ مین مارا گیا تو عالمگیر کو واسطے استیصال تمہارے دلیل قوی ہوگی اور نہین تو مین
تابزیست بستکاری مین تمہاری تقصیر کرونگا ابوالحسن بصلے جانکر عذر کو اسکے پسند کیا اور مراجعت سے درگذرا بلکہ
بلاکر تعریف کی اور لطف اور مہر شفقت فرمایا غرض عالمگیر نے زیارت سے حضرت خواجہ بندہ نواگیسو دراز قدس سرہ کی مشرف
ہوکر حکم بستادہ کرنے پیش خیمہ کا کلبرگہ کی طرف حیدرآباد کے فرمایا ابوالحسن نے یہ خبر موحش سنکے عرضی
عفو جرایم کی لکہی لیکن بالعکس اسکے جواب صادر ہوا پس ابوالحسن مایوس محض ہوکر فکر محاربہ کیا اور عالمگیر
جب دو منزل پر قلعہ کولکنڈہ کے پہنچے وہان نواب قلیچ خان بہادر جو بعد فتح بیجاپور کے مامور بتسخیر قلعہ

ابوالحسن عمدۂ ابراہیم خان اور ہر سہ ندیم شاہ کی کمر مورعنایت بگا جو ابوالحسن سے بجز دسینے انچ حرکی
رات کے وقت مع بعضے قدیمی محل ضلع جاہر کیلکر قلعہ کولکنڈہ میں آیے کہ پیشتر ماہ مذکور شہر سیاہ اور عجب سیمی
پاجار اور جہان جہیے کیا الہی کیا چاہیے علاوہ ہر سہ موصوف بہادر شاہ مع فوج فوج کے اندر آپہنچا جس جرأت اہل
ایک قیامت برپا ہوی اگرچہ شہر محمد میں غارتگری اختیار کرے قلعہ سے لیکر شہر تک ایک ہوم ہما کا مچا کہ
بہتی طاقت بتاہا موس شہر فاتحی ہے جا در سہ سہ میں مضمر اور ہر پہر تے اور کاجا جات سلطانی اسے غارت
ہر کیے کہ بیان اسکا تقریر و تحریر سے خارج ہے القصہ صبح تک یہی ہنگامہ رہا پانچ چھے کروڑ روپے سے بیش بہا اسباب
غارتگروں کے ہاتھ آلا مرجع ابوالحسن نے نزدیک بہادر شاہ کے کہ کون کہیجا کر بچے اسکے ہاتھ پکڑا یا اور شاہ مذکور
کو نہیں غارت کرنے کا کہ شدید کریکہ اگر کسی نہ فتنہ کی شہا ہوا اور ابوالحسن اور فلاں اللہ کے جا لیدے رحم کریکے اب
کہا کہ ایک کروڑ روپیہ اسکے روبرو سوگا وجہ مقررہ کے رسال دینا اور بیدخل اور معزول کرنا نا دانا وزیر کا اور نگا لینا
انکا بہا بیگم بہا نا کے کہ آپکو سرپا خراپی سکتے جہد ابہا بیگم ہیں اور سپرد کرنا فلعہ ستیم اور کہنیا کرم قبول کرا
البتہ ہیں شفیع آپکا کا پاس نہا بہا ہنگا اور اغاذیکی کہ پناہ بیگم ابوالحسن معتقد کرنیں ان دونوں
برضمون یہ تامل کیا لیکن بعضے سرداران دیدہ تمام خرابیان انہیی دو نر کے باعث سے ہیے جا کر ماہ جانی بیگم
صاحبہ زن سلطان ابوالحسن سے کہ ان قطب الملک سے زیادہ بہا رجوع ہے کیا اور بلا اطلاع ابوالحسن دونوں
بیگمونکو کر ذریعہ ابوالحسن کے پہیجے دیے اور خاطر جمع ہو کر دونوں سر اور نامہ اقرار صلح کا ابوالحسن
سے بعد اطلاع او سکے کل امور میں نزدیک عالم کیر کے روانہ بادشاہ نہ کیا اگرچہ ظاہر میں کچھ کہا ہا
لیکن مخفی بہادر شاہ اور خانجہان بہادر کو مطعون اور مغضوب کیا اور در پردہ حد سے زیادہ خفا ہو

فرمانروا سے دکن کا شہر سے نکلا اور ایک لڑائی ہوئی بعد اسکے محمد معظم شاہ عالم بہادر شاہ کو واسطے ملک
خانجہان کے رخصت فرمایا شاہزادہ سے اسپی لڑائی ہوئی کہ اس لڑائی مین تین دن تک آتش چوپکی مشتعل
رہی آخر کو بہادروں نے بشمشیر عالمگیر کے حملہ کیا اور فوج دکنیون کی پسپا ہوئی شجاعون مثل عبداللہ خان
وغیرہ کے چاہا تھا کہ تا بگاہ تعاقب کرین لیکن خان جہان نے سب بجا کر مراجعت طرف بگاہ اپنے کی اس حرکت سے
فرمان روا لاشان غضب ملبس آمیز شاہزادہ اور خانجہان کے آیا پس دیے دونو نامعلوم خاطر ہو کر مقدمہ مین جنگ کے
توقف اختیار کیے اور ابوالحسن کی فوج کے لوگ شوخیان کر کے کبھو کبھو بندوق چھٹکاتے اور پان پھینکتے تھے تو بھی
شاہزادہ خاصہ جنکے نہیے اسکین عبدالصمد نے خلوت مین شاہزادہ سے التماس کیا کہ خلاف مرضی بادشاہ کے زیادہ اس سے
مناسب نہین حضرت واسطے جنگ کے سوار ہونا اور خانجہان اگر ہراولی قبول کرین تو بہتر نہین تو
بندہ ہراولی مین حدت جانفشانی کی ادا کریگا علاوہ اسپر ایکروز ایک بان اودھر سے قلعہ
خاصہ کے اندر حرم سرا کے ایسا آیا کہ خوان خاصہ کا پسر سے خواص کے کر پڑا پس عرق ہمت
شاہزادہ کی متحرک ہوئی اور واسطے آراستہ کرنے صفوف کے حکم کیا تمام دن لڑائی رہی اور شام کے
وقت دکن کے سرداروں نے شاہزادہ سے اب پیغام کیا کہ اسپی لڑائی مین خلق کشتہ ہوتی ہے کہا
خود سردار طرفین کے اپنی اپنی فوج سے نکل کر مقابلہ کرین جو ہر شجاعت اور رفع سپاہگری
دکھلاوین جسکی قسمت یاور ہو فتح نصیب اسکے ہوئی شاہزادہ نے قبول کیا اور جب خوب رات
ہوئی سرداروں نے دکن کے ظلمت شب مین حیدرآباد کی راہ لی صبح شاہزادہ دستار یافتہ
بجایتہ ہوئے حیدرآباد تک تعاقب انکا کیا بعد اس فتح کے بدظن کرنیسے مادنا مدار المہام کے

سلاطین ہند کے

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیانمیں

شرف اسلام سے مشرف ہوے لیکن مشایر نواح جودہ پور کے جو اطفال جلی اسکے تھے واسطے باقی رہنا
نام کے اپنے تئین اولاد اسکے قرار دیے اور راجا جو راجا اودہ پور کا تہانعات پرانی آکر تمرد دیکھ بادشاہ نے
سکر شہزادہ اکبر کو واسطے تنبیہ اسکے روانہ کیا شاہزادہ وہاں جو کیا رانا اور راجہ پاپو دے اودہر کے
شہزادہ سے موافقت کر کے اسکو باپ سے بغی کیا اور شہزادہ بھی اس امر کو سہل جانکر کرنا اور باپ کے ہی سے
سیکھا تھا سکہ اپنے نام کا کیا تیس ہزار سوار سے تنگ اسکے ہوے بادشاہ کو جو معلوم ہوا امرایان
ہمراہی کو بلایا جدا ہوتے ہیے ان لوگوں کے تزلزل احوال تین شہزادہ کے بہم پہنچی اور ناچار ہو کر شہزادہ
نے فرار کی راہ لی اور جہان بناہ پہنچے کیا وہ واسطے گرفتاری اسکے مستعد ہوا آخر دو سو آدمیوں سے سوار ہو کر
ہو کر عازم ایران کا ہوا بسبب زبونی طالع کے جہاز اسکا طوفانی ہوا لیکن پہرتے پہرتے مسقط کو پہنچا امام مسقط اسے
پکڑ کر یہاں رکھا کہ اکر پانچ لاک روپے نقد جلد دیں کے ملیں اور سوا اسکے اور اور دیوے کے مطالبہ مرتبہ بندرائی
بادشاہ تو البتہ شاہزادہ کو روانہ حضرت کیا جاوے گا عالمگیر نے قبول کیا منوزیہ مقدمہ معطل تہا کہ خارج سے شاہ ایران کو
معلوم ہوا شاہ ایران نوازش امام مسقط کو نامہ پر غضب لکہا اور صولت سے بہے ذرا یا بجز دانستے اس امر کے ہوش امام
مسقط کے ہران ہو گئے اور محمد اکبر کو کمال عزو شان سے روانہ بارگاہ اس سلیمان زمان کا کیا واضح ہو کہ جب شہزادہ
تین کوس اصفہان کے پہنچا بادشاہ واسطے استقبال کے آیا اور ہمراہ اپنے لیجا کر مکان بہتر میں اوترایا اور
وجہ لایق واسطے مصارف اسکے مقرر کی اودہ اودہر بکہا ہوا اور چھبیس ستین قلعہ یالر کا بکنام خان
کی سینے سے لے جنگ مفتوح ہوا تیوین سال مطابق سنہ ۱۰۹۱ دس سو ستانوے ہجری کے شروع میں کو بجیا
قلعہ بکا پور کہ ین شہزادہ خان نے کہ عمدہ سرداروں سے سکندر عادل شاہ کے تہا زیادتی

پہلا وقفہ
سلاطین ہند کے
تین

اودہین دو سو گنت الف ۱۱۱۱ ہجری تہین بادشاہ
پانچین شجرہ مہر ہوا اورنگ زیب کا بیٹا تہا کہ
دو مہینے تک اودہ چار سو کا تہا کہ
پندرہ لاہور دو سو اٹہتر ۱۱۷۸ تہین
تہین سو ایک تہین سو اٹہاسی ۱۱۸۸ تہین
کابل تین سو اٹہاسی ۱۱۸۸ تہین
بارہ سو دو سو اٹہاسی ۱۱۸۸ تہین
تین سو دس ۱۱۱۰ چار سو اٹہاسی ۱۱۸۸ تہین
سو پندرہ صوبہ پٹنہ سے اطراف الہ آباد کا تہین
جہان آباد دو سو بہتر ۱۱۷۲ تہین
اودہ اٹہاسی ۱۱۸۸ تہین
بنگالہ سو ۱۱۰۰ تہین
اٹہاسی ۱۱۸۸ تہین
ملتان چار سو ۱۱۰۰ تہین
کابل چار سو
تین سو ۱۱۰۰ تہین
بارہ سو ۱۱۰۰ تہین

سلاطین سہ گانہ کے بیان میں

سلیمان شکوہ دوسرا بیٹا دارا شکوہ کا بھی وجہ دہزاران اندوہ کے پہلے اسکو کون جھوڑ کر نزدیک اسکے
لیے جاوے پھر اسکے پاس جو دو اسکے پاس رہنے سے بھی بہتر نہ تھا لیکن بھاگ جانے میں خوف تھا
اور دارا شکوہ کو بھی اسکا بھاگنا ناگوار تھا اسکے سوا اسکا بھائی شجاع مقدر کا ہو
چکا تھا اسکی طرف سے بھی اندیشہ تھا اسکے سوا اور کوئی چارہ نہ تھا اسلیے
اسکو بھی رخصت کیا اور اسکے ساتھ بھی فوج کا ایک دستہ روانہ کیا
اور اسکو بھی اسکے ساتھ روانہ کیا اور اسکے ساتھ بھی فوج کا ایک
سو دس کس اور بھی روانہ کیا اور اسکے ساتھ بھی فوج کا ایک
اور بھائی تھا اسکو بھی روانہ کیا اور اسکے ساتھ بھی فوج کا ایک
پانسو کس اور بھی روانہ کیا اور اسکے ساتھ بھی فوج کا ایک
پہلا دفتر

سلاطین سہ گانہ کے بیان میں

Property of Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Bankipore

محمد سلطان کو واسطے تعاقب شجاع کے کیا تھا وہاں پہنچا اتفاق ہوا کہ شجاع کے نامہ اور پیغام اسی لڑکی اسی دینی قبول کرنیکہ صرف شجاع کا درمیان لایا اور بکوشش طرف اپنے بلا لیا دوسرے سال شاہزادہ موصوف بسبب کہنے بعضے امرا کے طرف سے معظم خان سپہ سالار کے کہ عالمگیر نے سرداری عسکر کی اسکو دیکر ہمراہ کیا تھا اندیشے فاسد اور خیالات باطلہ کو دلمیں اپنے جا دیکر نامہ اور پیغام سے وعدے پر عقد ازدواج اپنے ساتھ صبیہ شجاع کے ستائیسوں رمضان کو معہ امیر قلی داروغہ توپخانہ اور قاسم علی میر توزک کے کل امرایان لشکر بادشاہی سے جدا ہی اختیار کی اور رفیق و شریک شجاع کا ہوا شجاع اس امر کو نعمت غیر مترقب جانکر بہت خوش ہوا اور موافق شرط مذکور کے عقد کر دختر کو اپنی بیچ حبالہ نکاح اسکے دیا اور دلیر تر ہوکے عزم پیکار سے مقابل فوج شاہی کا ہوا جنود مین عالمگیر کے وقوع سے اس سانحہ کے کمال فتور و اختلال پہنچا لیکن معظم خان کہ از بس دلمرد و مرد مرد تنہا خوف و ہراس کو بالکل دلمین جاندیکر بدستور سابق سرکرم خدمات پسندیدہ رہا اور کئی روز شان لشکر افغین کو بہ تنگ و تاراج محل اور جہانگیر نگر کے شجاع سے کین غایت الہی سے باوجود رفاقت شاہزادہ کے غلبہ فوج شاہی کا ہی ہوا جنود مین عالمگیر کے وقوع کیے سے اسپر پریشان ہوکر حیلہ سے بہاری زوجہ کی صحت سے شجاع کی کنارہ کرکے لشکر سے آسکے جدا ہوا اور قریب پہر آدھی رات کے معظم خان خانخانان کا ہوا معزالیہ نے حسب الحکم بادشاہ کے شاہزادہ کو ہمراہ خدا ایخان کے روانہ حضور کیا جو قریب دو تین پہر کے بعد شاہجہان آباد کے پہنچا بموجب حکم کے اللہ یار خان نے دار و غہ کرز برداران نے راہ دریا سے قلعہ سلیم گڈھ مین پہنچا لیا اور حراست اسکی معتمدان کو مفوض ہوئی چونکہ تعقب مراد شجاع کا درست نہ ہوا تھا پس وہ خراب اور خستہ حال ہوکر سہسرام پہنچا کمال پے اعتباری سے چالیس آدمیون سے روانہ طرف بنگ کے ہوا اور قریب اس حال کے

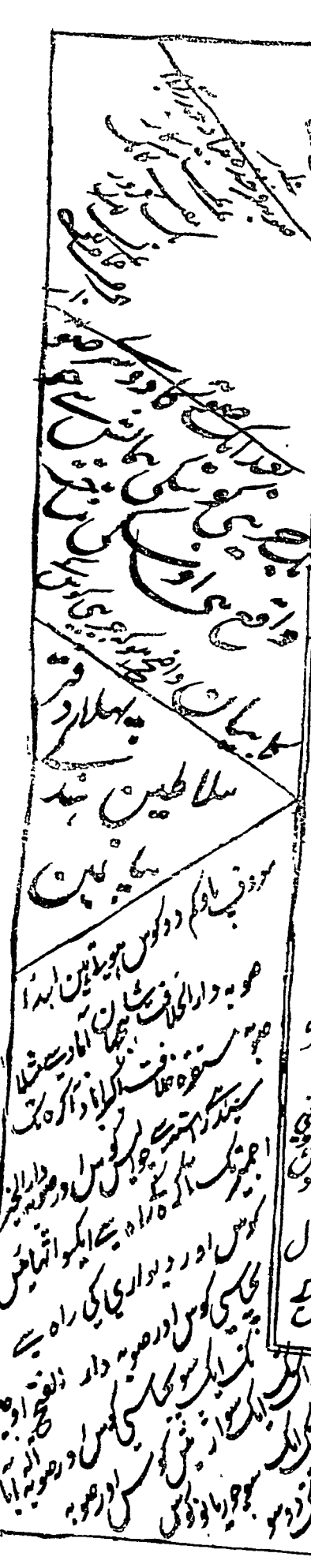

بخشش جلالیہ شرف صدور یافتہ از ملا عزیز اللہ مخلص تخلص مجلسی اصفہانی فی تاریخ اس جلوس
کی ان الملک للہ و بتوفیقہ مستدعی بشارت پایی ہیچ قلم آہنین کمیہ و زیادہ ہیچ شتابہ ملامہ نویسی تحریف ملفوظی اعتبار کرنے ہوں
تو بہ خلاف ہے اور عالمگیر لقب مقطع ہوا اور بہ سبب مغلوبت لفظ مہر و بدر بیک سکہ اشرفی و روپیہ کا اعتبار
بسکہ زر و جہان جوہر تیز شاہ اور نگ زیب عالمگیر اور طرفہ یہ بسال جلوس اور نام شہر یار العرب
کا قرار پایا اور بشتابی شاعر کی طوعاً بیت ابو المظفر محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ غازی سے زمین ہموی
اور عید اوزد کہ غرہ فروردین کو مقرر ہی موقوف کر کے عوض میں اسکی دو جلوس سکے مقرر کیا اور عید الاضحی کا
غرہ رمضان اور منتہا اسکا غرہ شوال قرار پایا اور ہندوستانیوں ایجادی اعتساب اور محتسب حراثات سے عالم کیر کی ہے
تخ ہیات از مسکرات سلاطین سلف نے بھی کیا ہی لیکن محتسب اور اعتساب نہایت پہلے سال جلوس
یکے دار الشکوہ کو مع سپہر شکوہ بعد شکست ثانی بکلک جہون زنجیر دار دیا اور بفرمان
کر بکہ روانہ خضر یک احسن الاراد شاہ شہ ستر دین بنجکہ کو دلدار شکوہ مع پسر مسلسل مادہ فیل
ہو جھ مر کشادہ ہیں شہر اور بازار سے پرانی دلی یکے عقابہ ہو کر خوتر آبا ہیں پہنچا اور دمال محفوظ
ہیں عالمگیر سے خواجہ ہوا کہ یکہ کہ کہاں کا پہر جھوزد کو بادشاہ بے استحکام اساس سلطنت کا قتل کرنے
ہیں اسکے جاکر موافق فتوای علماء مذہب یکہ کہ نسبت اتحاد کی سبب سلیمان اسکے طرف تصویب
چنانچہ رسایل بہ فرمان سے اسکے ظاہر ہی حکم کا پس دار الشکوہ مراجعہ ۱۰۶۹ دس سیع الہجرہ ہیں
سال جلوس ثانی یکے آخر روز چہار شنبہ الکیون دنجہ کو مقتول ہوا اور لاش اسکی دو سیکے دن بعد
تشہیر مقبرے ہیں ہمایون یکے دفن پایی اور سپہر شکوہ قلعہ کو الیار ہیں قید ہوا اس

پناہ سے شاہزادہ محمد سلطان کو ایک عقد مروارید کران بہا جو کہ دنین تہی اور ایک دو مقیہ جو کہ بادشاہ سے رتنا عطا
کرکے بسی رخصت فرمایا اور اعتماد خاں کو خلعت سے سرفراز ہوئے بعد اس جنگ کے پہر اور ایک لڑائی
دارا شکوہ سے اجمیر کے پہاڑوں کے درمیان ہوئی تین دن تک گولہ اندازی ہوتی رہی چوتھے دن رسمونے سے
راجپوت زمیندار کو ہمراہ لیکر بہت کشش و کشتی کے فتح ہوئی اور شاہ نواز خان خسر عالم گیر طرف دارا شکوہ
کی اس جنگ میں بدقسمتی سے مارا گیا اور دارا شکوہ بھاگ کر شہر پہنچا مگر وہ بھی بدقسمتی سے بھاگ کر
کے سلیمان شکوہ کو کمال تجمل اور شان و شوکت سے داخل قلعہ شاہجہان آباد کا ہوا اور وقت بار گشت کے اس مہم سے
پاس سے عادل شاہ بیجاپور کے یعنی اقبال خاں جواہر مرصع آلات آئے اور قبول ہوا اور عرضی سے محمد سلطان اور جانمان
کی معلوم ہوا کہ شجاع بنگالہ سے کوچ کرکے عبور کرنا گنگا کا کیا جب جشن جلوس سکہ اور خطبہ اور لقب سے موقوف اور اطمینان
کے تہا اندنوں میں کہ فتح و فیروزی اور غلبہ اور بہبودی سب طرح سے میسر ہوئی حکم ہوا کہ راجہ جے سنگھ
بس کام کے منجملہ ہشیار اختیار کرکے جنانچہ چھبیس ماہ مبارک کی مقرر ہائی موافق عرض منجمین کے
روز یکشنبہ تاریخ مذکور سنہ ۱۰۶۹ اوس سے انہر کہ عالمگیر کی اسوقت عمر شمسی سے چالیس سال
سات ماہ تیرہ روز اور قمری سے اکتالیس سال دس ماہ دس روز کو پہنچے تہی بعد انہ کہ ہوئی
ت بل کے تخت سلطنت و جہانبانی پر مرتبہ ثانی جلوس کیا اور حسب الحکم خطیب نے منبر پر خطبہ پڑہ کر
اور دہن امید کو اپنے نقد مقصود سے عطر کیا دو مہینے ستراون تک جشن ہائی جلوس کا امتداد
پایا ہر روز ہر ایک عمدہ ہائی سلطنت سے سرفراز و ممتاز ہوتا تہا اور اسی عرصہ میں محمد امین
عادل شاہ کا اور محمد ناصر صاحب قطب شاہ کا سلاطین دکن سے دا[illegible]

لشکر مین عالم گیر کے طرف سے بدولی اور جوہت سنگھ کے باوجود عدو تعصب اور شہر داری کی قباحت
فسنہ زا یعنی ہمراہی اسکمال اور اسباب کا خانہ باشی ہے اور سلاح اور پارچہ سپاہ وغیرہ کا ہوا آیا اسکے اور
اسمعیل خان جو پہلے آیا مارنا شروع کیا لوگ ہراسان ہوکر بہت سے بھاگ گئے شیخ عہین جانے عوض لکھا
مکاتبہ ہوا کہ مسماز اور صحیح کو عالم گیر باوجود کم ہونے فوج مردم سپاہ کے ترک نصف کے وقت شجاعت سے اس قوی کو
متوجہ ہین ان ازم کا ہوا کہ اسے ہین کہ اسد اللہ خان کو اور ترک ہین الدین کو اپنی پیچھا اگر بھیجا اور فیلبان کا اپنے پاس
خواہی دانستہ آگیا اور جہ نوبت بزرگ ہوستان کی پہنچی علیم سوطن ہوا ہے اور کوک اور ہین اپنی مسند بیکر
درباں سے شجاع کہ جو تغار پر عالم گیر کے ہمراہ ایک ہاتھی پر نکل ہوا تھا کہ پاؤں نباہ اور استقلال کا ہے اور
اور اُن ہین کو بیکر عزت منتظر ہے ایک بی بائد فیل سواری عالم گیر کے مانند ارتیہ دیکھ خوشنود ہے
ہوا شہنشاہ حوصلہ کے اپنی جا سے بلا اور فیلبان کو جو ہاتھی پر سوار تھا حکم کیا کہ فیلبان کے
نقاب سے مار کو ایک نے انہیں سے چالاکی کر کے بندوق چلائی ساعد سے قبال تک کو لی نشانہ پر آئی اور
فیلبان کر اور فیلبان بادشاہ کا جہت اسیقدر ہوکر مطیع اپنا کیا ایک بھی عظیم تھی کہ جزا مظفر
کی دو نظر بھی نہیں سکتی تھی اور غلبہ فوج کو شجاع کی تنہا اور عالمگیر فتح اور استقلال سے دفع
دشمن کے ساعی اہل کرمخان صفوی اور عبد الرحمن و سنجر الفصا مخالف موافق نہ تھا یون کہ دیر نہ ہوئی
ہوکہ عالمگیر نے انکو امان سے فرستادہ کر کے طلب کیا کہ ایک فعتاً قرار دو یون نے خبر
فرار شجاع کی پہچائی پس نقارہ شادیانہ دیون کے نوار بشین آئے فتح عجب نمایان وسیلے عالم گیر
یکہ ہوئی اور عالمگیر بعد عدو سپاہ کی مال اندیشی سے تا شجاع فرصت اجتماع آمادہ عزیمت کی

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیانمین

جل زربفت اور ساز نقرہ اور شمشیر مرصع یکے شاد کام ہوا اور داراشکوہ پنجوا یہ پیکار کو عزم فرار سے مبدل
کر کے انیسویں تاریخ لاہور سے رخت اقبال باندہ کر طرف ملتان کے روانہ ہوا بمجرد سننے اس خبر کے طرف
حضور کے ظاہر خان جلد بھیجکر جیشی دیجہ کو سر تہہ ضبط شہر لاہور کے ممتاز ہوا اور آپ مصلحت تعاقب میں
داراشکوہ کے جا کر بیسویں کو بطریق ایلغار ملتان کے چلے اس عرصہ میں معلوم ہوا کہ داراشکوہ ملتا کو بھی
چھوڑ کر راہ بکھر کی لی ہے وہاں سے عین استعجال قطع منازلمین کر کے آہستہ آہستہ ملتان کو پہنچے بعد یکے
ایک اور خبر آئی کہ شجاع طمع کل ہندوستان کی کر کے تحریک سے داراشکوہ کی آپکو جو دور مرکز سلطنت
سے اور بادشاہ کو مقید پایا ہی عازم تسخیر اکبر آباد کا ہوا ہے بس واسطے مٹانی اس فتنہ کے بارہویں محرم
کو رایات ظفر ایات ملتان سے پہلے اور لاہور پہنچے ہوئے چوتھی ربیع الاول کو داخل قلعہ شاہجہان
آباد کے ہوئے اور ساتویں ربیع الثانی کو سلطان شجاع کے خیمہ بھی اکرآلہ آباد پر ہوئے بعد ستروین کوچ کے جو
سے بڑھ پہنچے پر آکر چار کوس کے فاصلہ پر لشکر سے شاہزادہ محمد سلطان کے کہ ایکے بطریق منقلا روانہ
ہوا تھا ٹکر کیا اور عالمگیر بھی کوچ متواترہ کر کے ملحق اپنے فرزند کا ہوا پہر انیسویں تاریخ اتوار کا دن
عزم رزم مصمم کر کے افواج طرفین کے ارستہ ہوئے عالمگیر پاپی پر سوار خواصین شاہزادہ محمد اعظم قول لشکر میں
قرار پائے نودہرار سوار ادہر سے آمادہ نبرد و پیکار ہوئے اور ادہر سے خود سلطان شجاع قول میں
اور زین الدین پسر رستم بغاری میں بلند اختر پسر خود ہراول میں ساز و سامان سے جنگ کے تیار ہو کر بہتیرے
اور عالمگیر موافق اراستگی مذکور کے جمعہ کا سا اوتہہ کر پہر دن رہے فاصلہ پر اڑائی کوس کے ارصف
آرا ہوا پس تا شام توپ اور تفنگ سے اک لڑائی کی روشن رہی رات کو ہر ایک نے اپنی اپنی جا جر

پہلا وقفہ

ملاطین ہند کے

یا تین

تالیف قلوب سلاطین بادشاہی کی کہ یکے متوقع انہا کیا واضح ہو کہ منظور عالمگیر کو یہ تھا کہ واسطے رفع
شفیع یکے طاعت پادشاہی کی کہ یکے زبان طعن خلایق کی بند ہے اور رفع کدورت خاطر سے ایکے کہ یکے کام سلطنت کا
عہدہ میں آنے کیونکہ شاہجہان کہ مایل اور راغب بسبب کثرت الفت یکے طرف دارا شکوہ یکے تھا اور آپنی بھی
بجز خیال اپنی بہت کچھ بھی تھیں توجہ خاطر بادشاہ کی خلاف مقصود عالمگیر یکے مصروف ہوئی اگرچہ غلبہ
اور استیلا اسکا دیکھکر ظاہر میں مدارا فرماتے ہے پر آپنے تئیں بے اختیار جانکر بیزاری ظاہر کی اور ترک
ملاقات فرمایا پس خود بخود محبوس ہوئے اور باوشاہت معطل رہی اسوقت عالمگیر نے ملاقات باپکی محل اقتضا
و مرام کا جانی اور بخیال دارا شکوہ کا دہلی سے فرمان مصلحت بھیجکر ارادہ شاہجہان آباد کا فرمایا پس فی الجملہ
بندوبست ضروری جو یکے کہ شاہزادہ مقرر سلطان کو تنہا ابوہ یکے اکبر آباد میں بھیجے اور آپ سیدھا مرام
کا ہو اور اسلام خان صوبہ آلہ یکے شاہزادہ کی مقرر پائی اور فاضل خان میر سامان کو واسطے سرانجام فرمان
اور بندوبست بدرقہ محبوس کے مامور فرمایا اور فی الفور فرمان پہنچا کہ آگرہ اور شاہجہان آباد کی چھاپ اور
مقرر پائی اور تیغر خان کو واسطے علاج باپکے حکم فرمایا اور تین ہزار اشرفی اور خلعت خاصہ اور جمدہر مرصع
مع علاقہ مروارید کے اپنے انعام دیکر دوسری رمضان کو کوچ کیا چوبیس کو جب کہ بادشاہ سامی منزل
ہوئی خبر فرار دارا شکوہ کی شاہجہان آباد سے طرف لاہور کے پہنچی اس تاریخ تین مراد بخش کہ
فقد شعور سے تہیدست تہا امید سے فرزندی شاہجہان کی اور ابلہ فریبی سے عالم کبر کی تمام طمع
سے یہ خیال سر میں رکہتا تہا کہ سریر آرائی ہندوستان کی مجھے ہوگی نہایت حماقت سے تخت اور چتر
اور تمام لوازم سلطنت یکے اپنے پاس رکہتا تہا اور عالم کبر مصلحت وقت جانکر دارا سے گذارتا تہا

پہلا وفتر
سلاطین
سنا ہین

دیلی کا ہمراہ دو تین دن میں پہرا اور پانچ ہزار سوار اسکے پاس جمع ہوئے اور بعضے نوکر دن نے بادشاہ
کے بہروا دار اسکو شکوہ کیا کہ رفاقت اسکی چھوڑکر اور نزدیک سے آکر ملے اور نصرت زیب نصرت زیب سے
شکر آلہی کہ بیجا لائے اور امرا کے کاب سے بھی بیارک کہا کہ شنبہ ان کو کون پر جو اس محرکہ میں
مصدر کوشش نہایاں ہوئے ہیں اور رخصت ہر ایک کو کامیاب فرمایا اور دہان سے کوچ کیا اور دوسرے
دن جب شکار کا سرکڑہ پر پہنچا حضرت اس مار چکے کی اور ہر ماجرا کی کامیابی کا دار اشکوہ بتایا اور عجز بری
اپنے اس کام میں بیان دار کا عذر لکھکر وسیلے عذر خواہی کے عرضداشت پاکی خدمت بروزنامچہ اور دوسو روپے
کو باغ نور منزل میں کر رہ روانہ اکبرآباد کے بیچ نزول فرمایا افضل خان میر سامان اور بلیت اور دیا شاہ کے طرف سے آئے
آئے اور بار یابی میں عتبا چوبیں عرضیکے جو لیکر آئے تھے گذرانے اور زبانی پیغام بھی جو بادشاہ نے
پہلے وقت رخصت کے تھے عرضکیا کہ بادشاہ نے انکو خلعت خاصہ عنایت کیا اور بہت اچھی طرح سے باتیں کہیں اور
ایک قطعہ شمشیر کرامت اسکا عالمگیر نے بھائی کے بطریق تحفہ ہمراہ صحیفہ مذکور کے بھیجا تھا
جوقت فاضل خان اور سید بہادر اور موصوف نے اسکے گذرانا اور نام اسکا ظاہر کیا
اولیا کے دولت جو حاضر تھے اسکو تعاول جانکر جیہیں خوش ہوئے اور ایک دوسرے سے
آپس میں مژدہ سلطنت کا دیا اور خود اورنگ زیب نے اسکے نام سے آپکو تین بیسی دن سے لقب
کیا پھر میوں کو ارادہ مستعد خلاف اکبرآباد کا باغ نور منزل سے اور کیکہ مراد بخش کو بیانے تعین
اندمال حجر آنکہ کیجا رہنے پر امور کیا اور آپ کمال آرائش سے فیل کو مثال ارجخرام پر سوار
ہوکر حویلی میں دارا شکوہ کی نزول اجلال فرمایا اور دہان ہمیشہ کرا فغانی اور مناصب مراتب سے

سلاطین ہند کے بیانمیں

بہلا وفر

غرق آب عدم کیے ہیں جب شام ہوئی وہان سے پھر کر منزل گاہ پر آیا ہشیار طبع اور دانا دلون نے اس حرکت
کو اسکی نادانی بخت برگشتگی جانکر نکین فرار اور ادبار کا لیا خیر اور نیک رائے کے اقتضا سے دانش اور ہوشیاری سے
کہ اس دن پانچ کوس کی راہ عرصہ کم آبی میں طے ہوئی تھی حرکت کرنا مناسب نجانکر توقف اپنی جگہ پر کیے
رہا جب ادھر سے جنبش نہوی اسدن جنگ موقوف رہی دوسرے دن ساتوین رمضان کی بھی دونوطرف
سے شکار راستہ ہوکر ہر ایک موافق حکم بنظار جرنیار التمش وغیرہ پرا کے کھڑے ہوکے القصہ قریب دوپہر کے
لڑائی شروع ہوئی یہ لکھا ہے کہ اول بان طرف سے داراشکوہ کے چلا بعد شکر سے عالم گیر کے آتش افروزی
ہوئی پھر نوبت خنجر و شمشیر کی پہنچی اور خوب جنگ ہوئی بہادرون نے داد مردی اور مردانگی کی ذری بہت
سے کام آئے اور بہت سے زخمی ہوئے حتی کہ خود مراد بخش بھی زخم کاری کھایا تھا یہ چوٹ لشکر داراشکوہ کے کمان
تھور سے پیش کیی شخص اسمین سے قریب اورنگ زیب کے آکر مارے کیے اور راجہ روپ سنگھ نام ایک راٹھور نے
عجب جرات کی کہ نزدیک اورنگ زیب کے ہاتی کے آیا اور وہان پیادہ ہوکر رسمان بند ہودج کے
قطع کیے اورنگ زیب نے دلاوری کو اسکی دیکھکر بہت پسند کیا اور چاہا کہ بہ زندہ
ہات آوے تا داخل کردہ مخلصان ہووے لیکن ایسے بہادر کہین گرفتار ہوتے ہین آخرکار
مارا گیا شہزادہ نے بھی بڑی جان فشانی کی کہ فتح نصیب اورنگ زیب کے تھی آخر قرار فرار
پر شہزادہ داراشکوہ مع فرزند اور بعضی ملازمون کے افغان نیز ان سرحدیہ اور جران شام کے
وقت اکبرآباد مین پہنچکر اپنے مکان مین اترا اور افراط شرمساری سے باپ سے بھی
نہ ملا پھر آخر شب کچھ اشرفیان اور مرصع آلات لیکر بارہ ہزار سوار سے ہمراہ

پہلا دفتر
شاہ جہان بادشاہ کے
بیان میں

جب تحقیق کر کہ گاہ کی واردات جو ہر شکر کا کیا بود بیچیدہ اور قرار کے نزدیک دیدہ اور دس سے وہ باشد معلوم ہوا کہ گذر
ہندو بیگ سوار سے واقع ہے قابل عبور ہے ویکھ بیگ نفاذ ار اشکوہ نے ملاقات سے اسکو چھوڑ دیا تا بلخ دستے
اس خبر سے کمال اضطراب ہوا ان سے بیگ غرہ ماہ مذکور کو رخصت کیا فوج اندوہ ریا ہے
تمام آنجا کہ رہے کہ اسطرف نہیں ہے نزول کرے اور اراشکوہ بھی بچھیوں شبان کو اکبر آباد سے نکلا ہے
اپنے چھوٹے بیٹے کے دھولپور تک آمعا براہ رکذر کا ہیں جیا کہ جا بجا مقصود کہ کہ اقامت کی تھی اور خنظر سلیمان
شکوہ کو رکھے بیٹے کا تھا جو قت غیر عبور سے اور ریگ کی سینے موضع مکور کے مقابلہ کا ہوا اور اچھے پر کنارے
آب جا کر زمین دس سے بطے جا کے ہوا کہ کیا تر تب پیدے ہیں فوج کہ متعلق ہوا شاہجہان بادشاہ نے زار رحم ہے
حال پر واراشکوہ کہ ہر جنہ کہ مکر رفا ہیں عطوفت منوان ہے جنگ اور آہنگ صلح ہیں بھیجے لیکن فائدہ
نہوا بہر جہان پناہ با وجود ضعف و ناتوانی دو بطے اطراس تازہ فساد کہ کہ ویکر ہیں خانہ جنگ ہمارا یں
باہر نکالیں اور ریان دوشکر کہ سراد قات شاہی بلند کریں تا ہم دست خود وہاں آنکھ سے جدال و قتال
دارا شکوہ بنہ انواع جیل اس امر کو جزئہ ذہن میں ڈالکر مرا تنگ کا ہوا اور از ترتیب جنر آگے آیا نہ
واراشکوہ کی دھولپور سے دو بطے جا کے سمکر ہیں کوچ یا پلہ کر کے ڈیڑہ کروہ شکر سے دارا شکوہ
یکہ تو قف کیا اندن دارا شکوہ قرب قضیہ سے مطلع ہو کر فوجکو اپنی ترتیب دی اور اراویہ جنگ کے سوار
ہو کر شہور اسا آگے کے طرف بڑھا اپنے ہیں اسکے دلیں جو کہ سنبہ آیا جہان وہیں کہ ہزار ہا اور خوف
مخالف سے عیب ناچیز کاری یکہ وہ تمام دن دہوپ ہیں کندر اوا ضح ہو کہ وہ موسم کہ کا تھا
لوگوں کو واراشکوہ یکہ بہت ایذا ہوئی بلکہ بہت سے تلف آب اور خدمت عطش سے

سکونت رکھتے تھے خبر عبور لشکر اورنگ زیب عالمگیر کی زبدا ہے اور ملحق ہونا مراد بخش کا لشکر اپنی جا
طرف لشکر عالمگیر کا دیہ پیما ہوئے اور متصل دھرمپور کے آکر ایک کوس کے فاصلہ سے خیمہ زن ہوئے
عالمگیر کہ بس عاقل دانا تھا واسطے اتمام حجت کے اول پیغام کیا کہ ارادہ میرا جنگ کا نہیں ہے میں صرف
واسطے عبادت باپ کے جاتا ہوں اگر تو فقیر رفیق ہے تو تم کو چاہیے کہ آکر میری ملاقات حاصل کر دیا رستہ
دو نہیں تو سوا انفعال کے کچھ حاصل نہو کار آمد نکر کہ موافقت پر دارا شکوہ کی مغرور تھا اور پر تو دانش و شعور سے
کی بہرہ کیے پر عالمگیر کے خیال نکر کے آمادہ پیکار کا ہوا عالمگیر ارادہ پر اسکے مطلع ہو کر حکم اپنی فوج کو صف آرا ہونے کا
دیا غرض ماہ میں ۱۰۶۸ھ دس بجے اڑتیس منٹ وقت صبح لڑائی ہوئی بہادروں نے طرفین کے داد مردی اور مردانگی
کی دی ایسا طرف دے چلے کرتے ہیں یہ لوگ طرفین کوشش زیادہ کرتے تھے اور جب حملہ کرتے تھے وہ بھی روکتے
تھے آخر شش بھر بہت مار مار کے جب نوبت طرفین سے پہنچی ہزار کشتوں کی پہنچی سلطنت جو حصہ میں عالمگیر
کے تھی اور اچھوت کو شکست فاش ہوئی اور وہ بھاگا پس عالمگیر نے سپاہ کو اپنی تعاقب سے منع کیا اور موضع بارشکر
غنیم کے خیمہ مختصر جو ہمراہ تھا برپا کر کے نماز ظہر کی جماعت سے ادا کی اور شکریہ اس فتح کا بجا لایا کہ حکم شادیانہ کا دیا
پہر تین مقام وہاں ہوئے اور مراد بخش کو قید کر ہزار اشرفی چار راتی اور بہت سی چیزیں میں سلطان
محمد کو اضافہ پنجہزاری پانچ ہزار سوار کا عنایت ہوئے اور اور امرا معہ آموافق درجے خوشحالی سرفرازی حاصل کیے بعد میں
کے راجپوتانہ سے کوچ کر کے اکیس روز میں انتہا میوات شجاعبان کو حدود کو الیمار کو پہنچے وہاں داراشکوہ
نے واسطے منع عبور موکب اورنگ زیب کے آب بسنل سے کندہ ہے مشہور ضبط
کر کے مورچال باندھ رکھا تھا اور بندوبست قرار واقعی کیا تھا اورنگ زیب نے بعد الملاح اس امر کے

سلاطین ہند کے
پہلا دفتر
ساتویں

اچھا خوشنما اور عمارات پختہ بازار دو
طرف قلعہ سنگین لکھا ہے کہ اس
صوبہ میں بلک کنواں ہے کہ
اسمیں استخوان وغیرہ ہوتا ہے
پہنچتے جاتا ہے اور دوا مدد ہے
من اس صوبہ کو مندا ہے جو زدیک عام
کھڑی ہے کہ ہے کوس سے بھی زیادہ
اوکا نالا ہے کہ منبع
اوکا یعنی کنارہ
اور یہاں کہاں
لکھا ہے
لکھا ہے
اور

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان میں

آباد کی جو سنہ ۲۴ جلوس مین اساس پائی تھی سنہ مذکور مین صورت اتمام کی پکڑی مصرعہ تاریخ اسکا
ح مسجد جہان قبلہ حاجات آمد ۔ واضح ہو کہ دس لاکھ روپیہ تیار ہین اسکے خرچ ہوے ہین اور اوپر کے تینون
سنگ مرمر اور سنگ موسی کے ہین اور صحن بھی سنگ مرمر کا صورت مصلے کی بطور محراب کے سنگ موسی
سے بنی ہوئی ہی فرش صحن مسجد سنگ سرخ سے ہی اور طول عمارت مسجد کا نو ذرع ہی اور عرض تیس ذرع
کا اور وسط صحن مین ایک حوض ہی پندرہ ذرع کا بارہ ذرع کا تین ہی اور تین ذرع کا حاشیہ لیا ہی سنگ مرمر اور سنگ موسی سے
تیار ہوے ہین اکتیسوین سال قلعہ بدر اور قلعہ کلیانی اور بیجاپور نے فتح کیے اور اسی سال مابین سنہ عمارات اور معمورہ
قیض ایام کے کرور لاکھ روپیہ ایک کرور تیار ہوے تھے بادشاہ کیا تھا کہ وہین سلاطین تاریخ دیکھے کی اس خواب کو بیداری جعل
کی عاید حال ہوئی ہر چند کہ مداوا مین سعی کی لیکن کچھ فایدہ نہوا اور زیادہ تکلیف ہونے لگی خود بدولت نے حسب
دارا شکوہ کیے کہ اسکو ولیعہد بنایا کیا تھا مراجعت کرکے داخل قلعہ اکبر آباد کا ہوا اور منزل مین شاہزادہ
مذکور کی اقامت فرمائی اور شاہزادہ مدار المہام کل سلطنت کا ہوا جب امر شہاہی پاشاہزادہ
شجاع بنگالے سے لشکر کران لیکر عازم اکبر آباد کا ہوا پس دارا شکوہ سلیمان شکوہ بیٹے کو اپنے واسطے
مدافعت اسکے مامور کیا اور شاہزادہ مراد بخش تیسکہ اور خطبہ گجرات مین اپنے نام کا کیا اور عالم گیر
دکن سے متوجہ دار السلطنت کا ہوا پس آپسمین بھائیون کے جنگ و جدل ہونے لگی سلطنت حصہ عالم گیر
کا تھا وہ نصیب غالب آکر آخر کو بادشاہ ہوا چنانچہ تذکرہ آیندہ مین بیان کرینگے آویگا اور بادشاہ
قید ہوکر آٹھ برس اختیار مین عالم گیر کے رہے کہ کیفیت اسکی بھی لکھی جاویگی اور جب ایام زندگی کے
سپری ہوکر اٹھاونین برس جلوس ثانی عالم گیر کے قلعہ اکبر آباد مین جہان عید تیے پچیسوین رجب کو

پہلا دور
سلاطین سندھ کے
تخت نشین ہونے کے بیان مین

جب اکبر بادشاہ مین شہنشاہ بلدہ رہنپور کی
بنا پائی ہی اور کوٹ اڑہ شکارگاہ اسکا تا مدار دون
کی اور رہا کے پہاڑی اچھا واقع ہی اور پہاڑی کی طولانی
قلعہ اور چھ جہاد ون بنا کے اور کوٹ شوار گذار
صدیہ تہ ذرع کے پختہ تیار کیے اور
باغون کی بھی اور حوض بہت اوسکے کار مین
واقع ہی اس کار مین قطعہ بیت مضبوط مین جیسا کہ
اور پولہ اور
تعداد اس کا

سفینہ قیصر روم کہ بیچے جشن میں وزن قمری کے اس سال کہ ہر برس میں سنین عربیہ کے دوبار تولا جاوے
سو زر و اجناس سے مطابق حساب شمسی کے معمول تھا شاہزادہ دارا شکوہ کو بجائے حضرت صاحب قران ثانی
اساری طلائی زنگا کہ کہ کلوں پر اسکے فرش مرصع الماس کے بنے ہوئے تھے اور دورہ اور کرسیان اور
استیل اور دالان پر موتی بیش قیمت ٹنکے ہوئے قیمت اسکی دو لاکھ روپیہ تھی اور شنبہ ایک
قطعہ لعل اور دو در آمد اریدہ کہ قیمت میں ایک لاکھ ستر ہزار روپیہ تھا اور میں مالک رقاب اقبال اور خطاب
شاہزادگی اقبال سے سرفراز فرمایا اور طلائی کرسی جو تخت سلطنت کے رکھی رہتی تھی حکم شد کہ بیکبار اور
امراء و دل کو ارشاد ہو کہ از دیکبار دیگر مبارکباد گویند تیسرے سال شاہزادہ اورنگزیب عالم شعلہ
کوکنده کا ہو کر سیدالا کہ وہ جیدرآباد سے آنہہ کو سرحد ہی کے پاس آ جب کوس بیجاپور قلعہ دورہ راجا سلطان محمد مرزا
کو اپنے توقف کا حکم کیا کہ جانب قطب الملک دارائش قیمتی پانچ چیدہ ہزار سوار بارہ ہزار پیادہ جانب مخالف دورہ
آیے اور تمش حرب شغل ہوی ہے سے دکنی ارکی قطب و ہای بنی چج اور آپکا شکست سرانجام اور مالک
دیکھکر سخن انتساب اپنی جیسے کہ سلطان محمد بے دیسان یا التماس اسکا قبول ہوا اور آپکی ال زوجہ دو نوکا ہوا اور جملہ
الملک معظم خان بلے چوا پر شبہ کہ از انجملہ ایک الماس تہا وزن میں نو ماشہ کا کہ اسکے دو سو لاکھ روپیہ
ہوتے ہیں قیمت میں دو لاکھ ستر ہزار روپیہ کا پنچ چیل زر چار ماہ دہ باساز طلا اور سو ہاتھی نر و ماده
سانیہ طریق پیشکش کذرانے اور جشن میں وزن شمسی کے اس سال دارا شکوہ نے پیشکش اس لاکھ
پچاس ہزار روپیہ کا پیش کذرانے از انجملہ ایک پلنگ تہا قریب ہزار روپیہ کا پیکر کہ اور سر کیکہ
اسکا سنگ یشم کا مرصع الماس اور یاقوت زمرد سے تہا اور مسجد جامع شاہجہان

وہان کیا اور دو کا نیشکر کا اور ایک خرچ اسکا دو لاکھ پچاس ہزار روپیہ بتلاتے ہیں اور کہتے ہیں کہ دو برس
عرصہ میں وہ تیار ہوئی اور پیمبر بن سال غلام محی الدین نام سفیر سلطان روم کا آیا اور اسطنبول سے ناصر احمد
سعید واسطے سفارت روم کے مقرر ہوا اور ایک صفحہ مرصع ایک شمشیر مع پرتلہ مرصع کہ قیمت مجموع کی لاکھ روپیہ کی
نبی بطریق ہدیہ کے اور ایک تحائف نامہ قیصر کو بطریق ہدیہ روانہ ہوا اور ایک لاکھ روپیہ کا اسباب اپنی کمیسر کیا اور ان
فرمایا کہ اسکو وہان بیکر مع نفع بیچ کر ستقین یرکہ معظمہ اور مدینہ منورہ کی قیمت کر دو اخیر ہو کہ روز جلوس سے
آج تک دس لاکھ روپیکا اسباب سوائے نقد بیچ کر قیمت اسکی وہان منصاف ہوتی ہی ان دو بقچہ شیشہ نفیسہ کو بطریق
نذر اللہ و ہدیہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روانہ ہوا ہی سنہ ۱۱۶۰ سال ہجری مطابق ۱۷۴۷ سال عیسوی
نیسے علیہ پنا اور قندہار پر فوج بیسے شاہ ایران کی بڑا جدال و قتال ہوا اور شاہزادہ اور بیگ زیب اللہ سے دو
شاہ نواز خان کے فرزند تولد ہوا نام اس مولود کا محمد اعظم رکھا گیا اور اس سال ایک مسجد سنگ خام کی
تین لاکھ روپیہ لاگت بہمن تیار ہوئی اور جشن نوروز بہمن بیسال کیے و اتفاقاً قاصد روم کا آیا اتہا سنہ ۱۱۶۱ ہجری
سال الچی کو روم بتین ہزار روپیہ لاگت سے واسطے شاہ کی بیجا روپیہ سے سلیمان شکوہ پسر داراشکوہ کے
بتیس ہزار روپیہ بادشاہ کی سرکار سے اور دس ہزار روپیہ بزرگ سے جدہ الملک سعد اللہ خان وزیر کے لیے سوائے اسکے
تا وقت حصہ جمع نقد و جنس سے دو لاکھ پچیس ہزار روپیکا تھا اسکے سوک ہو سوائے اسکے غیر تعیناتی
قاعدہ مذکور نے ایک شرفی چار سو تولے کی ایک روپیہ اسیقدر وزن کا پاکر رخصت حاصل کی
چلتے وقت بادشاہ نے ایک قبضہ خنجر مرصع لاکھ روپیکا مع کمربند مرصع چالیس ہزار روپیکا ایک شمشیر مرصع
اکریکہ عطر کا جیہا کمیسر کی اور دو ہزار نفائس کیجات اور شمشیر کے ایک لاک روپیہ نقد

پہلا وقت
سلاطین
تین

زیادہ کو لکھنے کی نام اور کارہا مور کا انتہا
اور قلعہ اکبر اور احمد آباد کی بہت مضبوط قلعہ
ہیں اس صوبہ پر بہتی تین اور قدیم کا بہت
مرقوم ہی کہ اعلا خاندان کا نام محفوظ نہیں
نام پایا کہ وہ ہندو تھا کوئی
ملک خاندیس میں آکر
چترہ انتہا

۱۱۶۰ اور کی بہ نوروز بہمن بیسال
الدار اور قندہ
اوبسا بیچ اور ایران
خان فارسی بیسا
اتفاق بیکہ تہا کہ
سلطان فیروز شاہ

خاتمہ کتاب کا بیان

پہلا وقفہ

سلاطین ہند کے

بیانمیں

وہان کیا اور دو کا نیشکر کا اور اکیا خرچ اسکا دو لاکھ پچاس ہزار روپیہ بلا تغیر ہیں اور کہتے ہیں کہ دو برس
عرصہ میں وہ تیار ہوئی اور پچیسویں سال غلام محی الدین نام سفیر سلطان روم کا آیا اور اسلام سے حاجی احمد
سعید واسطے سفارت روم کے مقرر ہوا اور ایک صفحہ عرصع ایک شمشیر مع پڑتلہ مرصع قیمت مجموع کی لاکھ روپیہ کی
نبی بطریق ارمغان کے اور ایک تحائف نامہ قیصر کیطرف روانہ ہوا اور ایک لاکھ روپیہ کا سامان ایسی کسپیر دکھلوا کر ان
فرمایا کہ اسکو وہان بیچکر مع نفع بیکے مستحقین بمکہ معظمہ اور مدینہ منورہ کے قیمت کر دو واضح ہو کہ روز جلوس سے
آج تک دس لاکھ روپیکا سامان سوائے نقد بیکے کہ قیمت اسکی وہان مضاعف ہوتی ہی ان دو بقعہ شریفہ کو بطریق
نذر اللہ و ہدیہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روانہ ہوا اور ستائیسویں سال سورجمل لکھتے ہیں کہ شاہزادہ دارا
سے قلعہ بست اور قندہار پر فوج سے شاہ ایران کی لڑا جدال و قتال ہوا اور شاہزادہ اورنگ زیب بطن سے دختر
شاہ نواز خان کے فرزند تولد ہوا نام اسکا محمد رکھا گیا اور اسی سال ایک مسجد سنگ خام کی
تین لاکھ روپیہ لاگت سے تیار ہوئی اور جشن نوروز بڑی دھوم سے کیے ذوالقعدہ آقا سفیر روم کا آیا انہیسویں
سال الچی کو روم کے تین ہزار روپیہ سرکار سے ملا اشکوہ کی بیخبار روپیہ سرکار سے سلیمان شکوہ پسر دلارا شکوہ کے
تین ہزار روپیہ بادشاہ کی سرکار سے اور دس ہزار روپیہ اپنے زر خاص سے جدہ الملک سعد اللہ خان وزیر کے لیے سوائے اسکے
تا وقت حصہ جو نقد و جنس سے دو لاکھ پچہتر ہزار روپیکا تھا اسکے سوک ہوا سوائے اسکے فیل تعیناتی
قاعدہ مذکور نے ایک شتر فی چار سو تولے کی ایک روپیہ اسیقدر وزن کا بار رخصت حاصل کی
چلتے وقت بادشاہ نے ایک قبضہ خنجر مرصع لاکھ روپیکا مع کمربند مرصع چالیس ہزار روپیکا ایک شمشیر مرصع
اکبر بیکے عطر کا جہانگیر بکری اور دو ہزار روپیہ نقد عنایت کیے اور شمشیر بیک ایک لاکھ روپیہ نقد ہمراہ قاسم بیگ

پہلا وقفہ

سلاطین ہند بیکے

تین

زیادہ کو تین کی نام اور بیکا یا نمونہ لکھا انہا
نور قلعہ آگرہ اور احمد آباد کی قیمت مضبوط قلعہ
ہیں تاریخ پر ستقل ہیں اور قدیم کی زیر پیش کیا
مردم ہی کہ اعالی خاندان کے نام پیش
نام اسکے کہ دو دفعہ ۱۱ لاکھ روپیہ
ملک خاندیس میں اگر کی زیبائی زیور
چہرہ انہا ہوتی زیبائی کا نام اسکا
بنا انہا زیبا کی ایک قطعہ
دو رنگوں بیکے تصویر کیا انہا ایک
سلاطین کو دیا انہا ہر روز دربار

پہلا دفتر
سلاطین بعد کے
بیانمیں

ش بجہان بادشاہ کے اتمام کو پہنچیں بتید الس قلعہ کہن شہ ۱۰۴۰ دس سو چالیس میں ہوئی تھی شہ ۱۰۴۱ دس سو
اکتالیس میں انجام پایا اتنے لاکھ روپے کی تیاری میں خرچ ہوا بادشاہ پچیسویں جمع الاول سال مذکور کی روز
سے کنار دریا شاہ محل کی طرف رونق افروز ہوکر اپنے والد ماجد کے تخت مرصع پر جلوس فرمایا کہتے ہیں
کہ اسی بارہ کروڑ روپے خرچ ہوئے یہ بھی کاشی کی تاریخ اتمام عمارت کی ہے کہتے ہیں شہ ۱۰۴۱ سنہ ۱۰۴۱ ہجری
ارشاد بجہان بادشاہ میوں سال شیخ عبدالحمید لاہوری کو موتمن الدولہ شیخ ابوالفضل کا سوانح وہ الہام کہ پیسی کا رس
ہزار روپے انعام کے اور خطاب فاضل خانی عنایت ہوا اور محمد حامد کامل کا تخلص مضامین تملق سنتی اور طالب کو فرزند کا مطالعہ سے کہ ندا
علی مرحوم خان میر الامرا کو حکم ہوا کہ مکان بنا کی ہندوئی کو روانہ ہوا اور عمر اکبر ہی سے جس مزار دیہ نقد دیکر خانہ
اور سی سال قلعہ قندھار کا ہاتھ سے اوتا رہا تھا سو ہزار سپاہ سمیت سال شہزادہ اورنگ زیب نے قلعہ
قندھار پر جاکر لڑائیاں کیں اور بہت تجلیفیں اٹھائیں جو قریب سال ڈیڑھ برس کے محاصرہ رہا
تو بادشاہ نے جلد دہین اس مہم کے کامیاب کی شاہزادہ کو پندرہ ہزاری منصب اور بارہ ہزار سوار دو اسپہ
سہ اسپہ سرفراز فرمایا اور جملہ متوصلون کو شاہزادہ موصوف کے موافق مرتبہ کے پایہ زیادہ
کیا اور رستم خان کو اصل و اضافہ سے منصب پنجہزاری پانچ ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ اور خطاب
فرزندی فیروز جنگ اور فتح خان بہادر کو مع اصل و اضافہ کے منصب پانچ ہزاری کامل و عنایت
سوآدو اسپہ سہ اسپہ ہوئے اور نظامت صوبہ کابل کی خاص ہوئی چومیوں سال جب عیادشاہ کی
سیں سے نجاوز کی تھی اتفاق سے مغلوں کے افطار صیام ماہ رمضان کا کہ سنہ ۱۰۴۱ سنہ ۱۰۴۱ سلخ ساٹھ ہزار
روپے فدیہ اسکا دیا اور اسی سال مسجد اکبرآبادی محل کی جو نام ہوئی بادشاہ کہوڑے پر سوار ہوکر

دفتر سوم حالات سلاطین ہند

اور مہابی قبول کی آپ تخت خود دیا شاہ نے یہی قسم رنجیت سنگھ کا بارہویں سال قندار کو اول
اکبر شاہ نے اسکو فتح کیا تھا اور بعد جانا رہا تھا اور حصار سند اور قلعہ ملتان سے آپکے اور پنڈہ قلعے
آپکے بعد بیٹے فتح خان بیٹا اور کوئی خان صوبہ دار کابل کے مسخر ہوئے اور علی مردان خان سے کنج علیخان
جو حاکم قلعہ قندار طرف عباس والی ایران کے تھا نزر دین مبلغ لاکھ روپیہ سالانہ کے ملک سے ساتھ منصب ہزاری
اور ارسال علم اور نقارہ کے سرفراری پائی اور ان فتوحات سے بانچ شتی جنگی ہات آئیں اور تمام محال
چھاچھ پر بھی قبضہ ہوا اور اسی سال ثبت ہوئی ہے۔ خلوہ خان حاکم کیا داخل ممالک محروسہ کا ہوا اور باگ کے سنبھالنے اپنا
کہ لیکر فوج ساتھ قندار کے واسطے چلا آیا اور روز بروز سے یوم العود تک کیا کیا تغیرات روپذیر انام
رایات عالیہ لاہور سے طرف پشاور کے متوجہ ہوئے بارہویں سال دارالسلطنت لاہور میں بادشاہ
روانہ افواج قاہرہ صفدر خان کہ سفیر ایران کا ہو کر گیا تھا حاضر خدمت ہوا اور باد کا ربک سفیر
ایران کا کہ رخصت پائی تھی واسطے سرانجام سفر کے وہاں متوقف تھا پھر مراجعت کی روداد کہی
ہزار روپے اور کو وہاں رخصت ہوا اور مصحوب کے واسطے شاہ صفی کے ایک صراحی ایک پیالہ
رکابی مرصع کا بیجا اس روپے کی قیمت کی بھیجی گئی اور آپ ہوسے کابل کے گیا بیسویں سال
شاہزادہ اورنگ زیب کو طرف دولت آباد کے رخصت فرمایا اور نوین تاریخ دیجہ کی دولتخانہ
کشمیر کا قدوم میمنت لزوم سے سرفراز ہوا اور اسجا ایلچی جو نزد یک سلطان مراد قیصر روم
سے کیا تھا جو ارسلان آقا یکہ آیا اور سارا یہ نامہ قیصر کا اور ایک گھوڑا مصحوب نام صبح زمان

دفتر اول

سلاطین ہند کے

بیانمین

امیر تیمور کورکان کا تہا بموجب انبساط خاطر بادشاہ کا ہوا اور اسی سال انجا بنجا نے قلعہ تیر کنڈہ کا فتح کیا اور اسی

سال نوروز کو کہ وہ دن بادشاہون کے جشن کا ہی تخت مرصع پر جو نیا تیار ہوتہا جلوس فرمایا واضح ہو کہ

مدت تیاری اس تخت کی سات برس ہی اور طول اسکا سوا تین گز کا تہا اور عرض اڑائی گز کا اور بلندی پانچ گز کا

تہا قیمت اسکی کروڑ روپے بتلاتے ہین اور کہتے ہین کہ بیچ کے تختون مین کے ایک لعل نہایت تہا کہ قیمت اسکی لاکہ روپے تہی

تاریخ اسکی بنا رکہی ہے ہی ۹ چو تار بخش خرد پرسید از دل بگفت اورنگ شاہنشاہ عادل نوین سال چند قلعے حوالی بیجاپور

یکہ اللہ وردی خان نے بعضون کو لڑائی سے اور بعضون کو حسن تدبیر سے مسخر کیا اور ستارہ پرسنے

مع سنکرا اور چیرکے داخل ممالک محروسہ کے ہوئے اور سپہ سالار جہان نے قلعہ سولا پور کا

مفتوح کیا اور اسی سال ملک کرناٹک مین سکرا اور خطبہ شاہجہان کے نام کا ہوا اور قلعہ ادیسہ اور اکثر

خاندیس کی سعی سے فتح ہوا دسوین سال چالیس ہزار روپے کا اجمیر مین بیچہ روضہ کے ایک مسجد

بنا ہوئی کہ تاریخ اسکی ہے ہی مصرعہ قبلہ اہل زمان شد مسجد شاہ جہان ؛ اور اسی سال

کنور اجی شاہزادہ اورنگ زیب کی جیسے سے شیدا نواز خان صفوی کے کہ متعلقون سے

شاہ اسمعیل فرمان ایران کے تہا چھبیسوین تاریخ دیجہ کی سنہ ۱۰۴۶ ہجری سالگرہ مین ہوی یادہ تاریخ

اسکا یہی مصرعہ دو کو ہر یک عقد دوران کشندہ ؛ اور سعی سے ظفر خان کی چند قلعے

تبت یکہ کشا پیش پا پے اور چشتی بیک بطریق سفارت کے ایران کو روانہ ہوا ایک شمشیر مرصع

اور ایک مسکا مرصع پچاس ہزار روپے کا بطریق تحفہ کے لیکر گیا اور اسی سال شہزادہ مراد بخش

یمین الدولہ آصف خان اور جمیع امرا عظام کو ہمراہ لیکر ضیافت کہانے شاہ نواز خان کے گہر گئے

نہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان مین

نبیرہ دوکر دیکا وہ لاکہ

سوبی لاکہ

لاکہ نوے ہزار تین سو

ممرش

مشما پا اور نگ

بیس دفتر

اس صوبہ کی

زمانہ سلف مین

لشکر ایران کو

اس پیادہ کو

نبیرہ دوسو

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

تاریخ جہانگیری

خاطر داشتہ کہ او در صاحبقرانی آصف خان بہ بیانیکہ کرشتا جہانداری داماد اسکا نہایت بقشہ اکر کشتی تہی لیکن
جب بیٹی نور جہان بیگم کی جو صلبہ سے بزرگ خان کے تہی جس کا اسکا سلطان شہریار آزاد زادہ
جہانگیر پدر سال سے ہمراہ نور جہان بیگم کہ نام مہتما سلطنت بیگ قصہ اضافہ بین اسکے بہ ہمراہ مین طرفداری
سے داد دہی کرتی تہی نشہ دشتہ دریان بادشاہ اور شہریار بیگ نفاق آپا یہانتک کہ آخرکار معاملہ منجر تہہ
جدال و قتال بگ ہنور رفع فاسد صورت بگرتی تہی کہ تیسرون سال طرفین کے دوست جمع کیے شہریار کو راہ
شدت سے بہاری جس بگ چاٹ بگ و فکنندہ کا دن آہان کی بند رہون اور کے نظامی آپا ہا تھون جمع بگ
دیں سا سنین ہجری ہون کہ اسوقت عمر اس جہان شاہ کی نو دن کی سا تہی بر سری تہی طایر مرغ روح
آشیانے کالبد عنصری بگ پرواز کی نور جہان بیگ آگ گرتی تہی اور مانند طایر بسمل بگ
خاک لوٹتی تہی اور بے اختیار کہنی تہی لطم در بغازین دل آزاری در بغا در بغازین حکم جوا
در بغا نخواہم بے جانش زندگی بلاک حاتم دل بندگی بلا نہال عمر بے برگ بلا و جانکاہ و دل
مرگ بلا و بتانون وفا نیکو نباشد کہ من بے شم بگشی او بتا بگشی نیکو ہم کز دگر کسو نشنہ
جہانرا بے جال او نہ نیم چہ آنہا کہ دران گلدرہ ماند کز دگل تخت سند و خارا ماند ماده تاریخ
اسکا کشفی سے یہی فرد جہانگیر و فاتش چت کشفی خرد گفتا جہانگیر از جہان رفت و ایضا
جہانگیر از جہان عزم سفر کرد لقب بیعوقات جنت مکانی مدت سلطنت بائیس برس آٹھ مہینے آٹھ دن

محمد شاہ جہان بادشاہ کامیاب

ابو المظفر شہاب الدین محمد شاہ جہانبادشاہ غازی صاحبقران ثانی
اس خطاب کی عہد میں جلال الدین اکبر کے خزانہ و سیع الانتظام سے تین کروڑ روپے کی جو نقد

ممتاز نہیں اور اکثر اوصاف میں بے بہرہ ہے انباز مردوں سے بھی شعور زیادہ رکھتی ہیں طبیعت اسکی موزوں
نہیں بعضے بعضے اشعار اسکے ایسے زبان زد زنان کابل اور واضح ہو کہ درمیان جہانگیر اور شاہ
عباس فرمانروائے ایران کے موافقت نہیں خطا ایلچی تھہ رہا جانکا یہاں وہانکا یہاں آنا جانا رہا ۱۰۱۴ سنہ
سال جلوس کے شاہزادہ شاہجہان کے حرم سرا میں بطن سے ممتاز محل بنت آصفخان کے سلطان
دارا شکوہ اور کنوار ہوئیں سال سلطان شجاع اور تیرہویں سال مطابق سنہ ۱۰۲۷ دس سو ستائیس
ہجری شب یکشنبہ پندرہویں ذیقعدہ کو محمد اورنگ زیب تولد پائے آفتاب عالمتاب مادہ تاریخ اور اورنگ زیب
کا بھی اور از روے حساب کے ایک عدد کم تین زیادہ ہیں پس واضح ہو کہ جہانگیر نے اکبرآباد سے لاہور تک کوس
پر ایک منار ۱۴۰ کوس پر ایک بادلی بنوائی تھی اور جہانگیر وقت شہزادگی کے پنجاب میں نزدیک ساہوکے
اپنے نام سے ایک شہر آباد کیا تھا اسکا نتیجہ دوزر کہا تھا بعد جلوس کے اسکو رکنہ علیحدہ کر کے تھہ
جہانگیر آباد کے موسوم کیا اور وجہ تسمیہ شیخپور کی یہ ہے کہ اکبر کا بھائی ہادی اسکو نسبت کرتا تھا نام شیخ حسین چشتی کے
کہ برکت سے انکی دعا کے پیدا ہوا تھا سلطان شیخو کہتے تھے اور قلعہ کانگڑہ کا تاریخ اساس اسکی کسو کو نہیں
معلوم آور مورخ قدیم الایام سے شمالی طرف لاہور کے واقع ہے کوئی ایک فرمانروا ایران دہلی سے اکبر کے
زمانہ تک باوصف یورشہاے متواترہ کے مفتوح نہ کر سکا تھا سودہ وقتیں جہانگیر کے غرہ محرم سنہ
جلوس مطابق سنہ ۱۰۲۱ دس سو اکیس ہجری کے روز دوشنبہ فتح ہوا بعد ملاحظہ کے باغ اور زنانہ
سرانطباسلام کے وہاں اوا کرنے حکم کیا کہ یہاں ایک مسجد عالی بنایا جاے اور واضح ہو
شہزادہ خرم ملقب بہ شاہجہان ہمیشہ مورد عنایات بادشاہ کا تھا اور نور جہان بیگم بھی سیاس

سلاطین تبدیا

اولاد

اور قلعہ کوہ یابان کہ اوس ملک

پہلا دفتر
سلاطین ہند
بیانمین

جب مہم پر دکن کے رخصت اپنی شاہزادہ خرم کو بھی مسلسل روانہ کیا کہ اپنے ہمراہ لے کر آئے شاہزادہ جانی بیگ
جاندنی اصح موجہا کہ بادشاہ شہر کی کسی وقت سے دیکھنے جہانگیر کی تباہا نور جہان بیگم کو ہمراہ علی قلی
شیر افگن خان کی تنہی اور شیر افگن خان وقت سے اکبر شاہ کے بیچ صورت بنگالہ کے اپنی جاگیر میں بتہا نور جہانگیر
بیگم اپنے ہمراہ لے کر دہلی آئی اور شیر افگن خان کو قطب الدین کوکلتاش خان کو اس امر مخفی سے اطلاع کیا اور اسکو صوبہ بنگالہ
کر کے روانہ کیا اور قطب الدین کو کہلا بھیجا کہ شیر افگن خان اسپنے ہاتھ سے مارا جاوے اور کسی طرح سے نور جہان
بیگم کو طلاق دلوا کر اپنے سے دور رہے تو بہتر ہے اور اگر مذکورہ اسپر راضی نہو تو جسطرح بنے بیگم مذکور کو بھیجدو کوکلتاش خان جیسا کہ کو پہنچا اور شیر افگن خان سے ملا قات ہوئی اور فیما بین ایسی گفتگو ہوئی
کہ شیر افگن خان نے کوکلتاش کو حلف تیغ بدریغ کیا اور وہاں سے ارادہ طرف
نور جہان بیگم کے کیا لیکن لوگوں نے کوکلتاش خان سے بلوہ کر کے کہا کہ کیا ہی رایا ایسے جیتے رہیں گے ان
مذکورہ داخل حرم محترم بادشاہی ہوئے اور نور محل خطاب پایا بعد نور جہان بیگم مخاطب ہوئیں اور آخر کو پہنچے
ہوا کہ اسکے بادشاہ کے سوا کسی کا نام اور کچھ نہتا چھپہ کہ تباہو اسکے ایسے کے تباہر روز جھروکہ میں آ بیٹھے
تیے اور امرا حاضر ہو کر اداب بندگی کے بجا لاتے تیے اور وہ لوگ جو مالک محروسہ پر سنتین بھیجے
اپکے نام پر جو فرمان لکھا جاتا تو قبل طغرا کے لکھا جاتا تہا حکم علیہ عالیہ جہد علیا نور جہان
بادشاہ اور سجع اسکی مہر کا یہ تہا ؎ نور جہان گشت بحکم الہ ہمدم و ہمراز جہانگیر شاہ
اگرچہ خطبہ بیگم کے نام کا نہا لیکن سکہ اسکے نام کا تہا اور نقش اس سکہ کا یہ تہا ؎ بحکم شاہ
جہانگیر یافت صدر زر بہ بنام نور جہان بیگم زر ۔ واضح ہو کہ نور جہان بیگم جو اب بن

سلطان مراد اپنے بزرگوار کے قتل سے بہایت کرفتار تعزیہ داغ کا تہا افواہ ہے کہ کنیز کہ مدن اسکا ضعیف وزرد رہنے لگا تہا
بیمار ہوا تہا بڑہتی مرض سخت عاید حال ہوا پس سنہ ۱۰۱۳ ایکہزار تیرہ ہجری مین چیچک نکلی مہینے کے عمر مین
استقال کیا ہنوز دل سے اکبر شاہ کے غم سلطان مراد کا زایل نہوا تہا کہ اس نازنین نے بھی دکہلا داغ بالا کے داغ
ہوا ضعیفی کا وقت تہا مزاج اسکا کمزور اعتدال سے اکثر آپا یا امراض متضادہ فراہم ہوکے آخر کار اسہال کی بیماری
سے شب چہارشنبہ بارہوین جمادی الاخر سنہ ۱۰۱۴ دس سو چودہ ہجری مطابق سنہ ۱۶۰۵ سولہ سو پانچ عیسوی کے اسوقت عمر اسکی
بائیس دن کم بیست برس کی تہی عالم بقا کو ارتحال کیا مادہ تاریخ اسکا ابن بیت کے اخیر مین ہے ۔ فوت اکبر شد ۔ سنہ
بگفت تاریخ فوت اکبر شد ۔ اور لقب بعد وقات عرش آشیانی مدت سلطنت اکاون برس دو مہینے ۔

جہانگیر بادشاہ کا بیان

ابو المظفر نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ فرزند جلال الدین محمد اکبر
بادشاہ کا سینتین برس کے سنہ ۹۶۹ مین جو دہوین تاریخ ۱۷ ماہ ربیع الثانی کی بخشنبہ کے دن ۱۰۱۴ سنہ ہجری مین
قلعہ دار الخلافت اکبر آباد مین اورنگ سلطنت پر جلوس فرمایا کما قیل ع زنور رسید جہان شد منور
واضح ہو کہ سلطان خسرو نام بزرگ پور جہانگیر کا خیال سلطنت کا سر مین رکہتا تہا اسواسطے کہ
اکبر نے وقت رحلت کے فرمایا تہا کہ شہزادہ سلیم عیش دوست ہی قابلیت سلطنت کی نہین رکہتا ہی لیکن
سلطان خسرو بیٹا اسکا جمیع خوبی سے آراستہ ہی کنکے سے عرش آرام کو یوکی چیتے ہینے حضور کے
شب یکشنبہ آٹہوین ذیحجہ کو معتمد ان خانہ برانداز کو بہیجکر اکبر آباد سے نکلا اور راہ فرار کی
لی فوج شاہی نے تعاقب کی اگرچہ شاہزادہ نے لڑای بہی کی لیکن سلطنت تقدیر مین انتہی کر قرار
ہو کر پندرہ برس تک قید رہا آخر کو شہزادہ سلطان خورم مخاطب شاہ جہان نے

آنحضرت کا ہوا اکبر خبر ارتحال شہزادہ کی سنکر بہت رنجیدہ ہوا اور شہزادہ دانیال کو اسطرف حضرت
فرمایا مناسب اسکے آپ بھی اس طرف کوچ کیا کہتے ہیں کہ حضرت عبور اکبر کا دریا سے نربدا کے
یا نہیں فیل خاصہ کہ لوسے کی زنجیر تھی جرت کنارے پر آیا فیلبان کو زنجیر سونپکی دکھلائی روی
وہ چرتہ ہوا اور دوا دو ضرب جاکر اظہار کیا زارو غریو یہ کیفیت حضور میں عرض کی اور زنجیر کو
گذرانی اکبر نے ملاحظہ کر کے عجب نیات خدمت ایزدی پر اقرار کیا اور کہا کہ شاید اس
دریا میں وہ بہتر چیز ہندکے آدمی پارس کہتے ہیں ہو گا دریافت کیا چاہیے پس بہت سے ماہیگیر
کو زنجیریں یاد نہیں ماندہ کہ ادھر سے ادھر اور ادھر سے ادھر لائے اور لے گئے کچھ بھی
ہوا القصہ اکبر بعد قطع راحل کے داخل رہا تپور ہوا سنا کہ ابوالفضل نے بہت اماکن دکن
سے اور حسن نوروزہ ادا کیا اور وہاں بادیہا پون نے عرض کی کہ جہاں پناہ بادیہ
سے اکبر ابا دنگ دوسی سا میں کوس چوب سے ہوئے اور انتہی مرتبہ حضور نے ظل پر چند روز
میں ابوالفضل یہی جو خبر قدوم میمنت لزوم سنکر احمد کرتے چلا ہوا وہاں آیا اور ملازمت کی
اور ایک سفتہ حضرت میں واسطے شیخ فلو آپریکہ کہ حاکم وہانکا تردد اختیار کیا تھا خصت پائی
آکا فضل آپہنچا احمد کرا اور تمام ولایت نظام الملک کی شیخ حمت سے ابوالفضل کی مفوض ہوئی
اور ولایت تلنگانہ کہ شیخ عبدالرحمن برادر شیخ ابوالفضل نے تسخیر کی اور ہمادر نظام الملک تیرہ
برہان نظام الملک کا فرد تنی اختیار کر کے حضور میں آیا اور عادل شاہ حاکم بیجاپور و قطب شاہ حاکم
گولکنڈہ کا بھی عرائض نیاز کے اور بخیط الاقدار سال بر کہ اکبر بسطرح سے خاطر جمع ہو کے شہزادہ دانیال
کو وہاں چھوڑ کر احمد آباد دار الخلافہ کی طرف فرمایا بعد چند روز کے دانیال بھی کہ

مناسب خاطر ہووے اسی طرح سے خاطرنشان منکرون کا کرے جزاور جب انچاسویں سال جلوس سے
ان اکبری کہ مریم مکانی اسکا خطاب تھا نقاب اجل کا اپنے منہ پر کھینچی بادشاہ موافق آئین آبا اپنے سر اور
ڑھی تراش کر لباس ماتمی پہنے ہوے نعش کاندھے پر لیکر چند قدم شایعت کی اور ۹۷۳ نوسو تہتر
ین قلعہ اگرہ کہ اول اینٹ کا تھا توڑکر سنگ سرخی بنا رکھی ہی اور بعد فتح قلعہ بکہر کے رہان الملک
برادرزادہ اسمعیل نظام الملک حاکم احمد نگر کا چچا سے اپنے آزردہ خاطر ہوکر وساطت سے قطب الدین خان
غزنوی کی جب شرف اندوز ملازمت کا ہوا اور بعد چند روز کے عرض کمک کی واسطے تسخیر احمد نگر کے راجہ
علیخان حاکم خاندیس کو حکم ہوا پس برہان الملک کمک سے راجہ علیخان کی اسمعیل نظام الملک رفیع
الملک موردنی پر اپنے تسلط پاکر وہ سفلہ فراخ تہا سر اطاعت سے پھیر کر مخالفت اختیار کی بادشاہ نے
شیخ ابوالفضل فیضی کو راجہ علیخان پاس اسیطے فہمایش اسکی روانہ کیا اس کم بخت نے نمانا
تکرار شمار ہوا اور اسی عرصہ میں بیمار بیکاکشتہ کہا کر سخت بیماری سے مرا پس چاندنی بی بڑی بہن
اسکی ابراہیم نام پسر برہان الملک کو کہ اسکا بھتیجا ہوتا تہا امراؤن کے اتفاق سے حاکم کرکے انتظام
تمام اپنے ذمہ کیا یہ کیفیت جب اکبر کے سنے میں آئی شاہزادہ سلطان مراد کو سانہہ لشکر
جرار کے متعین کیا شہزادہ آیا اور سواد دکن میں بہت سا جدال و قتال فوج عادل شاہی حاکم
بیجاپور اور قطب شاہ حاکم گولکندہ سے ظاہر ہوا اور راجہ علیخان جو ہمراہ رکاب شہزادہ کے
تھا راکیا آخر الامر اولیاے دولت اکبری مظفر اور منصور ہوے شہزادہ شرابخوار تہا جب بندوبست
ملک واقعی اس سے نہوسکا اسواسطے ابوالفضل کو بادشاہ نے وہان سے روانہ کیا موجب حکم کے
ابوالفضل تو خدمت میں شہزادہ کی یہان پہنچا اور شہزادہ بسبب مشیت ایزدی عالم

منازل زوال کا سونا وہ کم رسا تہا دان
خزانہ کی اور مصور اونکی تصویر کا نیو اور
بارشاہی ہی کہ غیر ہوے ہوے
قطعات مطابق ہوے ہوے
ہوے ہوے
اور

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان

میں

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان

میں

پہلا وقفہ
سلاطین ہند کے
بیانمیں

عمر اسکی تیرہ برس آٹھ مہینے اٹھائیس دن کی تھی اور ملک سلطنت کو قدم جمعیت زور سے پائے ہ

چنانچہ عہد اسکے کو بنا لفظ کام بخشی ہیں پائے ہیں اور پرہم خانخانان کو مدار المہامی مسلم

اپنا مقرر کیا بعد جشن جلوس کے اول مقابلہ ہیموں سے ہوا تاریخ اکبر یہ صید اجنگ ہیں بنا تا ہیں کہ ہیموں مشہور ایزدی ہیں

اکبر کا تھا وہ اتفاقاً گرفتار ہوا بعد پیچ کے اکبر نے اسکو قتل کیا شعر بیت ہیموں کا ہے

فتح قلعہ مانکوٹ کہ کہ اسجا سلطان سکندر دامادِ شیر شاہ متحصن تھا جب ہیموں سلطان سکندر سے شکست کہا ہیموں کی فتار ہوکر آنا ہے

پرمحان کہ ایک اور عدلی کا بیان ہے خانخانان محمد خانخانان موسوم نام تمام کا بیان ہے کہ مذکور ہوچکا ہے شکست خاطر ہوا اور

جاناکہ اقبال ہیں پٹھانوں کے فوق آیا پس ملک احمد کے ہاتھ سے ذالدی اور ہوا رہاں ہوا ہیمان

عجز ہیں جولان کیا پس اقبال اکبر کا یاور تھا اور دروازہ قلعہ مذکور کا بجز دیہیچ جعیت یکے مقصود حرج ہوا

اس بات سے سلطان سکندر بکے رضامند ہوکر خدمت ملازمت سے اسکو خورسند کیا پس سلطان

سکندر اسی عرصہ ہیں بیٹے کو اپنے خدمتیں بادشاہ کی چھوڑ کر آپ چلے الارشاد پٹنہ ضلع روانہ ہوا

پوکہ شرقیت ہیں خاتی اکبر کی سلطنت اقلیم ہند کی حصہ اس شاہ جم جاہ کی اولا دکا تھا عالی ۱۱۱۱ ہجری

جنطرف رجوع کیا فتح ہوئی بڑے بڑے راجے بابوز میندار شہان وغیرہ متمردوں اور کشش سے مطیع اور

منقاد ہوکے انکزارہ ہیں تصنیف شیخ ابوالفضل بن مبارک بادر شیخ نعمی کی ہیں مفصل احوال

ہر ایک کا شامل تسخیر ولایت مالوہ اور ولایت گجرات اور کوند والہ اور قلعہ چتور اور الہ پٹنہ اور ولایت شیر

اوز ولایت اودیسہ اور قندہار اور ولایت تتہ اور بیکر اور سیہ اور احمد نگر وغیرہ علاوہ

مرقوم ہے دسویں سال جلوس کے حکم ہوا کہ ایک قلعہ متین اور ایک شہر عظیم بنا ہیں جہاں شاہ

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان میں

رویہ دیکھا کہ اس تہدید سے کہا کہ اگر آج سے کوئی حرکت خلاف شرع ہوئی یا اسکی نسبت اطلاع ہوئی تو فوراً

جلایا جائیگا فقیر نے مجال پروائی سے کہا کہ اول تو اپنی تئیں جلنے سے بچانا بعید ہے پھر جلانا اور

فقیر کو جلانا کسیدن ملک ہے اور دنیا کا مفقود کے نزدیک سلام نہ کرنا کیسے جرأت کہ وہ فوتا فوت اور

بلا جلا جلا بچ جائے کہ دونوں فریق پر لطیفہ اسکی تہہ ان دنوں سے

فیروز شاہ کابیان

فیروز شاہ بن سلطان شہاب کو کہ عمر اسکی وقت انتقال سلطان شہاب کے دس برس کی تھی لوگوں نے

تخت پر بٹھلایا بعد چند روز کے سردار خان نام بہائی اسکا جو حقیقی والدہ فیروز شاہ کی تھی سلطنت کی

محلین اوقات عادت قدیم کے آپا پائی اور اسکے آثار نہ اسکے وضع سے اسکی ذہانت کے

لحاجت دکریہ وزاری کی لیکن اس دو دلے نما نما اور خاص اس طفل معلوم کو مار کر خانہ زاد اڑھ

سلطان محمد کابیان

محمد عادل نہ عرف ناصر الدین عدلی یہ بہنوئی سلطان شہاب کا اور اسکے

بابکا نام نظام خان ہی ہے فیروز شاہ کو سنہ ۶۹۰ھ میں مار کر تخت سلطنت جلوس کیا

اور تقلید سلطان مغفور کی کہ تخت پر بیٹھتے ہی کیا اور ہمیں نام ایک بقال رستے والے

دیوار بنا کہ اول کلیوں بن تک فرمشی کرتا تھا بیطائف الحیل سے مورد عنایت شاہی کا

ہو کر نوبتی اعتبار پایا تھا اور رفتہ رفتہ دخیل امور مالی اور ملکی کا بھی ہوا تھا سلطان عدلی نے

تمام مقدمات بادشاہی سپرد اسکے کیے اور اول خطاب اسکو خان اعظم کا دیا پھر راجہ بکرماجیت عنایت

کیا پس عملی بادشاہ کے کوتاہ اور سلطنت خالی سمجھ کر ہر طرف سے مفسدوں نے سر اٹھایا

اخاعنہ علی سے پھر کے لاحول ولا قوۃ ایک بد سلوکی ظاہر ہوئی بہانک کہ ایکدن دربار

ن پر سے اندر قلعہ کے پھینکتے تھے قضا کار ایک حصہ دیوار سے ٹکرا کر باقی حصہ نہیں جو یہاں دریے
کرالا اور سبکے سب کو ایک لکی بہت رکنیت دنا بود ہوے یا دشاہ بھی زد بہت ہیا ایسا جل گیا کہ رمق کی حیات
ہے باقی تھی باوجود اسکے تسخیر قلعہ میں ایسی تاکید کی اسی روز قلعہ فتح ہوا مگر روح شیر شاہ کی بھی حصار تن
ہے باہر ہوئی سال تاریخ اسکا لفظ اجر ہے اس قلعہ کے ظاہری قطعہ شیر شاہی کہ از عہات او شیر و نر
برابر خورد چون رفت از جہان بدار القفا یافت تاریخ او زآتش مرقدت حکومت اسکی بیس برس پندرہ
برس آئین سے امارت اور سلامت بادشاہوں کے اور پانچ برس سلطنت بند و سنان کے جانا چاہیے کہ یہی ایک عادت شیر شاہ
کی تھی کہ جب آئینہ اسکے روبرو آماریش سفید اپنی آئین دیکھکر افسوس کرتا اور کہتا کہ وقت غروب آفتاب مراد برآئی

اسلام شاہ کا بیان

اسلام شاہ عرف سلیم پسر شیر شاہ نام اسکا قبل سلطنت کے جلال خان تھا
جب واقعہ ناگزیر شاہ کا ظاہر ہوا ارکان دولت نے مشورت کر کے جلال خان پسر خرد کو سنہ ۹۵۲ نوسی باون ہجری میں
سلطنت پر بٹھلایا اسکے اور خطبہ اسکے نام کا جاری ہوا اسنے لقب اپنا اسلام شاہ کیا یہ بھی مثل باپ کے عادل
باذل شجیع کریم بردبار تھا اور در میان ان سرایوں کے جو شیر شاہ نے بنائی تھی اور ایک ایک سرا
تعمیر کر کے بدستور مسافروں کو طعام مقرر کیا تھا قاعدہ عدالت کے اور سیمیں جہانبانی کہن جملہ
ابواب پسندیدہ سے ظاہر ہوے ہیں سلاطین سلف سے اوی نہت کم نشان دیتے ہیں مجرد تاریخ
شیر شاہی کا ایسا لکھتا ہی کہ ایک وقت اسلام شاہ ساکن کوالیار کا تھا کہ ایک فقیر لاوبالی مزاج ایسا
وارد اس بلدہ کا ہوا کہ احتراز اسکو منکرات سے نہ تھا اور اسلام شاہ نہایت محتاط پاس شرع کا کرتے تھے اول فقیر
کو پیہی باتوں سے زبانی جاسوسوں کی ملامت کی فقیر نمانا اور بدستور اپنے حال رہا پھر بادشاہ

نسخہ جدید

یک عورت سے کہ ذات سے بقال تھی عورت سے کہ ہندوستان میں بنیا کہتے ہیں اور اس بقال کی جورو
نظر شہزادہ کی سپہ سالاری سے ملکوری بان کی جو ہاتھ میں تھی طرف اسکے پہنچی اور دو
عورت سے کہ صاحب تھی چاہا کہ اسے کو ملک کے شوہر نے سے جو سنا اس حرکت سے بقال کی
پر ان کو ایک زمرہ میں فریاد رسی کے آخر فرمایا دشاہ معدلت پناہ نے جب یہ کیفیت بقال کی سنی
حکم کیا کہ بقال کو تابی پر سوار کرو اور عورت کو عماری خان کی دو رو یہ اسکے لے آواز یہ سنی
بان کا طرف اسکے پہنچے اور میزان عدل کی برابر ہو کے وزرا مرانے ہر چند کہ التماس کیا قبول کی
کہ زدیک ہمارے فروتنی اور رعیت پرابر جیتا ہے جو یہ سنا انصاف سے اسکے راضی ہوا اور
عرض کی کہ میں نے اس حق کو پہنچا آب حیات تمام کی نہیں ہے اس وقت وہ چپکا ہو رہا
سلطنت میں زمانہ میں بہت سے آفتاب شہ جہانبانی کے ہم پہنچتا چانچہ داغ کہو شکار
اسکے اکبر چہ سلطان علاء الدین نے مقرر کیا تھا لیکن رواج نہیں پایا تھا اسنے مروج کیا
حروف کو وسیلے اسکے دستور جاری بچتا تھا بجز دسنے آواز نقارے کے جو سر میں نزدیک
دار السلطنت کی تھیں بشور نقاروں کا ہر طرف سے بلند ہوتا تھا بسطح مقام بادشاہی سے
منتہائے قلعہ دولت کی سیر جا سلسلہ میں تھیں ساعت داخلین میں آواز نقاروں کی تام علیہ
بادشاہی میں پہنچکر آگاہ کرتی تھی پس اس وقت سرکار سے مسافروں کو طعام اور شنود کو
بالجملہ چیتا تھا اور عہد سلطنت میں اسکے اہتمام ایسی تھی کہ اگر مسافر الدر بخیل میں

بابر شاہ اور بنگ آر اسلطنت ہند کا ہوا السلطان ابراہیم لودہی کا رزآمین بار کیا اسوقت حاکم بہار کا کہ ایک امرا کے
لودہی کے تہا اسلطنت کا اور برا قرار دیکر حطاب سلطان محمد کا فرمدخان اسکے نزدیک جاکر کو کر ہوا اور اکوف
شکارگاہ مین ازردی لاوی کے روبرو سلطان بندکور کیکر کے تین شیر سے مار اسلطان محمد جران کو اسکی کسند
کر کے شیر خان خطاب عنایت فرمایا اور جب حاکم بہار کا یعنے سلطان محمد صوف ہوا اپنا اسکا طفل نالایق نکلا تہا اور
شیر خانکہ مدار المہام اسکی دولت کا تہا بنفسہ مستقل ہوکر کمر ہمت کی واسطے تسخیر اطراف واکناف کے باندہی
اور فورا قلعہ حاجی پور کا اپنے تصرف مین لایا انہی دنون مین بابر بہی انتقال کیا اور ہمایون اسکی جاہ
سریر آرا سلطنت کا ہوا شیر خان بنگالہ لشکر اکٹہا کر کے ہمایون پر حملہ آوری شروع کی اور رہتاس سے
ملک اور قلعے اپنے اختیار مین لائے اور رفتہ رفتہ اسکو ایسا تنگ کیا کہ آخر الامر ہمایون بیقرار
اختیار کیا اور شیر خان بیشمار لشکر کران ساتھہ دیکر خواص خان غلام کو اپنے واسطے نیابت کے
روانہ کیا اور آپ کہورون کے قلعہ تک پیچہا کر کے پہر اور وقت مراجعت کے اثنار راہ مین قلعہ کوہیال
کے ایک قلعہ بنا کیا اور نام اسکا قلعہ رہتاس رکہا بعدہ آگرہ مین آکر ۹۴۷ نو سو سینتالیس مین
اور خطبہ اپنے نام کا کیا اور ہمایون ایک مدت تک آوارہ دشت ادبار کا رہا آخرش صلح
رفیقون کے ارادہ عراق کا کیا بعد مدت کے جب طالع نے یاوری کی پہر اپنے ارسر نو تاج
سلطنت ہند کا ہوا جانچہ گذرا اور تا وقت مراجعت اسکے یہان عمل افغانون کا رہا
واضح ہو کہ شیر شاہ بسکہ صوف سانہہ صفا صیدہ کے تہا اور وہ محکمہ عدالت مین اپنے
اور بیگانہ کو ایک نظر سے دیکہتا تہا چانچہ نقل ہے کہ اکبر و شہزادہ عادل خان ہاتی پر سوار ہوکر

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان

مین

بعد اسکے سلطان نے شہزادہ سلطان مراد مرزا کو بار ہزار سوار دے اسکے کمک کے مقرر کر کے
سکان پر ہمایوں کے آباد اجداد شہر دہ مکور کرتا تھا کریکہ روانی تاریخ دب العالمین مشن بیکسو حال اور انام ادبا
صیغہ فال سے بدل ہوئی کابل قندھار و غیرہ مرکز ہے ہندوستان میں لیا اسم فتحہ جو افاغنہ کی
اپنی ورد اور السلطنت دہلی از سر نو فتح عظیم سرادقات جلال کل ہو گئے ہیں ہمایوں نجم اور سعادت
شوق بہت بعد قفیہ کو ذکر کے اکبال کا عرصہ نہیں گذرا تھا کہ اکبدن وہ سکندر سے دستاویز ہے
چڑھا تھا کہ دفعتاً زیر سے پاؤں پھسلکر گرا اور فوراً داعی حق کو لبیک کہکر روانہ عالم باقی کا ہو
مادہ تاریخ کا بھی رحلت ہے ہمایوں بادشاہ کے زمانہ سلطنت میں سن سنہ دوم
دس مہینے نصف بعد وفات آسمانی اور یہی جا جاتے کہ یہ اور شہنشاہی نام کہا اور قرن ملا
اور نقرہ کا چوتی نہار ایجی ہمایوں بادشاہ کا لیے زمانہ اول اسکے نام آنکھ اور اور دشتا دفاتر میں
جاتے اور کچھ دنوں میں بھی کم و زیادتی ہوئی ہے نوان مذکرہ شہنشاہ کے بانہیں
کابیان شیر خان ہوا اور اوس سے افاغنہ کے نام اسکا دہ جاتے اول اوا اسکا ابراہیم خان نام ہم دو
کہوڑوں کی کیا کرتا تھا پھر وہ دلات دہ ہے اسکے موضع نظیر میں کہتا تھا نہ زر لگا کر طرب ہو
عہد میں سلطان سکندر بن بہلول دہلی کے جمال خان نام جونپور کا تھا نوکر انکا ہوا اور
جب مر کر ابدرفت ہوئے بیٹے حسنخان جنا اسکا جاہ شیر خان کا تھا نہ تین جمال خان
کی جہت رشد اور کاردانی اپنی ظاہر کریکہ ایسی ترقی حاصل کی کہ پرگنہ سہسرام اور نارنول
نواح بھی سے تمام کل جاگیر اسکی مقرر ہاپی اور باقی سوا اسکے جو رہ ہو گئے بعد اسکے فرید خان نام

لغیرک کو حوالے ایک سمن کے نام اسکا عباس تھا کیا اور اسے قصاصین باپ کے کو وہ
سے الغیرک کے جگہ میں مار کیا تھا ۹۳۵ھ آخر سنہ بین میں کو قتل کیا چنانچہ مادہ تاریخ
کا عباس نسب ہے اور دولت سلطنت اسکی شہر قندھار میں اکبر بادشاہ مہدیقانی منتخب
تواریخ و عباس الملوک سے نصیر الدین محمد ہمایوں بادشاہ کا بیان نصیر الدین
ہمایوں بادشاہ ثانی جمادی الاول ۹۳۷ھ نویں سنتیس عیسوی میں جو بیوں سال
تخت تاج سلطنت کا ہوا شاہ مذکور سکہ دلاور تھا چنانچہ جب قلعہ جانیر کو فوج
بادشاہی نے محاصرہ کیا تھا اور مردم قلعہ نے پایداری سخت بہم پہنچائی تھی کہ زنہار ہاتھ
ہتھیار سے نہ اٹھائیں گے بہوکر آدمیوں سے نکلا پس در قلعہ کا ملاحظہ کرتے کرتے ایک طرف سے
چار سیڑھیں لوہے کی نصب کئے ہوئے آپ بنفس نفیس سے پانچ آدمیوں سے اسطرف کو دالان
دروازہ کو قلعہ کے کہولدیا لشکریان اندر آگیا اور اہل قلعہ کو مار کر تمام مال اسباب لوٹ
لیا جانا تھا جس کو اسنے اسے حصن حصین کہو سانہا اس پر بھی کیا کہ فتح کیا اور یہ بھی قابل
ہے کہ یہ کہ انکو فت پیر خان افغان سے اول پیغام اطاعت کا بھیجا بادشاہ نے
سنکر دفع کیا اسکے بعد مواجہ ہوا ہے دعا اس حاتمین کہ مردان فوج شاہی غافل
علی الصباح جھکیا بس وہ لاکھ عظیم جامع ہو لیا تنگ کہ خود بادشاہ سر ہمہور
ہو کر پاس کے دریا کے گنگ میں وہ لاکھ مسلم بر شکار در پا کو طغیانی تھی کنارے پر کھوڑے سے
جدا ہوا پانی عمیق تھا اور کنارہ بلند خوط کھا گیا لکھا نزدیک کی سنہ اسمیں ایک بقا
قلعہ مرغے اصفیا رہیں رہے

ابابکر مرزا اور عمر مرزا کو خلیل سلطان مرزا اور سلطان محمد مرزا اعلا یار اور
مرزا اور بعضے نسخہ میں انجل مرزا اور جہانبانو بیگم نام معلوم اور جلال الدین میران
شاہ میانہ امیر تیمور کو دکھایا کہ احوال انکا اور فرستادن ایشان بکابل بعد از انتقال امیر
جہانگیر مرزا عمر شیخ مرزا میران شاہ اور علی بابر شاہ اور شاہرخ مرزا کا فرستادن
بخدمت امیر تیمور بیم جدا جدا چنگیز خانکا چنانچہ تمن خان شیوان و داہی صاحبقران کا اور
اوگاچنگیز خانکا اور تمن خان سلسلہ مغلخان کی اور مسلسلہ مغلخان کا ختم ہونا بسبب
وفات ابن نوح علیہ السلام اور یہ بھی جاننا چاہیئے کہ شاہرخ مرزا چونکہ فرزند ہے امیر صاحبقران
کا اور حکومت ماوراء النہر کی اسکے قبضہ میں تھی لہذا بیک مرزا صاحبقران کے درصدد ہوا
ہے اس فرمانروا کے سر ہونیکا اور چونکہ مرزا مذکور سے قواعد علمی اکثر بندگان خدا کو پہنچے ہیں
بلکہ ہنوز یہ فیض اسکا جاری ہے اسلئے ارادہ فصل کرکے جملہ معترضہ احوال اسکا بھی قلمبند
کرنا ہے فصل احوال ہیں ہے لہذا بیک مرزا صاحبقران کے درصدد خالی کرکے واضح ہو
الغرض بیک مرزا بیشتر ہی شاہرخ مرزا کا صاحبقران کا ولایت اسکی مفوضہ تھا تھی جسلئے
بجز ہیں سمرقند اور حکومت ماوراء النہر کی تعلقات باپ کے ساتھ اسکے متعلق تھی لہذا فرصت
اتمام علوم ریاضی ہیں مہارت تام رکھتا تھا اتفاق سے ملا علی قوشچی اور چند علما
دیگر کے جانب شمال شہر قراباغ سمرقند کے رصد بنواکر زیج جدید خانی کہ درنیولا مدار اسکے
تعلیم کا اسیواسطے تصنیف کی ہے اور بقول علما مذکور زیج اولغ بیگ اور جو زیج کہ اولغ بیگ

سلاطین ہندیان

سلاطین ہند کے
پیدائش و فوت
یا تعین

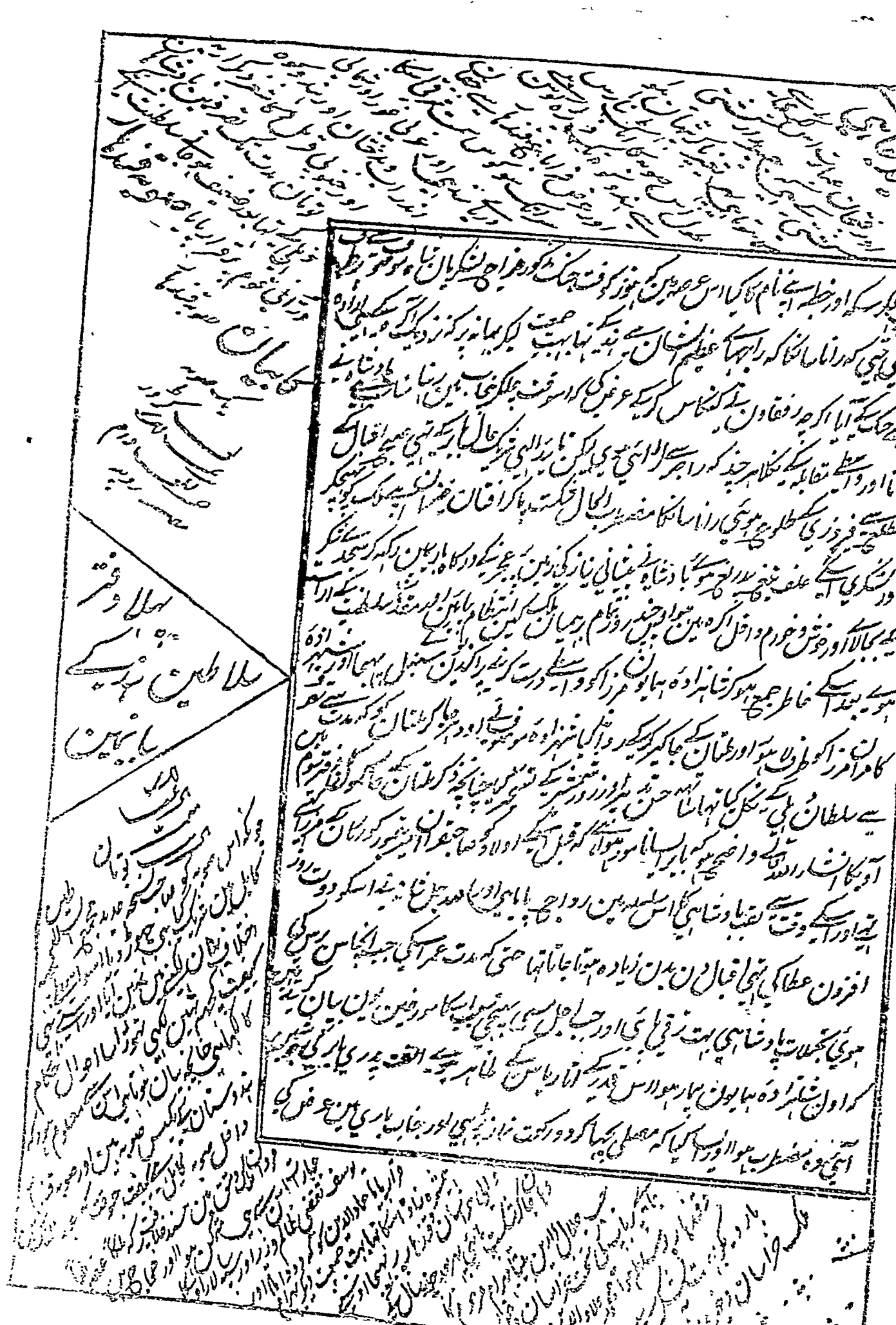

تاریخ بابری

سال سکایارہ کا تھا قطعہ مذکور میں بیچ شکر کو رکھنے سے خداوند عالم و عالمیان کے مرتبہ
رفیع القدر سلطنت کو پہنچا یہ سلطان احمد مرزا ابراہیمی عمر شیخ مرزا کہ سلطنت سمرقند کی
رکھتا تھا جب سے یہ خبر سنی ہے بلک اکتفا کر کے ہوس مہمی سے آمد جان لشکر کر آیا اور اسکو اکیدت
سدیہ بکمک کارہ کیا جب سلطنت فرستہیں بار کہ بھی تقاضا کر کے اسکو لشکر فرستہ مرا کہ لشکر یوں یا حد مرزا یکہ
ایسا کہ یکبار اکثر آدمی اور چار پا کلف ہوگا اور وہ انجا کے نا امید پھر اس بعد بار تا اس عین کہ یار پس کہ
عرصہ تنگ دار النہر میں سلطین چغتائی اور ازبکی سے معاملات سخت کرتا رہا اور تین بار سلطان احمد مرزا عہ
پر آخر غالب آکر اگرچہ صمرقند کو فتح کیا مگر نہ ہی ایک ہندوستان کا بر وسے شیخ اقبال اور وشی یا ہے
و نقش تسلط اسکا دولت اور نہ دست بتھالا یا ہر قدیمے پھر کہ پشتان پر آیا اور خسرو شاہ حاکم ہے وہاں کہ
جنگ کر کے فتح کی اور پھر محمد مقیم ولد ذوالنون سے کابل کے تصرف میں لایا خسرو شاہ کابل میں نہاں کر شاہ اسمٰعیل صفوی
شیبک خان پر آکر خراسان کو ضمیمہ ممالک محروسہ کا کیا پس بار مرزا ہی کابل سے فوجکو اپنی کر کر
بطور لشکر کے بخارا اور کمر ہت کی تسخیر پر بخارا پر ادہ کر فتح کیا لیکن پھر وہ ملک سب
بات سے سیکے جاتا رہا بعد چند روز یکہ فوج اوزبک بہم پہنچا کر قاصد مدد خواستہ بھیجا ہوا سلطان
ابراہیم لودہی جو سلطان دہلی کہلاتا ہے لاکھ سوار اور ہزار ہا تی اور توپخانہ کثیر لکر دہلی سے نکلا بیس کوس
پانی پت کے نزدیک مقابلہ کر کے بعد بہت سی کشش و کوشش کے نسیم فتح و ظفر لشکر سے
بابر کے بہی اور سلطان ابراہیم بیچ ۹۳۲ نوسو بتیس کے بموجب تین بار کیا بعد قتل اسکے بادشاہ نے
بجد شکر یہ کے جناب میں واسطے شہر بیچ کر دہلی میں کہ تخت گاہ سلاطین ہندوستان کا
اور فتحپور

ہوا پس اگرچہ وہ میدان مقابلہ میں ہار گیا لیکن حقیقت میں نیک بخاج دولت کو پہنچی اور اعظم ہمایوں
بھی اس عرصہ میں بیچ قید کے بند ہستی سے شتاب ایسے رہا ہوا بجار خان پسر دریا خان بجار بن
ہوکر لاکھہ سوار فراہم کر کے ولایت سنبل تک متصرف ہوا اور سلطان محمد خطاب کر کے سکہ اور خطبہ
اپنے نام کا کرا اسیطرح ہر طرف تمام افغان رو کردان ہوکے اودھ و بنجان تا ملی دلی امور میں جونپور اعظم
بہا کا اور نزدیک ظہیر الدین محمد بابر بادشاہ کے کابل میں جا کر نیاہ لی اور رفتہ رفتہ اسکو رغبت نصف
طرف ہند کے دیکھا پس بابر بادشاہ ہندوستان پر آیا اور مقام پانی پت پر جنگ کر کے مظفر اور منصور ہوا اور سلطان
عین کارزار میں ہار کیا ایام سلطنت اسکے تا برس انقضا سلطان بہلول سے سلطان ابراہیم تک ہیں
اکہتر برس پانچ مہینے سات روز تک بہابانی کے یہاں سلسلہ لودیوں کا منقطع ہوا اب ابتدا افغانوں کی ہی

آٹھواں تذکرہ چغتائی مغلوں کی سلطنت کے بیان میں ظہیر الدین عرف جلال الدین محمد بابر بادشاہ

کابیان ظہیر الدین عرف جلال الدین محمد بابر بادشاہ پیدا ہی سلاطین ماوراء النہر کا جو اولاد سے
تیمور صاحبقران کے ہیں اور بموجب مفصلہ ذیل ہر نسل ہی بطناً بعد بطناً صاحبقران امیر تیمور کورکان کی اور اسکے باپکا نام
عمر شیخ مرزا ہی کہ وہ بادشاہ تہا اندجان کا جو تخت گاہ فرغانہ کا ہی اکیدن دو شنبہ جو دہ
عمر شیخ مرزا کی واسطے تفرج روے اب کے سنہ ۹۹۹ آنہہ ہی نوبا نے پر ہیں پل پر رود شہر مذکور کے کہ عمارت
سلطانی اسپر بنی ہی عمر شیخ مرزا بر آمد تہا کہ دفعتاً وہ پل ٹوٹا اور عمارت کریی بر سر عمر
عمر شیخ مرزا کی اتین برس کی تہی غریق رحمت ہوا بعد اس تخت کے ظہیر الدین محمد صاحبقران

سلاطین ہند کے بیان میں

بابر بادشاہ تخت گاہ احمد شاہ درانی کے ہوی اولاد
سلطنت اولاد غلزی کی وہاں تہی پہر دولت محمد خان
اس صفحہ میں الحمد مذکور کی ہی
کم اور بحر زبان فارسی میں مذکور
کوئی نہیں بولتا اماں غزنین
خراسان کی تہی حضور صاحبقران
سلطان ناصر الدین سبکتگین
ادشاہ محمود غزنوی

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان

میں

کہ یکے مقابلہ حصار کے جو اپنے کہ حمید خاں صاحب بخت وفوت تہا سلطان کبیر دن تک مصلحتاً ازرہ مدارا کے روز
وسیلے اپنے سلام کے جاتا تہا آخر کار رفتہ رفتہ دلاسے اپنے سے اپنا سلسل کر کے پیدا کیا اور آپ پہلے مراحت اور حاضر
غیر کے خزاین و دفاین وغیرہ پر تصرف کر کے سنہ ۸۰۶ ہجری میں قابض ہوئے اور خطبہ اپنے نام کا پڑھوایا اور تمام
سلطان علاؤالدین کا بھی شریک کیا اور آپ سلطنت پر اکیلے راضی تہے سلطان محمود والی جونپور کو
دہلی پر متحرص کیے سلطان اور اسکے درمیان آویزش ہوئی اور کچھ مدت تک یہی حال رہا آخر کار اس
امر پر صلح ہوئی کہ ہر ایک اپنی اپنی جاگہ پر قابض اور متصرف رہے اگر کوئی سر پر فوج کشی کرے تو مدد
سلطان محمود کو کہ ہر ایک اپنی جاگہ پر قابض اور متصرف رہے اگر کوئی سر پر فوج کشی کرے تو مدد
ملک جہان سے سلطان علاؤالدین کے رجا لہ نگاہ جین سے کہ ہر ایک لاکھ سوار چالیس ہزار پیادہ ہاتی
اور توپخانہ بے نظیر کر دیا سلطان بہلول پاس خان کو کہ بڑا عمدہ سردار تہا بہت سا مال و نقد دیکر
کیا لیکن بدرالدین آخر الامر ناچار ہو کر پندرہ ہزار سوار سے اگر مقابلہ کیا طالع یاور نہ ہوا
فوج پر فتحمند ہوا سلطان حسین بھاگا اور ملکہ دستگیر ہوئی سلطان بہلول ازرہ کرم دلی اور مردہ
خانوں کو بحال اعزاز و اکرام سے سلطان حسین کے پاس روانہ کیا بعد اسکے ساتھ بار پھر سلطان حسین
جنگ کی اور شکستیں پائیں مرتبہ آخر سنگ قابض کیا کہ اگر ان دو سردار سے نہیں کیا جب سلطان بہلول کے
جونپور کو جا کر وہاں بہی سکہ اور خطبہ اپنا کیا اور وہ ملک سارنگخان لودہائی کو کہ ایک امیر
سوسپکر دلی کو انہیں دنوں میں علاؤالدین اجل طبعی سے بدار و نیں نے وہاں جا کر رسم
تعزیہ کے ادا کیے بعد اسکے بدرون کہ مٹوں سے سلطان کے لیکر اپنے نوکروں کو دیا نہ نرسے

پہلا دفتر
سلاطین اسلام کے
بیانیں

خضر خان کو کہ وہ سید زادہ اور مرد نیک تھا لاہور ملتان و بالپور عنایت کیا بلکہ یہ کہا کہ یہ ملک
سلطنت پہلے کی خضر خان کو دی پس سلم ستان کا جو آبا قدرت حرارت کو ملایم طبع اور
شکر یکے جان کر امیر تیمور نے ارادہ سمرقند کا کیا بعد اسکے جانے یکے دو مہینے تک دلی خراب ہی
پھر رفتہ رفتہ پھر بھی لوگ آنے لگے تب یکصورت آبادی کی نظر آئی نصرت شاہ پسر ارشد سے دلی میں آکر تخت
جہانبانی میں متمکن ہوا اقبال خان نامی کہ ایک امیر اعظم تھا اسنے دلی پر آکر ایک شبخون مارا
نصرت شاہ کی ملاکر طرف میوات کے بھاگ گیا پس قبضہ اقبال خان کی ہوئی اور دہلی سے لیکر فیروز آباد تک تمام
ملک اسکے تصرف میں آیا اور باقی کل ملک دہلی بقسیم پایا ہر ایک اپنی جا خود حاکم ہو گیا اقبال خان
ناصر الدین سے کہ ہو موافق کہ ہو مخالف رہا کرتا تھا یہاں تک اتفاق ہوا کہ سلطان ابراہیم نسبہ بولا عیتا سلطان
التمش کا اودھ سے اٹاوہ خان ریشکر کشی ہوا لیکن غلبہ ملک جیتے خان کو رہا بعد اسکے جانکر نے خضر خان
جو ساکن دیپالپور اور ملتان کا تھا فوجکشی کی خضر خان بھی مقابلہ کو نکلا اور طرفین سے کارزار
گرم ہوا اقبال خان کے اقبال نے پیٹ دی اندر زد و خورد میں دشمن ہو کر قتل ہوا اور نتیجہ حرام نمکی کا پایا
جب جیز اقبال خان کے مارے جانے کی دلیمین پہنچی دولتخان اور فخر خان اور اور بعضے امرا متفق ہو کر
سلطان ناصر الدین محمود شاہ کو کہ قنوج میں تھا بلا بھیجا سنہ تیرہ سو سترہ ۱۳۱۷ ہجری ماہ جمادی الاول
انہیں سے تخت پر تمہلے خضر خان اقبال خان پر فتحیاب ہو کر بڑی جمعیت سے دہلی آیا
ناصر الدین اور اسکے طرفدار اسکے مدت تک میں کمی کی خوبرائی ہوئی دو تو برار ہے بعد اس
اکبر کے خضر خان نے طرف ملتان کے کوچ کیا بعد مراجعت اسکے بادشاہ ایک دن واسطے شکار کے

نسخہ بہ ہائی

لیکے قصہ مین نہایت امر استعین کر یکہ رخصت کیا ہور شہر وہ رستہ مین تہا کہ سلطان اعلی
سے کندر اندر سلطنت اسکی پہیے رس اتہہ ہیتے سلطان علاء الدین کا بیان سلطان علاء الدین
سکندر شاہ خوق ہمایون خان بن محمد شاہ بعد سے خبر علت باکی فتح غرض ملا ہور کے کر کے
رہتہ مین سے پہرا در داخل دہلی ہو کر سریر آرا ہوا بس ہنوز دے دنون اپنی مورت سے شہر جادی
الاول مین کر کہا سلطنت اسکی ایک مہینہ سوا لاکر سلطان ناصر الدین سلطان ابو المجاہد
محمد شاہ چہوتا بہائی سلطان علاء الدین سکندر تہا بعد جلوس برادر بزرگ تخت نشین فرار دای کا
سنہ ۱۱۱۸ ہجری ہیں سکہ اور خطبہ اسکے نام کا ظہور پایا سلطان ناصر الدین محمد شاہ اور بہادر اور
بحر و جلوس مختاران کو اس نواح سے طلب کیا لیکن نہ آسکے اور ہر دو اور انصار اور
امرا سے جمعیت بہرہ و رسی کا موقع خان دوران کا امرا کیا ہے تہے اور لیاقت کہ ایکدیگر سے
نصرت شاہ بن فتح خان بن فیروز شاہ کو تخت نشین کیا ایکدا سلطان سکندر کہ اسلیان ہی ہیں ملک
را میسور کا اور سے اسکی آمد سنو کر پا رہتے ہو جب طبل کی ہوا ہی ہوئی دین حکم قتل عام کا
خلف باری کی اور سیر ران اور بندہ ان کا عدد واحد کو معلوم ہے آخر کار صرت دہلی کی اسی
ہوئی تہی کہ کو بادہ سر زمین آبادی ہستی بعد اشتمال پکہ سکہ اور خطبہ ایر یکے نام کا ہوا
جمعہ کا روز جو کہ اس دن تہا اس دن کو کب ان کو بہی ایر یکے دستگیر کیا اسے بعد ایر یکے
اسلام تحمل کیا ہر دو اسے لیکر جہونک ایر یکے جو بیس لڑکا ان کین اور ہر لڑائی مین عنایت الہی سے
وہی غالب آیا اور اس جگہ جہجر خان اور اور امرا نے بندگی ملازمت کی اجازت کر کے قدیم کیا اور

عموماً ایک رسوم ہمچناں نامزد ہوئے ہے عوام الناس کو فیروز شاہ کی لاہور سے پیشتر ہیں ارتفاع کے
ہے اور قطر میں دو ہزار کیا سلطان جیسے کہ کبھی کو صنعا فی آبادی اور حوض ظاہری کو سبت پاکر ۹۰ شہ ساہیوں
میں شہزادہ محمد خان کو سلطان ناصر الدین محمد شاہ خطاب دیکر ولیعہد سلطنت کیا جیسے روز بعد قابل اس کے
بنگلا وقت سے اپنی اسکو خلوا دیا اور شہزادہ فتح خان کو اپنا ولیعہد بنا کر آپ اسکا مرد بنا دلی محمد اور محمد
زمانہ تیرکے آرک طبعی کے زیر حکم اور دنیا میں نام نیک چھوڑا بمرد آخر دیکھا می ہر ذرہ بینی نہ کہ ثانی
کہ بخش شہ بنا تاریخ وفات اسکی لفظ وفات شاہ سے نکلتی ہے اور تاریخ مشتہر میں وفات مرقوم لکھا
ہوا ہے اور اسکے سات سال بعد ہوئے ہیں اور مدت عمر پر چھ اکبر کی ہے کہ دار اور ارزش کے شمار کے انہیں سی بر سی ہی
اور وہ ہمعصر امیر تیمور کا تھا اور امام سلطنت ہے کہ ارٹیس سال سلطان غیاث الدین کا
سلطان غیاث الدین تغلق شاہ بن شہزادہ فتح خان بن فیروز شاہ مسند سلطنت پر بیٹھا
سنہ ۷۹۲ سات سو بانوے کے قصر فیروز آباد میں سے فرمان روائی پر متمکن ہوا سلطان موصوف نہایت
شہزادہ ابوبکر اور حقیقت کو بعد کیا اور عیش عشرت میں مصروف ہوا ملک کن الدین دوسرے امرا
چند روز میں اس مجموعہ کی زندان سے نکالکر خروج کیا اور اپنا ملک مبارک کہ وزیر اور دار
تنہا وتنہا نہ کہ دروازہ پر دار کیا سلطان نے جو یہ سنا دوسرے دروازے بھاگا آنا یہ اور
تعاقب کر کے سلطان کو صحن خان جہاں کے کہ ایک مصاحب تھا قتل کر کے اسکا سر کاٹ کر
کہ دیکھ کر تخت سلطنت اسکی پانچ مہینے میں دن سلطان ابوبکر کا بیان
سلطان ابوبکر بن شاہزادہ فتح خان بن سلطان فیروز شاہ سنہ ۷۹۳ تین ہجری میں جلوس کیا بعد

کر کے پرگنہ جداگانہ مقرر کیا اور کنارے دریا سے ستلج اور بیاہ تک کہ دونوں ایکجا جاتے ہیں

زاد نام ایک معمور بنا کیا اور نواح بانسی میں قلعہ احداث کر کے اسکو حصار فیروز موسوم کیا

در نہر دریا جنابی سرپور سے نکالکر اس قلعہ میں پہنچایا کثر ممالک در تصرف سے لیتے اور راجہ کو نگر کوٹ کے

فرمان روا کر کے نام اس قلعہ کا محمد آباد کیا اور یہ بھی مخفی رہے بیابان میں اس قلعہ سے ایک مکان

خوب پیوانی پرستگاہ اہل ہند کا اور حاکم شہنہ کا بھی تھا فی ریہ سلطان کی نیلا کر تشکین رسالہ قبول

کیا تھا مقصا نیکدا تی تھے تو انین اس دوران کے تمام ملک میں شایع کیے تھے از انجملہ خراج ملک کا

موافق طاقت رعایا کے طلب کرنا خذ محصول ادنی حرفہ کاشل کل فروشی دریا ہی فروشی اور زندانی

اور قصابی اور کوتوالی وغیرہ کہ قوت غربا اور عامہ رعایا کا ہے ہر پیز کرنا تہا رکات عدالت سے ایل

راہ ظلم کی سد دو تھی کوئی آفریدہ عہد سلطنت میں اسکے آزار نپایا بود ہے الناس علی دین ملوکہم حکام

بھی پیروی سلطان فرخت فرجام کی کرتے تھے کسو کو طاقت تھی کہ مرتکب ظلم کا ہو اساس قتل و

کی جیسے سیکدے یک خانے اور جملہ ملاہی منہدم کیے فرزندوں اور دارغوں کو اُن لوگوں کے کہ سلطان

محفوظ رہے مارا اور قطع اعضا کیا تہا انعام اور روزینہ سے خوش کر کے خطاب ارات خانہ سلطان کا ان سے لیکر

اسکو بر علن کی اسپر کر دا کر مقبرہ میں سلطان کی نہیں پایا تا عقبے میں اسکی رستگاری کا وسیلہ ہو اور لکھا ہے کہ

حصول سعادت اور نیکنامی کیلئے فیروز آباد وغیرہ تین شہر چالیس مسجد جامع پنجشنبہ تیس مدرسے بیس خانقاہ دولت

رباط سو تہر سو دار الشفا دو سو چوپن حمام سو مقبرے دس منار بڑے بڑے باغات بیشمار بنا کیے سوا اسکے

شہر جونپور کہ نام سے نبی عم کے یعنے سلطان محمد تغلق شاہ الغنان نے کہ فخر الدین جونا خان شہزادہ تہا آباد کیا

[illegible] سلاطین [illegible]

پہلا وقفہ

سلاطین [illegible]

[illegible] سو بارہ میں سر آرا ہوا کنا

[illegible] دریا کا سا دیبی [illegible] قلعہ متین [illegible]

خوش آئین طرح دیگر احداث

کیا پارچہ [illegible] وغیرہ اوس جا

ہی اور تین کوس [illegible]

قصبہ کا دلکشا اکثر اولیا

مزار قطب عالم وال

محبوب عالم کا

ذکر اُن جناب کا

نواحی میں [illegible] کی خوبی پیدا ہوئی

[illegible] بلوشاہ کی [illegible] باغات اور [illegible]

[illegible] وغیرہ یہاں [illegible]

[illegible] فاتح [illegible]

[illegible] خطاط [illegible]

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

سلاطین سنگ بیان

پہلا دفتر

پہلا دفتر
سلاطین سلف کے
بیانمیں

سلطنت اسکو دیوں حاضران بکبل اور انکر مان ہو کر عرض کیے کہ اولاد سے انکی کوئی نہیں رہا ہے اور آپ
حق نعمت بجالاکر انتظام خون فیل نعمت کا لیا ہے آپ ہی لائق بادشاہی کے ہیں سو آپکے دوسرا نہیں ہے
تمام امرا متفق ہو کر بیعت کیے اور مراسم تہنیت اور مبارکبادی کے بجالائے اور تخت سلطانی پر بادشاہ
سو جلوس دیکر زمین مدت کی چونبی القعدہ سلطان ۷۲۵ سنہ سات سو پچیس ہجری بیس سریر سلطانی پر جلوس
جہانبانی کا سریر رکھا سکہ سیم و زر پر بادشاہ اور خطبہ اپنے نام کا پڑھوایا بیس نعل محلین بنوا اضافہ فرمایا اور لقب
شاہ کیا عدل و داد اختصاص دیکر بہت تھا قلعہ تغلق آباد دہلی کے قریب بنایا ہوا اسکا بہت تکیہ تھا اکثر اوقات اسکے عباد میں صرف ہوتے تھے
اور رعایت میں رعایا کی ہمیشہ مساعی جمیلہ کرتا تھا سبب وفات اسکا یہ ہے کہ ایکبار سلطان ابا میم
پر کیا تھا اور جب مظفر اور منصور ہو کر وہاں سے مراجعت کی اثنار راہ جوف فخر الدین
لشکر بہیجا بہادر شاہ نام حاکم نے اسجا کے حسب الارشاد شہزادہ الغ خان عرف فخر الدین
تین کوس پر تغلق آباد سے ایک قصر مطبوع واسطے ضیافت سلطان جلد تیار کروا رکھا تھا
عرض ہوی بادشاہ واسطے قبول مہمانی کے آئین جائز ہے اور مجلس طعام کی ارستہ ہی
طرح طرح کے کھانے رنگ رنگ کی نعمتیں مہتر خوان بچنی کیں جب لوگوں نے دستر خوان سے انفراغ
ہوا تمام مردم واسطے ہاتھ دھونے کے باہر نکل آئے اور بادشاہ فقط ہاتھ دھوتا ہوا بیٹھا تھا کہ
دفعتاً سقف آسمان کا ٹوٹ کے پڑا اس سلطان اور دو سرے پانچ آدمیوں نے اسی وقت جاں بحق تسلیم کی
مدت سلطنت سلطان کی چار سال دو مہینے ہیں

سلطان محمد شاہ بن سلطان محمد شاہ

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیانہین

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان

خسرو خان کے احوال کے بیان میں سلطان ناصر الدین المخاطب بہ خسرو خان مسعود

سلطان کے لکھا ہے ہیبرار تک کہ بادشاہی سے موقوف ہوا تب اپنا ملک اپنے نام دریزہ عادہ کیا کیل سلطنت اور مقرر
نظر سلطان کا اپنا بعضے کہتے ہیں کہ سلطان کو مسموم کیا اور بعضے کہتے ہیں کہ بیمار ہوا
ہوا ہے سلطنت کی تین برس ہیں جانا چاہئے کہ عادل کی موادی ہائی اخر عمر کے سلطانی سے

سلطان شہاب الدین سکندر بیان

سلطان شہاب الدین بن سلطان علاء الدین
کہ بہت صفون تہا ملک تاب کا فوری نے تمام اور دیئے اسکو کہ کہ ۷۰۰ سال ہیں ہیں تخت سلطنت پر
لاتھا اور تہا مقرر کی کہ ہر روز ہر سے انکو بلا کر کے اور مہاری ہزار مستحق کے تخت پر بٹہا
اور آپ انتظام پادشاہت ہیں قائم کرتا اور جد الفراغ اس طفل کو اندر زنان خانہ کے بہیجتا اور خضر خان اور شادی خان
کو کہ دار و مختار سلطانی کے تھے سلاہیاں انکہوں ہیں بہر دائیں اور یار و خضر خان کو قید کر کے بند
اور جس دن سے کہ آپ خضر خان کو اور یار خان حقیقی بہائی کو سلطان کے مقید کیا واضح ہو
کہ ملک یہ بہت قبیح افعال اور دو دیم اخیر اور قبار باز تہا امرا اس سے بنگ آ کر اس کو
ہکو قتل کر دالا اور سلطان کو دستگیر کر کے قلعہ گوالیار ہیں بند کیا ہے سلطنت کی
کہ محض نام کو تہی ہیں ماہ چند روز

سلطان قطب الدین کا بیان

سلطان قطب الدین
مبارک خان راقد حقیقی سلطان شہاب الدین بن سلطان علاء الدین کہ سلو کے ملک
نائب کا تہا بعد قتل شہاب الدین کے تخت سلطنت پر بیٹہا اور بعض سلطان شہاب الدین کے اعزہ کے ملاقات اس کو
زندان گوالیار سے بہاں صیحہ ہیں بلا کر سلطنت کا ہوا اور بجد جلوس کے
کل زندانیوں کو ملک کر دیا اسواسطے کہ چند روز آپ کو فرصت رہا تہا

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیانیں

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے

پہلا دفتر

سلاطین ہند کے بیان میں

اور ایک ہزار سوار سے طرف ولایت کڑہ کے راہ دیا سے کشتی پر روان ہوا ملک علاء الدین سنگرور سمان ولایت کڑہ
اور مانک پور کے اکر از اجب سلطان زد یک پہنچا چھوٹا بھائی اسکا استقبال کو آیا اور عرض کی کہ علاء الدین آپکے خوف کے مہنا
کہ آوارہ دشت تنہا یگا ہوں اسکو رد ہا ہوں اب حضرت تشریف لاسکین اگر لشکریوں کو سلیم دیکھیگا اللہ بہا
جائیگا سلطان اسکے کہنے پر چند آدمیوں کو کہ وے بھی تیار تھے کشتی میں بیٹھے قران خان سپر تے ہوئے پیشوائی کو
پہنچا ملک علاء الدین آکر پاؤں پر سلطان کے گر پڑا سلطان نے ازراہ شفقت کے غلبت سے ایک طمانچہ اسکے منہ پر مار کر
فرمایا کہ میں نے تجھے بڑی شفقت سے پرورش کر کے بزرگ کیا ہے اور تو ہمیشہ فرزندان سے
میرے عزیز تر تھا اب تجھے کیا ہوا کہ کرفتار بدہ بختوں کا ہوا اور ہاتھ پکڑ کر طرف کشتی کے کھینچا اس
عرصہ میں محمود سالم کہ اجلافوں سے سامانہ کے تھا اشارہ سے ملک کے سلطان کو زخمی کیا سلطان نے جب زخم کھا کر
طرف کشتی کے بھاگا اختیار الدین نے کہ پروردہ نعمت سلطانی تھا سر اسکا سے علاء الدین کے
آیا اور سلطان کو زمین پر گرا کر سر تن سے جدا کر ڈالا علاء الدین نے اسکو نیزہ پر چڑھا کر اپنے لشکر کے نام
طرف بھیجوں میں پھرایا اور انکو جو ہمراہ سلطان کے کشتی میں تھے قتل کیا اور چھتر سلطنت کو اپنے سر پر
بلند کیا مدت سلطنت اسکی بات برس ایک ہفتہ میں دن اور یہ بھی جانا چاہیئے کہ الحق اللہ تعالے
بڑا منتقم حقیقی ہے قاتلان سلطان اسور کے عرصہ میں کرفتار بلائے عظیم کے ہوئے محمود سالم جلدم
کی پیاریسے کوت پھر پھر کر موا اور اختیار الدین دیوانہ ہو کر فنا ہوا علاء الدین اکر چھتر بادشا
ہوا لیکن اولاد سے اسکی کوئی زندہ نام و نشان اسکا نہ رہا علاء الدین کا بیان سلطان علاء الدین

اور دلاور سلطان جلال الدین خلجی کا ہے بعد قتل ہونے عمر کے ساتھ ہزار سوار کے داخل شہر دہلی کا ہوا

پہلا وقفہ
سلاطین پٹھان کے بیان میں

غوریون کے طرف خلجیون کے منتقل ہوئی القصہ جب خبر یہ جوش کیا دربیان فخرالدین سلطانکے
ناموافق آنیکی اس سلطان مغفور نے امیرالامرا کو سموم کرکے ملک جلال الدین فیروز کو کہ عارض ممالک تھا
بہاسا تاخت کیلئے بھیجا کہ مدارالمہمی کرا اس عرصہ میں سلطان کو بسبب افراط شراب کے مرض لقوہ اور فالج کا ایسا عاید حال ہوا کہ
سلطان ناکارہ ہوا مرا بالاتفاق کیومرث نام پسر سلطان کو کہ صغر سن تھا حرم سرا نے تخت پر بٹھا کر بادشاہ کیا ملک
جلال الدین کو یہ آدمی نیک بخت تھا جانچہ ذکر اسکا قریب آویگا اس طفل کے چند روز اتالیقی کی آخر غرض مصلحت سے خود دور ہین کے
ارا کین دولت کو متعین فرما کر کے طفل مذکور مقید کیا اور آپ حاکم مستقل ہوا بعد اسکے اور ایک شخص کو کہ بارسا کسی حصہ
سے حسب الحکم سلطان کے قتل ہوا تہا انتقام پر آمادہ کر کے نزدیک سلطان کے بھیجا اس شخص نے جاکر سلطان
کو اندم کہ رمق یک حیات سے باقی تہی چند لاتین مار کر دریاے جمن مین ڈال دیا سلطنت
اسکی تین سال تین مہینے الحاصل سلطان شہاب الدین غوری سے سلطان معزالدین کیقباد
چہار کیارہ آدمی ایک علاقہ سکے ایک سو بیس کے بیچ میں سر آرا سلطنت کے
یتر اتذکرہ خلجیون کے بیان مین سلطان جلال الدین کا بیان سلطان جلال الدین
خلجی اتفاق سے جمیع امرا کے سلطان معزالدین کیقباد کو اوتہا کر سنہ ۶۸۹ چھ سو نوے ہجری مین
رفیع سلطنت کو پہنچا جب اعیان شہر اور عمائد رعایا کو رغبت پایا جلوس پر کہ سلاطین ماضین
جلوس کرتے تھے نہ بیتہا اور دارالسلطنت کو چھوڑ کر کیلوکہڑی مین رہنا اختیار کیا اور دریا کے
کنارے اوپر ایک شہر اور قلعہ بنیاد احداث فرمایا بعد چند روز کے جب آوازہ نیک ذاتی
و خدا شناسی اسکا اطراف واکناف عالم مین مشہور ہوا آدمی شہر کے چھوٹنے

گلستان بوستان اپنے خط کی لکھی ہوئی نزہت شیراز و مثنوی کے پہنچنے خانخانہ سے وزیر
کرتا ہین ہندوستان مین رواج پایا ہین سلطان معزالدین کیقباد و کایان سلطان علاءالدین
کیقباد و پوتا سلطان غیاث الدین بلبن کا اور غیاث الدین کے بعد قتل شاہزادہ محمد کے چچا زاد بھائی
کذا یا ہا تھا کہ معزالدین کو وصیعہد بنا کر لیکن بالیقین شاہزادہ ناصرالدین کے آپ اپنے کو جانشین
تجویز کیا تھا اس کا بھی ہوا اس سلطان غیاث الدین نے دو حرف سے کنجر کر کر دیا تھا سلطان مقتول کا ہتھا
غیاث الدین جو ہم کے مراتب عالی ہوئے ہیں ہی ہا تھا کہ ابوالمظفر فخرالدنیا نکر شاہزادہ اور ان کے جھوٹے
کنجر سے سوا لاکھ تنکہ سالانہ پنشن اور دو ہزار سوار کے معاون کیقباد و معزالدین کو ۶۸۳ھ سے چھ سو چھیاسی ہجری مین
برابر ادا کرتا رہا اور آپ فخار کل امور جہانبانی کا ہو پھر چند روز مین کیقباد کو اغوا دیکر کنجر و ملتان سے
بلوا یا کنجر دینے مین وقت جاکر قبول کر کے جب ہاتھ آیا حسب الطلب ابھی ہوا تھا وہ راہ مین اس کا مر
ساتھ قتل کر کے پہنچا یا اور سلطان معزالدین جب حسب اقتضاے جوانی کے کہ وقت جلوس کی اظہار پر نشاط
مصروف لہو و لعب ہوا اور ابا ہم زندگانی کرنے لہ آمد نفسانی اور شہوت جسمانی مین حرص کے نائبہ پر نشاط
اور خزانہ انعام مین بال جس کے خالیا کیا اور ایک مرہ سے رقاصہ دیکے کہ جو حالی ابھی اس نے
اسکی حسن صورت کا ہوا اور ضرب عام اور سماع دوام اور تبرہ اپنا کیا آحوال مرسارہ اسکی عزوجل
جب حضیض تنزل کی طرف مایل ہوا رفتہ رفتہ سلطنت مین بہت خلل آیا اور تہک مراون کی اور
خورزی آدمیون کی شروع ہوئی یہانتک کے سلطنت ہند کی اس نالایق کے وقت مین جاندار

اسکی چار سال ایک مہینہ ایکدن ہے

سلطان ناصر الدین کا بیان

سلطان ناصر الدین التمش کا شہ ۶۴۷ھ سنہ ۱۲۴۹ء میں بہروچ سے آکر تاج جہانبانی کا سر پر رکھا اور ملک غیاث الدین بلبن کو بندہ اور وزیر بنا کر منصب وزارت سے سرفراز کیا بلبن موصوف نے بسبب شرائط حسن خدمت کے بجا لانے کے کل رعایا اور برایا آسودہ اور ملک آباد اور خزانہ معمور ہوا اور سلطان ایسا بیکسہ عدالت گستر اور رعیت پرور تھا کہ آواز سکہ سکہ کی بادشاہ اور وزیر کا اطراف و اکناف گیتی میں انتشار پایا اور تعریف اسکی زبان پر عالم کے جاری ہوئی اور سلطان موصوف عاقبت محمود استصدر محتاط تھا کہ باجود فراہمی ملک کا جو دخل خزانہ میں ہوا سو امرو سپاہ اور لشکر و رعایا کے نام عمر میں کبھو ایک حبہ زاید خرچ نہ کیا اور آپ بسبب کلام شریف لکھنے کے اسکے بدلے میں تولیا کرکے اوقات زندگی کے بسر کیے مآل کار اجل طبعی سے گذرا اور واصل بحق رحمت الٰہی ہوا انا للہ و انا الیہ راجعون مدت سلطنت اسکی اکیس برس تین مہینے سات دن ہے

سلطان غیاث الدین کا بیان

سلطان غیاث الدین بلبن بندہ اور وزیر سلطان شمس الدین و سلطان ناصر الدین کا بعد فوت ہونے ناصر الدین کے کہ اولاد سے اسکی کوئی وارث تاج و تخت کا نہ تھا اتفاق سے اعیان و اراکین حضور کے ۶۶۴ھ سنہ ۱۲۶۶ء میں بیچ مسند سلطنت کے بیٹھا اور اسکی بیعت کی اور اسکا کمال یہ ہے کہ اسی نے سلطنت کو ضبط کیا اور اسکی حسن تدبیر سے رعیت و لشکر کو بہت آرام ہوا اور اسکے عہد میں کوئی فتنہ و فساد نہ اٹھا اور اسکا بیٹا شاہزادہ محمد سلطان تھا سانحہ رحمت الٰہی کے بعد سلطنت اسکی بیس برس تین مہینے رہی اور واضح ہو کہ شاہزادہ مذکور صفات حمیدہ اور اخلاق پسندیدہ سے موصوف اور ولیعہد سلطنت کا تھا اور بروایتے ہاتھ سے مغلوں کے مارا گیا اور امیر خسرو دہلوی صاحب دیوان اور امیر حسن ہم صحبت شاہزادہ کے تھے مصلح الدین سعدی شیرازی سے

سلاطین ہند کے بیان میں

پہلا دفتر

مغل بچہ فوجداری میں اپنی بنا کیا رہتا ہے

چونکہ ظاہر اسکو غلبہ شہنشاہوں پر ہوا

یہ وہاں کے تباہی آئندہ جاننے والا

راہ کے جو پوچھتے ہیں کہ جاتے ہیں

بلکہ دم کس طرف بنی ہے بغض و عداوت

اور تفرقہ کے نام سے اوسکے ایمان

وہاں کے گاہیان ہیں اور

اراکین شمس الدین التمش سے اسلام

وہاں جاری کیا ہے

صوبہ بہار کے

بلکہ جو

نقل

نقل

ہے

پہلا دفتر
سلاطین اسلام کے بیان میں

سلطان معزالدین کیقباد کا بیان

سلطان شمس الدین کے پانچ فرزند تھے سب سے بڑے سلطان معزالدین کیقباد تھے دوسرے سلطان رکن الدین فیروز تھے تیسرے سلطان غیاث الدین تھے چوتھے سلطان جلال الدین تھے پانچویں سلطان قطب الدین تھے سلطان شمس الدین کے بعد سلطان معزالدین کیقباد تخت پر بیٹھے اور سلطان رکن الدین فیروز کو ملک ہندوستان کا ولی عہد مقرر کیا اور سلطان غیاث الدین کو ملک بنگالہ کا حاکم کیا اور سلطان جلال الدین کو ملک ملتان کا حاکم کیا اور سلطان قطب الدین کو ملک اودھ کا حاکم کیا اور سلطان معزالدین کیقباد کے عہد میں ملک ہندوستان میں بڑی بڑی فتنہ انگیزیاں ہوئیں اور بڑے بڑے ہنگامے برپا ہوئے اور سلطان معزالدین کیقباد کے عہد میں ملک ہندوستان میں بڑی بڑی لڑائیاں ہوئیں اور بڑے بڑے معرکے

سولاہجری میں ایلچی خلفائے عباسیہ کا بغداد سے خلعت و ایسطے سلطان شمس الدین کے لایا سلطان نے اس ایلچی کی
بہت عزت کی اور تہنیت انعام لایق کے سلوک کیا اور مراسم اطاعت خلیفہ کے بجالایا بہت شادیانی کی اور تمام شہر کو اراستہ
کرکے کئی روز نقارہ خوشی کا بجایا اور جب ۶۲۳ چھ سو تیئس ہجری میں ملتان کی ولایت پر رونق کی اور منظر و منصور ہوا تجا
مہاکال کا کہ جسے سبکتگین نے تعمیر پایا تھا منہدم کیا اور تمثال اجیہ پر کر باحت کی اور دو سو بتوں کو دہلی کے جامع مسجد کے دروازہ میں
دفن کیا تا کلکد کوب خلائق رہے اور اکثر اوقات عبادت اور طاعات الہی میں رہتا ہے مقدم
جانتا تھا اور تمام عمر ساتھ عدالت کے زندگانی کی اور رعایا اور برایا کو نہایت خوش رکھا انجام کار
بیسویں شعبان کو ساتھ اجل طبعی کے گذرا اور قلعہ محمود طرف خلوتخانہ بقا کے رخصت فرما ہوا مدت سلطنت اسکی
اٹھائیس برس ہیں سلطان رکن الدین کا بیان سلطان رکن الدین فیروز پسر شمس الدین کا بعد
پدر والا قدر ۶۳۶ چھ سو چھتیس ہجری میں تخت سلطنت پر جلوس کیا بسکہ بالایق تھا اور دارائی خزانہ انعام میں سخروں اور رزالوں کے صرف کیا ہاں اسکی لی بی شاہ ترکان نام کہ کنیز رکیہ تھی سے روا
رکھتے کی دیکھکر آپ سرانجام ملکی اور مالیکا کرتی تھی لیکن کوتہ اندیشی کے مقتضا سے کہ سرشت میں عورات
ہے ہی امور ناشایستہ کہ لایق پہلو تہی کے نہوں اس سے ظہور میں آئے اسواسطے ارکان دولت نے اتفاق کرکے
لی رضیہ بنت شمس الدین خواہر رکن الدین شاہ ترکان کو مع رکن الدین کے دستگیر کرکے داخل
دان کیا بعد چند روز کے دو دو نو میں فوت ہوا ایام سلطنت اسکی ایکسال چھ مہینے اٹھہ دن ہیں
سلطانہ لی بی رضیہ کا بیان سلطان لی بی رضیہ بیٹی سلطان شمس الدین کی
کہ لایقہ تھی باپ نے لیاقت اسکی دیکھکر حین حیات اپنے ولیعہد کیا تھا ۶۳۴

کرسائے پاپ کی تحت نشین فرور کرکہا ساتہ ہکومت غزنین کے متعلق ہو اور مہاراجہ الدین فیاض کو ذکر کیا ہے

بحکام سنہ کے متعلق ہے ناصر الدنیا والدین محمد حلیم سلاطین بنگالہ شہاب کیا جاتا ہے چوتہا بہاء الدین طغرل اور

بیان میں ایک حصہ تاریک رہتا تہا حصار سلطان کوٹ تاریخ مہاراجہ الدین طغرل کہی سلطان آرام شاہ

کا بیان سلطان آرام شاہ فرزند سلطان قطب الدین کا بیٹا تاریک ہے کہ فرزند صلبی نہیں رکہتا تہا

اتفاق سے اراکین دولت کے کشیدہ ہیں ہوئے اور ان کا ربط ہے والدہ مہراجہ الدین کا عرض

ہے کہ آرام فرزند خواندہ کی شمل ہوئی ہر دو امیر علی ایل اور بہاء الدین ہلی اور جمادار کے

نام ہو کر طرف ملک شمس الدین التمش کے کہ وہ بہی فرزند خواندہ اور دامادہ سلطان قطب الدین ایبک کا

تہا اور حکومت بداون کی قبضہ تصرف میں اسکے تہی رجوع کیا ہے اور استعانت اور سلطنت میں چلیے

ملک موصوف فرار آوہاں سے اکر قابض اور متصرف دہلی کا ہوا آرام شاہ اس امر سے مطلع ہو کر لاہور سے

آیا اور حوالی دہلی میں محاربہ کیا لیکن فتح نصیب نہوئی پس ملک موصوف شاہ مستقل ہند کا

ہو کر آرام پا سکا عزت خاص و عام رہا اور آخر کار اس جہان فانی سے یکنام کیا چنانچہ

لکہا جاتا ہے کہ سلطان شمس الدین کا بیان سلطان شمس الدین عرف ملک التمش بن ایلم خان

اور دادا سلطان قطب الدین ایبک کا ہی بعد انتقال سلطان مرحوم کے جب آرام

شاہ سے امر خلافت کے ارکان دولت نہ ہو سکے اور آستہ آستہ ہو گئے ساتہ اتفاق امیر اسمعیل سپہ سالار

اور دوسرے ارکین وغیرہ کے بداون سے آکر سنہ ۶۰۷ ہجری میں تخت جہانبانی پر جلوس کیا

اور لشکر اسکے آکر کہتے ہیں کہ یہ خوف کی شب پیدا ہوا ہی اور سنہ ۶۱۶ ہجری سے

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان میں

سلطان محمود کے کر رحلت کیا تھے نیت دنیا دو دیکے اور جب ایام زندگی کے آخر ہوے سنہ
میں اتنا در اہ میری تاریخ شعبان کی ۶ چھے ہی دو ہجری میں کنار دریاے چناب کے راہ کے وقت
ہاتھ سے بعضے محسن کشون کے بسبب کہو کر بیٹھا نون کے کہ سلطان ہے جب آیا اسلام آور یکا تھا چوکہ شریک لشکر
تھے اور سبب علاوت قلبی کے کہ ابتدا میں طرف سے سلطان کے خولیشون اور برادرون کو لڑکے سخت
ایذا پہنچی تھی وغیرہ سے پیرا نجام شہادت ہوکر اسکے فرزند ارجمند ارزمانزادہ خدم کا ہوا ایام سلطنت کے چین
از انجملہ فرزندون کے پندرہ برس سلطان قطب الدین کا بیان سلطان قطب الدین ایبک غلام
زرخریدہ سلطان شہاب الدین کا تھا اور غایت مندوستان کی سالہا سے علاقہ رکھتی تھی بعد مقتل ہونے
سلطان شہاب الدین کے دہلی سے آگرہ اور لاہور میں تخت نشین سلطنت کا ہوا اور کیارہوین تاریخ ماہ ربیع الاول سنہ
چھے سو میں سکہ اور خطبہ اپنے نام کا کیا کہ خضر اس بادشاہ کی تنگ تھی اسواسطے اسنے ایک لکھتے ہیں
اور نہایت سخی تھا لاکھون روپے محتاجون پر تقسیم کرتا تھا اسلیے اسکو لکھ بخش بھی کہتے ہیں سلطان محمود غیاث الدین
بھیجا شہاب الدین کا فرمانروا فیروز کو چہ تجملات شاہی سے واسطے قطب الدین کے بھیجا اور مخاطب
خطاب سلطانی سے کیا قطب الدین نے بسر و چشم قبول کر کے آداب شکر کے بجالاے
مشغول ہے سیاہ بخر میں چوگان کھیلنے کھیلنے گھوڑے پر سے گر کر گذیدہ زندگی کا جولان
گاہ عدم میں پہنچا مدت حکومت اسکی میں برس سین سے سلطنت کی چار برس اور بھی
جانا چاہیے کہ سوا قطب الدین ایبک کے اور بھی چار آدمی غلامون سے سلطان معز الدین سام کے
پہنچے ہیں اول سلطان تاج الدین بعد انتقال قطب الدین کے حکمران محمود بعد زمانہ معز الدین کے

علاء الدین حسین غوری جب غالب آکر غزنین کے تخت پر قبضہ تصرف میں لایا تو خسرو ملک بن بہرام
بن مسعود بن سبکتگین کے پاس جو لاہور میں تھا ایلچی بھیجا کہ تو میرا بیٹا ہے تخت غزنین تیرا ہے
تو یہاں آجا میں تجھ کو تخت پر بٹھا کر آپ واپس چلا آؤں گا خسرو ملک نے جواب دیا کہ میں
تخت پر بیٹھنے کا آرزومند نہیں ہوں میں یہیں خوش ہوں تو تخت پر بیٹھ کر سلطنت کر
علاء الدین نے کہا کہ تو میرا بیٹا ہے تجھ کو میرے پاس آنا ہوگا خسرو ملک نے کہا کہ میں
نہیں آتا علاء الدین نے کہا کہ میں تجھ پر لشکر بھیجتا ہوں خسرو ملک نے کہا کہ بھیج
علاء الدین نے لشکر بھیجا خسرو ملک نے لشکر کو شکست دی علاء الدین نے اور لشکر بھیجا
خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے تیسرا لشکر بھیجا خسرو ملک نے
اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے چوتھا لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی
شکست دی علاء الدین نے پانچواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی
علاء الدین نے چھٹا لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ساتواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے آٹھواں لشکر
بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے نواں لشکر بھیجا خسرو ملک
نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے دسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی
شکست دی علاء الدین نے گیارھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی
علاء الدین نے بارھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین
نے تیرھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے چودھواں
لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے پندرھواں لشکر بھیجا
خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے سولھواں لشکر بھیجا خسرو ملک
نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے سترھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو
بھی شکست دی علاء الدین نے اٹھارھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی
شکست دی علاء الدین نے انیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی
علاء الدین نے بیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین
نے اکیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
بائیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے تیئیسواں
لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے چوبیسواں لشکر
بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے پچیسواں لشکر بھیجا
خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے چھبیسواں لشکر بھیجا خسرو
ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے ستائیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک
نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے اٹھائیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے
اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے انتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو
بھی شکست دی علاء الدین نے تیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی
شکست دی علاء الدین نے اکتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی
علاء الدین نے بتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین
نے تینتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چونتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پینتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
سینتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اڑتیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
انتالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اکتالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
بیالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
تینتالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چوالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پینتالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھیالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
سینتالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اڑتالیسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
انچاسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پچاسواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اکاونواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
باونواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ترپنواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چونواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پچپنواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھپنواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ستاونواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اٹھاونواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
انسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ساٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اکسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
باسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
تریسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چوسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پینسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھیاسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
سڑسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اٹھاسٹھواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
انہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ستترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اکہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
بہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
تہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چوہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پچہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ستہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اٹہترواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
انہاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اکاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
بیاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
تیراسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چوراسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پچاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھیاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ستاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اٹھاسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
نواسیواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
نوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اکانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
بانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ترانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چورانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
پچانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
چھیانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ستانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
اٹھانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
ننانوےواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے
سوواں لشکر بھیجا خسرو ملک نے اس کو بھی شکست دی علاء الدین نے

پہلا وقفہ

سلاطین ہند کے بیان

میں

بذکر سبکتگین پہلا تذکرہ غزنویان سبکتگین سلطان ناصر الدین کا بیان سلطان ناصر الدین سبکتگین غلامان نصر و فقیہی قرار داد خراسان ہی بعد نصر کہ خدا تہمیں منصور بن نوح سامانی کے اقتضا آنا تذکرہ کہ رتبہ سے امیر الامرائی کے گہاں پہلا اور بعد وفات اسکے پایہ رفیع القدر سلطنت کو پہنچا ۳۶۶ تین سو ساٹھ میں سبکتگین ہیں پہنچکر بلاد و ولایات ایران زمان کے فتح کیے اور اول اسنے چوتھے سال جلوس ۳۶۹ تین سو انہتر ہجری یہ ملک ہندوستان کہ سالہا سال سے مورد غیر و غارتگران ہندو کہ تسخیر کی اور اسلام کے داعی مسلمانان ہند کا حامی و مروج ہوا چہار چہار پادشاہ نامور اور فیلان پیادہ کہ مقابلہ کیا تہا عنایت الہی سے اللہ بدل شانہ کی غالب آکر ایک بڑے دین میں رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم اور ائمہ اہل سنت و جماعت کا ہوا ہے

چونکہ سلطان مرحوم کی ولادت ہی سے ہنود سلطنت کو تعرض کرتے ہیں انتقال سلطان کا ۳۸۷ تین سو ستاسی میں ہوا ہے مدت سلطنت اسکی تین برس اور ایام عمر چہیتر سال سلطان محمود کا بیان سلطان محمود سبکتگین بعد اطاعت الدین سبکتگین کے امیر اسمعیل اور برادر کہ سے اسمعیل کو زیر فرق زنار کر کے سلطان کو محروم الارث کیا تہا یا دریا ہے طالع بیدار کی غالب آکر مسند الدین پہ جلوس فرمایا اور بعد فتح بخارا اور دوا اور کنجوج اور خوارزم اور ترکستان اور عراق یکہ خلیفہ بغداد سے امین الملت یمین الدولہ خطاب لیکر جہاد پر باندہی اور ہندوستان ۳۸۹ تین سو نواسی سے پانچ بارہ مرتبہ کہ نہیں ہوا ہے اور اسکے فرزند اند پال وغیرہ کو مار کر بہت سا مال اور بیشمار قیدی لایا اور ہندوستان کی بتوں کا جو اکثر جگہ تہا بسنہ اور مرکوٹ وغیرہ تباہ کر کے متعدد بت طلا اور نقرہ کے

فرزندان پرتاب سے جہین لیا بعد اسکے قنوج جہالکا بھی متصرف ہوا کہتے ہین قنوج اسکے وقتین
ایسا آباد ہوا تہا کہ ایک قسم کی دو کانین تنبولی کی بتیس ہزار تہین اور ستہر ہزار کہرسار زندہ
اور خواندہ کے تہے علی ہذا اسنے بیالیس برس حکومت کی بعد اسکے جب اسکو اولاد نہین ہوا ایک عالم
راجہ نے علحدہ علحدہ مختاری کی یہانتک کہ طلوع آفتاب دین محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم کا بھی
راجہ عظیم الشان بہر ملک ہند مین ہوا چنانچہ جسوقت سلطان محمود غزنوی قصد جہاد کا کرکے ہند
آیا ہے اسوقت قنوج مین جیپال نامی راجہ تہا اور میرٹھ مین درم رت اور جہاونین کلچند اور لاہور
پنجاب مین جیپال بن استپال اور کالنجر مین بجرا اسیطرح مالوے احمد گجرات کو الگ الگ مین جدے جدے
حاکم تہے سلطان مذکور اور جیپال کے جنگ ہوئی اور سلطان غالب آیا اور جیپال کی شکست
ہوئی پس عمل اہل اسلام کا جاری ہوا اور یہی جانا چاہیے کہ قبل اسکے محمد بن الی صفرہ امیر اکابر سے ہوا ہے وقت مین امیر
معاویہ رضی اللہ عنہ بن ابی سفیان کے ۴۷ سنہ ہجری مین سندہ مین آکر کابل وزابل مین کفار سے جنگ کرکے قتل
بارہ لوٹا گیا اسیر کیے اسوقت بعضے مردم ہند سے دعوت اسلام کی ہوئی اور بعضے نے پادشاہ اسلام کا اقرار کیے تہے اور مسلمان
تہے بعد عہد مذکور کے طرف سے حجاج بن یوسف کے ۹۹ سنہ ہجری مین بھی دعوت اسلام کی یہان پہنچی تہی اور آغاز ظہور اسلام کا ملتا ہے
مین کہ شمس بن محمد قاسم بن عم حجاج کو کے ہوا تہا اور وقت مین سکتگین کے بنا مسجد غزنی کی ہوئی ہے
اور ملاحدہ طغان کے مغلوب اور منکوب ہوئے اور غوریون کے وقت مین تو بالکل استیصال جاتا رہا
ہند کا ہوکر فرمانروائی اہل اسلام کی دایرہ وسیع ہوئی چنانچہ ذکر ہر ایک کا کرتہین آتا ہے انشاء اللہ تعالیٰ
من احمد وبہ نستعین پہلا دفتر سلاطین ہند کے بیان مین اور آسین دس

پہلا دفتر
سلاطین ہند کے
بیان مین

اور ہر ایک قنوج کا جدا جدا بیان
اوس اول مرحلہ اول بیان
بکیفیت
ایک وہ تہا اور ایک بیان مین اگر
سکندر اور وہی اور سکو مکان
پسند ایک کا اور السلطنت ابنا کیا اور ایک
مطبوع چنانچہ دیتا دل کوت مشہور

مقدمہ ہندوستان کے راجوں کے بیان میں

اوضاع اور الحو رسند قنوج میں اپنا بیٹا یار موان شعبرا جہ رام دیو بیان میں
رام دیو راتھور بسن دیو راجہ شجاع اور حضرت پیر تہا مارو اکشکھوتی مالوہ کے اصرف میں تایا تہا رکمانون
ہے کہ وہ بیت برار جہا تہا جدال و جدال کے ارکی لکر اکبر آدی شہور کے حاکم دکن نے بیٹی کسٹ کی در کر
کو اپنی سو جہ کے سر واقعہ کیا تہا اور اصیعن کو کہ بیت غالی کر کے بیلی وہاں کہ دیا تہا اپنے فرزند کے ہاتھ
قلعہ چیتور راجہ کی بیوی بیٹی بیٹک و بند کی بعد دیر کے فرزند کے ہاتھ سے لی اور کنار رنت بھیکلہ تک سوا لاکھ سپاہ
منتہی ہوئیں قریب پانچ سو راجہ اور ان کو جا کر گرفتار کیے اور بہت سا مال اسباب فراہم کیا بعض
مشق ہیں کہ مانند رام دیو کے راجہ عظیم شان نہیں ہیں ہوا یہ راجہ معاصر تھے فیروز شاہ تغلق
ولد کیقباد کا ہر سال اسکو خراج بھیجتا تہا اور اطاعتیں کی بہا تہا سلطنت اسکی چوبیس
برموان شعبرا جہ چند کی بیان میں پرتاب چند نام سپہ سالار رام دیو کا بعد فوت ہونے
اسکے درمیان اسکے فرزندوں کے نشانہ دیکھکر اس امر کو غنیمت جانا اپنا ہمسر ہوا تمام مضروب حکمت
ہوا یہ شخص معاصر فیروز شاہ کا بھی اہل رسال میں سے کسی بھی کی بیٹی ہر کسی سے اپنی
ہو کر تاز اپنی ہر سال خراج بھیجتا رہا حکومت کی نا معلوم جو دہوان شعبرا جہ
انند دیو کے بیان میں راجہ انند دیو راجپوت بعد فوت پرتاب کے مالوہ کے خود مختار ہو کر
تمام مالوہ اور نہر والہ اور مرہٹہ اور دکن اور برار کے مستقر ہو کر اقطاعہ ہوا اور امور
سندوا بنا کے بیان میں راجہ معاصر تہا خاندیس و برہانپور کا سلطنت اسکی سولہ برس پسند رہوان
شعبہ مالدیو کے بیان میں مالدیو نام آدمی نہ تہا بیان دوآبہ سے خروج کر کے اول دہلی کو

سکے ہین اور یہ معاصر ہی اردشیر بابکان کا اور اسکو بابک فرزند تھا مدت سلطنت اسکی نو برس

کلیان چند کا بیان کلیان چند کہتا ہے کہ بہرام بن بہرام جو نہایت ظالم اور سفاک تھا اسکے وقت مین
ہندوستان خراب ہوا ہی اور اہل اطراف کے قوی ہوگئے یہانتک کہ راجہ بکرماجیت کو یہ قوت حاصل
ہوئی کہ اسوقت سے رفتہ رفتہ اس رتبہ کو پہنچا ہی کہ تا ہنوز مشہور و معروف ہے مدت سلطنت اسکی نامعلوم

نوان شعبہ بکرماجیت کے بیان بکرماجیت معاصر اردشیر بابکان کا اور بعضے کہتے ہین کہ ہم
عہد شاپور کا تھا اور بہرام جہانتک تاریخ ہوا ہے یعنی خود دفاتر مین اسکے سال دہا قوت سے اسکے ثبت کرتے
ہین چنانچہ سال حال کہ نشہ ایارہ سو ستر ہجری نبوی صلی اللہ علیہ وسلم ہیں سو کہ بارہ برس
پیشتر بکرماجیت سے آخر عہد ہیں اسکو سالیواہن نام زمین دار دکن سے مقابلہ ہوا اور بعد بڑی کشمکش و کوشش
کے دریاے بدار پر سالیواہن غالب آیا اور بکرماجیت ہار کیا بعد سلطنت ہیں اسکے اختلاف کثیر ہی سو ان شعبہ راجہ
بہوج جسکے بیٹا ہین راجہ بہوج قوم پوار سے بعد بکرماجیت مالوہ مین مستقل ہوا ہمیشہ نسل بکرماجیت تصرف و رفیہ حال عبا
ہین مصروف رہتا تھا بلدہ دھر کو اور قصبہ نڈیہ احداث کیا مدت حکومت اسکی پچاس سال کی ہار ہون شعبہ بھیدیو
بیا ہین بھیدیو نام ایک شخص بعد راجہ بہوج کے تخت قنوج پر بیٹھا بہ راجہ بہت زیبا شوکت اور حشمت تھا اور معاصر
بہرام گور کا تخالف نفسیہ ہر سال اسکی خدمت مین بھیجا کیا کرتا تھا قصہ اور شہر کالپی کا اسکے آثار سے ہی
اور اسکو بیس فرزند تھے بعد اسکے درمیان برادران کے دس برس تک نزاع رہی آخر للا
رام دیو نام جو سپہ سالار اسکا تھا متصرف پاے تخت قنوج کا ہوا مدت حکومت اسکی ستر
سال اور یہ بھی جانا چاہیے کہ بہرام اسکے وقت مین لباس تاجری مین واسطے دریافت

مقدمہ
ہندوستان کے
راجہ بکرماجیت کے

اوسکی دن
بانہ ہوا
ہی اور
ربہ ما
صاحبان
اور عما
بہیں قد
اعتقاد
تخفیف

مقدمہ
ہندوستان کے راجوں
کے بیان میں

مقدمہ

ہندوستان کے راجوں کے بیان میں

اگر ذکر ہو اور طالب اختیار کی چوکہ ہمیں مکرر علوم غریبہ اور فن بحر کا وارد ہوا مفرد اجمین جیسے
مدد آیا اور شیوہ بت پرستی کا اسکو تعلیم کیا واضح ہو کہ بت پستی اسکے وقت سے رواج پائی ہے اگلے
اسکے طاعت اور عبادت فرار ہیں کرتے تھے لیکن عہد سے مہاراجہ کے بعض بعض اقلیم پرستار
اشرین بت ہو گئے تھے راجہ سورج عالم کہ ہمیں کہ سکہ راجہ اور دینی ہیں ہر قرادی کو رستم
نکاہیں تا ہمایہ قوی جہ اسکے بیٹے تھے ملطنت اسکے بیٹے تھے دوسری کیا تیسرے

بہراجہ ولد سورج کا بیان بہراجہ ولد اکبر سورج علم کو پستی ان کا ہمایہ معروف رہا ہے بہراجہ
بہراجہ اسکے نام سے آباد کیا ہوا اسکا نام اور بنارس کی بھی کہتا ہے سورج پتی ڈالی ہی اسکے نام کو پہنچایا اور
راجہ کے لفظ سے بگڑ کر بھوجپوری بولی ہو گیا اور کہا جاتا ہے کہ ہمیں اس عہد سے تواریخ کا ابتدا ہوئی ہے
ہیں آخر کار بہراجہ پر اکبر ہمیں کہ ازمان کو ہستان سے سوالک خروج کر کے بدیجا اعظم شہر

غالب آیا ازمان سلطنت کی اسنے اختیار ہیں کی مدت حکومت بہراجہ کی پچیس سال ہے
میسر انعبہ کیدار کے بیان میں کیدار علم جہاندکا خوب جانتا ہے بیلاپ زرک
ہوا ہی اور سطیہ کیسکا اور کنور کا تہا قلعہ کا تجربہ کیا ہوا اسکا ہی آخر عہد میں اسکے نام
ایک شخص راجی کو چھ سے خروج کیا اور کیدار پر غالب آیا ملطنت کیدار کی اس سال چوہا
شعبہ مشکل اور اسکے پسر کے بیان میں مشکل کا بیان مشکل سلطان اول
ہران اور نام سپالا سے افراسیاب بہادر نہیں کو چہ کے خوب لڑکر نہم کیا جس افراسیاب
تو حضرت ہران اور کی اور خوبی مشکل کا بیان سے ہیں ماضی کا کہ سپہ طرب الغار کے آبادار

لڑکے تھے اور مدت عمر اسکی چار سو برس کی تھی مہاراج کا بیان مہاراج ولد کشن نے بعد باپ کے
قدم تخت سلطنت پر رکھکر اس سے بہتر اور زیادہ آبادی ملک میں کوشش کی اولاد کو پرورش
اہار اور حکومت کا دیا اور رسم کج برہمن کی کاروبار وزارت اور پسند کی اور نجوم اور علمات کا
سورج عبادت پر نصب کیا اور ایک قوم کو انواع حرفہ اور پیشہ پر لگا یا بدیہ بنا کیا اور معاد اور مدار رسم بت
پرستی ہے بنایا
ہر اہمن عصر فرمودن کا ہی اور اسکو چودہ فرزند تھے مدت عمر اسکی سات سو برس ہے اور یہ بھی جانا چاہیے کہ بالچند نام سپہ سالار
مہاراج کا تھا مملکت مالوہ اسکے نام سے مشہور ہے
علم موسیقی کو اسنے ملک دکن اور دکن میں لاکر بہت رواج دیا بھی کیشو راج کا بیان کیشو راج بن مہاراج
موجب روایت آسمود کی ختی کا تھا یہ راجہ اور سنہ جہر عامر میں مدت سلطنت اسکی دو سو بیس برس
فیروز رائے کا بیان فیروز رائے ولد بکرماجیت کا علم شاستر ہندی میں خوب بہت رکھتا تھا اور ہمیشہ
جب میں اسکے ۱۱۴ اور فضلا رہا کرتے تھے بندہ بیر اسکے زمانہ میں اعدار شاپا یا اخروف صد تا
رحیم تک کہ وہ متوجہ تسخیر ہند کا تھا آیت لاکر بہا گا اور کوہستان چہار کند اور کوہ دارہ میں جاکر
روپوش ہوا اور انہیں دنوں میں دیس میں کیا بدت حکومت اسکی بانبے سینتیس سال پس ایک سلسلہ
راجہ کا بہان تمام ہوا اب ابتدا دوسرے کی ہی دو سو اشعبہ سورج اور اسکے پسر کے بیان
سورج کا بیان سورج نام ایک راجہ ہوں سے ہند کے خدمتین رستم دستان کے تھا پس حسن رسم
جمر فوت ہوئے فیروز رائے کی سنی اولاد کو اسکی محروم الورث کر کے راجہ موصوف کو تمکن مسند سلطنت کا
کیا اور آپ روانہ طرف ایران کے ہوا پس عہد میں اس راجہ کے ایک ہیمن کوہستان چہار کند کے

بی موس جانا چاہیے کہ اصل کتاب میں جس سے مضمون اس فصل کا انتخاب کیا ہوت حکومت برادر
کی کہیں کم اور کہیں زیادہ پائی اور چونکہ حقیقت اسکی پوشیدہ نہیں تو لا علاج راقم نے واسطے اطلاع
یکے دو قول لیکے ایک پر بنا رکھی اور ایک موافق تحریر موصوف لکھدیا اور یہ دستور ایکہی بعض بعض
خاجہ ہر کہیں عمل کیا نہیں آیا ہی لیکن جہانکہ تفاوت احاد کا پایا کہ بظر کرنے قلت کے اور جہان فرق
کا آیا اعتبار کرنے کثرت یکے قول سابق یکے اعتبار کرکے اعداد شمار پر اکتفا کیا ہی دوسری فصل مطابق تحریر

شیخ محمد قاسم فرشتہ کے اور جسمیں پندرہ شعبے ہیں واضح ہو کہ ملک اٹلا کہا ہو مندرجہ
عالم ہن حضرت نوح علیہ السلام کا ہی اور اسنکے نام سے سنسکرت میں اسے شہور اور معروف ہی دور اول ملک ہند
جو شخص کہ رشتین حکومت کا ہوا نام اسکا کشن تہا اور مراد اس کشن سے کنہیا نہیں جو شہور ہن اور اصل اس
اسکی پرستش کرنے ہیں جسکا بجز ذکر اسکا دفتر سوم ہن آویگا اتنا اور تمہارے واسطے بعض جہان بیان کیا شد کور
ہی تہلا شعبہ کشن اور اسکے فرزندوں کے بیان کشن کا بیان کشندکر غیر مشہور ایکے علی قول اور
صاحب جرات نہایت صحت ذاتی اور درست خلقی سے اپنے ملک ہند ہن بنا برداری کی قوانی حکومت کی
وہ عظیم الجثہ تہا اور کہوڑا اسکی سوار کی طاقت نہیں رکہتا تہا اسمعات سے اندیشہ وصحیح پر بل تشی
شیشہ سے رام کر کے اپنی سوار ہن رکہا اور رہن نا پاک شخص ایکے عصر ہن نسل سے ملک ہن نہ
کہ کہ ملک نگاہ جسکی اولاد سے معمور ہو ایسی بہت دانا تہا کشن نے اسکو وزیر بنایا کہ اکثر قبائح مثل
اہنکاری اور دروغگوئی ایسا بجا دیکہے ہیں اور بعضے ایسا کہتے ہیں کہ کنہا اور پرتہا یہی اس
سے نکلا ہی اور اوسو قتیں پہلے شہر جوناگڈہ ہیں معمور ہوا ہی مدت اوتہا ہوا اور یہ کشن مدار
صاحب طلعت ہوا ہی اور اسکے زمانہ ہیں قریب دو ہزار قریہ کے آباد ہوئے ہیں اور اسکو سنسکرت

لاوبالی مزاج تھا تھوڑے عرصہ مین زمام سلطنت کی ہاتھ سے اسکے نکل گئی اور وہ آوارہ دشت
ادبار کا ہوکر قضا پذیر ہوا مدت سلطنت اسکی آٹھ برس پانچ مہینے راجہ دیپ سنگھ سے اس راجپوت جسے ادی
شمارا عداد کے ایک سو اڑتیس برس نو مہینے برابر اور بموجب اصل کے ایک سو انچالیس سال تک جہان
بان رہے یہ رہوان شعبہ راجہ پرتھی راجکے سانگن راجہ پرتھی راج مشہور ہے
زبان ولایت سراٹھہ کا تھا اور خدمتین راجہ چتون سنگھ کے تیا پیش رکھتا تھا راجہ چتون کو عامل
امورات سلطنت مین سنگھ وقت فرصت کے لشکر جرار سے ناگہان پہنچا اور نگاہ کارزار آگاہ کیا
راجہ چتون سنگھ کو سامان پیکار درست اور تیار نہ کہتا تھا تاب لا کر بھاگا اور پہاڑون مین جا چھپا اور
اسیجا ہلاک ہوا اور راے پتھورا فتح کے نقارے بجاتا ہوا سریر آرا دہلی کا ہوا عہد مین سلطنت
شہاب الدین غوری غزنین سے آکر کئی دفعہ محاربہ کیا آخرکار موضع ترائین عرف تلاوری پر
فرمان روا ہند کا ہوا مدت سلطنت راے پتھورا کی پندرہ برس کئی مہینے ہین جانا چاہیے کہ بعد کشتہ ہونے
پتھورا کے حکومت ہندوون کی ملک ہندوستان سے منقطع ہوکر طرف سلاطین کے منتقل ہوئی
احوال انکا اوپر آیا انشاء اللہ تعالے ظاہر ہو کہ راجہ جدھشتر مانند سے لیکر راے پتھورا تک
نسخہ راج ترنگی کے کہ کتاب معتبر ہی اور ہندو ونمین مشہور جیسا کہ صاحب سر التواریخ نے لکھا ہے
بیس تین اقوام مختلفہ اہل ہنود سے چار ہزار چار سو آٹھ سال تک فرمانروائی کرکے مرحلہ
ہوے اور بموجب امتحان راقم کے سوائے مدت سلطنت راجہ دیپ سین اور راجہ بکرماجیت کے کہ
ابتداء جدھشتر سے جمع جمع کامل طبقات مرقوم الصدر کی چار ہزار ایک سو بیانوے برس پانچ مہینے
تقاوے راج گوروان اور بانڈوان کے چار ہزار تین سو ستر سال پانچ مہینے عدد بیش

مقدمہ
ہندوستان کے راجون
کے بیانمین
صوبجات ممالک ہندوستان کے بیان
مین علاوہ
صوبجات
سوا ممالک ہندوستان
اور بیرون
ہندوستان

مقدمہ

ہندوستان کے راجہ

بیان میں

اور فرمانروایان اندرہت کو خراج دیا کرتا تھا جب اقبال نے اسکے یاوری کی اکرم بال سے راجہ ذی اقتدار
فتح پائی پس بعد سیاست اندرہت میں اگرچہ سریرارا ہوا لیکن جبکہ اجل نے فرصت نہ دی جلد انتقال کیا مدت سلطنت اسکی دو برس تین
راجہ کرم چندر راجہ تاک چند پنجاب برس سات مہینے راج کیا پہر کانچندر نے چار برس تین مہینے رام چندر نے
جو دا برس گیارہ مہینے اور ہرچند نے اٹھارہ برس دو مہینے کلیان چندر نے پندرہ برس سات مہینے ہیم چندر نے اٹھارہ برس تین
مہینے گوبند چندر نے بائیس برس دو مہینے بعد گوبند چندر کے اسکی زوجہ مسماۃ رانی ہیم دیوی نے ایک سال سرداری کی فقط
راجہ تلوک چندر سے رانی ہیم دیوی جدوستن بموجب اصل کے ایک سے بیتالیس برس تک سلطنت کیے اور ارادے
شمار کے نو آدمی ایک سے اٹھارہ برس گیارہ مہینے نوان شعبہ ہریم ورویش اور اسکے
متعلقات کے بیانمیں ہریم ورویش خدا اندیش کو بعد انتقال رانی ہیم دیوی کے لوگوں نے واسطے
سلطنت کے لایق جانکر کلاہ درویشی کو تاج شاہی سے مبدل کیا دہ بزرگ بعد پہنچنے رتبہ کدائی سے مرتبہ جہان
ہ ایک عرصہ قلیل میں عرک طبیعی سے کوچ کیا لکھا ہے مدت سلطنت اسکی سات برس پانچ مہینے
ہ کو بندریم بن راجہ ہریم درویش بعد پدر کے راجہ ہوا اور بیس برس تین مہینے تاجور رہا اور
کو بال ریم بعد اسکے پندرہ برس تین مہینے مہاریم نے بعد کو بال ریم کے اگرچہ بحسب ظاہر
مہانداری رہیتا لیکن باطن سے متوجہ حقیقت کا تھا بعد چند روز کے رفتہ رفتہ باوجود
کر جادہ پر ہریم کے فقیری اختیار کی سلطنت اسکی چھ برس آٹھ مہینے جملہ چار برس
ن برس سات مہینے تک سلطنت کیے اور بموجب اصل کے تین سال دسوان شعبہ دیبی سین اور
ن بندگون کے بیانمیں راجہ دیبی سین والی بنگالہ حقیقت حال سے مہاریم کے

مقدمہ
ہندوستان کے
راجون کے
بیانمیں

ملح اور دم میں واو اور لو طا پڑھنا
واجب ہے اور یاء کو دو میں جاز نکالو
اگر واسطے پڑھنے کے ہو
یاء کا رہے تو مضموم
وسطھا کے کلمہ میں
ناپڑھا جائے
ہو اور

مقدمہ

ہندوستان کے راجون کے بیان میں

راجہ وندھر پایہ وزارت سے مرتبہ سلطنت کو پہنچکر اکتالیس برس چھ مہینے جہانبانی کیا اجمیدراجہ
سورسین دوہو چھ پینتالیس برس تین مہینے راجہ میکنک اکتالیس برس دو مہینے راجہ مہیا جو دو بیس
برس راجہ ساہتہ اٹھایس برس راجہ جیون راجہ چھیالیس برس سات مہینے راجہ ادی سین سینتیس برس
پانچ مہینے راجہ اندجل اکاون برس راجہ راجپال چھبیس برس قطعہ یہ راجہ سب شجاعت میں اکثر بلاد اپنے
قبضہ میں لایا تھا اور بہت فرمانروایوں کو محکوم اپنا کیا تھا کمال غرور اور نہایت نخوت سے حکومت
آخر کار سکونت نامی ایک شخص کہ تھا تو اسامل کا اس کو کمادین سے اسکے نزدیک تھا اغوا کیا بعضے اور اولاد کے
راجہ پر لشکر کش ہوا خواہش الہی سے وہ غالب آیا اور راجپد انہیں مار کر آپ سریر آرا سلطنت ہوا دو برس چھ مہینے
راجہ وندھر سے تا راجپال تو نعرتین سو چالیس برس سولہ مہینے کے فرمانروا ہی کرکے اور یہ جب چھ مہینے تین برس
کیا رہ مہینے پانچوان تبعہ راجہ سکونت کیا نہیں راجہ سکونت جب والی سلطنت کا ہوا غرور سر کرا مر و وزرا سے
بدسلوکی کیا تہا بیش ازیا اور نہایت کمظرفی اور تنگ حوصلگی سے جو کام کہ شایان فرمانروایوں کے تہا
میں لایا باسوا اسکے کہ اسے افیون کے ہمیشہ بیہوش تہا ارکان دولت نے آپس میں اتفاق کرکے مخمور راجہ کو کہ
اسکا تہا لشکر کشی پر استادہ کیا پس راجہ موصوف متوجہ اندرپت یعنے دہلی جو دارالسلطنت تہا ہوا اور اسکو شکست
بھی واسطے مدافعت یکصوف ارا ہی کی جب مقابلہ فتین کا ہوا راجہ سکونت زخمگاہ میں مارا گیا
دت سلطنت اسکی جو دا سال چھتا شعبہ راجہ بکرماجیت کیا نہیں راجہ بکرماجیت بیتالیس
راجہ کندرپسین بن راجہ اندر کا کہ ذکر اسکا دفتر سوم میں آوے گا بعد قتل سکونت کے دہلی
قبضہ اسکا رہا اور پہر وقتکہ ایام زندگی اسکے انصرام پائے نسبہ راجادی اور راجہ ترکی

مقدمہ
ہندوستان کے راجاؤں
کے بیان میں

ان اوراق کی کہ صدق کذب سے مبرا اور
خطے سے ہوا ہو اثر و ضوابط فائدہ مرتب ہو کا اور
وقوعہ شدہ اور سکاون کی عبارتی کہ ایسے
اور اکابر خلف ناس علم کی رہی و صدق کی
کیا ہی اس کہ عمدا اور ظاہر اجتناب
اور کذب کو شعار اپنا اسکا نقل نہ ہو اور
موضوعات کہ جو ان کرن اور جو کچھ کہ اوہوں

فرشتہ باجی

پانچ مہینے ایک بعد دیگر جملہ اکیس سال آٹھ مہینے فقط خلاصہ کلام یہ جو دا شخص بعد رسانے کہ جو جد
نسل پانڈوان کے مرتبہ سلطنت کے پہنچے تھے راجہ بدھ ملک سریر آرا ملک ہندوستان کے ہوا اور چونکہ بدھ مذہب
آخر تہا راجہ کا ہے و زیر نے غافل جانکر قابو کے وقت تمام اسکا تمام کیا اور آپ ملک کا ہوا یہاں سے
سلسلہ انکا تمام ہوا اور امر سلطنت طرف دوسری کے رجوع کیا کہ وہ کے منتقل ہوا جملہ زمانہ قوم سلطنت پرورہ کا
بموجب اصل کے پانسی ایک سال اور آرزو کے جمع کے پانسو بس دو مہینے تیس اشعبہ راجہ پرہاد
اور اسکی اولاد کے بیان میں راجہ پرہاد جو دن سے پہنا ہوا زمانہ اسکی دولت کا سترہ برس
ہے راجہ جیجب سنگہ ستائیس برس سات مہینے راجہ سنگرم الیس برس راجہ مہیپ پچیس برس مہینے راجہ اجل
پرل آٹھ مہینے راجہ روپ آٹھ برس بس مہینے راجہ جوجن بیس برس مہینے راجہ سکیدھ اکتیس برس دو مہینے راجہ جیل
اٹھائیس برس دو مہینے راجہ جیمنگ اکیس برس مہینے راجہ کامل جیالیس برس راجہ سروان آٹھ برس گیارہ مہینے راجہ جیرن
جات چھبیس برس نو مہینے راجہ مری چاک بتیس برس دو مہینے راجہ بیسرسین چھتیس برس مہینے
راجہ اوہت نیل بس گیارہ مہینے فقط خاصل کلام راجہ پرہاد سے اوہت تک سات لاکھ
ستر ہزار نو سو بیس راجے کے جبرا جہ اوہت رئیس مع الاور جب دوروز بنائی اور خود فرمانروا ہوئے
یہ پرواہی ہر ایک امر میں کیونکہ لگا و زیر تدبیر راجہ و مذہب موافق عادت قدیم زمانہ کے راجہ کو
ملک عدم کا کرکے وساوہ سلف کے آنکہ کاہ اپنی کیا اس جہان سے نسل راجہ پرہاد کی قطع ہوئی اور
دولت سے طرف دیگر ہونے کے میل کیا اہل عصر راجکی جمعیت پرہاد کا بموجب اصل کے یہ ہے چنانچہ بیس کا ہے
ازروے جمع کے چار سو اکاون سال آٹھ مہینے چوتہا شعبہ راجہ وندہر اور اسکے پیروؤں کے نہیں

گیارہ مہینے اسکے بعد راجہ سوان بن راجہ بہارت چوالیس سال نو مہینے اسکے بعد راجہ اوتی بن سوان چوالیس
سال دو مہینے اسکے بعد راجہ امنی بن راجہ اوتی اکاون سال اسکے بعد راجہ مندیال بن راجہ امنی تین برس اسکے بعد راجہ
بن راجہ مندیال عالیس برس تین مہینے اسکے بعد راجہ شیبا بن راجہ درسال چھبیس سال اسکے بعد راجہ کہیم شیبال اٹھاون
سال پانچ مہینے اسکے بعد راجہ کہیمن بن راجہ کہیم اڑتالیس برس گیارہ مہینے مقدار حاصل کلام یہ ہے کہ سیون نے
بلغاً بعد بلغاً راجہ ستر سیر راجہ کہیمن تک اقلیم ہند میں فرمانروائی کیے جب راجہ کہیمن لاولد مرا تو اسکے
اس سے صافی ہو کر وزیر نے کہ نام اسکا سر اتہا تھا اپنے تئیں بادشاہ سے اسکو مارا اور آپ سرراہ ہو بیٹھا اسکے
نسل یا مذوان کی منقطع ہوئی اور حکومت کہہ اپنے ہیں راجہ سر اتہا سے آخر جملہ ۱۰ حکومت قوم بدھ شتری کی جو
اصل کیتھہ ار آتھہ سے جو شہر رس افق جمع کے آغاز سلطنت راجہ بدھ ستر سے انتہار حکومت بدھ کیمن
تک ایکہزار سات سو ستر برس دس مہینے اور ابتدا سے کورو پانڈوان ایکہزار آٹھہ سے پچانوے برس
دوسرا شعبہ راجہ بسرو اور اسکی اولاد سے بیانین راجہ بسرو پایہ وزارت سے درجہ
سلطنت کو پہنچکر ستر برس چار مہینے فرمانروائی کی اسکے بعد اسکا بیٹا راجہ سورسین بیالیس برس آٹھہ مہینے
اسکے بعد راجہ بہرساہ باون برس نو مہینے اسکے بعد راجہ اتک ساہ سینتالیس برس نو مہینے اسکے بعد
بر رجیت پینتیس برس گیارہ مہینے اسکے بعد راجہ ورہ چوالیس برس تین مہینے اسکے بعد
سو مال تین برس نو مہینے اسکے بعد راجہ بورسٹ بیالیس برس دو مہینے اسکے بعد راجہ سنجی بتیس
مہینے اسکے بعد راجہ امر ہوا وہ ستائیس برس چار مہینے اسکے بعد راجہ امین پانچ برس
مہینے اسکے بعد راجہ سروسی سینتالیس سال سات مہینے اسکے بعد راجہ پدرہا رستہ پچیس سال

پتار سرمن اور راس وسطی پر جو اعتقاد بعض قوم کے زمین کا کرہ کا ہوا ہے اسے بھی جانا کرکہ
جلا ہے لیکن ابلاد مین خالق سکے انتظا کہ کرہ زمین مترال ہوا اور اصل مدار اس تحاصل دفعتاً کرہ زمین
مین راجگی دار دہوا اور راس غربی سے سمجھا جاتا کہ صدمہ اسکے آتش غضب کا دیکھا اور باقی ساتھوں
سیت شش جان مستان سے بجز ذات پاکی استقال اہل طبع کا ہوا ہے مدت سلطنت اسکی پورا سی
برس ہے راجہ آسمند اور اسکے پیروان بگیان راجہ جی جی بعد اسکے تخت
اپنے خالی دیکھ کر بعد پرورش کرکے کنار ایا سلطنت اسکی پانچ سال مین ہوئی اسکے بعد راجہ آسمن
انتیا سی سال مین ہوئے جو کچھ نام بار اسکے بعد راجہ مہاجی بن راجہ آسمن کیا بیس سال بادشاہ
پچہتر سال مین ہوئے اسکے بعد راجہ دشت دان بن راجہ جرت چہتر سال مین ہوئے اسکے بعد راجہ
بن راجہ دشت دان اٹہتر سال اٹھ مہینے اسکے بعد راجہ سورسین بن راجہ کرسین ستی برس اسکے
بعد راجہ رشت سین بن راجہ کرسین بیست سال دو مہینے اسکے بعد راجہ جیسی بن راجہ رشت سین
اٹہتر سال پانچ مہینے اسکے بعد راجہ بال بن راجہ جیسی بتیس سال چھ مہینے اسکے بعد راجہ
بن راجہ جہل بات برس ایک مہینے اسکے بعد راجہ زہر دیو اکاون سال کیارہ مہینے اسکے بعد
سو جو تہہ بن راجہ زہر دیو بتیس سال کیارہ مہینے اسکے بعد راجہ بہرون بن راجہ سو جو تہہ
سال تین مہینے اسکے بعد راجہ سوون بن راجہ بہرون پچیس سال اٹھ مہینے اسکے بعد راجہ بیدادی
بن راجہ سوون بائیس سال اسکے بعد راجہ سروون جو بن راجہ بیدادی پچاس سال اٹھ مہینے اسکے بعد
یکم بن راجہ سروون چوبیس سال نو مہینے اسکے بعد راجہ بدارت بن راجہ یکم بیس سال

مقدمہ
ہندوستان کے
راجون کے بیان مین

ہوئے اور جد ہشتر موافق اعتقاد بعض ہنود کے جسم عنصری سمیت روانہ بیکنٹھ کا ہوا مدت سلطنت کوروان
اور پانڈوان کی بالاتفاق چھتیس برس اور درجودھن سے دھرمراج کی نہایت اسال اور راجہ جد ہشتر کے بعد جنمیجہ
مہابہارت اور پانڈو کے جدی درجودھن کے پوتے کوروان کے چھتیس برس حکم ایک سو چھبیس سال ایکو پریچھت کا
بیان پریچھت بن ابہمن بن ارجن بن پانڈو نے بعد رخصت دنیا کرنے جد ہشتر کے حکمرانی اختیار کی اور مدت دراز
تک مشغول امور جہانبانی کا رہا اور وہ پانڈو کے پوتوں کے عدل گستر اور رعیت پرور تھا اور تھوڑے دیر زیبا اور زور و قوت میں
بیہمتا آدمی کا بد دعا ایک عابد کے پچھک نامی سانپ نے اسکو کاٹا اور وہ مراد سلطنت اسکی ساٹھ برس
ہے یہ بھی جانا چاہیے کہ برہمانے کتاب بید جو احکام دین مبین ہنودوں کے تالیف کی ہے اسکے لاکھ
اشلوک ہیں حکیم بیاس نے اسکو اور مفصل کرکے چوبیس لاکھ اشلوک کیے اور آخر کے لاکھ اشلوک
میں کوروا اور پانڈو کی لڑائی کا مذکور کرکے اسکا نام مہابہارت رکھا راجہ جیمیجی کا بیان راجہ جیمیجی
بن راجہ پریچھت کو امرا اور وزرا نے اتفاق کرکے جانشین باپ کا کیا بہمراجہ باوجود خردسالی کے اپنے
ضبط سلطنت اور بندوبست مملکت عمل میں لایا کہ کسو کو یارا خلاف کا نہ تھا رعایا اور پرایا سب راضی و
اور بے فکر ہوئے چند روز کے بعد طرف ولایت شمال کے لشکر کشی کرکے فرمانروایان کو وہاں کے
مطیع کیا اور اپنے ملک تمام قبضہ تصرف میں لایا لاکھ دارالسلطنت ہستناپور کو پلٹا بعد اس مہم کے
چاہا کہ انتقام باپ کے خون کا سانپوں سے کرے پس فوراً اس عزم کے افسونیوں کو بلاکر حکم کیا اور
انہوں نے اک سلہکو آمد قدرت خدا کی مشتر ہے جو ماہر سے اپنے ہر جا سے سانپ آپھی آپ آ آ کے جلنے
لگے چنانچہ ہر روز بے شمار سانپ جلا کیے یہانتک کہ سیسنی سے ناگ کہ اسکے جسم واحد پر

اضافہ اسکی عبارتیں اور بیان جو کہ دانا
اور ہوشیار ہیں تمام حکم فاضر والا و
الابصار کے اس اعتبار کو پائیں اور
پاوے اور پیدا ہوتا ہے اور مضمون پر حل
بیہم دین میں شبہوں کے پناہ اور اس
دیا کو علم تاریخ کا جگہ سخی در پیش
ہوا کوئی ماہ زمانہ کا طاہر ہوا اسکو شرارت

مقدمہ
سندوستان کے
راجوں کے بیان میں

مقدمہ
ہندوستان کے
راجوں پر بیان میں

نسخہ ہائی

دوام اقبال خلف سعید مظہر سلطنت آصفیہ مدد دولت ابد مدت ارسطو خطرات افلاکس خبرت عقل کافد انام مدوح

خاص عام قطعہ اسکے پسند ہیں قوای ہیچ جہانیں ہوتے ہیں بیشتر مقدر کہ ترجیح دیوے ہیں کہ تدبیر ہیں کہ
دنیا ہیں اپنی کاری تدبیر کہ ترجیح اعنی افلاک ابر ترجیح پیشتر شمس الدولہ اسکندر الملک الامام احمد فخر الدین
مدخلہ العالی کی خلعت احوال فاخرہ پاوے ہیں کہ ہمارے ہیں کہ اسلامیں کہ اور ہیں کہ ہیں کہ
افراسیاب فرنگ بلغہ نکے اور جو سوا ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ
رسول ہر ایک بات جدا کانے کہ نسخہ قدیم و جدید سے جمع فریق اور اختراع حالکے انتخاب کرکے
سلیس فقرات بندہیں ہو ایک کتاب مختصر تیار کیا ہے تا اربابان ادارت اور اصحاب تاسیس کو وقت تقریر اور
تدبیر کے بکار آمد ہو اور نام اسکا اسم گرامی رجب معنی کے رشید الدینی لکھے ہے اور مادہ تاریخی
رشید الدینی ہے اور اس کتاب میں ایک مقدمہ اور تین دفتر ہیں اور ہر دفتر کے آخر میں ایک خاتمہ
ہے اور ہر دفتر متعدد ہے اور ہر دو مقالوں کے اور مقالہ ثانی متضمن ہے دو عنوان کے متعلق مقدمہ
ہندوستان کے راجون کے بیانہیں ہو کہ احوال ہیں راجون کے اختلاف ہے اور بواسطہ
علیحدہ علیحدہ آبجاتے ہیں واقع ہوئے ہیں اور پہلی فصل ہیں بارہ شعبے ہیں اور دوسری ہیں بندہ چار جہاں ہیں
بار اشعبے ہیں واضح ہو کہ زمانہ پیش ہیں حاکم اقلیم ہندوستان کا تین شعبہ ہیں اور ہر شعبہ کے اور اسمیں
اصلی اسکا راجہ بہت کمال دار کسر اور نہایت عیب پر ورد عدد ہے کہ بات ایک ایک کے لیکر ایک ایک ہاتھی تک
رجح آہن ہیں ہے ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ ہیں کہ

کردون السلطنت فلک رفعت خورشید منزلت زیا جاہ کیوان بارگاہ رجیش طلعت ناہید عشرت بہرام صولت
قمر صورت نور حدقہ دولت نور حدیقہ سلطنت سالک المؤید بن السمیع المنصور علی الاعداء سلیمان مکانی ہمایونی
رحمت یزدانی آفتاب چرخ کامرانی بیشمار مرتب فریدون مملکت مہ شکوہ فرہنگ کیقباد اورنگ منقبت چہرہ پرکین
سپہر جہان آرا اسکندر فرخ نوشیروان عصر معدلت پیرا حاتم زمان رستم دوران حظا پوش عطا پاش
خلایق پرور کرم گستر والی ورکن رافیا ربیگاہ محسن نہر کانیا لمتعالی حضور پرنور باعث سرور سرور آرائے مسند
سلطنت آب جہان پناہ آصفجاہ نظام الملک شہامت جنگ مسند فرخندہ علیخان انتظم ناصر الدولہ بہادر یار وفادار
شہریار ملک دانش خسرو کیہان ستان عدل سنجی جہان نظم غم سیہ بای ہمتاہ رایہ امن و امان ہمایونی
ہین پیر و جوان ذرہ غبار پایہ سکے کہ آنکہ بہ کیہان کیای فلک ۔ ہے مصور اسکی رسم سیہ دیدہ اہل جہان
ہین تا کہ کرنے فلک پر صدق دلسے دعا ۔ جب تلک قایم ہی تخت ارض و چتر آسمان
شہریار ان صدر پر کرتی رہین جبتک جلوس حاکم و محکوم کی بای رہین جبتک زیبا
دولت اپنے موجب عقل و دانش سے فزون ۔ اسکی ہو اولاد سے معمور اقلیم جہان
خطہ اصد ملکہ و سلطانہ و افاض علی العالمین ۔ بود و احسانہ کہ حسب الحکم محمد رشیم فرازندہ چتر اجلال طراز زمرہ
بساط اقبال فارس میدان دلاوری تیغ مسلول عرصہ بہادری سحاب کرم عالی ہمم تعظیم جوکن ہمت
دوران گذشت جولان سال ۔ نکو صورت نکو سیرت نکو حال ۔ سر دیباچہ ارباب توقیر عطارد خامہ و بہرام
بشر بہار گلستان ہمچندی ۔ ستون بارگاہ ارجمندی فرات بذل و جیحون سخا آب
کہ گرفت ۔ نواب مستطاب القاب اقتدار الملک افخر الدولہ بہادر جنگ محمد رشید الدین خان بہادر

ربنا یسر بسم اللہ الرحمن الرحیم وتم بالخیر

الحمد للہ کہ اسنے اہتمام مملکت عقبیٰ کا احکام دین مبین انبیاء و مرسلین اور اوصیاے راشدین کو عنایت کیا ہی اور انتظام سلطنت دنیا کا بادشاہان کبار اور وزرا ے ذوی الاقتدار کو عطا فرمایا ہی بایں دفتر نہوشکر حق کا اصلا ارقام نہ لکھا ہی کرین مدام کہ حد امام نہ سو کنند اسیکی ہی دو کرا ہے نیک نہ ای بحر ہمارے لیے کرا ہی جو کام نہ سبحان اللہ حضرت جلے اعلا ہر بجا صادق الاخبار ہادی راہ خدا شافع روز جزا احمد مجتبیٰ محمد مصطفےٰ خاتمہ کہ مین کے اور شفیع دارین کے ہیں صلوٰۃ علیہ وعلیٰ آلہ وصحبہ یتعاقبون تقضی یا تقضاء الدھور والایام کما تقطع یا تقطاع النھور والاعوام نظم کمال دہر ہو احترم نوع انسان رہی ہین ذات محمدی سب سے افضل تر کیا جو فکر کو معلوم ہون ہوا ای بحر سوا ے خالق اکبر وہ سب سے ہی اکبر

اما بعد اس خرد ہین جین من اساتذہ متقدمین و متاخرین خادم الطلب نایب الشعرا علام الامام خان زمین المتخلص بحر ابن محمد مہور خان ملک جغد اللہ ذنوبہا بہائے نشستہ ۱۲ بارہ سنہ ہجری نبوی مین بیچ عہد قطب دہ زمان ناصر اہل ایمان بحر الذا علم الہدی اعلی حضرت کما اللہ الدہر ثم علی نوع الانسان وکمال نوع الانسان ثم علی نبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم وکمال الدہر ثم علی نبینا صلی اللہ علیہ

دیباچہ

هو الحیّ القیوم

تحمد کہ تعالی و تشکر و تصلی علی

رسو الکریم

عہد سعادت مہد مین خدیو کامران فرمان فرمایے شش صوبہ دکن ظل اللہ

حضرت آصفجاہ نظام الملک بہر محبوب علیخان بہادر خلد اللہ ملکہم بیچ حیدرابا دکن

کے یہ کتاب لاثانی موسوم

تاریخ رشید الدینخانی

کی اصلی نواب شمس الامرا اقتدار الملک اقتدار الدولہ بہادر جنگ محمد رشید الدینخان دام اجلالہم کے

فرمان ذیشان خورشید جاہ خورشید الامرا خورشید الدولہ خورشید الملک تیغ جنگ محمد محیی الدینخان

بہادر دام ظلہم کے

مطبع عالیہ

خورشیدیہ مین جلیہ طبع ہی

آراستہ ہوئی